



مرکز تحقیقات رایانگی

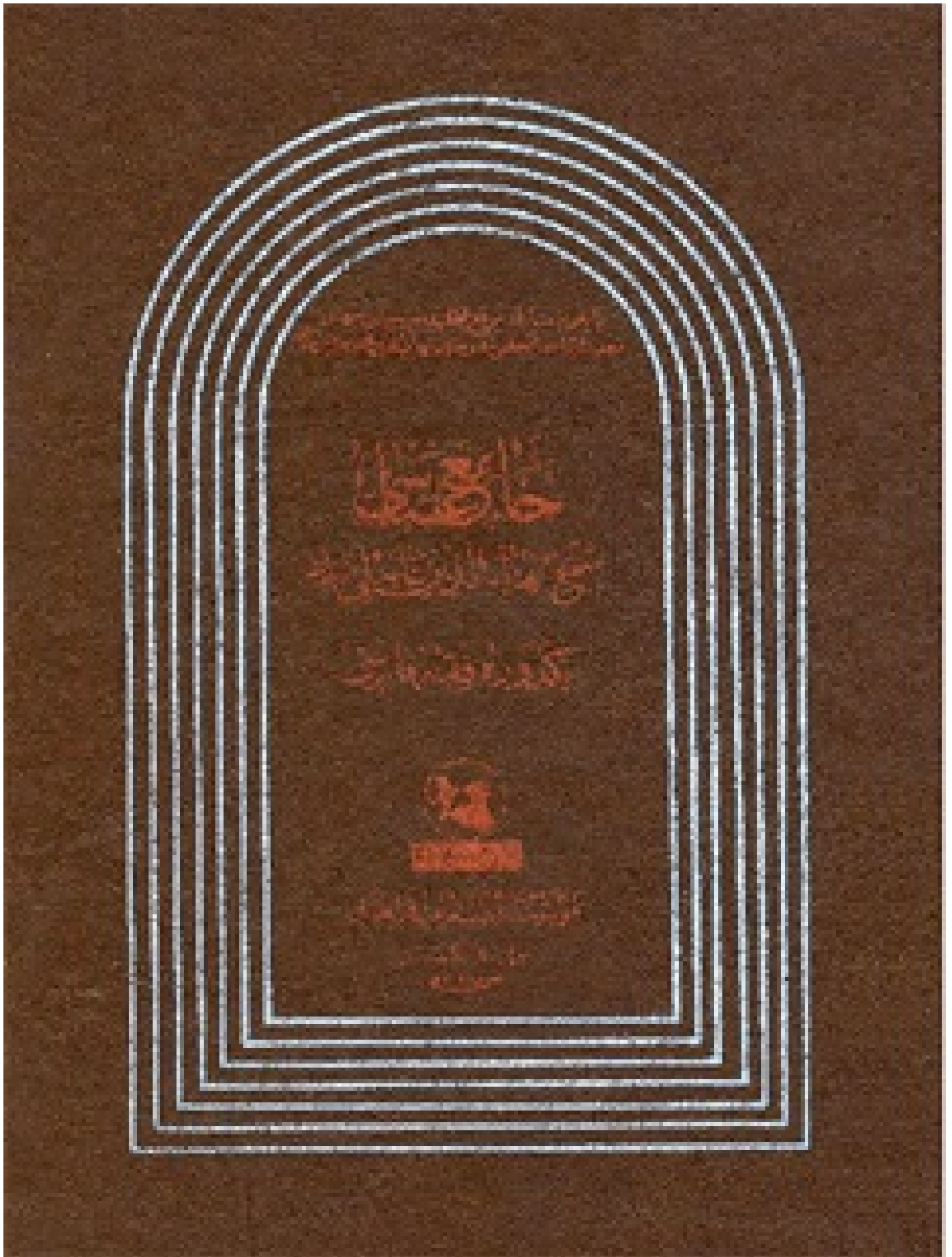
اصفهان

گامی



رسالت  
علیهما الصلوة  
والتسلیمة

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# جامع عباسی ( طبع قدیم )

نویسنده:

شیخ بهائی (ره)

ناشر چاپی:

حسب الامر نظام السلطنه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	..... فهرست
۴۱	..... جامع عباسی ( طبع قدیم )
۴۱	..... مشخصات کتاب
۴۱	..... جامع عباسی [شیخ بهائی]
۴۱	..... [تقریظ آیت الله مرعشی نجفی]
۴۲	..... [کلام ناشر]
۴۲	..... سواد دست خط حضرت مستطاب حجّة الاسلام آقای سید اسماعیل صدر مدّ ظلّه العالی
۴۲	..... [مقدمه المؤلف]
۴۳	..... باب اول در بیان مسائلی که تعلق به طهارت دارد
۴۳	..... مطلب اول در بیان طهارتی که احتیاج به نیت دارد
۴۳	..... اشاره
۴۴	..... فصل
۴۴	..... فصل
۴۵	..... مقصد اول در بیان احکام وضو
۴۵	..... اشاره
۴۵	..... آن بیست و یک امری که واجبست
۴۷	..... آن بیست امر که در وضو سنت است
۴۷	..... اما آن نه چیز که بفعل آوردن آن مکروه است
۴۸	..... فصل وضو جهه سه چیز واجب است و جهه بیست و یک چیز سنت
۴۸	..... آن سه چیز که وضو جهه آنها واجبست
۴۸	..... اما آن بیست و یک چیز که وضو جهه آنها سنت است
۴۹	..... مقصد دوم در بیان احکام غسل
۴۹	..... اشاره

- ۵۰ ..... فصل: سی و دو چیز در غسل معتبر است
- ۵۰ ..... آن هفده چیز که واجب است
- ۵۱ ..... اما آن پانزده چیز که در غسل سنت است
- ۵۲ ..... فصل
- ۵۲ ..... فصل بر جنب هشت امر حرام است و هفت امر مکروه
- ۵۲ ..... فصل در احکام حیض
- ۵۳ ..... اشاره
- ۵۳ ..... فصل اگر خون حیض بیرون آید از موضع غیر معتاد
- ۵۳ ..... فصل ما دام که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست
- ۵۳ ..... فصل اگر زن عادت مقرر داشت اما فراموش کرده
- ۵۴ ..... فصل خون حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد
- ۵۴ ..... فصل خون استحاضه
- ۵۴ ..... فصل نفاس خونبست که با زاییدن آید
- ۵۵ ..... [احکام الأموات]
- ۵۵ ..... فصل در احکام غسل دادن میت
- ۵۵ ..... فصل: سی و پنج امر تعلق به میت دارد
- ۵۵ ..... اشاره
- ۵۶ ..... اما دوازده امر واجب
- ۵۶ ..... اما آن پانزده امر که سنت است
- ۵۷ ..... اما آن شش امر که مکروه است
- ۵۷ ..... اما آن دو امر که حرام است
- ۵۷ ..... فصل: بیست و نه امر تعلق به میت دارد از وقتی که از غسل او فارغ شوند
- ۵۷ ..... اشاره
- ۵۷ ..... اما آن نه چیز که واجب است

- آن دوازده چیز که سنت است ..... ۵۷
- اما آن هشت امر که مکروهست ..... ۵۸
- فصل: آن چه متعلق به میت است ..... ۵۸
- اشاره ..... ۵۸
- اما پنج امر واجب ..... ۵۸
- اما آن سی و سه امر که سنت است ..... ۵۹
- اما آن نه امر که مکروه است ..... ۶۰
- مقصد سیم در بیان احکام تیمم ..... ۶۱
- مطلب دوم در بیان مسائل طهارتی که احتیاج به نیت ندارد ..... ۶۱
- اشاره ..... ۶۱
- مطهرات ..... ۶۱
- اشاره ..... ۶۱
- احکام آب ..... ۶۲
- اشاره ..... ۶۲
- فصل و اما آب کر ..... ۶۲
- فصل ..... ۶۲
- دوم از پاک کننده‌ها زمین است ..... ۶۳
- سیم از پاک کننده‌ها آفتابست ..... ۶۳
- چهارم از پاک کننده‌ها آتش است ..... ۶۳
- پنجم از پاک کننده‌ها استحاله است ..... ۶۴
- ششم انتقال ..... ۶۴
- هفتم انقلاب ..... ۶۴
- هشتم نقص ..... ۶۴
- نهم اسلام ..... ۶۴

- ۶۴ ..... دهم زوال عین یعنی بر طرف شدن نجاست
- ۶۴ ..... یازدهم مسح به طاهر
- ۶۵ ..... دوازدهم تبعیت
- ۶۵ ..... فصل نجاسات یازده است
- ۶۵ ..... اشاره
- ۶۶ ..... فصل اگر سگ ظرفی را به زبان بلیسد
- ۶۶ ..... فصل اگر جامه مثلا به بول نجس شده باشد
- ۶۶ ..... فصل اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خم خواهند که باب قلیل طهارت دهند
- ۶۷ ..... باب دویم از کتاب جامع عباسی
- ۶۷ ..... اشاره
- ۶۷ ..... مقدمه
- ۶۷ ..... مطلب اول در بیان نمازهای واجبی
- ۶۷ ..... مقصد اول در بیان نماز یومیه
- ۶۷ ..... اشاره
- ۶۸ ..... مبحث اول در بیان پوشیدن عورت
- ۶۹ ..... مبحث دویم در مکان نماز
- ۶۹ ..... اشاره
- ۶۹ ..... اما دو امر واجب
- ۷۰ ..... اما آن چهار امر سنت
- ۷۰ ..... اما بیست و هفت امر مکروه
- ۷۱ ..... فصل در احکام مساجد
- ۷۱ ..... مبحث سیم در ملاحظه نمودن اوقات نمازهای واجبی و سنتی
- ۷۲ ..... اشاره
- ۷۲ ..... فصل [در فوریت و تأخیر ادای نماز]



- ۷۳ ..... فصل در احکام اذان گفتن
- ۷۳ ..... فصل: اقامت بعد از اذان
- ۷۴ ..... مبحث چهارم در ملاحظه نمودن قبله [و واجبات نماز]
- ۷۴ ..... [احکام قبله
- ۷۴ ..... اشاره
- ۷۵ ..... فصل [در التفات شخص به این که نماز او رو به قبله نبوده است
- ۷۶ ..... فصل [در شرائط نماز]
- ۷۶ ..... فصل بدان که در جمیع نمازهای پنجگانه یومیّه سیصد و هفتاد و دو فعل واجب است
- ۷۶ ..... اشاره
- ۷۷ ..... فصل اوّل در بیان آن چه تعلق به نیت دارد
- ۷۷ ..... فصل دویم در بیان آن چه تعلق به تکبیر احرام دارد
- ۷۷ ..... اشاره
- ۷۷ ..... هفت امر واجب
- ۷۷ ..... اما هفت امری که در تکبیر احرام به جا آوردن آن سنت است
- ۷۸ ..... فصل سیم در بیان آن چه تعلق به قیام دارد
- ۷۸ ..... اشاره
- ۷۸ ..... پنج امری که واجب است
- ۷۸ ..... اما آن ده چیز که در وقت قیام سنت است
- ۷۹ ..... و اما آن سه امر که در قیام مکروهست
- ۷۹ ..... فصل چهارم در بیان آن چه تعلق به قرائت فاتحه و سوره دارد
- ۷۹ ..... اشاره
- ۷۹ ..... یازده امر واجب
- ۸۰ ..... آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره سنت است
- ۸۰ ..... آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروهست

- آن شش امر که در خواندن فاتحه و سوره بفعل آوردن آن حرام است ..... ۸۰
- فصل پنجم در بیان آن چه تعلق برکوع دارد ..... ۸۱
- اشاره ..... ۸۱
- شش امر واجب ..... ۸۱
- شانزده امر که در رکوع سنت است ..... ۸۱
- چهار امر که در رکوع مکروهست ..... ۸۲
- فصل ششم در بیان آن چه تعلق به سجود دارد ..... ۸۲
- اشاره ..... ۸۲
- ده امر واجب ..... ۸۲
- بیست و پنج امر که در وقت سجود بفعل آوردن آن سنت است ..... ۸۲
- آن دو چیز که در سجود بفعل آوردن آن مکروهست ..... ۸۳
- تتمه در بیان احکام سجود تلاوت قرآن ..... ۸۳
- فصل هفتم در بیان آن چه تعلق به تشهد دارد ..... ۸۴
- فصل هشتم در آن چه تعلق به تسلیم دارد ..... ۸۴
- اشاره ..... ۸۴
- تتمه ..... ۸۵
- مقصد دوم در نماز جمعه است ..... ۸۶
- مقصد سیم در نماز عیدین ..... ۸۷
- مقصد چهارم در نماز طواف خانه کعبه ..... ۸۷
- مقصد پنجم در نماز آیات ..... ۸۸
- اشاره ..... ۸۸
- تتمه ..... ۸۸
- مقصد ششم در نماز میت ..... ۸۹
- اشاره ..... ۸۹

۸۹	تتمه
۸۹	اشاره
۸۹	چهار امر واجب
۹۰	آن دوازده امری که در این نماز سنت است
۹۰	آن سه امر که مکروهست
۹۰	مقصد هفتم در نمازی که بنذر واجب شود یا بعهد یا به سوگند
۹۱	مقصد هشتم در نماز که به اجاره واجب می‌شود
۹۱	مقصد نهم در نمازی که از پدر فوت «۳» شده باشد
۹۲	مطلب دویم در نمازهای سنتی
۹۲	اشاره
۹۲	اول نوافل یومیّه است
۹۲	اشاره
۹۴	فصل [در نافله مغرب
۹۵	فصل در بیان آداب نماز شب
۹۵	اشاره
۹۶	فصل بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب
۹۸	دویم از نمازهای سنتی [نماز منسوب به حضرت رسالت پناه
۹۸	سپیم نمازی که به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منسوبست
۹۸	چهارم نمازی که به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوبست
۹۸	پنجم نمازی که منسوبست به جعفر طیار رضی الله عنه
۹۹	ششم نماز اعرابی
۹۹	هفتم نماز طلب باران
۹۹	هشتم نماز عید غدیر
۱۰۰	نهم نماز روز اول هر ماه

- ۱۰۰ ..... دهم نماز نافله ماه رمضان
- ۱۰۰ ..... یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه
- ۱۰۰ ..... دوازدهم نماز شب مبعث
- ۱۰۱ ..... سیزدهم نماز روز مباحله
- ۱۰۱ ..... چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه
- ۱۰۱ ..... پانزدهم نماز رغایب
- ۱۰۱ ..... شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب
- ۱۰۱ ..... هفدهم نماز شب نصف شعبان
- ۱۰۱ ..... هجدهم نماز عید ماه رمضان
- ۱۰۲ ..... نوزدهم نماز ساعت «۱» غفلت
- ۱۰۲ ..... بیستم نماز ستّتی که در وقت شروع در سفر به جا آورد
- ۱۰۲ ..... بیست و یکم نماز توبه
- ۱۰۲ ..... بیست و دویم نماز هدیه میت است
- ۱۰۲ ..... بیست و سیم نماز روز عاشورا
- ۱۰۲ ..... بیست و چهارم نماز روز نوروز است
- ۱۰۳ ..... مطلب سیم در بیان احکام خللی که در نماز واقع می‌شود
- ۱۰۳ ..... مقصد اول در بیان احکام خللی که موجب بطلان نماز است
- ۱۰۴ ..... مقصد دویم در بیان احکام خللی که بوقوع آن نماز باطل نمی‌شود
- ۱۰۴ ..... اشاره
- ۱۰۴ ..... فصل اول در بیان خللی که به واسطه آن سجده سهو واجب نمی‌شود
- ۱۰۵ ..... فصل دوم در بیان خللی که سجده سهو به سبب آن واجبست
- ۱۰۶ ..... مقصد سیم در بیان احکام شک مصّلی
- ۱۰۶ ..... اشاره
- ۱۰۶ ..... بحث اول در شک در غیر عدد رکعات

- ۱۰۶ ..... بحث دویم در شکّ در عدد رکعات
- ۱۰۶ ..... اشاره
- ۱۰۷ ..... فصل در بیان نماز احتیاط
- ۱۰۸ ..... خاتمه در بیان احکام نماز قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت
- ۱۰۸ ..... فصل اوّل در بیان احکام نماز قضا
- ۱۰۸ ..... اشاره
- ۱۰۹ ..... تتمّه ترتیب در نماز قضا
- ۱۰۹ ..... . تتمّه، اگر از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شود
- ۱۱۰ ..... فصل دوّم در بیان احکام نماز سفر
- ۱۱۰ ..... اشاره
- ۱۱۲ ..... تتمّه
- ۱۱۲ ..... فصل سیم در بیان نماز خوف
- ۱۱۲ ..... اشاره
- ۱۱۳ ..... تتمّه
- ۱۱۳ ..... فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت
- ۱۱۳ ..... اشاره
- ۱۱۳ ..... در نماز سنتی جماعت حرامست مگر در شش جا
- ۱۱۳ ..... اشاره
- ۱۱۳ ..... مشروع بودن نماز جماعت مشروطست به چهار ده شرط
- ۱۱۴ ..... اشاره
- ۱۱۵ ..... تتمّه
- ۱۱۶ ..... تتمّه
- ۱۱۶ ..... باب سیم از کتاب جامع عباسی در بیان احکام زکاة واجبی و سنتی و خمس واجبی و سنتی
- ۱۱۷ ..... مطلب اوّل در بیان زکاة واجبی

- ۱۱۷ ..... فصل اول [در تأکید بر ادای زکاة]
- ۱۱۷ ..... فصل دویم در زکاة طلا و نقره
- ۱۱۷ ..... فصل سیم در بیان زکاة گندم و جو و خرما و مویز
- ۱۱۸ ..... فصل چهارم در بیان زکاة شتر و گاو و گوسفند
- ۱۱۹ ..... فصل پنجم در مستحقان زکاة
- ۱۱۹ ..... فصل ششم در بیان زکاة فطره
- ۱۲۰ ..... مطلب دویم در بیان زکاة سنتی
- ۱۲۰ ..... مطلب سیم در بیان احکام خمس
- ۱۲۱ ..... باب چهارم از کتاب جامع عباسی در بیان احکام روزه واجبی و سنتی
- ۱۲۱ ..... مطلب اول در بیان محرمات و مبطلات روزه
- ۱۲۲ ..... مطلب دویم در بیان روزه‌های واجب و سنت و مکروه و حرام
- ۱۲۲ ..... فصل اول در بیان روزه‌های واجبی
- ۱۲۳ ..... فصل دویم در بیان روزه سنتی
- ۱۲۴ ..... فصل سیم در بیان روزه حرام
- ۱۲۴ ..... فصل چهارم
- ۱۲۵ ..... مطلب سیم در بیان باقی احکام روزه
- ۱۲۵ ..... فصل اول در بیان نیت روزه
- ۱۲۵ ..... فصل دوم در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست
- ۱۲۶ ..... فصل سیم در بیان امری چند که بفعل آوردن آنها در ماه رمضان سنت است
- ۱۲۶ ..... فصل چهارم
- ۱۲۶ ..... مطلب چهارم در اعتکاف
- ۱۲۷ ..... باب پنجم از کتاب جامع عباسی در بیان حج
- ۱۲۷ ..... مقدمه
- ۱۲۷ ..... مطلب اول در بیان بعضی از آداب حج

- ۱۲۸ ..... مطلب دوم در بیان شرایط وجوب حج
- ۱۲۹ ..... مطلب سیم در بیان انواع حج و ذکر مواقیت
- ۱۲۹ ..... مطلب چهارم در بیان افعال حج تمتع
- ۱۳۰ ..... مطلب پنجم در بیان افعال حج تمتع
- ۱۳۰ ..... اشاره
- ۱۳۰ ..... مقصد اول در بیان احرام بستن و مقدمات و شروط آن
- ۱۳۰ ..... فصل اول در ذکر اموری که قبل از شروع در احرام به جا آوردن آن سنت است
- ۱۳۰ ..... فصل دوم در بیان باقی امور متعلقه به احرام
- ۱۳۰ ..... اشاره
- ۱۳۰ ..... سه امر واجب
- ۱۳۱ ..... چهار امر سنت
- ۱۳۱ ..... دوازده امر که در احرام مکروهست
- ۱۳۱ ..... بیست و چهار امر که در حال احرام به جا آوردن آن حرام است
- ۱۳۲ ..... مقصد دوم در بیان طواف و مقدمات و شروط آن
- ۱۳۲ ..... اشاره
- ۱۳۳ ..... فصل اول در بیان آن چه پیش از طواف به جا آورده می‌شود
- ۱۳۳ ..... اشاره
- ۱۳۳ ..... چهار امر واجب
- ۱۳۳ ..... دوازده امر که پیش از طواف سنت است
- ۱۳۴ ..... فصل دوم در بیان باقی اموری که متعلق است به طواف
- ۱۳۴ ..... اشاره
- ۱۳۴ ..... یازده امر واجب
- ۱۳۵ ..... دوازده امر سنت
- ۱۳۶ ..... مقصد سیم در بیان سعی ما بین صفا و مروه

- ۱۳۶ ..... اشاره
- ۱۳۶ ..... ده امر واجب
- ۱۳۶ ..... هشت امری که در سعی سنت است
- ۱۳۷ ..... مقصد چهارم در بیان احکام تقصیر و احرام حج
- ۱۳۷ ..... اشاره
- ۱۳۸ ..... فصل اول در بیان احکام وقوف عرفات
- ۱۳۸ ..... اشاره
- ۱۳۸ ..... پیش از داخل شدن در عرفات هفت امر سنت است
- ۱۳۸ ..... بعد از دخول در عرفات دوازده امر سنت است
- ۱۳۹ ..... فصل دوم در احکام وقوف به مشعر الحرام
- ۱۴۰ ..... فصل سیم در بیان رفتن به جانب منی از مشعر الحرام و بیان افعال ثلاثه مناسک منی
- ۱۴۰ ..... اشاره
- ۱۴۰ ..... فعل اول رمی جمره عقبه
- ۱۴۱ ..... فعل دوم [قربانی کردن]
- ۱۴۱ ..... اشاره
- ۱۴۱ ..... ده امر واجب
- ۱۴۱ ..... شش امری که در قربانی کردن سنت است
- ۱۴۱ ..... فعل سیم [ازاله موی سر]
- ۱۴۲ ..... فصل چهارم در بیان باقی افعال حج
- ۱۴۳ ..... خاتمه در بیان آداب وداع خانه کعبه
- ۱۴۴ ..... مطلب ششم در بیان احکام حج قرآن و حج افراد
- ۱۴۴ ..... مطلب هفتم در بیان احکام حج به نیابت
- ۱۴۴ ..... فصل اول در بیان نایب گرفتن بجهت میت و حج
- ۱۴۵ ..... فصل دوم در بیان شروطی چند در نیابت حج معتبر است



- تکمیل جامع عباسی از شیخ نظام ساوجی ..... ۱۴۶
- دیباچه ..... ۱۴۶
- باب ششم از کتاب جامع عباسی ..... ۱۴۷
- اشاره ..... ۱۴۷
- مطلب اول در بیان وقف کردن و توابع آن ..... ۱۴۷
- فصل اول در شروط وقف ..... ۱۴۷
- . فصل دوم در بیان تصدق نمودن ..... ۱۴۹
- فصل سیم در بیان سکنی و عمری ..... ۱۴۹
- مطلب دویم در بیان قرض دادن ..... ۱۴۹
- موقف اول در ثواب قرض دادن ..... ۱۵۰
- موقف دویم در اموری که به قرض دادن متعلق است ..... ۱۵۰
- اشاره ..... ۱۵۰
- پنج امر واجب ..... ۱۵۰
- هفت امر حرام ..... ۱۵۰
- چهار امر سنت ..... ۱۵۱
- مطلب سیم در بیان بنده آزاد کردن ..... ۱۵۱
- اشاره ..... ۱۵۱
- مطلب سیم در بیان بنده آزاد کردن ..... ۱۵۲
- اشاره ..... ۱۵۲
- تتمه ..... ۱۵۲
- قسم دویم کتابت است ..... ۱۵۲
- اشاره ..... ۱۵۲
- تتمه هر گاه بر آقا زکاة واجب باشد ..... ۱۵۳
- سیزدهم آن که مکاتب می‌تواند غلام خود را تعزیر کند ..... ۱۵۴

- ۱۵۴ ..... قسم چهارم امّ ولد است
- ۱۵۵ ..... مطلب چهارم در بیان جهاد با کفار کردن
- ۱۵۵ ..... فصل اوّل در ثواب جهاد
- ۱۵۶ ..... فصل دوّم در بیان جهاد و شروط آن
- ۱۵۷ ..... فصل سیم در بیان آن که جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست
- ۱۵۷ ..... اشاره
- ۱۵۷ ..... طایفه اوّل حربی
- ۱۵۷ ..... طایفه دوّم اهل کتابند
- ۱۵۸ ..... طایفه سیم ایماغیان و خوارج
- ۱۵۹ ..... فصل چهارم در کیفیت جهاد کردن با کفار
- ۱۵۹ ..... اشاره
- ۱۵۹ ..... سه امر واجب
- ۱۵۹ ..... ده امری که حرامست
- ۱۶۰ ..... شش امری که سنت است
- ۱۶۰ ..... هشت امری که مکروهست
- ۱۶۱ ..... فصل پنجم در امان دادن کفار
- ۱۶۱ ..... فصل ششم در صلح کردن با کفار
- ۱۶۲ ..... فصل هفتم در بیان غنیمت
- ۱۶۲ ..... اشاره
- ۱۶۲ ..... قسم اوّل آن که قابل نقل و تحویل باشد
- ۱۶۲ ..... قسم دوّم آن چه قابل نقل و تحویل نباشد
- ۱۶۳ ..... قسم سیم اسیرانی اند که در جنگ‌گاه بدست افتند
- ۱۶۳ ..... خاتمه در بیان امر بمعروف و نهی از منکر
- ۱۶۴ ..... باب هفتم از کتاب جامع عباسی در زیارت حضرت رسالت پناه محمّدی

۱۶۴	..... اشاره
۱۶۴	..... فصل اول در ثواب زیارت هر یک از ایشان
۱۶۶	..... فصل دوم در آداب زیارت
۱۶۷	..... فصل سیم
۱۶۷	..... اشاره
۱۶۷	..... زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
۱۶۸	..... زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
۱۷۰	..... زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
۱۷۲	..... زیارت حضرت امام حسین علیه السلام
۱۷۴	..... زیارت حضرت امام موسی و امام محمد تقی علیهما السلام
۱۷۴	..... زیارت حضرت امام رضا علیه السلام
۱۷۶	..... زیارت حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام
۱۷۷	..... زیارت حضرت صاحب الزمان علیه السلام
۱۷۷	..... فصل چهارم در بیان ایام مولود
۱۷۷	..... اشاره
۱۷۷	..... محمد بن عبد الله
۱۷۸	..... حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
۱۷۸	..... حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
۱۷۹	..... حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام
۱۷۹	..... حضرت امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام
۱۷۹	..... حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام
۱۷۹	..... حضرت امام محمد باقر علیه السلام
۱۷۹	..... حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
۱۸۰	..... حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

۱۸۰	حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
۱۸۰	حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام
۱۸۰	حضرت امام علی نقی علیه السلام
۱۸۰	حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
۱۸۰	حضرت امام محمد مهدی علیه السلام
۱۸۱	باب هشتم از کتاب جامع عتّاسی در بیان نذر کردن و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفّاره دادن
۱۸۱	مطلب اوّل در نذر کردن و عهد نمودن
۱۸۱	فصل اوّل در بیان شروط نذر
۱۸۱	فصل دویم در احکام نذر کردن
۱۸۲	مطلب دویم در بیان سوگند خوردن و اقسام و شروط آن
۱۸۲	اقسام سوگند خوردن
۱۸۳	شروط سوگند خوردن
۱۸۳	مطلب سیم در کفّاره دادن
۱۸۳	فصل اوّل در اقسام کفّارات
۱۸۴	فصل دویم در شروط کفّاره
۱۸۵	باب نهم از کتاب جامع عتّاسی
۱۸۵	اشاره
۱۸۵	مطلب اوّل در بیع کردن
۱۸۵	اشاره
۱۸۵	فصل اوّل در بیان اقسام تجارت
۱۸۵	قسم اوّل در تجارت و کسب واجب
۱۸۶	قسم دوّم در تجارت و کسب سنت
۱۸۶	قسم سیم در تجارت و کسب مباح
۱۸۶	قسم چهارم در تجارت و کسب حرام

۱۸۸	قسم پنجم تجارت و کسب مکروه
۱۸۹	فصل دوم در آداب تجارت
۱۸۹	اشاره
۱۸۹	دو امر واجب
۱۸۹	سی و یک امر سنت
۱۹۰	بیست و شش امر مکروه
۱۹۰	نه امری که حرامست
۱۹۱	فصل سیم در اقسام بیع کردن
۱۹۱	قسم اول آن که متاع و قیمت آن هر دو حال باشد
۱۹۲	قسم دوم آن که هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسبه باشد
۱۹۲	قسم سیم آن که متاع حال باشد و قیمت آن نسبه
۱۹۲	قسم چهارم مر آن که متاع نسبه باشد و قیمت آن نقد
۱۹۲	قسم پنجم آن که متاع را بفروشد بی آن که ذکر مایه کند
۱۹۲	قسم ششم آن که متاع را به زیاده از آن چه خریده بفروشد
۱۹۳	قسم هفتم آن که متاع را به آن چه خریده بفروشد
۱۹۳	قسم هشتم آن که متاع را به کمتر از آن چه خریده بفروشد
۱۹۳	قسم نهم آن که دو متاع متساوی را که قابل کیل و وزن باشند به یک دیگر فروختن
۱۹۴	قسم دهم آن که دو جنس مختلف باشد
۱۹۴	فصل چهارم در بیان آن چه در بیع کردن داخل است
۱۹۴	اشاره
۱۹۴	قسم اول زمین و عرصه و ساحت
۱۹۴	قسم دوم باغ و بستان
۱۹۴	قسم سیم خانه
۱۹۵	قسم چهارم قریه و دهکده

۱۹۵	قسم پنجم درخت
۱۹۵	قسم ششم خریدن غلام
۱۹۵	فصل پنجم در بیان اقسام خیار
۱۹۵	اشاره
۱۹۶	اول خیار مجلس
۱۹۶	دوم خیار حیوان
۱۹۶	سیم خیار شرط
۱۹۶	اشاره
۱۹۷	تتمه
۱۹۷	موضع چهارم خیار تاخیر
۱۹۷	موضع پنجم خیار چیزهائی که در آن روز تا شب ضایع شود
۱۹۷	موضع ششم خیار رؤیت
۱۹۸	موضع هفتم خیار غبن
۱۹۸	موضع هشتم خیار عیب
۱۹۹	نهم خیار تدلیس
۱۹۹	دهم خیار اشتراط
۱۹۹	یازدهم خیار شرکت
۲۰۰	دوازدهم خیار دشواری
۲۰۰	سیزدهم خیار رد کردن بعضی از متاع
۲۰۰	چهاردهم خیار تفلیس
۲۰۰	پانزدهم خیار تلف شدن
۲۰۰	شانزدهم خیار اجاره
۲۰۱	خاتمه در بیان احکام بعد از بیع
۲۰۱	مطلب دوم در بیان رهن کردن

- ۲۰۱ ..... اشاره
- ۲۰۱ ..... فصل اول در شروط گرو کردن
- ۲۰۲ ..... فصل دویم در احکام گرو کردن
- ۲۰۳ ..... مطلب سیم در شفعه گرفتن
- ۲۰۴ ..... مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن
- ۲۰۴ ..... اشاره
- ۲۰۴ ..... فصل اول در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد
- ۲۰۶ ..... فصل دوّم در ضامن شدن
- ۲۰۶ ..... اشاره
- ۲۰۶ ..... اول متعهد شدن
- ۲۰۶ ..... قسم دوّم حواله
- ۲۰۷ ..... قسم سیم کفاله
- ۲۰۷ ..... فصل سیم در بیان صلح کردن
- ۲۰۸ ..... باب دهم از کتاب جامع عتّاسی
- ۲۰۸ ..... اشاره
- ۲۰۸ ..... مطلب اول در اجاره دادن
- ۲۰۸ ..... اشاره
- ۲۰۸ ..... فصل اول در شروط اجاره
- ۲۱۰ ..... فصل دوّم [در اجاره حرام و مکروه جایز]
- ۲۱۰ ..... اشاره
- ۲۱۰ ..... در پانزده موضعی که حرامست
- ۲۱۱ ..... هشت موضعی که مکروهست
- ۲۱۱ ..... شانزده موضعی که جایز است
- ۲۱۱ ..... فصل سیم در احکام اجاره کردن

۲۱۲	مطلب دویم در بیان عاریت دادن و امانت نزد کسی سپردن
۲۱۲	اشاره
۲۱۲	فصل اول در عاریت دادن
۲۱۳	فصل دوّم در امانت نزد کسی نهادن
۲۱۳	مطلب سیم در بیان احکام غصب کردن و توابع آن
۲۱۳	اشاره
۲۱۳	فصل اول در احکام غصب کردن
۲۱۵	فصل دوّم در بیان آن که غاصب در چند موضع ضامن عین و منفعت است
۲۱۶	فصل سیم در اسباب ضمان
۲۱۷	مطلب چهارم در توابع اجاره و عاریت و غصب
۲۱۷	اشاره
۲۱۷	فصل اول در مزارعه
۲۱۷	فصل دوّم در مساقات
۲۱۸	فصل سیم در شریک شدن
۲۱۸	اشاره
۲۱۸	اسباب شرکت
۲۱۸	اقسام شرکت
۲۱۹	شروط
۲۱۹	در سه موضع عقد شرکت منفسخ می‌شود
۲۱۹	فصل چهارم در مضاربه کردن
۲۲۰	فصل پنجم در وکیل کردن کسی جهت تصرف در چیزی بالذات
۲۲۰	اشاره
۲۲۰	موقف اول در شروط وکالت
۲۲۱	در دوازده موضع فسخ می‌شود



۲۲۲	موقف دوم در چیزهایی که قابل نیابت نیست
۲۲۲	موقف سیم در چیزهایی که قابل نیابت هست
۲۲۳	موقف چهارم در اقسام وکالت
۲۲۳	اشاره
۲۲۳	اول وکالت حرام
۲۲۳	دوم وکالت مکروه
۲۲۳	سیم وکالت جایز
۲۲۴	فصل ششم در اسب دوانیدن و تیر انداختن
۲۲۴	فصل هفتم در اقسام غلبه در تیر انداختن
۲۲۵	فصل هشتم در جعاله
۲۲۵	فصل نهم
۲۲۵	اشاره
۲۲۵	قسم اول انسان
۲۲۶	قسم دوم حیوان
۲۲۷	قسم سیم لقطه اموال
۲۲۷	تتمه
۲۲۸	تکمله
۲۲۸	اشاره
۲۲۸	قسم اول واجبست
۲۲۸	قسم دوم حرام
۲۲۸	قسم سیم سنت
۲۲۸	قسم چهارم مکروه
۲۲۹	قسم پنجم لقطه مباح
۲۲۹	فصل دهم در احیای موات

- ۲۳۰ ..... فصل یازدهم در مشترکات
- ۲۳۰ ..... اشاره
- ۲۳۰ ..... قسم اول راهها
- ۲۳۰ ..... قسم دوم مسجدها
- ۲۳۱ ..... قسم سیم موقوفات عامه
- ۲۳۱ ..... قسم چهارم معدنها و کانهها
- ۲۳۱ ..... قسم پنجم آبها
- ۲۳۲ ..... باب یازدهم از کتاب جامع عباسی در بیان نکاح کردن
- ۲۳۲ ..... اشاره
- ۲۳۲ ..... مقدمه در بیان فضیلت نکاح و اقسام آن
- ۲۳۲ ..... اشاره
- ۲۳۲ ..... اقسام نکاح کردن نظر به نکاح کننده
- ۲۳۳ ..... اقسام نکاح نظر به منکوحه
- ۲۳۳ ..... نکاح کردن منقسم می‌شود بر سه
- ۲۳۳ ..... قسم اول
- ۲۳۳ ..... قسم دوم
- ۲۳۳ ..... قسم سیم
- ۲۳۳ ..... مطلب اول در بیان نکاح متعه
- ۲۳۳ ..... اشاره
- ۲۳۴ ..... متعه کردن بر سه وجهست
- ۲۳۴ ..... شروط نکاح متعه
- ۲۳۴ ..... عقد متعه قابل شرط مشروعست
- ۲۳۴ ..... مطلب دوم در بیان نکاح کنیز
- ۲۳۵ ..... اشاره

۲۳۵	قسم اول عقد
۲۳۵	قسم دوم مالک شدن کنیز
۲۳۵	قسم سیم اباحه و تحلیل
۲۳۶	مطلب سیم در نکاح ادائمی
۲۳۶	اشاره
۲۳۶	فصل اول در بیان مقدمات نکاح
۲۳۶	اشاره
۲۳۶	امر واجب
۲۳۶	سی و چهار امر سنت
۲۳۸	امر حرام
۲۳۸	بیست و شش امر مکروه
۲۳۹	فصل دوم در بیان شروط عقد نکاح دایمی
۲۳۹	فصل سیم در جماعتی که ولی عقدند
۲۴۰	اشاره
۲۴۰	قوم اول پدر و جد پدری
۲۴۰	قوم دوم آقای بندگان
۲۴۰	قوم سیم حاکم شرع
۲۴۱	فصل چهارم در ذکر جماعتی از زنان که بر مردان حرام‌اند
۲۴۱	اشاره
۲۴۱	قسم اول جماعتی که ایشان را مطلقاً نمی‌توان خواست
۲۴۱	اشاره
۲۴۱	صنف اول جماعتی از زنانند که به واسطه خویشی صحیح حرامند
۲۴۱	صنف دوم جماعتی از زنانند که حرام شدن ایشان عارض شده
۲۴۱	اشاره

- ۲۴۱ ..... قوم اول مادر زن و هر چند بالا رود
- ۲۴۲ ..... قوم دوم دختر زن مدخوله
- ۲۴۲ ..... قوم سیم زن پدر
- ۲۴۲ ..... قوم چهارم زن فرزند
- ۲۴۲ ..... قوم پنجم جماعتی از زنانند که به واسطه رضاع
- ۲۴۲ ..... اشاره
- ۲۴۳ ..... به سبب شیر خوردن هفت زن حرام مؤبد می‌شوند
- ۲۴۳ ..... هفت کس از مردان بر زنان حرام مؤبد می‌شوند
- ۲۴۴ ..... قوم ششم زنانی که شوهر داشته باشند یا در عدّه رجعیّه باشند
- ۲۴۴ ..... قوم هفتم زنانی که ایشان را شوهران ایشان طلاق گفته باشند
- ۲۴۴ ..... قوم هشتم زنانی که مردان در حالتی که احرام بسته باشند ایشان را دانسته نکاح کنند
- ۲۴۴ ..... قوم نهم زنانی که شوهران ایشان با ایشان لعان کرده باشند
- ۲۴۴ ..... قوم دهم زنان کر و گنگ که شوهران ایشان به ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده
- ۲۴۴ ..... قوم یازدهم دختران عمّه و خاله هر گاه که با عمّه و خاله زنا کنند
- ۲۴۵ ..... قوم دوازدهم مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان لواطه کرده باشند
- ۲۴۵ ..... قوم سیزدهم زنان آزادی که شوهران ایشان نه مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند
- ۲۴۵ ..... قوم چهاردهم کنیزان که شوهران ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند
- ۲۴۵ ..... قوم پانزدهم دختری که نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند
- ۲۴۵ ..... قسم دوم جماعتی از زنان که حرام مؤبد نیستند بلکه به واسطه مانعی حرام شده‌اند
- ۲۴۶ ..... فصل پنجم در اقسام دخول کردن
- ۲۴۶ ..... سه وجه واجب
- ۲۴۷ ..... شانزده وجه حرام
- ۲۴۷ ..... اما پنج وجه سنت
- ۲۴۷ ..... اما آن بیست و هفت وجه مکروه

۲۴۸	تتمه در دخول کردن به شبهه
۲۴۸	آن بر سه قسمست
۲۴۸	و احکام دخول کردن به شبهه
۲۴۹	فصل ششم در آن چه بر عقد کردن بزن و تمکین دادن زن شوهر را
۲۴۹	صد و هفت امر
۲۴۹	سی و یک امر واجب
۲۵۰	بیست امر حرام
۲۵۱	دو امر سنت
۲۵۱	پنجاه و چهار امر باقی
۲۵۳	تتمه
۲۵۳	حکم مخصوص قبل
۲۵۳	تکمله
۲۵۳	تتمه
۲۵۴	فصل هفتم
۲۵۵	فصل هشتم
۲۵۵	اشاره
۲۵۵	ممکن نیست که دخول بی مهر باشد الا در چهار موضع
۲۵۶	واجب نیست در یک بار دخول کردن الا یک مهر مگر در پنج موضع
۲۵۶	فصل نهم در بیان آن که در چند موضع نکاح فسخ می‌شود
۲۵۶	اشاره
۲۵۸	تتمه
۲۵۸	فصل دهم در بیان آن که در چند موضع مهر المثل لازم است
۲۵۹	فصل یازدهم در بیان آن که در چند موضعست که زن را مهر نیست
۲۶۰	فصل دوازدهم در بیان آن که در چند موضع نصف مهر لازمست

- ۲۶۱ ..... فصل سیزدهم در بیان اختلاف میانه زن و شوهر
- ۲۶۱ ..... خاتمه
- ۲۶۱ ..... فصل اول در بیان شب خوابیدن پیش زنان
- ۲۶۲ ..... فصل دوم در بیان رنجشی که میان شوهر و زن بهم رسد
- ۲۶۳ ..... فصل سیم در بیان لاحق گردانیدن اولاد به پدر
- ۲۶۳ ..... فصل چهارم در بیان احکام ولادت فرزند
- ۲۶۳ ..... دو امر واجب
- ۲۶۳ ..... بیست و دو امر سنت
- ۲۶۴ ..... شش امر مکروه
- ۲۶۵ ..... فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل
- ۲۶۵ ..... اشاره
- ۲۶۵ ..... دو امر واجب
- ۲۶۵ ..... شش امر سنت
- ۲۶۵ ..... شش امر مکروه
- ۲۶۶ ..... در هشت موضع محافظت مادر ساقط می‌شود
- ۲۶۶ ..... فصل ششم در بیان نفقه و کسوت دادن
- ۲۶۶ ..... سبب اول
- ۲۶۷ ..... سبب دوم زن بودن
- ۲۶۸ ..... سبب سیم
- ۲۶۸ ..... باب دوازدهم از کتاب جامع عباسی در بیان طلاق دادن زنان
- ۲۶۸ ..... اشاره
- ۲۶۸ ..... مطلب اول در طلاق دادن
- ۲۶۸ ..... اشاره
- ۲۶۸ ..... فصل اول در اقسام طلاق دادن

- ۲۶۸ ..... قسم اول طلاق واجب
- ۲۶۹ ..... قسم دوم طلاق حرام
- ۲۶۹ ..... قسم سیم طلاق مکروه
- ۲۶۹ ..... قسم چهارم طلاق سنت
- ۲۶۹ ..... اشاره
- ۲۶۹ ..... قسم اول طلاق باین
- ۲۶۹ ..... قسم دوم رجعی
- ۲۷۰ ..... فصل دوم در بیان شروط طلاق
- ۲۷۱ ..... فصل سیم در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق
- ۲۷۱ ..... اشاره
- ۲۷۱ ..... قسم اول قولی
- ۲۷۱ ..... قسم دوم فعلی
- ۲۷۲ ..... فصل چهارم در بیان عدّه داشتن زنان
- ۲۷۲ ..... اشاره
- ۲۷۲ ..... قسم اول جماعتی از زنان که عدّه ایشان سه مرتبه از حیض پاک شدنست
- ۲۷۲ ..... قسم دوم جماعتی از زنان که سه ماه عدّه ایشانست
- ۲۷۳ ..... قسم چهارم جماعتی از زنان که عدّه ایشان چهل و پنج روز است
- ۲۷۳ ..... قسم پنجم جماعتی از زنان که عدّه ایشان نه ماهست
- ۲۷۳ ..... قسم ششم جماعتی از زنان که عدّه ایشان به زاییدن ایشان منقضی می‌شود
- ۲۷۴ ..... قسم هفتم جماعتی از زنان که عدّه ایشان چهار ماه و ده روز است
- ۲۷۴ ..... قسم هشتم کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشند
- ۲۷۴ ..... قسم نهم جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهران ایشان مرده باشند
- ۲۷۴ ..... قسم دهم زنانی که شوهران ایشان کم شده باشند و خبری از ایشان ظاهر نباشد
- ۲۷۵ ..... تنّه

- ۲۷۵ ..... مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن
- ۲۷۶ ..... مطلب سیم در بیانظهار و ایلا کردن با زن خود
- ۲۷۶ ..... فصل اول در اقسامظهار کردن
- ۲۷۷ ..... فصل دوم در ایلا کردن
- ۲۷۸ ..... مطلب چهارم در لعان
- ۲۷۸ ..... فصل اول در چیزهائی که سبب لعان می‌شود
- ۲۷۸ ..... اشاره
- ۲۷۸ ..... امر اول
- ۲۷۹ ..... امر دوم انکار فرزند زن خود کردن
- ۲۷۹ ..... فصل دوم در کیفیت لعان کردن و شروط آن
- ۲۸۰ ..... فصل سیم در آن چه تعلق بلعان کردن دارد
- ۲۸۰ ..... دوازده امر واجب
- ۲۸۱ ..... هشت امر سنت
- ۲۸۱ ..... باب سیزدهم از کتاب جامع عباسی در شکار کردن
- ۲۸۱ ..... فصل اول در اقسام شکار
- ۲۸۲ ..... فصل دوم در شروط شکار کردن
- ۲۸۳ ..... فصل سیم در احکام شکار کردن
- ۲۸۴ ..... باب چهاردهم از کتاب جامع عباسی در ذبح کردن حیوانات
- ۲۸۴ ..... فصل اول در اقسام ذبح
- ۲۸۴ ..... فصل دوم در بیان آن چه بذبح نمودن تعلق دارد
- ۲۸۴ ..... سیزده امر واجب
- ۲۸۵ ..... پنج امر سنت
- ۲۸۵ ..... هفت امر مکروه
- ۲۸۵ ..... فصل سیم در بیان حلال و حرام و مکروه بودن حیوانات



- ۲۸۶ ..... شش قسم حلال
- ۲۸۶ ..... بیست قسم حرام
- ۲۸۷ ..... چهارده قسم مکروه
- ۲۸۷ ..... فصل چهارم در بیان آن چه از حیوانات و غیر آنها حرامست و مکروه
- ۲۸۷ ..... بیست و چهار قسم حرام
- ۲۸۸ ..... هشت قسم مکروه
- ۲۸۹ ..... باب پانزدهم از کتاب جامع عباسی در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن
- ۲۸۹ ..... مطلب اول در بیان طعام خوردن و اقسام آن
- ۲۸۹ ..... اشاره
- ۲۸۹ ..... آن چه تعلق به طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد
- ۲۹۰ ..... چهار امر حرام
- ۲۹۱ ..... بیست و پنج امری که مکروهست
- ۲۹۱ ..... مطلب دوم در بیان منافع طعامها و میوهها
- ۲۹۳ ..... مطلب سیم در آداب آب نوشیدن
- ۲۹۳ ..... مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن و انگشتری بدست کردن و کفش و موزه و نعلین در پای کردن
- ۲۹۳ ..... فصل اول در اقسام رخت پوشیدن
- ۲۹۴ ..... فصل دوم در آن چه به رخت پوشیدن متعلق است
- ۲۹۵ ..... باب شانزدهم از کتاب جامع عباسی در قضا پرسیدن و آداب آن
- ۲۹۵ ..... مطلب اول در اقسام آن و صفات قاضی
- ۲۹۵ ..... فصل اول در اقسام قضا پرسیدن
- ۲۹۵ ..... قسم اول قضا پرسیدن عام
- ۲۹۶ ..... قسم دوم قضا پرسیدن خاص
- ۲۹۶ ..... فصل دوم در صفات قاضی
- ۲۹۶ ..... دوازده صفت واجب

- ۲۹۷ ..... پانزده صفت سنت
- ۲۹۸ ..... تتمه
- ۲۹۸ ..... فصل سیم در آن چه تعلق به قضا پرسیدن دارد
- ۲۹۸ ..... شانزده امر واجب
- ۳۰۰ ..... سی و شش امر سنت
- ۳۰۱ ..... چهار امر حرام
- ۳۰۲ ..... یازده امر مکروه
- ۳۰۲ ..... مطلب دوم در بیان تحقیق نمودن دعوی و جواب گفتن و کیفیت حکم حاکم
- ۳۰۲ ..... فصل اول در تحقیق نمودن دعوی
- ۳۰۲ ..... مدعی
- ۳۰۲ ..... مدعی علیه
- ۳۰۳ ..... قسم اول آن که اقرار کند به آن چه مدعی دعوی می‌کند
- ۳۰۳ ..... قسم دوم آن که مدعی علیه انکار دعوی مدعی نماید
- ۳۰۳ ..... اشاره
- ۳۰۴ ..... قسم خوردن
- ۳۰۴ ..... قسم اول بر نفی
- ۳۰۴ ..... قسم دوم در اثبات
- ۳۰۴ ..... قسم سیم آن که مدعی علیه از جواب ساکت باشد
- ۳۰۵ ..... فصل دوم در آن چه سبب حکم حاکم می‌شود
- ۳۰۵ ..... فصل سیم در کیفیت حکم کردن حاکم
- ۳۰۷ ..... فصل چهارم در بیان قسمت کردن میانه شریکان
- ۳۰۷ ..... اشاره
- ۳۰۷ ..... قسمت کردن بر دو قسمست
- ۳۰۷ ..... قسم اول قسمت اجباری

- ۳۰۷ ..... قسم دوم قسمت تراضی
- ۳۰۸ ..... مطلب سیم در شهادت
- ۳۰۸ ..... فصل اول در واجب بودن آن و شروط آن
- ۳۰۸ ..... اشاره
- ۳۰۸ ..... شرط اول آن که بالغ باشد
- ۳۰۸ ..... شرط دوم آن که عاقل باشد
- ۳۰۸ ..... شرط سیم آن که مسلمان باشد
- ۳۰۹ ..... شرط چهارم آن که مؤمن باشد
- ۳۱۰ ..... شرط پنجم آن که عادل باشد
- ۳۱۱ ..... شرط ششم آن که حلال زاده باشد
- ۳۱۱ ..... شرط هفتم آن که در گواهی دادن متهم نباشد
- ۳۱۲ ..... شرط هشتم آن که میانه ایشان عداوت دنیوی نباشد
- ۳۱۲ ..... شرط نهم آن که گواهان «۱» بسیار سهو نکنند
- ۳۱۲ ..... شرط دهم آن که در حقوق الناس بسر خود گواهی ندهند
- ۳۱۲ ..... شرط یازدهم آن که گواهی را بلفظ بگویند با قدرت
- ۳۱۲ ..... فصل دوم در آن چه سبب گواه شدن می‌شود
- ۳۱۳ ..... فصل سیم در بیان تفصیل حقوقی که به گواهان عادل ثابت می‌شوند
- ۳۱۳ ..... قسم اول
- ۳۱۳ ..... قسم دوم
- ۳۱۳ ..... قسم سیم
- ۳۱۳ ..... قسم چهارم
- ۳۱۴ ..... قسم پنجم
- ۳۱۴ ..... قسم ششم
- ۳۱۴ ..... قسم هفتم

۳۱۴	.....	قسم هشتم
۳۱۴	.....	قسم نهم
۳۱۵	.....	فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت می‌شوند
۳۱۵	.....	فصل پنجم آگواهی بر گواهی
۳۱۶	.....	باب هفدهم از کتاب جامع عتاسی در اقرار کردن و وصیت نمودن
۳۱۶	.....	مطلب اول در اقرار کردن
۳۱۶	.....	فصل اول در اقرار بحق کردن
۳۱۷	.....	فصل دوم در اقرار کردن به خویشی بودن
۳۱۷	.....	فصل سیم در احکام اقرار کردن
۳۱۹	.....	فصل چهارم در منافی اقرار
۳۱۹	.....	قسم اول مقبول
۳۱۹	.....	قسم دوم مردود
۳۲۰	.....	مطلب دوم در وصیت نمودن
۳۲۰	.....	فصل اول در وصیت کردن بمال
۳۲۱	.....	فصل دوم در اقسام وصیت کردن و احکام وصیت مطلق
۳۲۲	.....	فصل سیم در بیان وصی ساختن
۳۲۳	.....	باب هجدهم از کتاب جامع عتاسی در قسمت کردن ترکه و میراث
۳۲۳	.....	اشاره
۳۲۳	.....	مطلب اول در بیان آن چه سبب میراث بردن می‌شود
۳۲۳	.....	وجه اول خویش بودن
۳۲۳	.....	اشاره
۳۲۳	.....	قسم اول
۳۲۴	.....	قسم دوم نیز دو قومند
۳۲۵	.....	قسم سیم نیز دو قومند

- ۳۲۶ ..... تتمه
- ۳۲۶ ..... تکمله
- ۳۲۷ ..... وجه دوم که سبب میراث بردن می‌شود
- ۳۲۷ ..... وجه سیم ولای آزادی
- ۳۲۸ ..... وجه چهارم ولای ضامن جریره
- ۳۲۸ ..... وجه پنجم «۲» ولای کسی که کافری را مسلمان کرده باشد
- ۳۲۸ ..... وجه ششم ولای مستحقین زکاء
- ۳۲۸ ..... وجه هفتم ولای امامت
- ۳۲۸ ..... مطلب دوم در بیان آن چه فی الجمله میراث‌خوار را از میراث بردن مانع می‌شود
- ۳۳۱ ..... مطلب سیم در بیان تفصیل صاحبان فروض و قرابت
- ۳۳۱ ..... فصل اول در تفصیل صاحبان فرض و قرابت
- ۳۳۱ ..... اشاره
- ۳۳۱ ..... قسم اول جماعتی که به فرض تنها میراث می‌برند
- ۳۳۲ ..... قسم دوم جماعتی که گاهی به فرض و گاهی به قرابت میراث می‌برند
- ۳۳۲ ..... قسم سیم جماعتی که به قرابت تنها میراث می‌برند
- ۳۳۲ ..... فصل دوم در بیان تفصیل سهام مفروضه و صاحبان فروض
- ۳۳۲ ..... فروض در قرآن مجید بر شش قسم است
- ۳۳۳ ..... مرگبات فروض سته
- ۳۳۳ ..... مطلب چهاردهم در قواعد حسابی که در قسمت ترکه احتیاج بآنها می‌شود
- ۳۳۳ ..... فصل اول
- ۳۳۴ ..... فصل دوم در بیان کسوری که در فریضه باشند
- ۳۳۴ ..... مطلب پنجم در بیان دانستن نصیب هر وارثی از ترکه بعلم حساب
- ۳۳۴ ..... طریق اول آن که در میانه ورثه صاحب فرضی نباشد
- ۳۳۵ ..... اشاره

- ۳۳۵ ..... قسم اول آن که ترکه بقدر سهام ورثه باشد
- ۳۳۸ ..... قسم دوم آن که ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروض
- ۳۳۸ ..... اشاره
- ۳۳۸ ..... تکمله
- ۳۳۹ ..... قسم سیم آن که ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد
- ۳۳۹ ..... طریق دوم آن که سهام هر وارثی را از فریضه نسبت دهند
- ۳۴۰ ..... طریق سیم آن که ترکه را بر فریضه قسمت نمایند
- ۳۴۰ ..... طریق چهارم مستعمل میانه دو فریضه
- ۳۴۰ ..... طریق پنجم مناسخات
- ۳۴۱ ..... مطلب ششم در لواحق میراث
- ۳۴۱ ..... فصل اول در میراث جماعتی که به یک دفعه در دریا غرق شوند
- ۳۴۱ ..... فصل دوم در میراث خنثی
- ۳۴۲ ..... فصل سیم در بیان میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد
- ۳۴۳ ..... فصل چهارم در بیان میراث مجوس
- ۳۴۳ ..... باب نوزدهم از کتاب جامع عتاسی در بیان حدودی «۱» که جهت دزدی و زنا و لواطه و سحر
- ۳۴۳ ..... اشاره
- ۳۴۴ ..... مطلب اول در بیان اقسام حدود
- ۳۴۴ ..... فصل اول در بیان قسم اول
- ۳۴۵ ..... فصل دوم در بیان قسم دوم از اقسام حدود
- ۳۴۶ ..... فصل سیم در بیان هشت قسم از اقسام حدود
- ۳۴۶ ..... شروط آن هفت است
- ۳۴۶ ..... اقسام حدّ زنا هشت است
- ۳۴۶ ..... قسم اول رجم کردن
- ۳۴۶ ..... قسم دوم جمع میانه حدّ تازیانه زدن و سنگسار کردن

- ۳۴۷ ..... قسم سیم صد تازیانه است
- ۳۴۷ ..... قسم چهارم صد تازیانه و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن
- ۳۴۷ ..... قسم پنجم پنجاه تازیانه است
- ۳۴۷ ..... قسم ششم هفتاد و پنج تازیانه است
- ۳۴۷ ..... قسم هفتم ضغث است
- ۳۴۷ ..... قسم هشتم
- ۳۴۸ ..... فصل چهارم در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود
- ۳۴۸ ..... فصل پنجم در بیان قسم دوازدهم از اقسام حدود
- ۳۴۸ ..... قوم اول
- ۳۴۹ ..... قوم دوم
- ۳۴۹ ..... فصل ششم در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم اقسام حدود
- ۳۵۰ ..... مطلب دوم در آن چه تعلق بحدود دارد
- ۳۵۰ ..... فصل اول در آن چه حدود بآن ثابت می‌شود
- ۳۵۱ ..... فصل دوم در آن چه تعلق بحدود دارد
- ۳۵۱ ..... دوازده امر واجب
- ۳۵۱ ..... پنج امر حرام
- ۳۵۲ ..... مطلب سیم در بیان تعزیر کردن
- ۳۵۲ ..... اشاره
- ۳۵۳ ..... تتمه
- ۳۵۳ ..... باب بیستم از کتاب جامع عباسی در بیان خونبهای قتل آدمی
- ۳۵۳ ..... اشاره
- ۳۵۳ ..... مطلب اول در بیان آن چه موجب کشتن است
- ۳۵۳ ..... فصل اول در اقسام کشتن
- ۳۵۴ ..... فصل دوم در بیان احکام قتل عمد و جراحی که کسی بر کسی زند

۳۵۴	فصل اول در بیان مواضعی که قصاص در آنها لازمست
۳۵۵	فصل دوم در بیان شروط قصاص کردن
۳۵۵	فصل سیم در بیان آن چه قصاص به سبب آن لازم می‌شود
۳۵۶	فصل چهارم در احکام قصاص و استیفای آن
۳۵۷	فصل پنجم در قصاص اعضای آدمی
۳۵۹	مطلب دوم در بیان خونبهای آدمی
۳۵۹	فصل اول در بیان آن چه موجب خونبها می‌شود
۳۶۲	فصل دوم در بیان خونبهای اعضای آدمی
۳۶۴	مطلب سیم در بیان آن که در چند موضع تمام خونبها گرفتن ساقط است و در چند موضع نصف خونبها
۳۶۴	اشاره
۳۶۴	بسیست و دو موضعی که تمام خونبها ساقط است
۳۶۵	دو موضعی که نصف خونبها ساقط است
۳۶۵	مطلب چهارم در بیان مقدار خونبها و قتل عمد و خطا
۳۶۶	مطلب پنجم در بیان آن چه سبب ارش می‌شود
۳۶۷	خاتمه در بیان کفاره قتل و تحقیق عاقله
۳۶۷	بحث اول در کفاره قتل
۳۶۷	بحث دوم در تحقیق عاقله
۳۶۸	نکته
۳۶۹	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان



## جامع عباسی (طبع قدیم)

## مشخصات کتاب

شماره بازیابی: ۶-۲۰۹۲۲ سرشناسه: شیخ بهائی، محمد بن حسین، ۹۵۳ - ۱۰۳۱ق عنوان و نام پدیدآور: جامع عباسی [چاپ سنگی] / شیخ بهاء الدین محمد بن حسین عاملی؛ همکار نویسنده: نظام الدین محمد بن حسین فرشی ساوجی وضعیت نشر: اصفهان: حسب الامر نظام السلطنه، ۱۳۱۲ ق. مشخصات ظاهری: ۴۵۴ص. عکس؛ قطع: ۲۱ × ۵/۳۴ س.م. یادداشت: زبان: فارسی - آغاز، انجام، انجامه: آغاز: آغاز: بسم الله الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة و السلام علی اشرف الاولین و الآخین ... اما بعد چون توجه خاطر ملکوت اشرف اقدس ... انجام: .. والله الحمد علی فواصل نعمائه و نوائل مراته و حسناته و جزایل ال-آمر و هیاته التی من علی بالتوفیق یادداشت استنساخ: تاریخ کتابت: ۱۳۱۲ ق. مشخصات ظاهری اثر: نوع و درجه خط: نسخ. تصاویر: ۱: قطعه عکس سیاه و سفید در اندرون جلد الصاق شده است. نوع و تزئینات جلد: مقوای با روکش تیماج قهوه‌ای، جدول دور سطور، ضربی خصوصیات نسخه موجود: حواشی اوراق: در حاشیه متن توضیحات و تصحیحاتی اندکی با نشان "صح" آمده است. یادداشت تملک و سجع مهر: یادداشت وقف: در حاشیه صفحه عنوان یادداشت وقف حسینعلی خان نظام السلطنه در تاریخ ۱۳۱۲ ق، با مرکب مشکی و به خط شکسته تحریری آمده است. همچنین در حاشیه صفحه اول یادداشتی با مرکب و به خط شکسته تحریری بدین مضمون آمده است، این یک جلد کتاب جامع عباسی را خدمت جناب مستطاب ... آقای میرزاجیحی سلمه الله تعالی تقدیم نمودم بتاريخ شهر شعبان مطابق سنه ۱۳۱۳ حرره العبد الاقل حبیب الله همراه با مهر بیضی به سجع یا حبیب الله. توضیحات نسخه: نسخه بررسی شد. نمایه ها، چکیده ها و منابع اثر: مرعشی ۱۳: ۲۵۶، گنج بخش (۱: ۱۳۹)، قدس (۵: ۳۹۱) معرفی چاپ سنگی: کتابی در فقه عملی به فارسی است. مولف طرح این کتاب را در بیست باب ریخت و آن را به نام شاه عباس صفوی تالیف نمود اما بعد از اتمام باب پنجم وفات یافت و شاگردش نظام الدین ساوجی به امر شاه عباس ۱۵ باب دیگر را به اسلوب اول به پایان رسانید. کتاب حاضر بر بیست باب میباشد که باب اول: وضو، غسل و تیمم باب دوم نماز باب سوم زکوة و خمس باب چهارم در روزه و ..... باب بیستم در مورد خونبهای قتل آدمی، قطع اعضاء و زخمی کردن می باشد موضوع: فقه جعفری -- رساله عملیه شناسه افزوده: ساوجی، نظام بن حسین ۱۰ ق. همکار نویسنده صفری، فروشنده.

## جامع عباسی [شیخ بهائی]

## [تقریظ آیت الله مرعشی نجفی]

[تقریظ آیت الله مرعشی نجفی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الحمد لله رب العالمین، و الصلوٰة و السلام علی سیدنا محمد و اله الطاهرین. و بعد: کتاب ارزنده جامع عباسی یکی از بهترین آثار فارسی مرحوم مغفور علامه دوران شیخ بهاء الدین عاملی رضوان الله علیه میباشد، با آنکه حدود سیصد و اندی سال از تألیف آن میگذرد معذکک عبارات آن تا اندازه ای سلیس و دلنشین و قابل درک و فهم برای عموم بوده و شامل احکام فقهیه از طهارت تا دیات است. پنج باب آن بقلم آن مرحوم و ما بقی بقلم علامه شیخ نظام الدین ساوجی که از اجلاء تلامذ مؤلف میباشد برشته تحریر در آمده، مدتها این کتاب جزء رسائل عملیه آیات عظام عصر سابق قرار گرفته و بر آن حواشی بسیاری نوشته اند و بارها در ایران و هند چاپ و در دسترس عموم قرار داده شده است نسخه حاضر که از روی چاپ بمبئی که شاید خواناترین و روشن ترین نسخه چاپی آن باشد وسیله جناب مستطاب ذخرالاجله آقای حاج شمس فراهانی زید توفیقه که توفیق طبع و نشر آثار مذهبی و علمی را بعهدہ دارند افسست و در اختیار علاقمندان قرار میگیرد، امیدوار است خوانندگان

محترم از آن بهره‌مند بوده و بدینوسیله اینجانب را از دعای خیر فراموش نفرمایند. و السّلام علی من اتّبع الهدی. حرّره خادم علوم أهل البيت عليهم السلام الشهاب الدین الحسینی المرعشی.

### [کلام ناشر]

[کلام ناشر] گرچه وصف این کتاب بود فزون از حساب فتحلی خان نمود از نوش اراسته از آنجائی که نواب مستطاب فلک رقاب کنز الرّاجین کھف المحتاجین ملاذ الفقراء و المساکین متبع الفضل و عین العدل ینوع الجود و الکرّم أمير الامراء العظام شمس مملکت هندوستان نواب والا- جاه فتحلی خان بهادر غزلباش لاهوری معّ الله المسلمین بطول حیاته و بقائه که همگی همّت والا نهمتش مصروف و معطوفست بانتشار مسائل دینی و اشتها معارف یقینی امر کرد مرا بطبع کتاب مستطاب جامع عباسی که محشّی است بفتاوی حضرت مستطاب بندگان اسلامیان پناهی طغرای منشور فقاهت و ریاست و سر لوح کتاب کیاست و سیاست مجمع البحرین سیادت و سعادت و مشرق الشمسین افاضت و افادت سید الفقهاء و المحققین و أعلم العلماء و المجتهدین حجّة الاسلام و المسلمین آقای سید اسمعیل صدر مد الله تعالی أظلاله علی رؤوس المسلمین این احقر هم امتثالا لأمره العالی اجابت کردم امید چنان است که منظور نظر کیمیا اثر سر کار معظّم إليه واقع شود و أنا العبد المفتقر إلى الله الغنی الوفی الملی الحاج شیخ علی المحلاتی الحائری در ماه ذیحجه الحرام سنه ۱۳۱۹ هجری در بمبئی در مطبع گلزار حسنی ضیاء بخش جهانیان گردید مؤسس انتشارات فراهانی. جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۲

### سواد دست خط حضرت مستطاب حجّة الاسلام آقای سید اسماعیل صدر مدّ ظلّه العالی

سواد دست خط حضرت مستطاب حجّة الاسلام آقای سید اسماعیل صدر مدّ ظلّه العالی بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و به ثقتی عمل بکتاب شریف جامع عباسی با حواشی که این احقر ملحق نموده جایز است إن شاء الله تعالی و مخفی نماند که در حواشی مسطوره رعایت احتیاط به جهاتی زیاده از رسائل دیگر شده و مرجوع در ترک آنها اگر خواسته باشند رسالهای دیگر است وفقنا الله تعالی و جمیع اخواننا المؤمنین لتحصیل العلم و العمل به إن شاء الله تعالی حرّره الاحقر ابن صدر الدّین العاملی عبده اسماعیل الموسوی [تصویر نسخه خطی]

### [مقدمه المؤلف]

[مقدمه المؤلف بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله ربّ العالمین و الصّیلاه و السّلام علی اشرف الاولین و الاخرین محمّد سید المرسلین و علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و افضل الوصیّین و اولادهما الطّاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین. اما بعد چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستان علی بن ابی طالب شاه عباس الحسینی الموسوی الصّیفوی بهادر خان که اسم اشرفش از بینات خلد الله ملکه هویدا و ظاهر است به انتشار مسائل دینی و اشتها معارف یقینی مصروف و معطوفست و اراده خاطر اقدس آنست که جمیع خلائق و شیعیان و غلامان حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام عارف به مسائل دین مبین و واقف بر احکام حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشند لهذا امر اشرف اقدس عزّ صدور یافت که این بنده دعا گوی بهاء الدّین محمّد عاملی کتابی ترتیب نماید که مشتمل باشد بر مسائل ضروری دین مثلا وضو و غسل و تیمّم و نماز و زکاة و حجّ و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و باقی حضرات ائمه معصومین و ایام مولود و وفات ایشان و مسائلی که اغلب اوقات بان واقع می شود احتیاج مثل مسائل وقف و تصدّق و بیع و نکاح و طلاق و نذر و کفّاره دادن و بنده آزاد کردن و مقدار خونهای قتل آدمی و مقدار خونهای قطع اعضای او و زخمهای که شخصی بر شخصی زند و آدابی که از حضرات ائمه

معصومین صلوات الله و سلامه عليهم اجمعین نقل شده در باب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و شکار کردن و امثال آن امتثالا لأمر الاشرف الارفع این کتاب سمت تحریر یافت و مسائل آن را به عبارات واضح نزدیک به فهم مؤدی ساخت تا جمیع خلائق از جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۳ خواص و عوام از مطالعه آن نفع یابند و بهره‌مند گردند و ثواب آن به روزگار فرخنده و آثار نواب اقدس همایون خلد الله ملکه عاید گردد و این کتاب را به جامع عباسی موسوم ساخت و الله ولی التوفیق و علیه التکلان و ابواب آن بدین تفصیل است: باب اول در طهارت. یعنی وضو و غسل و تیمم و توابع آن. باب دوم در نمازهای واجبی و سنتی. باب سیم در زکاة و خمس واجبی و سنتی. باب چهارم در روزه واجبی و سنتی. باب پنجم در حج گزاردن. باب ششم در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و با کافران جهاد کردن. باب هفتم در زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و باقی حضرات ائمه معصومین و ایام مولود و وفات ایشان. باب هشتم در نذر کردن و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفاره دادن. باب نهم در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن. باب دهم در اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن. باب یازدهم در نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک و امثال آن. باب دوازدهم در طلاق دادن و خلع و عدّه داشتن زنان. باب سیزدهم در شکار کردن و شروط آن. باب چهاردهم در ذبح حیوانات و حلال و حرام آن. باب پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن. باب شانزدهم در قضا پرسیدن و شروط آن. باب هفدهم در اقرار کردن و وصیت نمودن و شروط آن. باب هجدهم در قسمت کردن ترکه میت. باب نوزدهم در حدودی که در شرع مقرر است به جهت دزدی و زنا و لواطه و سحر و غیر آن. باب بیستم در خونبهای قتل آدمی و خونبهای قطع اعضای آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی زند و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ یا زراعت کند.

### باب اول در بیان مسائلی که تعلق به طهارت دارد

#### مطلب اول در بیان طهارتی که احتیاج به نیت دارد

#### اشاره

مطلب اول در بیان طهارتی که احتیاج به نیت دارد و این طهارت یا به آبست یا به خاک و طهارت باب وضو و غسل است و طهارت به خاک تیمم است و در نماز گذاردن گاهی وضو کفایت و احتیاج به غسل نیست و گاهی غسل تنها کفایت و احتیاج به وضو نیست و گاهی وضو تنها و غسل کافی نیست بلکه وضو و غسل هر دو باید کرد تا نماز صحیح باشد و گاهی هم تیمم و هم وضو باید کرد و گاهی هم غسل و هم تیمم باید کرد تا نماز صحیح باشد و گاهی در نماز گذاردن به هیچ یک از وضو و غسل و تیمم احتیاج نیست و اما جائی که در نماز گذاردن وضو کفایت و احتیاج به غسل نیست آن وقتی است جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۴ که شخصی بخواب رفته باشد یا بی هوشی «۱» او را دست داده باشد یا بول یا غایط یا باد از موضع معتاد بیرون آمده باشد یا زن استحاضه قلیله داشته باشد چنانکه مذکور خواهد شد اما جائی که غسل کفایت و احتیاج به وضو نیست آن وقتی است که آدمی جنب باشد که چون غسل جنابت کند نماز می‌تواند گذارد و احتیاج به وضو نیست بلکه اکثر علما فرموده‌اند که وضو ساختن با غسل جنابت حرام است و اما جائی که در نماز گذاردن هم وضو باید ساخت و هم غسل باید کرد آن وقتی است که زن از حیض «۲» پاک شده باشد یا از نفاس یا استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد یا عضوی از اعضای آدمی به عضو از اعضای میت آدمی برسد به پنج شرط: اول آن که میت سرد شده باشد. دوم آن که او را غسل نداده باشند. سیم آن که شهید نباشد که شهید را غسل دادن جایز نیست و اگر بدن کسی به بدن او برسد بر آن کس نیز غسل واجب نمی‌شود. چهارم آن که دو عضوی که بهم رسد حیاه داشته باشد مثل ناخن و مو و استخوان نباشد. پنجم آن که میت در حال حیاة واجب القتل نشده باشد و خود را غسل

میّت نداده باشد که اگر واجب القتل شده باشد بحسب شرع بر او واجبست که خود را غسل میّت بدهد و چون او را بکشند غسل دادن به او لازم نیست و اگر بدن کسی به بدن او برسد بر آن کس نیز غسل واجب نمی‌شود اما جائی که هم وضو باید ساخت و هم تیمم باید کرد تا نماز صحیح باشد آن وقتی است که زن از حیض یا از نفاس پاک شده باشد یا استحاضه کثیره یا متوسّطه داشته باشد یا شخصی مسّ میّت کرده باشد و آن قدر آب یافت شود که وضو را کافی باشد و بس پس در این صورت تیمم بدل غسل باید کرد و وضو نیز باید به جا آورد تا نماز صحیح باشد اما جائی که هم غسل باید کرد و تیمم بدل از وضو باید کرد تا نماز صحیح جماعت آن قدر آب یابد که غسل را کافی باشد پس در این صورت غسل باید کرد و تیمم بدل از وضو باید کرد تا نماز صحیح باشد اما جائی که به هیچ یک از وضو و غسل و تیمم احتیاج نیست آن نماز میّت است که احتیاج به این‌ها ندارد بلکه جنب و زن حیض نماز میّت می‌تواند گذارد

## فصل

فصل باب غصبی وضو و غسل درست نیست و به خاک غصبی نیز تیمم درست نیست و در مکان غصبی نیز وضو و غسل و تیمم صحیح نیست و کفش غصبی نیز حکم مکان غصبی دارد پس در کفش غصبی وضو و تیمم باطل است هر چند زمین مباح باشد اما اگر کفش غصبی در پا داشته باشد و بر آن کفش قرار نگرفته باشد یعنی سنگینی بدن بر آن نباشد وضو و تیمم در آن کفش صحیح است اگر چه نه از درست نیست است اما

(بسم الله الرحمن الرحيم بلکه هر چه ازاله عقل نماید از دیوانگی و مستی و نحو آن ملحق به بی‌هوشی است و الله تعالی العالم صدر دام ظلّه العالی. (۲) به ملاحظه بعض اخباری که از معصومین اخیار علیهم السلام وارد شده که غسل از وضو کفایت اگر بعد از پاک شدن از استحاضه و هم چنین بعد از باقی اغسال مذکوره خود را محدث بحدث اصغر نمایند و وضو بسازند و در غسلهای مستحبی وضو را پیش از آنها بگیرند رعایت احتیاط و نهایت حزم را مرعی داشته‌اند إن شاء الله تعالی و الله العالم صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۵ اگر شخصی را در مکان غصبی حبس کرده باشند وضو و غسل و تیمم و نماز آن شخص در آن مکان صحیح است

## فصل

فصل در آداب طهارت خانه رفتن و آن بیست و یک چیز است سه چیز واجب است و پنج چیز حرام و پنج چیز سنّت و هشت چیز مکروه اما آن سه چیز که واجبست: اول پوشانیدن عورتین از نامحرم اما از طفل کوچک که تمیز ندارد لازم نیست پوشیدن. دوم آن که از قبله منحرف نشیند یعنی روی و پشت بقبله نکند. سیم مخرج بول را باب مطلق طهارت دادن نه باب مضاف مثل کلاب و امثال آن و نه به کلوخ که آن مذهب سنیانست اما مخرج غایط را که حوالی آن موضع بآن آلوده نشده باشد به کلوخ و لته و پنبه و امثال آن طاهر می‌توان کرد هر چند که آب میسر باشد اما لازم است که از سه نوبت کمتر نباشد اگر چه بدو نوبت یا کمتر پاک شود و اگر حوالی آن آلوده شده باشد پاک کردن آن باب می‌باید و بس اما آن پنج چیز که حرامست: اول مخرج غایط را به سرگین پاک کردن هر چند سرگین از حیوانی باشد که گوشت آن حلال است. دوم به چیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیر آن. سیم به استخوان پاک کردن که آن نیز حرام است. چهارم به چیزی پاک کردن که محترم باشد مثل کاغذی که علم دین بر آن نوشته شده باشد و اگر بیکی از سه چیز اول پاک کند طاهر می‌شود اما آن فعل حرام است اما اگر به آخرین پاک کند از روی استخفاف کافر می‌شود. پنجم به دستی استنجا کردن که در آن دست انگشتی باشد که نام محترم بر آن نقش شده باشد مثل نام

یکی از ائمه معصومین علیهم السلام هر گاه گمان آن بود که نجس می‌شود. و اما آن پنج چیز که سنت است: اول آنست که در جائی نشیند که هیچ کس او را نه بیند مثل گودال یا پس دیوار. دوم آن که در وقت داخل شدن به طهارتخانه اول پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست را. سیم آن که در وقت طهارت کردن سنگینی بدن خود را بر پای چپ اندازد. چهارم آن که سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکر را مسح نماید و بعد از آن از بیخ ذکر تا سر حشفه و بعد از آن سه نوبت ذکر را بفشارد. پنجم آن که اول مقعد را طهارت دهد و بعد از آن ذکر را. و اما آن هشت چیز که در وقت طهارت کردن بفعال آوردن آن مکروه است: اول روی یا پشت خود را به جانب آفتاب یا ماه کردن به عنوانی که نور آفتاب یا ماه به عورتین او بتابد و یا روی به جانب باد بول کردن. دوم بدست راست استنجا کردن. سیم بول کردن در زمین سخت که بیم آن باشد که قطرات بول برگردد. چهارم بول کردن در سوراخهای حیوانات مثل مورچه و مار و امثال آن. پنجم طهارت گرفتن در شارع و در جائی که مردم از جامع عباسی (طبع قدیم) ج ۱، ص: ۶ آنجا آب بر می‌دارند و در جائی که مردم در آنجا جمع می‌شوند. ششم طهارت کردن در آب خواه روان و خواه ایستاده. هفتم طهارت کردن در زیر درختی که میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد. هشتم حرف زدن در وقت طهارت گرفتن مگر یکی از چهار چیز: اول ذکر خدای تعالی. دوم آیه الکرسی خواندن. سیم حکایت اذان یعنی هر چه مؤذن بگوید این کس نیز بگوید. چهارم اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزنند آن امر فوت شود. فصل بدان که طهارت یا موقوفست به نیت قربت و بی آن صحیح نیست یا احتیاج به نیت قربت ندارد و بی آن صحیح است نوع اول طهارت حقیقی است و آن وضو و غسل و تیمم است. نوع دوم ازاله نجاست است که به نیت قربت احتیاج ندارد و به مجاز طهارت می‌گویند آن را و احکام نوع اول در سه مقصد مبین می‌شود

### مقصد اول در بیان احکام وضو

#### اشاره

مقصد اول در بیان احکام وضو بدان که پنجاه چیز است که تعلق به وضو ساختن دارد از آن جمله بیست و یک امر واجب است و بیست امر سنت و نه امر مکروه اما

### آن بیست و یک امری که واجبست

آن بیست و یک امری که واجبست اول آن که مکان وضو «۱» یعنی آن چه در وقت وضو ساختن بر آن قرار گیرد غصبی نباشد پس اگر در زمین غصبی وضو سازد آن وضو باطل است و هم چنین بر فرش غصبی وضو ساختن باطل است اگر چه زمین غصبی نباشد اما در جامه غصبی وضو درست است اگر چه نماز درست نیست و در کفش غصبی وضو جایز نیست «۲» اگر بر آن کفش قرار گرفته باشد و وضو از آفتابه طلا و نقره درستست «۳» اگر بر دست بریزند اما آن فعل یعنی ریختن آب از آن آفتابه در دست که رو یا دستها را بآن بشوید حرام است. دوم می‌باید که آب وضو طاهر باشد و مشتبه باب نجس نباشد پس اگر دو کاسه آب بوده باشد و یکی از آنها نجس باشد و ما ندانیم که نجس کدامست از هیچ یک وضو ساختن جایز نیست و تیمم لازم است و اگر باب یک کاسه از این دو کاسه وضو سازد و باب کاسه دیگر اولاً اعضای خود را طهارت دهد و بعد از آن به تتمه آن آب وضو سازد بعضی گمان برده‌اند که یکی از این دو وضو درست خواهد بود اگر چه تا آن شخص دست و روی و پای خود را طهارت ندهد

نماز نمی‌تواند گذارد اما این کمان باطل است و حق آنست که هیچ یک از این دو وضو درست نیست به جهت آن که آب مشته به نجس حکم نجس دارد و وضو بآن صحیح نیست و حدیث به این معنی از حضرت ائمه معصومین علیهم السلام منقول است. سیم می‌باید که آب وضو مضاف نباشد پس بمثل کلاب یا عرق بیدمشک و مانند آن وضو ساختن درست نیست و این مذهب کل علمای مگر ابسن بسابویه که او وضو را

(۱) غصبی نبودن فضائی که در آن

وضو می‌گیرند اهم بذکر فرمودن بود صدر دام ظلّه العالی (۲) موافق با احتیاط است صدر دام ظلّه (۳) اگر ظرف منحصر بانها نباشد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۷ به گلاب جایز می‌داند و این مذهب به غایت ضعیف است. اما اگر دو کاسه باشد یکی آب و یکی گلاب بی‌بو و به یک دیگر مشته باشد و آب دیگر نباشد در این صورت واجبست که از هر یک یک وضو بسازد که یکی از این دو وضو صحیح خواهد بود. چهارم می‌باید که آب وضو غصبی نباشد که وضو باب غصبی جایز نیست اگر داند که آب غصبی است و اگر شخصی نداند که آب غصبی است و از آن آب وضو سازد وضوی او درست است و احتیاج به وضوی دیگر نیست اما بر او لازم است که اگر آن آب قیمت داشته باشد قیمت آن را به صاحبش برساند و اگر داند که آب غصبی است اما نداند که وضو باب غصبی جایز نیست و بآن آب وضو سازد آن وضو باطل است. پنجم می‌باید که اعضای وضو پاک باشد پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلا نجس باشد یک شستن از برای ازاله نجاست و وضو کافی نیست بلکه اول ازاله نجاست باید کرد و بعد از آن به جهت وضو باید شست. ششم نیت وضو است و نیت چنین کند که وضوی واجب می‌سازم از برای مباح بودن نماز تقرب به خدا و اگر به جای مباح بودن نماز رفع حدث گوید هم درست است و این نیت را بهر زبانی که بگوید درست است و اگر به زبان نیورد و این معنی را در دل بگذراند وضو صحیح است. هفتم مقارن داشتن نیت است به ابتدای شستن رو. هشتم شستن روی است و آن از رستنگاه موی سر است تا آخر ذنخ در طول و آن چه انگشت مهین و میانین آن را فراگردد در عرض و آن چه از روی در زیر محاسن باشد و به هیچ وجه نمایان نباشد لازم نیست که شسته شود و شستن موی کافیست اما آن چه در بعضی اوقات می‌نماید شستن آن واجبست و اگر آن چه از محاسن از ذنخ گذشته باشد شستن آن واجب نیست. نهم شستن دست راست است از مرفق تا سر انگشتان و اگر شخصی دست زاید داشته باشد و اصلی از زاید معلوم نباشد واجبست که هر دو را بشوید و اگر دست زاید معلوم باشد پس اگر زیر مرفق است باید شست و اگر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست. دهم شستن دست چپ است بطریق دست راست. یازدهم مسح موی سر است که آن بالای پیشانی است یا جای آن اگر موی در آنجا نباشد. دوازدهم مسح پای راستست از سر انگشتان تا بند پا. سیزدهم مسح پای چپ است به همان طریق. چهاردهم آن که هر سه مسح به تری وضو باشد نه باب تازه پس اگر بر دست تری وضو باقی نباشد از موی ریش یا از ابرو فراگردد مسح نماید. پانزدهم موالاتست یعنی پی در پی به جا آوردن افعال وضو پس اگر روی خود را بشوید و بعد از لمحه‌ای دست راست را بشوید فعل حرام کرده امیا وضوی او جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۸ درست است امیا اگر آن قدر صبر کند که روی خشک شود و بعد از آن دست راست را بشوید وضوی او باطل است و هم چنین است در باقی اعضا. شانزدهم ترتیب وضو است به طریقی که مذکور شد پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجبست دست راست را که بشوید و بعد از آن دست چپ را نوبت دیگر بشوید و در مسح پا بعضی از مجتهدین جایز داشته‌اند که پای چپ را اول مسح کند بعد از آن پای راست را. هفدهم آن که با نیت قربت چیز دیگر قصد نکند مثل خنک ساختن اعضا یا چرک از دست و روی برطرف کردن. هجدهم آن که در شستن رو و دستها از بالا گرفته به زیر آید پس اگر بعکس کند وضو باطل است اما سید مرتضی عکس را جایز می‌داند و باقی مجتهدین با او موافقت نکرده‌اند. نوزدهم آن که خود افعال وضو را به جا آورد پس اگر شخصی دیگر آب بر روی او یا بر دست او بریزد آن وضو باطل است مگر آن که شل باشد یا بیمار و یا قوت آن نداشته باشد که خود افعال وضو را به جا آورد در این صورت واجبست که شخصی را



بفرماید که او را وضو دهد و اگر آن شخص مزد خواهد واجبست به او مزد دادن اگر قادر بر آن باشد «۱». بیستم آن که آب وضو بر روی و دستها روان باشد پس اگر دست را تر سازد و بر رو و دستها مالده آن وضو باطلست بیست و یکم تخلیل کردن آن چه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتر و زهگیر که تنگ باشد پس باید که آن را حرکت دهد تا آب به زیر آن برسد و اما

### آن بیست امر که در وضو سنت است

آن بیست امر که در وضو سنت است اول آن که چون خواهد که شروع در وضو کند این دعا بخواند بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین. دوم آن که هر گاه از ظرف سر گشاده مثل کاسه یا طاس یا امثال آن وضو سازد باید قبل از آن که دست در آن ظرف کند هر دو دست را از بند دست یک نوبت بشوید اگر بول یا خواب کرده باشد و دو نوبت بشوید اگر غایط کرده باشد. سیم آن که آن ظرف سر گشاده را بر جانب راست گذارد. چهارم آن که آب را از آن ظرف بدست راست بردارد. پنجم آن که سه نوبت مضمضه کند به سه کف آب. ششم آن که سه نوبت استنشاق کند آن نیز به سه کف آب. هفتم مسواک کردن اگر چه به انگشت باشد. هشتم آن که در وقت وضو ساختن رو به جانب قبله باشد. نهم آن که رو را بدست راست بشوید. دهم آن که مسح سر بمقدار عرض سه انگشت باشد. یازدهم آن که بکل کف «۲» دست مسح پا نماید. دوازدهم آن که آب وضو بمقدار یک مد باشد و آن چهار یک صاع است و صاع بوزن پنجاه و شش هزار و ( ) و نیت وضو را باید هر دو به جای

آورند احتیاطا (۲) به ملاحظه خبری که در این باب وارد شده احتیاط به مسح تمام روی پای را بکل کف دست رعایت نماید إن شاء الله تعالی صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۹ یک صد و شصت جو متوسط است پس مد بوزن چهارده هزار و چهل جو میانه است و آن چهار یک من تبریز است و بیست مثقال تخمینا. سیزدهم آن که در وقت مضمضه کردن این دعا بخواند: اللهم لّغنی حجّتی یوم ألقاک و اطلق لسانی بذکرک و شکرک. چهاردهم آن که در وقت استنشاق این دعا بخواند: اللهم لا تحزمنی طیبات الجنّة و اجعلنی ممّن یشمّ ریحها و روحها و ریحانها و طیّها. پانزدهم آن که نزد شستن رو این دعا بخواند: اللهم بیض وجهی یوم تسودّ فیهِ الوجوه و لا- تسودّ وجهی یوم تبيضّ فیهِ الوجوه. شانزدهم آن که در وقت شستن دست راست این دعا بخواند: اللهم اعطنی کتابی بیمیّنی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا سیرا. هفدهم آن که در وقت شستن دست چپ این دعا بخواند: اللهم لا- تعطنی کتابی بشمالی و لا من وراء ظهری و لا تجعلها مغلوله إلی عنقی و أعوذ بک من مقطعات الثیران. هجدهم آن که در وقت مسح سر این دعا بخواند: اللهم غشّنی برحمتک و برکاتک و عفوک. نوزدهم در وقت مسح پایها این دعا بخواند: اللهم ثبتنی قدمی علی الصّراط یوم تزلّ فیهِ الأقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنی یا ذا الجلال و الإکرام. بیستم آن که چون از وضو فارغ شود این دعا بخواند اللهم انّی أسألك تمام الوضوء و تمام الصّیلاه و تمام رضوانک و الجنّة اینست آن بیست چیز که در وضو سنت است و بدان که جمعی از مجتهدین را مذهب آنست که روی و دستها را در وضو دو نوبت باید شست نوبت اول واجب و نوبت دوم سنت اما شیخ ابو جعفر محمد ابن یعقوب کلینی و شیخ محمد ابن بابویه را مذهب آنست که نوبت دوم سنت نیست و این مذهب بسیار قوه دارد و در کتاب مشرق الشمسین و جبل المتین بیان آن شده بنا بر این باید که رو و دستها را زیاده از یک نوبت نشوید که اگر دو نوبت بشویند آب نوبت دوم آب وضو نخواهد بود پس مسح سر و پا باب تازه خواهد شد و وضو باطل خواهد شد و

اما آن نه چیز که بفعل آوردن آن مکروه است

امّا آن نه چیز که بفعل آوردن آن مکروه است اول استعانت نمودن یعنی دیگری آب در کف دست این کس بریزد که این کس روی خود یا دستهای خود را بشوید امّا اگر آب وضو را بر رو و یا در دست این کس بی ضرورت بریزند آن وضو صحیح نیست. دوم وضو ساختن به آبی که در آفتاب گرم شده باشد. سیم وضو ساختن از ظرفی که بر آن صورت حیوانی نقش شده باشد. چهارم وضو ساختن از ظرفی که طلاکوب یا نقره کوب باشد. پنجم وضو ساختن در مسجد از حدثی که غیر باد و خواب باشد امّا از حدث باد و خواب در مسجد وضو ساختن مکروه نیست. ششم وضو ساختن به آبی که رنگ و یا بوی آن تغییر یافته باشد بغیر نجاست. هفتم آب وضو را خشک کردن به رومال یا جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰ به آفتاب یا بغیر آن. هشتم وضو ساختن بابتی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن حرام است هر گاه آن حیوان طاهر باشد مثل باز و گربه و میمون و غیر آن. نهم وضو ساختن بابتی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن مکروهست خواه کراهیت شدید باشد مثل استر و خواه کراهیت قلیل مثل اسب

### فصل وضو جهت سه چیز واجب است و جهت بیست و یک چیز سنّت

#### آن سه چیز که وضو جهت آنها واجبست

آن سه چیز که وضو جهت آنها واجبست اول نماز که بی وضو «۱» درست نیست مگر نماز میت که آن را بی وضو می توان گذاردن چنانکه گذشت بلکه جنب و زن حیض نیز می تواند نماز میت گذارند هر چند قدرت بر غسل داشته باشد. دوم طواف خانه کعبه هر گاه طواف واجب باشد امّا طواف سنّت را بی وضو تواند کرد. سیم عضوی از اعضای خود را بخط مصحف «۲» رسانیدن یعنی حرفهای آن و به آن چه قایم مقام حرفست مثل تشدید و همزه «۳» بشرط آن که آن عضو حسّ داشته باشد پس ناخن «۴» و موی خود را بی وضو به خطّ مصحف می توان رسانیدن و

#### امّا آن بیست و یک چیز که وضو جهت آنها سنّت است

امّا آن بیست و یک چیز که وضو جهت آنها سنّت است اول قرآن خواندن و نوشتن. دوم مصحف برداشتن. سیم در آمدن به مسجد. چهارم نماز میت گذاردن. پنجم سعی در حاجت مؤمنی یا در حاجت خود کردن. ششم زیارت قبر مؤمنی کردن. هفتم اگر شخصی بخواب رود سنّت است که اول وضو سازد به تخصیص اگر آن شخص جنب باشد. هشتم اگر شخصی محتلم شده باشد و خواهد که مجامعت کند سنّت است که اول وضو سازد تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزند که از این جماع به هم رسد. نهم اگر خواهد با زن آبستن مجامعت کند اول وضو بگیرد تا ایمن شود از آن که فرزندی که در شکم مادر است بی فهم و بخیل نباشد. دهم اگر شخصی میت را غسل داده باشد و خواهد که مجامعت کند قبل از غسل مس میت سنت است که وضو سازد. یازدهم اگر زن حیض داشته باشد سنت است که در وقت هر نماز وضو سازد و مشغول بذکر خدای باشد. دوازدهم اگر شخصی از روی میل زنی را ببوسد سنّت است که بار دیگر وضو سازد. سیزدهم اگر از شخصی مذی بیرون آید و آن آبیست چسبیده که از ملاعبت زنان به هم رسد. چهاردهم اگر از شخصی وذی بیرون آید و آن آبیست غلیظ که بعد از بول بیرون می آید. پانزدهم اگر مرد دست به فرج زن رساند. شانزدهم اگر شخصی قی کند و او را از آن قی کراهیت به هم رسد. هفدهم اگر شخصی وضوی ناقص کرده باشد بجهت ضرورتی مثل وضوی جبیره یا تقیه یا بجهت بیماری شخصی دیگر او را وضو داده باشد یا بجهت تعجیل غافله بر موزه یا بر چاقشور مسح پا کرده باشد و بعد از وضو ساختن عذر برطرف شود سنّت است که نوبت «۵» دیگر وضو سازد. هجدهم اگر شخصی دندان خود را



خلال کند و از آن خلال کردن خون به هم رسد. نوزدهم اگر شخصی را رعا ف یعنی خون دماغ بهم رسیده باشد. بیستم اگر کسی زیاده بر چهار بیت از شعر باطل ( \_\_\_\_\_ ) و (۱) و ملحق به نماز است رکعات احتیاط و قضاء تشهّد و سجده فراموش شد که باید وضوء را به جهت آنها باقی بدارد و احوط به جا آوردن سجده سهو است با وضوء صدر دام ظلّه (۲) بلکه مد و اعراب نیز ملحق به حرف است صدر دام ظلّه (۳) و ملحق به خطّ مصحف است اسمهای خدا و صفات خاصّه او و اسمهای پیغمبران و اوصیای آنها و حضرت زهرا سلام الله علیهم اجمعین علی الاحوط صدر دام ظلّه العالی (۴) جواز رسانیدن به ناخن و دندان و امثال آن معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۵) بلکه البتّه نوبت دیگر وضو ساختن را ترک نمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱ بخواند سنّت است که وضو بسازد و شعر باطل آنست که مشتمل باشد بر مدح شخصی به صفت چند که در آن شخص نباشد یا مشتمل باشد بر هجو مؤمنی یا بر ترغیب مردم بامر حرام و امثال آن. بیست و یکم تجدید وضو یعنی اگر کسی وضو داشته باشد سنّت است که بار دیگر وضو بسازد فصل اگر شخصی داند که وضو ساخته اما شک دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه بر او لازم نیست «۱» که وضو بسازد و بهمان وضو نماز می‌تواند کرد و اگر داند که حدث کرده اما شک دارد که بعد از آن وضو ساخته یا نه در این صورت لازم است که وضو سازد و اگر شخصی داند که از وضو حدث واقع شده و هم وضو اما نداند که کدام یکی پیشتر است بر این شخص نیز واجبست که وضو سازد

### مقصد دوم در بیان احکام غسل

#### اشاره

مقصد دوم در بیان احکام غسل بدان که غسلهای مشهور چهل و شش غسل است شش غسل واجب چهل غسل سنّت اما شش غسل واجب: اول غسل جنابت. دوم غسل حیض. سیم غسل استحاضه و متوسّیطه و کثیره که بعد از این مذکور خواهد شد. چهارم غسل نفاس. پنجم غسل مسّ میت. ششم غسل دادن میت. و اما چهل غسل سنّت: اول غسل جمعه و آن از طلوع فجر روز جمعه تا پیشین روز جمعه اداست و بعد از پیشین تا وقت شام روز شنبه «۲» قضاست و اگر شخصی ترسد که روز جمعه مانعی بهم رسد در روز پنجشنبه و شب جمعه به نیت تقدیم به جا آورد و هر یک از ادا و قضا و تقدیم هر چند به پیشین روز جمعه نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است. دوم غسل شبهای افراد ماه مبارک رمضان یعنی شبهای که در شماره طاقست مثل اول و سیم و پنجم و از شب بیستم تا آخر ماه در هر شب مستحبّ است غسل کردن علاوه بر این در شب بیست و سیم دو غسل سنّت است یکی در اول شب و یکی در آخر شب. سیم غسل شب عید ماه رمضان. چهارم غسل روز عید ماه رمضان. پنجم روز عید قربان. ششم شب نیمه ماه رجب. هفتم غسل شب نیمه ماه شعبان. هشتم غسل روز مبعث و آن بیست هفتم ماه رجب است. نهم غسل روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است. دهم غسل روز مباحله و آن بیست و چهارم ماه ذی حجه است. یازدهم غسل روز دحو الارض است و آن بیست پنجم ذی قعدة است. دوازدهم غسل روز عید غدیر است که هجدهم ماه ذی حجه است. سیزدهم غسل روز عرفه است که نهم ماه ذی حجه است. چهاردهم غسل روز ترویبه است که هشتم ماه ذی حجه است. پانزدهم غسل نوروز است. شانزدهم غسل احرام حج است. هجدهم غسل احرام عمره است. هجدهم غسل طواف خانه کعبه است نوزدهم غسل زیارت هر یک از چهارده معصوم علیهم السّلام. بیستم غسل توبه است چه هر گاه شخصی از گناه توبه کند سنّت است که بعد از توبه کردن غسل کند. بیست و یکم غسل جهه داخل شدن حرم مکه است

(۱) \_\_\_\_\_ اولی بلکه احوط ترک است به ملاحظه خبری که در این مقام وارد است و اولی شکستن است و وضو است و وضوء دیگر ساختن صدر دام ظلّه العالی (۲) از پیشین روز جمعه تا وقت شام جمعه ترک نیت ادا و قضا نمایند و غسل جمعه را به نیت قربت تنها به جای آورند علی الاحوط صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲ بیست دوّم غسل جهه داخل شدن مکه است. بیست سیّم غسل جهه داخل شدن مدینه است. بیست و چهارم غسل جهه داخل شدن مسجد مدینه. بیست پنجم غسل جهه داخل شدن مسجد الحرام است. بیست و ششم غسل جهه داخل شدن خانه کعبه است. بیست و هفتم غسل جهه طلب حاجتست. بیست و هشتم غسل جهه استخاره «۱» کردن است. بیست و نهم غسل دادن فرزندی که در آن وقت زاییده شود. سیّام غسل کردن هر گاه خواهند که به نماز طلب باران روند. سی و یکم غسل نمودن شخصی که عمدا ترک نماز کسوف یا خسوف کرده باشد بشرط آن که تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد. سی و دوّم اگر شخصی را از حلق کشیده باشند بدار که او را مصلوب گویند و شخصی بعد از سه روز بقصد دیدن او برود و او را به بیند سنت است که غسل کند. سی و سیّم اگر شخصی مسّ میت کند بعد از آن که او را غسل داده باشند سنت است که غسل کند. سی و چهارم اگر شخصی وزغه یعنی چلباسه را بکشد بعد از آن سنت است که غسل کند. سی و پنجم اگر شخصی غسل ناقص کرده باشد بجهه بیماری یا بجهه ضرورت مثل جیره یا تقیه یا دیگری او را بواسطه ضعف غسل داده باشد سنت است که عذر برطرف شود نوبت دیگر «۲» غسل کند. سی و ششم اگر شخصی غسل رفع حدث کرده باشد و شک کند که بعد از آن امری که موجب غسل باشد از او صادر شده یا نه سنت است که نوبت دیگر غسل کند. سی و هفتم غسل جهه رمی جمرات حجّ است که بعد از این مذکور خواهد شد. سی و هشتم اگر شخصی دیوانه بوده باشد و به هوش آید سنت است که غسل کند. سی و نهم غسل جهه کفن کردن میت. چهلم اگر شخصی جنب بمیرد سنت است که او را قبل از غسل میت یا بعد از آن غسل جنابت دهند

### فصل: سی و دو چیز در غسل معتبر است

#### آن هفده چیز که واجب است

آن هفده چیز که واجب است اول آن که مکان غسل غصبی «۳» نباشد. دوّم آن که آب غسل طاهر باشد سیّم آن که آب غسل مضاف نباشد مثل گلاب و غیره. چهارم آن که آب غسل غصبی نباشد اما اگر نداند که آب غصبی است و بآن آب غسل کند و بعد از آن ظاهر شود که غصبی بود آن غسل صحیح است و احتیاج به غسل دیگر نیست. پنجم آن که هر عضوی از اعضا طاهر باشد پیش از آن که آب غسل بر آن برسد. ششم نیت است و نیت چنین کند که غسل واجبی می‌کنم از برای مباح بودن نماز تقرب به خدا و اگر به جای مباح بودن نماز رفع حدث گوید «۴» صحیح است اما بشرط آن که زن استحاضه کثیره یا متوسطه نداشته باشد که اگر داشته باشد به مباح بودن نماز اکتفا نماید و رفع حدث نگوید. هفتم غسل ترتیبی کند نیت را مقارن شستن جزئی از سر یا جزئی از گردن سازد و اگر غسل ارتماسی کند نیت را مقارن شستن هر جزئی از اجزای بدن که خواهد بکند و باقی بدن را بی‌فاصله تابع آن کند. هشتم شستن سر و گردن است \_\_\_\_\_ (۱) ظاهر این است که استخاره که

غسل از برای او مستحب باشد طلب چیزی است که در بعض اخبار از معصومین اخیار علیهم السلام وارد شده که غیر استخاره دیگری است که معروفست و آن نیز وارد است صدر دام ظلّه (۲) بلکه البته نوبت دیگر غسل کردن را ترک ننماید احتیاطا صدر دام ظلّه (۳) ذکر فرمودن غصبی نبودن فضائی که در آن غسل می‌کنند اهمّ بود صدر دام ظلّه (۴) احوط در رفع حدث در غسل و وضو

آنست که نیت رفع حدث کند که چیزی که مستحب است برای آن وضو یا غسل بعمل آورد مثل خواندن سوره یا آیه از قرآن و قصد وجوب و استحباب نکنند و الله العالم صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳ و هر یکی را بر دیگری مقدم داشتن جایز است. نهم شستن جانب راستست. دهم چپ است و ناف و عورتین را با هر یک از جانبین که شوید «۱» رواست. یازدهم در غسل ترتیبی اول سر و گردن را بشوید و بعد از آن جانب راست را و بعد از آن جانب چپ را پس اگر شستن یکی از این دو جانبین را بر شستن سر مقدم دارد به اجماع آن غسل باطلست اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در باطل بودن آن غسل خلافت بعضی برآند که غسل صحیح است اما اکثر برآند که غسل باطل «۲» است. دوازدهم آن که خود افعال غسل را به جا آورد مگر آن که عاجز باشد چنانکه در وضو مذکور شد. سیزدهم آن که آب بر هر یک از اعضا روان باشد پس اگر در غسل ترتیبی دست را تر سازد بر اعضا مالد غسل باطل خواهد بود و هم چنین اگر در غسل ارتماسی در زیر آب نیت کند و مقارن نیت اصلا حرکت نکند در این صورت نیز غسل باطل است. چهاردهم تخلیل نمودن آن چه مانع رسیدن آب باشد بظاهر بدن مثل انگشتر و زهگیر و غیره. پانزدهم آن که در «۳» غسل ارتماسی وقتی که در آب فرو رود پاها را از زمین قلتین اندکی مرتفع سازد و حرکت دهد تا آب بر کف پایها برسد و اگر هر دو پا یا یک پا بر زمین قلتین چسبیده و آب بر آن نگذرد غسل باطل خواهد بود. شانزدهم بر حکم نیت بودن از اول غسل تا آخر غسل یعنی قصد امری که منافی غسل باشد نکند مثل قصد ریا یا خنک ساختن بدن یا چرک برطرف کردن از بدن یا قصد حدث اکبر کردن در اثنای آن اما اگر قصد حدث اصغر کند این غسل نزد بعضی از مجتهدین باطل است و نزد بعضی باطل نیست چنانکه عن قریب به تفصیل مذکور خواهد شد. هفدهم آن که غسل ارتماسی نکند هر گاه احرام یا روزه واجبی داشته باشد و افطار بر او حرام باشد که آن غسل باطل است چه سر در آب فرو بردن در احرام و روزه واجب حرام است اما اگر روزه سنتی داشته باشد غسل ارتماسی کند صحیح است و هم چنین اگر در روزه واجب به سهو غسل ارتماسی کند آن غسل صحیح است و هر گاه شخصی باب غوطه خورد و در زیر آب به یاد آورد که روزه واجبی دارد و خواهد که در آن وقت غسل ارتماسی کند باید در وقتی که خواهد از زیر آب بیرون آید نیت غسل کند و در اثنای بیرون آمدن غسل را تمام کند آن غسل صحیح است و

### اما آن پانزده چیز که در غسل سنت است

اما آن پانزده چیز که در غسل سنت است اول آن که اگر از مرد یا زن انزال شده باشد قبل از غسل بول کند تا بقیه منی یا بول بیرون آید و اگر بول نیاید استبرا «۴» کند به طریقی که در آداب طهارت خانه رفتن مذکور شد. دوم آن که چون دست در آب گذارد این دعا بخواند بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التّوّابین و اجعلنی من المتطهّرين. سیم آن که هر دو دست را تا به مرفق سه نوبت قبل از غسل بشوید. چهارم سه نوبت مضمضه کردن. پنجم سه نوبت استنشاق کردن. ششم مسواک کردن (۱) یا هر دو جانب بشویند خالی از

اشکال نیست صدر دام ظلّه العالی (۲) البته متابعت اکثر را نمایند بلی اگر دوباره طرف چپ را بعد از طرف راست بشویند آن غسل صحیح است صدر دام ظلّه (۳) شاید مراد این است که باید یک زمان آب بتمام بدن احاطه داشته باشد صدر دام ظلّه العالی (۴) معلوم نیست استبراء به مسحات در انزال ثمری داشته باشد صدر دام ظلّه العالی مدی الايام و اللیالی بحق محمّد و الال جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۴ هفتم آن که هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت بشوید. هشتم دست بر بدن مالیدن. نهم اعضا را پی در پی شستن بی آن که مکئی در میان شستن اعضا واقع شود. دهم شستن سر و گردن را بدست راست. یازدهم این دعا را در اثنای غسل خواندن اللهم طهر قلبی و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی مدحتک و الثناء علیک اللهم اجعله لی ظهورا و شفاء و نورا انک علی کلّ شیء قدير. دوازدهم آن که غسل ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار نماید. سیزدهم آن که در وقت غسل

کردن قوطه داشته باشد. چهاردهم آن که هر گاه غسل مسّ میت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد. پانزدهم آن که چون از غسل فارغ شود این دعا بخواند: اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَ زَكِّ عَمَلِي وَ اجْعَلْ مَا عِنْدَكَ خَيْرًا لِي، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ

## فصل

فصل اگر شخصی را در اثنای غسلی از غسلهای واجبی حدّی واقع شود مثل بول یا باد پس اگر آن غسل غیر غسل جنابت است غسل را تمام کند و وضو بسازد و بر او چیزی دیگر لازم نیست «۱» و اگر غسل جنابت است مجتهدین را در آن سه قول است بعضی بر آنند که غسل را تمام کند و بعد از آن وضو بسازد و بعضی بر آنند که غسل را تمام کند و وضو لازم نیست و بعضی بر آنند که غسل را از سرگ یرد از این سه قول قول اول بهتر است «۲» و اگر شخصی را انزال منی شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از وی بیرون آید و نداند که آن رطوبت منی است یا غیر منی پس اگر قبل از غسل بول کرده و استبرا نیز از بول کرده به آن غسل نماز می‌تواند گذارد و وضو لازم نیست و اگر بول کرده اما استبرا از بول نکرده بر او لازم است که وضو بسازد و اگر نه بول کرده و نه استبرا از منی برو لازمست که غسل را از سرگ یرد و اگر از منی استبرا کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبوده به آن غسل نماز می‌تواند گذارد و وضو لازم نیست و اگر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سرگ یرد «۳»

## فصل بر جنب هشت امر حرام است و هفت امر مکروه

فصل بر جنب هشت امر حرام است و هفت امر مکروه امّا هشت امر حرام: اول نماز واجب و سنت است مگر نماز میت چنانکه گذشت. دوم طواف خانه کعبه. سیم عضوی از اعضای خود را به خطّ مصحف رسانیدن یا به نام خدای تعالی یا به نام یکی از چهارده معصوم علیهم السّلام به شرطی که «۴» در وضو مذکور شد. چهارم قرآن نوشتن چنانکه در کتاب مشرق الشّمسین بیان این شده. پنجم در مسجد مکه یا مدینه داخل شدن. ششم در باقی مساجد درنگ نمودن. هفتم سوره عزیمه خواندن خواه کلّ و خواه بعضی اگر چه یک کلمه باشد و سوره‌های عزیمه چهار است: اول اقرا باسم دوّم و النّجم اذا هوی سیم حم تنزیل من الرّحمن الرّحیم چهارم الم تنزیل الکتاب. هشتم چیزی در مسجد گذاشتن امّا اگر مال او در مسجد باشد از مسجد بیرون آوردن آن جایز است. امّا آن هفت امر که بر جنب مکروه است: اول عضوی از اعضای خود را به جلد مصحف رسانیدن یا به حاشیه آن. دوم زیاده بر هفت آیه از سوره‌های ( \_\_\_\_\_ ) بلکه احوط

آنست که از سرگ یرد و وضو بسازد صدر دام ظلّه العالی (۲) بلکه بهتر آنست که غسل را از سرگ یرد و وضو نیز بسازد به نیت احتیاط صدر دام ظلّه العالی (۳) چه قادر بوده و چه نبوده غسل را از سرگ یرد صدر دام ظلّه العالی (۴) و به تفصیلی که در وضو گذشت صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۵ غیر عزیمه خواندن و بعضی از مجتهدین مطلق قرآن خواندن را بر جنب حرام می‌دانند. سیم مصحف برداشتن خواه در دست و خواه در بغل و خواه در کردن. چهارم چیزی خوردن. پنجم آب نوشیدن امّا اگر قبل از این هر دو مضمضه و استنشاق کند کراهیت برطرف می‌شود. ششم خضاب کردن. هفتم روغن بر بدن مالیدن

## فصل در احکام حیض

## اشاره

فصل در احکام حیض بدان که خون حیض اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بد بوست و اندک سوزشی دارد و از جانب چپ «۱» می‌آید و تا زن نه ساله نشود خونی که می‌بیند خون حیض نیست و اگر سنّ او از پنجاه سال بگذرد و آن زن از طایفه قریش یا طایفه نبط نباشد «۲» خون او نیز خون حیض نخواهد بود امّا اگر یکی از آن دو طایفه باشد تا شصت سال ممکن است که خون حیض باشد و اگر دختر بکر را ازاله بکارت شود و خون از او آید و معلوم نشود که خون بکارتست یا غیر آن پنبه به خود بردارد و به تطوق و عدم تطوق معلوم نماید و کیفیت معرفت تطوق و عدم تطوق آنست که آن زن صاحب خون بر پشت بخوابد نزدیک دیوار یا مانند آن و پنبه را بدست راست به اندرون فرج کند و اندکی صبر نماید بعد از آن پنبه را با هستکی بیرون آورد و ملاحظه کند اگر خون تمام روی پنبه را سرخ کرده باشد خون بکارت نخواهد بود و اگر سرخی آن بر کرد پنبه بطریق طوق باشد خون بکارتست و میانه مجتهدین خلافست در آن که زن آبستن خون حیض می‌بیند یا نه بعضی برآند که نمی‌بیند بجهت آن که در وقت آبستن خون حیض دو قسم می‌شود قسمی به پستانها می‌رود شیر می‌شود و قسمی دیگر از راه ناف به شکم طفل می‌رود و خوراک او می‌شود پس چیزی زیاده نمی‌ماند که بیرون آید و بعضی برآند که هر گاه مزاج زن گرم باشد و غذاهای که مولد خون باشد بسیار تناول نماید می‌تواند بود که آن چه از شیر و غذای طفل زیاده باشد به حیض بیرون آید

## فصل اگر خون حیض بیرون آید از موضع غیر معتاد

فصل اگر خون حیض بیرون آید از موضع غیر معتاد در زمان عادت حیض به شرایط و موضع معتاد مسدود شده باشد و موضع غیر معتاد معتاد شود آن خون که می‌آید خون حیض خواهد بود چنانچه شهید ره در کتاب بیان آورده است و حکایت کرده‌اند از زنی در زمان شیخ ره که خون حیض در زمان عادت آن زن از دهان او بیرون می‌آمد پس مادامی که خون از دهان زنی چنان بیرون آید آن زن حایض خواهد بود و احکام حیض بر او جاری خواهد بود یعنی تا خون می‌آید نماز و روزه از آن زن ساقط است و وطی شوهر بر او حرام است و بعد از انقطاع خون از دهن او پیش از غسل کردن خلافست که شوهر او را وطی می‌تواند کرد یا نه چنانچه در موضع معتاد گفته خواهد شد

## فصل ما دام که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست

## فصل اگر زن عادت مقرر داشت امّا فراموش کرده

فصل اگر زن عادت مقرر داشت امّا فراموش کرده که عادت او چند روز بود پس اگر اول وقت عادت را داند مثل آن که داند اول هر ماه اول عادت او بود یقین خواهد دانست که روز اول و دویم و سیم ماه از ایّام حیض او است پس بر او واجبست که در این سه روز نماز و روزه را ترک کند و اگر وسط عادت را داند مثل آن که داند که اول هر ماه وسط عادت او بود پس یک روز قبل از اول ماه و یک روز بعد از آن حیض خواهد بود به یقین و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجبست و اگر آخر وقت عادت را داند مثل آن که داند آخر هر ماه آخر عادت او بود پس روز آخر ماه و دو روز قبل از آن ایّام حیض است و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجبست و اگر داند که روز اول هر ماه در حیض می‌بود امّا نداند که آن روز اول حیض او بود یا وسط یا آخر در این صورت همان یک روز حیض است

(۱) به ملاحظه خبر وارد در آن ترک احتیاط را البتّه نمایند صدر دام ظلّه العالی (۲) اگر از اول روز خون به بیند تا آخر روز سیم حیض است اگر چه شب سیم را نه بیند و چنین است ده روز بیشتر حیض و کمتر طهر و الله العالم صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی

(طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۷ به یقین پس در همین روز ترک نماز و روزه کند و در این چهار صورت در ایامی که احتمال حیض دارد بر او لازمست که عمل مستحاضه بکند و روزه و نماز را ترک نکند

### فصل خون حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد

فصل خون حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد و مدت پاکی میانه دو حیض کمتر از ده شبانه روز نمی‌باشد پس هر خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض «۲» نیست و هم چنین هر خونی که از ده شبانه روز زیاد باشد آن زیادتی خون حیض نیست و بدان که زن عادت مقرر دارد یا نه و آن که عادت مقرر ندارد یا نوبت اول است که خون حیض می‌بیند یا نه پس اگر خون از ده روز بگذرد و عادت مقرر داشته باشد همین ایام عادت او حیض است و در باقی روزها تا ایام عادت رسیدن عمل استحاضه کند به طریقی که بعد ازین مذکور خواهد شد و اگر نوبت اول است که حیض دیده و متصل می‌آید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات شبیه به حیض است و در بعضی اوقات شبیه به حیض نیست پس بر او لازم است در اوقاتی که خون او شبیه به حیض است نماز و روزه را ترک کند و در اوقاتی که خون او شبیه به حیض نیست عمل استحاضه کند بشرط آن که در اوقاتی که خون او شبیه به حیض است از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد و اگر خون او همیشه به یک طریق باشد در این صورت ایام حیض خود را بطریق ایام عادت اقوام خود داند اگر عادت ایشان موافق یکدیگر باشد خواه اقوام پدری و خواه اقوام مادری مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان و باقی ایام را استحاضه داند و اگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند به عادت اکثر ایشان و اگر اکثر هم معلوم نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل نماید به عادت هم‌سالان خود بشرطی آن که هم‌شهری او باشند و اگر ایشان نیز مختلف باشند و اکثر هم معلوم نباشد در ماهی سه روز حیض داند و در ماهی ده روز یا در هر ماه هفت روز و در باقی ایام عمل استحاضه کند

### فصل خون استحاضه

فصل خون استحاضه اغلب اوقات سیاه و غلیظ نیست و به زردی مایلست و در وقت آمدن سوزش آن کمتر از سوزش خون حیض است و گرمی آن نیز کمتر است و استحاضه سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه قلیله آنست که خون بطرف پنبه که به جانب بیرون فرجست نرسد در این صورت واجبست که آن پنبه را بیندازد و پنبه پاک به جای آن بردارد و از برای هر نماز وضو بسازد و متوسطه آنست که خون از طرف دیگر پنبه بگذرد اما از آن لته که در کمر بند می‌کنند نگذرد در این صورت آن چه در قلیله واجبست برو نیز واجبست با تغییر دادن لته و یک نوبت غسل کردن از برای نماز صبح و کثیره آنست که خون از لته بگذرد در این صورت آن چه در قلیله و متوسطه واجبست برو نیز واجبست با دو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و پسین و یکی از برای نماز شام و خفتن و مادامی که وضو و غسل را به طریقی که مذکور شد بفعال نیورد نماز او صحیح نیست و مجامعت به او نیز در قبل حرامست و بعضی برآند که مجامعت با زن مستحاضه بی آن که عملهای مذکوره را بفعال آورد مکروه «۱» است و حرام نیست

### فصل نفاس خونست که با زاییدن آید

فصل نفاس خونست که با زاییدن آید یا بعد از زاییدن پس اگر قبل از زاییدن آید نفاس نیست و هر چه بر حیض حرام است مثل نماز و روزه و درنگ کردن در مسجد و غیره بر صاحب نفاس نیز حرام است و مجامعت به او و کفاره مجامعت به طریقیست که در



حیض مذکور شد و عدد ایام نفاس مقدار عدد ایام حیض است اگر صاحب عادت باشد و غسل نفاس مثل غسل حیض است و اگر زن بزاید و مطلقاً خون نبیند غسل بر او واجب نمی‌شود و بدان که میانه مجتهدین خلافت در آن که اکثر مدّت نفاس چند است اصحّ آنست که ده روز است و اگر بعد از زاییدن یک لحظه خون بیند و دیگر مطلقاً خون نه بیند تا روز دهم و در روز دهم نیز یک لحظه خون بیند و نیز منقطع شود در این صورت کلّ آن ده روز ایام نفاس او است پس اگر آن ده روز از رمضان باشد و روز اول غسل کرده باشد و تا روز دهم نماز و روزه را به جا آورده باشد آن نماز و روزه باطل خواهد بود و بر او قضای آن نمازها واجب نیست اما قضای روزه‌ها واجبست

## [احکام الأموات]

### فصل در احکام غسل دادن میت

فصل در احکام غسل دادن میت و مقدمات و توابع آن بدان که صد و بیست و شش امر است که تعلق به میت دارد از وقت احتضار یعنی سکران تا وقتی که او را در قبر سپارند از آن جمله بیست و هفت امر واجب است و هفتاد و یک امر سنت و بیست و شش امر مکروه و دو امر حرام و ایمن صد و بیست و شش امر به تفصیل مذكور خواهد

(\_\_\_\_\_ ۱) و البته قول به حرمت احوط

خواهد بود صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۸ شد و اما آن چه از وقت احتضار تا وقتی که شروع در شستن او کنند به جا باید آورد پانزده امر است یک امر واجب و یازده امر سنت و سه امر مکروه. اما یک امر واجب آنست که روی او را بقبله بگردانند یعنی بر پشت بخوابانند به طریقی که کف پایهای او به جانب قبله باشد. و اما یازده امر سنت: اول آن که او را تلقین کلمه اسلام و اقرار به امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام نمایند به این طریق که: یا عبد الله، اذکر العهد الذی فارقتنا علیه من دار الدنیا إلی دار الآخرة شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له و أن محمدا عبده و رسوله أرسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون، و أن خلیفته من بعده امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن ابی طالب ثم ولده الحسن ثم الحسن ثم علی بن الحسین ثم محمّد الباقر ثم جعفر الصادق ثم موسی الکاظم ثم علی الرضا ثم محمّد التقی ثم علی التقی ثم حسن العسکری ثم الخلف المنتظر محمّد المهدي صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین، علی هذا حیث و علی هذا مت و علی هذا تبعث إن شاء الله تعالی. و اگر میت زن باشد به جای یا عبد الله اذکر العهد یا أمه الله اذکر العهد بگوید. دوم آن که سوره و الصفات و یس نزد او بخوانند. سیم آن که اگر جان به دشواری دهد او را نقل نمایند به جایی که همیشه در آنجا نماز می‌کرده تا جان به آسانی سپارد. چهارم آن که چون اجابت امر حق نماید چشم و دهان او را بهم آورند. پنجم آن که او را تحت الحنک بندند تا دهانش باز نشود. ششم آن که او را به چادر شبی یا پرده به پوشانند. هفتم آن که هر دو دست او را به پهلوی او بکشند. هشتم آن که بعد از الصفات و یس آن چه میسر شود از قرآن نزد او بخوانند. نهم آن که اگر شب باشد چراغ نزد او روشن کنند. دهم آن که مؤمنان را خیر کنند تا به تشییع جنازه او حاضر شوند. یازدهم آن که چون جان سپارد در برداشتن او تعجیل نمایند. و اما آن سه امری که مکروه است: اول آن که جنب یا حیض نزد او حاضر شوند. دوم آن که بر شکم او آهن گذارند. سیم آن که او را تنها نگذارند

### فصل: سی و پنج امر تعلق به میت دارد

فصل: سی و پنج امر تعلق به میت دارد از وقتی که اراده نمایند او را غسل دهند تا وقتی که خواهند او را کفن نمایند دوازده امر واجب است و پانزده امر سنت و شش امر مکروه و دو امر حرام

### اما دوازده امر واجب

اما دوازده امر واجب اول آن که در وقت غسل دادن عورتین او را به پوشانند. دوم آن که مرد را مرد بشوید و زن را زن مگر زن شوهر خود را و شوهر زن خود را که هر یک می‌توانند دیگر را غسل دهند و آقا کنیز خود را می‌تواند غسل دادن اما در غسل دادن کنیز «۱» آقا را بعضی توقف کرده‌اند بجهت آن که بملک وارث انتقال یافته و مرد دختر سه ساله را و زن پسر سه ساله را

(۱) اگر غسل دهنده دیگری نباشد البته غسل دادن کنیز ترک نشود صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۹ می‌تواند غسل دادن و حاجت به پوشیدن عورتین نیست و هر گاه زن یافت نشود که زن را غسل دهد شخصی از اقوام آن زن که محرم او باشد از بیرون پیراهن او را غسل دهد و مرد نیز به همین طریق. سیم آن که بعد از ازاله نجاست او را با آب سرد غسل دهند و نیت چنین کند که غسل می‌دهم این میت را با آب سرد برای آن که واجبست تقرّب به خدا و مقارن نیت سر و کردن میت را بشوید بعد از آن جانب راست او را و بعد از آن جانب چپ او را بطریق غسل جنابت. چهارم آن که او را بعد از آب سرد بهمان طریق بشویند با کافور. پنجم آن که او را بعد از آب کافور با خالی بهمان طریق بشویند. ششم آن که در وقت غسل دادن روی میت به جانب قبله باشد بطریق احتضار. هفتم آن که اگر سردر و کافور یافت نشود عوض آنها دو نوبت با خالی بشویند. هشتم آن که اگر آب متعذر باشد او را سه تیمم دهند عوض هر غسل یک تیمم و در تیمم اول نیت چنین کند که تیمم می‌دهم این میت را عوض آب سرد واجب تقرّب به خدا و در نیت تیمم دوم به جای عوض آب سرد آب کافور بگویند و در تیمم سیم عوض آب خالی آورد و مقارن نیت دو کف دست خود را بر خاک زند و پیشانی میت را با آن مسح کند و بعد از آن پشت کف دست راست او را مسح کند و بعد از آن پشت کف دست چپ او را. نهم آب غسل طاهر باشد. دهم آن که آب غسل مضاف نباشد. یازدهم آن که آب غصبی نباشد. دوازدهم آن که زمین «۱» و تخته که در آن غسل می‌دهند غصبی نباشد و

### اما آن پانزده امر که سنت است

اما آن پانزده امر که سنت است اول آن که خواهند که میت را غسل دهند یقه پیراهن او را تا زهار بدرند اما به رخصت وارث اگر بالغ و عاقل باشد و اگر طفل یا مجنون باشد دریدن پیراهن جایز نیست. دوم آن که در وقت پیراهن کردن او را بر پهلوئی گردانند بعد از آن بر پشت خوابانیده پیراهن او را از زیر بکشند. سیم آن که انگشتان او را به نرمی بمالند. چهارم آن که در «۲» وقت غسل دادن بطریق حالت احتضار رو بقبله باشد. پنجم آن که جهت آبی که از غسل جدا می‌شود گودی علی حده بکنند. ششم آن که در وقت غسل دادن میانه میت و آسمان حایلی بوده باشد مثل سقف یا سایبان و غیر آن. هفتم آن که میت را قبل از غسل یا بعد از غسل وضو دهند در این وضو مضمضه و استنشاق سنت نیست. هشتم آن که غسل در وقت غسل دادن در جانب راست میت باشد. نهم آن که قبل از سه غسل دو دست خود را تا مرفق بشوید. دهم آن که آب سرد را بر هم زند تا کف کند و به کف آن سر میت را بشوید. یازدهم آن که عورتین میت را قبل از غسل سه نوبت به اشنان بشوید. دوازدهم در هر غسلی از آن سه

(۱) ذکر غصبی نبودن فضایی که در آن غسل می‌دهند اهم بود صدر دام ظلّه (۲) ظاهر اضافه با سابق است که در ضمن دوازده امر واجبش شمرده صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۲۰ غسل هر یک از سر و جانب راست و چپ سه نوبت بشویند. سیزدهم آن که در غسل اول و دوم



آهسته دست بر شکم می‌ت کشد. چهاردهم آن که اگر می‌ت جنب باشد او را بعد از سه غسل یا قبل از غسل غسل جنابت دهند چنانکه قبل ازین گذشت و نیت چنین کند که غسل جنابت می‌دهم این می‌ت را سنت تقرّب به خدا. پانزدهم آن که چون از غسلها فارغ شوند بدن می‌ت را خشک کنند. و

### اما آن شش امر که مکروه است

اما آن شش امر که مکروه است اول به آب گرم می‌ت را غسل دادن. دویم ناخن می‌ت چیدن. سیّم محاسن او را شانه کردن. چهارم موی سر او را تراشیدن یا شانه کردن. پنجم موی زهار او را تراشیدن. ششم چیزی از آب غسل می‌ت در طهارت خانه سر دادن و

### اما آن دو امر که حرام است

اما آن دو امر که حرام است اول آنست که اگر می‌ت احرام حج یا احرام عمره داشته باشد حرام است که او را به کافور غسل دهند. دوّم حرام است که او را حنوط کنند

### فصل: بیست و نه امر تعلق به می‌ت دارد از وقتی که از غسل او فارغ شوند

#### اشاره

فصل: بیست و نه امر تعلق به می‌ت دارد از وقتی که از غسل او فارغ شوند تا وقتی که بر آن نماز گذارند نه چیز واجبست و دوازده چیز سنّت و هشت چیز مکروه

### اما آن نه چیز که واجب است

اما آن نه چیز که واجب است اول حنوط کردن می‌ت است یعنی کافور رسانیدن به هفت عضوی که بر آن سجده نماز واقع می‌شود و آن پیشانیست و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پایها. دوم آن که کفن سه پارچه باشد لنگ و پیراهن و چادری که می‌ت را سراپا فراگ‌یرد و آن را لفافه گویند. سیّم آن که هیچ یک از این سه پارچه حریر نباشد خواه می‌ت مرد باشد و خواه زن. چهارم آن که طلا باف یا نقره باف و طلا دوز نباشد. پنجم آن که طاهر باشد. ششم آن که غصبی نباشد. هفتم آن که بسیار تنک نباشد به حیثیتی که بدن می‌ت از زیر آن نمایان شود. هشتم آن که قماشی باشد لایق بحال می‌ت پس نسبت به بعضی کرباس واجبست و نسبت به بعضی قماش باریک بلند قیمت اما اگر قرض می‌ت مساوی ترکه او باشد یا بیشتر قرض خواهان را می‌رسد که مانع شوند از کفن کردن او در قماش بلند قیمت. نهم آن که زن هر چند مالدار باشد کفن او بر شوهر واجبست به سه شرط اول آن که زن دائمی باشد نه متعه دویم آن که ناشزه «۱» نباشد سیّم آن که مرد را قدرت بر کفن بوده باشد پس اگر مرد بی چیز باشد زن را از مال خودش کفن باید کرد اما اگر مرد بمیرد کفن او بر زن واجب نیست و اما

### آن دوازده چیز که سنّت است

آن دوازده چیز که سنّت است اول آن که کافور حنوط می‌ت سیزده درهم شرعی باشد و دو دانک درهم و اگر این مقدار نباشد چهار درهم و اگر چهار درهم میسر نباشد یک درهم. دوّم آن که کافور را در کف دست نرم سازند نه در هاون و غیر آن. سیّم آن که آن چه از کافور حنوط زیاده ماند بر سینه می‌ت نهند. چهارم آن که جریدتین با می‌ت گذارند یعنی دو چوب تر از نخل خرما و

اگر نباشد از ( ) \_\_\_\_\_ (۱) بلکه ناشزه نیز کفن او ظاهراً بر شوهر است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۲۱ درخت کنار و اگر نباشد از درخت انار و اگر نباشد از درخت بید و اگر نباشد از درختهای دیگر و می‌باید که هر یکی از آن دو چوب به درازی ساق دست میّت باشد یکی را بر پهلوی راست میّت گذارند و دیگری را بر پهلوی چپ او و آن که بر پهلوی راستست می‌باید که میانه آن و بدن میّت کفن حایل نباشد و آن که بر پهلوی چپ است می‌باید که میانه آن و بدن میّت پیراهن حایل باشد و می‌باید که سر جریّدین به چنبر کردن میّت برسد. پنجم آن که کفن میّت از پنبه باشد نه از جنس دیگر. ششم آن که سفید باشد نه رنگین. هفتم آن که ریسمانی که کفن بآن می‌دوزند از کفن بیرون آورده باشند. هشتم آن که مرد را عمامه بر سر پیچند که تحت الحنک داشته باشد و هر دو سر عمامه را از زیر تحت الحنک بیرون کنند و بر سینه او اندازند. نهم آن که پارچه که طول آن سه ذرع و نیم باشد بذرع دست بر رانهای میّت به این طریق به پیچند که اول سر آن پارچه را شق کنند آن قدر که بدو جانب شق بر کمر میّت توان بستن بطریق کمر بند و آن پارچه را از عقب از میان دو پای او بیرون کنند و از زیر کمر بند او بیرون آورند و بر رانهای او پیچند. دهم آن که زن را به جای عمامه مقنعه بر سر کنند. یازدهم آن که لته پهنی بر سینه زن بندند که پستانهای او را بگیرد و دو طرف آن لته را بر پشت او کره زنند. دوازدهم آن که پنبه بسیار بر عورتین میّت گذارند و اگر چیزی بیرون آید که موجب نقض وضوی زندگان باشد لازم نیست که نوبت دیگر او را غسل دهند و هم چنین اگر او را وضو داده باشند لازم نیست که نوبت دیگر او را وضو دهند و بعضی از مجتهدین بر آنند که هر گاه ناقض وضو بیرون آید نوبت دیگر غسل باید داد و این قول ضعیف است و

### اما آن هشت امر که مکروهست

اما آن هشت امر که مکروهست اول کفن را به آهن یا فولاد بریدن. دوم پیراهنی را که بجهت میّت قطع کنند آستین گذاشتن اما اگر میّت را در پیراهن خودش کفن کنند آستین داشتن آن پیراهن مکروه نیست اما مکروهست که تکمه داشته باشد. سیم ریسمانی که کفن را به آن می‌دوزند باب دهن تر ساختن. چهارم کفن را بخور کردن. پنجم در کتان کفن کردن. ششم در قصب قطنی و غیر آن کفن کردن. هفتم به سیاهی چیزی در کفن نوشتن. هشتم کافور در چشم و گوش میّت گذاشتن. و بدان که اگر زن آبستن باشد و بمیرد و فرزندی که در شکم دارد زنده باشد واجبست که شکم او را از جانب چپ او بدرند و فرزند را بیرون آورند و شکم او را بدوزند و اگر فرزند در شکم بمیرد و مادر زنده باشد و نتوان درست بیرون آوردن زنی دست به شکم او برد و طفل را پاره کند و بیرون آورد پس اگر طفل چهار ماهه باشد او را بطریق مقرر سه غسل دهند و در سه پارچه به دستوری که گذشت کفن کنند و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۲۲ دفن نمایند و اگر کمتر از چهار ماهه باشد در لته پیچند و بی غسل دفن نمایند

### فصل: آن چه متعلق به میّت است

#### اشاره

فصل: آن چه متعلق به میّت است از وقتی که از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتی که او را به خاک سپارند چهل و هفت امر است پنج امر واجبست و سی و سه امر سنت و نه امر مکروه

### اما پنج امر واجب

اما پنج امر واجب اول نماز کردن بر میّت به طریقی که در کتاب نماز مذکور خواهد شد. دوم نقل کردن او به جانب قبر و اگر در دریا بمیرد و خشکی متعذر باشد در خم یا صندوقی گذارند و سر آن را محکم سازند و اگر خم و صندوق نباشد چیزی سنگینی

برو بوندند و در این دو صورت به طریقی که در لحد می گذارند رو بقبله کرده در دریا اندازند. سیم آن که او را در قبر بر جانب راست رو بقبله بخوابانند نه به طریقی که در وقت احتضار مذکور شد اما اگر زن ذمیّه بمیرد و فرزندی از مسلمان در شکم داشته باشد و آن فرزند نیز مرده باشد باید که چون او را دفن کنند پشت او را بقبله کنند بجهت آن که روی طفل در شکم مادر به جانب پشت مادر است. چهارم آن که قبر را به نوعی به پوشانند که بدن میت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون نیاید. پنجم آن که زمین قبر مباح باشد پس اگر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده و صاحب زمین بآن راضی نشود واجب است که میت را به جای دیگر نقل کنند و

### اما آن سی و سه امر که سنت است

اما آن سی و سه امر که سنت است اول آن که جماعتی که تشییع جنازه می کنند از عقب جنازه روند یا از دو جانب او و در پیش جنازه نروند. دوم برداشتن جنازه به تریع یعنی دوش راست میت را به دوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از آن پای راست را به دوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از آن بهمان طریق پای چپ را به دوش چپ برداشتن و بعد دوش چپ او را به دوش چپ برداشتن. سیم آن که چون جنازه را بیند این دعا بخواند الله اکبر هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا و تسليما الحمد لله الذي تعزز بالقدرة و قهر العباد بالموت و البقاء (و الفناء) الحمد لله الذي لم يجعلني من السواد المخترم. چهارم آن که مقبره نزدیک را ترجیح دهند بر مقبره دور مگر آن که در مقبره دور شخصی از صلحا و اکابر دین مدفون باشد. پنجم آن که عمق قبر بمقدار قد آدمی باشد و اگر تا چنبر کردن باشد سنت بفعل می آید. ششم لحد در قبر کردن مگر آن که زمین بسیار نرم باشد و ترسند که قبر فرو ریزد. هفتم آن که لحد به جانب قبله باشد. هشتم آن که فراخ باشد آن قدر که در آن توان نشست. نهم آن که میت را در جانب پای قبر لمحه‌ای بگذارند و بعد از آن دو قدم به جانب قبر نقل نمایند و لمحه‌ای بگذارند و باز نوبت دیگر نقل کنند و لمحه‌ای بگذارند و بعد از آن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۲۳ به قبر نقل کنند و اگر میت زن باشد این سه نقل سنت نیست. دهم آن که اگر میت مرد باشد اول سر او را داخل قبر سازند بعد از آن باقی بدن را و اگر زن باشد به یک نوبت در قبر نهند. یازدهم آن که وقتی که زن را در قبر می نهند روی قبر را به چادر شبی یا پرده یا امثال آن به پوشند. دوازدهم آن که شخصی که داخل قبر می شود و میت را در قبر می گذارد سر برهنه و پا برهنه باشد. سیزدهم آن که اگر میت زن باشد آن شخص که داخل قبر می شود و او را به خاک می سپارد باید که محرم او باشد و شوهر اولی است از جمیع محارم و اگر میت مرد باشد باید که آن شخص بیگانه باشد. چهاردهم آن که در وقتی که میت را در لحد گذارند این دعا بخواند: بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله عبدك و ابن عبدك نزل بك و أنت خیر منزل به، اللهم افسح له فی قبره و ألحقه بنبيّه، اللهم إنا لا نعلم منه إلا خيرا و أنت أعلم به منا. و اگر میت زن باشد به جای عبدك و ابن عبدك و بنت عبدك بگوید و به جای نزل بك نزلت بك، و به جای افسح له فی قبره و ألحقه بنبيّه افسح لها فی قبرها و ألحقها بنبيّها بگوید، و به جای لا نعلم منه لا- نعلم منها و به جای أنت أعلم به منا أنت أعلم بها منا بگوید. پانزدهم آن که خاک زیر سر میت را بطریق بالش بلند سازند. شانزدهم آن که در قبر زیر رخ میت خاک کربلا گذارند. هفدهم آن که گره‌های کفن را بگشایند. هجدهم آن که روی میت را باز کنند. نوزدهم آن که بر پس پشت میت کلوخی گذارند تا بر پشت نیفتد. بیستم تلقین کردن میت در قبر به این طریق: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لا يبقى إلا وجهه و لا يدوم إلا ملكه كل شيء هالك إلا وجهه له الحكم و إليه ترجعون، يا عبد الله اذكر العهد الذي خرجت عليه من دار الدنيا إلى دار الآخرة شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إلهها واحدا صمدا فردا وترا حيا قيوما دائما أبدا لم يتخذ صاحبة و لا ولدا، و أن محمدا صلی الله علیه و آله خاتم أنبيائه و سيد رسله أرسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون، و أن علينا صلوات الله عليه ولئى الله و وصى رسوله و خليفته من بعده القائم

بأمره و أن الأوصياء من ولده الحسن و الحسين و عليا و محمدا و جعفر و موسى و عليا و محمدا و عليا و الحسن و الخلف المنتظر محمد المهدى صلوات الله عليهم حجج الله على الخلق أجمعين، يا عبد الله، إذا جاءك الملكان المقربان الرسولان الكریمان النازلان من عند الله تبارك و تعالی يسألانك عن ربك و عن دينك و عن كتابك و عن نبيك و عن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۲۴ إمامك و لا تخف و لا تحزن فقل في جوابهما الله ربّي و محمد نبيّ و الإسلام ديني و القرآن كتابي و الكعبة قبلتي و عليّ إمامي و الأوصياء المذكورون من بعده أئمتي و حججی و أشهد أن الموت حقّ و القبر حقّ و سؤال منكر و نكير في القبر حقّ و البعث حقّ و النشور حقّ و الحساب حقّ و الكتاب حقّ و الميزان حقّ و الصراط حقّ و الجنة حقّ و النار حقّ و أن الوقوف بين يدي الله تعالی حقّ هذا اعتقادي عليه حثيت و عليه متّ و عليه أبعث إن شاء الله تعالی. و اگر میت زن باشد به جای یا عبد الله اذکر العهد یا أمه الله اذکر العهد بگوید و به جای یا عبد الله إذا جاءك یا أمه الله و كاف جاءك و باقی کافهای خطاب را مکسور بخواند، و به جای فقل و لا تخف و لا تحزن فقلی و لا تخافی و لا تحزنی بگوید. بیست و یکم لحد را به خشت خام و گل پوشیدن. بیست و دوم در وقت لحد پوشیدن این دعا بخواند: اللهم صل وحدته و أنس وحشته و آمن روعته و اسکن إليه من رحمتك رحمه تغنيه بها عن رحمه من سواك فإتما رحمتك للطالین. و اگر میت زن باشد ضمیر مؤنث به جای مذکر بیورد. بیست و سیم آن که حاضران غیر اقوام میت خاک را به پشت دست بر قبر ریزند. بیست و چهارم آن که در وقت خاک ریختن بگویند إنا لله و إنا إليه راجعون. بیست و پنجم آن که قبر را بمقدار چهار انگشت تا یک وجب بلند سازند. بیست و ششم آن که بر روی قبر ریگ بریزند و اگر ریگ سرخ باشد ثواب آن بیشتر است. بیست و هفتم آن که نشانه بر سر قبر میت نصب نمایند. بیست و هشتم آن که آب بر روی قبر بریزند باین طریق که از سر گرفته به جانب پا آیند و از جانب پا به جانب سر باز کردند و آن چه از آب بماند در وسط ریزند و باید که ریختن آب از اول تا آخر منقطع نشود. بیست و نهم آن که شخصی که آب می‌ریزد رو بقبله باشد. سیام آن که بعد از آب ریختن حاضران کف دست بر قبر گذارند به حیثیتی که نشان انگشتان بر قبر بماند سی و یکم آن که در وقت دست بر قبر نهادن رو بقبله کنند. سی و دوم آن که در آن وقت سوره إنا أنزلناه فی لیلته القدر هفت نوبت بخوانند و بعد از آن این دعا را یک نوبت بخوانند اللهم جاف الأرض عن جنبه و اصعد إليك روحه و لقه منك رضوانك و اسکن قبره من رحمتك ما تغنيه من رحمه غیرك. و اگر میت زن باشد به جای ضمیر مذکر ضمیر مؤنث بیورد. سی و سیم آن که ولی میت یا شخصی به رخصت او بعد از رفتن حاضران به او از بلند تلقین میت کند بطریق تلقین در قبر و

### اما آن نه امر که مکروه است

اما آن نه امر که مکروه است جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۲۵ اول رفتن عورات با جنازه میت. دوم دو میت بر یک جنازه برداشتن. سیم دو میت در یک قبر دفن کردن. چهارم زمین قبر را به تخته یا غیر آن فرش کردن. پنجم ریختن خویشان میت خاک بر قبر میت. ششم خاک بیگانه یعنی غیر خاکی که از قبر بهم رسیده باشد در قبر ریختن. هفتم صورت قبر را مسنم کردن یعنی ماهی پشت ساختن. هشتم تجدید قبر نمودن بعد از آن که منهدم شده باشد. نهم بر قبر تکیه کردن و پا نهادن و نشستن و این همه وقت مکروهست. و بدان که هر گاه میت در مقبره عام دفن شده باشد و آن قدر وقت گذشته باشد که یقین شود که آن میت خاک شده در این صورت واجبست «۱» که صورت قبر را برطرف سازند و حرامست که نمایان گذارند بلکه باید که قبر را با زمین برابر سازند تا هر کس خواهد میت خود را در آنجا دفن نماید اما اگر آن میت یکی از بزرگان دین باشد در این صورت باید که صورت قبر او را نمایان گذارند تا بر زندگان از زیارت او فیض و به مردگان از جوار قبر او نفعی برسد. و سنت است تعزیت دادن اقوام میت را یعنی پرسش نمودن و تسلی دادن و در وقت تعزیت این دعا جهت ایشان کردن جبر الله وهنکم و أحسن عزاکم و رحم موتاکم. و نیز سنت است که تا سه روز هر روز طعام جهت ایشان فرستادن. و مکروه است نزد ایشان طعام خوردن

**مقصد سیم در بیان احکام تیمم**

مقصد سیم در بیان احکام تیمم بدان که بیست و یک امر است که تعلق به تیمم کردن دارد دوازده امر واجبست و هفت امر سنت و دو امر مکروه. اما دوازده امر واجب: اول آن که مکان تیمم غصبی نباشد به طریقی «۲» که در وضو مذکور شد. دوم آن که آن چه بآن تیمم می‌کنند خاک باشد چه اصح آنست که تیمم به سنک و آجر و مانند آن درست نیست. سیم آن که خاک تیمم طاهر باشد. چهارم آن که غصبی نباشد. پنجم آن که ممزوج نباشد بغیر خاک پس اگر ممزوج باشد به حیثیتی که نام خاک بر آن اطلاق نشود تیمم برو درست نیست. ششم آن که اعضای تیمم قبل از تیمم کردن طاهر باشد. هفتم نیت است به این طریق که تیمم می‌کنم تیمم واجب بدل وضو جهت مباح بودن نماز تقرّب به خدا و در تیمم عوض غسل به جای بدل وضو بدل غسل گوید. هشتم آن که انگشتر و زهگیر و آن چه حایل باشد از دست بیرون کند. نهم مقارن نیت دو کف دست بر خاک زدن. دهم مسح روی کردن بهر دو کف از رستگاه موی سر تا طرف «۳» بینی. یازدهم مسح پشت دست راست به کف دست چپ. دوازدهم مسح پشت دست چپ به کف دست راست و بدان که میانه مجتهدین خلافت بعضی بر آنند که در تیممی که بدل وضوست یک نوبت دستها را بر خاک بایستد زدن و اگر بدل غسل است دو نوبت

(۱) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی

(۲) و غصبی نبودن فضا نیز به طریقی است که در وضو و غسل گذشت صدر دام ظلّه (۳) احوط در طرف بینی بلندی آنست که نزدیک به لبهاست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۲۶ یکی از برای مسح رو و یکی از برای مسح دستها و بعضی بر آنند که در تیممی که بدل وضو باشد دو نوبت دست بر خاک باید زد بطریق تیممی که بدل غسل است و این مذهب اصح «۱» است و امّا آن هفت امر که در تیمم سنت است: اول آن که خاک تیمم خالص باشد یعنی ممزوج بغیر خاک نباشد هر چند اطلاق اسم خاک بر آن توان کرد. دوم آن که خاک تیمم از زمین مرتفع باشد. سیم آن که در وقت زدن کف دست بر خاک انگشتان را از یکدیگر دور سازد. چهارم آن که بعد از دستها بر زمین زدن هر دو دست را بتکاند. پنجم آن که اگر کف دست کسی را قطع کرده باشند جای قطع را به خاک مسح کند. ششم آن که تیمم را به آخر وقت اندازد هر چند که در آخر وقت آب یافت نخواهد شد. هفتم آن که جهت هر نماز تیمم علی حده کند هر چند تیمم سابق نقض نشده باشد. اما آن دو امر که در تیمم مکروهست: اول بریگ تیمم کردن. دوم بر زمین شوره تیمم کردن

**مطلب دوم در بیان مسائل طهارتی که احتیاج به نیت ندارد****اشاره**

مطلب دوم در بیان مسائل طهارتی که احتیاج به نیت ندارد این طهارت را ازاله نجاسات گویند و ازاله نجاسات به دوازده چیز می‌شود که در شرع آنها را

**مطهرات****اشاره**

مطهرات گویند اول آب دوم زمین سیم آفتاب چهارم آتش پنجم استحاله ششم انتقال هفتم انقلاب هشتم نقص نهم اسلام دهم

زوال عین یازدهم مسح به طاهر دوازدهم تبعیت و احکام این مطهرات دوازده گانه به تفصیل مذکور می‌شود اما

## احکام آب

### اشاره

احکام آب که اول پاک کننده‌هاست بدان که آب یا مطلق است یا مضاف و آب مطلق آنست که در عرف و عادت آب گویند بی آن که قیدی به او باشد و مضاف آنست که با قید آب گویند مثل آب کل و آب غوره و آب مطلق یا جاریست یا غیر جاری و آب غیر جاری چهار قسم است آب مساوی کر و آب کم از کر و آب زیاده بر کر و آب چاه پس آب مطلق به پنج قسم منقسم شد امّا آب جاری در شرع آبیست که از زمین بجوشد غیر آب چاه و آن به ملاقات نجاست نجس نمی‌شود اگر چه کمتر از کر باشد مگر آن که رنگ یا بو یا طعم آن به نجاست تغییر یابد و آب باران ما دام که می‌بارد حکم آب جاری دارد و آب حَمَام نیز حکم آب جاری دارد اگر متصل بماده باشد که آن ماده کر یا زیاده بر کر باشد

### فصل و اما آب کر

فصل و امّا آب کر آبیست که مساحت آن در طول و عرض و عمق چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد به وجب مستوی الخلقه و آن بوزن یک هزار و دویست رطل بوزن عراق عربست و هر رطلی یک صد و سی درهم شرعیست و هر درهمی چهل و هشت جو متوسط است پس رطل عراق عرب شش هزار و دویست و چهل جو متوسط است پس هر هفت هزار هزار و یک صد و چهل هزار جو متوسط است و متوسّطه اسـت و ایـن آب

(\_\_\_\_\_ ) و اگر یک نوبت دست بر خاک

زنند و پیشانی و پشت دستها را مسح کنند و نوبت دیگر بزنند و پشت دستها را مسح نمایند احوط است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۲۷ نجس نمی‌شود به ملاقات نجاست مگر آن که رنگ یا بو یا طعم آن به نجاست متغیر شود پس بنا بر این اگر دست شخصی به خون آلوده باشد و در حوضی فرو برد که یک کر باشد بی‌زیاده و کم آب آن حوض تمام نجس می‌شود بجهت آن که معلوم است که اندکی از آن آب به خون تغییر یافته و تتمه آن کم از کر است پس کلّ آن آب نجس است امّا اگر دست شخصی به بول نجس شده باشد و بول خشک باشد و آن شخص دست خود را در آن حوضی که مساوی کر است فرو برد حوض نجس نمی‌شود و دست آن شخص طاهر می‌شود بجهت آن که چیزی از آن آب به نجاست تغییر نیافته امّا اگر آب حوض زیاده بر کر باشد و قطره خون در آن افتد و بعضی از آن آب به رنگ خون تغییر یابد تخمین باید کرد اگر آن چه از آب آن حوض تغییر نیافته مقدار کر است آن آب طاهر است و اگر کمتر است نجس است و اگر در آبی که یک کر است بی‌زیاده و کم مویی از سگ مثلاً در آنجا افتد و شخصی به کاسه آن مو را از روی آب به یک دفعه بردارد اندرون کاسه با آبی که در او درآمده نجس خواهد بود و بیرون کاسه با آبی که مانده طاهر است و اگر آن مو به کاسه در نیامده باشد بعکس خواهد بود یعنی اندرون کاسه با آبی که در او درآمده طاهر است و بیرون کاسه با آبی که مانده نجس است و امّا آب کم از کر نجس می‌شود به ملاقات نجاست هر چند هیچ یک از رنگ و بو و طعم آن تغییر نیابد

### فصل

فصل بدان که در آب چاه میانه مجتهدین خلافت بعضی برآنند که ما دام که رنگ یا بو یا طعم آن به نجاست تغییر نیابد نجس

نمی‌شود و بعضی برآند که نجس می‌شود هر چند تغییر نیابد و بعضی برآند که اگر مقدار یک کر است یا زیاده نجس نمی‌شود مگر به تغییر و اگر کمتر از کر است نجس می‌شود اگر چه تغییر نیابد و مذهب اول اقوی است و واجبست نزد آن مجتهدین که قایلند به نجاست آب چاه به ملاقات نجاست آن که کل آب آن را نرح نمایند اگر شتری در او بمیرد یا گاوی یا مسکری مایع بالاصاله در آن افتد یا فقاغ یا منی یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس در آن ریخته شود پس اگر نرح کل آب متعذر باشد واجبست که چهار مرد به نوبت آب بکشند به این طریق که دو مرد آب بکشند تا مانده شوند پس آن دو مرد دیگر آب بکشند چون ایشان مانده شوند آن دو مرد اول بکشند و هم چنین از طلوع فجر تا غروب آفتاب. و اگر اسبی یا خری یا گاو ماده در چاه بمیرد مقدار یک کر آب از آن بکشند. و اگر آدمی در آن بمیرد هفتاد دلو بکشند خواه آدمی مرد باشد و خواه زن و خواه بالغ و خواه طفل اما اگر کافر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۲۸ باشد در آن خلافت بعضی از مجتهدین کشیدن کل آب را واجب می‌دانند و بعضی زیاده بر هفتاد دلو واجب نمی‌دانند. و اگر غایط تر در چاه افتد یا خون بسیار مثل آن قدر خون که از ذبح کردن گوسفند بیرون آید پنجاه دلو باید کشید و اگر خون کم ریخته شود مثل آن قدر خون که از ذبح کبوتر بیرون آید ده دلو باید کشید و هم چنین اگر غایط خشک در چاه افتد. و اگر موش در چاه افتد و بمیرد و از هم به پاشد یا سگ افتد و زنده بیرون آید هفت دلو بکشند. و اگر موش از هم نپاشیده باشد سه دلو باید کشید. و اگر خرگوش یا روباه یا گوسفند یا خوک یا سگ یا گربه در چاه بمیرد چهل دلو بکشند. و هم چنین اگر بول مرد در چاه ریزد. و اگر گنجشکی در چاه بمیرد یک دلو باید کشید. و هر آبی که مضاف مثل گلاب و عرق بیدمشک و غیره بمجرد رسیدن نجاست به او نجس می‌شود اگر چه ده کر باشد و وضو و غسل بآن صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین مگر ابن بابویه که او تجویز وضو ساختن و غسل کردن به گلاب کرده و باقی مجتهدین تجویز نکرده‌اند

### دوم از پاک کننده‌ها زمین است

دوم از پاک کننده‌ها زمین است که زیر کفش و ته پاها را طاهر می‌سازد و اگر پای شخصی را بریده باشند و به جای پا از چوب چیزی ساخته باشد زیر آن چوب را نیز طاهر می‌سازد

### سیم از پاک کننده‌ها آفتابست

سیم از پاک کننده‌ها آفتابست که طاهر می‌سازد زمین نجس را و حصیر «۱» و بوریا را هر گاه نجس باشد و خشک سازد و هم چنین طاهر می‌سازد هر چه قابل نقل و تحویل نباشد مثل درخت و میوه که بر درخت باشد و درها و پنجره‌ها که داخل عمارت شده باشد و اگر از کل نجس دیواری بطریق چینه بنا شده باشد و آفتاب بر یک روی آن بتابد و کل آن دیوار را خشک کند روی دیگر آن دیوار و اندرون او همه پاک می‌شود

### چهارم از پاک کننده‌ها آتش است

چهارم از پاک کننده‌ها آتش است و آن طاهر می‌سازد چیزی را که انگشت «۲» یا خاکستر کند اما اگر از کل نجس خشت بزنند و خشت را آجر سازند در طاهر شدن آن خلافت و هم چنین اگر از کل نجس کوزه سازند و شیخ طوسی علیه الرحمه بر آنست که



این هر دو ظاهر می‌شود و این قول قوه «۳» دارد

### پنجم از پاک کننده‌ها استحاله است

پنجم از پاک کننده‌ها استحاله است یعنی تغییر صورت و نام شیء نجس مثل آن که منی حیوان طاهر شود یا سگ در نمک‌زار افتد و نمک شود

### ششم انتقال

ششم انتقال یعنی نجس از جایی به جایی نقل شود مثل خون آدمی که به شکم پشه «۴» رود

### هفتم انقلاب

هفتم انقلاب مثل آن که خمر سرکه شود

### هشتم نقص

هشتم نقص مثل شیره انگور که چون او را بجوشانند نجس می‌شود و چون چهار دانگ آن کم شود طاهر می‌شود

### نهم اسلام

نهم اسلام و آن پسا ک می‌سازد کافر را از ( ) در حصیر و بوریا محلّ تاقل است صدر دام ظلّه (۲) در انگشت احوط اجتناب است صدر دام ظلّه (۳) بلکه طاهر نشدن قوه دارد که صدر دام ظلّه (۴) بشرط آن که در عرف بگویند این خون شپش یا پشه است صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۱، ص: ۲۹ نجاست کفر

### دهم زوال عین یعنی بر طرف شدن نجاست

دهم زوال عین یعنی بر طرف شدن نجاست مثل آن که دهن اسب یا بعضی اعضای آن آلوده به خون شود پس بمجّرد آن که خون بر طرف شود طاهر می‌شود

### یازدهم مسح به طاهر



یازدهم مسح به طاهر و این در استنجا از غایط است که چون مخرج را به سه سنگ یا به سه کلوخ یا به سه لته یا غیر آن بشرط آن که طاهر باشد پاک کنند مخرج طاهر می‌شود

### دوازدهم تبعیت

دوازدهم تبعیت مثل آن که شخصی مسلمان طفلی را از کافر حربی اسیر کند آن طفل به تبعیت آن مسلمان طاهر می‌شود و هم چنین شیره انگور که چون بجوشد نجس می‌شود و چون چهار دانگ آن برطرف شود دیگ و چمچه آن و رخت و بدن پزنده آن به تبعیت طاهر شدن آن طاهر می‌شود

### فصل نجاسات یازده است

#### اشاره

فصل نجاسات یازده است اول بول. دویم غایط بشرط آن که این هر دو از حیوانی باشد که گوشت آن حرام است و خون جهنده داشته باشد. سیّم خون از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام مگر خونی که بعد از ذبح در اعضای حیوان بماند بشرط آن که در وقت ذبح خون معتاد بیرون آمده باشد پس هر خونی که بعد از بیرون آمدن خون معتاد در اعضای آن حیوان «۱» بماند طاهر است و خوردن آن خون حلال «۲» است و بعضی از فقها برآنند که خوردن وقتی حلال است که با گوشت باشد اما اگر از خونی که بعد از بیرون آمدن خون ذبح بماند جمع کند خوردن آن بی گوشت حلال نیست. چهارم منی از حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام. پنجم سگ غیر سگ آبی که آن طاهر است اما حرام است. ششم خوک غیر خوک آبی که آن حکم سگ آبی دارد و اگر سگی به گوسفندی بجهد و بچه از ایشان حاصل شود پس اگر به سگ شبیه باشد نجس است و اگر به گوسفند شبیه است یا به هیچ حیوانی شبیه نیست طاهر است اما اگر سگی به خوکی بجهد و بچه حاصل شود که به هیچ کدام شبیه نباشد در نجس بودن آن میانه مجتهدین خلافت و احتیاط آنست که نجس است. هفتم کافر خواه ذمی و خواه حربی و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد اما قلیلی از مجتهدین را مذهب آن است که یهود و نصاری طاهرند و این مذهب ضعیف است. هشتم هر چه مست کننده باشد بشرط آن که در اصل روان باشد و شیخ ابن بابویه جایز می‌داند نماز کردن جامه که آلوده به خمر باشد و حرام می‌داند نماز کردن در خانه که در آن خمر باشد. نهم شیره انگور هر گاه بجوشد «۳» که چهار دانگ کم نشده باشد. دهم فقاع یعنی بوزه و آن نجس است اگر چه مست کننده نیست. یازدهم حیوانی که بمیرد بشرط آن که در حال حیاء خون جهنده داشته باشد خواه

(۱) مگر خون عضوی که خوردن آن حرام است علی الاحوط صدر دام ظلّه (۲) در غیر حرام گوشت صدر دام ظلّه (۳) مراد از جوش غلیان است که اسفل آن اعلی و اعلای آن اسفل شود صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۳۰ گوشت آن حلال باشد و خواه حرام و جمیع اجزای آن نجس است مگر اجزائی که حسّ نداشته باشد مثل مو و استخوان و شاخ و سم از حیوانی که نجس العین نباشد و سید مرتضی بر آنست که اجزای نجس العین که حسّ نداشته باشد مثل مو و استخوان سگ و خوک طاهر است و باقی مجتهدین خلاف او کرده‌اند «۱»

**فصل اگر سگ ظرفی را به زبان بلیسد**

فصل اگر سگ ظرفی را به زبان بلیسد و خواهند که بآب قلیل آن را طهارت دهند باید که آن را به خاک پاک «۲» بمالند و بعد از آن دو نوبت آب بشویند و اگر خاک متعذر باشد بعضی از مجتهدین برآند که هر چه شبیه به خاک باشد مثل اشنان و سبوس عوض خاک می‌شود و بعضی برآند که عوض خاک یک نوبت آب بشویند و اما اگر آن ظرف را باب کثیر مثل کر یا آب روان طهارت دهند یک نوبت آب فرو بردن کافیهست «۳» بعد از آن که او را به خاک مالیده باشند و بعضی از مجتهدین برآند که اگر باب کثیر طهارت دهند خاک مالیدن لازم نیست و قول اول اصح است و اگر خوک ظرفی را بلیسد بعضی برآند که آن ظرف را هفت نوبت آب باید شستن و بعضی برآند که بطریق لیسیدن سگ است

**فصل اگر جامه مثلاً به بول نجس شده باشد**

فصل اگر جامه مثلاً به بول نجس شده باشد و خواهند که آن را باب قلیل طهارت دهند پس اگر به بول شیر خواره نجس شده باشد بمجرد ریختن آب بر آن طاهر می‌شود و احتیاج با فشردن نیست اما به سه شرط: اول آن که آن طفل پسر باشد نه دختر. دوم آن که اکثر غذای او شیر باشد. سیم آن که سن او کمتر از دو سال بوده باشد و اگر به بول غیر طفل شیر خواره نجس شده باشد باید که بعد از آن که آب بر آن بریزند یک نوبت بیفشردن و باز آب بر آن بریزند و نوبت دیگر بیفشردن و اگر بغیر بول نجس شده باشد یک نوبت آب ریختن و یک نوبت فشردن طاهر می‌شود بعد از ازاله عین نجاست و احتیاج بدو نوبت نیست اما اگر در آب «۴» کر یا آب روان طهارت دهند یک نوبت در آب فرو بردن آن کافیهست بعد از آن که عین نجاست از آن ازاله شده باشد و افشردن آن لازم نیست و اگر پوست یا دوشک و بالش و مانند آن را باب قلیل طهارت دهند احتیاج با فشردن آن نیست و مالیدن آن کافیهست و بدان که هر گاه جامه مثلاً نجس شود به نجاستی که رنگ داشته باشد مثل خون یا غیر آن و آن را بشویند و رنگ آن نجاست در جامه بماند آن رنگ پاکست و ازاله آن لازم نیست

**فصل اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خم خواهند که باب قلیل طهارت دهند**

فصل اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خم خواهند که باب قلیل طهارت دهند قدری آب در آن کنند و حرکت دهند تا آب به همه جای آن برسد و آن آب را بریزند و باز نوبت دیگر آب کنند و حرکت دهند بریزند آن ظرف طاهر می‌شود و اگر آن ظرف نجس را در زمین محکم کرده باشند مثل دیگ دکان طباحی کردن آن لازم نیست و به همین طریق طهارت می‌توان داد و اگر اندکی آب در (\_\_\_\_\_۱) دوازدهم عرق جنب از حرام است بنا بر احوط بلکه خالی از قوه نیست و ملحق به آنست عرق شتر جلال نیز صدر دام ظلّه (۲) و احوط مالیدن آنست به خاک تر شده نیز و احوط از آن مالیدن دفعه سیم است باب کل صدر دام ظلّه (۳) احوط تعداد است صدر دام ظلّه (۴) گذشت که در کر احوط تعداد است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۳۱ ته آن بماند آن را به لته یا پنبه پاک بردارند و بدان که از ظرف طلا و نقره چیزی خوردن یا چیزی در آن گذاشتن حرام است بر مرد و زن اما آن آب و طعام و میوه که در آن ظرفست حرام نمی‌شود و لیکن از آن ظرف بیرون آوردن بقصد خوردن حرام است و بقصد آن که بر جایی گذارند و بعد از آن بخورند حلال است و از آفتابه طلا و نقره دست شستن حرام است و هم چنین از طاس طلا و نقره آب بر خود یا بر دیگری یا بر

جائی ریختن و هم چنین از دوات طلا و نقره چیزی نوشتن و از سرمه‌دان طلا و نقره سرمه کشیدن اما به قلم و میل طلا و نقره چیز نوشتن و سرمه کشیدن حلال است و اگر از طاس و کوزه نقره کوب یا طلا کوب آب خورد واجبست که لب خود را به نقره آن و طلای آن نرساند و اگر مسّ مطلقاً را در آتش گذارند پس اگر طلا از آن حاصل شود حکم ظرف طلا خواهد داشت و اگر مطلقاً طلا- حاصل نشود میانه مجتهدین در آن خلافت و اصحّ آنست که حکم ظرف مسّ دارد و غسل در حوض طلا و نقره صحیح نیست خواه غسل ترتیبی باشد و خواه غسل ارتماسی اما اگر زمین آن حوض غیر طلا و نقره باشد غسل در آن صحیح است به اتمام رسید باب اول به توفیق الله تعالی

## باب دویم از کتاب جامع عباسی

### اشاره

باب دویم از کتاب جامع عباسی در بیان مسائل نماز واجبی و سنتی و در آن مقدمه و سه مطلب است

### مقدمه

مقدمه بدان که نماز واجبی دوازده است: اول نماز شبانه روزی که آن را نماز یومیّه گویند. دویم نماز جمعه. سیم نماز عید رمضان. چهارم نماز عید قربان. پنجم نماز طواف خانه کعبه. ششم نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن. هفتم نماز میت. هشتم نمازی که بنذر واجب شود. نهم نمازی که به سوگند واجب شود. دهم نمازی که بعهد واجب شود. یازدهم نمازی که به اجاره واجب شود. دوازدهم نمازی که از پدر فوت شده باشد «۱» بر پسر بزرگتر واجب می‌شود. اما نمازهای سنتی بسیار است و آن چه در این کتاب مذکور می‌شود بیست و چهار نماز است: اول نماز نوافل یومیّه که در هر روز و هر شب سنت است که گذارده شود. دوم نمازی که به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منسوبست. سیم نمازی که به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست. چهارم نمازی که به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوبست. پنجم ( \_\_\_\_\_ ) یا از مادر فوت شده باشد علی الاحوط صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۱، ص: ۳۲ نماز جعفر طیار. ششم نماز اعرابی «۱». هفتم نماز طلب باران که آن را نماز استسقا گویند. هشتم نماز عید غدیر. نهم نماز روز اول هر ماه. دهم نماز نافله ماه رمضان. یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله. دوازدهم نماز شب مبعث. سیزدهم نماز روز مباحله. چهاردهم نماز زیارت. پانزدهم نماز رغایب. شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب. هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان. هجدهم نماز شب عید ماه رمضان. نوزدهم نماز ساعت غفلت. بیستم نماز وقت اراده سفر. بیست و یکم نماز توبه. بیست و دویم نماز هدیه میت. بیست و سیم نماز روز عاشورا. بیست و چهارم نماز روز نوروز.

### مطلب اول در بیان نمازهای واجبی

### مقصد اول در بیان نماز یومیّه

### اشاره

مقصد اول در بیان نماز یومیّه یعنی نمازهای پنجگانه که در هر شبانه روز واجبست بر هر بالغ و عاقل مگر زنی که حیض باشد یا نفساء بدان که مقدمات نماز یعنی چیزی چند که پیش از شروع از نماز بفعل باید آورد شش است: اول طهارت از حدث. دویم نجاست بر طرف کردن از بدن و جامه. سیم پوشیدن عورت. چهارم ملاحظه نمودن مکان نماز که نجس و غصبی نباشد. پنجم ملاحظه نمودن وقت نماز. ششم تحقیق نمودن قبله و ازین شش چیز دو چیز اول در باب اول این کتاب به تفصیل مذکور شد و چهار باقی در چهار مبحث مذکور می‌شود

### مبحث اول در بیان پوشیدن عورت

مبحث اول در بیان پوشیدن عورت و آن در نماز واجبست خواه کسی باشد که نگاه کند و خواه نباشد و خواه نگاه کننده محرم باشد مثل زن و کنیز این کس و خواه نامحرم پس اگر شخصی در خانه تاریک خالی نماز گذارد و عورت خود را نپوشد نماز او باطلست و بر مرد همین پوشیدن قبل و دبر و خصیه واجبست اما بر زن واجبست پوشیدن کل بدن غیر رو و کف دستها و قدمها «۲». اما اگر زن بنده باشد پوشیدن سر و مو بر او واجب نیست. و به رختی که بر آن نماز گذارند بیست و هفت امر متعلق است پنج امر واجب و هفت امر سنت و پانزده امر مکروه. اما پنج امر واجب: اول آن که غصبی نباشد. دوم آن که حریر محض نباشد که نماز مرد در حریر محض جایز نیست و شیخ ابن بابویه بر آنست که زن را نیز در حریر محض نماز جایز نیست اما این قول ضعیف است و جایز است مردان را حریر پوشیدن به واسطه ضرورت مثل سرما یا دفع «۳» شپش و در روز جنک نیز پوشیدن حریر مردان را جایز است. سیم آن که طلا نباشد که نماز مرد در طلا باطلست. چهارم آن که طاهر باشد مگر در شش جا: اول آن که

(۱) چون نماز مستحبی چهار رکعتی معهود از شرع نیست احوط ترک نماز اعرایست صدر دام ظلّه (۲) احوط ستر باطن قدمین است صدر دام ظلّه العالی بمد الایام و اللیالی (۳) اگر بمقدار زمان نماز نیز مدخلیت در دفع آن داشته باشد صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۳۳ جراحی یا دملی داشته باشد که خون از آن روان «۱» باشد پس بآن خون نماز صحیح است تا وقتی که آن دمّل و جراحت به شود. دویم آن که اگر بول شخصی به تواتر آید و جامه بآن بول نجس شود در آن حال و در آن جامه نجس نماز او صحیح است بشرط آن که در هر شبانه روز یک نوبت آن جامه را طهارت دهد. سیم آن که اگر زنی طفلی را تربیت نماید خواه آن طفل پسر باشد و خواه «۲» دختر و غیر از یک جامه نداشته باشد هر چند آن جامه به بول و غایط آن طفل نجس شده باشد نماز او در آن جامه صحیح است بشرط آن که در هر شبانه روزی یک نوبت آن جامه را طهارت دهد و افضل آنست که نماز ظهر و عصر را بعد از طهارت دادن جامه بی فاصله در آخر وقت گذارد و شام و خفتن را در اول وقت گذارد تا چهار نماز را در جامه طاهر یا جامه قلیل النجاسه دریافته باشد. چهارم آن که خونی باشد کمتر از مقدار درهم بغلی و آن بقدر بند بالای انگشت زهگیر است پس اگر در جامه یا در بدن آن مقدار خون باشد نماز صحیح است و بر طرف کردن آن لازم نیست مگر آن که از مکان خود به جامه یا بدن سرایت کند یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس یا خون سگ یا خون خوک یا خون کافر باشد پس در این هفت جا برطرف کردن آن از بدن و جامه واجبست اگر چه کمتر از مقدار درهم بغلی باشد. پنجم آن که نجاست در پوششی باشد که ستر عورت بآن نتوان کرد مثل کلاه و بند چاقشور و بند زیر جامه هر چند نجاست آن مغلظه باشد یعنی از آن شش خون باشد که قبل از این مذکور شد «۳». ششم هر نجاستی که نماز گذارنده قادر بر ازاله آن نباشد مثل آن که جامه نجس را به جهت شدت سرما نتواند کندن پس در آن جامه نماز صحیح است اما در غیر مسجد «۴». پنجم از واجبات ساتر آنست که ساتر پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشت آن حرام است مثل سمور و روباه و هم چنین مو و پشم آنها اما دو حیوانست که گوشت آنها حرام است و با وجود این نماز در پوست

و پشم آنها صحیح است یکی از آن دو حیوان خز است و آن جانوریست آبی که در خشکی زنده نمی ماند و دیگری سنجاست و بعضی از مجتهدین منع نماز کرده اند در پوست و پشم سنجاب «۵». و اما آن هفت امر سنت که تعلق به رخت مصلی دارد: اول آن که آن چه پوشش نماز است سفید باشد. دویم آن که بهترین و پاکیزه ترین پوشیدنیهای این کس باشد. سیم آن که ممزوج به ابریشم نباشد. چهارم آن که اگر سفید نباشد رنگ سیر نداشته باشد. پنجم آن که مصلی دستار بر سر داشته باشد. ششم آن که دستاری که در آن نماز گذارد تحت الحنک داشته باشد. هفتم در نعل عربی نماز گذاردن. و اما آن پانزده امر که مکروهست: اول

(\_\_\_\_\_۱) روان بودن خون از او لازم نیست

ولی ملاحظه عسر و حرج را فی الجمله در ازاله آن نمایند علی الاحوط صدر دام ظلّه (۲) خالی از احتیاط نیست صدر دام ظلّه (۳) ولی احوط آنست که هر یکی از آنها در محلّ خود باشد مثل کلاه بر سر و بند در زیر جامه صدر دام ظلّه (۴) ظاهر اگر آن نجاست سرایت بمسجد نکند باکی ندارد چنانچه خواهد آمد صدر دام ظلّه (۵) و این احوط است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۳۴ در جامه مصوّر نماز کردن. دوّم بر جای نماز ابریشمی نماز گذاردن. سیم در لباس سیاه نماز کردن مگر دستار و مسحی که نماز کردن در این هر دو اگر سیاه باشد مکروه نیست. چهارم در لباسی که کافر بافته یا دوخته باشد نماز گذاردن. پنجم در لنگی که بر بالای پیراهن بسته باشند نماز کردن. ششم نماز کردن در رخت شخصی که از نجاست ملاحظه نکند. هفتم نماز کردن در رخت شخصی که از غصب کردن مال مردم ملاحظه نکند. هشتم نماز گذاردن و در دست آن انگشتر آهن باشد. نهم بدون ردا نماز گذاردن. دهم آن که زن بدون گردنبند یا قلاده نماز کردن. یازدهم آن که در پا خلخال داشته باشد که صدا کند. دوازدهم در قبای بند بسته نماز کردن. سیزدهم آهن ظاهر با خود داشتن امّا اگر پنهان باشد با خود داشتن آن مکروه نیست. چهاردهم نماز کردن مرد در جامه زرد یا سرخ. پانزدهم اشتغال صمّا یعنی دو طرف ردا را از زیر بغل بیرون آوردن و بر یک دوش انداختن

### مبحث دویم در مکان نماز

#### اشاره

مبحث دویم در مکان نماز بدان که سی و سه امر است که به مکان نماز تعلق دارد دو امر واجب و چهار امر سنت و بیست و هفت امر مکروه

#### امّا دو امر واجب

امّا دو امر واجب اول آن که مکان نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطل است مگر آن که مالک رخصت دهد و هم چنین در ملک شخصی بی رخصت او نماز صحیح نیست و رخصت چهار نوعست اول رخصت صریح مثل آن که مالک گوید که در منزل من نماز بگذارد دویم رخصت ضمنی مثل آن که بگوید امروز در منزل من باش سیم رخصت فحوی مثل آن که مهمانی را به منزل خود آورد چهارم رخصت شاهد حال و آن در مثل صحرا و حمام و کاروانسراست که حال شاهد است به آن که مالک به نماز کردن در آن راضی است. دویم آن که مکان نماز نجس نباشد به حیثیتی که نجاست به بدن مصلی یا لباس او سرایت کند اگر چه خون کم از درهم بغلی باشد امّا اگر مکان خشک باشد و نجاست آن سرایت نه کند نماز در آن صحیح است مگر جای سجده که اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند خشک باشد و نجاست آن به بدن و رخت مصلی نرسد و

**اما آن چهار امر سنت**

امّا آن چهار امر سنت که تعلق به مکان نماز دارد: اول آن که کلّ مکان نماز طاهر باشد. دویم آن که مکان پیشانی در بلندی و پستی با مکان ایستادن برابر باشد یا آن که مکان پیشانی از مکان ایستادن پست باشد. سیّم آن که در برابر مصلی ستره‌ای باشد و مراد از ستره آنست که دیواری یا حایلی در قبله مصلی باشد که میانه مصلی و آن بیش از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد و اگر عصائی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۳۵ در برابر باشد کافیت. چهارم آن که نماز واجب در مسجد گذارده شود خصوصاً در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله در حدیث آمده که ثواب یک نماز در مسجد الحرام برابر ثواب صد هزار نماز است و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله برابر ثواب ده هزار نماز است و در هر یک از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع برابر ثواب صد نماز است و در مسجد محله برابر بیست و پنج نماز است و در مسجد بازار ثواب دوازده نماز است. اما زن را نماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد و نماز او در خانه اندرونی افضل است از نماز او در خانه بیرونی و نماز او در ایوان منزل افضل است از نماز او در صحن منزل و نماز او در صحن منزل افضل است از نماز او بر بام منزل و بر بامی که فصیل دارد افضل است از بامی که فصیل ندارد و

**اما بیست و هفت امر مکروه**

امّا بیست و هفت امر مکروه که تعلق به مکان نماز دارد: اول نماز در اندرون حمام گذاردن اما در جامه کن حمام و بر بام حمام مکروه نیست. دوم در کشتی نماز گذاردن هر گاه قدرت بر بیرون رفتن «۱» باشد. سیّم در خانه کعبه نماز واجب گذاردن اما نماز سنت مکروه نیست. چهارم در جائی نماز گذاردن که در برابر آن مصحف گشاده باشد یا کتابی یا کاغذی نوشته بشرط آن که خطّ او نمایان باشد. پنجم در جائی که در برابر او چراغی باشد یا آتش افروخته. ششم در جائی که در برابر او عورتی خوابیده باشد هر چند محرم باشد و پشت او به جانب مصلی باشد. هفتم در جائی که شخص روبرو باشد. هشتم در جائی که سلاح بی غلاف در برابر باشد. نهم در خانه که مجوسی در آنجا باشد اما در خانه که یهود و نصاری باشد نماز کردن مکروه نیست. دهم در خانه که در آن سنگ باشد. یازدهم در جائی که دری گشاده در برابر باشد. دوازدهم در گورستان نماز کردن. سیزدهم در جائی که چهارپایان در آنجا بسته می شود مثل طویله و مانند آن هر چند چهارپایان در آنجا نباشد. چهاردهم در خانه که مست کننده در آن باشد. پانزدهم بر روی خرمن گندم نماز کردن هر چند آن را بگل اندوده باشند. شانزدهم در محلی که اکثر اوقات آتش در آنجا می سوزانند مثل طون حمام و مطبخ هر چند که در وقت نماز از آتش خالی باشد. هفدهم آن که مرد در جائی نماز گذارد که در پهلو او یا مقدم بر او زنی نماز گذارد و خواه محرم باشد و خواه نامحرم هر گاه میانه ایشان حایلی نباشد یا مقدار ده ذرع بذرع دست دوری نباشد امّا اگر زن در پس سر مرد باشد کراهت برطرف می شود و احتیاج به حایل یا دوری ده ذرع نیست و بعضی از مجتهدین نماز

(۱) احوط ترکست صدر دام ظلّه

جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۳۶ مرد و زن را باطل می دانند هر گاه مقارن هم تکبیر احرام گویند و الا نماز آن را که تکبیر احرام بعد از دیگری گفته باطل می دانند «۱» بشرط آن که زن در پهلو او یا مقدم بر مرد نماز گذارد و حایل یا دوری ده ذرع نباشد هجدهم نماز گذاردن بر آن خاکی که مورچه‌ها از سوراخ خود بیرون می آورند. نوزدهم در جائی که حیوانات آنجا ذبح می شوند. بیستم در شوره‌زار نماز گذاردن. بیست و یکم بر روی برف نماز گذاردن. بیست و دوم در گذرگاه آب نماز کردن هر چند که آنجا آب نباشد. بیست و سیّم بر ریگ روان نماز گذاردن. بیست و چهارم در جاّه راه نماز کردن. بیست و پنجم در زمینی که شقایق در آن روئیده باشد. بیست و ششم در خانه که مصوّر باشد. بیست و هفتم در جائی که شتران در آنجا خوابند هر چند که از شتر خالی باشد

## فصل در احکام مساجد

فصل در احکام مساجد مساجد بنا نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم دارد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کس مسجدی بنا کند خدای تعالی خانه در بهشت جهت او بنا می‌کند. و احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیار است. و بدان که چهل و یک امر تعلق بمسجد دارد دوازده امر سنت و هفده امر مکروه و یازده امر حرام. اما دوازده امر سنت: اول آن که بنای مسجد بسیار بلند و بسیار پست نباشد. دوم آن که طهارت خانه مسجد را نزدیک در مسجد بسازند. سیم آن که شخصی که داخل مسجد می‌شود اول پای راست را پیش کند و وقتی که از مسجد بیرون می‌رود پای چپ را. چهارم آن که پیش از داخل شدن ملاحظه کفش خود کند که نجس نباشد. پنجم آن که در وقت داخل شدن بمسجد این دعا بخواند: بسم الله و السلام علی رسول الله و صلوات الله و صلوات ملائکته علی محمد و آل محمد و السلام علیهم و رحمۃ الله و برکاته، رب اغفر لی ذنوبی و افتح لی أبواب فضلك. ششم آن که در وقت بیرون رفتن نیز همین دعا بخواند. هفتم بر وضو بودن در وقت داخل شدن. هشتم آن که چون داخل شود دو رکعت نماز تحیت مسجد بگذارد. نهم اکثر اوقات بمسجد تردد نمودن و مسجد را خوشبو گردانیدن. دهم در مسجد رو بقبله نشستن و حمد خدای به جای آوردن و صلوات فرستادن و حاجت از خدا طلبیدن. یازدهم چراغ در مسجد روشن کردن چه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است که هر کس در مسجدی چراغ روشن کند جمیع ملائکه و حاملان عرش از جهت او استغفار می‌کنند ما دام که آن چراغ روشن باشد. دوازدهم مسجد را جاروب کردن خصوصا در روز (\_\_\_\_\_ ۱) و این احوط است صدر دام ظلّه

جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۳۷ پنجشنبه و شب جمعه و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: که هر کس روز پنجشنبه یا شب جمعه مسجدی را جاروب کند و بمقدار سرمه که بچشم می‌کشند خاکروبه از مسجد بیرون کند خدای تعالی جمیع گناهان او را می‌آمرزد. و اما هفده امر مکروه که بمسجد تعلق دارد: اول آن که دیوار مسجد کنگره داشته باشد. دویم آواز در مسجد بلند کردن. سیم شمشیر از غلاف بیرون کردن. چهارم در مسجد شعر خواندن. پنجم خواب کردن. ششم خرید و فروخت کردن. هفتم حکایت امور دنیا کردن. هشتم اطفال و دیوانه‌ها را گذاشتن که داخل مسجد شوند. نهم وضو کردن در مسجد از حدث و بول یا حدث غایط. دهم برهنه کردن عورتین یا ناف یا ران یا زانو. یازدهم قضا پرسیدن. دوازدهم شخصی را حد زدن. سیزدهم بر دیوار مسجد صورت چیزی کشیدن که جان نداشته باشد مثل درخت و غیره. چهاردهم آب دهن یا بلغم در مسجد افکندن. پانزدهم داخل شدن شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیر یا پیاز آید. شانزدهم مسجد را مکتب کردن. هفدهم بفعل آوردن اهل حرفت خود را در مسجد به تخصیص سر تراشی. هجدهم در مسجد ترکی یا فارسی یا به زبان دیگر غیر زبان عربی حرف زدن. اما آن یازده امر که حرامست: اول مسجد را به طلاق نقاشی کردن. دویم سنگ ریزه که فرش مسجد است از مسجد بیرون کردن. سیم در مسجد چیز نجس داخل کردن هر چند سرایت بمسجد نکند «۱». چهارم درنگ نمودن جنب و حیض و نفاس در مسجد. پنجم فروشی که وقف مسجد باشد در غیر مسجد انداختن. ششم چیزی را در مسجد طهارت دادن اگر چه در آب کر یا آب جاری باشد. هفتم چیزی از زمین مسجد داخل ملک خود یا داخل کوچه کردن. هشتم میت در مسجد دفن کردن. نهم صورت جاندار در دیوار مسجد کشیدن. دهم مصالح مسجدی که منهدم شود و قابل تعمیر نباشد در غیر مسجد بکار بردن. یازدهم در مسجد درخت نشانیدن



## اشاره

مبحث سیم در ملاحظه نمودن اوقات نمازهای واجبی و سنتی بدان که اول وقت نماز صبح بر آمدن صبح صادق و وقت آن می‌کشد تا بر آمدن آفتاب. و اول وقت پیشین زیاده شدن سایه شخص است بعد از آن که به نهایت کوتاهی رسیده باشد چنانکه در این بلاد واقع می‌شود یا ظاهر شدن سایه است بعد از آن که برطرف شده باشد چنانکه در مکه مشرفه واقع می‌شود و این وقت را زوال گویند. و اول وقت عصر و وقتیست که از زوال آفتاب مقیدار (\_\_\_\_\_ ۱) با عدم سرایت حرمت معلوم نیست و خبر وارد در او زیاده بر نجاست مسریه دلالت ندارد و الله هو العالم صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۳۸ نماز ظهر گذشته باشد نظر بحال مصلی پس اگر متطهر «۱» و مقیم باشد مقدار چهار رکعت گذشته باشد وقت عصر داخل شده و اگر محدث باشد مقدار طهارت و چهار رکعت گذشته باشد و اگر مسافر و متطهر باشد مقدار دو رکعت و اگر مسافر و محدث باشد مقدار طهارت و دو رکعت گذشته باشد. و آخر وقت ظهر وقتیست که تا غروب آفتاب مقدار نماز عصر مانده باشد نظر بحال مصلی چنانچه معلوم شد و این مقدار وقت مخصوص عصر است و مقدار اداء ظهر از اول زوال مخصوص ظهر است و ما بین دو وقت مخصوص مشترکست میان ظهر و عصر. و آخر وقت عصر غروب آفتابست «۲» و آن اول وقت نماز شام است و علامت آن برطرف شدن سرخیست که در جانب مشرق ظاهر می‌شود. و اول وقت نماز خفتن وقتیست که از غروب آفتاب مقدار سه رکعت گذشته باشد اگر متطهر باشد یا مقدار سه رکعت یا طهارت اگر محدث باشد پس وقت مشترک می‌شود میان شام و خفتن تا آن که باقی ماند بنصف شب آن مقدار که نماز خفتن را بآن ادا توان کرد و آن مخصوص نماز خفتن است نظر بحال مصلی چنانکه گذشت و جمعی از مجتهدین بر آنند که تا سرخی جانب مغرب برطرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمی‌شود.

## فصل [در فوریت و تأخیر ادای نماز]

فصل [در فوریت و تأخیر ادای نماز] نماز در اول وقت گذاردن ثواب عظیم دارد به تخصیص نماز صبح و مغرب و تأخیر نماز از اول وقت به غایت مکروهست مگر در چند جا که تأخیر نماز از اول وقت سنت است. و از آن جمله دوازده جا که مشهورتر است مذکور می‌سازیم: اول تأخیر نماز خفتن تا وقتی که سرخی مغرب برطرف شود و بعضی مجتهدین این تأخیر را واجب می‌دانند. دویم تأخیر نماز ظهر در بلادی که هوا به غایت گرم می‌شود تا وقتی که گرمی هوا کمتر شود. سیم تأخیر نماز عصر تا وقتی که سایه که بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود. چهارم تأخیر زنی که استحاضه کثیره دارد هر یک از نماز ظهر و عصر را به آخر وقت تا چهار نماز را به یک غسل دریابد. پنجم تأخیر نماز صبح و ظهر و عصر جهت گذاردن نافله آن. ششم تأخیر پیش نماز نماز را تا وقتی که مأمومین جمع شوند. هفتم تأخیر مأمومین نماز را تا وقتی که پیشنماز حاضر شود. هشتم تأخیر مسافر نماز را تا فرود آمدن هر گاه آداب نماز را در منزل بهتر به جا تواند آورد. نهم تأخیر نماز مغرب و خفتن تا رسیدن به مشعر الحرام چنانچه در کتاب حج مذکور خواهد شد. دهم تأخیر نماز مغرب شخصی را که جمعی انتظار او بکشند که با او افطار نمایند و یا خود روزه بوده باشد و به غایت گرسنه شده باشد. یازدهم تأخیر مرئیه طفل ظهر و عصر را به آخر وقت تا چهار نماز را (\_\_\_\_\_ ۱) معلوم نیست گذشتن مقدار

طهارت و مثل آن از مقدمات نماز از وقت مخصوص بوده باشد صدر دام ظلّه (۲) احوط تأخیر نینداختن نماز ظهر و عصر است از فرو رفتن قرص آفتاب و اگر تأخیر شد البته پیش از برطرف شدن سرخی به جای آورد و نیت ادا و قضا نمایند و تأخیر افطار است در روزه از برطرف شدن سرخی صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۳۹ در جامه طاهر یا در جامه قلیل النجاسه دریابد چنانکه در کتاب طهاره مذکور شد. دوازدهم تأخیر شخصی که به قضای نمازهای گذشته مشغول است نماز حاضر را تا



آخر وقت و سید مرتضی تأخیر نماز حاضر را در این صورت واجب می‌داند و مذهب او این است که هر کس را نماز قضا در ذمه باشد واجبست علی الفور به جا آورد و او را جائز نیست که به هیچ امر مباح یا سنت اشتغال نماید تا وقتی که ذمه خود را از همه آن نمازها فارغ سازد اما جمعی کثیر از مجتهدین در این مسأله با سید مرتضی موافقت نکرده‌اند

### فصل در احکام اذان گفتن

فصل در احکام اذان گفتن چون وقت هر یک از نمازهای پنجگانه داخل شود اذان گفتن سنت مؤکد است خصوصا از برای نمازی که قرائت آن را بلند باید خواند و بعضی از مجتهدین اذان را از برای آن واجب می‌دانند و بعضی مخصوص آن نمی‌دانند بلکه اذان را از برای هر یک از نمازهای پنجگانه واجب می‌دانند و بعضی همین از برای نماز صبح و مغرب واجب می‌دانند و بس و اذان از برای غیر نمازهای پنجگانه سنت نیست بلکه حرام است امّا سنت است که سه نوبت الصیلاه گفته شود. و اذان گفتن از برای نماز یومیّه ثواب عظیم است و احادیث در این باب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بسیار است مثل آن که در حدیث آمده که هر کس در شهری از شهرهای اسلام اذان بگوید بهشت بر او واجب می‌شود و بدان که لازم نیست که مؤذن بالغ باشد پس اگر طفل ممیز اذان بگوید کافیت و اذان زن از برای زنان و از برای مردانی که محرم او باشند جایز است بشرط آن که نامحرم آواز او را نشنود اما اگر زن بسیار پیر باشد و از شنیدن آواز او حظی نباشد جایز است که مردان نامحرم بشنوند. آن چه به اذان متعلق است سی امر است نوزده امر سنت و نه امر مکروه و دو امر حرام. اما نوزده امر سنت: اول آن که اذان را در اول وقت گوید. دوم مؤذن در وقت اذان گفتن رو قبله باشد. سیم آن که اذان را بلند بگوید. چهارم آن که ایستاده بگوید. پنجم آن که در وقت اذان وضو داشته باشد. ششم آن که بر جای بلند بایستد. هفتم آن که دو انگشت خود را در دو گوش کند. هشتم آن که اذان را به تائی بگوید نه بشتاب. نهم آن که در آخر هر فصل سکوت قلیل نماید. دهم آن که اختیار مؤذنی کند که عدالت داشته باشد. یازدهم آن که مؤذن وقت شناس باشد. دوازدهم آن که خوش آواز باشد. سیزدهم آن که حرف نرزد در وقت اذان شنیدن. چهاردهم دانستن مؤذن مسائل اذان را به طریقی که فقها و علما قرار داده‌اند. پانزدهم صلوات فرستادن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۴۰ مؤذن و کسی که اذان می‌شنود در وقت نام بردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله. و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادن مطلقا واجب می‌داند بر هر کس که نام آن حضرت برد یا بشنود و این قول کمال قوت دارد. شانزدهم اظهار کردن مؤذن حرف‌ها را در لفظ الله و اله و اشهد و الصیلاه. هفدهم اظهار کردن حرف‌ها را در لفظ الفلاح. هجدهم آن چه مؤذن از فصول اذان گوید شنونده نیز آن را بگوید. نوزدهم اعاده نمودن مؤذن اذان صبح را اگر قبل از طلوع فجر بفاعل آورده باشد. و اما آن نه امر که در اذان مکروهست: اول حرف زدن مؤذن در اثنای اذان. دویم سکوت طویل در اثنای اذان. سیم نگاه کردن مؤذن در حال اذان به جانب راست و چپ. چهارم هر یک از شهادتین را زیاده از دو نوبت گفتن چنانکه مخالفان می‌کنند. پنجم اذان گفتن در وقت راه رفتن. ششم سواره اذان گفتن. هفتم اذان گفتن جهت عصر روز جمعه هر گاه نماز جمعه گذارند. هشتم اذان گفتن جهت عصر روز عرفه شخصی را که حج می‌گذارد. نهم اذان گفتن جهت عشا در مشعر الحرام شخصی را که حج می‌گذارد و بعضی از «۱» مجتهدین اذان گفتن در این سه جا حرام می‌دانند. و اما آن دو امر که حرام است: اول اذان گفتن قبل از آن که وقت نماز داخل شود مگر اذان نماز صبح که قبل از طلوع فجر جایز است. دویم گفتن الصیلاه خیر من التوم در اذان صبح مگر به واسطه تقیه که نزد مخالفان گفتن آن سنت است

### فصل: اقامت بعد از اذان

فصل: اقامت بعد از اذان سنت مؤکد است و با آن که اذان ثواب عظیم دارد ثواب اقامت بیش از ثواب اذان است و سنت است که

آواز در اقامت بلند نکند و تأنی در آن سنت نیست بلکه ترک تأنی سنت است و سید مرتضی علیه الرحمه اقامت را در نمازهای پنجگانه واجب «۲» می‌داند و بی‌وضو اقامت گفتن را حرام می‌داند و ایستادن را در آن واجب می‌داند و بعضی از مجتهدین حرف زدن را بعد از قامت الصلاه حرام می‌دانند «۳» مگر حرفی که به نماز تعلق داشته باشد مثل التماس کردن حاضران از شخصی عادل که پیشنمازی ایشان کند یا امر کردن مأمومین را بانکه صفهای خود را راست بدارند و مانند این. و بدان که هر گاه شخصی اذان و اقامت به جا نیاورده داخل نماز شود سنت است که نماز را قطع کند و هر دو را به جا آورده نماز را از سرگ یرد و این مشروط به پنج شرط است: اول آن که به سهو ترک اذان و اقامت کرده باشد نه بعمد. دویم آن که هنوز در رکعت اول باشد. سیم آن که رکوع نکرده باشد. چهارم آن که وقت نماز آن قدر تنگ نشده باشد که اگر تلافی اذان و اقامت نماید بعضی از نماز در خارج وقت واقع شود. پنجم آن که لازم نیاید که بعضی از نماز در مکان غیر (۱) فرمایش بعض از مجتهدین موافق

با احتیاط است ترک نشود صدر دام ظلّه (۲) و متابعت سید اولی بلکه احوط خواهد بود صدر دام ظلّه (۳) و متابعت این مجتهدین احوط است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۴۱ مباح یا در جامه غیر مباح واقع شود مثل آن که صاحب خانه یا صاحب جامه گوید که رخصت است که دو رکعت نماز در خانه من یا در جامه من بگزاری و زیاده از آن رخصت نیست در این صورت جایز نیست که نماز را قطع کند و بعد از گفتن اذان و اقامت نماز را از سرگ یرد بجهت آن که آخر نماز در مکان غیر مباح یا در جامه غیر مباح واقع خواهد شد. و واجبست که چون خواهد که بواسطه تلافی اذان و اقامت نماز را قطع کند قبل از قطع بگوید السّلام علیک ایها النّبی و رحمۀ اللّٰه و برکاته. و هر گاه در اثنای اذان از مؤذّن حدیثی سرزند سنت است که اذان را قطع کند و وضو بسازد و اذان را از آنجا که قطع کرده به اتمام رساند و لازم نیست که اذان را از سرگ یرد. اما اگر در اثنای اقامت از مؤذّن حدیثی واقع شود اقامت را از سرگ یرد. و سنت است که ما بین اذان و اقامت فاصله واقع شود بدو رکعت یا به یک سجده یا به یک نشستن یا به یک گام «۱» برداشتن یا به گفتن سبحان اللّٰه یا الحمد للّٰه. و اگر فصل به سجده یا بنشستن کند در اثنای آن این دعا بخواند: اللّٰهم اجعل قلبی بارًا و عیشی قازًا و رزقی دارًا و عملی سازًا و اجعلنی عند قبر رسولک صلی اللّٰه علیه و آله مستقرًا و قرارا. و در وقت نشستن نیز همین دعا بخواند سبحان من لا تبید معالمه سبحان من لا ینسی ذکره سبحان من لا یخیب سائله سبحان من لیس له حاجب یرشی و لا أبواب یغشی و لا ترجمان یناجی سبحان من اختار لنفسه أحسن الأسماء سبحان من فلق البحر لموسی سبحان من لا یزداد علی کثره العطا یا إلاً کرما و جودا سبحان من هو هکذا و لا هکذا غیره. و بعد از اقامت این دعا بخواند: اللّٰهم ربّ هذه الدّعوه التّامه و الصّیلاه القائمه بلّغ محمّد صلی اللّٰه علیه و آله الدّرجه الوسیله و الفضل و الفضیله باللّٰه استفتح و باللّٰه استنجح و علی اللّٰه أتوکل و بمحمّد صلی اللّٰه علیه و آله أتوجه. اللّٰهم صلّ علی محمّد و آله و اجعلنی بهم عندک و جیها فی الدّنیاء و الآخرة و من المقرّبین

### مبحث چهارم در ملاحظه نمودن قبله [و واجبات نماز]

#### [احکام قبله]

#### اشاره

[احکام قبله بدان که شخصی که نماز می‌گذارد از چهار حال بیرون نیست یا در اندرون خانه کعبه است یا بر بام خانه کعبه یا به خانه کعبه آن قدر نزدیکست که اگر خواهد خانه کعبه را تواند دید یا از شهر مکه آن قدر دور است که دیدن خانه او را میسر

نیست پس اگر در اندرون خانه کعبه است بهر طرف که نماز بگذارد نماز او صحیح است بلکه در نمازهای چهار رکعتی می‌تواند که در هر رکعتی رو به دیواری از دیوارهای خانه کعبه کند بشرط آن که فعل کثیر لازم نیاید و اگر بر بام خانه کعبه باشد نیز این حکم دارد (\_\_\_\_\_ ۱) استحباب آن در غیر منفرد معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۴۲ اما واجبست که آن چنان باشد که در وقت سجده کردن از بام خانه کعبه قدری در قبله او باشد و هم چنین اگر در اندرون خانه کعبه باشد و رو به جانب در خانه نماز کند واجبست که قدری از آستان در کعبه در قبله او باشد و اما شخصی که نزدیک خانه کعبه باشد به حیثیتی که کعبه را تواند دید مثل مردمی که در مکه‌اند بر او لازم نیست که در وقت نماز خانه کعبه را به بیند اما بر او واجبست به طریقی نماز گذارد که اگر از میان دو قدم او تا به میان پیشانی او در وقت سجود خطی بکشند آن خط راست به خانه کعبه بخورد و به باید دانست که از خانه کعبه تا آسمان و تا زیر زمین تمام حکم خانه کعبه دارد پس اگر شخصی که بر کوهی که در شهر مکه است یا در چاهی عمیق نماز کند نماز او صحیح است اگر چه خطی که از میان دو قدم او به طریقی که مذکور شد بکشند بر عین خانه کعبه نخورد اما هر گاه به آن چه در حکم خانه کعبه است می‌رسد کافیت و نماز درست است و اما آن شخصی که از شهر مکه دور است به حیثیتی که دیدن خانه کعبه او را ممکن نیست مثل آن که در شهرهای دیگر باشد قبله او عین کعبه «۱» نیست بلکه جهت کعبه است یعنی جانبی که خانه کعبه در او است نه همه آن جانب بلکه آن مقدار از آن جانب که مصلی در هر جزئی از اجزای آن تجویز کند که خانه کعبه در آن بوده باشد و جزم کند که از آن مقدار بیرون نیست و آن را به قبله مساجد و قبرهای مسلمانان معلوم می‌توان کرد و به علاماتی که در میانه فقها مشهور است نیز معلوم می‌شود مثلا علامت قبله بعضی از عراق عرب مثل بغداد آنست که جدی را بر پس دوش راست بگیرند و علامت بعضی دیگر از آن بلاد مثل شهر موصل آنست که مشرق را بر جانب چپ و مغرب را بر جانب راست بگیرند و علامت قبله بعضی از بلاد شام آنست که جدی را بر دوش چپ گیرند و علامت بعضی از آن بلاد آنست که سهیل را در وقتی که به غایت بلندی رسد در ما بین چشمها گیرند و علامت بلاد یمن آنست که سهیل را در وقت مذکور در پس سر ما بین دوشها گیرند و اکثر این علامات از علم هیئت معلوم شده و دانستن قبله اعتماد بر این علم جایز است «۲» اما اگر شخصی در صحرا باشد و از علامات قبله چیزی ظاهر نباشد و شخصی یافت نشود که از قول او ظن قبله بهم رسد بر آن شخص واجبست که نماز را چهار نوبت به چهار جهت بگذارد اگر وقت وسیع باشد و اگر وقت تنگ باشد بهر قدر که وقت گنجد نماز گذارد اگر چه یک نوبت باشد بهر جهت که خواهد

### فصل [در التفات شخص به این که نماز او رو به قبله نبوده است

فصل [در التفات شخص به این که نماز او رو به قبله نبوده است اگر بر شخصی بعد از آن که نماز گذارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او بقبله (\_\_\_\_\_ ۱) قبله کسی که از شهر مکه دور است نیز عین کعبه است ولی کفایت می‌کند ایستادن به جانب او عرفا و مستقبل عرفی کعبه بودن صدر دام ظلّه «۲» با حصول مظنه در جایی که بآن اکتفا می‌توان نمود صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۴۳ نبوده بلکه پشت او بقبله بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر وقت باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست او یا در جانب چپ نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و اگر وقت گذشته باشد نمازی که گذارده است کافیت و قضای آن لازم نیست «۱» و اگر معلوم شود که قبله در پس پشت او یا در یکی از دو جانب او نبوده در این صورت از چهار حال بیرون نیست یا قبله در ما بین پیش رو و جانب راست بوده یا در ما بین پیش رو و جانب چپ یا در ما بین پس پشت و جانب راست یا در ما بین پس پشت و جانب چپ یا در دو صورت اول اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده «۲» نماید و اگر وقت باقی نباشد قضا لازم نیست و در

دو صورت آخر نماز را از سرگ یرد خواه وقت باقی باشد و خواه نباشد و بدان که گاهی در نماز واجب رو بقبله کردن ساقط می‌شود مثل آن که شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد پس بر آن شخص واجب است که در اثنای گریختن پشت بقبله نماز بگذارد و هم چنین اگر مالک خانه شخصی را امر کند که از خانه من بیرون رو و در خانه در طرف قبله نباشد و وقت نماز تنگ باشد اما اگر وقت نماز تنگ نباشد نماز را در وقت گریختن و بیرون رفتن نگذارد بلکه صبر نماید تا وقتی که عذر برطرف شود

### فصل [در شرائط نماز]

فصل [در شرائط نماز] آن چه در نماز معتبر است دوازده نوع است یا فعل است یا ترک فعل و هر یک ازین دو یا واجبست یا سنت و هر یک از این چهار یا به زبانست یا بدل یا به اعضا و جمیع آن چه به نماز تعلق دارد از این دوازده نوع بیرون نیست. اول آن چه به زبان به جا آوردن آن واجبست مثل تکبیر احرام و قرائت. دوم آن چه بدل به جا آوردن آن واجبست مثل نیت نماز. سیم آن چه به اعضا به جا آوردن آن واجبست مثل رکوع و سجود. چهارم آن چه به زبان به جا آوردن آن سنت است مثل خواندن قنوت. پنجم آن چه بدل به جا آوردن آن سنت است مثل بخاطر گذرانیدن معنی آن چه در نماز خوانده می‌شود. ششم آن چه به اعضا به جا آوردن آن سنت است مثل دستها برداشتن در حال قنوت. هفتم آن چه به زبان ترک آن واجبست مثل تکلم کردن بدو حرف «۳» که قرآن و دعا نباشد. هشتم آن چه بدل ترک آن واجب است مثل قصد کردن ریا و غیره به بعضی افعال نماز. نهم آن چه به اعضا ترک آن واجب است مثل دست بستن در نماز چنانچه مذهب سنّیانست. دهم آن چه به زبان ترک آن سنت است مثل قراءه «۴» مأموم با وجود شنیدن قراءه امام. یازدهم آن چه بدل ترک آن سنت است مثل فکر در کار دنیا. دوازدهم آن چه به اعضا ترک آن سنت است مثل آن کس که دست بر کمر زنند بطریق متکبران

(۱) احوط لزوم است صدر دام ظلّه

(۲) لازم نیست صدر دام ظلّه (۳) و زیاده بر آن صدر دام ظلّه العالی (۴) احوط ترک است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۴۴ و ما در رساله اثنی عشریه که حسب الامر اشرف ارفع به فارسی ترجمه شده بیان کردیم که هر یک از این دوازده نوع دوازده قسم است و همه اقسام را بترتیب و به تفصیل در آن رساله مذکور ساختیم

### فصل بدان که در جمیع نمازهای پنجگانه یومیّه سیصد و هفتاد و دو فعل واجب است

#### اشاره

فصل بدان که در جمیع نمازهای پنجگانه یومیّه سیصد و هفتاد و دو فعل واجب است به این تفصیل: در رکعت اول بیست و یک فعل واجبست: اول ایستادن. دویم رو بقبله کردن. سیم نیت کردن. چهارم تکبیر احرام گفتن. پنجم درنگ نمودن در وقت تکبیر. ششم قرائت کردن. هفتم درنگ نمودن بقدر قرائت. هشتم خم شدن بجهت رکوع. نهم درنگ نمودن در رکوع بقدر ذکر گفتن. دهم ذکر گفتن. یازدهم سر از رکوع برداشتن. دوازدهم لمحای درنگ نمودن. سیزدهم خم شدن بجهت سجود. چهاردهم درنگ نمودن در سجود بقدر ذکر. پانزدهم ذکر گفتن. شانزدهم سر از سجده برداشتن. هفدهم نشستن در میان دو سجده. هجدهم لمحای درنگ نمودن. نوزدهم خم شدن بجهت سجده دوم. بیستم درنگ نمودن بقدر ذکر. بیست و یکم ذکر گفتن. و باین بیست و یک فعل رکعت اول تمام است و در رکعت دویم از این بیست و یک فعل سه فعل کم می‌شود نیت و تکبیر احرام و درنگ کردن در تکبیر احرام پس افعالی که واجب است در رکعت دویم هجده است و بعد از آن چهار فعل دیگر واجب است که آنها را داخل رکعت نمی‌شمارند: اول سر از سجده «۱» برداشتن. دویم نشستن. سیم تشهد خواندن. چهارم درنگ نمودن در تشهد. و اگر نماز دو

رکعتی باشد سه فعل دیگر واجب است: اول نشستن بجهت سلام گفتن. دویم سلام گفتن. سیم درنگ کردن بقدر سلام گفتن. پس در نماز صبح چهل و شش فعل واجب است و در نماز شام شصت و هشت فعل و در هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا هشتاد و شش فعل واجبست این است جمیع سیصد و هفتاد و دو فعل که واجبست در نمازهای پنجگانه شبانه روزی بفعل آوردن آن. و بدان که از جمله این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان دارد و آن نیت است و تکبیر احرام و قیام و قراءه و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و بیان این هشت فعل در هشت فصل تفصیل می‌یابد

### فصل اول در بیان آن چه تعلق به نیت دارد

فصل اول در بیان آن چه تعلق به نیت دارد بدان که نیت هر یک از عبادات قصد به جا آوردن آن عبادتست از برای رضای خدا و در نیت اولاً تعیین نماز باید نمود که کدام نماز است اداست یا قضا واجبست یا سنت بعد از آن قصد کند که آن را به جا می‌آورم از برای رضای خدا و این قصد در نهایت آسانست و هیچ اشکالی ندارد و سواسی که بعضی مردم در نیت می‌کنند از فعل شیطان است و باین مضمون (\_\_\_\_\_ ) یعنی سجده (۱) دویم صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۴۵ حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست و آن که بعضی گمان برده‌اند که نیت نماز مرکبست از چند چیز مثل تعیین نماز و آن که واجب است یا سنت اداست یا قضا این گمان غلط است بلکه این امور منوی‌اند یعنی نیت بر اینها واقع می‌شود

### فصل دویم در بیان آن چه تعلق به تکبیر احرام دارد

#### اشاره

فصل دویم در بیان آن چه تعلق به تکبیر احرام دارد و آن چهارده امر است هفت امر واجب و هفت امر سنت اما

#### هفت امر واجب

هفت امر واجب اول آن که بلفظ عربی گفته شود پس اگر به جای الله اکبر خدا بزرگتر است گوید مثلاً نماز باطل خواهد بود. دوم آن که حروف تکبیر احرام را از مخرج خود بیرون آورد به طریقی که مقرر است. سیم آن که مقارن نیت باشد پس اگر اندک فاصله در میان تکبیر احرام و نیت واقع شود مثل اندک سکوتی یا لفظی در میان آخر نیت و اول تکبیر احرام در آید مثل آن که بگوید قربۀ إلى الله هو الله اکبر نماز باطل است. چهارم آن که در میان لفظ الله و لفظ اکبر فاصله در نیاید خواه سکوت و خواه لفظ دیگر پس اگر در میان لفظ الله و لفظ اکبر سکوت کند یا لفظ دیگر در آورد مثل آن که بگوید الله تعالی اکبر نماز باطلست. پنجم آن که همزه الله و همزه اکبر را قطع نماید پس اگر وصل سازد همزه الله را به آخر نیت یا همزه اکبر را بهاء الله نماز باطل است. ششم آن که چنان گوید که خود بشنود اگر چه بتقدیر باشد مثل آن که کر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر را بگوید پس اگر بر تقدیر آن که اگر کر نمی‌بود یا فریاد مردم نمی‌شد تکبیر را می‌شنید نماز او صحیح است و الا باطلست. هفتم آن که اگر گنگ باشد بدل قصد کند و با انگشت اشاره نماید و زبان را حرکت دهد و

#### اما هفت امری که در تکبیر احرام به جا آوردن آن سنت است

اما هفت امری که در تکبیر احرام به جا آوردن آن سنت است اول دستها را برداشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوشها. دوم آن که ابتدای تکبیر گفتن به ابتدای دست برداشتن باشد و انتهای آن به انتهای آن. سیم آن که کفها در وقت دست برداشتن به جانب

قبله باشد. چهارم آن که انگشتان بهم چسبیده باشد مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر می‌باید دور باشد و انگشت بزرگ را ابهام گویند. پنجم آهسته گفتن تکبیر است اگر مأموم باشد و بلند گفتن آن اگر پیشنماز یا منفرد باشد. ششم آن که تکبیر احرام را بعد از شش تکبیری که در اول نماز سنت است به جا آورد یا در اثنای آنها یا مقدم بر آنها. هفتم آن که شش تکبیر سنت را با دعاهای مقررہ بفعل آورد به این طریق که سه تکبیر بگوید و بعد از آن این دعا بخواند: اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاعْفُرْ لِي ذَنْبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ. بعد از آن دو تکبیر دیگر بگوید: لُبَيْكُ وَ سَعْدِيكَ وَ الْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَ الشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ وَ الْمَهْدِيُّ جَامِعُ عَبَّاسِي (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۴۶ من هَدَيْتَ لَا مَلْجَأَ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ سُبْحَانَكَ وَ حَنَانِيكَ تَبَارَكَتَ وَ تَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَ رَبَّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ. و بعد از آن دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند: وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ حَنِيفًا مَسْلَمًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صِيَغَاتِي وَ نُسُوحِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ

### فصل سیم در بیان آن چه تعلق به قیام دارد

#### اشاره

فصل سیم در بیان آن چه تعلق به قیام دارد و آن هجده امر است پنج امر واجب ده امر سنت سه امر مکروه اما آن

#### پنج امری که واجب است

پنج امری که واجب است اول راست ایستادن پس اگر بی‌ضرورت پشت را خم کرده بایستند نماز باطل است هر چند برکوع نرسد. دوم استقلال یعنی بر چیزی تکیه کردن به حیثیتی که اگر آن چیز برداشته شود مصلی بیفتد اما اگر بیمار باشد تکیه کردن مقدم است بر نشسته نماز کردن. سیم استقرار یعنی حرکت بسیار نکردن پس اگر در وقتی که باد تند باشد نماز بگذارد و باد او را بسیار بجنباند و تواند که در جای دیگر نماز گذارد که باد او را نجنباند نماز او باطل است. چهارم بر هر دو پا ایستادن پس اگر بی‌ضرورت بر یک پا ایستاده نماز گذارد نماز او باطل است. پنجم آن که قدمها را از یکدیگر دور نگذارند به حیثیتی که از ایشان متعارف بیرون رود و

#### اما آن ده چیز که در وقت قیام سنت است

اما آن ده چیز که در وقت قیام سنت است اول به خضوع و خشوع ایستادن به طریقی که غلامان به اخلاص در خدمت آقای خود می‌ایستند. دوم نظر به موضع سجود افکندن نه به جای دیگر. سیم قدمها از یکدیگر دور کردن بمقدار سه انگشت تا یک وجب. چهارم آن که قدمها با یکدیگر محاذی باشد نه آن که یکی پیش باشد و یکی پس. پنجم انگشتان پایها به جانب قبله داشتن. ششم آن که هر دو کف دست بر دور آن گذاشتن. هفتم آن که انگشتان دست را ملاصق هم داشتن. هشتم آن که زن قدمها را با یکدیگر جفت سازد و از هم دور نکند. نهم آن که زن کفهای دست خود را بر پستان خود گذارد. دهم قنوت کردن مرد و زن را در رکعت دویم بعد از قراءه و قبل از رکوع مگر در نماز جمعه که مرد قنوت رکعت دویم را بعد از رکوع می‌کند و از زن نماز جمعه ساقط است. و بدان که قنوت سنت مؤکد است و معنی دعاست خواه دست خود را در اثنای آن بردارد و خواه برندارد. و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب می‌داند و نماز بی‌قنوت را باطل می‌داند. و اگر فراموش شود بعد از سر برداشتن آن رکوع سنت است که به نیت قضا به جا آورد و اگر از آنجا نیز فراموش شود بعد از سلام دادن نشسته قضا کند و اگر آنجا نیز فراموش شود در وقت



راه رفتن بخاطر رسد همان جا رو بقبله جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۴۷ کند و به جا آورد. و در قنوت هفت امر سنت است: اول الله اکبر گفتن قبل از قنوت. دوم دست بالا- کردن تا نزدیک گوش در وقت تکبیر. سیم آن که در وقت قنوت دستها را بالا بدارد برابر روی و محاذی آسمان. چهارم آن که انگشتان را بهم بچسباند مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر دور سازد پنجم تطویل کردن قنوت. ششم کلمات فرج در قنوت خواندن و آن این است: لا إله إلا الله الحليم الكريم لا إله إلا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع و رب الأرضين السبع و ما فيهن و ما بينهن و ما تحتهن و ما فوقهن و رب العرش العظيم و الحمد لله رب العالمين. بعد از آن بگوید: اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا في الدنيا و الآخرة. هفتم بلند خواندن پیشنماز و منفرد قنوت را و آهسته خواندن مأموم آن را و اما آن سه امر که در قیام مکروهست اول دست بر کمر زدن بطریق متکبران. دویم تورک نمودن یعنی سنگینی خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن. سیم کفها را بعد از قنوت بر رو مالیدن «۱» و در قنوت کردن به فارسی میانه علما خلافت و اصح آنست که جایز نیست و در کتاب حبل المتین بیان آن شده

#### و اما آن سه امر که در قیام مکروهست

و امیا آن سه امر که در قیام مکروهست اول دست بر کمر زدن بطریق متکبران. دویم تورک نمودن یعنی سنگینی خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن. سیم کفها را بعد از قنوت بر رو مالیدن «۱» و در قنوت کردن به فارسی میانه علما خلافت و اصح آنست که جایز نیست و در کتاب حبل المتین بیان آن شده

### فصل چهارم در بیان آن چه تعلق به قرائت فاتحه و سوره دارد

#### اشاره

فصل چهارم در بیان آن چه تعلق به قرائت فاتحه و سوره دارد و واجبست قرائت فاتحه و سوره در رکعت اول و دویم از نمازهای پنجگانه امیا در رکعت سیم و چهارم مصلی مخیر است اگر خواهد فاتحه بخواند و اگر خواهد تسبیحات اربع چنانچه به تفصیل مذکور خواهد شد. و آن چه تعلق به قرائت فاتحه و سوره دارد سی و دو امر است یازده امر واجب و ده امر سنت و پنج امر مکروه و شش امر حرام اما

#### یازده امر واجب

یازده امر واجب اول آن که فاتحه و سوره به زبان عربی خوانده شود پس اگر به زبان دیگر ترجمه آن را بخواند نماز باطل است. دوم حرفها را از مخارج مقرر اخراج نمودن. سیم اعراب الفاظ و تشدید را ملاحظه کردن. چهارم موافق یکی از هفت قرائت مشهور خواندن و لازم نیست که از اول تا آخر به یک قرائت بخواند پس اگر بعضی را مثلا به قرائت عاصم و بعضی را به قرائت حمزه و بعضی را به قرائت باقی قراء بخواند جایز است بلکه سنت است که در قرآن خواندن التزام یک قرائت نکند. پنجم مقدم داشتن فاتحه بر سوره یس اگر به سهو سوره را مقدم دارد نوبت دیگر بعد از فاتحه سوره را بخواند و اگر عمدا سوره را مقدم دارد نماز باطل است. ششم آن که در میان الفاظ قرائت فاصله واقع نشود خواه سکوت طویل و خواه به یک کلمه که غیر قرآن و دعا باشد اما فاصله بهر یک از قرآن و دعا جایز است بشرط آن که انتظام قرائت فوت نشود. هفتم آن که اگر مصلی مرد (\_\_\_\_\_۱) در نماز واجب صدر دام ظلّه

جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۴۸ باشد نماز صبح و دو رکعت اول نماز شام و خفتن را بلند بخواند و باقی را آهسته. هشتم آن که در اول فاتحه و سوره بسم الله بخواند و ترک نکند که آن مذهب بعض سنیانست. نهم آن که فاتحه و سوره را از بر بخواند

پس اگر از روی نوشته بخواند با آن که از بر تواند خواند نماز باطل است. دهم آن که در وقت اراده سوره خواندن قصد سوره معین کند قبل از آن که بسم الله بخواند پس اگر بعد از بسم الله خواندن سوره را تعیین نماید نماز باطل «۱» است. یازدهم آن که چون سوره أَلَمْ تَرَ كَيْفَ بَخَّوْنَا سوره لِإِيلَافِ در عقب آن بخواند و چون سوره وَالصُّحَى بخواند سوره أَلَمْ نَشْرَحْ در عقب آن بخواند. و اما

#### آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره سنت است

آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره سنت است اول آن که قبل از شروع در فاتحه أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگویند. دویم ملاحظه نمودن صفات حروف به طریقی که در علم قرائت مقرر است مثل جهر و همس و غنه و غیر آن. سیّم اشباع «۲» کسره کاف مالک یوم الدین کردن. چهارم اشباع ضمه دال إِيَّاكَ نَعْبُدُ کردن. پنجم وقف تام و وقف حسن به جا آوردن. و در فاتحه چهار وقف تام است و ده وقف حسن اما چهار وقف تام بر آخر بسم الله است و بر یوم الدین و بر نستعین و بر و لا الضَّالِّین. اما ده وقف حسن بر بسم الله است و بر الرَّحْمَن و بر الحمد لله و بر ربِّ العالمین و بر الرَّحْمَن و بر الرَّحیم و بر إِيَّاكَ نَعْبُدُ و بر المستقیم و بر أنعمت علیهم و بر غیر المغضوب علیهم. ششم آن که پیشنماز قرائت فاتحه و سوره را به مأمومین در نماز جهریه بشنوند بشرط آن که بسیار بلند بطریق آن نخواند. هفتم بلند خواندن پیشنماز و منفرد بسم الله را در رکعتی که فاتحه و سوره را آهسته باید خواند. هشتم آن که بعد از خواندن هر یک از فاتحه و سوره مقدار یک نفس ساکت شدن. نهم آن که چون سوره و الشمس بخواند بعد از اتمام کردن آن صدق الله بگویند و چون سوره اخلاص بخواند بعد از تمام کردن آن كذلك الله ربی سه نوبت بگویند. دهم آن که در نماز صبح سوره بخواند که در درازی آن مثل سوره عمّ و سوره قیامه باشد و در نماز ظهر و عشا سوره بخواند مثل سوره الشمس و سوره اعلیٰ بخواند و در نماز عصر و شام خفتن مثل سوره انا أنزلناه و سوره اذا جاء بخواند و در ظهر روز جمعه سوره جمعه و سوره منافقین بخواند. و اما

#### آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروهست

آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروهست اول ادغام کردن میم الرَّحیم در میم مالک. دویم بعد از فاتحه دو سوره خواندن و بعضی از مجتهدین آن را حرام می‌دانند «۳». سیّم مکرر خواندن یک سوره در دو رکعت مگر سوره اخلاص که مکرر خواندن آن مکروه نیست. چهارم عدول نمودن از سوره به سوره دیگر قبل از آن که نصف سوره اول خوانده (۱) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۲) ولی نه به طریقی که باء از او ظاهر شود که چهار حرف پنج حرف گردد و هم چنین در دال نعبد صدر دام ظلّه (۳) در نماز واجب البتّه متابعت بعضی از مجتهدین را نمایند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۴۹ شود و بعد از آن حرام است آن چه مذکور خواهد شد. پنجم بسیار کشیدن مدّ الف خواه مدّ متّصل و خواه مدّ منفصل. و اما

#### آن شش امر که در خواندن فاتحه و سوره بفعل آوردن آن حرام است

آن شش امر که در خواندن فاتحه و سوره بفعل آوردن آن حرام است اول آمین گفتن بعد از خواندن فاتحه. دویم سوره طویل خواندن که موجب آن شود که بعضی از افعال واجبی نماز در خارج وقت واقع شود. سیّم سوره از سورهای عزایم خواندن و سورهای عزایم قبل ازین به تفصیل مذکور شد. چهارم خواندن فاتحه یا سوره بطریق تحریر «۱» و نقش و صوت. پنجم عدول نمودن از سوره به سوره دیگر بعد از خواندن نصف سوره اول نه قبل از آن مگر عدول کردن از سوره اخلاص یا سوره قُلْ یا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ



که آن مطلقاً حرام است خواه عدول قبل از خواندن نصف باشد و خواه بعد از آن آلاً عدول نمودن از این دو سوره به سوره جمعه و سوره منافقین در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که آن جایز است اما بدو شرط: اول آن که اختیار آن دو سوره از روی عمد نکرده باشد. دوم آن که بنصف نرسیده باشد و هر گاه از سوره به سوره دیگر عدول کند واجب است که بسمله را اعاده نماید و اکتفا به بسمله که در سوره اول خوانده نکند. ششم بلند خواندن زن فاتحه یا سوره را به نوعی که مرد نامحرم بشنود (۲) اما اگر زن بسیار پیر باشد که مرد را میل به او نباشد جایز است که نامحرم آواز او را بشنود و بدان که در رکعت سیم و چهارم اگر به جای فاتحه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بخواند واجب است که آهسته بخواند و اولی آنست که استغفر الله در آخر آن بگوید و اگر مجموع را مکرر سازد تا سه نوبت افضل خواهد (۳) بود. و اگر در رکعت اول و دوم خواندن فاتحه فراموش شود اولی آنست که در رکعت سیم یا چهارم به جای تسیحات فاتحه بخواند

## فصل پنجم در بیان آن چه تعلق برکوع دارد

### اشاره

فصل پنجم در بیان آن چه تعلق برکوع دارد و آن بیست و شش امر است شش امر واجب و شانزده امر سنت و چهار امر مکروه اما

### شش امر واجب

شش امر واجب اول آن که آن مقدار خم شود که کف دستها به زانو برسد اما دست بر زانو گذاشتن واجب نیست. دوم سبحان ربی العظیم و بحمده گفتن یا سه نوبت سبحان الله و اگر ضرورتی باشد یک نوبت سبحان الله گفتن کافی است. سیم درنگ نمودن بمقدار ذکر. چهارم آن که چنان گوید که خود بشنود اگر چه بتقدیر باشد چنانچه در فصل قرائت و تکبیر احرام مذکور شد. پنجم سر برداشتن از آن. ششم لمحهای درنگ نمودن بعد از سر برداشتن. و اما آن

### شانزده امر که در رکوع سنت است

شانزده امر که در رکوع سنت است اول آن که چون خواهد که خم شود الله اکبر بگوید. دوم آن که در حال رکوع زانوها را به پس برد به پیش نیاورد. سیم (\_\_\_\_\_ ۱) این عبارت خالی از غلط نیست صدر دام ظلّه (۲) در نماز رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظلّه (۳) بلکه احوط است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۵۰ آن که پشت خود را راست بدارد به نوعی که اگر قطره آبی بر آن ریخته شود به جای خود ایستد. چهارم آن که کردن را موازی پشت بکشد. پنجم آن که نظر بما بین دو قدم خود اندازد. ششم آن که دو دست خود را از دو پهلو خود دور دارد. هفتم آن که دو کف خود را بر دو زانو بگذارد. هشتم آن که انگشتان را از هم دور کند. نهم آن که دست راست را بر زانو پیش از دست چپ گذارد. دهم آن که زن دو کف دست خود را بالاتر از زانو گذارد. یازدهم مکرر گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده تا سه نوبت و پنج نوبت فاضلتر است و افضل از آن هفت نوبت است. دوازدهم آن که قبل از گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده این دعا بخواند اللهم لك ركعت و لك أسلمت و بك أمنت و عليك توكلت و أنت ربی خشع لك سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما أقلتة قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر. سیزدهم آن که اگر پیشنماز باشد ذکر رکوع را بلند گوید. چهاردهم اگر مأوم باشد آهسته گوید. پانزدهم اگر منفرد باشد ذکر را بطریق قرائت خواند در جهر و اخفات. شانزدهم آن که چون سر از رکوع بردارد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین أهل الكبرياء و العظمة و الجود و الجبروت. و اما آن

## چهار امر که در رکوع مکروهست

چهار امر که در رکوع مکروهست اول دستها را در وقت رکوع بدو پهلوئی خود چسبانیدن. دویم سر به زیر افکندن بر وجهی که سر و کردن موازی پشت نباشد. سیم آن که پیشنماز ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت گوید اگر گمان داشته باشد که بعضی از مأمومین به واسطه ضرورتی تعجیل دارند. چهارم دو کف دست را در وقت رکوع در ما بین زانوها گذاشتن «۱» و بعضی از مجتهدین آن را حرام می‌دانند

## فصل ششم در بیان آن چه تعلق به سجود دارد

## اشاره

فصل ششم در بیان آن چه تعلق به سجود دارد و آن سی و هفت امر است ده امر واجب و بیست و پنج امر سنت و دو امر مکروه. اما

## ده امر واجب

ده امر واجب اول آن که بر مجموع هفت عضو سجده کند که آن پیشانیست و در کف دستها و دو زانو و دو انگشت بزرگ پایها. دویم آن که سنگینی خود را بر کل این هفت عضو اندازد پس اگر بر بعضی مطلقا سنگینی نیندازد نماز باطل است «۲» اما لازم نیست سنگینی انداختن بر همه اعضا برابر باشد. سیم آن که هر یک از این هفت عضو مستقر باشد یعنی بر محل خود قرار گرفته باشد پس اگر بر روی برف نرم یا پنبه یا پشم سجده کند به حیثیتی که بعضی اعضا مستقر نباشد نماز باطل «۳» است. چهارم آن که پیشانی را بر خاک «۴» گذارد یا بر چیزی که از خاک روییده باشد بشرط آن که خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب عادت (\_\_\_\_\_۱) احوط ترک است صدر دام ظلّه

(۲) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۳) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۴) منحصر در خاک نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۵۱ پنجم گفتن سبحان ربی الأعلی و بحمده یک نوبت تا سه نوبت سبحان الله چنانچه در رکوع گذشت. ششم درنگ کردن بقدر ذکر. هفتم آن که ذکر را چنان گوید که خود بشنود هم چنان که در رکوع گذشت. هشتم سر از سجده اول برداشتن. نهم بعد از سر برداشتن لمحه‌ای درنگ نمودن. دهم نوبت دیگر سجده کردن بطریق سجده اول. و اما آن

## بیست و پنج امر که در وقت سجود بفعل آوردن آن سنت است

بیست و پنج امر که در وقت سجود بفعل آوردن آن سنت است اول الله اکبر گفتن بعد از رکوع و قبل از خم شدن بجهت سجود. دویم درنگ نمودن بقدر الله اکبر گفتن. سیم در وقت الله اکبر گفتن دستها را بالا بردن تا نزدیک گوشها. چهارم آن که چون خواهد که به سجده رود اول دو کف دست بر زمین رساند بعد از آن زانوها را و اگر زن باشد زانوها را اول به زمین برساند و بعد از آن دستها را. پنجم آن که در وقت سجود انگشتان دستها را بهم چسباند و از یکدیگر دور نکند. ششم آن که سرهای انگشتان به جانب قبله باشد. هفتم آن که هیچ یک از دستها به پهلو چسبیده نباشد. هشتم آن که از پیشانی مقدار یک درهم به سجده گاه برساند نه کمتر از آن و بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که رسانیدن مقدار یک درهم واجب است. نهم آن که بر خاک سجده کند نه بر سنگ و چوب و امثال آن افضل آنست که خاک یکی از چهارده معصوم علیهم السلام باشد خصوصا خاک کربلا علی ساکنها السلام. دهم آن که قبل از ذکر سجود این دعا بخواند: اللهم لك سجدت و بك امنت و لك اسلمت و عليك توكلت و

أنت ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره و الحمد لله رب العالمین تبارک الله أحسن الخالقین. یازدهم آن که ذکر را مکرر بگوید چنانکه در رکوع مذکور شد. دوازدهم آن که میانه هر یک از هفت عضو و زمین حایلی نباشد بلکه باید که همه این هفت عضو برهنه به زمین برسد اگر مصلی مرد باشد. سیزدهم بینی را هم اعضای سجود گردانیدن. چهاردهم بینی را بر خاک گذاشتن. پانزدهم زانوها را از هم دور داشتن اگر مصلی مرد باشد نه زن. شانزدهم آن که چون سر از سجده بردارد الله اکبر بگوید. هفدهم آن که در وقت الله اکبر دستها را بالا بدارد به طریقی که قبل از این گفته شد. هجدهم گفتن أستغفر الله ربی و أتوب إليه بعد از گفتن الله اکبر. نوزدهم درنگ نمودن بمقدار الله اکبر گفتن و استغفار کردن. بیستم آن که در ما بین دو سجده تورك کند یعنی بران چپ نشیند و پشت قدم راست را بر شکم قدم چپ گذارد و اگر زن باشد بر کفل خود نشیند و زانوها را بالا بدارد و کف پایها بر زمین نهد. بیست و یکم آن که در وقت سجود ساق دستها را جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۵۲ بالا گورد و بر زمین بگذارد و اگر زن باشد بر زمین گذارد. بیست و دویم آن که چون در رکعت اول و سیم در نماز چهار رکعتی سر از سجده دویم بردارد و لمحهای بنشیند و این را جلسه استراحت گویند و سید مرتضی علیه الرحمه آن را واجب می‌داند. بیست و سیم آن که در جلسه استراحت تورك کند. بیست و چهارم آن که زن در وقت سجده پیشانی را بر جائی نگذارد که از موی سر او چیزی فاصله شود میانه پیشانی او و سجده گاه هر چند از پیشانی او آن چه واجبست که به سجده گاه برسد رسیده باشد. بیست و پنجم آن که مواضع هفت عضو برابر باشد یعنی بعضی بلند و بعضی پست نباشد و اما تفاوت در بلندی و پستی بمقدار چهار انگشت جایز است و زیاده از این جایز نیست. و اما

### آن دو چیز که در سجود بفعل آوردن آن مکروهست

آن دو چیز که در سجود بفعل آوردن آن مکروهست اول پف کردن در موضع سجود بشرط آن که دو حرف از آن حاصل نشود که اگر دو حرف از آن حاصل شود حرام است و نماز باطل می‌شود. دویم اقعاً کردن در ما بین دو سجده یعنی بر عقب پا نشستن و سرهای انگشتان پا را بر زمین گذاشتن این است جمیع آن چه تعلق به رکعت اول دارد

### تتمه در بیان احکام سجود تلاوت قرآن

تتمه در بیان احکام سجود تلاوت قرآن بدان که سجده‌های تلاوت قرآن پانزده است: اول در سوره اعراف دویم در سوره رعد سیم در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم و هفتم در سوره حج که آنجا دو سجده است هشتم در سوره فرقان نهم در سوره نمل دهم در سوره الم تنزیل یازدهم در سوره ص دوازدهم در سوره فصلت سیزدهم در سوره و النجم چهاردهم در سوره انشقاق پانزدهم در سوره اقرأ. و از این پانزده سجده چهار واجبست و آن در سوره الم تنزیل است و فصلت و النجم و اقرأ و یازده باقی سنت است. و سجده وقتیست که آیه تمام خوانده شود و در حال سجده پاک بودن از حدث و خبث و رو بقبله کردن و ستر عورت کردن هیچ یک لازم نیست اما اولی آنست که بر هفت عضو مقرّر سجده کند و اکتفا به پیشانی بر زمین نهادن نکند و بر چیزی که سجده نماز بر آن جایز نیست سجده نکند و در چهار سجده واجب سنت است که این ذکر بگوید: لا إله إلا الله حقاً حقاً لا- إله إلا الله إيماناً و تصدیقاً لا إله إلا الله عبودیه و رقاً سجده لک یا رب تعیداً و رقاً. و بدان که هم چنان که بر خواننده عزایم سجود واجبست بر شنونده نیز واجب است و تأخیر آن از وقت خواندن یا شنیدن جایز نیست و اگر تأخیر شود به نیت قضا به جا باید آورد. و بعضی از مجتهدین بر آنند که همیشه اداست پس اگر تأخیر شود نیت قضا لازم نیست «۱»

است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۵۳

## فصل هفتم در بیان آن چه تعلق به تشهد دارد

فصل هفتم در بیان آن چه تعلق به تشهد دارد و آن هجده امر است نه امر واجب و هشت امر سنت و یک امر مکروه. اما نه امر واجب: اول نشستن بمقدار تشهد خواندن. دویم درنگ نمودن بآن مقدار. سیّم تشهد خواندن باین طریق: اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولَهُ اللَّهُ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. وَ جَائِزٌ اسْتُ كَهْ بِهْ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ اللَّهُ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اِكْتَفَا «۱» نماید. چهارم اخراج حروف از مخارج مقزّه نمودن. پنجم در اثنای تشهد سکوت طویل نکردن. ششم کلام اجنبی در میان در نیاوردن. هفتم بقدر تشهد الحمد لله مکرر گفتن اگر تشهد را نداند و وقت یاد گرفتن تنک باشد. هشتم تشهد را بلند خواندن اگر پیشنهاد باشد. نهم آهسته «۲» خواندن اگر مأموم باشد. و اما هشت امری که سنت است: اول تورّک نمودن به طریقی که در نشستن ما بین دو سجده مذکور شد. دویم دستها را بر رانها گذاشتن. سیّم انگشتان بهم چسبانیدن چهارم نظر بر کنار خود کردن. پنجم پیش از شروع در تشهد بسم الله و بالله و خیر الأسماء لله گفتن. ششم آن که بعد از گفتن و تشهد آن محمد عبده و رسوله بگوید أرسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعه و تشهد آن ربی نعم الرّب و أنّ محمّدا نعم الرسول. هفتم آن که بعد از گفتن اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد بگوید و تقبل شفاعته فی اّمته و ارفع درجه الحمد لله ربّ العالمین. هشتم آن که در تشهد دویم بعد از گفتن و أنّ محمّدا نعم الرسول بگوید: التّحیات لله و الصّلاه الطّاهرات الطّیبات الرّاکیات العادیات الرّائحات السّابغات التّاعمات لله ما طاب و طهر و زکی و خلص و صفی فلله تشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له و تشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله أرسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعه و تشهد أنّ ربی نعم الرّب و أنّ محمّدا نعم الرسول و تشهد أنّ الساعه آتیة لا ریب فیها و أنّ الله یبعث من فی القبور الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا أنّ هدانا الله الحمد لله ربّ العالمین اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و بارک علی محمّد و آل محمّد و سلّم علی محمّد و آل محمّد و ترخّم علی محمّد و آل محمّد کما صلّیت و بارکت و ترخّمت علی ابراهیم و آل ابراهیم إنّک حمید مجید. و اما آن یک امر که مکروهست اقعاست در حال تشهد و معنی اقعادر بحث سجود مذکور شد

## فصل هشتم در آن چه تعلق به تسلیم دارد

## اشاره

فصل هشتم در آن چه تعلق به تسلیم دارد و آن هفده امر است پنج امر واجب و دوازده امر سنت. اما پنج امر واجب: اول نشستن بمقدار تسلیم. دویم و (\_\_\_\_\_ ۱) البته اکتفا نماید صدر دام ظله (۲) و جوب بعض این نه امر معلوم نیست صدر دام ظله جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۵۴ درنگ نمودن به آن مقدار. سیّم گفتن السّلام علیکم و رحمه الله و برکاته «۱». چهارم آن که تسلیم را بعد از فارغ شدن از تشهد به جا آوردن. پنجم آن که چنان گوید که خود بشنود اگر چه بتقدیر باشد. و اما دوازده امری که سنت است: اول تورّک نمودن بطریق تورّک در تشهد. دویم کفها را بر رانها گذاشتن. سیّم انگشتان را بهم چسبانیدن. چهارم قصد بیرون از نماز کردن. پنجم قصد سلام بر انبیا و ائمه و ملائکه و جمیع مؤمنین انس و جن کردن. ششم قصد کردن پیشنهاد سلام بر مأمومین در ضمن مؤمنین. هفتم قصد کردن مأمومین سلام بر پیشنهاد در ضمن مؤمنین. هشتم بلند گفتن پیشنهاد سلام را نهم آهسته گفتن مأموم آن را و منفرد مخیر است. دهم آن که پیشنهاد و مأموم در وقت سلام دادن به جانب ابروی راست بر روی خود اشارت کنند. یازدهم آن که مأموم نوبت دیگر به جانب چپ سلام دهد اگر در جانب چپ او شخصی باشد و بعضی دیوار را در این مقام قایم مقام شخص دانسته‌اند. دوازدهم آن که منفرد در وقت سلام دادن به گوشه چشم به جانب راست اشارت کند.

## تتمه

تتمه چون مصلی از نماز فارغ شود سنت است که به تعقیب اشتغال نماید و اول تعقیب سه نوبت الله اکبر گفتن است و در هر نوبت دستها را به نزدیک گوش برساند و بعد از آن بگوید لا اله الا الله اِلها واحدا و نحن له مسلمون لا اله الا الله لا نعبد الا اياه مخلصين له الدين و لو كره المشركون لا اله الا الله ربنا و رب آبائنا الاولين لا اله الا الله وحده وحده صدق وعده و نصر عبده و أعز جنده و هزم الأحزاب وحده فله الملك و له الحمد يحيى و يميت و هو حي لا يموت بيده الخير و هو على كل شىء قدير اللهم اهدنى من عندك و أفض على من فضلك و انشر على من رحمتك و أنزل على من بركاتك سبحانك لا- إله إلا أنت اغفر لى ذنوبى كلها جميعا فإنه لا- يغفر الذنوب كلها جميعا إلا أنت اللهم إني أسألك من كل خير أحاط به علمك و أعوذ بك من كل شر أحاط به علمك اللهم إني أسألك عافيتك فى جميع أمورى كلها و أعوذ بك من خزي الدنيا و عذاب الآخرة و أعوذ بوجهك الكريم و سلطانتك القديم و عزتك التى لا ترام و قدرتك التى لا يمتنع منها شىء من شر الدنيا و عذاب الآخرة و من شر الأوجاع كلها و لا حول و لا قوة إلا بالله العلى العظيم توكلت على الحى الذى لا يموت و قل الحمد لله الذى لم يتخذ ولدا و لم يكن له شريك فى الملك و لم يكن له ولي من الدل و كبره تكبيرا. و بعد از آن تسييح فاطمه زهرا عليها السلام را به جا آوردن و آن سى و چهار نوبت الله أكبر است و سى و سه نوبت الحمد لله و سى و سه نوبت سبحان الله «۲».

(۱) يا الله سلام علينا و على عباد الله

الضحى و احوط گفتن هر دو است و در این حال مقدم داشتن السلام علينا را صدر دام ظلّه (۲) و اولی گفتن سى و سه نوبت الحمد لله است بعد از اتمام سبحان الله بقصد احتیاط صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۵۵ و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که تسييح فاطمه زهرا عليها السلام در هر شبانه روز بعد از هر نماز دو ستر است نزد من از هزار رکعت نماز که گذارده شود و باید که بعد از تسييح فاطمه زهرا عليها السلام سوره توحيد را دوازده نوبت بخواند و بعد از آن دستها گشوده این دعا بخواند، اللهم إني أسألك باسمك المكنون المخزون الطهر الطاهر المطهر المبارك و أسألك باسم العظيم و سلطانتك القديم يا واهب العطايا يا مطلق الأسارى يا فكّاك الرقاب من النار و أسألك أن تصلى على محمّد و آل محمّد و أن تعق رقبتى من النار و أن تخرجنى من الدنيا آمنة و تدخلنى الجنة سالما و أن تجعل دعائى أوله فلاحا و أوسطه نجاحا و آخره صلاحا إنك أنت علام الغيوب. بعد از آن سجده شکر به جا آورد و ثواب آن بسیار است و از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) منقول است که شخصی که سجده شکر کند و وضو داشته باشد خدای تعالی ثواب ده نماز به او می دهد و ده گناه عظیم به او می بخشد و باید که پیشانی را در وقت سجده بر خاک گذارد و اگر خاک کربلا باشد افضل است و ساق دستها و سینه و شکم بر زمین برساند و این دعا بخواند: اللهم إني أشهدك و أشهد ملائكتك و أنبياءك و رسلك و جميع خلقك إنك أنت الله ربى و الإسلام دينى و محمّدا نبى و على بن أبى طالب و الحسن و الحسين و عليّ و محمّدا و جعفرا و موسى و عليّ و محمّدا و عليّ و الحسن و محمّد المهدى صلواتك عليهم ائمتى بهم أتولى و من عدوّهم أتبرأ. بعد از آن سه نوبت بگوید: اللهم إني أنشدك دم المظلوم. و بعد از آن بگوید: اللهم إني أنشدك بإيوائك على نفسك لأوليائك لتظفّرهم بعدوك و عدوّهم أن تصلى على محمّد و آل محمّد و على المستحفظين من آل محمّد صلى الله عليه و آله. بعد از آن سه نوبت بگوید: اللهم إني أسألك اليسر بعد العسر. بعد از آن جانب راست روی خود را بر زمین گذارد و بگوید: يا كهفى حين تعينى المذاهب و تضيق على الأرض بما رحبت يا بارئ خلقى رحمته بى و كان عن خلقى غيّا صلّ على محمّد و على المستحفظين من آل محمّد صلى الله عليه و آله. بعد از آن جانب چپ رو را بر سجده گاه گذارد و سه نوبت بگوید: يا مدلّ كلّ جبار و يا معزّ كلّ ذليل قد و عزّتك بلّغ بى مجهودى بعد از آن سه نوبت بگوید: يا حنان يا منان يا كاشف الكرب العظيم بعد از آن نوبت ديگر پیشانی را بر سجده گاه گذارد و صدر مرتبه شکرا شکرا بگوید بعد از

آن حاجت خود را از خدای عزّ و جلّ بطلبد و چون سر از سجده بردارد دست راست را سه نوبت بر سجده گاه گذارد و هر نوبت بر جانب چپ رو و پیشانی و جانب راست رو جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۵۶ بمالد و بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحُزْنِ وَالسَّيِّمِ وَالْعَدَمِ وَالصَّغَارِ وَالذَّلِّ وَالْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ.

### مقصد دوم در نماز جمعه است

مقصد دوم در نماز جمعه است بدان که میانه مجتهدین در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت امام علیه السلام خلافت و اصح آنست که مکلف مخیر است میانه گذاردن نماز جمعه و نماز ظهر امّا چون ثواب نماز جمعه بیش از ثواب نماز ظهر است اولی آنست که به جای نماز ظهر نماز جمعه گذارده شود و اگر کسی خواهد که بجهت احتیاط نماز ظهر را بعد از آن بگذارد جایز است و از آن منعی نیست. و نماز جمعه دو رکعتست مثل نماز صبح و از هشت کس ساقط است اول از زن دویم بنده سیم مسافر چهارم کور پنجم پیر عاجز هفتم شلی که از راه رفتن عاجز باشد هشتم از کسی که از نزد او تا جائی که نماز جمعه گذارده می شود زیاده بر دو فرسخ باشد و اگر کسی از این جماعت غیر از زن حاضر شود نماز جمعه از او ساقط است (۱) نیست. و آن چه به نماز جمعه تعلق دارد سی امر است نه امر واجب و بیست و یک امر سنت. امّا نه امر واجب: اول ملاحظه وقت نماز جمعه است و وقت آن از زوال آفتابست تا وقتی که سایه که بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود و بعضی از مجتهدین بر آنند که وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است. دویم آن که به جماعت گذارند چه فرادای گذاردن نماز جمعه حرامست. سیم آن که جماعتی که نماز جمعه می گذارند کمتر از پنج نفر نباشند که یکی از ایشان پیشنماز است. چهارم آن که پیشنماز یا غیر او قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یک از آن دو خطبه مشتمل باشد بر حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر و آل و وعظ و خواندن یک سوره کوتاه یا یک آیه تام الفائده. پنجم آن که خطیب در وقت خطبه خواندن ایستاده باشد. ششم آن که وضو داشته باشد. هفتم آن که هر دو خطبه را به پنج نفر از حاضران یا زیاده بشنوند. هشتم آن که در ما بین دو خطبه لمحای بنشینند. نهم آن که هر گاه دو جماعت در دو جا نماز جمعه گذارند واجبست که میانه ایشان یک فرسخ یا زیاده فاصله بوده باشد پس اگر میانه ایشان کمتر از یک فرسخ باشد و هر دو به یکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل است و الا نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطل. و اما آن بیست و یک امر سنت که تعلق به نماز جمعه دارد: اول غسل جمعه (۲) کردن چنانکه در باب طهارت مذکور شد. دویم سر تراشیدن و به سدر و خطمی شستن. سیم محاسن شانه کردن. چهارم ناخن چیدن. پنجم سیل گرفتن. ششم بهترین و پاکترین رخوت خود پوشیدن. هفتم خود را به سوی خوش معطر ساختن. هشتم قبل از

(۱) ولی احوط اکتفا نمودن و خواندن نماز ظهر است نیز صدر دام ظلّه العالی (۲) و اولی بلکه احوط به ملاحظه بعض اخبار ترک نکردن آن است و فقنا و جمیع المؤمنین لذلك إن شاء الله تعالی صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۵۷ زوال پیاده بمسجد رفتن. نهم آن که جماعتی را که در زندان محبوسند رخصت دهند که به نماز جمعه حاضر شوند بعد از آن اگر حبس کردن ایشان موافق شرع باشد ایشان را به زندان باز گردانند. دهم آن که خطیب عادل باشد. یازدهم آن که فصیح و بلیغ باشد. دوازدهم آن که در وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا کمان یا عصا تکیه کند. سیزدهم آن که چون بر منبر برآید سلام بر حاضران کند. چهاردهم آن که بعد از سلام آن قدر بر منبر بنشیند که مؤذن اذان را بگوید و بعد از آن شروع در خطبه نماید. پانزدهم آن که در خطبه بسیار تطویل نکند. شانزدهم آن که حاضران در وقت خطبه خواندن حرف نزنند. هفدهم آن که متوجه شنیدن خطبه باشند و بعضی از مجتهدین این دو امر را واجب می دانند. هجدهم آن که پیشنماز در رکعت اول سوره جمعه بخواند و در رکعت دوم سوره منافقین. نوزدهم آن که



در رکعت اول قبل از رکوع قنوت بخواند و در رکعت دوم بعد از رکوع چنانچه در بحث قنوت مذکور شد. بیستم آن که جهر «۱» نماید در قرائت و قنوت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم. بیست و یکم نافله جمعه گذاردن قبل از نماز جمعه و آن بیست رکعت است و هر وقت از روز جمعه که می‌تواند گذارد و افضل آنست که شش رکعت را بعد از طلوع آفتاب به اندک زمانی بگذارد و شش رکعت بعد از آن به اندک زمانی و شش رکعت قبل از زوال به اندک زمانی و دو رکعت بعد از زوال.

### مقصد سیم در نماز عیدین

مقصد سیم در نماز عیدین یعنی نماز عید ماه رمضان و عید قربان و آن نماز واجبست بر جماعتی که نماز جمعه بر ایشان واجبست هر گاه امام علیه السّلام ظاهر باشد و در زمان غیبت سنت است حتی بر آن جماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقط است و افضل آنست که به جماعت گذارده شود و آن دو رکعت است بطریق نماز صبح و در رکعت اول پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و در رکعت دوم چهار تکبیر بهمان طریق به جا آورد. و آن چه باین نماز تعلق دارد بیست و یک امر است. شانزده امر سنت و پنج امر مکروه. اما شانزده امر سنت: اول ملاحظه نمودن وقتست و آن از طلوع آفتاب روز عید است تا زوال. دوم غسل کردن. سیم خود را معطر ساختن. چهارم بهترین رخت خود پوشیدن. پنجم پیاده و پا برهنه ذکر گویان به مصلی رفتن. ششم زندانیان را به مصلی بردن به طریقی که در نماز جمعه مذکور شد. هفتم نماز را به جماعت گذاردن. هشتم خواندن سوره سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى در رکعت اول و سوره والشمس در رکعت دوم. نهم بلند خواندن فاتحه و (۱) ترک احتیاط در هجدهم و

نوزدهم و بیستم در جهر به قرائت نمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۵۸ سوره. دهم این دعا را در قنوت خواندن اللهم أهل الكبرياء والعظمة وأهل الجود والجبروت وأهل العفو والرحمة وأهل التقوى والمغفرة أسألك بحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيداً ولمحمد صلى الله عليه وآله ذخراً وشرفاً وكراماً ومزيداً أن تصلي علي محمد وآل محمد وأن تدخلنا في كل خير أدخلت فيه محمد وآل محمد وأن تخرجنا من كل سوء أخرجت منه محمد وآل محمد صلواتك عليه و عليهم اللهم إننا نسألك خير ما سألك به عبادك الصالحون ونعوذ بك مما استعاذ منه عبادك المخلصون. یازدهم آن که نماز بر روی زمین بی حایل واقع شود. دوازدهم دو خطبه بعد از نماز خواندن به طریقی که در نماز جمعه گذشت. سیزدهم آن که اگر نماز عید رمضان باشد خطیب در اثنای خطبه آداب فطره دادن را به مردم بیان کند و اگر عید قربان باشد آداب قربان کردن را بیان نماید. چهاردهم آن که خطیب ایستاده خطبه را بخواند. پانزدهم آن که این نماز در صحرا واقع شود مگر در مکه معظمه که در مسجد الحرام اولی است. شانزدهم در وقت برگشتن از مصلی از راه دیگر برگردند. و اما آن پنج امر مکروه: اول حرف زدن در اثنای خطبه. دوم سفر کردن بعد از طلوع فجر قبل از نماز عید گذاردن. سیم سلاح بسته به مصلی رفتن. چهارم نافله گذاردن پیش از نماز و بعد از نماز حتی تحیت مسجد مگر تحیت مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله. پنجم منبر مسجد را به مصلی بردن و سنت است که اگر عید ماه رمضان باشد قبل از رفتن به مصلی چیزی خوردن و اگر عید قربان باشد بعد از برگشتن.

### مقصد چهارم در نماز طواف خانه کعبه

مقصد چهارم در نماز طواف خانه کعبه و آن چه بآن متعلق است چهار امر است دو امر واجب و دو امر سنت. اما آن دو امر واجب: اول آن که اگر طواف واجب باشد این نماز را در پس مقام ابراهیم علیه السّلام گذارند یا در یکی از دو جانب آن و اگر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد بگذارد. دوم آن که نماز را بعد از فراغ از طواف و قبل از شروع در سعی بگذارند.

و اما دو امر سنت: اول خواندن سوره قل یا ایها الکافرون در رکعت اول و سوره توحید در رکعت دوم. دوم آن که بی‌فاصله بعد از طواف نماز بگزارند.

### مقصد پنجم در نماز آیات

#### اشاره

مقصد پنجم در نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن و این نماز دو رکعت است در رکعت اول پنج رکوع واجب است به این طریق که چون بعد از تکبیر احرام فاتحه و سوره بخواند جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۵۹ برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد نوبت دیگر فاتحه و سوره بخواند باز برکوع رود تا پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم به سجده رود و دو سجده به جا آورد و دو رکعت دوم را نیز به این طریق بگذارد و بعد از آن تشهّد بخواند و سلام دهد و این نماز را باین طریق به جا آوردن افضل است و جایز است که در هر رکعت بعد از فاتحه یک آیه از سوره بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یک آیه دیگر یا زیاده بی‌فاتحه بخواند و برکوع رود و هم چنین کند تا قبل از رکوع پنجم سوره و نماز تمام شود و اول وقت نماز کسوف و خسوف ابتدای گرفتن آفتاب و ماهست و آخر آن شروع در انجلاست و سید مرتضی آخر وقت را آخر انجلا می‌داند و اگر شخصی این نماز را در وقت ترک کند از روی عمد پس اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد قضای آن واجبست و اگر بعضی گرفته باشد قضا ندارد و بعضی از مجتهدین قضا را واجب می‌دانند خواه تمام قرص گرفته شده باشد و خواه بعض و نماز زلزله در تمام عمر اداست «۱» و در باد سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از مجتهدین برآنند که اگر وقت نماز را نمی‌کنجد نماز ساقط می‌شود و بعضی برآنند «۲» که ساقط نمی‌شود و بعضی برآنند که اگر وقت گنجایش طهارت و یک رکعت داشته باشد نماز واجبست و الا ساقط است.

#### تتمه

تتمه هشت امر سنت باین نماز متعلق است: اول جهر نمودن مصلی در قرائت خواه در روز این نماز واقع شود و خواه در شب. دوم خواندن سوره‌های طویل مانند سوره انبیا و کهف هر گاه وقت باشد. سیم الله اکبر گفتن بعد از سر برداشتن از هر رکوع مگر در رکوع پنجم و دهم که آنجا سمع الله لمن حمده بگوید. چهارم قنوت کردن بعد از رکوع پنجم و دهم «۳». پنجم آن که این نماز را در مسجد گذارند یا جایی که سقف نداشته باشد. ششم آن که مقدار زمان هر یک از رکوع و سجود و قنوت مساوی زمان قراءه باشد. هفتم آن که به جماعت گذارده شود خواه همه قرص گرفته باشد و خواه بعضی. و شیخ ابن بابویه بر آنست که اگر همه قرص گرفته نشده باشد به جماعت گذاردن جایز نیست. هشتم آن که اگر قبل از تمام انجلا از نماز فارغ شود نماز را اعاده کند. و سید مرتضی بر آنست که اعاده نماز در این صورت واجبست. و بدان که اگر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیّه جمع شود و وقت گنجایش هر دو داشته باشد در این صورت مکلف مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد و اگر وقت یکی مضیق باشد (۱) \_\_\_\_\_ و احوط مبادرت در اداء

آنست صدر دام ظلّه (۲) البتّه متابعت این بعض را نمایند صدر دام ظلّه (۳) ظاهر این است که قنوت مستحب است پیش از رکوع دهم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و الله العالم صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۶۰ و وقت دیگری موسّع



تقدیم آن که وقت آن مضیق است نماید و اگر وقت نسبت بهر یک مضیق باشد واجبست تقدیم نماز یومیّه و هم چنین اگر این نماز جمع شود با نماز میت یا نماز طواف خانه کعبه اگر واجب باشد و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای یومیّه داخل شود جایز است که این نماز را قطع کند اگر وقت تنگ باشد و به نماز یومیّه مشغول شود و چون سلام دهد این نماز را از آنجا که قطع کرده به اتمام رساند

### مقصد ششم در نماز میت

#### اشاره

مقصد ششم در نماز میت و این واجب کفائی است یعنی هر گاه یک شخص بگذارد از همه کس ساقط می‌شود و نماز کردن بر میت واجب است به شرطی که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان مثل اطفال مسلمان بشرط آن که شش سال تمام کرده باشد و اگر کمتر از شش سال داشته باشد نماز بر ایشان سنت است. و کیفیت این نماز آنست که مصلی اول نیت کند باین قسم که نماز بر این مرده می‌گذارم واجب تقرب به خدا و بعد از آن تکبیر احرام به جا آورد و بگوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. تکبیر دوم به جا آورد بگوید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَرَحَّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ مَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ. باز تکبیر سیم به جا آورد و بگوید: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ تَابِعْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ إِنَّكَ مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. باز تکبیر چهارم به جا آورد و بگوید اگر میت مرد مؤمن باشد: اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ وَ ابْنُ أُمَّتِكَ نَزَلَ بِكَ وَ أَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ وَ إِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَ احْشِرْهُ مَعَ مَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ مِنَ الْأَنْثَمَةِ الطَّاهِرِينَ. و اگر مخالف و معاند باشد به جای آن بگوید: اللَّهُمَّ أَمْلَأْ جَوْفَهُ نَارًا وَ قَبْرَهُ نَارًا وَ سَلِّطْ عَلَيْهِ الْحَيَّاتِ وَ الْعَقَابِ. و اگر میت مستضعف باشد یعنی مذهب حق را نداند و عناد هم نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قَهْمَ عَذَابِ الْجَحِيمِ. و اگر اعتقاد میت را مطلقا نداند بعد از تکبیر چهارم بگوید: اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ النَّفْسُ أَنْتَ أَحْيَيْتَهَا وَ أَنْتَ أَمْتَهَا اللَّهُمَّ وَ لَهَا مَا تَوَلَّتْ وَ احْشِرْهَا مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ. و اگر میت طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِأَبِيهِ وَ لَنَا سَلْفًا وَ فِرْطًا وَ ذَخْرًا. و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۶۱ اگر زن مؤمنه باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید: اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكَ وَ ابْنَتُ عَبْدِكَ وَ ابْنَتُ عَبْدِكَ وَ أَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهَا اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهَا إِلَّا خَيْرًا وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنَّا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِي إِحْسَانِهَا وَ إِنْ كَانَتْ مُسِيئَةً فَتَجَاوَزْ عَنْهَا وَ احْشِرْهَا مَعَ مَنْ كَانَتْ تَتَوَلَّاهُ مِنَ الْأَنْثَمَةِ الطَّاهِرِينَ. و آخر نماز میت تکبیر پنجم است و بآن ختم نماز می‌شود.

#### تتمه

#### اشاره

تتمه آن چه باین نماز تعلق دارد بعد از نیت و پنج تکبیر و دعاها نوزده است چهار امر واجب و دوازده امر سنت سه امر مکروه. اما

#### چهار امر واجب

چهار امر واجب اول آن که در وقت نماز گذاردن سر میت به جانب راست مصلی باشد پس اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجب است. دویم آن که میت را در آن وقت بر پشت بخوابانند نه بر پهلو و اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجب است. سیم آن که مصلی از تابوت میت بسیار دور نباشد. چهارم آن که نماز گذاردن بعد از تغسیل و تکفین باشد. و بدان که آن چه در این نماز مجزیست و کمتر از آن مجزی نیست آنست که بعد از نیت تکبیر احرام بگوید: أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله. و بعد از تکبیر دوم بگوید: اللهم صل على محمد و آل محمد. و بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات. و بعد از تکبیر چهارم دعای میت را به جا آورد باین نحو اللهم اغفر لهذا الميت. و در تکبیر پنجم نماز را ختم کند. و اما

### آن دوازده امری که در این نماز سنت است

آن دوازده امری که در این نماز سنت است اول مصلی متطهر باشد. دویم پیشنهاد محاذی کمر میت ایستد اگر مذکر باشد و محاذی سینه میت ایستد اگر مؤنث باشد. سیم کفش از پا بیرون کردن. چهارم نزدیک ایستادن به حیثیتی که اگر بادی وزد دامن مصلی به تابوت برسد. پنجم آن که مصلی در هر یک از پنج تکبیر دستها را به نزدیک گوش رساند. ششم آن که این نماز را به جماعت گذارند. هفتم آن که اگر مأوم همین یک کس باشد در پس سر پیشنهاد ایستد اما در غیر این نماز سنت است که در جانب راست پیشنهاد ایستد. هشتم ایستادن در صف آخر جماعت که ثواب آن بیشتر است. نهم نماز گذاردن بر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد بشرط آن که زنده از رحم جدا شده باشد پس اگر در رحم زنده بوده و مرده جدا شده نماز برو سنت نیست. دهم آن که نماز میت را در روز گذارند اگر عذری نباشد. یازدهم آن که مرد را به جانب مصلی گذارند و زن را به جانب قبله اگر جمع شوند اما به نوعی که سینه زن محاذی کمر مرد شود و اگر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد با ایشان جمع شود او را از زن مؤخر گذارند و بر هر سه یک نماز جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۶۲ جایز است و دعا بجهت هر یک به طریقی که مذکور شد بفعل آورد و اگر هر سه را در یک دعا شریک سازد هم جایز است مثل آن که بگوید اللهم ارحم هؤلاء الأموات. دوازدهم آن که چون از نماز فارغ شود پیشنهاد در مکان خود ایستد تا تابوت را بردارند. و اما

### آن سه امر که مکروهست

آن سه امر که مکروهست اول نماز بر میت در مسجد گذاردن. دوم فاتحه «۱» یا سوره در این نماز خواندن هر گاه تقیه نباشد. سیم سلام دادن در آخر این نماز در وقتی که تقیه نباشد و بعضی از مجتهدین سلام دادن را در این نماز مکروه نمی‌دانند و این نماز را جنب و زن حیض دار می‌توانند گذارد چنانکه در باب طهارت مذکور شد.

### مقصد هفتم در نمازی که بنذر واجب شود یا بعهد یا به سوگند

مقصد هفتم در نمازی که بنذر واجب شود یا بعهد یا به سوگند و شرط نمازی که بیکی از این سه امر واجب می‌شود آنست که کیفیت آن مخالف کیفیت نمازهای متعارف شرع نباشد پس اگر نذر کند که پنج رکعت نماز به یک سلام بگذارد یا دو رکعت به چهار رکوع آن نذر باطلست اما اگر نذر کند که سه رکعت به یک سلام یا یک رکعت به یک سلام بگذارد در صحت آن نذر خلافت و اصح صحت است «۲» و اگر نذر کند که نماز عید را یا نماز کسوف را در غیر وقت عید و کسوف بگذارد اولی «۳» عدم صحت است و اگر شخصی نماز واجب مثل یکی از نمازهای یومیه را نذر کند نذر او صحیح است و وجوب آن مؤکد می‌شود پس اگر به جا نیورد کفاره بر او لازم است و مقدار کفاره در باب نذر مذکور خواهد شد و چون کفاره دهد گناه مخالفت نذر تخفیف می‌یابد اما گناه ترک نماز بحال خود باقیست و به کفاره دادن تخفیف نمی‌یابد و اگر شخصی نذر دو رکعت از نمازهای

نافله کند بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که واجبست که در هر رکعت بعد از فاتحه سوره را بخواند هر چند در نافله سوره واجب نیست و اگر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز گذارد مثلاً یک روز عمداً ترک کند نذر او برطرف «۴» می‌شود و لازم نیست که دیگر روز به گذارد اما کفارۀ خلاف نذر لازم است و اگر نذر کند که سجده به جا آورد نذر او صحیح است اما اگر نذر کند که رکوعی یا تکبیر احرامی به جا آورد آن نذر باطل است

### مقصد هشتم در نماز که به اجاره واجب می‌شود

مقصد هشتم در نماز که به اجاره واجب می‌شود هر گاه در ذمت شخصی نماز واجبی باشد واجبست که وصیت کند شخصی را اجاره کنند که نمازی که در ذمت اوست بگذارد و این وقتیتست که آن شخص پسر نداشته باشد که اگر پسر دارد قضای نماز پدر بر اوست چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و بر پدر واجبست که پسر را بر آن مطلع سازد و چون شخصی را بجهت قضای نماز (۱) در جواز خواندن فاتحه با سوره و

سلام دادن تامل است صدر دام ظلّه (۲) معلوم نیست پس چنین نذری را ترک نمایند صدر دام ظلّه (۳) بلکه اقوی صدر دام ظلّه (۴) مطلقاً معلوم نیست بلکه تفصیل دارد صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۶۳ نماز میت به اجاره گیرند وجه اجاره را از ثلث متروکات اخراج باید کرد و اگر وصیت نکند بر ورثه لازم نیست که اخراج کنند و بعضی از مجتهدین بر آنند که وجه اجاره نماز بطریق وجه اجاره حجّ از اصل ترکه باید داد خواه وصیت کرده باشد و خواه نکرده باشد «۱» و شخصی را که به اجاره می‌گیرند نماز جهت میت بگذارد می‌باید که مسائل ضروری نماز را بداند و عادل باشد و عاجز از بعضی افعال نماز مثل قیام و غیر آن نباشد و واجب نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور بآن اشتغال نماید یا اکثر اوقات بآن مشغول باشد بلکه آن قدر کافیتست که بعضی اوقات به جا آورد به حیثیتی که بحسب عرف گویند که او اشتغال دارد و کاهلی نمی‌کند و جایز است که دو شخص را یا زیاده بجهت قضای نماز یک شخص به اجاره گیرند اما وقت نماز هر یک از آن جماعت می‌باید که معین باشد تا دیگری در آن وقت به قضای نماز میت اشتغال ننماید و نماز او بترتیب قضا شود و چون مرد خود را بجهت قضای نماز زن به اجاره دهد مخیر است میانه جهر و اخفات «۲» و هم چنین اگر زن خود را بجهت قضای نماز مرد به اجاره دهد بشرط آن که نامحرم آواز او را نشنود به تفصیلی که قبل از این مذکور شد

### مقصد نهم در نمازی که از پدر فوت «۳» شده باشد

مقصد نهم در نمازی که از پدر فوت «۳» شده باشد بر پسر واجبست بدان که بر پسر واجبست که بعد از فوت پدر آن را به جا آورد بدو شرط اول آن که میت را پسری بزرگتر از او نباشد که اگر بزرگتر باشد بر پسر کوچک واجب نیست اما اگر دو پسر داشته باشد یا زیاده که همه در سنّ برابر باشند واجبست که نماز پدر را بالسویّه با یکدیگر قضا کنند و اگر یک نماز باقی بماند مثل آن که چهار پسر از او بماند و پنج نماز از او فوت شده باشد در این صورت قضای آن یک نماز بر ایشان واجب کفائیتست یعنی هر کدام که به جا آورند از دیگران ساقط می‌شود دویم آن که پدر وصیت نکرده باشد که شخصی را غیر پسر بزرگتر جهت نماز استیجار نمایند که اگر وصیت کرده باشد قضای نماز پدر از پسر بزرگتر ساقطست «۴» و بعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده‌اند و آن آنست که آن نماز به واسطه بیماری یا عذری از پدر فوت شده باشد پس اگر عمداً بی‌عذر از او فوت شده باشد قضای آن را بر پسر لازم نمی‌دانند و بعضی دیگر شرط رابع کرده‌اند و آن آنست که پسر بزرگتر در وقت فوت پدر بالغ و عاقل باشد پس اگر طفل یا مجنون باشد قضای نماز پدر را بعد از بلوغ و عقل بر او واجب نمی‌دانند

## مطلب دویم در نمازهای سنتی

## اشاره

مطلب دویم در نمازهای سنتی و انواع آن بسیار است و در این کتاب از آن جمله بیست و چهار نماز مذکور می‌شود چنانچه (\_\_\_\_\_ ۱) و احوط بر ورثه این است که بعضی از مجتهدین فرموده‌اند صدر دام ظلّه (۲) در جهر و اخفات و امثال آن ظاهر این است که اجیر باید ملاحظه تکلیف خود را نماید صدر دام ظلّه (۳) نمازی که از مادر فوت شده نیز پسر بزرگتر به جای آورد علی‌الاحوط صدر دام ظلّه (۴) سقوط بمجرّد وصیت معلوم نیست پس اگر بعمل نیامد پسر بزرگ ترک نماید صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۶۴ قبل از این مذکور شد

## اول نوافل یومیّه است

## اشاره

اول نوافل یومیّه است که در هر شبانه روزی گذاردن آن سنت است. و آن سی و چهار رکعت است هشت رکعت نافله ظهر است مقدّم بر ظهر و هشت رکعت نافله عصر است مقدّم بر عصر و چهار رکعت نافله مغرب است بعد از مغرب و دو رکعت نشسته که به یک رکعت حسابست و آن را وتیره گویند نافله خفتن است بعد از خفتن و هشت رکعت نماز نافله شب است و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر است و دو رکعت نماز نافله صبح است مقدّم بر صبح. و اول وقت نافله ظهر از زوال آفتابست و آخر آن وقتیست که سایه شاخص بمقدار دو قدم بر سایه وقت زوال افزاید در جائی که وقت زوال شاخص را سایه باشد و در جائی که در وقت زوال شاخص را سایه نماند. اول وقت نافله ظهر وقتیست که سایه معدوم می‌شود آخر آن وقتیست که سایه بعد از عدم بدو قدم برسد و مراد از قدم هفت یک شاخص است. و اول وقت نافله عصر فارغ شدن است از نماز ظهر که در اول وقت گذارده شود و آخر آن وقتیست که سایه شاخص بمقدار چهار قدم برسد. و اول وقت نافله مغرب فارغ شدن است از نماز مغرب که در اول وقت گذارده شود و آخر آن برطرف شدن سرخیست که در جانب مغرب بهم می‌رسد. و اول وقت نافله نماز خفتن فارغ شدنست از نماز خفتن هر گاه که در اول وقت گذارده شود و آخر آن تا نصف شب است و وقت نماز شب از نصف شب است تا طلوع فجر دوم و هر چند به فجر دویم نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است و اگر بعد از گذاردن چهار رکعت فجر دویم طالع شود چهار رکعت باقی نافله را مخفّف بگذارد و اگر قبل از گذاردن چهار رکعت طالع شود نافله را قطع کند و به نماز صبح اشتغال نماید «۱» و جایز است که نماز شب را در اول شب بگذارد هر گاه ترسد که در نصف شب بیدار نشود و وقت نماز شفع و وتر بعد از فارغ شدن نماز شب است و افضل آنست که شفع و وتر را ما بین فجر اول و فجر دوم به جا آورد و وقت نافله صبح بعد از فارغ شدنست از شفع «۲» و وتر و وقت آن می‌کشد تا پیدا شدن سرخی مشرق. و ادعیه و آداب نوافل یومیّه بسیار است و آن را در کتاب مفتاح الفلاح به تفصیل مذکور ساختیم و در این کتاب آن چه اهمّ است مذکور می‌سازیم. بدان که چون زوال آفتاب متحقّق شود یعنی وقت ظهر داخل شود باید که این دعا بخواند که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه تعلیم محمد بن مسلم داده و فرموده که محافظت کن بر آن چنانکه محافظت می‌کنی بر چشمهای خود و آن اینست: سبحان الله و لا اله الا الله و الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا و لم يكن له شريك (\_\_\_\_\_ ۱) یا به نافله صبح

مشغول شود مادامی که وقت آن باقی باشد صدر دام ظله (۲) اگر شفع و وتر را بعد از فجر اول به جای آورده باشد زیرا که وقت نافله صبح بعد از فجر اول است صدر دام ظله جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۶۵ فی الملک و لم یکن له ولی من الدل و کبره تکبیرا. بعد از آن وضو سازد و شروع در نافله ظهر کند و در رکعت اول تکبیرات سبعة افتتاحیه را با ادعیه ثلاثه آن به طریقی که در فصل تکبیر احرام مذکور شد به جا آورد و بعد از فاتحه سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند و در رکعت دویم بعد از فاتحه سوره قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ بخواند پس سلام دهد و بعد از سلام سه تکبیر بگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام به جا آورد و این دعا بخواند:

اللَّهُمَّ إِنِّي ضَعِيفٌ فَقْوٌ فِي رِضَاكَ ضَعْفِي وَخَذْتُ إِلَى الْخَيْرِ بِنَاصِيئِي وَاجْعَلِ الْإِيمَانَ مِنْتَهَى رِضَاكَ وَبَارِكْ لِي فِي مَا قَسَمْتَ لِي وَبَلِّغْنِي بِرَحْمَتِكَ كُلَّ الْبَدِيءِ أَرْجُو مِنْكَ وَاجْعَلْ لِي وَدًّا وَسُرُورًا لِلْمُؤْمِنِينَ وَعَهْدًا عِنْدَكَ. پس دو رکعت دیگر نافله ظهر بگذارد به طریقی که ذکر شد سوای شش تکبیر افتتاحیه و ادعیه آن پس دو رکعت دیگر را نیز به همین طریق به جا آورد و بعد از هر دو رکعت از این شش رکعت آن چه میسر باشد از تعقیب به جا آورد و بعد از آن اذان ظهر بگوید و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله ظهر را به این طریق به جا آورد و بعد از فارغ شدن از نماز ظهر و متعلقات آن شروع کند در نافله عصر و در هر رکعت بعد از فاتحه هر سوره که خواهد بخواند و چون از دو رکعت اول فارغ شود این دعا بخواند: اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ الْخَالِقُ الرَّازِقُ الْمُحْيِي الْمُمِيتُ الْمَبْدِيُّ الْبَدِيعُ لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الْمِنَّةُ وَ لَكَ الْكِرَامُ وَ لَكَ الْجُودُ وَ لَكَ الْأَمْرُ وَ حُدُوكَ لَا شَرِيكَ لَكَ يَا وَاحِدًا يَا أَحَدًا يَا صَمَدًا يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وَ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلِهِ. پس حاجت خود بخواند و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله عصر بگذارد بطریق دو رکعت اول پس این دعا بخواند: اللَّهُمَّ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَا تَحْتَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ رَبِّ جِبْرَائِيلَ وَ ميكائيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ رَبِّ السَّبْعِ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ رَبِّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلِهِ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الَّذِي بِهِ تَقُومُ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ بِهِ تَحْيَى الْمَوْتَى وَ تَرْزُقُ الْأَحْيَاءَ وَ تَفَرِّقُ بَيْنَ الْمُجْتَمِعِ وَ تَجْمَعُ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَ بِهِ أَحْصَيْتَ عِدَدَ الْأَجَالِ وَ وَزَنَ الْجِبَالَ وَ كَيْلَ الْبَحَارِ أَسْأَلُكَ يَا مَنْ هُوَ كَذَلِكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ. پس حاجت خود را بخواند پس دو رکعت دیگر بگذارد به این طریق و بعد از آن این دعا بخواند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ يُونُسُ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ جَامِعَ عَبَاسِي (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۶۶ مِنَ الظَّالِمِينَ فاستجبت له و نَجَّيْتَهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُجِّى الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُ دَعَاكَ وَ هُوَ عَبْدُكَ وَ أَنَا أَدْعُوكَ وَ أَنَا عَبْدُكَ وَ سَأَلْتُكَ وَ هُوَ عَبْدُكَ وَ أَنَا أَسْأَلُكَ وَ أَنَا عَبْدُكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي كَمَا اسْتَجِيبْتَ لَهُ وَ أَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ أَيُّوبُ إِذْ مَسَّهُ الضَّرُّ فَدَعَاكَ أَنِّي مَسَّنِي الضَّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فاستجبت له و كَشَفْتَ مَا بِهِ مِنْ ضَرِّ وَ آتَيْتَهُ أَهْلَهُ وَ مَثَلَهُمْ مَعَهُمْ فَإِنَّهُ دَعَاكَ وَ هُوَ عَبْدُكَ وَ أَنَا أَدْعُوكَ وَ أَنَا عَبْدُكَ وَ هُوَ عَبْدُكَ وَ أَنَا أَسْأَلُكَ وَ أَنَا عَبْدُكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَفَرِّجَ عَنِّي كَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَ أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي كَمَا اسْتَجِيبْتَ لَهُ وَ أَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ يَوْسُفُ عَبْدُكَ إِذْ فَرَّقْتَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَهْلِهِ وَ هُوَ فِي السِّجْنِ فَإِنَّهُ دَعَاكَ وَ هُوَ عَبْدُكَ وَ أَنَا أَدْعُوكَ وَ أَنَا عَبْدُكَ وَ سَأَلْتُكَ وَ هُوَ عَبْدُكَ وَ أَنَا أَسْأَلُكَ وَ أَنَا عَبْدُكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَفَرِّجَ عَنِّي كَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَ أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي كَمَا اسْتَجِيبْتَ لَهُ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ. پس حاجت خود را بخواند و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله عصر را بگذارد پس این دعا بخواند: یا من أظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة و لم یهتك الستر یا کریم الصّبح یا عظیم المنّ یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا سامع کلّ نجوی و یا منتهی کلّ شکوی یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا ربّاه یا ربّاه یا ربّاه یا ربّاه یا سیداه یا سیداه یا غایه رغبتاه یا ذا الجلال و الإکرام أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلَيٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَ جَعْفَرَ وَ مُوسَى وَ عَلَيٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ مُحَمَّدَ صَاحِبِ الزَّمَانِ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَكْشِفَ كُرْبِي وَ تَغْفِرَ ذَنْبِي وَ تَنْفَسَ هَمِّي وَ تَفَرِّجَ غَمِّي وَ تَصْلَحَ شَأْنِي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي وَ أَنْ تَدْخُلَنِي الْجَنَّةَ وَ لَا تَشْوَهُ خَلْقِي بِالنَّارِ وَ لَا تَفْعَلَ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

پس اذان و اقامت بگوید برای نماز عصر و بعد از نماز عصر تعقیب به جا آورد و بعد از آن بگوید: اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَسْأَلُهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيَّ تَوْبَةً عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَاضِعٌ فَقِيرٌ بَائِسٌ مُسْكِنٌ مُسْتَكِينٌ مُسْتَجِيرٌ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ ضَرْبًا وَلَا نَفْعًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نَشُورًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَمِنْ صَلَاةٍ لَا تَرْفَعُ وَمِنْ دَعَاءٍ لَا يَسْمَعُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْيَسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ وَالْفَرَجَ بَعْدَ الْكُرْبِ وَالرِّخَاءَ بَعْدَ الشَّدَّةِ اللَّهُمَّ مَا بَنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمَنْكَ وَحَدَاكَ لَا شَرِيكَ جَامِعُ عَبَّاسِي (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۶۷ لك لا إله إلا أنت أستغفرك و أتوب إليك. و سنت است که بعد از نماز عصر هفتاد نوبت استغفار کند و سوره **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** ده نوبت بخواند و بعد از آن دو سجده شکر به جا آورد به طریقی که قبل از این مذکور شد و باید که آخر دعاهایی که بعد از نماز عصر می‌خواند این دعا باشد: اللَّهُمَّ إِنِّي وَجْهِي إِلَيْكَ وَأَقْبَلتْ بَدْعَائِي عَلَيْكَ رَاجِيًا إِبْجَابَتِكَ طَامِعًا فِي مَغْفِرَتِكَ طَالِبًا مَا وَأَيْتَ بِهِ عَلَيَّ نَفْسَكَ مُسْتَنْجِرًا وَعَدَدَكَ إِذْ تَقُولُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَأَقْبَلْ إِلَيَّ بِوَجْهِكَ وَ ارْحَمْنِي وَ اسْتَجِبْ دَعَائِي يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ.

### فصل [در نافله مغرب]

فصل [در نافله مغرب چون وقت نماز مغرب داخل شود باید که بی تأخیر متوجه به نماز مغرب شود به جهت آن که وقت آن مضیق است چنانکه قبل از این مذکور شد و بعد از آن که نماز مغرب بگذارد و تعقیب را به طریقی که مذکور شد به جا آورد سه نوبت بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرَهُ. پس نافله مغرب را بگذارد و از ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین مبالغه و تأکید در گذاردن نافله مغرب بسیار است چنانچه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که آن حضرت فرمودند به حارث بن مغیره که ترک مکن چهار رکعت را بعد از مغرب در سفر و در حضر اگر چه گریخته باشی از اعدا و ایشان در عقب تو شتابند. و مکروهست حرف زدن میانه چهار رکعت نافله مغرب و هر گاه فوت شود وقت نافله مغرب قضا کند آن را هم چو سایر نوافل. و چون شروع در نافله مغرب کند هفت تکبیر افتتاحیه را با ادعیه ثلاثه به جا آورد و در رکعت اول بعد از حمد سوره **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** سه نوبت بخواند و در رکعت دویم بعد از حمد سوره **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ يَكُ بَارٌ** و اگر خواهد در رکعت اول سوره **قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ** بخواند و در رکعت دویم سوره **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** و اگر در هر دو رکعت بالحمد تنها اکتفا کند جایز است هم چنان که در سایر نوافل. و باید که قرائت را در نافله مغرب و جمیع نوافل شب بلند بخواند و بعد از فارغ شدن از دو رکعت اول این دعا بخواند: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى وَلَا تَرَى وَأَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى وَأَنْ إِلَيْكَ الرَّجْعِي وَالْمُنْتَهَى وَأَنْ لَكَ الْمَمَاتِ وَالْمَحْيَا وَأَنْ لَكَ الْآخِرَةَ وَالْأُولَى اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَذَلَّ وَنَخْزَى وَأَنْ نَأْتِيَ مَا عَنْهُ تَنْهَى اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَ أَسْتَعِذُ بِكَ مِنَ النَّارِ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ الْحُورَ الْعِينِ بِعِزَّتِكَ وَأَنْ تَجْعَلَ أَوْسَعَ رِزْقِي عِنْدَ كِبَرِ سِنِّي وَأَحْسَنَ عَمَلِي عِنْدَ اقْتِرَابِ أَجَلِي وَ أَطْلُ فِي طَاعَتِكَ وَ مَا يَقْرَبُ مِنْكَ وَ يَحْظِي عِنْدَكَ وَ يَزْلِفُ لَدَيْكَ عَمْرِي وَأَحْسَنَ فِي جَمِيعِ جَامِعِ عَبَّاسِي (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۶۸ أحوالی و اموری و معرفتی و لا تكلني إلى أحد من خلقك و تطول علي به قضاء جميع حوائجي للدنيا والآخرة و ابدأ بوالدي و ولدي و جميع إخواني المؤمنين في جميع ما سألتك لنفسي برحمتك يا أرحم الراحمين. پس شروع کند در دو رکعت دیگر از نافله مغرب و در رکعت اول از این دو رکعت این چند آیه را از اول سوره حدید بخواند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ هُوَ الْبَاطِنُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْآخِرُ وَ الْأَوَّلُ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَرْجُحُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ. و در رکعت



دویم آخر سوره حشر را بخواند لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّصَيَّدًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. و در سجده آخر از این دو رکعت هفت نوبت بگویند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَ اسْمِكَ الْعَظِيمِ وَ مَلِكِكَ الْقَدِيمِ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذَنْبِي الْعَظِيمَ إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ إِلَّا الْعَظِيمُ. پس دو سجده شکر به جا آورد و بگوید آن چه قبل از این در سجده شکر مذکور شد و در هر یک شکر شکر شکر کافست. بعد از آن دو رکعت نماز غفیله «۱» بگذارد و کیفیت آن عن قریب مذکور خواهد شد. و چون سرخی از جانب مغرب برطرف شود از برای نماز خفتن اذان و اقامت بگوید و ادعیه پیش از اقامت و بعد از اقامت را به جا آورد و چون از نماز خفتن فارغ شود و تعقیب به جا آورد این دعا بخواند: اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تُؤْمِنَنَّ مَكْرَكَ وَ لَا تَسْنَنَّ ذِكْرَكَ وَ لَا تَكْشِفَنَّ عَنَّا سِتْرَكَ وَ لَا تَحْرَمْنَا فَضْلَكَ وَ لَا تَحِلِّ عَلَيْنَا غَضَبَكَ وَ لَا تَبَاعِدْنَا مِنْ جِوَارِكَ وَ لَا تَنْقُصْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ وَ لَا تَنْزِعَنَّ عَنَّا بَرَكَاتِكَ وَ لَا تَمْنَعْنَا عَافِيَتِكَ وَ أَسْأَلُكَ لَنَا مَا أَعْطَيْتَنَا وَ زِدْنَا مِنْ فَضْلِكَ الْمُبَارَكِ الطَّيِّبِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ وَ لَا تَغَيِّرْ مَا بَنَا مِنْ نِعْمَتِكَ وَ لَا تُؤَيِّسْنَا مِنْ (۱) احوط آنست که دو

رکعت نماز غفیله را از نافله مغرب قرار دهد صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۶۹ روحک و لا تهنا بعد کرامتک و لا تضلنا بعد إذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمۃ إنک أنت الوهاب. پس هر یک از فاتحه و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ وَ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ را ده نوبت بخواند و ده نوبت بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا-إله إلا الله و الله أكبر. و ده نوبت: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بعد از آن این دعا بخواند: اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَ أَسْبِغْ عَلَيَّ مِنْ حَلَالِ رِزْقِكَ فَمَتَّعْنِي بِعَافِيَةِ مَا أَبْقَيْتَنِي فِي سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ جَمِيعِ جِوَارِحِي اللَّهُمَّ مَا بَنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ لَا-إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. پس دو سجده شکر به جا آورد و بعد از آن دو رکعت و تیره را نشسته بگذارد و ایستاده نیز جایز است و هفت تکبیر افتتاحیه را با ادعیه ثلاثه به جا آورد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره تبارک یا سوره واقعه بخواند و در رکعت دویم بعد از فاتحه سوره توحید و بعد از فارغ شدن حاجت خود را بخواند.

## فصل در بیان آداب نماز شب

### اشاره

فصل در بیان آداب نماز شب چون بنده مؤمن شب از خواب بیدار شود اول چیزی که باید بکند آنست که سجده کند پس بگوید در سجود یا بعد از سر برداشتن از سجود: الحمد لله الذي أحيانى بعد ما أماتنى و إليه النشور الحمد لله الذي ردّ عليّ روحى لأحمده و أعبده. پس چون خواهد که شروع در نماز شب کند این دعا بخواند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوجِّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَ آلِهِ وَ أَقْدَمُهُمْ بَيْنَ يَدِي حَوائِجِي فَاجْعَلْنِي بِهِمْ وَ جِيهَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ اللَّهُمَّ ارحمني بهم و لا تعدّبنی بهم و اهدني بهم و لا تضلّني بهم و ارزقني بهم و لا تحزمني بهم و اقض لي حوائج الدنيا و الآخرة إنك على كل شيء قدير و بكلّ شيء عليم. پس افتتاح کند رکعت اول را از نماز شب به تکبیرات سبعة افتتاحیه با ادعیه ثلاثه و افضل آنست که در رکعت اول بعد از حمد سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را سی نوبت بخواند و در رکعت دویم سوره قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ را. و در شش رکعت دیگر از نماز شب سوره‌های دراز مانند سوره انعام و كهف و انبیا و یس بخواند. و اگر وقت تنگ شود از خواندن سوره‌های دراز کافست خواندن حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ در هر رکعت. و جایز است که اختصار بحمد تنها کند هم چو سایر نوافل. و بدان که اتفاق کرده‌اند علمای ما قدس الله ارواحهم بر این

که قنوت هم چنان که سنت است در نمازهای واجبی، سنت است در هر رکعت دویم از نوافل مگر رکعت دویم شفع که در قنوت نیست بلکه قنوت در رکعت سیم است که آن را وتر گویند چنانکه عن قریب مذکور می‌شود و کافست جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۷۰ از قنوت این که بگوید: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَعَافِنَا وَعَافِ عَنَّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. و سنت است بلند خواندن قنوت اگر چه در نوافل روز باشد و هم چنین سنت است تطویل قنوت خصوصا در نماز شب که وقت آن وسیع است. و از قنوت‌های مختصر که سزاوار است که در نماز واجب و سنت خوانده شود این دعاست: إلهی کیف أدعوك و قد عصيتك و کیف لا أدعوك و قد عرفت حبك فی قلبی و إن كنت عاصیا مددت إليك یدا بالذنوب مملوءة و عینا بالرجاء ممدودة مولای أنت أعظم العظماء و أنا أسیر الأسراء و أنا الأسیر بذنبی المرتهن بجرمی، إلهی لئن طالبتنی بذنبی لأطالبتنک بکرمک و لئن طالبتنی بجریرتی لأطالبتنک بعفوک و لئن أمرت بی إلى التیار لأخبرن أهلها أنني كنت أقول لا إله إلا الله محمدا رسول الله، اللهم إن الطاعة تسرك و المعصية لا تضرک فهب لی ما يسرك و اغفر لی ما لا یضرک یا أرحم الراحمین. و سنت است که میانه هر دو رکعت از هشت رکعت نماز شب این دعا بخواند: اللهم إني أسألك و لم يسأل مثلك أنت موضع مسألة السائلین و منتهی رغبة الراغبین أدعوك و لم يدع مثلك و أربغ إليك و لم يرغب إلى مثلك و أنت مجيب دعوة المضطرين و أرحم الراحمین و أسألك بأفضل المسائل و أنجحها و أعظمها یا الله یا رحمن یا رحيم و بأسمائك الحسنى و أمثالك العلیا و نعمك التي لا تحصى و بأكرم أسمائك و أحبها إليك و أقربها منك وسیله و أشرفها عندك منزلة و أجزلها لديك ثوابا و أسرعها فی الأمور إجابة و باسمك المكنون الأكبر الأعز الأجل الأعظم الأكرم الذی تحبه و تهويه و ترضی به عمّن دعاك فاستجبت له دعاء و حقّ عليك أن لا تحرم سائلك و لا تردّه و بكلّ اسم هو لك فی التوراة و الإنجیل و الزبور و الفرقان العظيم و بكلّ اسم دعاك به حملة عرشك و ملائكتك و أنبيائك و رسلك و أهل طاعتك من خلقك أن تصلی علی محمد و آل محمد و أن تعجل فرج و ليك و ابن و ليك و تعجل خزی أعدائه و أن تفعل بی كذا و كذا. بعد از آن حاجت خود را بخواهد و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام به جا آورد و بعد از آن دو سجده شکر کند و بخواند در یکی از آن دو سجده این دعا را که منسوبست به حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه: إلهی و عزّتك و جلالك و عظمتك لو أنني منذ بدعت فطرتی من أول الدهر عبدتك دوام خلود ربوبیتك بكلّ شعرة فی كلّ طرفه عین سرمد الأبد بحمد الخلائق و شكرهم أجمعین لكنت مقصّرا فی بلوغ أداء شكر خفيّ نعمة من جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۷۱ نعمك علیّ و لو أنني كربت معادن حديد الدنيا بأنيابي و حرثت أراضيها بأشفار عيني و بكيت من خشيتك مثل بحور السماوات و الأرضين دما و صديدا لكان ذلك قليلا منّي فی كثير ما يجب من حقك علیّ و لو أنك إلهی عدّبتنی بعد ذلك بعداب الخلائق أجمعین و عظمت للتیار خلقی و جسمی و ملأت طبقات جهنّم منّي حتّى لا يكون فی النار معدّب غیری و لا يكون لجهنّم حطب سواي لكان ذلك بعدلك علیّ قليلا فی كثير ما استوجه من عقوبتك. پس ده نوبت بگوید: یا الله یا الله پس این دعا بخواند: صلّ علی محمد و آله و ارحمنی و ثبتنی علی دینک و دین نبیک و لا ترغ قلبی بعد إذ هدیتنی و هب لی من لدنک رحمة إنك أنت الوهاب.

### فصل بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب

فصل بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب و آداب و ادعیه شروع کند در دو رکعت شفع و مفرده وتر و افضل اوقات آن ما بین فجر اول و فجر دویم است. و در هر یک از دو رکعت شفع بعد از حمد سوره توحید بخواند و اگر خواهد در رکعت اول سوره قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و در رکعت دویم سوره قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ بخواند و بعد از سلام دادن این دعا بخواند: إلهی تعرض لك فی هذا اللیل المتعرضون و قصدك فيه القاصدون و أمل فضلك و معروفك الطالبون و لك فی هذا اللیل نفحات و جوائز و عطایا و مواهب تمنّ بها علی من تشاء من عبادك و تمنعها من لم تسبق له العناية منك و ها أنا ذا عبدك الفقير إليك المؤمل فضلك و معروفك فإن كنت یا مولای فی هذه اللیلة تفصّلت علی أحد من خلقك وعدت علیه بعائده من عطفك فصلّ علی محمد و آله



الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْخَيْرِينَ الْفَاضِلِينَ وَ جَد عَلِيَّ بَطُولِكَ وَ مَعْرُوفِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ آلِهِ  
الطَّاهِرِينَ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا إِنَّ اللَّهَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَ فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَ  
إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ. پس اشتغال نماید به گزاردن مفرده وتر و افتتاح کند به تکبیرات سبعة و ادعیه ثلاثه و بخواند در او بعد از  
حمد سوره توحید را سه نوبت و معوذتین پس بردارد دستها را برابر رو و قنوت کند در حالتی که بگرید یا بگریاند خود را به این  
دعا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ  
وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنْتَ اللَّهُ زِينُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنْتَ اللَّهُ حَمَلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ  
وَ أَنْتَ اللَّهُ عِمَادُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنْتَ اللَّهُ قَوَامُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنْتَ اللَّهُ صَرِيخُ الْمُسْتَصْرِخِينَ جَامِعِ عَبَّاسِي (طبع قدیم)،  
ج ۱، ص: ۷۲ و أَنْتَ اللَّهُ غِيَاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ وَ أَنْتَ اللَّهُ الْمَفْرَجُ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ وَ أَنْتَ اللَّهُ الْمَرْجُوعُ عَنِ الْمَغْمُومِينَ وَ أَنْتَ اللَّهُ مُجِيبُ دَعْوَةِ  
الْمُضْطَرِّينَ وَ أَنْتَ اللَّهُ إِلَهَ الْعَالَمِينَ وَ أَنْتَ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَ أَنْتَ اللَّهُ كَاشِفُ السُّوءِ وَ أَنْتَ اللَّهُ بِكَ تَنْزَلُ كُلُّ حَاجَةٍ يَا اللَّهُ لَيْسَ يَرُدُّ  
غَضَبَكَ إِلَّا حَلْمَكَ وَ لَا يَنْجِي مِنْ عِقَابِكَ إِلَّا رَحْمَتَكَ وَ لَا يَنْجِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ يَا إِلَهِي رَحْمَةً تَغْنِينِي  
بِهَا عَنْ رَحْمَةٍ مِنْ سِوَاكَ بِالْقَدْرَةِ الَّتِي بِهَا أَحْيَيْتَ جَمِيعَ مَا فِي الْبِلَادِ وَ بِهَا تَنْشُرُ مِيتَ الْعِبَادِ وَ لَا تَهْلِكُنِي غَمًّا حَتَّى تَعْفِرَ لِي وَ تَرْحَمَنِي وَ  
تَعْرِفَنِي الْإِسْتِجَابَةَ فِي دَعَائِي وَ ارْزُقْنِي الْعَافِيَةَ إِلَى مَنْتَهَى أَجْلِي وَ أَقْلُنِي عَثْرَتِي وَ لَا تَشْمَتْ بِي عَدُوِّي وَ لَا تَمَكِّنْهُ مِنْ رِقْبَتِي اللَّهُمَّ إِنْ  
رَفَعْتَنِي فَمَنْ ذَا الْمَذِي يَضْعُنِي وَ إِنْ وَضَعْتَنِي فَمَنْ ذَا الْمَذِي يَرْفَعُنِي وَ إِنْ أَهْلَكْتَنِي فَمَنْ ذَا الْمَذِي يَحُولُ بَيْنَكَ وَ بَيْنِي أَوْ يَتَعَرَّضُ لِي فِي  
شَيْءٍ مِنْ أَمْرِي وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنْ لَيْسَ فِي حَكْمِكَ ظَلْمٌ وَ لَا- فِي نَقْمَتِكَ عَجَلَةٌ فَإِنَّمَا يَعَجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفُوتَ وَ إِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ  
الضَّعِيفُ وَ قَدْ تَعَالَيْتَ عَنْ ذَلِكَ يَا إِلَهِي فَلَا تَجْعَلْنِي لِلْبَلَاءِ غَرَضًا وَ لَا لِنَقْمَتِكَ نَصَبًا وَ مَهْلَنِي وَ نَفْسُنِي وَ أَقْلُنِي عَثْرَتِي وَ لَا تَتَّبِعْنِي بِبَلَاءٍ  
عَلَى أَثَرِ بَلَاءٍ فَقَدْ تَرَى ضَعْفِي وَ قَلَّةَ حِيلَتِي أَسْتَعِذُ بِكَ اللَّيْلَةَ فَأَعِزَّنِي وَ أَسْتَجِيرُ بِكَ مِنَ النَّارِ فَأَجْرِنِي وَ أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ فَلَا تَحْرَمْنِي. پس  
بخواند در قنوت هر دعا که خواهد و هفتاد نوبت استغفار کند باین طریق استغفر الله ربی و أتوب إليه و بعد از آن که دعا کند از  
برای چهل شخص یا بیشتر از برادران مؤمن باین طریق اللهم اغفر لفلان و فلان و اسم ایشان را ذکر کند تا آخر. و اگر صد نوبت  
استغفار کند افضل است و ثواب آن بیشتر است. پس هفت نوبت بگوید استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم بجميع ظلمي و  
جرمي و اسرافي على نفسي و أتوب إليه. پس بگوید: رب أسأت و ظلمت نفسي و بئس ما صنعت و هذه يدای یا رب جزاء بما  
كسبت و هذه رقبتي خاضعة لما أتيت و ها أنا ذا بين يديك فخذ لنفسك من نفسي الرضا حتى ترضى لك العتبي لا أعود. پس  
سیصد نوبت بگوید: العفو العفو. پس بگوید: رب اغفر لي و ارحمني و تب عليَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. و بدان که قنوت در نماز  
وتر در رکعت سیم است پس در رکعت دویم شفع قنوت بخواند و اگر وقت تنگ باشد از تطویل قنوت اختصار کند بر آن چه وقت  
وسعت آن داشته باشد. و بعد از سلام تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام به جا آورد و بعد از آن سجده کند و این دعا بخواند: اللَّهُمَّ  
صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اِرْحَمْ ذُلِّي بَيْنَ يَدَيْكَ وَ تَضَرَّعِي إِلَيْكَ وَ وَحْشَتِي مِنَ النَّاسِ وَ أُنْسِي بِكَ يَا كَرِيمُ جَامِعِ عَبَّاسِي (طبع قدیم)  
(ج ۱، ص: ۷۳ یا كَانْنَا قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ يَا كَانْنَا بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ يَا مَكُونُ كُلِّ شَيْءٍ لَا تَفْضَحْنِي فَإِنَّكَ بِي عَالَمٌ وَ لَا تَعَذِّبْنِي فَإِنَّكَ عَلَيَّ  
قَادِرٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ كَرْبِ الْمَوْتِ وَ مِنْ سُوءِ الْمَرْجِعِ فِي الْقُبُورِ وَ مِنْ التَّدَامَةِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَسْأَلُكَ عَيْشَةً هَنِئُةً وَ مَيْتَةً سَوِيَّةً وَ  
مَنْقَلِبًا كَرِيمًا غَيْرَ مَخْزٍ وَ لَا- فَاضِحٍ، اللَّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَكَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِي وَ رَحْمَتَكَ أَرْجَى عِنْدِي مِنْ عَمَلِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ  
مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِي يَا حَيًّا لَا يَمُوتُ. و بعد از فارغ شدن از مفرده وتر و آن چه متعلق است بآن از ادعیه و آداب دو رکعت نافله صبح  
را بگذارد و در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ بخواند و در رکعت دویم بعد از حمد سوره قل هُوَ اللَّهُ پس چون  
سلام دهد بر پهلوی راست بخوابد رو بقبله و جانب راست رو را بدست راست بگذارد و این دعا بخواند: استمسکت بعروة الله  
الوثقى الّتى لا انفصام لها و اعتصمت بحبل الله المتين و أعود بالله من شرّ فسقة العرب و العجم و من شرّ فسقة الجنّ و الإنس ربّی  
اللّهُ ربّی اللّهُ ربّی اللّهُ آمَنْتُ بِاللّهِ وَ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللّهُ بِالْعَمْرِ قَدَّ جَعَلَ

اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا حَسْبَى اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، اللَّهُمَّ مِنْ أَصْبَحَ وَ لَه حَاجَةٌ إِلَى مَخْلُوقٍ فَإِنَّ حَاجَتِي وَ رَغْبَتِي إِلَيْكَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الصُّبْحِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ فَالِقِ الْإِصْبَاحِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ نَاشِرِ الْأَرْوَاحِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ قَاسِمِ الْمَعَاشِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ جَاعِلِ اللَّيْلِ سَكَنًا وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ حَسْبَانَا، ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا وَ فِي بَصْرِي نُورًا وَ عَلَى لِسَانِي نُورًا وَ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ نُورًا وَ مِنْ خَلْقِي نُورًا وَ عَنْ يَمِينِي نُورًا وَ عَنْ شِمَالِي نُورًا وَ مِنْ فَوْقِي نُورًا وَ مِنْ تَحْتِي نُورًا وَ اعْظِمْ لِي النَّوْرَ وَ اجْعَلْ لِي نُورًا أَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ وَ لَا تَحْرَمْنِي نُورَكَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ. پس بخواند آیه الکرسی و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ وَ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ وَ پنج آیه از آخر سوره آل عمران إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ رَبَّنَا إِنَّنا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ. پس تسبیح فاطمه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۷۴ زهرا علیها السلام به جا آورد و بعد از آن صد نوبت بگوید: سبحان ربی العظیم و بحمده أستغفر الله ربی و أتوب إليه. بعد از آن هفت نوبت بگوید: بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم پس دو سجده شکر به جا آورد به طریقی که قبل از این مذکور شد و این دعا را نیز بخواند: اللَّهُمَّ رَبِّ الْفَجْرِ وَ اللَّيَالِي الْعَشْرِ وَ الشَّفَعِ وَ الْوَتْرِ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسِيرُ وَ رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَهِ كُلِّ شَيْءٍ وَ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَلِيكَ كُلِّ شَيْءٍ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افْعَلْ بِي وَ بِفُلَانٍ وَ فُلَانٍ يَعْنِي نَامَ بَرَادِرَانَ مَوْمِنٍ مَبْرُودٍ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ لَا تَفْعَلْ بِنَا مَا نَحْنُ أَهْلُهُ فَإِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفَرَةِ

### دویم از نمازهای سنتی [نماز منسوب به حضرت رسالت پناه

دویم از نمازهای سنتی [نماز منسوب به حضرت رسالت پناه نمازیست که به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منسوبست و آن دو رکعت است در هر رکعتی فاتحه یک نوبت و اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ پانزده نوبت بخواند و در رکوع نیز اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ پانزده نوبت بخواند و هم چنین در هر سر برداشتن از رکوع و در هر سجود و در هر سر برداشتن از سجود

### سیم نمازی که به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منسوبست

سیم نمازی که به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منسوبست و آن چهار رکعت است بدو سلام در هر رکعت فاتحه یک نوبت بخواند و قُلْ هُوَ اللَّهُ پانزده نوبت

### چهارم نمازی که به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوبست

#### پنجم نمازی که منسوبست به جعفر طیار رضی الله عنه

پنجم نمازی که منسوبست به جعفر طیار رضی الله عنه و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول بعد از فاتحه إِذَا زُلْزِلَتْ بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه وَ الْعَادِيَاتِ وَ در رکعت سیم بعد از فاتحه إِذَا جَاءَ وَ در رکعت چهارم بعد از فاتحه قُلْ هُوَ اللَّهُ و قبل از هر رکوع سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر پانزده نوبت بخواند و در هر رکوع «۱» ده نوبت و در هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت و در هر سجود ده نوبت و در هر سر برداشتن از سجود ده نوبت پس این تسبیح در این نماز سیصد نوبت گفته می شود این نماز را اگر هر شب گذارند ثواب عظیم دارد و اگر میسر نشود هر هفته یک نوبت گذارند و الا هر ماه یک نوبت

و آلا هر سال یک نوبت و اگر شخصی نوافل یومیّه را باین طریق گذارد ثواب هر دو را در می‌یابد. و بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز واجب یومیّه را نیز به این طریق می‌توان گذارد و مصلی ثواب هر دو را خواهد یافت. و جایز است که در رکعت اول این نماز به جای آن سه سوره سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ بخواند و سنّت است که چون از این نماز فارغ شود این دعا بخواند: سبحان من لبس العزّ و الوقار سبحان من تعطف بالمجد و تکرّم به سبحان من لا ینبغی التّسییح إلیّ له سبحان من أحصى کلّ شیء علمه سبحان ذی المنّ و التّعـــــم سبحان ذی القـــــدره و الکرـــــم سبحان ذی العزّه و الفضـــــل سبحان

(\_\_\_\_\_۱) ذکر رکوع و سجود را پیش از تسبیح بگوید علی الاحوط صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۷۵ ذی القوّه و الطّول و الأمر اللّهمّ إنی أسألك بمعاهد العزّ من عرشک و منتهی الرّحمه من کتابک و باسمک الأعظم و کلماتک التّامات الّتی تمّت صدقا و عدلا صلّ علی محمّد و أهل بیته. بعد از آن حاجت خود را بخواهد

### ششم نماز اعرابی

ششم نماز اعرابی «۱» و آن ده رکعتست دو رکعت به یک سلام بعد از آن هشت رکعت دیگر هر چهار رکعت به یک سلام و وقت آن چاشت روز جمعه است در رکعت اول بعد از فاتحه قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ هفت نوبت بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ هفت نوبت و چون سلام دهد آیه الکرسی را هفت نوبت بخواند و بعد از آن هشت رکعت باقی را بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره إذا جاء یک نوبت بخواند و قُلْ هُوَ اللَّهُ بیست و پنج نوبت و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید: سبحان الله ربّ العرش الکریم و لا حول و لا قوّه إلیّ بالله العلیّ العظیم

### هفتم نماز طلب باران

هفتم نماز طلب باران و آن را نماز استسقا گویند و گذاردن آن به جماعت افضل است و سنّت است که امام در خطبه روز جمعه مردم را امر کند به توبه و بآنکه سه روز بعد از روز جمعه روزه بدارند و در روز سیم که روز دو شنبه است به صحرا روند اگر در مکه نباشند که در مکه این نماز را در مسجد الحرام گذارند. و سنّت است که پا برهنه به خضوع و خشوع و استغفارکنان به صحرا روند و مردان پیر و زنان پیر و اطفال و چهار پایان را ببرند و اطفال را از مادران جدا سازند و زنان جوان و مخالفان ملت را همراه ببرند و مؤذنان پیش پیش باشند و در وقت نماز به جای اذان سه نوبت الصّلاه بگویند و وقت این نماز وقت نماز عید است و آن دو رکعتست بطریق نماز عید مگر دعای قنوت که در قنوت این نماز این دعا بخواند: اللّهمّ اسق عبادک و بهائمک و انشر رحمتک و أحی بلادک المیته. و چون از نماز فارغ شوند پیشنماز بر منبر رود و ردای خود را بگرداند یعنی آن چه بر دوش راستست بر دوش چپ اندازد و بر عکس دو خطبه بخواند و چون از خطبه فارغ شود رو بقبله کند و صد نوبت الله اکبر بگوید و بعد از آن رو به جانب راست کند و صد نوبت لا إله إلاّ الله بگوید بعد از آن رو به جانب چپ کند و صد نوبت سبحان الله بگوید و بعد از آن رو به جانب حاضران کند و صد نوبت الحمد لله بگوید و همه حاضران با او جمیع این ذکرها را به آواز بلند بگویند

### هشتم نماز عید غدیر

هشتم نماز عید غدیر است و آن دو رکعت است در هر رکعت فاتحه یک نوبت بخواند و هر یک از آیه الکرسی و إنا أنزلناه و قُلْ هُوَ اللَّهُ را ده نوبت بخواند و اول وقتان قبل از زوال است به نیم ساعت و سنّت است که بعد از نماز دعای طویل که در مصباح

مذکور است ( \_\_\_\_\_ ) (۱) چون نماز چهار رکعتی مستحب معهود از شرع نیست پس ترک نماز اعرابی موافق با احتیاط است چنانچه گذشت صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۷۶ بخواند و بعد از دعا حاجت خود را بطلبد و خطبه این نماز قبل از نماز است بطریق نماز جمعه و زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از دور و نزدیک در این روز سنت است. و در حدیث آمده که شهرت عید غدیر در آسمان بیش از زمین است و ثواب تصدّق به یک درهم در این روز برابر ثواب تصدّق به هزار هزار درهم است و غسل کردن و روزه داشتن و روزه داران را ضیافت کردن در این روز ثواب عظیم دارد.

### نهم نماز روز اول هر ماه

نهم نماز روز اول هر ماه و آن دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یک بار بخواند و قُلْ هُوَ اللَّهُ سِی بار و در رکعت دوم فاتحه یک بار و إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ سِی بار

### دهم نماز نافله ماه رمضان

دهم نماز نافله ماه رمضان و آن هزار رکعتست و گذاردن آن بدو طریق است طریق اول آن که در شب اول تا بیست شب هر شب بیست رکعت گذارد هشت رکعت میانه شام و خفتن و دوازده رکعت بعد از خفتن و در شب نوزدهم صد رکعت افزایند و پانصد رکعت که باقی می ماند و در ده شب آخر هر شبی سی رکعت بگزارند هشت رکعت میانه شام و خفتن و بیست و دو رکعت بعد از خفتن و در شب بیست و یکم صد رکعت افزایند و هم چنین در شب بیست و سیم طریق دویم آن که در هر یک از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم به صد رکعت اکتفا کند و از هشتاد رکعت که می ماند چهل رکعت را در چهار روز جمعه بگذارد هر روز ده رکعت چهار رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و دو رکعت نماز فاطمه زهرا علیها السلام و چهار رکعت نماز جعفر طیار. و اگر پنج جمعه در ماه رمضان اتفاق افتد مخیر است اگر خواهد در یک جمعه هیچ نگذارد. و اگر خواهد چند رکعت از آن جمله در جمعه پنجم بگذارد و از چهل رکعت باقی بیست رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شب جمعه آخر بگذارد و بیست رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در شب شنبه که بعد از جمعه آخر است بگذارد. و اگر ماه رمضان از سی روز کمتر باشد نماز شب سی ام ساقط است و قضای آن شرعی نیست و هر چه غیر از آن گذارده نشود قضای آن سنت است

### . یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه

. یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن بیست و هفتم ماه رجب است و این نماز دوازده رکعتست هر دو رکعت به یک سلام در هر وقت از آن روز که خواهد بگذارد و در هر رکعت فاتحه یک بار و هر سوره که خواهد یک بار بخواند و چون از نماز فارغ شود در همان جا که نشسته است چهار نوبت بگوید: لا إله إلا الله و الله أكبر و الحمد لله سبحان الله و لا حول و لا قوة إلا بالله بعد از آن چهار نوبت بگوید: الله أكبر لا أشرك به شیئا بعد از آن حاجت خود را بطلبد

### دوازدهم نماز شب مبعث

دوازدهم نماز شب مبعث و این نماز نیز دوازده رکعت است جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۷۷ هر وقت از شب که خواهد بگذارد در هر دو رکعت یک بار سلام بدهد و در هر رکعت فاتحه یک بار و هر یک از سوره ناس و سوره فلق و قُلْ هُوَ اللَّهُ

بخواند چهار بار و چون از نماز فارغ شود در همان جا که نشسته چهار نوبت بگوید: لا إله إلا الله و الله أكبر و الحمد لله و سبحان الله و لا حول و لا قوة إلا بالله بعد از آن حاجت خود را بخواهد.

### سیزدهم نماز روز مباحله

سیزدهم نماز روز مباحله است و آن بیست و چهارم ذی حجه است و آن روز تصدق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است به خاتم و این نماز مثل نماز عید غدیر است.

### چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه

چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و باقی ائمه معصومین علیهم السلام و آن دو رکعت است بعد از زیارت کردن و چون زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کند دو رکعت نماز زیارت حضرت آدم علیه السلام و دو رکعت نماز زیارت حضرت نوح علیه السلام کند چون هر دو در آن مکان مقدس مدفونند و سنت است که نماز زیارت را در بالای سر بگذارند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شخصی از دور زیارت کند یعنی در شهر دیگر باشد اول دو رکعت نماز زیارت را به جا آورد و بعد از آن زیارت کند.

### پانزدهم نماز رغایب

پانزدهم نماز رغایب و آن را در شب جمعه اول ماه رجب میان شام و خفتن باید گذارد بعد از آن که پنجشنبه را روزه بدارد و این نماز دوازده رکعتست هر دو رکعت به یک سلام و در هر دو رکعت الحمد یک بار بخواند و **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ سَهَ بَارَ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ دَوَاذِ** بار و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ** بعد از آن به سجده رود و هفتاد نوبت بگوید **سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ رَبَّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ وَ چون سر از سجده بردارد هفتاد مرتبه بگوید: رَبِّ اغْفِرْ وَ ارحم وَ تجاوز عما تعلم إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيُّ الْأَعْظَمُ** باز به سجده رود و آن چه در سجده اول گفته بهمان طریق باز بگوید و بعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی بطلبد

### شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب

شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب و آن سی رکعتست هر دو رکعت به یک سلام در هر رکعت فاتحه یک نوبت بخواند و **قُلْ هُوَ اللَّهُ** پانزده نوبت

### هفدهم نماز شب نصف شعبان

هفدهم نماز شب نصف شعبان و آن چهار رکعت است بدو سلام در هر رکعت فاتحه یک بار بخواند و **قُلْ هُوَ اللَّهُ** صد بار

### هجدهم نماز عید ماه رمضان

هجدهم نماز عید ماه رمضان و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یک بار بخواند و **قُلْ هُوَ اللَّهُ** هزار بار و در رکعت دوم

فاتحه یک بار و قُلْ هُوَ اللَّهُ يَك بار

### نوزدهم نماز ساعت «۱» غفلت

نوزدهم نماز ساعت «۱» غفلت و آن ساعت ما بین نماز شام و خفتن است و این نماز را نماز غفيله گویند و آن دو رکعتست در رکعت اول بعد از فاتحه ای... ن آی... به بخ... واند

(۱) احوط آنست که نماز غفيله را از چهار رکعت نافله مغرب قرار دهند چنانچه گذشت صدر دام ظله جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۷۸ و ذَا النَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ و در رکعت دویم بعد از فاتحه این آیه بخواند وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي البِّرِّ وَ البِحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و بعد از آن دست بردارد و این قنوت بخواند اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَفَاتِحِ الغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ انْ تَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ انْ تَقْضِ حَاجَتِي بَعْدَ از آن حاجت خود را بطلبد

### بیستم نماز سنتی که در وقت شروع در سفر به جا آورد

بیستم نماز سنتی که در وقت شروع در سفر به جا آورد و آن دو رکعت است در هر یک فاتحه و سوره یک بار بخواند و چون از نماز فارغ شود این دعا بخواند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتودِعُكَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي وَ خَوَاتِيمِ عَمَلِي

### بیست و یکم نماز توبه

بیست و یکم نماز توبه و آن دو رکعتست در هر رکعت فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند و این نماز را بعد از توبه و غسل توبه بگذارد و چون از نماز فارغ شود دعای توبه را که در صحیفه کامله مذکور است بخواند

### بیست و دویم نماز هدیه میت است

بیست و دویم نماز هدیه میت است و آن دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یک نوبت و آیه الكرسي یک نوبت و در رکعت دوم فاتحه یک نوبت و إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ دَه نوبت و چون سلام دهد بگوید اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ ثَوَابَ هَاتَيْنِ الرَّكَعَتَيْنِ إِلَى قَبْرِ فُلَانٍ وَ نَامِ مَيْتٍ رَا بْبِرْدِ وَ وَقْتُ اَيْنِ نَمَازِ شَبِّ اَوَّلِ دَفْنِ مَيْتٍ اِسْتِ

### بیست و سیّم نماز روز عاشورا

بیست و سیّم نماز روز عاشورا و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول فاتحه یک نوبت بخواند و قُلْ يَا أَيُّهَا الكَافِرُونَ يَك نوبت و در رکعت دویم فاتحه یک نوبت و قُلْ هُوَ اللَّهُ يَك نوبت و در رکعت سیّم فاتحه یک نوبت و سوره احزاب یک نوبت و در رکعت چهارم فاتحه یک نوبت و سوره منافقین یک نوبت و بعد از نماز زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام کند

### بیست و چهارم نماز روز نوروز است



بیست و چهارم نماز روز نوروز است و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول فاتحه یک نوبت و *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ* ده نوبت و در رکعت دوم بعد از فاتحه ده نوبت *قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ* و در رکعت سیم بعد از فاتحه ده نوبت *قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هر یک از *قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ* و *قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ* ده نوبت و بعد از سلام به سجده رود و این دعا را در سجده بخواند: *اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ وَعَلَى جَمِيعِ أَسْمَائِكَ وَرَسَلِكَ أَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَصَلِّ عَلَى أَرْوَاحِهِمْ وَأَجْسَادِهِمُ اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ لَنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا الَّذِي فَضَّلْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَجَامِعِ عَبَّاسِي (طَبْعِ قَدِيمِ)*، ج ۱، ص: ۷۹ شرفته و عظمت خطره، *اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِيْمَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَشْكُرَ أَحَدًا غَيْرَكَ* و *وَسِعَ عَلَيَّ فِي رِزْقِي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ*. و وقت این نماز بعد از فارغ شدنست از نماز ظهر و عصر و نافله آن که در اول وقت گذارده شود

### مطلب سیم در بیان احکام خللی که در نماز واقع می‌شود

### مقصد اول در بیان احکام خللی که موجب بطلان نماز است

مقصد اول در بیان احکام خللی که موجب بطلان نماز است و در آن بیست و سه امر است: اول حدث کردن در اثنای نماز خواه از روی عمد واقع شود و خواه از روی سهو و خواه از روی اختیار و خواه از روی اضطرار و خواه قبل از سر برداشتن از سجده آخر نماز و خواه بعد از آن و شیخ ابن بابویه بر آنست که اگر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجده آخر واقع شود نماز باطل نمی‌شود و واجب است که وضو بسازد و نماز را به اتمام رساند. دویم عمدا پشت بقبله کردن بی‌ضرورت و اگر ضرورت باشد مثل وقت جنگ که خصم رو بقبله باشد و وقت نماز تنگ شده باشد نماز باطل نیست اما اگر پشت بقبله کردن از روی سهو واقع شود در این صورت شرط بطلان نماز آنست که وقت نماز باقی باشد که اگر بعد از خروج وقت بخاطر رسد که پشت بقبله نماز کرده آن نماز صحیح (۱) است چنانکه در بحث قبله مذکور شد. سیم انحراف از قبله به جانب یمن یا یسار از روی عمد که بی‌ضرورت واقع شود اما اگر از روی سهو باشد وقتی آن نماز باطل است که وقت نماز باقی باشد چنانکه سابقا مذکور شد. چهارم هر گاه ظاهر شود که غسل یا وضو یا تیمم یا خللی داشته مثل آن که ظاهر شود که بعضی اعضا را نشسته یا مسح نکرده یا آب وضو یا غسل یا خاک تیمم مضاف بوده یا مشتبه به مضاف یا نجس بوده یا مشتبه به نجس یا آب یا خاک غصبی بوده یا مشتبه به غصبی دانسته وضو یا غسل یا تیمم کرده باشد اما اگر در وقت وضو یا غسل یا تیمم عالم به غصبیت یا اشتباه نباشد و بعد از آن ظاهر شود که غصبی بوده یا مشتبه به غصبی در این صورت نمازی که کرده صحیح است. پنجم هر گاه نداند که یک رکعت گذارده یا دو رکعت. ششم شک در عدد رکعات نماز مغرب کردن. هفتم رکنی از ارکان خمس نماز که نیت و تکبیر احرام و قیام و رکوع و دو سجده است زیاده یا کم کردن اگر چه از روی سهو باشد. هشتم فعل کثیر در اثنای نماز کردن به حیثیتی که در عرف او را مصلی نگویند اگر چه سهوا باشد اما اگر فعل لیل باشد مثل کفش کردن یا عقرب به یک ضرب کشتن یا یک قدم پیش یا پس رفتن نماز باطل نمی‌شود. نهم سکت طویله کردن (۱) ولی قضای آن را ترک نمایند

صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۸۰ بطریق فعل کثیر که در عرف او را مصلی نگویند. دهم یک رکعت یا زیاده فراموش کردن و بخاطر نرسد مگر وقتی که در ما بین امری از او صادر شده باشد که نماز بآن باطل شود عمدا و سهوا مثل حدث یا پشت بقبله کردن اما اگر در ما بین امری صادر شده باشد که اگر عمدا صادر شود نماز باطل می‌شود و اگر سهوا صادر شود نماز

باطل نمی‌شود مثل تکلم بدو حرف در این صورت نماز باطل نمی‌شود و به اتمام باید رساند. یازدهم در نماز چهار رکعتی یک رکعت سهواً زیاده کردن بشرط آن که بعد از رکعت چهارم بمقدار تشهد نشست باشد که اگر بقدر تشهد نشسته «۱» باشد نماز او صحیح است هر چند تشهد نخوانده باشد. دوازدهم کل نماز را پیش از وقت به جا آوردن خواه عمداً و خواه سهواً اما اگر به گمان آن که وقت داخل شده نماز بگذارد و در اثنای نماز وقت داخل شود در این صورت نماز او صحیح است. سیزدهم دانسته در مکان غصبی یا در فرش غصبی یا در جامه غصبی نماز گذاردن. چهاردهم در جامه یا بدن نجس که پیش از نماز می‌دانست که نجس است و بعد از آن فراموش کرد نماز گذاردن. پانزدهم بی‌تقیه عمداً بطریق سنیان دست در نماز بستن. شانزدهم در اثنای نماز عمداً چیزی خوردن هر چند اندک باشد. هفدهم عمداً بدو حرف «۲» تکلم نمودن. هجدهم عمداً به قهقهه خندیدن. نوزدهم از برای امور دنیا عمداً کریه کردن. بیستم عمداً ترک واجبی از واجبات نماز کردن اگر چه رکن نباشد اما اگر بجهت جهل به مسأله عمداً ترک کند جهر را در جائی که جهر واجب است یا اخفات را در جائی که اخفات واجبست آن نماز صحیح است. بیست و یکم عمداً زیاد کردن واجبی از واجبات نماز را اگر چه رکن نباشد. بیست و دویم عمداً انحراف قلیل از قبله کردن که بحدّ یمین یا یسار نرسد. بیست و سیّم عمداً کشف عورت خود کردن.

### مقصد دویم در بیان احکام خللی که بوقوع آن نماز باطل نمی‌شود

#### اشاره

مقصد دویم در بیان احکام خللی که بوقوع آن نماز باطل نمی‌شود و آن دو نوع است نوع اول در بیان خللی که به واسطه آن سجده سهو واجب نمی‌شود نوع دویم در بیان خللی که به واسطه آن سجده سهو واجبست و احکام این دو نوع در دو فصل تفصیل می‌یابد.

### فصل اول در بیان خللی که به واسطه آن سجده سهو واجب نمی‌شود

فصل اول در بیان خللی که به واسطه آن سجده سهو واجب نمی‌شود و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز است که قبل از فوت محلّ آن به یاد آید پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از خواندن سوره و قبل از رکوع به یادش آید فاتحه را بخواند و سوره را معاوده نماید و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از خم شدن بقصد سجود و قبل از سجود به یادش آید راست ایستد و رکوع را به جا آورد و جایز نیست که اکتفا بآن خم شدن کند (\_\_\_\_\_۱) آن چه فرموده‌اند مضمون خبر

وارد در این مقام است ولی منافی با احتیاط نیست پس اعاده نماز را مطلقاً ترک نمایند صدر دام ظلّه (۲) یا زیاده صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۸۱ خواه آن خم شدن بحدّ رکوع رسیده باشد و خواه کمتر از حدّ رکوع باشد و خواه زیاده بر آن و اگر دو سجده یا تشهد اول را فراموش کند و بعد از ایستادن و قبل از رکوع به یادش آید دو سجده و تشهد را به جا آورد و نماز را به اتمام رساند و اگر یک سجده را فراموش کرده پس اگر بعد از سجده که کرده نشستن و طمأنینه را به جا آورده احتیاج بنشستن و طمأنینه دیگر نیست و الاً بنشیند و طمأنینه را به جا آورد و احتیاج به سجده سهو نیست و اگر پیش‌نماز در فعلی از افعال نماز شک کند و مأوم آن را بر فعل آن یا بر عدم فعل واقف سازد بر پیش‌نماز واجبست که عمل بقول مأوم نماید اگر چه مأوم



یک شخص باشد و عادل نباشد در این صورت بر پیشنماز سجده سهو واجب نیست و واقف ساختن مأموم پیشنماز را جایز است که به اشاره انگشتان باشد اگر نزدیک به پیشنماز باشد یا بلفظ قرآن مثل آن که پیشنماز شک کرده باشد در نماز چهار رکعتی میانه دو و سه یا میانه سه و چهار و مأموم داند که سه رکعت گذارده پس از سوره کهف سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً بخواند و اگر شخصی سهو بسیار در نماز کند به حیثیتی که او را در عرف کثیر السهو گویند در این صورت تلافی آن چه نکرده برو واجب نیست هر چند محلّش باقی باشد و سجده سهو نیز بر او واجب نیست و بعضی از مجتهدین او را وقتی کثیر السهو می گویند که در سه نماز متوالی سه سهو کند یا در یک نماز سه سهو و اگر شک بسیار کند به حیثیتی که در عرف او را کثیر الشک گویند ملتفت نشود هر چند محلّ باقی «۱» باشد و نماز او صحیح است و سجده سهو برو واجب نیست پس اگر مثلاً شک کند در خواندن سوره قبل از رکوع برو واجبست که بآن ملتفت نشده هر چند محلّ باقی باشد بر رکوع رود و سوره را نخواند که اگر سوره را در این صورت بخواند آن نماز باطل «۲» است هر چند بعد از خواندن ظاهر شود که سوره را نخوانده بود

### فصل دوم در بیان خللی که سجده سهو به سبب آن واجبست

فصل دوم در بیان خللی که سجده سهو به سبب آن واجبست و آن در هفت موضع است: اول فراموش کردن یک سجده. دویم فراموش کردن شهادتین در تشهد. سیّم فراموش کردن صلوات بر پیغمبر و آل آن (صلی الله علیه و آله و سلم) بشرط آن که محلّ هر یک از این سه گذشته باشد پس در این صورت واجبست که آن را بعد از سلام دادن به جا آورد و بعد از آن دو سجده سهو به جا آورد. و اگر دو چیز از این سه چیز که مذکور شد فراموش شده باشد واجبست که اول بعد از سلام دادن هر دو را بان ترتیب که فوت شده به جا آورد و بعد از آن از برای هر یک دو سجده سهو بکند اما لازم نیست که قصد کند که دو سجده اول از جهت خلل اولست و دو سجده ثانی از برای خلل دویم پس اگر در نماز ظهر مثلاً تشهد اول را یا یک سجده را از رکعت سیّم فراموش کرده باشد اول تشهد را به جا (۱) اگر

داخل فعل دیگر مثل تکبیر رکوع مثلاً شده باشد صدر دام ظلّه (۲) احوط اتمام نماز و اعاده آنست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۸۲ آورد و نیت چنین کند که تشهد فراموش شده نماز ظهر را به جا می آورم ادا واجب «۱» تقرّب به خدا. و اگر وقت گذشته باشد به جای ادا قضا بگوید و بعد از آن سجده فراموش شده را به همین طریق بکند و سجده های سهو را بعد از آن به جا آورد و اگر دو سجده سهو تشهد را بر دو سجده سهو مقدم دارد بهتر است اما واجب نیست و نیت چنین کند که دو سجده سهو را از برای سهوی که در نماز ظهر کرده ام به جا می آورم واجب تقرّب به خدا و ذکر ادا و قضا لازم نیست. و اگر در نمازی که به اجاره یا بجهت پدر می کند مثل این سهو واقع شود نیت چنین کند که به نیابت فلان تشهد فراموش کرده را به جا می آورم بجهت آن که واجب است بر او به اصالت و بر من به نیابت ادا تقرّب به خدا. اما در نیت سجده سهو نام آن شخص بردن واجب نیست و بعضی از مجتهدین واجب می دانند. و نیت سجده فراموش شده و سجده سهو را واجبست که مقارن سازد به پیشانی بر زمین گذاشتن و ذکر دو سجده سهو این است: بسم الله و بالله اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد. و چون سر از سجده دویم بردارد تشهد به این طریق «۲» بخواند: أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد. بعد از آن سلام دهد و واجبست در آن استقبال قبله و طهارت از حدث و خبث. چهارم از هفت موضعی که دو سجده سهو در آن واجبست شک کردنست میانه چهار رکعت و پنج رکعت چنانکه در بحث شکایات مذکور خواهد شد. پنجم سلام دادن از روی سهو در غیر محلّ. ششم ایستادن یا نشستن در غیر محلّ. هفتم حرف زدن به زیاده از دو حرف «۳» غیر قرآن و دعا و بعضی از مجتهدین دو سجده سهو را واجب می دانند از برای هر زیاده و نقصی که در نماز واقع شود و نماز باطل نسازد و این قول احوط «۴»

است و وقت آن بعد از سلام دادن است خواه از برای زیاده باشد و خواه از برای کم و بعضی از مجتهدین آن چه از برای نقص است مقدم بر سلام می‌دانند و اولی آنست که این دو سجده را قبل از فعل منافی و بعد از سلام دادن بی‌فاصله «۵» به جا آورند

### مقصد سیم در بیان احکام شک مصلی

#### اشاره

مقصد سیم در بیان احکام شک مصلی شک در نماز یا در غیر عدد رکعاتست یا در عدد رکعات و احکام هر یک در بحثی مذکور می‌شود.

### بحث اول در شک در غیر عدد رکعات

بحث اول در شک در غیر عدد رکعات بدان که هر گاه مصلی در فعلی از افعال نماز شک کند خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن پس اگر محل آن فعل نگذشته واجبست که آن را به جا آورد مثل آن که قبل از رکوع شک کند که قرائت کرده یا نه یا بعد از قرائت و پیش از خم شدن به واسطه سجود شک کند که رکوع کرده است (۱) یت اداء و قضاء نکند و اگر در

رکعت اخیره بوده باشد اعاده شهادتین و صلوات و سلام را نمایند اگر سجده فراموش شده و اعاده سلام تنها را اگر صلوات فراموش شده و الله العالم صدر دام ظلّه العالی (۲) احوط تشهد متعارف است به زیادتی اشهد ان محمدا رسول الله بعد از شهادت به توحید و پیش از صلوات و خواندن مجموع بقصد قربه مطلقه صدر دام ظلّه العالی (۳) از روی سهو صدر دام ظلّه (۴) به ملاحظه خبر وارد در این مقام رعایت احتیاط را البته نمایند صدر دام ظلّه (۵) البته مبادرت در به جای آوردن سجده سهو نمایند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۸۳ یا نه یا قبل از درست «۱» نشستن بواسطه تشهد یا راست ایستادن بواسطه قیام شک کند که سجود کرده است یا نه و اگر محل آن گذشته باشد یا شروع در واجب «۲» دیگر کرده باشد به جای آوردن آن لازم نیست و شک مذکور از معرض اعتبار ساقط است مثل آن که در اثنای قرائت شک کند که تکبیر احرام را به جا آورده یا نه یا در اثنای سجود شک کند که رکوع کرده یا نه یا در اثنای تشهد شک کند که سجود کرده یا نه یا در وقت شروع در قیام شک کند که سجود کرده یا نه اما در دو صورت آخر بعضی از مجتهدین بر آنند که سجود را به جا باید آورد و بدان که هر گاه فعلی از افعال مشکوک فیه را در محلّ تلافی کند و بعد از آن ظاهر شود که آن را به جا آورده پس اگر آن فعل رکن است نماز باطل می‌شود و اگر رکن نیست نماز صحیح است و اگر بعد از فوت محلّ تلافی کند نماز باطل است خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن

### بحث دوم در شک در عدد رکعات

#### اشاره

بحث دوم در شک در عدد رکعات بدان که شک در عدد رکعات نماز مغرب و نماز صبح موجب بطلان نماز است و هم چنین شک میانه یک رکعت و دو رکعت هر چند در نماز چهار رکعتی باشد. و هر گاه در نماز چهار رکعتی شک در میانه عدد رکعات



قایم مقام فاتحه نمی‌شود و نیت چنین کند که دو رکعت ایستاده می‌گذارم جهت احتیاط فلان نماز از برای آن که واجب است ادا تقرّب به خدا و اگر نشسته می‌گذارد قصد نشسته کند و اگر بعد از وقتست قصد قضا «۲» کند و هر گاه میانه نماز اصل و نماز احتیاط منافی نماز واقع شود مثل استتدبار قبله یا حادث یا فعل کثیر در این صورت

(۱) \_\_\_\_\_ حتی در بسمله آن علی الاحوط

صدر دام ظلّه (۲) قصد قضا البتّه نگذرد بلکه متعرض ادا و قضا هیچ نشود صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۸۵ بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز اصل باطل می‌شود و اولی بطلان است «۱» و هر گاه در اثنای «۲» نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز احتیاط را تمام کند و چیزی دیگر لازم نیست و بعضی بر آنند که نماز اصل باطل می‌شود و اعاده آن نماز باید کرد و قول دویم احوط است و اگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بآن التفات نکنند و نماز او صحیح است و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده در این صورت نماز احتیاط نافله می‌شود و مصلیّ مخیر است میانه قطع و اتمام آن و بدان که هر گاه شخصی که نماز احتیاط برو واجب شده باشد ترک آن کرده نماز را از سرگ یرد آن نماز در ذمّت او ساقط نمی‌شود «۳» و واجبست برو که احتیاطی را که شارع فرمود به جا آورد و اگر نماز احتیاط را بعد از اعاده نماز اصل به جا آورد در این صورت نیز نماز در ذمّت او باقیست بجهت آن که فعل منافی در ما بین نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده و آن نمازیست که بخلاف شرع کرده

### خاتمه در بیان احکام نماز قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت

## فصل اوّل در بیان احکام نماز قضا

### اشاره

فصل اوّل در بیان احکام نماز قضا هر گاه نمازی از نمازهای یومیّه از شخصی فوت شده باشد و آن شخص در وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس بوده باشد و کافر اصلی نبوده باشد قضای آن نماز برو واجبست پس اگر نماز در وقت جنون یا وقت حیض یا نفاس فوت شود قضا ندارد و هم چنین هر گاه کافر اصلی مسلمان شود نماز ایّام کفر قضا ندارد و اما کافر مرتد هر گاه مسلمان شود واجبست برو قضای نمازهای ایّام ارتداد و هم چنین نمازی که در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت شود قضای آن نماز نیز واجبست و اگر شخصی چیزی بخورد که موجب خوابی شود که همه وقت نماز در خواب باشد پس اگر نمی‌دانست که خوردن آن موجب این چنین خوابیست برو قضای آن نماز واجب نیست و اگر می‌دانست که موجب آن چنان خوابیست اما آن را به واسطه معالجه مرض خورده و علاج بقول طبیب حاذق منحصر در آن بوده در این صورت نیز قضای آن نماز واجب نیست و هم چنین قضا ندارد اگر آن را به اکراه بخورد او داده باشند اما اگر نه به واسطه معالجه مرض خورده باشد یا بقول طبیب غیر حاذق تناول نموده باشد یا علاج منحصر در آن نبوده باشد در این سه صورت «۴» قضا برو واجبست و هر گاه شخصی سنّی شیعه شود بر او واجب نیست که نمازی که در ایّام تسنّن کرده قضا کند اما واجبست که نمازی که در ایّام تسنّن بر او واجب بوده و از او فوت شده قضا کند و اگر شخصی محادث باشد و تا آخر وقت نماز

(۱) \_\_\_\_\_ البتّه عمل باین اولویّت نمایند و

احتیاط سبیل النّجاة صدر دام ظلّه (۲) در ظاهر شدن در اثناء یا بعد از فارغ شدن مسائلی است که مجال ذکر آن در حاشیه نیست صدر دام ظلّه (۳) اگر ترک نماز احتیاط نموده و مبطلی بعمل آمده نماز را از سرگ یرد ظاهرا آن نماز از ذمه او ساقط می‌شود اگر

چه معصیت کرده است صدر الملة و الدین دام ظلّه علی رءوس المسلمین (۴) در جمیع صور قضا را ترک نه نمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۸۶ نه آب یابد و نه خاک که وضو سازد یا تیمم کند نماز از او ساقط می‌شود اما در وجوب قضای آن میانه مجتهدین خلافت و اولی قضاست «۱» اما اگر از وقت آن مقدار زمان گذشته باشد که طهارت و نماز را در آن به جا توان آورد و عمدتاً نماز نکرده باشد و بعد از آن آب و خاک نیابد در این صورت قضای آن نماز برو واجبست «۲» و بدان که هر گاه نمازی از شخصی فوت شود و آن شخص در آن وقت صحیح و قادر بر قیام و بر همه افعال متعلقه به نماز بوده باشد آن شخص را جایز است که در ایام بیماری و عدم قدرت بر قیام و بر بعضی افعال آن نماز را بحسب مقدور قضا کند و لازم نیست که منتظر ایام صحت و قدرت بر همه افعال باشد پس بیماری که قادر بر قیام نباشد جایز است که نشسته نماز کند خواه ادا و خواه قضا و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده نماز کند و اگر از آن عاجز شود بر جانب چپ و اگر از آن نیز عاجز باشد بر پشت خوابد بطریق وقت احتضار و رکوع و سجود را به اشاره بسر به جا آورد و اگر از اشارت بسر عاجز باشد بچشم اشارت کند و در این دو صورت سجود را از رکوع منخفص تر سازد و قرائت و باقی اذکار را به جا آورد و اگر از همه آنها عاجز باشد افعال نماز را بترتیب بخاطر بگذراند و اگر بیماری که نشسته نماز می‌گذارد در اثنای نشستن قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و قرائت کند و اگر قرائت را تمام کرده باشد این ایستادن بجهت رکوع باشد و درنگ کردن در این قیام واجبست اگر از قیام عاجز باشد اما در حال انتقال از قعود به قیام یا از قیام «۳» به قعود قرائت نکند و اگر بیماری که نشسته رکوع می‌کند بعد از رکوع و قبل از سجود قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و بعد از آن به جهت سجود خم شود و درنگ در این قیام لازم نیست و در همه این احکام میانه اداء و قضا «۴» فرق نیست

### تتمه ترتیب در نماز قضا

تتمه ترتیب در نماز قضا نزد جمعی از مجتهدین واجبست پس هر گاه از شخصی ظهری و عصری فوت شده باشد و نداند که اول کدام فوت شد در این صورت سه نماز بگذارد یک عصر ما بین دو ظهر یا یک ظهر ما بین دو عصر و اگر با ظهر عصر و مغربی فوت شده باشد در این صورت بنه نماز گذاردن ذمت او بری می‌شود باین طریق که ظهری بگذارد باز عصری باز مغربی باز عصری باز مغربی باز ظهری باز عصری و اخصر از این آنست که قبل از مغرب و بعد از آن ظهری و عصری و ظهری بگذارد پس به هفت نماز ذمت او بری می‌شود و اگر با ظهر و عصر و مغرب عشاء فوت شده باشد شانزده نماز بگذارد یکی از این چهار را بکند و سه دیگر را بعد از آن باز یکی دیگر را بگذارد و سه دیگر را بعد از آن باز دیگری و سه دیگر را جمع (۱) بلکه احوط و احوط از آن جمع ما بین اداء و قضاء است صدر دام ظلّه (۲) بلکه گذشتن مقدار زمان نماز تنها ظاهراً کافی است صدر دام ظلّه (۳) احوط در انتقال از قیام به قعود قرائت کردن در حال قعود به نیت قربه مطلقه صدر دام ظلّه العالی (۴) احوط در قضایا وسعت وقت تأخیر است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۸۷ بعد از آن باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن و اخصر از آن این است که آن هفت نماز را که مذکور شد قبل از عشا و بعد از عشا بگذارد پس به پانزده نماز ذمت او بری می‌شود. و اگر با آن چهار صبحی فوت شده باشد بیست و پنج نماز بگذارد یکی از این پنج و چهار دیگر بعد از آن باز دیگری و چهار دیگر بعد از آن و هم چنین تا پنج نوبت. و اخصر از این آنست که چهار روز نماز را بترتیب بگذارد و بعد از آن صبحی به جا آورد

### تتمه، اگر از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شود

تتمه، اگر از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شود و نداند که کدام نماز است پس اگر در حضر فوت شده صبحی و

مغربی و چهار رکعتی بگذارد و چهار رکعتی را اطلاق کند میانه ظهر و عصر و عشا و در جهر و اخفات آن مخیر است و هم چنین مخیر است میانه جهر و اخفات هر نمازی که اطلاق کند میانه نماز جهری و نماز اخفاتی و اگر در سفر فوت شده باشد مغرب بگذارد و دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و عشا. و اگر مشتبه باشد و نداند که آن نماز در سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی بگذارد مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و عشا و چهار رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا و اگر دو نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده چهار نماز بگذارد صبحی و دو چهار رکعتی اول را اطلاق کند میانه ظهر و عصر و چهار رکعتی دویم را میانه عصر و عشا و مغرب میانه دو چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل شود. و اگر در سفر فوت شده سه نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و بعد از آن مغرب دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا. و اگر مشتبه باشد و نداند که آن دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغرب و بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا و بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه عصر و عشا. و اگر سه نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده پنج نماز یومیّه را بترتیب بگذارد و اگر در سفر فوت شده چهار نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و دو رکعتی دیگر مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغرب و بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه عصر و عشا. و اگر نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هفت نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر بعد از آن ظهر و عصری تمام بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغرب بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه عصر و عشا بعد از آن عشا را تمام بگذارد. و اگر چهار نماز فوت شده باشد پنج نماز حاضر را بگذارد اگر در حضر فوت شده باشد و پنج نماز مسافر را اگر در سفر فوت شده باشد. و اگر نداند جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۸۸ که این چهار نماز در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز بگذارد صبحی بعد از آن ظهری تمام بعد از آن ظهری قصر بعد از آن عصری تمام بعد از آن عصری قصر بعد از آن مغرب بعد از آن عشائی تمام بعد از آن عشائی قصر. و هم چنین اگر پنج نماز شبانه روزی فوت شود و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر پس هشت نماز به همین طریق بگذارد. و بدان که سه نماز است از نمازهای واجبی که قضا ندارد نماز جمعه و عید قربان و عید رمضان. و اما نماز آیات غیر زلزله پس اگر بعضی قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد و بعد از خروج وقت بر آن مطلع شده باشد قضا ندارد و اگر قبل از خروج وقت مطلع شده و عمداً به جا نیآورده یا فراموش کرده بعضی از مجتهدین قضای آن را واجب می‌دانند و بعضی واجب نمی‌دانند و اولی «۱» وجوبست و اگر همه قرص آفتاب یا ماه گرفته شد بر جمیع تقادیر قضا لازم است خواه بعد از خروج وقت بر آن مطلع شده باشد و خواه قبل از آن و خواه عمداً به جا نیآورده باشد و خواه فراموش شده باشد. و اما نماز زلزله در تمام عمر اداست

## فصل دوم در بیان احکام نماز سفر

### اشاره

فصل دوم در بیان احکام نماز سفر واجبت بر مسافر که هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت بگذارد به هشت شرط: اول قصد مسافت و آن هشت فرسخ شرعی است یا قصد چهار فرسخ بشرط آن که اراده بازگشتن در همان روز یا در همان شب داشته باشد و فرسخی سه میل است و میلی چهار هزار کز است به گز دست و گزی بیست و چهار انگشت است که به عرض در پهلوی هم باشد و انگشتی هفت جو متوسط است که به عرض در پهلوی هم باشد و جوی هفت مو از مویهای یال یا بوست که در پهلوی هم باشد پس فرسخ شرعی به گز شرعی دوازده هزار گز است و به انگشت دو بیست و هشتاد و هشت هزار انگشت است و به جو یک هزار هزار و سیصد و شانزده هزار جو است و به موی یابو چهارده هزار هزار و سیصد و دوازده هزار مو است و این هشت



فرسخ را در شرع برابر می‌دانند به یک روزه راهی که شتر باردار برود بشرط آن که آن روز معتدل باشد در درازی و کوتاهی و آن راه معتدل باشد در آسانی و دشواری و اگر موضعی باشد که دو راه داشته باشد یکی هشت فرسخ و دیگری کمتر در این صورت جایز است از راه دور رفتن بقصد نماز قصر کردن و لازم نیست از راه نزدیکتر رفتن و نماز را تمام کردن. و بدان که اگر شخصی قصد مسافت نکند مثل آن که در طلب غلام گریخته خود از شهر بیرون رود بقصد آن که هر جا غلام را یابد برگردد در این صورت آن شخص را قصر کردن نماز جایز نیست هر چند از هشت فرسخ بیشتر رود اما در وقت برگشتن بشهر قصر کند اگر میانه او و شهر هشت فرسخ (\_\_\_\_\_ ۱) بلکه ظاهراً

اقوی وجوبست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۸۹ شرعی باشد یا بیشتر. دوم آن که از موضع اقامت آن مقدار برود که اذان را نشنود و دیوارها را تمیز نکند و این مقدار را حدّ ترخص گویند. سیم آن که سفر معصیت نباشد پس غلام گریخته و زن ناشزه و شکار کننده که به محض لهو و لعب شکار کند و شخصی که مقصد او امر حرام باشد هیچ یک از اینها را قصر نماز جایز نیست. چهارم آن که سفر همه وقت نماز را فرا گرفته باشد پس اگر بسفر رود بعد از آن که از اول وقت مقدار طهارت و نماز تمام گذشته باشد در این صورت این نماز را تمام گذارد و قصر «۱» جایز نیست و هم چنین هر گاه از سفر به وطن آید و از وقت نماز مقدار طهارت و یک رکعت مانده باشد نماز را تمام بگذارد. پنجم آن که کثیر السّفر نباشد یعنی در عرف او را کثیر السّفر نگویند مثل مکاری و ملّاح و بعضی از مجتهدین برآنند که وقتی کثیر السّفر می‌شود که سه سفر کند و در ما بین این سه سفر ده روز در وطن خود توقّف نکند و در غیر وطن خود نیز ده روز بقصد توقّف نایستد پس ما دام که کثیر السّفر باشد او را قصر کردن نماز جایز نیست. ششم آن که در اثنای سفر به وطن خود نرسد پس اگر مسافر در اثنای سفر به وطن خود عبور کند نماز را تمام کند هر چند قصد اقامت ده روز ننماید. هفتم آن که در اثنای سفر به موضعی «۲» نرسد که او را در آن موضع ملکی باشد اگر چه یک درخت باشد و شش ماه در آن موضع توطن کرده باشد خواه آن مدت شش ماه متوالی باشد و خواه متفرق پس هر گاه مسافر به چنین موضعی برسد واجبست که نماز را تمام کند اگر چه قصدش این باشد که زیاده بر یک روز یا کمتر در آنجا نباشد. هشتم آن که در اثنای سفر بیکی از چهار موضع که آن مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حایر کربلاست نرسد و مراد از حایر زمینی است که متوکّل آب فرات را در آن سر داده بود تا مرقد مقدّس حضرت امام حسین علیه السلام خراب شود پس آب بر دور آن زمین بر بالای هم ایستاد و یک قطره داخل آن نشد و آن را حایر جهت آن گفتند که آب حیران‌وار بر گرد آن ایستاده بود و نتوانست که داخل آن موضع شود و آن صحن آستانه «۳» مقدّس است با عماراتی که در آنست پس هر گاه مسافر بیکی از آن چهار موضع برسد و قصد اقامت ده روز نکند برو لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیر است میانه قصر و اتمام و اگر نماز را تمام گذارد ثواب آن بیشتر خواهد بود و قول مشهور آنست تخیر میانه قصر و اتمام مخصوص مواضع اربع است و سید مرتضی با بعضی از مجتهدین برآنند که فرقی میانه این چهار مواضع و مشاهد مقدّسه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نیست و ظاهر کلام ایشان آنست که \_\_\_\_\_ اتم \_\_\_\_\_ ام \_\_\_\_\_ از در \_\_\_\_\_ این \_\_\_\_\_ (\_\_\_\_\_ ۱) قصر جایز بلکه ظاهراً لازم است

ولی به ملاحظه بعض اخبار دیگری که در این مقام وارد شده تمام را نیز به جای آورد صدر دام ظلّه (۲) احوط جمع است مگر آن که منزلی داشته باشد که شش ماه متوالی توطن کرده باشد صدر دام ظلّه (۳) احوط اقتصار به بیست و پنج ذراع است از چهار طرف قبر مطهر صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۹۰ مواضع بر مسافر واجبست و قصر جایز نیست و ابن بابویه بر آنست که در چهار موضع مذکور قصر واجبست و اتمام جایز نیست و اصحّ قول مشهور است و واجب نیست در نیت نماز قصد قصر یا اتمام کردن اما جایز است در اثنای نماز عدول کردن به قصر بعد از نیت اتمام و عدول کردن به اتمام بعد از نیت قصر اما در صورت اولی وقتی عدول به قصر جایز است که به رکعت سیم شروع نکرده باشد و هر گاه نماز در یکی از چهار موضع فوت شود

مجتهدین را در کیفیت قضای آن سه احتمال است: اول آن که هم چنان که مکلف در ادا مخیر بود در قضا نیز مخیر است اگر چه قضا را در غیر چهار موضع به جا آورد. دویم آن که اگر مکلف قضا را در یکی از آن چهار موضع به جا می‌آورد مخیر است اما در غیر آن مخیر نیست بلکه قصر لازم است. سیّم آن که مطلقاً قصر لازم است خواه قضا در یکی از آن چهار موضع واقع شود و خواه در غیر آن و اصحّ احتمال اولست (۱)

### تتمه

تتمه هر گاه شخصی بقصد سفر از شهر بیرون رود و به موضعی رسد که از شهر تا آن موضع هشت فرسخ باشد و در آن موضع انتظار قافله کشد و قافله دیر بهم رسد در این صورت واجبست که از روزی که به آن موضع رسیده تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را تمام هر چند داند که قافله ساعتی دیگر می‌رسد. و هم چنین هر مسافری که در اثنای سفر به موضعی رسد و در بودن ده روز در آن موضع متردد باشد پس ما دام که تردد او باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از آن نماز را تمام گذارد اگر چه یک نماز باشد و بدان که هر گاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز کند و در اثنای آن ده روز از آن موضع بیرون رود به موضعی که حدّ ترخص است و از موضع اول تا این موضع کمتر از هشت فرسخ باشد پس اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول عزم داشته که معاودت کند و ده روز مجدد در آنجا توقف نماید در این صورت در وقت رفتن به موضعی دویم و در وقت معاودت و در وقت توقف نماز را تمام بگذارد و اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول به عزم باشد نه به عزم آن که بعد از عود ده روز در آنجا توقف نماید و عزم عدم توقف باقی باشد در این صورت نماز را در وقت رفتن چون به محلّ ترخص رسد و در وقت برگشتن و توقف نمودن قصر «۲» کند و هر گاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز نماید و بعد از آن عزم را تغییر دهد و قصد سفر کند پس اگر بعد از عزم اقامت یک نماز را تمام گذارده باشد باقی نمازها را که در آن موضع می‌گذارد تمام گذارد و الا قصر کند و جایز است مسافر را در اثنای گذاردن نماز قصر قصد اقامت \_\_\_\_\_ (۱) بلکه احتمال سیّم احوط است

صدر دام ظلّه (۲) احوط جمع است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۹۱ ده روز نماید پس در این حال لازم است که آن نماز را که شروع در آن کرده تمام بگذارد و سنت است که مسافر بعد از هر نماز قصر سی نوبت بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر

### فصل سیّم در بیان نماز خوف

#### اشاره

فصل سیّم در بیان نماز خوف بدان که خوف موجب قصر نماز می‌شود خواه در سفر باشد و خواه در حضر و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مکرر نماز خوف را به جماعت گذارده‌اند. پس هر گاه خوف حاصل شود و اعدا در غیر جهت قبله باشند و اهل اسلام اراده نمایند که نماز را به جماعت گذارند و ترسند که در اثنای نماز اعدا بر ایشان حمله آورند دو فرقه شوند اگر احتیاج به زیاده از دو فرقه نباشد یک فرقه نماز را به جماعت گذارند و فرقه دیگر حراست ایشان نمایند و پیشنماز با یک فرقه یک رکعت بگذارد و چون به رکعت دویم برخیزد فرقه که اقتدا کرده‌اند قصد انفراد کنند و رکعت دویم را منفرداً بگزارند و چون فارغ شوند بحراست اشتغال نمایند و فرقه دیگر آیند و رکعت اول خود را به رکعت دویم پیشنماز اقتدا کنند و چون پیشنماز به تشهد نشیند ایشان برخیزند و رکعت دویم را انفراداً بگزارند و پیشنماز تشهد را تطویل نماید تا با ایشان تشهد را بفعل آورده سلام دهند. و اگر



نماز مغرب باشد پیشنماز مخیر است بهر یک از این دو فرقه که خواهد یک رکعت بگذارد و به فرقه دیگر دو رکعت و جایز است که پیشنماز نماز را با یک فرقه به آخر رساند و نوبت دیگر آن نماز را با فرقه دیگر بگذارد و این نماز دویم پیشنماز نافله خواهد بود. و اگر اعدا در جهت قبله باشند و نمایان باشند پیشنماز اهل اسلام را دو صف سازد و صفی پیش و صفی پس و هر دو صف با او بر کوع روند و چون او به سجود رود صف اول با او به سجود روند و صف دویم با او سجود نکنند بلکه ایستاده بحراست مشغول باشند و چون پیشنماز به رکعت دویم شروع نماید به سجود روند و صف اول بحراست اشتغال نمایند و چون بر کوع رود هر دو صف با او رکوع کنند و چون به سجود رود صف اول با او سجود کنند و صف دویم حراست نمایند و چون با صف اول به تشهد مشغول شود صف دویم به سجود روند و بعد از تشهد هر دو صف با او سلام دهند. و بدان که در نماز خوف چون محلّ ضرورتست سلاح با خود داشتن واجبست هر چند سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود پیشانی را به پوشد و نتوان دور کردن در وقت سجود دور کردن آن لازم نیست و نماز صحیح است

### تتمه

تتمه هر گاه جنک در گیرد در آن وقت بهر طریق که ممکن باشد ایستاده یا سواره یا در حالت راه رفتن نماز بگذارد پس اگر رو به قبله کردن در کلّ نماز متعذر باشد در بعضی که تواند بکند اگر چه تکبیر احرام باشد و بس و جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۱، ص: ۹۲ سجده بر یال اسب یا کوهه زین کند و اگر رکوع و سجود متعذر باشد اشارت بسر کافیت و اگر نتواند بچشم اشارت کند و اگر حال به جایی رسد که اشارت نیز ممکن نباشد عوض هر رکعت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بگوید پس عوض نماز مغرب سه نوبت بگوید و عوض هر یک از چهار نماز دیگر دو نوبت و نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم به جا آورد

## فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت

### اشاره

فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به بیست و چهار درجه و جماعت در نمازهای پنجگانه یومیّه مستحبّ است به استحباب مؤکّد و در نماز جمعه واجب است خواه سنّت گذارده شود و خواه واجب و در نماز عید قربان و عید ماه رمضان هر گاه واجب باشد و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحبّ است اما

### در نماز سنّتی جماعت حرامست مگر در شش جا

### اشاره

در نماز سنّتی جماعت حرامست مگر در شش جا اول نماز طلب باران. دویم نماز عید قربان. سیّم نماز عید رمضان وقتی که سنّت باشد. چهارم نماز عید غدیر. پنجم نماز بر میتی که به شش سال نرسیده باشد. ششم نمازی که یک نوبت پیشنماز گذارده باشد و جمعی حاضر شوند و خواهند که در آن نماز به او اقتدا کنند پس جایز است که پیشنماز آن نماز را نوبت دیگر به نیت سنّت بگذارد و جمعی که با او آن نماز را گذارده بودند نیز جایز است که نوبت دیگر با او آن نماز را به نیت سنّت بگذارند و بدان که

### مشروع بودن نماز جماعت مشروطست به چهار ده شرط

## اشاره

مشروع بودن نماز جماعت مشروطست به چهار ده شرط اول آن که پیشنماز بالغ باشد و بعضی از مجتهدین جایز داشته‌اند که طفل نزدیک به بلوغ پیشنمازی کند و این مذهب ضعیف است. دوم آن که شیعه اثنی عشری باشد. سیم آن که عادل باشد اگر چه بنده باشد و بعضی از مجتهدین تجویز نکرده‌اند که بنده پیشنمازی غیر بنده کند و هر گاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیشنماز عادل نبوده بر مأمومین لازم نیست که نماز را اعاده کنند خواه وقت نماز باقی باشد و خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود نیت انفراد کنند و آن چه به نیت اقتدا واقع شده صحیح است. چهارم آن که ایستاده نماز گذارند پس اگر بجهت بیماری نشسته نماز گذارد جایز نیست شخصی را که قادر بر ایستادن باشد به او اقتدا کند اما کسی که قدرت بر ایستادن ندارد جایز است. پنجم آن که از اخراج بعض حروف و فاتحه و سوره و اذکار واجبی عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد او را جایز نیست که پیشنمازی شخصی کند که بر آن قادر باشد و جایز است که پیشنمازی مثل خود کند. ششم آن که مرد باشد هر گاه پیشنمازی مردان کند چه زن را پیش نمازی مردان کردن جایز نیست اما پیشنمازی زنان کردن جایز است مرد را و زن را و خنثی را جایز است که پیشنمازی زنان کند اما پیشنمازی مردان و مثل خود جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۹۳ جایز نیست. هفتم آن که مأموم تقدّم بر پیشنماز نکند یعنی جای ایستادن او نزدیکتر قبله نباشد اما در پهلوی پیشنماز ایستادن او جایز است و بعضی از مجتهدین آن را نیز جایز نمی‌دانند «۱» و اگر سجده گاه مأموم به واسطه درازی قد او قبله نزدیکتر باشد بعضی از مجتهدین نماز مأموم را جایز می‌دانند «۲» و هم چنین هر گاه مأمومین بر دور کعبه نماز گذارند جایز نیست که احدی از ایشان به کعبه نزدیکتر باشد از پیشنماز و اگر در اندرون خانه کعبه نماز گذارند جایز است که یک صف در پس سر پیشنماز و یک صف در پیش ایستند روبروی پیشنماز و جایز است که بر دور پیشنماز ایستند و او در میان دایره ایستد و اگر کشتی که مأمومین در آن نماز گذارند به وزیدن باد مقدّم بر کشتی پیشنماز شود واجب است که مأمومین نیت انفراد کنند که اگر بر نیت جماعت نمایند نماز ایشان باطل است. هشتم آن که مأموم از پیشنماز بسیار دور نباشد «۳» به حیثیتی که بخلاف عادت رسد اما اگر بعضی از مأمومین به واسطه تعدّد صفها بسیار دور شوند قصور ندارد. نهم آن که مکان پیشنماز از مکان مأمومین آن قدر بلند نباشد که نتوان آن را کام زدن «۴» اما جایز است که مکان مأموم بلندتر باشد از مکان پیشنماز به زیاده از یک کام اما هر گاه زمین سر بالا یا سراسیب باشد نماز جماعت در آن جایز است خواه مأموم بلندتر باشد و خواه پیشنماز. دهم نیت اقتدا کردن بعد از آن که پیشنماز تکبیر احرام بگوید و اگر بی نیت اقتدا متابعت کند و امری که بر منفرد واجبست مثل ذکر رکوع و سجود به جا نیاورد نماز او باطل است اما بر پیشنماز نیت پیشنمازی واجب نیست مگر در نمازی که جماعت در آن واجبست مثل نماز جمعه که در آن بر پیشنماز نیت نماز جماعت واجبست. یازدهم آن که پیشنماز نزد مأمومین معین باشد پس اگر دو پیشنماز نماز گذارند و مأموم بیکی غیر معین اقتدا کند نماز او باطل است. دوازدهم آن که پیشنماز زیاده از یک شخص نباشد پس اگر اقتدا بدو شخص کند نماز او باطل است اما اگر پیشنمازی را بی هوشی یا حادثی واقع شود در این صورت به واسطه این عذر مأموم را جایز است که در باقی نماز اقتدا به پیشنماز دیگر کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که بی عذر نیز جایز است در اثنای اقتدا به پیشنماز عدول به پیشنماز دیگر کردن خصوصا اگر پیشنماز دویم افضل و اتقی باشد. سیزدهم آن که مأموم پیشنماز را ببیند یا شخصی از مأمومین را ببیند که پیشنماز را بی واسطه ببیند بواسطه یا به وسایط پس اگر پرده یا دیواری حایل باشد به حیثیتی که مأموم نه پیشنماز را ببیند و نه کسی را که به واسطه یا به وسایط

(۱) و احوط نیز جایز نبودن است صدر دام ظلّه (۲) و احوط جایز نبودن است صدر دام ظلّه (۳) به ملاحظه خبری که تحدید دوری را بما لا یتخطی فرموده البته زیاده بر خطوه متعارفه از سر مأموم تا موقف امام دور نباشد صدر دام ظلّه العالی (۴) بلکه مقداری که آن را عرفا بلندتر از مکان مأمومین

می‌گویند نباشد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۹۴ پیشنهاد را بیند نماز باطل است و اگر حایل کوتاه باشد چنانکه پیشنهاد در وقت تشهد دیده نشود اما در وقت قیام دیده شود در این صورت نماز جماعت صحیح (۱) است اما اگر زن به مرد اقتدا کند و حایل در میان باشد نماز زن صحیح است. چهاردهم آن که صورت نماز پیشنهاد مخالف صورت نماز مأموم نباشد پس در وقتی که پیشنهاد مثلا نماز کسوف می‌گذارد جایز نیست که شخصی در نماز صبح یا ظهر به او اقتدا کند و جایز است در نماز واجبی اقتدا کردن به شخصی که نماز سنت می‌گذارد در شش (۲) صورت که قبل از این مذکور شد و هم چنین جایز است اقتدا کردن در نماز ظهر به نماز عصر و بر عکس و در نماز ادا به نماز قضا و بر عکس و در نماز دو رکعتی به نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و بر عکس و چون نماز مأموم کمتر باشد مخیر است اگر خواهد انتظار پیشنهاد کشد تا وقتی که سلام دهد او نیز سلام دهد و اگر خواهد بی‌انتظار سلام دهد اما انتظار افضل است اما اگر نماز مأموم اطول باشد مخیر است اگر خواهد قبل از آن که پیشنهاد سلام دهد برخیزد و تمه نماز خود را به جا آورد و اگر خواهد انتظار سلام دادن او بکشد و بعد از آن نماز خود را تمام کند و انتظار افضل است.

#### تتمه

تتمه بر مأموم واجبست متابعت کردن پیشنهاد یعنی هیچ یک از اقوال و افعال نماز را قبل از پیشنهاد بفعل نیاورد اما با هم به جا آوردن جایز است مگر تکبیر احرام که آن را واجبست که مأموم بعد از پیشنهاد به جا آورد پس اگر با هم تکبیر احرام را به جا آورند نماز مأموم باطل خواهد بود. و بعضی از مجتهدین بر آنند که متابعت پیشنهاد در اقوال سوای تکبیر احرام واجب نیست پس اگر مأموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال آن را قبل از پیشنهاد به جا آورد قصوری ندارد و این قول اصحّ است. و هر گاه بعضی افعال را پیش از پیشنهاد عمداً به جا آورد نماز او باطل نمی‌شود پس اگر قبل از پیشنهاد رکوع کند واجبست که در رکوع توقّف کند تا پیشنهاد رکوع را به جا آورد و نماز او صحیح (۳) است مگر در یک صورت و آن آنست که عمداً بر رکوع رود قبل از آن که پیشنهاد قرائت را تمام کند اما اگر از روی سهو قبل از پیشنهاد رکوع کند در این صورت واجبست که سر از رکوع بردارد و متابعت پیشنهاد کند در رکوع و جایز است مأموم را سلام دادن قبل از آن که پیشنهاد سلام دهد ضرورت داشته باشد و خواه نه اما بعد از آن که نیت انفراد کند. و هم چنین جایز است (۴) که در اثنای نماز نیت انفراد نماید و تتمه نماز را منفردا بگذارد مگر نمازی که جماعت در آن واجبست مثل نماز جمعه و نماز عید وقتی که واجب شود. و هر گاه مأموم در اثنای نماز نیت انفراد کند پس اگر انفراد او قبلاً از آنست که پیش از آنست که نماز حمد خوانده

(۱) مشکل است صدر دام ظلّه العالی

(۲) در بعضی از آنها معلوم نیست صدر دام ظلّه (۳) ترک احتیاط به اتمام نماز و اعاده آن نمایند صدر دام ظلّه العالی (۴) به ملاحظه اخبار وارده از اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم اجمعین بدون عذر و علت نیت انفراد نمایند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۹۵ لازم است که او حمد و سوره را بخواند اگر محلّ سوره باقی باشد. و اگر بعد از خواندن پیشنهاد حمد را منفرد شده اکتفا به خواندن پیشنهاد کند در خواندن حمد و خود سوره را بخواند اگر محلّ سوره باقی باشد. و اگر در اثنای خواندن پیشنهاد «۱» حمد را یا سوره یا تسبیحات اربع نیت انفراد کند لازم است که آن چه پیشنهاد نخوانده بخواند و از مأموم غیر از قرائت حمد و سوره و تسبیحات «۲» اربع چیزی ساقط نمی‌شود خواه قرائت پیشنهاد را بشنود «۳» و خواه نشنود اما تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام دادن بر مأموم واجبست و بفعل آوردن پیشنهاد از او ساقط نمی‌شود و بعضی از مجتهدین قرائت مأموم را حرام می‌دانند و بعضی مکروه مگر آن که مأموم قرائت پیشنهاد را به هیچ وجه نشنود در این صورت قرائت او را مکروه نمی‌دانند. و بدان که هر گاه شخصی وقتی برسد که پیشنهاد در رکوع باشد در این صورت نیت اقتدا کند و بر رکوع رود حکم آن

دارد که کل رکعت را دریافته باشد هر چند بعد از فارغ شدن پیشنهاد از ذکر رکوع رسیده باشد. و اگر ترسد که تا به صف مأمومین رسیدن پیشنهاد سر از رکوع بردارد در این صورت مخیر است اگر خواهد (۴) همان جا که رسیده نیت اقتدا کند و تکبیر احرام بگوید و بر رکوع رود و رکوع کرده خود را به صف رساند و اگر خواهد دو سجده را نیز آنجا به جا آورد و بعد از آن خود را به صف رساند و سنت است که در وقت رفتن به جانب صف پای خود را بر روی زمین بکشد و گام بردارد. و اگر وقتی برسد که پیشنهاد سر از رکوع برداشته و به سجده نرفته یا وقتی که در سجده اول باشد در این دو صورت سنت است که به نیت اقتدا تکبیر احرام به جا آورد و با پیشنهاد سجده کند و چون پیشنهاد به رکعت دویم برخیزد با او برخیزد و نیت کرده نماز را از سر گنجد. و بعضی از مجتهدین بر آنند که نیت اول کافیت و احتیاج به نیت دیگر نیست و اگر وقتی برسد که پیشنهاد سر از سجده دویم برداشته به تشهد نشسته باشد سنت است که بعد از نیت و تکبیر احرام با او بنشیند و ذکر خدا به جا آورد پس اگر تشهد آخر باشد مأموم آن قدر صبر کند که پیشنهاد سلام دهد و بعد از آن برخیزد و نماز را بهمان نیت اقتدای سابق تمام کند و اگر تشهد اول باشد با پیشنهاد برخیزد و نماز را بهمان نیت به اتمام رساند. و هر گاه مأموم دو رکعت آخر را با پیشنهاد دریافته باشد مخیر است در دو رکعت باقی که منفرد می‌گذارد در میانه حمد و تسبیح اگر چه پیشنهاد در دو رکعت فاتحه نخوانده باشد. و بعضی از مجتهدین بر آنند که هر گاه پیشنهاد در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد و اکتفا به تسبیح کرده باشد بر مأموم واجب است که در یکی از دو رکعت فاتحه بخواند و اکتفا به (۱)

احوط در نیت انفراد قبل از رکوع مطلقاً خواندن حمد و سوره است صدر دام ظلّه (۲) سقوط تسبیحات از مأموم معلوم نیست ولی به ملاحظه خبری که در این مقام وارد است به نیت قربۀ مطلقه بخواند خالی از شبهه است صدر دام ظلّه (۳) با نشیندن قرائت جهریه امام قرائت را به نیت قربۀ مطلقه بخواند صدر دام ظلّه العالی (۴) ولی آن قدر دور نباشد که مانع از تحقق جماعتست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۹۶ تسبیح نکند. و اگر شخصی به واسطه تقیّه به پیشنهاد سنی اظهار اقتدا نماید واجب است که آهسته قرائت کند و اگر مجال سوره خواندن نماند فاتحه کافیت و اگر مطلقاً قرائت نکند نماز او باطل است و اگر در اثنای قرائت کردن او پیشنهاد بر رکوع رود او نیز بر رکوع رود و از قرائت آن چه تواند به جا آوردن در وقت خم شدن و در حال رکوع قبل از ذکر به جا آورد

#### تتمه

تتمه سنت است که صفهای نماز جماعت راست بدارند و صف اول را مخصوص اهل فضل و تقوی گردانند و اگر مأموم یک شخص باشد در جانب راست پیشنهاد ایستد اگر مرد باشد و اگر زن یا خنثی باشد در پس سر پیش نماز ایستد و اگر زن پیشنهادی زنان کند داخل صف ایشان ایستد و تقدّم بر ایشان نکند و نیز سنت است که پیشنهاد در ذکر رکوع و سجود و قنوت جهر نماید و نماز را تطویل ننماید به سوره‌های دراز خواندن یا به تطویل قنوت یا ذکر رکوع و سجود و امثال آن. و هر گاه پیشنهاد در اثنای نماز واقف شود که شخصی داخل مسجد شد و اراده نماز جماعت دارد انتظار او بکشد به تطویل ذکر یا قرائت تا آن شخص رکعت را دریابد و می‌باید که مدت انتظار زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد. و هر گاه داند که جماعتی حاضر خواهند شد که با او اقتدا کنند انتظار آمدن آن جماعت بکشد آن قدر که وقت فضیلت نماز فوت نشود. و مکروهست که پیشنهاد جولاه باشد اگر چه عالم باشد یا حجاج باشد اگر چه زاهد باشد یا دباق باشد اگر چه عابد باشد و هم چنین مکروهست که کور باشد یا افلج یا جذام یا برص داشته باشد مگر آن که پیشنهادی جماعتی کند که در این علتها مثل او باشد. و هم چنین مکروهست اقتدا کردن شخصی که وضو دارد به شخصی که نماز را به واسطه ضرورت به تیمم می‌گذارد

## مطلب اول در بیان زکاة واجبی

### فصل اول [در تأکید بر ادای زکاة]

فصل اول [در تأکید بر ادای زکاة] بدان که در باب زکاة دادن مبالغه بسیار در حدیث وارد است از آن جمله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود: زَكُوا أَمْوَالَكُمْ حَتَّى تَقْبَلَ صَلَاتِكُمْ يَعْنِي زَكَاةَ مَالِ خُودِ بَدَهَيْدُ تَا نِمَازِ شَمَا قَبُولِ شُودُ وَ نِيْزَ اَزْ اَنْ حَضْرَتِ مَنْقُولِسْتِ كِهْ فَرْمُود: مَانَعُ الزَّكَاةُ فِي النَّارِ يَعْنِي مَنَعُ كُنْنِدِهْ زَكَاةُ دَرِ اَتْشِ خَوَاهِدِ سُوخْتِ وَ دَرِ حَدِيثِ نِيْزِ اَيْنِ مَضْمُونِ وَاْرَدِ اسْتِ كِهْ شَخْصِيْ كِهْ زَكَاةَ مَالِ \_\_\_\_\_

(۱) ولی اعاده آن نماز را ترک نمایند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۹۷ خود نمی‌دهد خدای تعالی در روز قیامت مار و افعی بر او می‌گمارد که دست او را بگزد و طوق کردن او باشد و هر شتر و گاو و گوسفندی که زکاة او را نداده باشند آن شخص را در زیر دست و پای خود می‌گیرند و شاخ داران او را شاخ می‌زنند تا وقتی که حساب خلائق به آخر رسد

### فصل دویم در زکاة طلا و نقره

فصل دویم در زکاة طلا و نقره بدان که زکاة در نه چیز واجب است طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و بر شخصی واجب است که بالغ و عاقل باشد و بنده نباشد و مالک نصاب باشد به تفصیلی که مذکور خواهد شد و قدرت داشته باشد که در مال خود تصرف نماید پس در مالی که غصب شده باشد زکاة نیست و زکاة طلا و نقره دادن وقتی واجبست که سه شرط بهم رسد: شرط اول آن که سکه داشته باشد اگر چه آن سکه متروک شده باشد و کسی بآن معامله نکند پس در شمشه طلا و نقره و طلا- آلات و نقره آلات زکاة نیست و هم چنین در زر مطلق اگر چه مردم بآن معامله کنند. شرط دوم آن که هر یک از طلا- و نقره به نصاب رسیده باشد و نصاب طلا بیست مثقال شرعیست و در کمتر از بیست مثقال زکاة نیست و اگر بر بیست مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاد شود در آن زیاد زکاة نیست تا به چهار مثقال رسد و هم چنین اگر بر بیست و چهار مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاد شود در آن زیاد زکاة نیست تا وقتی که به چهار مثقال برسد و بر این قیاس و نصاب نقره دویست درهم است و در کمتر از آن زکاة نیست و هم چنین اگر بر دویست درهم چیزی زیاد شود در آن زیاد زکاة نیست تا وقتی که به چهل درهم برسد و بر این قیاس و زکاة طلا- و نقره یک دانگ و نیم ده یکست پس زکاة بیست مثقال طلا نیم مثقال است و زکاة هر چهار مثقال که بعد از بیست مثقال به هم رسد ده یک مثقال است و زکاة دویست درهم نقره پنج درهم است و زکاة چهل درهم که بعد از دویست درهم بهم رسد یک درهم است. شرط سیم حولست یعنی آن که نصاب مدّت یازده ماه در ملک این کس باشد و در این یازده ماه سکه دار باشد پس در اول ماه دوازدهم زکاة واجب می‌شود و اگر در اثنای این مدّت چیزی از مقدار نصاب تلف شود یا به قرض به شخصی داده شود یا بعضی را طلا آلات یا نقره آلات یا مطلق سازد زکاة ساقط می‌شود هر چند تعمّد «۱» کرده باشد تا زکاة بر او واجب نشود و بدان که قرض داری مانع زکاة نمی‌شود پس اگر شخصی مالک دویست درهم باشد و دویست درهم یا زیاد قرض داشته باشد زکاة دادن بر او واجب است هر چند مالک \_\_\_\_\_ (۱) در فرار از زکاة رعایت احتیاط را

نمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۹۸ چیز دیگر نباشد

### فصل سیم در بیان زکاة گندم و جو و خرما و مویز

فصل سیم در بیان زکاه گندم و جو و خرما و مویز زکاه در این اجناس اربعه واجب می‌شود بدو شرط: شرط اول آن که خود این اجناس را کاشته باشد یا قبل از آن که گندم و جو و انگور دانه بندد و خرما زرد یا سرخ شود بملک او در آید پس اگر گندم و جو و انگور بعد از دانه بستن و خرما بعد از آن که سرخ یا زرد شود بملک شخصی در آید زکاه بر او واجب نیست. شرط دوم آن که به نصاب رسیده باشد و آن سیصد صاع شرعیست و صاع شرعی یک هزار و یک صد و هفتاد درهم شرعیست و درهم شرعی بوزن چهل و هشت جو میانه است پس صاع بوزن پنجاه و شش هزار و یک صد و شصت جو میانه است چنانکه در بحث وضو مذکور شد و هر چه از نصاب زیاده باشد اگر چه آن یکمن باشد یا کمتر زکاه دادن آن واجبست و زکاه این اجناس ده یکست اگر با آب روان یا آب باران یا بی‌احتیاج به آب دادن حاصل شود و نصف ده یکست اگر با آب چاه و گاو و امثال آن حاصل شده باشد و اگر بهر دو حاصل شده باشد حکم بر اغلب است و اگر برابر باشد چهار دانگ و نیم از ده یک آن باید داد پس اگر شصت خروار گندم بهر دو آب بالسویّه حاصل شود زکاه آن چهار خروار و نیم است و اعتبار نصاب این اجناس بعد از وضع خراج «۱» و تخم و حصّه برزگر و نقصان گاو و مصالح الاملاک است و اگر آب یا زراعت را قبل از دانه بستن خریده باشد قیمت آن را نیز بیرون «۲» کند و بعد از بیرون کردن اینها اگر مقدار نصاب بماند زکاه واجبست و اگر کمتر بماند ساقط است و انگوری که عادت نیست که آن را مویز کنند و رطبی که عادت نیست که آن را خرما کنند تخمین باید کرد که اگر مویز و خرما شود به نصاب می‌رسد یا نه اگر به نصاب رسد زکاه واجب است و الا ساقط است و تا وقت دادن زکاه هر چه صاحب مال ازین اجناس تصرف نماید از انگور و رطب و غیره واجبست که مقدار زکاه آن را معلوم خود سازد تا در وقت دادن زکاه عوض آن به مستحقّ رساند و هر گاه زکاه این اجناس را یک نوبت داده باشد دیگر دادن زکاه آنها واجب نیست اگر چه چند سال بر آن بگذرد

### فصل چهارم در بیان زکاه شتر و گاو و گوسفند

فصل چهارم در بیان زکاه شتر و گاو و گوسفند زکاه اینها واجب است به چهار شرط: اول آن که مدّت یازده ماه در ملک این کس باشند. دوم آن که در مدّت مذکور قوت آنها از چریدن باشد نه از مال مالک. سیم آن که در مدّت مذکور شتر و گاو را کار نفر؟؟؟ «۳» مثل بار کردن و زمین شیار کردن. چهارم آن که به نصاب رسد پس در کمتر از پنج \_\_\_\_\_ (۱) خراج سلطان شیعه موضوع نیست

بلی آن چه از عین جنس می‌برد زکاه آن مقدار را جایز است ندهند صدر دام ظلّه العالی (۲) احوط وضع نکردن مؤنه است خصوصاً آن چه پیش از دانه بستن بوده است صدر دام ظلّه العالی (۳) چون در گوسفند کار فرمودن آن متعارف نیست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۹۹ شتر زکاه نیست و تا به بیست و شش شتر نرسد زکاه هر پنج شتر یک رأس گوسفند است. و چون به بیست و شش رسد زکاه آن یک نفر شتر ماده است که یک سال تمام کرده باشد و داخل سال دوم شده باشد. و چون به سی و شش رسد زکاه آن یک نفر شتر ماده است که داخل سال سیم شده باشد. و چون به چهل و شش رسد زکاه آن یک نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد. و چون به شصت و یک رسد زکاه آن یک نفر شتر ماده است که داخل در سال سیم شده باشد. و چون به نود و یک رسد زکاه دو نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد. و چون به صد و به صد و بیست و یک رسد «۱» زکاه آن در هر چهل نفر یک شتر ماده است که در سال سیم داخل شده باشد. و در هر پنجاه نفر یک نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد. و گاو تا سی نرسد زکاه ندارد و چون به سی رسد زکاه آن یک فرد گوساله است خواه نر و خواه ماده که در سال دوم داخل شده باشد. و چون به چهل رسد زکاه یک فرد گوساله است که در سال سیم داخل شده باشد. و گوسفند تا به چهل نرسد زکاه ندارد و چون به چهل رسد زکاه یک رأس گوسفند است. و چون به صد و بیست و یک رسد زکاه



دو رأس گوسفند است. و چون به دویست و یک رسد زکاة سه رأس گوسفند است. و چون به سیصد و یک رسد زکاة چهار رأس گوسفند است. و چون به چهار صد رسد زکاة در هر صد رأس یک رأس است. و هر عددی که مذکور شد از شتر و گاو و گوسفند آن را در شرع نصاب گویند. و هر چه در ما بین دو نصاب واقع است زکاة ندارد. و گوسفندی که به زکات داده می‌شود واجبست که کمتر از هفت «۲» ماهه نباشد و بیمار و عیناک و لاغر و آبستن «۳» نباشد. و اگر تازه زاییده باشد تا پانزده روز نگذرد به زکات نمی‌توان داد

### فصل پنجم در مستحقان زکاة

فصل پنجم در مستحقان زکاة و ایشان هشت فرقه‌اند: اول و دوم فقرا و مساکینند یعنی کسانی که مالک قوت یک ساله خود و عیال خود نباشد و کسبی و صنعتی نداشته باشد که بآن وفا کند بشرط آن که سید نباشد مگر آن که زکاة دهنده سید باشد چه زکاة سید بر سادات رواست. سیم جماعتی‌اند که حاکم شرع ایشان را به واسطه اخذ زکاة از مردم و ضبط محاسبه و قسمت آن تعیین نموده باشد و شرط نیست که این جماعت فقرا و مساکین باشند پس هر چند مالدار (۱) احوط آنست که بهر یک از

چهل و پنجاه که تمام عدد را می‌گیرد یا کمتر باقی می‌ماند بآن حساب کند بس در صد و بیست و یک اختیار چهل و در صد و پنجاه مثلاً- اختیار پنجاه نمایند إن شاء الله تعالی و در گاو نیز رعایت این احتیاط را مرعی دارند صدر دام ظلّه العالی (۲) و احوط آنست که کمتر از یک ساله نباشد صدر دام ظلّه العالی (۳) علی الاحوط و در تازه زاییده احوط گذشتن دو راه است بر او و قوچ و گوسفندی که مهیا از برای خوردن نموده‌اند ندهند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۰ باشند آن چه حاکم شرع بحق السعی ایشان تعیین نماید می‌توانند گرفت. چهارم جماعت کافر که در جهاد مدد اهل اسلام می‌کنند. پنجم هر بنده که در خدمت آقای خود مشقت و آزار کشد پس او را از زکاة می‌توان خریدن و آزاد کردن و هم چنین بنده که شرط کرده باشد که مبلغی به آقا دهد و بعد از آن آزاد باشد هر گاه عاجز باشد از تحصیل کل آن مبلغ یا بعض آن پس آن مبلغ را یا تتمه آن را از زکاة به آقای او می‌توان داد تا آزاد شود. ششم جماعتی که قرض بسیار برآورده باشند و از دادن آن عاجز باشند بشرط آن که آن قرض را در معصیت صرف نکرده باشند. هفتم سبیل الله مثل پل ساختن و مسجد عمارت کردن و مدرسه جهت طالبان علم ساختن که به علمی مشغول باشند که در آخرت نفعی از آن به ایشان رسد. هشتم ابن سبیل یعنی شخصی را که در شهر خود مالدار و غنی باشد اما به غربت افتاده و پریشان شده باشد به او زکاة می‌توان داد بشرط آن که سفر او سفر معصیت نباشد و شخصی نیابد که از او قرض بگیرد یا چیزی از اموال که در شهر خود دارد بفروشد.

### فصل ششم در بیان زکاة فطره

فصل ششم در بیان زکاة فطره بدان که هر شخصی که عاقل و بالغ باشد و قادر بر قوت یک ساله خود و عیال خود باشد خواه خود و عیالان او روزه ماه رمضان گرفته باشند و خواه نگرفته باشند بر او واجب است که از خود و از هر یک از عیالان مقدار یک صاع یعنی یکمن و یک چهار یک بوزن تبریز تخمیناً از گندم یا جو یا خرما یا مویز یا برنج یا کشک یا شیر یا آن چه در اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد به مستحق رساند و مقدار صاع قبل از این نیز مذکور شد و وقت دادن به مستحق تیت چنین کند که این جنس را به مستحق می‌دهم بجهت زکاة فطره واجب تقرّب به خدا. و کسی که فقیر بود وی را سنت است که زکاة فطره را اخراج نماید و کیفیت آن چنانست که یک صاع را تیت کند و بدست عیال بدهد تا یک یک بدست گیرند آن گاه از ایشان بستاند و به

مستحق برساند و مصرف زکاة فطره مصرف زکاة مال است. و جایز است دادن قیمت آن جنس به مستحق. و اگر در شب عید رمضان مهمانی قبل از شام برسد فطره او بر این کس واجبست خواه طعام این کس را خورد و خواه نخورد و هم چنین هر غلام و کنیز که گریخته یا غایب باشند فطره ایشان نیز بر این کس واجب است ما دام که مردن ایشان معلوم نباشد. و وقت دادن زکاة فطره از اول شب عید است تا وقت ظهر روز عید و حرام است تأخیر آن بعد از آن پس اگر تأخیر کند به نیت قضا باید داد. و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا آخر روز عید جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۱ به نیت ادا می‌توان داد و بعد از آن قضاست.

### مطلب دویم در بیان زکاة سنتی

مطلب دویم در بیان زکاة سنتی بدان که زکاة در هشت چیز سنت است: اول اسب مادیان است و زکاة هر اسبی در سالی دو مثقال شرعی طلاست اگر پدر و مادرش هر دو اصیل باشند یک مثقال است اگر یکی از ایشان اصیل باشد یا هیچ یک اصیل نباشند بشرط آن که تمام سال در صحرا بچرند یعنی علق ایشان از مال مالک نباشد. دویم از آن چه زکاة دادن در آن سنت است مالیت که مالک آن کاری کرده باشد که به واسطه آن کار زکاة در آن واجب نشده باشد مثل آن که در اثنای سال به شخصی قرض دهد یا زر سکه دار را مطلق سازد یا از نصاب اول شتر یا گاو یا گوسفند چیزی به شخصی ببخشد پس مثل اینها زکاة دادن سنت است. سیم از آن چه زکاة در آن سنت است حاصل مستقلات است مثل دکان و حمام و کاروانسرا و امثال آن پس سنت است که یک دانگ و نیم ده یک حاصل آن را به زکات بدهد هر چند به نصاب نرسد و حول نگذرد. چهارم از آن چه زکاة در آن سنت است هر چیزیست که از زمین بروید و به کیل و وزن در آید مثل برنج و نخود و عدس و ماش و مانند آن و نصاب و حول آن بطریق نصاب و حول گندم و جو و خرما و مویز است و هم چنین در عشر و نصف عشر امیا در سبزیها و خربزه و خیار و مانند آن زکاة سنت نیست. پنجم مالی است که از آن چه زکاة دادن آن سنت است چند سال در دست مالک نباشد و بعد از چند سال بدست مالک آید سنت است که زکاة یک ساله آن را بدهد. ششم از آن چه زکاة در آن سنت است مالیت که مالک در آن شک داشته باشد که به نصاب رسیده یا نه سنت است که ما دام که شک داشته باشد زکاة آن را هر ساله داده باشد. هفتم از آن چه زکاة دادن آن سنت است مال تجارت است یعنی هر گاه شخصی متاعی چند بجهت تجارت بخرد یا ملکی را اجاره کند بقصد آن که به اجاره دهد که فایده از آن حاصل کند پس هر گاه رأس المال به نصاب طلا و نقره برسد و در مدت یک سال نقصان نکند زکاة دادن آن سنت است. هشتم از آن چه زکاة دادن آن سنت است مال طفل است هر گاه ولی طفل بآن تجارت کند از برای طفل و شرط زکاة تجارت به هم رسد سنت است که ولی از آن زکاة بدهد.

### مطلب سیم در بیان احکام خمس

مطلب سیم در بیان احکام خمس بدان که خمس در هفت چیز واجبست: اول غنیمتی که از کافران حربی بدست آید هر مقدار که باشد. دویم هر کانی که بهم رسد مثل فیروزه و مس و کل ارمنی و مانند آن بشرط آن که بعد از اخراجات ضروری مثل کندن و صاف نمودن قیمت آن چه بماند بیست مثقال شرعی باشد و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۲ بعضی «۱» از مجتهدین را مذهب آنست که دادن خمس آن واجبست هر چند قیمت آن از بیست مثقال کمتر باشد. سیم هر چه از دریا به غواصی بیرون آورند مثل مروارید و مرجان و غیر آن هر گاه قیمت آن بیست مثقال «۲» طلا شود. چهارم مال حلال هر گاه بمال حرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد اما این قدر معلوم باشد که از پنج یک زیاد نیست در این صورت خمس آن را می‌باید داد هر مقدار که باشد و باقی حلال می‌شود و اگر معلوم باشد که از پنج یک زیاد است خمس را باید داد و آن زیادتی را تخمین باید کرد و به فقرا و مساکین تصدق باید نمود. پنجم زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد واجبست که خمس آن زمین یا خمس



قیمت آن یا خمس حاصل هر ساله آن را بدهد. ششم زری که در زمین یافت شود پس اگر در بلاد کافران حربی یافت شده باشد دادن خمس آن واجبست خواه اثر اسلام بر آن باشد و خواه نباشد و باقی از آن شخص است که یافته است و هم چنین اگر در بلاد اسلام یافت شده باشد و اثر اسلام بر آن نباشد که اگر اثر اسلام بر آن باشد لقطه «۳» است و احکام بعد از این مذکور خواهد شد. هفتم فایده که از تجارت یا زراعت یا حرفت و مانند آن به هم رسد پس هر گاه آن فایده زیاده از کلّ اخراجات یک ساله این کس باشد خمس زیاده را باید داد پس اگر شخصی از سود تجارت بیست تومان مثلاً حاصل کرده باشد و اخراجات لایق بحال او ده تومان شود ده تومان از آن بیست تومان بجهت اخراجات بردارد و از ده تومان که می ماند دو تومان بخمس بدهد و بر این قیاس است فایده که از زراعت و حرفت حاصل شود و اگر در آن سال پیشکشی «۴» به شخصی بدهد یا زن بخواهد یا غلام «۵» یا کنیزک بخرد یا او را جریمه کنند از جمله اخراجات سال حسابست پس آن چه بعد از وضع کلّ آنها بماند دادن خمس آن واجبست هر قدر که باشد. و بدان که نصف خمس تعلق به حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام دارد و نصف دیگر به سادات یعنی جمعی که از جانب پدر به هاشم که جدّ حضرت رسالت پناه است صلّی اللّٰه علیه و آله منسوبست اگر چه از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام نباشند بشرط آن که شیعه اثنی عشری باشد و ایتم یا مساکین یا ابنای سبیل باشد و نصفی که باین جماعت متعلق است صاحب مال می تواند که خود میانه ایشان قسمت نماید. و اما آن نصف که تعلق به حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام دارد در زمان غیبت بر صاحب مال واجب است که به مجتهد دهد تا مجتهد آن را میانه آن جماعت قسمت نماید «۶»

(۱) فرمایش بعضی از مجتهدین احوط

است صدر دام ظلّه (۲) هر گاه قیمت آن یک مثقال شود احتیاط رعایت نمایند صدر دام ظلّه العالی (۳) معلوم نیست پس خمس آن را البته بدهد صدر دام ظلّه العالی (۴) که غرض عقلانی در آن داشته باشد صدر دام ظلّه (۵) اگر ذی آن غلام و کنیز داشتن باشد صدر دام ظلّه (۶) اذن مجتهد نیز کفایت می کند صدر دام ظلّه. جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۳

## باب چهارم از کتاب جامع عباسی در بیان احکام روزه واجبی و سنتی

### مطلب اول در بیان محرمات و مبطلات روزه

مطلب اول در بیان محرمات و مبطلات روزه بدان که هشت چیز است که بفعل آوردن آن در روزه واجبی حرام است و اگر بفعل آورند روزه باطل می شود: اول چیزی خوردن و آشامیدن هر چند خوردن و آشامیدن آن خلاف عادت باشد و بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که خوردن چیزی که خلاف عادتست مثل پوست تخم مرغ و برک درخت و مانند آن روزه را باطل نمی کند و این مذهب ضعیف است و هر گاه بلغم از دماغ یا از سینه به دهن آید فرو بردن آن روزه را باطل می سازد و اگر تشنگی یا گرسنگی بر شخصی غالب شود چنانچه تحمل نتواند کرد در آن وقت بخورد اما زیاده «۱» بر آن چه دفع مضرت کند نخورد و بر او واجبست «۲» که لقمه را بزرگ کند و هم چنین جرعه آب را که مدت خوردن و آشامیدن دراز نشود. دویم از آن چه روزه را باطل می سازد انزال منی است عمداً بهر طریق که باشد امّا اگر روزه دار در روز محتلم شود روزه او باطل نمی شود و لازم نیست که همان وقت غسل کند مگر آن که وقت نماز تنک شود و اگر داند که چون در روز خواب کند محتلم خواهد شد خواب کردن او از روی عمد و اختیار حرام است. سیّم از آن چه روزه را باطل می سازد داخل کردن حشفه است عمداً در قبل یا دبر مرده یا زنده پس روزه فاعل و مفعول هر دو باطل می شود و اگر شخصی زن خود را در روز به زور جماع کند کفّاره خود و آن زن در کردن مرد است و اگر زن مرد را به زور به جماع وادارد کفّاره زن و مرد بر زنست. چهارم از آن چه روزه را باطل می سازد عمداً بر جنابت ماندن است تا وقت صبح پس قضا و کفّاره لازم می شود. و هم چنین اگر زن تأخیر غسل حیض یا استحاضه یا نفاس کند تا وقت صبح داخل شود.

و اگر جنب بخوابد بقصد آن که آخر شب غسل کند و تا صبح بیدار نشود نه قضا بر او لازمست نه کفاره. و اگر قصد آن داشت که غسل نکند هم قضا و هم کفاره لازمست و اگر غسل کردن و نکردن به خاطرش نرسیده باشد قضا لازمست نه کفاره «۳». و هم چنین اگر از خواب اول بیدار شود و نوبت دوم بخواب رود به گمان آن که بجهت غسل کردن در آخر شب بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود قضا لازمست نه کفاره «۴». و اگر در این صورت گمان بیدار شدن نداشته باشد کفاره نیز لازم می‌شود. و اگر نوبت سیم بخواب رود و تا صبح بیدار نشود قضا و کفاره بر او لازمست هر چند بقصد غسل کردن بخواب رود و گمان داشته باشد که در شب بجهت غسل کردن بیدار خواهد شد

(۱) لزوم آن معلوم نیست صدر دام ظلّه (۲) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۳) احوط کفاره است نیز صدر دام ظلّه (۴) کفاره نیز احوط است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۴ پنجم از آن چه روزه را باطل می‌کند رسانیدن کرد غلیظ است عمداً به حلق و هم چنین رسانیدن دود غلیظ و بخار غلیظ پس هر گاه یکی از این سه چیز را به حلق رساند از روی عمد قضا بر او لازم است اما کفاره ندارد. ششم از آن چه روزه را باطل می‌کند قی کردنست از روی عمد و آن موجب قضاست و کفاره لازم نیست و بعضی «۱» از مجتهدین کفاره را نیز لازم می‌دانند اما اگر بی اختیار آید یا از روی سهو قی کند چیزی لازم نمی‌شود. هفتم از آن چه روزه را باطل می‌کند فرو رفتن در آب است از روی عمد و آن قضا واجب است و بعضی از مجتهدین «۲» کفاره را نیز واجب می‌دانند و اگر جنب روزه واجب داشته باشد و غسل ارتماسی کند آن غسل باطل است. هشتم از آن چه روزه را باطل می‌سازد دروغ گفتن است بر خدا مثل آن که بگوید که فلان چیز را خدای تعالی حرام کرده یا فلان را حلال و این قول خلاف واقع باشد و هم چنین دروغ گفتن بر پیغمبر ص و بر یکی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و آن موجب قضاست و بعضی «۳» از مجتهدین کفاره را نیز واجب می‌دانند و بعضی هیچ یک را واجب نمی‌دانند

### مطلب دوم در بیان روزه‌های واجب و سنت و مکروه و حرام

#### فصل اول در بیان روزه‌های واجب

فصل اول در بیان روزه‌های واجب و آن بر هشت قسم است: اول روزه ماه رمضان است و ثابت می‌شود داخل شدن ماه رمضان یکی از سه چیز: اول آن که معلوم شود که از ماه شعبان سی روز گذشته. دوم آن که شیاع یعنی جمعی کثیر که از سخن ایشان ظنّ حاصل «۴» شود اخبار نمایند که ماه را دیده‌اند. سیم آن که دو مرد عادل گواهی دهند که ماه را دیده‌اند پس اگر دو زن عادل یا آن که یک مرد عادل گواهی دهند که ماه را دیده‌اند به گواهی ایشان ثابت نمی‌شود مگر آن که به سر حدّ شیاع رسد و بحساب تقویم و غیر آن داخل شدن ماه ثابت نمی‌شود. دویم از روزه‌های واجب روزه قضای ماه رمضان است و واجبست به جا آوردن آن پیش از آن که رمضان آینده داخل شود پس اگر بر شخصی ده روز مثلاً از قضای ماه رمضان واجب باشد قضای آن را تاخیر می‌تواند کرد تا وقتی که بمه رمضان آینده ده روز بماند. پس اگر همیشه عازم بوده که آن ده روز را قضا کند و چون بمه رمضان ده روز بماند مانعی از روزه داشتن به هم رسد مثل آن که بیمار شود یا زن حیض بیند در این صورت همین قضای ده روز واجبست و بس و اگر بی‌عذر تا رمضان آینده تأخیر کرده باشد ده روز را قضا کند و به جهت هر روز مقدار یک مدّ «۵» کند یا برنج یا نان یا مانند (۱) چون ظاهر بعض اخبار

لزوم کفاره است پس رعایت احتیاط موافق فرمایش بعض از مجتهدین نمایند صدر دام ظلّه العالی (۲) در اینجا نیز فرمایش بعض از مجتهدین احوط است صدر دام ظلّه (۳) در اینجا نیز فرمایش بعض از مجتهدین احوط است و احوط الحاق حضرت زهراء سلام الله

علیهاست باین حکم صدر دام ظلّه العالی (۴) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۵) ولی احوط دو مدّ است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۵ آن تصدّق کند و مدّی چهار یک صاع است یعنی بوزن چهارده هزار چهل جو میانه است و هم چنین قضا و تصدّق لازم است اگر عزم بر قضا نداشته باشد تا وقتی که به رمضان آینده مقدار مدّت قضا بماند و در این مدّت بیمار شود یا زن حیض ببیند. و بدان که قضای ماه رمضان را پیش از پیشین فاسد می‌توان ساخت به خوردن و جماع و غیر آن و بعد از پیشین حرام است پس اگر بعد از پیشین فاسد سازد به خوردن و غیر آن قضا و کفّاره لازم می‌شود و کفّاره آن ده مسکین را طعام دادند و اگر از آن عاجز شود سه روز روزه بدارد. سیّم از روزه‌های واجبی آنست که شخصی خود را به شخصی به اجاره دهد که قضای روزه میّت او کند پس بر او واجبست که بسیار تأخیر در قضا نکند و نوعی نماید که در عرف گویند که او مشغول است به قضای روزه. چهارم از روزه‌های واجبی روزه‌ایست که بر پدر این کس «۱» واجب بوده و پدر در حال حیات «۲» با وجود قدرت بر قضای آن قضا نکرده باشد پس بر پسر بزرگتر واجبست که آن را قضا کند. و اگر میّت دو پسر داشته باشد که سال یکی بیشتر باشد و سال یکی کمتر اما آن که سال او کمتر است بالغ شده باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که قضا بر آن کس است که بالغ است اما اصحّ آنست که قضا بر آن کس است که سال او بیشتر است. و اگر هر دو در سنّ برابر باشند هر یک نصفی قضا کنند اگر عدد قضا جفت باشد و اگر طاق باشد قضای یک روز آن واجب کفائست یعنی هر کدام که آن روز را قضا کنند از دیگری ساقط می‌شود پس اگر هر دو آن روز را روزه بدارند و بعد از پیشین مقارن هم افطار نمایند کفّاره آن نزد بعضی از مجتهدین واجب کفائست و بعضی «۳» بر آنند که هر دو بالسویّه واجبست قسم. پنجم از روزه‌های واجبی آنست که بنذر یا عهد یا سوگند واجب شود و این بر دو قسم است مطلق و معین مطلق آنست که نذر کند که یک روز روزه بدارد و تعیین زمان و مکان نماید و معین بر سه قسم است: اول آن که تعیین زمان کند مثل روزه اول ماه رجب. دوم آن که تعیین مکان کند مثل یکی از عتبات عالیات. سیّم آن که تعیین زمان و مکان هر دو کند مثل روزه اول ماه رجب در مکه معظّمه پس هر گاه از روزه داشتن در آن زمان یا در آن مکان مانعی مثل بیماری یا سفر ضروری یا حیض بهم رسد قضا باید کرد. قسم ششم از روزه‌های واجبی روزه دو ماهست بجهت کفّاره فاسد کردن روزه ماه رمضان پس هر گاه شخصی بالغ عاقل از روی عمد در روز ماه رمضان روزه را به خوردن یا آشامیدن یا جماع کردن یا مانع آن باطل سبب سازد مخیر است در آن کسه دو ماه

(۱) روزه واجب بر مادر را نیز قضا نماید علی الاحوط چنانچه گذشت صدر دام ظلّه (۲) مگر فوت در سفر که قدرت بر قضا در آن شرط نیست صدر دام ظلّه (۳) فرمایش این بعض احوط است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۶ روزه بدارد یا یک بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد هر مسکین را یک مدّ نزد بعض مجتهدین و دو مدّ نزد بعض دیگر و اگر روزه ماه رمضان را به چیزی حرام فاسد سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا کردن یا در حیض جماع کردن در این صورت سه کفّاره بر او لازم است یعنی دو ماه روزه بدارد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام دهد. قسم هفتم روزه اعتکافست که به تفصیل عن قریب مذکور می‌شود. هشتم روزه کفّاراتست که در بحث کفّارات مذکور خواهد شد «۱»

### فصل دویم در بیان روزه سنتی

فصل دویم در بیان روزه سنتی و انواع آن بسیار است و ما در این کتاب بیست نوع از آن که مشهورتر است مذکور می‌سازیم: اول روزه روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است. دوم روزه روز مبعث آن حضرت و آن بیست و هفتم رجب است. سیّم روزه روز عید غدیر و آن هجدهم ذی حجّه است. چهارم روزه سه روز از هر ماه یعنی پنجشنبه هفته اول ماه و پنجشنبه هفته آخر ماه و چهارشنبه اول دهه دوم ماه. پنجم روزه ایام بیض و آن نیز سه روز است سیزدهم و چهاردهم و

پانزدهم از هر ماه. ششم روزه روز عرفه که نهم ماه ذی حجه است بدو شرط: اول آن که محقق باشد که نهم ماه است. دویم آن که از روزه داشتن ضعف حاصل نشود به حیثیتی که نتواند به فراغت به دعا اشتغال نماید. هفتم روزه روز مباحله و آن بیست و چهارم ماه ذی حجه است و آن روز تصدق کردن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است انگشتر خود را در اثنای رکوع. هشتم روزه اول ماه ذی حجه است تا روز نهم. نهم روزه کل ماه رجب. دهم روزه کل ماه شعبان. یازدهم روزه دحو الأَرْض است و آن بیست و پنجم ذی قعدة است. دوازدهم روزه نه روز اول ماه محرم است. سیزدهم روزه روز عاشورا که روز دهم محرم است تا وقت عصر و بعد از آن افطار باب نمایند یا به خاک «۲» کربلا. به نیت شفا بشرط آن که زیاده بر یک نخود نخورده باشد. چهاردهم روزه پنجشنبه و جمعه. پانزدهم روزه یوم ترویبه و آن هشتم ماه ذی حجه است. شانزدهم روزه شش روز بعد از عید ماه رمضان. هفدهم روزه پانزدهم ماه جمادی الأولى. هجدهم روزه داود پیغمبر علیه السلام و آن همیشه یک روز در میان ماه روزه داشتن است. نوزدهم روزه یوم الشک به نیت سنت و آن آخر شعبان است هر گاه احتمال اول ماه رمضان داشته باشد. بیستم روزه بیست و نهم ذی قعدة است

### فصل سیم در بیان روزه حرام

فصل سیم در بیان روزه حرام و آن نهم قسم است: (۱) قسم نهم روزه روزی که در شب آن خوابیده است پیش از نماز عشا و بیدار نشده تا نصف آن شب چنانچه در کفارات خواهد آمد صدر دام ظلّه العالی (۲) مدرکی در افطار به خاک کربلا در روز عاشورا غیر از فرمایش مرحوم شیخ در مصباح متعجب بنظر نرسیده پس در غیر حال ناخوشی که بتواند آن را به نیت شفا بخورد چنانچه فرموده‌اند البته ترک نمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۷ اول روزه عید ماه رمضان و عید قربان به اجماع اهل اسلام. دویم روزه یوم الشک به قصد آن که روزه ماه رمضان است اما بقصد قضا یا نذر حرام نیست. سیم روزه صمت یعنی در اثنای نیت روزه قصد کند که از اول روز تا شب حرف نزند. چهارم روزه وصال و آن را دو تفسیر است: اول آن که در وقت نیت روزه قصد تأخیر افطار کند و شام و سحور را یکی نماید دویم آن که دو روز متوالی روزه بدارد بی آن که در شب روزه بگشاید. پنجم «۱» روزه زن به نیت سنت بی‌رخصت شوهر. ششم روزه غلام و کنیز به نیت سنت بی‌رخصت آقا. هفتم روزه بیمار هر گاه از روزه گمان مضرت «۲» داشته باشد یا طیب حاذق گوید که روزه مضرت می‌رساند هر چند آن طیب کافر باشد و هم چنین اگر طیب حاذق گوید که علاج آن بیمار منحصر است در مجامعت و تأخیر مجامعت تا شب خطر عظیم دارد در این صورت مجامعت در روز ماه رمضان واجب می‌شود. پس اگر زن یا کنیز که این کس روزه واجب داشته باشند و عورتی دیگر که روزه بر او واجب نباشد یافت نشود زن خود یا کنیز خود را می‌تواند که به زور مجامعت کند و بر ایشان ممانعت آن قدر که نتواند لازم است و چون یکی از ایشان را مجامعت کند واجبست که کفاره او را بدهد. هشتم از روزه‌های حرام روزه مسافر است به نیت وجوب هر گاه سفر او مباح باشد مگر در سه جا که روزه واجب در سفر مباح در آن سه جا جایز است و حرام نیست: اول روزه نذری که سفر او حضرا قید شده باشد. دوم روزه سه روز در وقت حج هر گاه قربانی یافت نشود چنانکه در باب حج مذکور می‌شود. سیم روزه هجده روز شخصی را که در حج قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون رود چنانکه در باب حج مذکور خواهد شد. نهم از روزه‌های حرام روزه ایام تشریق است و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی حجه است. شخصی را که در منی باشد که اگر در غیر منی باشد روزه آن حرام نیست بلکه ثواب دارد

فصل چهارم در بیان روزه مکروه و آن چهار است: اول روزه سنتی «۳» در سفر. دوم روزه سنتی که شخصی که مؤمنی او را دعوت کرده باشد به طعام سنت است که افطار کند و اظهار نکند که روزه دارد. سیم روزه یوم عرفه هر گاه شک در اول ماه داشته باشد یا روزه موجب ضعف شود بر وجهی که به فراغت اشتغال به دعا نتواند نمود. چهارم روزه مهمان به نیت سنت بی‌رخصت صاحب خانه و بعضی از مجتهدین برآند که روزه صاحب خانه نیز بی‌رخصت مهمان مکروهست

### مطلب سیم در بیان باقی احکام روزه

#### فصل اول در بیان نیت روزه

فصل اول در بیان نیت روزه (\_\_\_\_\_ (۱) این قسم و قسم ششم تفصیلی دارد که منافی با وضع حاشیه است صدر دام ظلّه (۲) گمانی که ملاحظه آن لازم است شرعا صدر دام ظلّه (۳) بلکه احوط ترک است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۸ بدان که شش امر در نیت روزه معتبر است: اول نیت را قبل از طلوع فجر به جا آوردن. دویم قصد قربت. سیم تعیین آن که این روزه واجبست یا سنت. چهارم تعیین آن که از ماه رمضانست یا نذر یا کفاره. پنجم تعیین آن که اداست یا قضا و بعضی برآند که در روزه ماه رمضان نیت ادا لازم نیست. ششم استدامت حکمی یعنی در اثنای روز قصد فعلی نکند که روزه را باطل می‌کند مثل خوردن و آشامیدن و جماع کردن و مانند آن. پس اگر شخصی در اثنای روزه قصد چنین فعلی کند گناه کار است اگر چه آن را بفعل نیاورد. و میانه مجتهدین خلافت که آیا بمجرّد این قصد روزه باطل می‌شود یا نه و بر تقدیر بطلان آیا همین قضا لازم است یا کفاره نیز لازم می‌شود و در این نیز خلافت و اصح آنست که قضا لازم است اما کفاره لازم نیست. و بدان که اگر شخصی نیت روزه واجبی را فراموش کند و قبل از پیشین به یاد او آید و آن وقت نیت کند روزه او صحیحست. و در روزه سنتی هر وقت بخاطر رسد اگر نیت کند ثواب روزه آن روز را دارد اگر چه پیش از شام به یک لحظه نیت کند

#### فصل دوم در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست

فصل دوم در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست اول شخصی که از روزه داشتن به واسطه پیری مشقت «۱» عظیم یابد پس عوض هر روز یک مدّ گندم یا مانند آن تصدّق نماید. دویم شخصی که تشنگی بر او غالب باشد و مشقت عظیم از روزه داشتن کشد او نیز عوض هر روز یک مدّ گندم یا مثل آن تصدّق نماید و هر وقت که عذر او برطرف شود قضا کند. سیم زنی که حامله باشد و کمان آن داشته باشد که از روزه داشتن به او یا بحمل او ضرر می‌رسد حکم او حکم صاحب تشنگی است. چهارم زنی که به طفل شیر می‌دهد خواه طفل خود و خواه طفل غیر را هر گاه از روزه داشتن شیر او وفا به طفل نکند و او حکم حامله دارد. پنجم زنی که حیض داشته باشد یا نفاس یا آن که استحاضه داشته باشد و غسل واجب را بفعل نیاورده باشد. ششم بیماری که از روزه داشتن ضرر یابد. هفتم مسافر چنانکه قبل از این مذکور شد. هشتم طفلی که بعد از طلوع فجر بالغ شود روزه آن روز از او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآند که اگر قبل از پیشین بالغ شود روزه آن روز از او صحیح است. نهم شخصی که مست باشد روزه او صحیح نیست و قضای آن روز بر او واجبست. دهم شخصی که کافر اصلی بوده باشد و بعد از طلوع فجر مسلمان شود روزه داشتن آن روز از او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآند که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزه آن روز از او صحیح است و قضای روزه‌های گذشته از او ساقط است. اما هر گاه مرتد شود و باز توبه کند بر او لازم است قضای روزه واجبی که در ایام رده از او فوت شده. امّا اگر سنی شیعه شود حکم کافر اصلی

(۱) با نبودن ضروری که شرعا رعایت آن لازم است صحیح نبودن معلوم نیست در این جماعت و جماعت دوّم صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۹ دارد که قضای روزه بر او واجب نیست

### فصل سیّم در بیان امری چند که بفعل آوردن آنها در ماه رمضان سنت است

فصل سیّم در بیان امری چند که بفعل آوردن آنها در ماه رمضان سنت است و آن دوازده امر است: اوّل آن که در وقت دیدن هلال این دعا بخواند و بعضی از مجتهدین خواندن این دعا را در وقت دیدن هلال واجب می‌دانند و می‌باید که در وقت خواندن این دعا رو به جانب قبله کند نه به جانب هلال و دعا اینست: الحمد لله الذی خلقنی و خلقک و قدر منازلک و جعلک مواقیت للنّاس، اللّهمّ أهله علينا إهلالا- مبارکا، اللّهمّ أدخله علينا بالسّلامه و الإسلام و الیقین و الإیمان و البرّ و التّقوی و التّوفیق لما تحبّ و ترضی. دوّم مباشرت با حلال خود کردن در شب اوّل ماه رمضان. سیّم افطار کردن به شیرینی. چهارم تعجیل افطار قبل از نماز اگر انتظار او کشند که با او افطار کنند. پنجم سحور خوردن و هر چند به طلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است. ششم خواندن این دعا نزد افطار: اللّهمّ لک صمنا و علی رزقک أفرنا فتقبله منّا ذهب الظّماء و ابتلت العروق و بقی الأجر، اللّهمّ تقبله منّا و أعنا علیه و سلّمنا فیه و تسلّمه منّا. هفتم خواندن دعاهایی که در روزها و شبهای ماه رمضان مقرر است. هشتم گذاردن هزار رکعت نماز به طریقی که در باب نماز مذکور شد. نهم خواندن سوره روم و عنکبوت در شب بیست و سیّم. دهم غسل کردن در هر شبی که طاقت مثل شب سیّم و پانزدهم و بیست و یکم اما در شب بیست و سیّم دو غسل سنت است یکی در اوّل شب و یکی در آخر شب چنانکه در بحث طهارت مذکور شد. یازدهم آن که در این ماه تخفیف نماید بر غلام و کنیز خود در خدمت یعنی خدمت دشوار ایشان را نفرماید. دوازدهم وداع ماه رمضان در روز آخر ماه خواندن.

### فصل چهارم

فصل چهارم در ذکر آن چه روزه دار را بفعل آوردن آن مکروهست و آن یازده امر است: اوّل شعر خواندن اگر چه مدح حضرات مقدّسات (علیهم السلام) باشد. دوّم هر فعلی که موجب ضعف باشد مثل مکث بسیار در حمام و خون گرفتن و مانند آن. سیّم زنان را بوسیدن یا دست بازی کردن. چهارم شیاف برداشتن. پنجم حقنه «۱» کردن. ششم سقز خاییدن. هفتم در گوش یا بینی چیزی چکانیدن هر گاه به حلق نرسد که اگر به حلق رسد روزه باطل می‌شود. هشتم شکوفه و گل بو کردن به تخصیص نرگس. نهم پیراهن بر خود تر کردن. دهم سرمه که مشک یا صبر داشته باشد در چشم کشیدن. یازدهم زنان را در آب مکث کردن.

### مطلب چهارم در اعتکاف

مطلب چهارم در اعتکاف و آن مکث صائم است در مسجِد (۱) احوط بلکه اقوی مفطر بودن

حقنه به مایع است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۰ جامع سه روز یا زیاده بقصد قربت و در آن ثواب عظیم است خصوصا اگر در ده روز آخر ماه رمضان واقع شود و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله همیشه در دهه آخر ماه رمضان اعتکاف می‌فرمودند و بی‌روزی داشتن اعتکاف جایز نیست و از سه روز کمتر نمی‌باشد و در غیر مسجد جامع صحیح نیست. و هر گاه شخصی به نیت سنت دو روز اعتکاف نماید روز سیّم واجب می‌شود. و اگر پنج روز یا هشت روز اعتکاف کند روز ششم



یا نهم واجب می‌شود. و بر این قیاس و جایز نیست اعتکاف کننده را که از مسجد بیرون رود مگر از برای حاجت ضروری که در مسجد بر نیاید یا عیادت مؤمنی یا رفتن به وداع او یا مشایعت جنازه او و مانند آن و چون از مسجد بیرون رود حرام است نشستن و در سایه راه رفتن و نماز گذاردن در غیر مسجدی که در آن اعتکاف کرده مگر به واسطه ضرورت مثل آن که بجهت غلبه ضعف بنشیند یا راه تشییع منحصر در مسقف باشد یا آن قدر وقت نماند که نماز را در مسجد تواند گذارد مگر در مکه معظمه. و جایز است که هر گاه به واسطه ضرورتی از مسجد بیرون رود نماز را هر جا که خواهد بگذارد (۱). و نیز حرام است در اعتکاف واجب روزه را فاسد ساختن و در شب جماع کردن و در روز و شب بوی خوش شنیدن و زنان را بوسیدن یا دست به بدن ایشان رسانیدن و هر چه روزه را باطل می‌سازد اعتکاف را نیز باطل می‌سازد. و اگر اعتکاف واجب را در روز ماه رمضان به جماع فاسد سازد دو کفاره لازم می‌شود یکی بجهت ماه رمضان و یکی بجهت اعتکاف. و اگر در شب به جماع فاسد سازد یک کفاره بجهت اعتکاف لازم است و بس. و هم چنین اگر روزه اعتکاف را در روز بغیر جماع فاسد سازد و اگر معتکف زوجه معتکفه خود را در اعتکاف واجب به اکراه مجامعت کند چهار کفاره بر او واجب می‌شود دو کفاره از جهت خود و دو کفاره از جهت زوجه خود.

## باب پنجم از کتاب جامع عباسی در بیان حج

### مقدمه

مقدمه بدان که حج کردن از اعظم ارکان دین است و چون واجب شود تأخیر کردن آن گناه عظیم است و در حدیث باین مضمون وارد است که هر گاه بر شخصی حج واجب شود و به حج نرود با آن که مانع شرعی نداشته باشد پس چون بمیرد در وقت مردن مسلمان نخواهد مرد بلکه یا جهود خواهد مرد یا ارمنی. و روایات بسیار در کثرت ثواب حج از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین (۱)

بلکه بدون ضرورت در غیر همان مسجد نگذارد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۱ صلوات الله علیهم أجمعین وارد شده از آن جمله منقولست که شخصی به خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من از خانه خود به عزم حج بیت الله بیرون آمده بودم و چون بدانجا رسیدم وقت حج فوت شده بود و من مرد غنی و مالدارم پس امر فرما که مال خود را در وجهی از وجوه صرف نمایم که ثواب آن مثل ثواب حج باشد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روی مبارک خود بآن شخص کرد و فرمود که: به کوه ابو قبیس نظر کن اگر آن کوه تمام طلای سرخ شود و آن را در راه خدا صرف نمائی ثواب آن به ثواب حج نمی‌رسد بعد از آن آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که: شخصی که اراده حج کند چون به مهیا ساختن یراق و اسباب راه حج اشتغال نماید هر نوبت که یک چیز از آن اسباب و یراق را که از زمین بردارد و یا بر زمین گذارد حق تعالی ده ثواب از برای او می‌نویسد و ده گناه او را می‌بخشد و ده درجه جای او را در بهشت بلندتر می‌سازد و شتری که آن شخص بر او سوار است هر بار که پاشنه از زمین بر می‌دارد یا بر زمین می‌گذارد مثل آن ثوابهای تعالی از برای آن شخص می‌نویسد.

### مطلب اول در بیان بعضی از آداب حج

مطلب اول در بیان بعضی از آداب حج چون عزم حج جزم شود باید که ذمت خود را از حق مردم خلاص سازد و وصیت کند و چون خواهد که از منزل خود بیرون آید عیال و بازماندگان خود را جمع سازد و دو رکعت نماز سنت بگذارد و بعد از آن این دعا بخواند: اللهم إني أستودعك الساعة نفسي وأهلي ومالي ودينی و دنیای و آخرتی و خواتیم عملی، اللهم احفظ الشاهد مني و

الغائب، اللَّهُمَّ احفظنا و احفظ علينا، اللَّهُمَّ اجعلنا في جوارك، اللَّهُمَّ لا تسلبنا نعمتك و لا تغیر ما بنا من عافيتك و فضلک. و بعد از آن وداع عیال و اطفال خود کند و تحت الحنك بسته عصای بادام تلخ بدست گرفته از منزل خود بیرون آید و در وقت بیرون آمدن بگوید: بسم الله آمنت بالله توكلت على الله، الله أكبر الله أكبر الله أكبر. و بعد از آن سه نوبت بگوید: بالله أخرج و بالله أدخل و على الله أتوكل. پس بگوید: اللَّهُمَّ افتح لي في وجهي هذا بخير و اختتم لي بخير و قني شر كل دابة أنت آخذ بناصيتها إن ربي على صراط مستقيم. و چون از خانه بیرون آید بر در خانه رو بقبله بایستد و فاتحه و آیه الكرسي يك نوبت پیش رو و يك نوبت بر دست راست و يك نوبت بر دست چپ بخواند و بعد از آن این دعا بخواند: اللَّهُمَّ احفظني و احفظ ما معي و سلمني و سلم ما معي و بلغني و بلغ ما معي ببلاغك الحسن الجميل يا أرحم الراحمين. بعد از آن تیت حج کند به این طریق که متوجه خانه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۲ خدا می شوم که حج اسلام را به جا آورم برای آن که بر من واجبست تقرب به خدا و پای در رکاب کند و بگوید: بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله و بالله و الله أكبر. و چون بر پشت مرکب قرار گد این دعا بخواند: الحمد لله الذي هدانا للإسلام و من علينا بمحمد صلى الله عليه و آله سبجان الذي سيحزن لنا هذا و ما كنا له مقرنين و إنا إلى ربنا لمقبلون - و الحمد لله رب العالمين \* اللَّهُمَّ أنت الحامل على الظهر و المستعان على الأمر اللَّهُمَّ بلغنا بلاغا إلى الخير بلاغا يبلغ إلى مغفرتك اللَّهُمَّ لا- ضير إلا ضيرك و لا خير إلا خيرك و لا خافض غيرك. و سنت است که در هر منزل که فرود آید در وقت فرود آمدن این دعا بخواند: رب أنزلي منزلا- مباركا و أنت خير المتزلين. و دو رکعت نماز بگذارد و چون از آن منزل کوچ کند نیز دو رکعت نماز بگذارد و بدان که بهترین روزها از برای سفر شنبه و سه شنبه و پنجشنبه است و در روز دوشنبه سفر به غایت بد است و هم چنین در روز جمعه قبل از نماز و اگر ضرورت شود که در روز بد سفر کند باید که تصدق کند و متوجه سفر گردد که تصدق تلافی بدی آن روز می کند. و سنت است فراخ دستی در این سفر مبارک و سعی در خوبی توشه و بسیار آن در حدیث آمده که اسراف مذموم است مگر در راه حج. و سنت است خوش خلقی با همراهان و ملازمان و مکاریان و خشم فرو خوردن از ایشان. از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کس که به راه خانه خدا می رود اگر سه خصلت در او نباشد حج او هیچ است و آن خوش خلقی است و خشم فرو خوردن و صلاح و تقوی شعار خود کردن.

### مطلب دویم در بیان شرایط و جوب حج

مطلب دویم در بیان شرایط و جوب حج بدان که تا هفت شرط بهم نرسد حج واجب نمی شود: شرط اول بلوغ است پس بر طفل حج واجب نمی شود هر چند مالدار باشد اما اگر ولی او را به حج بر دو احرام به بندد و قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر بالغ شود و باقی افعال حج را به جا آورد حج او صحیح است و از حج «۱» اسلام مجزیست. شرط دوم عقل است پس مجنونی که هیچ وقت به هوش نیاید یا اگر به هوش آید مدت هشیاری او افعال حج را نکنجد بر او حج واجب نیست اما اگر قبل از وقوف عرفات یا وقوف مشعر هشیار شود و باقی افعال را در زمان هشیاری به جا آورد حکم او حکم طفل است. شرط سیم حریت است پس بر بنده حج واجب نیست هر چند بعضی از او آزاد باشد و اگر به رخصت آقا حج کند ثواب دارد اما این حج از حج اسلام مجزی نیست و هر گاه بعد از آزادی استطاعت حج باشد هر سه هم رسانند

(۱) ولی اگر استطاعتش تا سال دیگر

باقی است حج ثانی از او فوت نشود صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۳ نوبت دیگر حج بر او واجبست مگر آن که قبل از یکی از دو وقوف آزاد شود که در این صورت حکم طفل «۱» و مجنون دارد به طریقی که دانسته شد. شرط چهارم استطاعت یعنی قادر بودن بر خرج راه در رفتن و برگشتن از چهارپایان و خیمه و خدمتکاران و باقی ضروریات بحسب حال این کس. و اگر شخصی گوید که خرج راه تو در عهده من است و بر سخن او اعتماد باشد در این صورت حج واجبست. و هم چنین



اگر خود بعضی از خرج راه داشته باشد و تتمه را شخصی که بر او اعتماد باشد متعهد شود. و از جمله استطاعت نفقه عیال و بازماندگان واجب النّفقه از وقت رفتن تا رسیدن به منزل خود خواه خود قدرت بر آن داشته باشد و خواه دیگری متعهد آن شود. و نیز از جمله استطاعت قدرت بر وفای دین مثل قرض و مهر زن «۲» و غیر آن پس ما دام که قادر بر وفای آن نباشد حجّ واجب نمی‌شود. و اگر زن در راه حجّ احتیاج به محرم داشته باشد و محرم به جهت رفاقت او اجرتی خواهد قدرت بر اجرت آن محرم نیز داخل استطاعتست پس اگر بر اجرت او قادر نباشد حجّ بر او واجب نمی‌شود. شرط پنجم صحت بدنست به حیثیتی که از رفتن به حجّ مشقتّ شدیده لازم نیاید. شرط ششم امتیّت راهست پس ما دام که گمان ناامنی «۳» باشد رفتن واجب نیست. شرط هفتم آن که آن قدر وقت باشد که خود را به مکه معظّمه رساند و افعال حج را بفعل آورد پس اگر وقت تنک باشد حجّ در آن سال ساقط است. و هر گاه بر زن واجب شود می‌تواند که بی رخصت شوهر به حجّ رود اما حجّ سنتی بی رخصت شوهر نمی‌تواند کرد.

### مطلب سیم در بیان انواع حجّ و ذکر مواقبت

مطلب سیم در بیان انواع حجّ و ذکر مواقبت بدان که حجّ بر سه نوع است حجّ تمتّع و حجّ قرآن و حجّ افراد و حجّ تمتّع بر شخصی واجب می‌شود که از اهل مکه معظّمه شانزده فرسخ شرعی دور باشد و حجّ قرآن و حجّ افراد بر شخصی واجب می‌شود که از اهل مکه معظّمه باشد یا دوری منزل او از آن مکان مقدّس کمتر از آن مقدار باشد. و اول افعال حجّ تمتّع احرام عمره است از میقات و میقات مکانیست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله قرار داده‌اند که حاجیان از آنجا احرام بندند. و آن پنج موضع است که هر یکی از آن مواضع میقاتگاه عمره حجّ تمتّع جمعی است یکی ذوالحلیفه است و آن میقات جمعیت است که از راه مدینه مقدّسه می‌آیند دویم جحفه است و آن میقات جمعی است که از راه شام می‌آیند سیم یلملم است و آن میقات جمعی است که از راه یمن می‌آیند چهارم قرن المنازل است و آن میقات جمعی است که از راه طایف می‌آیند پنجم عقیق است و آن میقات جمعی است که از راه عراق عرب می‌آیند و بدان که احرام بستن قبل از رسیدن به میقات صحیح نیست مگر آن که

(\_\_\_\_\_ ۱) مشکل است صدر دام ظلّه (۲)

مطلقاً معلوم نیست صدر دام ظلّه (۳) به گمانی که سفر را حرام نماید صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۴ شخصی بنذر یا عهد یا سوگند بر خود لازم سازد که قبل از رسیدن به میقات احرام به بندد و هم چنین گذشتن حاجیان از میقات بی احرام حرام است و اگر از میقات بی احرام بگذرد واجبست که بر گردند و از میقات احرام ببندند

### مطلب چهارم در بیان افعال حجّ تمتّع

مطلب چهارم در بیان افعال حجّ تمتّع بر سه سبیل اجمال بدان که افعال حجّ تمتّع هجده است باین ترتیب یعنی باید که هر یک این هجده فعل را به ترتیبی که مذکور می‌شود به جا آورد: اول احرام عمره بستن است. دوم طواف خانه کعبه است. سیم دو رکعت نماز طواف کردن. چهارم سعی میان صفا و مروه کردن. پنجم تقصیر است یعنی چیزی از موی یا ناخن گرفتن و باین پنج فعل افعال عمره تمتّع تمام است. ششم احرام حج بستن است. هفتم وقوف عرفاتست. هشتم وقوف مشعر است. نهم جمره عقبه را به هفت سنگ ریزه زدن. دهم قربانی کردن. یازدهم سر تراشیدن یا تقصیر کردن. دوازدهم طواف زیارت کردن. سیزدهم دو رکعت نماز طواف در مقام حضرت ابراهیم ع گذاردن. چهاردهم سعی ما بین صفا و مروه کردن. پانزدهم طواف نساء کردن. شانزدهم دو رکعت نماز طواف نسا کردن. هفدهم سه شب ایام تشریق در منی بودن. هجدهم در هر یک از ایام تشریق هر یک از جمرات ثلاثه را به هفت سنگ ریزه زدن و این آخر افعال واجبه حجّ است. و چون از اینها فارغ شود سنت است که به مکه عود نماید جهت به جا آوردن طواف وداع و باقی سنتیها که بعد از این مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

## مطلب پنجم در بیان افعال حج تمتع

## اشاره

مطلب پنجم در بیان افعال حج تمتع است بر سبیل تفصیل و در آن چهار مقصد و خاتمه است:

## مقصد اول در بیان احرام بستن و مقدمات و شروط آن

## فصل اول در ذکر اموری که قبل از شروع در احرام به جا آوردن آن سنت است

فصل اول در ذکر اموری که قبل از شروع در احرام به جا آوردن آن سنت است و آن هشت امر است: اول آن که از اول ماه ذی قعدة از موی سر و موی محاسن مطلقاً چیزی نگیرد. دوم بر طرف کردن موی زهار و موی زیر بغل به تراشیدن یا بنوره گذاشتن و نوره افضل است. سیم سبیل گرفتن. چهارم ناخن چیدن. پنجم مسواک کردن. ششم غسل احرام کردن و بعضی از مجتهدین آن را واجب می‌دانند و اگر بعد از غسل و قبل از احرام بخواب رود یا حدثی کند یا چیزی بخورد یا به پوشد یا ببوید که بر محرم خوردن و پوشیدن و بویدن آن حرام باشد غسل را اعاده کند. هفتم نماز احرام گذاردن و آن شش رکعت است به سه سلام و اکتفا به چهار رکعت و دو رکعت نیز جایز است. و سنت است که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره قل یا اَیُّهَا الْکَافِرُونَ و در جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۱، ص: ۱۱۵ رکعت دویم بعد از فاتحه قُلْ هُوَ اللَّهُ بخواند. هشتم آن که بعد از نماز این دعا بخواند: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین، اللهم انی أسألك أن تجعلنی ممن استجاب لک و آمن بوعدک و اتبع أمرک فانی عبدک و فی قبضتک لا أوقی إلا ما وقیت و لا أجد إلا ما أعطیت و قد ذكرت الحج فأسألك أن تعزم لی علیه علی کتابک و سنه نبیک صلی الله علیه و آله و تقوینی علی ما ضعفتم و تسلّم منی مناسکی فی یسر منک و عافیة و اجعلنی من وفدک البذی رضیت و ارتضیت و سمیت و کتبت، اللهم انی خرجت من شقة بعیده و أنفقت حالی ابتغاء مرضاتک، اللهم فتمم لی حجّتی و عمرتی، اللهم انی أريد التمتع بالعمرة إلى الحجّ علی کتابک و سنه نبیک صلواتک علیه و آله فإن عرض لی عارض یحبسني فخلّنی حیث حبستنی بقدرتک الذی قدرت علی، اللهم إن لم تکن حجة فعمرة أحرم لک شعری و بشری و دمی و عظامی و مخی و عصبی من النساء و الثیاب و الطیب أبتغی بذلک وجهک و الدار الآخرة. و بدان که حیض مانع احرام نیست و هم چنین مانع غسل احرام نیست اما مانع نماز احرام است.

## فصل دویم در بیان باقی امور متعلقه به احرام

## اشاره

فصل دویم در بیان باقی امور متعلقه به احرام و آن چهل و سه امر است سه امر واجب و چهار امر سنت و دوازده امر مکروه و بیست و چهار امر حرام اما

## سه امر واجب

سه امر واجب اول تیت است باین طریق که احرام عمره تمتع می‌بندم از برای آن که واجبست تقرّب به خدا. دویم مقارن داشتن تیت است به تلبیات اربع یعنی بعد از تیت بی‌فاصله واجبست که یک نوبت بگوید: لَئِيكَ اللَّهُمَّ لَئِيكَ لَئِيكَ لَا شَرِيكَ لَئِيكَ. سیّم پوشیدن دو جامه احرام است مردان را از هر چه جایز است نماز در آن یکی را لنگ کند و یکی را بر دوش اندازد بشرط آن که دوخته و شبیه به دوخته نباشد مثل کپنک و زره و زنان را جایز است در حال احرام پوشیدن دوخته و حریر و اّمّا

### چهار امر سنّت

چهار امر سنّت اول آن که مرد تلبیات را بلند بگوید. دویم آن که تلبیاتی که مذکور می‌شود اضافه کند به تلبیات واجب و آن اینست: إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ وَالْمَلِكُ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَئِيكَ لَئِيكَ ذِي الْمَعَارِجِ لَئِيكَ لَئِيكَ دَاعِيَا إِلَى دَارِ السَّلَامِ لَئِيكَ لَئِيكَ غَفَّارِ الدُّنُوبِ لَئِيكَ لَئِيكَ أَهْلَ التَّلْبِيَةِ لَئِيكَ لَئِيكَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ لَئِيكَ لَئِيكَ تَبَدُّوْا إِلَيْكَ لَئِيكَ لَئِيكَ يَسْتَعْنِي وَنَفْتَقِرُ إِلَيْكَ لَئِيكَ لَئِيكَ مَرْهُوبَا وَمَرْغُوبَا إِلَيْكَ لَئِيكَ لَئِيكَ إِلَهَ الْحَقِّ لَئِيكَ لَئِيكَ ذَا النِّعْمَاءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ لَئِيكَ لَئِيكَ كَشَّافِ الْكُرُوبِ لَئِيكَ لَئِيكَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ لَئِيكَ لَئِيكَ يَا كَرِيمَ لَئِيكَ. سیّم از سنّتیهای احرام آنست که کلّ تلبیاتی که جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۶ مذکور شد اکثر اوقات بگوید خصوصا در هشت جا: اول بعد از نماز خواه واجب و خواه سنّت. دویم هر وقت شتری که بر آن سوار است از هر جا برخیزد. سیّم هر گاه در راه بر بلندی مثل پشته یا کوهی برآید. چهارم هر گاه به سراشیبی درآید. پنجم هر گاه از خواب بیدار شود. ششم در وقت سحر. هفتم هر گاه سوار شود یا فرود آید. هشتم هر گاه در راه به شخصی برخورد. چهارم از سنّتیهای «۱» احرام آن که چون خانهای مکه معظمه را ببیند تلبیات را قطع کند و بعضی از مجتهدین برآند که در آن وقت قطع تلبیات واجبست. و اّمّا آن

### دوازده امر که در احرام مکروهست

دوازده امر که در احرام مکروهست اول حَمَامِ رَفْتَنِ. دویم شستن جامه احرام هر چند چرکین شود. سیّم بو کردن میوه مثل سیب «۲» و به و غیر آن. چهارم تکلم کردن بغیر تلبیات و قرآن و ذکر خدا و حاجت ضروری. پنجم در جواب احدی لَئِيكَ گفتن. ششم خوابیدن بر فرش که سفید نباشد. هفتم تراشیدن سر شخصی که احرام نداشته باشد که اگر احرام داشته باشد تراشیدن سر او حرام است. هشتم غسل کردن از برای خنک ساختن بدن نه به جهت سنّت مثل غسل جمعه و غیر آن. نهم آن که جامه احرام از غیر پنبه باشد. دهم آن که جامه احرام میل میل باشد یعنی خطها داشته باشد. یازدهم آن که سیاه باشد. دوازدهم آن که در ابتدای احرام جامه احرام چرکین باشد اّمّا اگر در اثنای احرام چرکین شود پوشیدن آن مکروه نیست. و اّمّا آن

### بیست و چهار امر که در حال احرام به جا آوردن آن حرام است

بیست و چهار امر که در حال احرام به جا آوردن آن حرام است اول شکار کردن یا شخصی را شکار فرمودن یا گفتن که فلان جا شکاری هست یا نمودن شکار یا آلات شکار مثل باز و سگ و دام و تیر و تفنگ به شخصی دادن که شکار کند و این امور حرام است بدو شرط: اول آن که آن جانور آبی نباشد چه شکار کردن جانوران آبی در حال احرام حرام نیست. و مراد از جانور آبی حیوانیست که در آب تخم کند پس شکار کردن قاز و اردک و باقی حیوانات که در خشکی تخم کنند حرام است. دویم آن که خوردن گوشت آن جانور حلال باشد مثل آهو و کلنگ و غیر آن پس شکار کردن حیوانی که گوشت آنها حرام است مثل خوک و پلنگ و چرخ و باز در حال احرام حلالست. اّمّا از جمله جانورانی که گوشت آنها حرام است شش جانور است که آنها را شکار کردن در حال احرام حرام است و آن شیر و روباه و خرگوش و خارپشت و سوسمار و یربوعست. و اگر شخصی آنها را در حال

احرام شکار کند آن شکار ملک او نمی‌شود و واجب است که آن را رها کند و خوردن گوشت شکار بر محرم حرام است اگر چه دیگری آن را شکار کرده باشد. و هر شکاری را که محرم بکشد میتی است (۱) بلکه احوط است صدر دام ظلّه

(۲) احوط ترک است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۱، ص: ۱۱۷ و خوردن گوشت آن بر محرم و غیر محرم حرام است. دوّم از بیست و چهار امر که در حال احرام حرام است جماع کردنست و مقدمات آن مثل بوسه و دست بازی کردن با حلال خود و عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری پس اگر عقد نکاح کند آن عقد باطل است. اما رجوع در طلاق و کنیزک خریدن بقصد آن که بعد از احرام مباشرت کند جایز است. سیّم گواه شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن بآن. چهارم بو کردن مشک و عنبر و عود و صندل و مانند آن. و در بو کردن گل نرگس و بنفشه و مانند آن میانه مجتهدین خلافت و اصحّ آن است که بو کردن آنها نیز حرام است اما شنیدن بوی مشک و عنبر و غیر آن که بر خانه کعبه می‌مانند جایز است. و هم چنین جایز است شنیدن بویهای خوش که در ما بین صفا و مروه می‌باشد. پنجم بینی گرفتن محرم از چیزهای بدبو. ششم روغن بر بدن مالیدن خواه خوش بو باشد و خواه نباشد. هفتم پوشیدن مرد رختی را که دوخته باشد یا شبیه به دوخته چنانکه قبل از این مذکور شد. هشتم پوشیدن چیزی که پشت پا را به پوشد. نهم انگشتری در انگشت کردن به جهت زینت نه به جهت آن که سنت است. دهم پوشیدن مرد سر و گوش خود را اگر چه به ارتماس باشد. یازدهم آن که مرد در وقت راه رفتن در سایه چیزی رود که آن چیز بر بالای سر او باشد نه در پهلو او مثل سایه دیوار اما در سایه کجاوه و مانند آن راه رفتن مرد را جایز است هر چند بالای سر او باشد (۱). و هم چنین جایز است در وقت فرود آمدن که در سایه چیزی به راه رود و بنشیند هر چند آن چیز در بالای سر او باشد مثل خیمه و غیر آن. دوازدهم مو از سر یا بدن جدا کردن. سیزدهم ناخن چیدن اگر چه ناخن انگشت زیادتی باشد. چهاردهم کشتن شپش یا از بدن یا از جامه خود به دور انداختن. پانزدهم سرمه سیاه در چشم کشیدن. شانزدهم حنا بستن برای زینت. هفدهم در آئینه نگاه کردن. هجدهم دندان کردن. نوزدهم سلاح پوشیدن. بیستم خون از بدن بیرون آوردن اگر چه به مسواک کردن باشد اما اگر از خاریدن کر خون بیرون آید قصوری ندارد. بیست و یکم جدالست یعنی لا و الله و بلی و الله (۲) گفتن مگر به جهت اثبات حق یا نفی باطل. بیست و دوّم پوشیدن زن طلا آلات یا نقره آلاتی که عادت او نباشد که مثل آن را به پوشد. بیست و سیّم اظهار کردن زن زیور خود را به شوهر یا بر جمعی که محرم او باشند. بیست و چهارم روی خود را به چیزی پوشیدن که بر روی او برسد پس می‌باید که پوشش روی زن به نوعی باشد که مطلقاً به روی او نخورد (۳)

### مقصد دوّم در بیان طواف و مقدمات و شروط آن

#### اشاره

مقصد دوّم در بیان طواف و مقدمات و شروط آن (۱) احوط ترک است صدر دام ظلّه

(۲) بلکه مطلق قسم خوردن علی الاحوط صدر دام ظلّه (۳) بیست و پنجم قطع اشجار و گیاه حرم که دوازده میل در دوازده میل است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۱، ص: ۱۱۸ بدان که اول افعال عمره تمتّع بعد از احرام طواف خانه کعبه است و چهل امر بآن متعلق است و مجموع آن در دو فصل تفصیل می‌یابد

## فصل اول در بیان آن چه پیش از طواف به جا آورده می‌شود

## اشاره

فصل اول در بیان آن چه پیش از طواف به جا آورده می‌شود و آن شانزده امر است چهار امر واجب و دوازده امر سنت: اما

## چهار امر واجب

چهار امر واجب اول طهارت از حدث اکبر و اصغر هر گاه طواف واجب باشد اما در طواف سنت طهارت از حدث اصغر سنت است. دویم ازاله نجاست از رخت و بدن. سیم ستر عورت بطریق نماز. چهارم ختنه پس اگر شخصی را ختنه نکرده باشند طواف او باطل است. و اما آن

## دوازده امر که پیش از طواف سنت است

دوازده امر که پیش از طواف سنت است اول غسل است جهت داخل شدن حرم مکه معظمه. دویم اذخر خاییدن قبل از داخل شدن در حرم. سیم نعلین کندن و پا برهنه به راه رفتن. چهارم نعلین خود را بدست خود گرفتن. پنجم در وقت داخل شدن این دعا خواندن: اللَّهُمَّ إِنَّكَ قَلْتَ فِي كِتَابِكَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ وَأَذَّنَ لِلنَّاسِ فِي الْحَجِّ يَا تَوَكُّعًا وَجَلًّا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْجُو أَنْ أَكُونَ مِمَّنْ أَجَابَ دَعْوَتَكَ وَقَدْ جِئْتُ مِنْ مَشَقَّةٍ بَعِيدَةٍ وَمِنْ فَجٍّ عَمِيقٍ سَامِعًا لِنِدَائِكَ وَمُسْتَجِيبًا لَكَ وَمَطِيعًا لِأَمْرِكَ وَكُلَّ ذَلِكَ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ أَبْتَغِي بِذَلِكَ الزَّلْفَةَ عِنْدَكَ وَالْقُرْبَةَ إِلَيْكَ وَالْمَنْزِلَةَ لَدَيْكَ وَالْمَغْفِرَةَ لِدُنُوبِي وَالتَّوْبَةَ عَلَيَّ مِنْهَا بِمَنِّكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَحَرِّمْ بَدَنِي عَلَى النَّارِ وَآمِنِّي مِنْ عَذَابِكَ وَعِقَابِكَ يَا كَرِيمٍ. ششم غسل کردن بجهت داخل شدن مکه معظمه و این غسل زن حیض دار را نیز سنت است. هفتم غسل کردن جهت داخل شدن در مسجد الحرام. هشتم داخل شدن در مسجد الحرام از دری که آن را باب بنی شیبه گویند. نهم آن که در بیرون در مسجد الحرام ایستد و بگوید: السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، وَبَعْدَ ذَلِكَ بِأَنَّكَ بَسْمُ اللَّهِ وَاللَّهُ مَا شَاءَ اللَّهُ وَالسَّلامُ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالسَّلامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَالسَّلامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. دهم به خضوع و خشوع داخل مسجد الحرام شدن. یازدهم آن که چون داخل شود رو به جانب کعبه مشرفه کند و دستها برداشته این دعا بخواند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فِي مَقَامِي هَذَا فِي أَوَّلِ مَنَاسِكِي أَنْ تَقْبَلَ تَوْبَتِي وَأَنْ تَجَاوِزَ عَنِّي خَطِيئَتِي وَتَضَعَنَّ عَنِّي وَزْرِي، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَلَّغَنِي بَيْتَهُ الْحَرَامَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا بَيْتَكَ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلْتَهُ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمَّا مَبَارَكًا وَهُدًى وَرَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ جَامِعِ عَبَّاسِي (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۹ اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَالْبَلَدُ بِلَدِّكَ وَالْبَيْتُ بِبَيْتِكَ جِئْتُ أَطْلُبُ رَحْمَتَكَ وَأَوْمُّ طَاعَتِكَ مَطِيعًا لِأَمْرِكَ رَاضِيًا بِقَدْرِكَ أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْفَقِيرِ إِلَيْكَ الْخَائِفِ لِعُقُوبَتِكَ، اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَاسْتَعْمَلْنِي بِطَاعَتِكَ وَرَضَاتِكَ. دوازدهم آن که به نزدیک حجر اسود آید و رو به جانب حجر کند و این دعا بخواند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ وَأَكْبَرُ مِمَّا أَخَافُ وَأَحْذَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْمَلِكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يَحْيَى وَيَمِيتُ وَيَمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ. بعد از آن حجر را ببوسد و اگر به واسطه کثرت ازدحام نتواند بوسیدن دست خود را بآن رساند و دست خود را ببوسد. و اگر دست نتواند رسانید به جانب حجر بدست راست اشارت کند و این دعا بخواند: اللَّهُمَّ إِنِّي أُوْمِنُ بِوَعْدِكَ وَأُوفِي بِعَهْدِكَ، اللَّهُمَّ أَمَانَتِي أَدِيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتَهُ لِيَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ، اللَّهُمَّ تَصَدِّقًا بِكِتَابِكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَكَفَرْتُ بِالْحَبِيبِ وَالطَّاغُوتِ وَاللَّاتِ وَالْعَزَى وَعِبَادَةَ الشَّيْطَانِ وَعِبَادَةَ

كُلِّ نَدَّ يَدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ إِلَيْكَ بَسَطْتُ يَدِي وَفِيمَا عِنْدَكَ وَ عِظْمَتِ رَغْبَتِي فَاقْبَلْ سَعْيِي وَ اغْفِرْ لِي وَ ارْحَمْنِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَ الْفَقْرِ وَ مَوَاقِفِ الْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. وَ چون از این دعا فارغ شود شروع در طواف کند.

## فصل دویم در بیان باقی اموری که متعلق است به طواف

### اشاره

فصل دویم در بیان باقی اموری که متعلق است به طواف و آن بیست و سه امر است یازده امر واجب و دوازده امر سنت، اما

### یازده امر واجب

یازده امر واجب اول نیت طواف به این طریق که طواف عمره تمتع می‌کنم از برای آن که واجب است تقرب به خدا و نیت را مقارن طواف سازد بر وجهی که جزء اول جانب چپ او در ابتدای طواف محاذی جزء اول حجر اسود باشد و این بدو طریق می‌شود: یکی آن که در مقابل حجر اسود بایستد و مقارن نیت خود را بگرداند تا در ابتدای طواف کردن کل بدن او به محاذات کل حجر اسود بگذرد. طریق دویم آن که در مقابل حجر اسود نایستد بلکه آن را جانب چپ خود گزیند و بعضی از اجزای بدن خود را پیش بردارد و محاذی جزء اول حجر اسود نماید و شروع در طواف کند تا کل بدن او به محاذات کل حجر بگذرد و طریق اول افضلست. دویم استدامت حکمی یعنی در اثنای طواف واجبی قصد امری نکند که منافی طواف باشد مثل آن که حدث کند و قصد آن که طواف را به اتمام جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۱، ص: ۱۲۰ نرساند. سیم آن که در حال طواف می‌باید که خانه کعبه بر دست چپ «۱» او باشد. چهارم آن که دوری طواف کننده از خانه کعبه در کل جهات کمتر از دوری مقام ابراهیم علیه السلام باشد از خانه کعبه. پنجم آن که گشتن بر گرد خانه کعبه کمتر از هفت نوبت و زیاده بر هفت نوبت نباشد و هر نوبت را یک شوط گویند و هر هفت شوط یک طواف است و اگر بعد از فارغ شدن شک کند که هفت شوط کرد یا کمتر یا بیشتر التفات نکند و طواف او صحیح است. اما اگر شک او قبل از فارغ شدن باشد در این صورت از سه حال بیرون نیست اول آن که شک کند میانه هفت شوط و زیاده دوم آن که شک کند میانه هفت شوط و کمتر سیم آن که یقین داند که هفت شوط نکرده و شک او میانه هفت شوط باشد مثل آن که شک کند میانه چهار و پنج یا میانه پنج و شش پس در صورت اول به رکنی که حجر اسود در اوست رسیده باشد طواف او صحیح «۲» است و اگر بر آن رکن نرسیده باشد طواف او باطل است و از سر باید گرفت و در صورت دوم و سیم مطلقاً طواف او باطل است خواه به رکن رسیده باشد و خواه نرسیده باشد و طواف را از سر باید گرفت. ششم آن که چهار شوط اول از پی یکدیگر باشد یعنی فاصله در میان واقع نشود پس اگر فاصله در میان واقع شود طواف را از سر گزیند خواه فاصله بجهت ضرورت واقع شده باشد مثل نماز واجب که وقت آن تنگ شده باشد و خواه بی‌ضرورت واقع شده باشد اما در میان شوط چهارم و پنجم و میان سه شوط آخر جایز است که فاصله واقع شود مثل نماز سنتی که وقت آن تنگ شده باشد یا قضای حاجت مؤمنی یا داخل شدن به خانه کعبه و هم چنین در سه شوط آخر جایز است قطع شوط کردن بجهت امثال امور اما واجبست که در وقت قطع طواف مکانی را که در آنجا قطع شده نشان کند تا چون بر سر اتمام آن آید زیاده و کم نشود. هفتم آن که حجر را بکسر حاء مهمله و سکون جیم داخل طواف سازد و آن دیوار است کوتاه در جانب ناودان خانه کعبه. هشتم آن که در وقت طواف چیزی از بدن داخل شاذروان کعبه نباشد بلکه باید که کل بدن خارج از شاذروان باشد و آن بنایست در بیخ خانه کعبه متصل بآن از نشانه دیوار قدیم خانه کعبه چه خانه کعبه قدیم از این وسیع تر بوده و شاذروان جای دیوار قدیم است پس اگر طواف کنان دست به دیوار کعبه گذارد طواف باطل است بجهت آن که دست او داخل خانه کعبه خواهد بود. نهم آن که در طواف بطریق متعارف راه رود



پس اگر بر یک پایا بر چهار دست و پایا خیزکنان طواف کند صحیح نخواهد بود. دهم آن که  
(۱) \_\_\_\_\_ حتی در آن مقداری که حجر

اسماعیل علیه السلام است صدر دام ظلّه (۲) البته اکتفا باین طواف ننمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۱، ص: ۱۲۱  
آخر شوط هفتم جای باشد که ابتدای طواف را از آنجا کرده بی‌زیاده و نقصان. یازدهم آن که دو رکعت نماز طواف کردن در  
پس مقام ابراهیم (علیه السلام) «۱» یا در پهلوی آن مخیر است و در قرائت این دو رکعت میانه جهر و اخفات. و اگر طواف سنّت  
باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد این دو رکعت را می‌تواند گذارد. و سنّت است که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل  
هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند و در رکعت دوم سوره جحد یعنی قلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ. و اَمَّا

### دوازده امر سنّت

دوازده امر سنّت که تعلق به طواف دارد: اول آن که چون داخل مسجد الحرام شود به هیچ امری اشتغال ننماید الا به مقدمه یازدهم  
و دوازدهم طواف که قبل از این مذکور شد و بعد از آن بی‌فاصله شروع در طواف عمره کند مگر آن که وقت نماز واجب داخل  
شده باشد یا نرسد که نماز جماعت از او فوت شود. دویم بوسیدن حجر اسود در هر شوط و هم چنین رخ خود را بر آن گذاشتن.  
سیم بوسیدن هر رکنی از چهار رکن خانه کعبه به تخصیص رکن یمانی و رکن عراقی. چهارم آن که یک طرف ردای خود را از  
زیر بغل راست بیرون آورد و بر دوش چپ اندازد و دوش راست را برهنه گذارد. پنجم کام خود را در حین طواف کوتاه نگرداند  
چه به واسطه هر کامی شش هزار حسنه جهت این کس نوشته می‌شود. ششم نزدیک شاذروان طواف کردن هر چند گام کمتر شود  
چه نزدیکی تلافی زیادتی کام می‌کند. هفتم آن که راه رفتن در اثنای طواف نه تند باشد و نه آهسته بلکه میانه باشد. هشتم آن که  
در اثنای طواف این دعا بخواند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَمْشِي بِهِ عَلَى ظِلِّ الْمَاءِ كَمَا يَمْشِي بِهِ عَلَى جَدِّ الْأَرْضِ وَأَسْأَلُكَ  
بِاسْمِكَ الَّذِي تَهْتَرُ لَهُ أَقْدَامُ مَلَائِكَتِكَ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ مُوسَى مِنْ جَانِبِ الطُّورِ فَاسْتَجَبَتْ لَهُ وَأَلْقَيْتَ عَلَيْهِ مَجْبُةً  
مِنْكَ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ أَتَمَّمْتَ عَلَيْهِ نِعْمَتَكَ أَنْ تَفْعَلَ بِي  
كَذَا وَ كَذَا. و بعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی بخواهد. نهم آن که در اثنای طواف هر گاه محاذی در خانه کعبه شود  
صلوات بفرستد. دهم آن که هر وقت که در اثنای طواف به دیوار کوتاهی که در طرف ناودان خانه کعبه است برسد این دعا  
بخواند: اللَّهُمَّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَ عَافِنِي مِنَ السَّقَمِ وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ وَ ادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فِسْقَةِ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ وَ شَرَّ  
فِسْقَةِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ. یازدهم آن که چون در شوط هفتم به مستجار رسد و آن در زمان سابق در خانه  
(۱) \_\_\_\_\_ احوط ترک نماز طواف است در

پهلوی مقام با امکان صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۱، ص: ۱۲۲ کعبه بوده و الحال بسته شده و علامات نمایانست پس  
باید که رو بآن کند و خود را بآن بچسباند و این دعا بخواند: اللَّهُمَّ الْبَيْتَ بَيْتِكَ وَ الْعَبْدَ عَبْدَكَ وَ هَذَا مَكَانُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ. و  
در آن وقت به گناهان خود یک یک اقرار نماید چه در حدیث وارد است که هر مؤمنی در آن مکان شریف اقرار به گناهان خود  
کند البته حق تعالی گناهان او را می‌بخشد. دوازدهم آن که بعد از اقرار به گناهان خود این دعا بخواند: اللَّهُمَّ مِنْ قَبْلِكَ الرُّوحُ وَ  
الْفِرْجُ وَ الْعَافِيَةُ، اللَّهُمَّ إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعَفَهُ لِي وَ اغْفِرْ لِي مَا أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي وَ خَفِيَ عَلَيَّ خَلْقَكَ. و چون در مقابل رکن یمانی  
آید بگوید: أَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، اللَّهُمَّ قَنْعِنِي بِمَا رَزَقْتَنِي وَ بَارِكْ لِي فِيهَا آتِيْتَنِي. و بعد از گذاردن دو رکعت نماز طواف سنّت است  
که نزدیک حجر اسود آید و آن را ببوسد و به جانب چاه زمزم آید و یک دلو یا دو دلو آب بکشد و از آن بخورد و بر سر و تن  
خود بریزد و در وقت ریختن بگوید: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عَلِمًا نَافِعًا وَ رِزْقًا وَاسِعًا وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سَقَمٍ. و بعد از آن متوجه ما بین صفا و  
مرهه شود

## مقصد سیم در بیان سعی ما بین صفا و مروه

## اشاره

مقصد سیم در بیان سعی ما بین صفا و مروه و مقدمات و شروط بدان که آن چه تعلق به سعی صفا و مروه دارد هجده امر است ده امر واجب و هشت امر سنت اما

## ده امر واجب

ده امر واجب اول نیت سعی است به این طریق که سعی می‌کنم میان صفا و مروه هفت شوط در عمره تمتع از برای آن که واجبست تقرب به خدا. دوم آن که در وقت نیت پاشنه پای او به زینه اول از صفا چسبیده باشد. سیم مقارن ساختن نیت به ابتدای رفتن به جانب مروه. چهارم استدانت حکمی یعنی قصد امری که منافی نیت است نکند. پنجم آن که از راه متعارف ما بین صفا و مروه رود نه از راه مسجد الحرام و غیر آن. ششم آن که سعی از هفت شوط کمتر یا بیشتر نباشد. هفتم موالات یعنی هر هفت شوط از پی هم باشد به طریقی که در طواف مذکور شد و بعضی از مجتهدین بر آنند که موالات شرط نیست. هشتم جمیع مسافت ما بین صفا و مروه را قطع کند و چیزی در میان نگذارد پس چون از صفا به مروه رسد چنان کند که سر انگشتان پا به زینه اول مروه برسد و چون خواهد که از مروه به صفا رود پاشنه پا را به زینه اول مروه ملصق سازد پس به جانب صفا رود و این قاعده را منظور دارد تا هفت شوط را به اتمام رساند. نهم آن که اگر طواف بروز کرده باشد سعی را بروز دیگر تاخیر نکند بلکه شب به جا آورد و اگر شب طواف کرده سعی را در آن شب به جا آورد و بعضی از مجتهدین تأخیر بروز جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۱، ص: ۱۲۳ دیگر را جایز داشته‌اند. دهم آن که سعی بعد از طواف واقع شود پس اگر قبل از طواف بفعل آورد سعی باطل خواهد بود. و اما آن

## هشت امری که در سعی سنت است

هشت امری که در سعی سنت است اول آن که چون از مسجد الحرام بجهت سعی بیرون رود باید از در صفا بیرون رود جای آن در الحال داخل مسجد است اما دو ستون بجهت علامت آن گذاشته‌اند پس باید که از ما بین آن دو ستون بگذرد. دوم طهارت از حدث اکبر و اصغر. سیم ازاله نجاست از بدن و رخت. چهارم آن که چون از مسجد الحرام بیرون آید به بالای صفا رود رو به کعبه ایستد در مقابل رکنی که حجر اسود در او است و هفت نوبت الله اکبر بگوید و هفت نوبت الحمد لله و هفت نوبت لا اله الا الله و سه نوبت: لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر. و بعد از آن سه نوبت صلوات بفرستد و سه نوبت: الله اکبر، الحمد لله علی ما هدانا و الحمد لله ما ابلانا، و الحمد لله الحی القیوم، و الحمد لله الحی الدائم. و سه نوبت بگوید: أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله لا نعبد الا إياه مخلصین له الدین و لو کره المشرکون. و سه نوبت بگوید: اللهم انی أسألك العفو و العافیة و الیقین فی الدنیا و الآخرة. و سه نوبت بگوید: اللهم آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار. بعد از آن صد نوبت الله اکبر بگوید لا اله الا الله صد نوبت و الحمد لله صد نوبت سبحان الله صد نوبت و بعد از آن بگوید: لا اله الا الله وحده و حده أنجز وعده و نصر عبده و غلب الأحزاب وحده فله الملک و له الحمد، اللهم بارک لی فی الموت و فیما بعد الموت، اللهم انی أعوذ بک من



ظلمة القبر و وحشته، اللهم اظلني في عرشك يوم لا ظل إلا ظلك أستودع الله الرحمن الرحيم الذي لا تضيق وداعه ديني و نفسي و أهلي و مالي و ولدي، اللهم استعملني على كتابك و سنه نبيك و توفني على ملة إبراهيم و أعذني من مضلات الفتن. پس سه مرتبه الله أكبر بگويد و دو مرتبه ديگر دعای أستودع الله تا آخر بخواند پس يك مرتبه الله أكبر و اين دعا را بخواند: اللهم اغفر لي كل ذنب أذنبته قط فإن عدت فعد علي بالمغفرة فإنك أنت الغفور الرحيم، اللهم افعلي بي ما أنت أهله فإنك إن فعلت بي ما أنت أهله فإنك إن تعذبني و إنك أنت غني عن عذابي و أنا محتاج إلى رحمتك ارحمني، اللهم افعلي بي ما أنت أهله فإنك إن فعلت بي ما أنت أهله فإنك إن فعلت بي ما أنا أهله تعذبني و لن تظلمني أصبحت أتقى عذابك و لا أخاف جورك فيا من هو عدل لا جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲۴. يجوز ارحمني. و اگر فرصت خواندن کل این دعا و ذکرها نداشته باشد آن چه از آن جمله میسر باشد بخواند و چون فارغ شود از صفا به زیر آید و شروع در سعی نماید و بدان که بر بالای صفا رفتن و آنجا این دعاها را خواندن مردان را سنت است و زنان را سنت نیست. پنجم از سنتهای سعی آنست که در آخر شوط اول چون به مروه رسد بر بالای آن رود مقابل خانه کعبه ایستد و ادعیه که در بالای صفا خوانده آنجا نیز بخواند. ششم آن که پیاده سعی کند مگر آن که ترسد که به واسطه تعب نتواند به توجه تمام مشغول دعا شود. هفتم آن که در اول هر شوط و آخر آن تند به راه نرود مگر در ما بین مناره و کوچه عطاران که آنجا تند رفتن اولی است خواه پیاده باشد و خواه سواره و این تند رفتن مردان را سنت است و زنان را سنت نیست. هشتم در اثنای سعی این دعا بخواند: اللهم اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم إنك أنت الأعز الأجل الأكرم، يا ذا المن و الفضل و الكرم و النعماء و الجود اغفر لي ذنوبي إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت

### مقصد چهارم در بیان احکام تقصیر و احرام حج

#### اشاره

. مقصد چهارم در بیان احکام تقصیر و احرام حج بدان که بعد از فارغ شدن از سعی باید تقصیر کند یعنی از ناخن بگیرد خواه دست و خواه پا یا از موی بدن چیزی ازاله کند اگر چه بقدر سر مو باشد خواه به مقراض و خواه به کندن و خواه بنوره کشیدن و خواه به تراشیدن. اما تراشیدن همه سر جایز است (نیست) و نیت چنین کند که تقصیر می کنم در عمره تمتع از برای آن که واجبست تقرب به خدا و مقارن نیت به تقصیر مشغول شود و چون تقصیر بفعل آورد جمیع آن چه به احرام حرام شده بود حلال می شود (۱) و تقصیر آخر افعال عمره است و سنت است که تقصیر در مروه واقع شود و مکروهست طواف خانه کعبه بعد از سعی و قبل از تقصیر و واجبست که تقصیر به احرام حج اشتغال نماید و جمیع آن چه در احرام عمره مذکور شد از مقدمات و غیر آن در احرام حج معتبر است و میقات این احرام شهر مکه است و نیت چنین کند که احرام حج تمتع به جا می آورم از برای آن که واجب است تقرب به خدا و نیت را مقارن تلبیات سازد. و سه امر در این احرام سنت است: اول آن که در روز هشتم ماه ذی حجه واقع شود. دویم آن که در مسجد الحرام (۲) باشد و افضل آنست که در زیر ناودان خانه کعبه واقع شود. سیم بلند گفتن تلبیه در مکانی که آنجا احرام بسته اگر پیاده باشد و اگر سوار باشد در وقت برخاستن شتری که بر آن سوار است از جا که بعد از احرام بستن به عرفات رود از وقت پیشین تا وقت شام در عرفات توقف نماید و چون شام شود به مشعر الحرام رود ( ) غیر از سر تراشیدن صدر دام ظلّه

العالی (۲) مهمما ممکن احرام در مسجد الحرام را ترک نمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲۵ تا طلوع آفتاب آنجا توقف نماید بعد از آن بمنی رود و در آنجا روز عید میلی را که جمره عقبه گویند به هفت سنگ ریزه بزند و بعد از

آن قربانی کند و بعد از آن سر بتراشد و به مکه مراجعت نماید بجهت طواف زیارت و سعی و طواف نسا و بعد از آن بمنی عود نماید بجهت بودن آنجا در شبهای تشریق و رمی جمرات ثلاثه. و این اعمال در چهار فصل به تفصیل مذکور می شود

## فصل اول در بیان احکام و قوف عرفات

### اشاره

فصل اول در بیان احکام و قوف عرفات بدان که مراد از وقوف عرفات بودن در آن موضع شریف است از پیشین تا شام خواه ایستاده باشد و خواه نشسته و خواه تکیه کرده و خواه پیاده و خواه سواره و

### پیش از داخل شدن در عرفات هفت امر سنت است

پیش از داخل شدن در عرفات هفت امر سنت است اول آن که رفتن از مکه به جانب عرفات در روز هشتم ماه ذی حجه باشد نه قبل از آن و آن روز را یوم ترویبه گویند اما اگر بیمار شود یا از کثرت ازدحام مردم در راه ملاحظه نماید قبل از یوم ترویبه به یک روز یا دو روز یا سه روز از مکه بیرون رفتن او قصوری ندارد. دوم آن که چون متوجه عرفات شود این دعا بخواند: اللَّهُمَّ إِلَيْكَ صَمَدٌ وَإِيَّاكَ اعْتَمَدْتُ وَ وَجْهَكَ أَرَدْتُ أَسْأَلُكَ أَنْ تَبَارِكَ لِي فِي رِحْلِي وَ أَنْ تَقْضِيَ لِي حَاجَتِي وَ أَنْ تَجْعَلَنِي مَمَّنْ تَبَاهِي بِهَ الْيَوْمِ مِنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنِّي. سیم آن که در راه عرفات چون بمنی رسد این دعا بخواند: اللَّهُمَّ هَذِهِ مِنِّي وَ هِيَ مَا مَنَنْتَ بِهَ عَلَيْنَا مِنَ الْمَنَاسِكِ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تَمَنَّ عَلَيَّ بِمَا مَنَنْتَ بِهَ عَلَيَّ أَنْبِيَائِكَ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُكَ وَ فِي قَبْضَتِكَ. چهارم آن که ظهر و عصر و مغرب و عشا را در منی بگذارد. پنجم آن که در شب نهم ماه ذی حجه که شب عرفه است در منی تا طلوع فجر توقف نماید. ششم آن که نماز صبح را نیز در منی بگذارد و افضل آنست که تا طلوع آفتاب در منی توقف نماید بعد از آن از منی متوجه عرفات گردد. هفتم آن که خیمه خود را در بیرون زمین عرفات بزنند در مکانی که به عرفات متصل است و آن مکان را نمره گویند و واجب است که اول وقت پیشین نیت وقوف عرفات کند باین طریق که توقف در عرفات می کنم از این وقت تا شام در حج اسلام حج تمتع از برای آن که واجبست تقرب به خدا و بر حکم نیت بماند تا وقت شام و

### بعد از دخول در عرفات دوازده امر سنت است

بعد از دخول در عرفات دوازده امر سنت است که در اثنای وقوف بفعل آورد: اول غسل کردن جهت وقوف نیت چنین کند که غسل وقوف عرفات می کنم از برای آن که سنت است تقرب به خدا و باید که این غسل بعد از ظهر در اول وقوف واقع شود. دوم با وضو بودن. سیم ظهر و عصر را در اول وقت با هم جمع کردن (۱) به یک اذان و دو اقامه. چهارم بر پا ایستادن (۱) بلکه احوط است صدر دام ظلّه

جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲۶ از وقت ظهر تا وقت شام. پنجم رو بقبله بودن از اول وقت تا آخر وقت. ششم خاطر خود را به هیچ امری مشغول نساختن مگر توجه به درگاه الهی. هفتم آن که میانه او و آسمان حایلی نباشد مثل خیمه و غیر آن. هشتم گناهان خود را یک یک شمردن و استغفار کردن. نهم دعا کردن از برای برادران مؤمن و باید که کمتر از چهل نفر نباشد. دهم آن که صد نوبت الحمد لله و صد نوبت لا إله إلا الله و صد نوبت الله أكبر و صد نوبت سبحان الله بگوید. یازدهم آن که صد نوبت قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ بخواند. دوازدهم آن که این دعا را بخواند: اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ فَلَا تَجْعَلْنِي مِنْ أَخْيَبِ وَفَدَكْ وَ اِرْحَمْ مَسِيرِي إِلَيْكَ مِنْ الْفَجِّ الْعَمِيقِ، اللَّهُمَّ رَبَّ الْمَشَاءِ كُلِّهَا فَكُ رِقْبَتِي مِنَ النَّارِ وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنَ رِزْقِكَ الْحَلَالِ وَ ادرَأْ عَنِّي شَرَّ فِسْقَةِ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ وَ شَرَّ

العرب و العجم، اللَّهُمَّ لا تمكر بى و لا تخدعنى و لا تستدرجنى اللَّهُمَّ إِنّى أسألك بحولك و قوتك و جودك و كرمك و منك و فضلک یا أسمع السامعين و یا أبصر الناظرين و یا أسرع الحاسيين و یا أرحم الراحمين أن تصلى على محمد و آل محمد. بعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی طلب نماید و بعد از آن رو به جانب آسمان کند و بگوید: اللَّهُمَّ حاجتى إليك التى إن أعطيتها لم يضرنى ما منعت و إن منعتها لم ينفعنى ما أعطيت أسألك خلاص رقتى من النار، اللَّهُمَّ إِنّى عبدك و ملك يدك و ناصيتى بيدك و أجلى بعلمك أسألك أن توفقنى لما يرضيك عنى و أن تسلّم منى مناسك التى أريتها إبراهيم خليلك عليه السلام و دللت عليها نبيك محمدا صلى الله عليه و آله، اللَّهُمَّ اجعلنى ممن رضيت عمله و أطلت عمره و أحببته بعد الموت حياة طيبة لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك و له الحمد يحيى و يميت و يحيى و هو حى لا يموت بيده الخير و هو على كل شىء قدير، اللَّهُمَّ لك الحمد كالأذى نقول و خيرا ممّا نقول و فوق ما يقول القائلون، اللَّهُمَّ لك صلاتى و نسكى و محياى و مماتى و لك مرأتى و بك حولى و منك فوتى، اللَّهُمَّ إِنّى أعوذ بك من الفقر و من وساوس الصيِّدر و من شتات الأمر و من عذاب القبر، اللَّهُمَّ إِنّى أسألك خير الرياح و أعوذ بك من شرّ ما يحيى به إلى الرياح و أسألك خير الليل و خير النهار، اللَّهُمَّ اجعل فى قلبى نورا و فى سمعى نورا و فى بصرى نورا و فى لحمى و دمى و عظامى و عروقى و مقامى و مقعدى نورا و مقصدى نورا و مدخلى نورا و مخرجى نورا و أعظم بى نورا يا ربّ يوم ألقاك إنك على كل شىء قدير برحمتك يا أرحم الراحمين. و بدان که دعاهای روز عرفه که از حضرات ائمه معصومین صلوات الله جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲۷ علیهم اجمعین نقل شده بسیار است و افضل آن دعاها دو دعاست یکی دعای حضرت امام حسین علیه السلام که مشهور است و دیگر دعای امام زین العابدین علیه السلام که در صحیفه کامله مذکور است و چون هر یک از این دو دعا به غایت طویل بود در این مختصر مذکور نشد

### فصل دوم در احکام وقوف به مشعر الحرام

فصل دوم در احکام وقوف به مشعر الحرام چون وقت مغرب داخل شود پیش از نماز مغرب از عرفات متوجه مشعر الحرام شود چون اراده بیرون آمدن از عرفات کند این دعا بخواند: اللَّهُمَّ لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف و ارزقنيه أبدا ما أبقيتني و ألقبني اليوم مفلحا موقفا منجحا مستجابا لی مرحوما مغفورا بأفضل ما ينقلب به اليوم أحد من وفدك و اجعلنى من حجاج بيت الحرام و اجعلنى اليوم من أكرم وفدك عليك و أعطنى أفضل ما أعطيت أحدا منهم من الخير و البركة و الرّحمة و الرّضوان و المغفرة و بارك لی فيما أرجع إليه من أهل و مال أو قليل أو كثير و بارك لهم فى برحمتك يا أرحم الراحمين. و باید که در وقت رفتن به جانب مشعر بتأنی راه رود و در کمال خضوع و خشوع در اثنای راه رفتن به استغفار و طلب خلاصی از آتش دوزخ مشغول باشد. و چون به مشعر الحرام رسد واجبست که نیت کند به این طریق که از این وقت تا طلوع آفتاب توقّف می‌کنم در مشعر الحرام در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای آن که واجبست تقرب به خدا. و سنت است که در آنجا نه امر به جا آورد: اول آن که قبل از بار فرود آوردن نماز مغرب و عشا را به یک اذان و دو اقامه به جا آورد. دوم آن که نافله مغرب را بعد از عشا بگذارد. سیم آن که آن شب را که شب عید قربانست احیا بدارد. چهارم آن که تا صبح بذکر و دعا و تلاوت قرآن مشغول باشد و از جمله دعاها این دعا را بخواند: اللَّهُمَّ هذه جمع، اللَّهُمَّ إِنّى أسألك أن تجمع لی فيها جوامع الخير، اللَّهُمَّ لا تؤسنى من الخير الذى سألتك أن تجمعه لی فى قلبى ثم أطلب به إليك أن تعرّفنى ما عرفت أولياءك فى منزلى هذا و أن أتقّيتنى جوامع الشّرّ. پنجم آن که اول شب غسل کند و نیت چنین کند که غسل بودن در مشعر الحرام می‌کنم از برای آن که سنت است تقرب به خدا. ششم آن که تا طلوع آفتاب طاهر از حدث اکبر و اصغر باشد. هفتم آن که اگر حجّ اول باشد بر بالای کوهی که در مشعر الحرام واقع است برود و در آنجا ذکر الهی به جا آورد. هشتم آن که هفتاد سنگ ریزه که بجهت رمی جمرات مقرر است از مشعر الحرام بردارد. و واجبست که آن شب تا صبح در مشعر الحرام

باشد. نهم چون فجر طالع شود اولی آنست که نیت علی حده بجهت وقوف مشعر کند به این طریق که توقف می‌کنم در جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲۸ مشعر الحرام در حج تمتع ازین وقت تا طلوع آفتاب از برای آن که واجب است تقرب به خدا و بحمد الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و دعا کردن اشتغال نماید. و از جمله دعاها این دعا بخواند: اللَّهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فَكِّرْ رِقْبَتِي مِنَ النَّارِ وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ الطَّيِّبِ وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسْقَةِ الْإِنْسِ وَالْجَنِّ وَالْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ خَيْرُ مَطْلُوبٍ إِلَيْهِ وَخَيْرُ مَدْعُوٍّ وَخَيْرُ مَسْئُولٍ وَبِكُلِّ وَافِدَةٍ جَائِزَةٍ فَاجْعَلْ جَائِزَتِي فِي مَوْطِنِي هَذَا أَنْ تَقِيلَ عَثْرَتِي وَتَقْبَلَ مَعْذِرَتِي وَ أَنْ تَجَاوِزَ عَن خَطِيئَتِي ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوَى مِنَ الدُّنْيَا زَادِي. نهم آن که چون آفتاب برآید به جانب منی رود و جایز است زنان را و شخصی را که ضرورتی داشته باشد آن که قبل از طلوع فجر از مشعر الحرام به جانب منی رود

### فصل سیم در بیان رفتن به جانب منی از مشعر الحرام و بیان افعال ثلاثه مناسک منی

#### اشاره

فصل سیم در بیان رفتن به جانب منی از مشعر الحرام و بیان افعال ثلاثه مناسک منی که روز عید قربان در منی واجب است که بعمل آورد چون از مشعر الحرام متوجه منی شود و در راه به موضعی رسد که آن را وادی محسّر گویند. سنت است که در آن موضع موازی صد کام تند رود و این دعا بخواند: اللَّهُمَّ سَلِّمْ عَهْدِي وَاقْبَلْ تَوْبَتِي وَاجِبْ دَعْوَتِي وَاخْلُفْنِي فِي مَنْ تَرَكْتُ بَعْدِي. و چون بمنی رسد واجب است که افعال ثلاثه مناسک منی را در روز عید قربان بترتیب به جا بیاورد

#### فعل اول رمی جمره عقبه

فعل اول رمی جمره عقبه است یعنی زدن میلی که آن را جمره عقبه گویند به هفت سنگ ریزه و در رمی جمره عقبه هشت امر واجب است و دوازده امر سنت. اما هشت امر واجب: اول نیت کردن به این طریق که این میل را می‌زنم به هفت سنگ ریزه در حج اسلام حج تمتع از برای آن که واجب است تقرب به خدا. دوم نیت را مقارن شروع در رمی کردن. سیم استدامت حکمی یعنی مدام بر حکم نیت بودن تا آخر رمی. چهارم هفت سنگ ریزه را یک یک انداختن پس اگر هفت را به یک دفعه اندازد یکی از آنها حسابست و باقی محسوب نیست. پنجم هر یک از هفت سنگ ریزه را بآن میل رسانیدن. ششم مجموع هفت سنگ ریزه را از زمین حرم برچیده باشد. هفتم آن که همه آن سنگ ریزه‌ها بکر باشد یعنی به هیچ یک از آنها رمی نشده باشد. هشتم آن که رمی بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان باشد. و اما آن دوازده امر سنت که در رمی جمره عقبه معتبر است: اول آن که در وقت رمی وضو داشته باشد. دوم آن که پیاده باشد نه سواره. سیم آن که در وقتی که هفت سنگ ریزه را در دست داشته باشد و خواهد که به میل بزند این دعا بخواند. اللَّهُمَّ هُوَلَاءَ حَصِيَّاتِي فَاحْصِنِّي لِي وَارْفَعْنِي فِي عَمَلِي. چهارم آن که در وقت انداختن هر یک از آن سنگ ریزه‌ها جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲۹ الله اکبر بگوید و این دعا بخواند: اللَّهُمَّ ادْحِرْ عَنِّي الشَّيْطَانَ، اللَّهُمَّ تَصَدِّقًا بَكْتَابِكَ وَ عَلِي سَيِّئَةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَبْرُورًا وَ عَمَلًا مَقْبُولًا وَ سَعْيًا مَشْكُورًا وَ ذَنْبًا مَغْفُورًا. پنجم آن که در وقت جمره عقبه رو به جمره کند و پشت بقبله. ششم آن که دوری او از جمره در وقت رمی ده زرع یا پانزده زرع شرعی باشد. هفتم آن که آن سنگ ریزه را بر شکم انگشت زهگیر گذارد و به پشت بند اول انگشت شهادت بیندازد. هشتم آن که آن سنگ ریزه را برچیده باشد نه آن که سنگ را بشکند و به سنگ ریزه‌های آن رمی کند. نهم آن که سنگ ریزه‌ها را از مشعر الحرام برچیده باشد. دهم آن که سنگ ریزه‌ها را بشوید. یازدهم آن که هر یکی از سنگ ریزه‌ها بمقدار بند بالای انگشت باشد. دوازدهم آن که هر یک از سنگ ریزه‌ها رنگی مختلف داشته باشد

## فعل دوم [قربانی کردن]

### اشاره

فعل دوم [قربانی کردن] از افعال ثلاثه مناسک منی که روز عید به جا آوردن آن واجب است قربانی کردنست و در آن ده امر واجب است و شش امر سنت اما

### ده امر واجب

ده امر واجب اول آن که قربانی گوسفند یا بز یا گاو یا شتر باشد و اگر غیر از اینها را مثل اسب یا آهو قربانی کند آن قربانی صحیح نیست. دوم آن که اگر قربانی گوسفند باشد کمتر از هفت ماهه نباشد و اگر بز یا گاو باشد یک سال تمام کرده باشد و در سال دوم داخل شده باشد و اگر شتر باشد پنج سال تمام کرده و در سال ششم داخل شده باشد. سیم آن که بیمار نباشد و کری نداشته باشد و لاغر و لنگ و خصی و گوش بریده نباشد و شاخ او نشکسته باشد. چهارم آن که کل آن از یک شخص باشد پس جایز نیست که دیگری در قربانی او شریک باشد. پنجم آن که در وقت کشتن قربانی نیت چنین کند که این قربانی را می کشم در حج اسلام و حج تمتع از برای آن که واجب است تقرب به خدا. ششم آن که نیت را مقارن اول ذبح سازد اگر قربانی غیر شتر باشد و مقارن اول نحر سازد اگر قربانی شتر باشد و نحر آنست که کاردی یا حربه در گوی که میانه بیخ کردن و سینه شتر واقع است بزند. هفتم استدامت حکمی یعنی بر حکم نیت بودن تا آخر ذبح و تا آخر نحر. هشتم آن که خود مباشر کشتن قربانی گردد یا کسی را نایب خود سازد و نیت چنین کند که این قربانی را می کشم به نیابت فلان در حج اسلام و حج تمتع از برای آن که واجبست به اصاله و بر من بنیابه تقرب به خدا و اولی آنست که هر دو نیت کنند. نهم قربانی کردن در روز عید واقع شود اگر متعذر باشد در باقی ایام ماه ذی حجه جایز است. دهم آن که بعضی از آن را تصدق کند و بعضی را خود بخورد و بعضی را هدیه کند. و اما

### شش امری که در قربانی کردن سنت است

شش امری که در قربانی کردن سنت است اول آن که اگر قربانی گوسفند یا بز باشد باید که نر باشد و اگر جامع عباسی (طبع قدیم) ج ۱، ص: ۱۳۰ شتر یا گاو باشد باید که ماده باشد. دوم آن که فربهی آن نمایان باشد نه آن که در فربهی و لاغری میانه باشد. سیم آن که آن را در عرفات حاضر کرده باشد. چهارم آن که اگر قربانی شتر باشد دست چپ او را ما بین زانو و پاشنه بندد. پنجم آن که اگر شخصی را در کشتن قربانی نایب خود سازد دست خود را در وقت کشتن بر دست او گذارد. ششم آن که در وقتی که خواهد قربانی کند این دعا بخواند: وَجْهْتُ وَجْهِي لِلذِّي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، اللَّهُمَّ مِنْكَ وَ لَكَ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي. و مقارن آن به کشتن مشغول شود

### فعل سیم [ازاله موی سر]

فعل سیم [ازاله موی سر] از افعال ثلاثه مناسک منی که روز عید قربان بفعال آوردن واجب است که بعد از قربانی کردن از موی خود چیزی ازاله کند خواه به تراشیدن «۱» سر و خواه بغیر آن. و زن را تراشیدن سر جایز نیست. و در ازاله کردن مو سه امر واجب است و هفت امر سنت اما سه امر واجب: اول نیت کردن به این طریق که از موی بدن چیزی ازاله می کنم در حج اسلام حج تمتع از برای آن که واجبست تقرب به خدا. دوم مقارن داشتن نیت است به مو ازاله کردن. سیم استدامت حکمی. و اما آن هفت امر سنت:

اول آن که در وقت ازاله کردن مو رو بقبله باشد. دوم آن که در آن وقت بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، اللّٰهُمَّ اَعْطِنِیْ بِکُلِّ شَعْرَةٍ نُّورًا یَوْمَ الْقِیْمَةِ. سیم آن که در تراشیدن سر شروع به جانب راست کند. چهارم آن که کل سر را بترشد. پنجم آن که اگر بر سر مو نداشته باشد پاکی را بر سر بگرداند و بر سر بگذارد. ششم آن که موی را در منی دفن کند. هفتم آن که بعد از مو ازاله کردن ناخن بچیند و سیل بگیرد و بعد از فارغ شدن از افعال ثلثه مناسک منی حلال می‌شود به او جمیع آن چه به او حرام شده بود مگر زن و بوی خوش.

### فصل چهارم در بیان باقی افعال حج

فصل چهارم در بیان باقی افعال حج چون مناسک منی را به جا آورد واجب است که به مکه مراجعت نماید بجهت به جا آوردن پنج امر و آن طواف حج و دو رکعت نماز آن و سعی ما بین صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آن و چون سه امر اول را بفعل آورد بوی خوش برو حلال می‌شود امّا زن وقتی حلال می‌شود که طواف نسا را با دو رکعت نماز آن به جا آورد و واجب است که آن پنج امر را به ترتیبی که مذکور شد بفعل آورد. و جمیع آن چه در طواف عمره و سعی آن مذکور شد از امور واجبی و سنتی در این دو طواف و سعی معتبر است و فرق همین در نیت است. پس در طواف حج نیت چنین کند که طواف حج اسلام حج تمتع می‌کنم از برای آن که واجب است تقرب به خدا و در طواف نساء نیت چنین کند که طواف نساء (۱) سر تراشیدن از برای کسی که

اول حجش باشد بلکه مطلقا احوط است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳۱ می‌کنم در حج اسلام حج تمتع از برای آن که واجبست تقرب به خدا و نیت نماز این دو طواف و نیت سعی ما بین صفا و مروه به این طریق کند و چون ازین پنج امر فارغ شود واجب است که بمنی عود کند برای چهار امر: اول در منی سه شب ایام تشریق بودن و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی حجه است و جایز است شخصی را که در احرام عمره و حج شکار و مباشرت با زن نکرده آن که شب سیم در منی نماند و آن که وقت ظهر دوازدهم از منی بیرون رود مگر آن که در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که در این صورت بودن آن شب در منی واجب است و بیرون رفتن واجب «۱» نیست و در هر یکی از این سه شب تا صباح ماندن در منی لازم نیست بلکه آن قدر توقّف کند که نصف شب بگذرد و بعد از آن بیرون رود می‌تواند. و جایز است به جای آن شب در منی ماندن در مکه بماند بشرط آن که تا صبح به عبادت مشغول شود. دوم رمی کردن جمره اولی در هر یکی از روزهای تشریق به هفت سنگ ریزه. سیم رمی جمره وسطی در این سه روز بهمان طریق واجبست این ترتیب را مرعی داشتن و وقت رمی آن طلوع آفتابست تا وقت شام و اگر شخصی را عذر باشد جایز است که شب رمی کند و بدان که آداب سنتی این رمی قبل از این مذکور شد و فرقی نیست الا در دو امر: اول آن که هر یکی از جمره اولی و وسطی را در وقت رمی بر دست راست گک‌برد. دوم آن که بعد از رمی هر یک از این دو جمره اندکی نزدیک آن ایستد و بحمد و صلوات و دعا اشتغال نماید. اما بعد از رمی جمره عقبه ایستادن نزد آن سنت نیست. و بدان که این رمی آخر افعال واجبه حج است و جایز است که از منی به وطن خود رود بی آن که به مکه معاودت نماید. اما معاودت به مکه بجهت وداع خانه کعبه سنت است پس چون خواهد که به مکه معاودت کند سنت است که در مسجد خیف شش رکعت نماز بگذارد هر دو رکعت به یک سلام و بعد از آن متوجه مکه شود و آداب دخول مکه در مسجد الحرام از غسل و غیر آن به ترتیبیست که قبل از این مذکور شد. و بدان که داخل شدن در خانه کعبه سنت است و واجب نیست و آداب آن نه امر است: اول غسل کردن. دوم حلقه در را در وقت دخول بگیرد. سیم آن که کمال خضوع و خشوع در وقت داخل شدن به جای آوردن. چهارم آن که در وقت داخل شدن بگوید: اللّٰهُمَّ اِنَّکَ قَلْت و من دخله کان آمنا فامنی من عذابک عذاب النار. پنجم آن که بر سنگ



سرخ‌ی که ما بین دو ستون خانه کعبه فرش است دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه سوره حم سجده بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه از آیات قرآن بعد از (جائز جامع عباسی (طبع قدیم))، ج ۱، ص: ۱۳۲ آیات حم سجده بخواند و آن پنجاه و چهار آیه است. ششم آن که در هر کنجی از چهار کنج خانه کعبه دو رکعت نماز بگذارد و بعد این دعا بخواند: اللَّهُمَّ مِنْ تَهَيِّا وَ تَعَبًا وَ أَعَدَّ وَ اسْتَعَدَّ لَوْفَادَةَ إِلِي مخلوق رجاء رفته و جوازته و نوافله و فواضله فإليكَ كان يا سيدي تهيتي و تعبتي و إعدادي و استعدادي رجاء وفدك و نوافلك و جوازتك فلا تخيب اليوم رجائي يا من لا تخيب سائله و لا ينقص نائله فإني لم آتكَ اليوم بعمل صالح قدمته و لا شفاعة مخلوق رجوته و لكن أتيك مقرًا بالذنوب و الإساءة على نفسي فإنه لا حية لي و لا عذر فأسألك يا من هو كذلك أن تصلي علي محمّد و آل محمّد و أن تعطيني مسألتي و تقبلني عثرتي و تقبلني برغبتي و لا تردني محروما و لا مجبوها و لا خائبا يا عظيم يا عظيم أرجوك للعظيم أسألك يا عظيم أن تغفر لي الذنب العظيم لا- إله إلا أنت. هفتم آن که در درون خانه کعبه سر به سجود نهد و این دعا بخواند: اللَّهُمَّ لا- يرد غضبك إلا حلمك و لا ينجي إلا التضرع إليك، فهب لي يا إلهي من لدنك فرجا بالقدرة التي بها تحيي أموات العباد، و بها تنشر ميت البلاد، و لا تهلكني يا إلهي عما حتى تستجيب لي دعائي، و تعرفني الإجابة في دعائي، اللَّهُمَّ ارزقني العافية إلى منتهى أجلي و لا تشمت بي عدوي و لا تمكّن من عنقي من ذا الذي يرفعني إن وضعني، و من ذا الذي يضعني إن رفعتني، و إن أهلكني فمن ذا الذي يعرض لك في عبدك أو يسألك عن أمرك، و قد علمت يا إلهي أن ليس في حكمك ظلم و لا في نعمتك عجلة، و إنما يعجل من يخاف الفوت، و إنما يحتاج إلى الظلم الضعيف، و قد تعاليت يا إلهي عن ذلك علوا كبيرا، فلا تجعلني للبلاء غرضا و لا لنعمتك نصبا، و مهلني و نفسني و أفلني عثرتي و لا- تتبعني بلاء على أثر بلاء فقد ترى ضعفي و قلّة حيلتي و تضرعي إليك و وحشتي من الناس و أنسي بك يا كريم أعوذ بك فأعذني و أستجير بك فأجرني و أستعين بك على الضراء فأعني و أستنصر بك فانصرني و أتوكل عليك فاكفني و أومن بك فأمنني و أستهديك فاهدني و أسترحمك فارحمني و أستغفرك ممّا تعلم فاغفر لي و أسترزقك من فضلك الواسع فارزقني و لا- حول و لا- قوة إلا بالله العلي العظيم. هشتم آن که در وقت بیرون آمدن از خانه کعبه حلقه در خانه را بگیرد بگوید الله أكبر الله أكبر الله أكبر، اللهم لا تجهد بلائي و لا تشمت بي أعدائي فإنك الصار التافع. نهم آن که چون از خانه جامع عباسی (طبع قدیم))، ج ۱، ص: ۱۳۳ به زیر آید دو رکعت نماز بگذارد در نزدیکی کعبه به حیثیتی که در خانه کعبه دست چپ او باشد.

### خاتمه در بیان آداب وداع خانه کعبه

خاتمه در بیان آداب وداع خانه کعبه و آن ده امر است: اول آن که هفت شوط طواف وداع را به جا آورد و نیت چنین کند که طواف وداع خانه کعبه می‌کنم سنت تقرب به خدا. دوم آن که در هر شوط استلام حجر اسود و رکن یمانی کند و اگر در هر شوط نتواند شوط اول و دوم استلام نماید. سیم آن که بعد از فارغ شدن از طواف التزام مستجار کند به طریقی که در طواف عمره مذکور شد. چهارم آن که در نزد حجر اسود آید و شکم خود را به کعبه بچسباند و دست چپ خود را بر حجر اسود گذارد و دست راست را از جانب در به خانه کعبه بچسباند و بگوید: الحمد لله و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمّد و آله، اللهم صلّ علی محمّد عبدک و رسولک و أمینک و حبیبک و نجیبک و خیرتک من خلقک، اللهم كما بلغ رسالتک و جاهد فی سبیلک و صدع بأمرک و أودی فیک حتی أتاه اليقين، اللهم أقبلي مفلحا منجحا مستجابا لي بأفضل ما يرجع به أحد من وفدك من المغفرة و البركة و الرحمة و الرضوان و العافية ممّا يسعني أن أطلب، فأسئلك أن تعطيني مثل الذي أعطيته أو فضلا من عندك تزيدني عليه، اللهم إن أمتي فاغفر لي و إن أحييتني فارزقني من قابل، اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارة بيتك، اللهم إنني عبدك و ابن عبدك و ابن أمتك حملتني

علی دابّتك و سیّرتنی فی بلادك حتّی ادخلتني حرمك و أمنك و قد كان من حسن ظنّی بك أن تغفر لی ذنوبی فازدد عنّی رضا و قرّبنی إلیك زلفا و لا تباعدنی و إن كنت لم تغفر لی فمن الآن فاغفر لی قبل أن تنأی عن بیتك، فهذا أوان انصرافی إن كنت أذنت لی غیر راغب عنك و لا عن بیتك و لا مستبدل بك و لا به، اللّهم احفظنی من بین یدئ و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی حتّی تبلّغنی أهلی فإذا بلّغتنی أهلی فاكفنی مؤنّه عبادك و عیالی فإنك ولیّ ذلك من خلقك و منّی. پنجم آن که بعد از دعا خواندن به جانب چاه زمزم آید و قدری از آن آب بنوشد و بعد از آن متوجّه بیرون رفتن از مسجد الحرام شود ششم آن که در اثنای بیرون آمدن بگوید: آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون إلی ربنا راغبون إلی الله راجعون إن شاء الله تعالی. هفتم آن که نزد در مسجد الحرام سجده طویل با کمال خضوع و خشوع به جا آورد. هشتم آن که بر در مسجد الحرام ایستد و بگوید: اللّهم انقلب علی لا إله إلا الله. نهم آن که به یک درهم شرعی خرما بخرد و تصدق کند. دهم آن که قصد او جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳۴ همیشه این باشد که نوبت دیگر به حج آید.

### مطلب ششم در بیان احکام حجّ قرآن و حجّ افراد

مطلب ششم در بیان احکام حجّ قرآن و حجّ افراد که قبل از این مذکور شده بود که حجّ قرآن و حجّ افراد بر شخصی واجب است که از اهل مکه معظّمه باشد یا آن که دوری او از آن مکان مقدّس کمتر از شانزده فرسخ شرعی باشد و اگر دوری این کس از آن مکان مقدّس شانزده فرسخ باشد و زیاده حجّی که بر او واجب می‌شود حجّ تمتّع است و افعال حجّ تمتّع را به تفصیل مذکور ساختیم و افعال حجّ قرآن و حجّ افراد مثل افعال حجّ تمتّع است و لکن عمره حجّ تمتّع قبل از حجّ است و طواف نسا ندارد و عمره حجّ قرآن و حجّ افراد بعد از حجّ است و طواف نسا دارد و معنی اشعار یا مقارن تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد و معنی اشعار و تقلید مذکور خواهد شد و احرام هر یک از حجّ قرآن و حجّ افراد واجب است که از میقات باشد یا از مسکن خود هر گاه از مسکن او به مکه نزدیکتر باشد از میقات یا از مکه هر گاه مسکن او از مکه باشد و باقی افعال بطریق افعال حجّ تمتّع است. پس چون احرام ببندد متوجّه عرفات گردد و بعد از وقوف عرفات متوجّه مشعر الحرام شود و بعد از وقوف مشعر الحرام بمنی رود و رمی جمرات و قربانی و تقصیر به جا آورد و به مکه باز گردد و طواف و دو رکعت نماز آن را به جا آورد و سعی ما بین صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آن را به طریقی که قبل از این مذکور شد بعمل آورد و چون از این افعال فارغ شود عمره مفرده را به جا آورد به این طریقی که یکی از میقاتها یا از نزدیکترین موضعی به حرم احرام عمره مفرده ببندد و طواف عمره و دو رکعت آن و سعی میان صفا و مروه و تقصیر و طواف نسا و دو رکعت آن به جا آورد. و مراد از اشعار آنست که جانب راست کوهان شتری را که بجهت قربانی می‌برد که در منی قربان کند زخم زند و آن جانب را به خون آن زخم آلوده کند. و مراد از تقلید آنست که کردن قربانی که می‌برد نعلین بیاویزد که در آن نعلین نماز کرده باشد

### مطلب هفتم در بیان احکام حجّ به نیابت

#### فصل اول در بیان نایب گرفتن بجهت میت و حی

فصل اول در بیان نایب گرفتن بجهت میت و حی بدان که چون شخصی فوت شود و ترکه وافی گذارد و حجّ اسلام بر او واجب شده باشد و در ذمه او مستقر کشته باشد واجبست که در آن سال شخصی را به اجاره گیرند که به نیابت او حجّ به جا آورد اگر وقت حجّ باقی باشد و الا سال دیگر خواه میت و وصیت کرده باشد که حجّ جهت او کنند و خواه وصیت نکرده باشد. اما اگر قبل از



آن که حج در ذمه او مستقر گردد فوت جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳۵ شود نایب گرفتن واجب نیست و حج در ذمه وقتی مستقر شود که شخصی با وجود استطاعت رفتن بحج حج را تأخیر کند تا آن قدر وقت بگذرد که گنجایش حج به جا آوردن داشته باشد. پس اگر بعد از استطاعت و قبل از گذشتن مدت مذکور فوت شود حج ساقط است و نایب گرفتن لازم نیست و اجرت حج مقدم است بر میراث و حکم سایر قروض دارد پس هر گاه میت مشغول الذمه باشد به حج و قرض نیز داشته باشد واجب است که اول اجرت المثل حج و قرض را از متروکات وافی و بیرون کنند و آن چه بعد از آن بماند به وارث می‌رسد. و اگر چیزی نماند از متروکات او چیزی به وارث نمی‌رسد و هم چنین اگر همه متروکات او مساوی اجرت المثل حج باشد کل متروکات او را به اجرت حج باید داد و وارث از متروکات او محروم می‌شود. و هر گاه شخصی تبرع نماید و بی‌اجرت به نیابت میت حج به جا آورد در این صورت حج از ذمه میت ساقط می‌شود و لازم نیست که نایب بجهت او بگیرند. و هم چنین اگر شخصی به تبرع از مال خود شخصی را به اجاره بگیرد که به نیابت آن میت حج کند. و بدان که میانه مجتهدین خلافت در آن که نایب از کجا متوجه حج شود بعضی برآنند که از آنجا که فوت شده واجب است متوجه حج شود. و بعضی برآنند که توجه از میقات کافیست. و بعضی برآنند که اگر متروکات میت وفا کند از محل فوت متوجه شود و اگر بآن وفا نکند از میقات و این قول به صواب نزدیکتر است و ظاهر قول دوم باین قول باز می‌گردد. و اگر حج در ذمه شخصی مستقر شده باشد اما بواسطه مانعی که بعد از استقرار بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند به حج رفتن واجبست که شخصی را به اجاره بگیرد که به نیابت او حج کند هر گاه امید آن نداشته باشد که مانع برطرف شود و الا بر او واجبست که خود حج کند. و اگر بعد از آن که نایب به نیابت او حج گذارده باشد مانع او برطرف شود بر او واجب است که خود حج کند و حج که نایب او کرده کافی نیست. اما اگر حج گذاردن بر او واجب شده باشد و قبل از آن که در ذمه او مستقر شود او را مانعی از رفتن به حج پیش آید در این صورت در وجوب نایب گرفتن میانه مجتهدین خلافت بعضی برآنند که حکم شخصی دارد که او را بعد از استقرار حج مانعی بهم رسد. و بعضی برآنند که از این شخص حج ساقط است ما دام که مانع باقی باشد نایب گرفتن واجب نیست خواه امید برطرف شدن مانع داشته باشد و خواه نداشته باشد و اقرب قول اولست

### فصل دوم در بیان شروطی چند در نیابت حج معتبر است

فصل دوم در بیان شروطی چند در نیابت حج معتبر است جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳۶ و آن شش امر است: اول آن که نایب بالغ باشد و بعضی از مجتهدین نیابت غیر بالغ را جایز داشته‌اند بشرط آن که تمیز داشته باشد و بر سخن او اعتماد باشد. دوم آن که عادل باشد پس حرامست که غیر عادل را نایب حج سازند اما اگر غیر عادل را نایب کرده باشند و دانند که حج را بفعل آورده در این صورت حج او کافیست و احتیاج بنایب عادل گرفتن نیست. و بعضی از مجتهدین برآنند که هر گاه ظن غالب باشد که نایب افعال حج را به جا آورد نایب گردانیدن او جایز است. سیم آن که در ذمه نایب حج واجب نباشد. چهارم آن که افعال حج را بالتمام داند یا شخصی عادل با او باشد که در وقت به جا آوردن هر فعلی را از او تعلیم گک‌یرد. پنجم آن که در نیت قصد کند که این افعال را به نیابت فلانی به جا می‌آورم. ششم آن که آن شخصی که نایب به نیابت او حج می‌گذارد باید که شیعه اثنی عشری باشد پس نایب مخالف مذهب شدن جایز نیست مگر آن که پدر نایب یا جد پدری او نایب باشد که در این دو صورت نیابت کردن او جایز است با وجود آن که مخالف مذهب باشد. و بعضی از مجتهدین این دو صورت را نیز جایز نداشته‌اند «۱» و جایز است که زن نایب مرد شود و بر عکس و هم چنین جایز است که غلام یا کنیزی که عادل باشند به رخصت آقای خود نایب شوند و اگر نایب در اثنای راه فوت شود پس اگر فوت او قبل از احرام و داخل شدن حرم واقع شود نایب دیگر باید گرفت که از آنجا که او فوت شده روانه حج شود و ورثه او را از وجه اجاره موازی مسافتی که قطع کرده می‌رسد و بس و تتمه به ورثه صاحب

مال می‌رسد و اگر فوت او بعد از احرام و داخل شدن حرم باشد و از باقی افعال چیزی به جا نیاورده باشد آن چه بفعل آورده کفایت و احتیاج به نایب گرفتن دیگر نیست. اما میانه مجتهدین خلافت بعضی بر آنند که در این وقت کل مبلغی که وجه اجاره اوسست بـه وارث «۲» او می‌رسد و اللّٰه لام علی مــــن اتّبع الهــــدی.

(۱) و احوط نیز جایز نبودن است

صدر دام ظلّه (۲) احوط تصالح و تراضی است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۳۷

## تکمیل جامع عباسی از شیخ نظام ساوجی

### دیباچه

دیباچه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الحمد لله رب العالمین و الصّلاه و السّلام علی خاتم النبیین محمّد المصطفی و خیر الوصیین امیر المؤمنین علی المرتضی و آلهما الأئمه النّجباء علیهم الصّلاه من العلیّی الأعلی. اما بعد چون همگی همّت عالی نهمت بندگان همایون اشرف ارفع اقدس اعلی کلب آستانه خیر البشر مروّج مذهب حقّ ائمه اثنی عشر شاه عباس الحسینی الموسوی الصّفوی بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه و أفاض علی العالمین برّه و إحسانه بر احیاء معالم شریعت سیّد المرسلین و اعلاى اعلام مذهب حقّ ائمه معصومین صلوات الله علیهم أجمعین مقصور و محصور است و اراده خاطر ملکوت ناظرش معطوفست بر آن که شیعیان و محبّیان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام عالم بمذهب حقّ آن حضرت باشند لهذا استاد بنده اعنی حضرت خاتم المجتهدین و خلاصه المتقدّمین و زبده المتأخّرين بهاء المله و الشریعه و الحقیقه و الدّین محمّد العاملی رحمه الله را مأمور ساخته بودند به تصنیف کردن کتابی که مشتمل باشد به مسایل وضو و غسل و تیمّم و نماز و زکاة و روزه و حجّ و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام مولود ایشان و مسایل ضروری که بیشتر اوقات بآن احتیاج واقع می‌شود چون بیع و توابع آن و نکاح و طلاق و غیر آن و حضرت خاتم المجتهدین امتثالاً لأمره الاشرف شروع در تالیف آن کتاب نموده آن را موسوم به جامع عباسی ساخت مشتمل بر بیست باب و چون بعد از اتمام پنج باب آن در دوازدهم ماه شوال سنه هزار و سی و یک هجری به جوار رحمت ایزدی پیوست جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۳۸ در ثانی الحال امر اشرف اعلی عزّ صدور یافت که پانزده باب تتمه آن کتاب سمت اتمام و صورت اختتام پذیرد و داعی دولت قاهره نظام بن حسین ساوجی امتثالاً لأمره الأشرف المطاع لا زال نافذاً فی الأقطار و الأرباع شروع در اتمام آن نموده و الله الموفق للإتمام و المیسر للاختتام که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس گردد. باب ششم از کتاب جامع عباسی در وقف کردن و تصدّق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و با کفّار جهاد کردن. باب هفتم در زیارت حضرت رسالت پناه ص و حضرت امیر المؤمنین ع و باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السّلام و ایام مولود و وفات ایشان. باب هشتم در بیان نذر و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفّاره دادن. باب نهم در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن. باب دهم در بیان اجاره دادن و رعایت نمودن و احکام غضب و توابع آن. باب یازدهم در نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک آن. باب دوازدهم در طلاق و خلع و عدّه داشتن زنان. باب سیزدهم در شکار کردن و شروط آن. باب چهاردهم در ذبح حیوانات و حلال و حرام. باب پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن. باب شانزدهم در قضا رسیدن و شروط آن. باب هفدهم در اقرار کردن و وصیّت نمودن. باب هجدهم در قسمت کردن ترکه. باب نوزدهم در حدودی که در شرع مقرّر است بجهت دزدی و زنا و لواطه و سحر و غیر آن. باب بیستم در بیان خونبهای آدمی و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند

## باب ششم از کتاب جامع عباسی

## اشاره

باب ششم از کتاب جامع عباسی در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و جهاد با کفار کردن و در آن چهار مطلب است:

## مطلب اول در بیان وقف کردن و توابع آن

## فصل اول در شروط وقف

فصل اول در شروط وقف بدان که شروط وقف شانزده است: اول اهلیت واقف یعنی قدرت عاقل پس وقف غیر بالغ و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست و کسی که گاهی دیوانه باشد و گاهی نباشد در وقت غیر دیوانگی وقفش صحیح است جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۳۹ و در وقف طفلی که ده سال داشته باشد میانه مجتهدین خلافت اصح عدم صحت است و گویا آن جماعتی که گفته‌اند وقف او صحیح است مستند شده‌اند به حدیثی که واقع شده در جواز صدقه او و حمل کرده‌اند تصدق را بر وقف چه نیز صدقه جاریه است و هم چنین وقف مست و بیهوش و قرض داری که حاکم شرع او را از مالش منع کرده صحیح نیست و هم چنین وقف غلام نیز صحیح نیست. دوم نیت واقف پس وقف غافل و کسی که در خواب باشد یا مست یا بیهوش باشد صحیح نیست و اگر بعد از وقف کردن و به قبض دادن دعوا نماید که وقف بی نیت واقع شده آن دعوی مسموع «۱» نیست و خلافت میانه مجتهدین که آیا قربت در وقف شرط است یا نه اقرب آنست که شرطست پس وقف کافر صحیح «۲» نیست. سیم ملکیت واقف پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست و اگر چه مالکش بعد از وقف «۳» اجازت دهد. چهارم ایجاب چون وقت و آن چه با قرینه دلالت بر وقف کند. پنجم قبول مقارن ایجاب از بطن اول در وقف اولادی و در بطون دیگر قبول شرط نیست هر گاه وقف بر کسی باشد که در او قبول ممکن باشد و اگر وقف بر طفلی باشد قبول ولی او با صرفه و غبطه کافست و در وقف بر فقرا قبول شرط نیست چه در این صورت قبول ممکن نیست و هم چنین قبول شرط نیست اگر وقف بر مصالح مسلمانان باشد چون وقف بر مساجد و مشاهد و بعضی از مجتهدین بر آن رفته‌اند که در این صورت قبول حاکم شرع لازم است «۴». ششم معلق نساختن وقف بشرطی یا صفتی غیر واقع پس اگر چیزی را وقف کند و آن را بر شرط یا صفت واقعی که عالم بوقوع آن باشد معلق سازد صحیح است مثل آن که گوید این را وقف کردم اگر امروز جمعه باشد. هفتم دوام وقف است پس اگر وقف را مقارن مدتی سازد آن وقف نخواهد بود بلکه آن را حبس می‌گویند و به انقضای مدّت باطل می‌شود و هم چنین است اگر شرط کرده باشد که هر وقت که خواهد رجوع کند موقوف علیه و اگر وقف کند بر کسی که منقرض شود غالباً بعد از انقراض او میان فقها خلافت بعضی گفته‌اند که راجع به واقف می‌شود در حالت حیات او و منتقل به وارث او می‌گردد بعد از وفات او و بعضی بر آنند که به ورثه موقوف علیه راجع می‌شود و بعضی گفته‌اند که در ابواب البرّ صرف باید کرد و اصحّ قول «۵» اول است و اگر در اول منقطع باشد هم چو وقف بر معدوم آن گاه بر موجود اقوی آنست که باطل است و اگر در وسط منقطع شود چون وقف بر زید

(۱) تفصیلی دارد که بیان منافی با

وضع حاشیه است صدر دام ظلّه (۲) کافری که منکر صانع نیست تحقق قربه از او مانعی ندارد صدر دام ظلّه (۳) ولی اگر چنین اتفاقی افتاد مالک مجیز رعایت احتیاط را نموده و ثانیاً بهمان نحو وقف نماید صدر دام ظلّه (۴) فرمایش بعض از مجتهدین خالی از قوه نیست صدر دام ظلّه (۵) محتاج به تأمل است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۴۰ آن گاه بر غلام شخصی

آن‌گاه بر فقرا در این دو احتمال است یکی صحّت طرفین و بطلان در وسط و عود حاصل آن به واقف و وارث او و اگر در هر دو طرف منقطع باشد مثل اول اقوی بطلانست. هشتم قبض موقوف علیه از بطن اول در وقف اولادی چه در بطون دیگر قبض شرط نیست و قبض ولی طفل یا حاکم شرع در صغیر کافیتست پس بنا بر این شرط اگر واقف پیش از قبض بمیرد وقف او باطل است و در قبض فوریت شرط نیست پس هر گاه قبض کند صحیح است و در قبض اذن واقف شرط است و هر گاه واقف تولیت آن چیزی را که وقف بر فقرا کرده جهه خویش شرط کرده باشد در مدّت حیات قبض فقرا شرط نیست بلکه قبض او کافیتست. نهم آن که از نفس خود بیرون کند پس اگر بر خود وقف کند صحیح نیست و اگر بر خود وقف کند بعد از آن بر فقرا مجتهدین را در این دو قول است اصحّ آنست که باطل است و اگر وقف بر خود و فقرا کند در او دو احتمال است یکی آن که نصفش صحیح باشد و نصف باطل دوم آن که تمام باطل باشد و اگر شرط کند که قرضهای خود را از وقف بدهد یا نفقه او در مدّت حیات از وقف باشد باطل است و اگر شرط کند که نفقه اهل و عیال از وقف باشد صحیح است زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیهما السلام این شرط کرده‌اند پس در این صورت اگر ایشان اکتفا به وقف کنند و واجب النّفقه باشند نفقه ایشان آیا ساقط می‌شود یا نه میانه مجتهدین در این خلافت و هم چنین در نفقه زوجه خلافتست. دهم آن که آن چه واقف وقف کرده عین باشد و از آن منتفع شوند پس وقف در این صورت وقف صحیح نیست و هم چنین صحیح نیست وقف هر چه خورند از مأكولات زیرا که اصل آن باقی نمی‌ماند و خلافت میانه مجتهدین که وقف درهم و دینار جایز است یا نه بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده‌اند که وقف آنها جایز نیست و اصحّ آنست که جایز است «۱» زیرا که جهه زینت نفع از آنها می‌توان گرفت. یازدهم آن که صحیح باشد که آن را مالک شوند پس اگر شراب یا خوک را وقف کنند صحیح نیست. دوازدهم آن که بیان مصرف کند پس اگر بیان مصرف نکنند صحیح نیست «۲». سیزدهم آن که موقوف علیه موجود باشد در ابتداء وقف پس اگر بر معدوم وقف کند صحیح نیست و اگر چه طفل در شکم باشد «۳» و اگر بر موجود وقف کند و بعد از آن بر موجود آیا وقف باطل است یا نه در این مسأله مجتهدین را دو قول است اصحّ

(۱) مشکل است صدر دام ظلّه (۲) مطلقاً معلوم نیست صدر دام ظلّه (۳) حکم بطلان وقف بر طفل در شکم خالی از اشکال نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۴۱ آنست که باطلست. چهاردهم آن که موقوف علیه را صحیح باشد مالک شدن چیزی پس وقف بر ملک و جنّ و دواب و بنده اگر چه مدبّر و مکاتب مشروط باشد صحیح نیست و بر جمادات وقف صحیح نیست و اگر وقف بر مساجد و مشاهد و منبرها و پلها کنند صحیح است زیرا که فی الحقیقه راجع به مسلمانان می‌شود. پانزدهم آن که موقوف علیه مشخص باشد پس اگر بر یکی از دو شخص وقف کنند یا بر یکی از دو مسجد صحیح نیست. شانزدهم آن که وقف «۱» کردن بر موقوف علیه جایز باشد پس اگر وقف کند بر زنا کنندگان «۲» و قطع الطریق باطل است و هم باطل است اگر مسلمان وقف کند چیزی را بر نوشتن توراّه و انجیل و کتب انبیاء سابق که الحال دین ایشان منسوخ است یا وقف بر عبادت خانه یهود و نصاری و وقف کردن بر جهود آن جایز است بمذهب بعضی از مجتهدین در این مقام اشکال کرده‌اند که چرا بر جهود وقف جایز است و بر عبادت خانه ایشان جایز نیست و جواب این اشکال چنین گفته‌اند که وقف بر عبادت خانه ایشان معصیت محض است بخلاف وقف بر جهود آن چه از این حیثیت که ایشان مخلوق الله تعالی‌اند جایز است و احتمال دارد از ایشان فرزندان مسلمان در وجود آیند و وقف کردن جهود بر اینها جایز است و بعضی از مجتهدین وقف کردن آتش پرستان را بر آتشکده باطل می‌دانند و هر گاه شروط وقف متحقّق شود موقوف علیه مالک می‌شود منافی را که بعد از وقف کردن حاصل می‌شود و در منافی که در حالت وقف کردن موجود باشد چون صوف و وبر گوسفند خلافت میانه مجتهدین و اگر وقف مشروط باشد بر شرطی در آن چه واقف شرط کرده صرف باید کرد و جایز نیست فروختن وقف و اگر ترسند که ضایع شود یا آن که میانه موقوف علیهم در وقف اولادی نزاع واقع شود که منجر به خراب شدن وقف شود میانه مجتهدین در این خلافت اقرب آنست که جایز

است فروختن آن چه وقف شده در این صورت به قیمت آن چیز مثل آن چیز بخرند

### فصل دوم در بیان تصدق نمودن

فصل دوم در بیان تصدق نمودن بدان که در تصدق نمودن ثواب بسیار وارد شده و صدقه پنهانی افضل است از آشکارا چنانچه در تصریح حدیث بآن واقع شده مگر آن که توهم کنند که تصدق نمی‌کند چه در این صورت آشکارا باید داد و در تصدق چهار چیز شرط است: اول ایجاب چون تصدقت و آن چه بدان ماند. دوم قبول چون قبلت. سیم اقباض باذن مالک چه بدون اذن مالک صحیح نیست. چهارم نیت قربت و حرام است بر بنی هاشم اخذ تصدقات واجبی چون زکاء واجب از غیر بنی هاشم (۱) حاصل این شرط آنست که باید

مصرف وقف مانعی شرعا نداشته باشد پس وقف بر نوشتن تورا و انجیل و مثل آن باطل است و وقف بر خارج مذهب با معصیت کار به ملاحظه لکل کبد حری اجر و امثال آن مانعی از صحت ندارد و الله العالم صدر دام ظلّه العالی (۲) و در این جواب بحثی هست که همین علت را در ماده وقف بر زنا کنندگان و قطاع الطریق نیز می‌توان گفت چه از حیثیتی که ایشان مخلوقند باید جایز باشد و حال آن که تصریح کرده‌اند که بر وقف بر ایشان جایز نیست جواب از این آن چه توان گفت آنست که وقف بر معاونت زانی و قطاع الطریق مقصود واقف معاونت ایشان است نه مخلوقیت خدای تعالی بخلاف وقف بر جهود چه در آن جهودیت مقصود واقف نیست جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۴۲ چنانچه در بحث زکاء مذکور شد اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جایز است و غلامی که بنی هاشم آزاد کرده باشد جایز است که از تصدقات واجبی بگیرد و جایز است بنی هاشم که تصدقات سنتی را بگیرند و واجبی نیز جایز است هر گاه خمس وفا به معاش ایشان نکند بمقدار معاش بگیرد و جایز است «۱» تصدق بر جهود و اگر چه بیگانه باشد پس هر گاه تصدقات واجبی داده شود جایز نیست رجوع در آن و تصدقات سنتی نیز همین صورت دارد خواه قابض ذی رحم باشد و خواه اجنبی و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که رجوع می‌رسد هر گاه اجنبی باشد و اصح قول اولست

### فصل سیم در بیان سکنی و عمری

فصل سیم در بیان سکنی و عمری یعنی شخصی به دیگری گوید که در این خانه ساکن باش تا زنده باشی و در آن سه چیز شرط است: اول ایجاب چون اسکتتک و امرتک و ارقبتک و آن چه بدینها ماند. دویم قبول. سیم قبض و هر گاه ساکن گردانیدن مقید به عمر خود یا عمر ساکن یا مدّت معین باشد لازم می‌شود به قبض او بعد از مدّت هر کدام که شرط کرده باشد به مالک منتقل می‌شود پس اگر گوید که مر تراست که در این خانه ساکن باشی تا زنده باشی تا هر گاه ساکن بمیرد منتقل به مالک می‌شود و اگر در این صورت مالک بمیرد ورثه مالک را نمی‌رسد که ساکن را بیرون کنند و اگر گوید در این خانه ساکن باش تا وقت فوت من پس هر گاه مالک بمیرد ساکن بیرون می‌رود اما اگر ساکن پیش از مالک بمیرد مالک را نمی‌رسد که ورثه ساکن را در مدّت حیات خویش بیرون کند و اگر مقید به وفات نکرده باشد هر گاه خواهد ساکن را می‌تواند بیرون کرد و هر چیزی را که جایز بود وقف کردن آن سکنی و عمری آن نیز جایز است و باطل می‌شود سکنی و عمری آن به فروختن خانه و هر گاه سکنی مطلق واقع شود ساکن خود و اهل فرزندان او ساکن می‌شوند و اگر شرط کرده باشد جماعت دیگر را سوی آنها جایز است و هر گاه غلام خود را یا اسب خود را در راه خدای تعالی حبس نماید یا گوید غلام خدمت خانه کعبه کند یا مسجد الحرام کند لازم است تا آن که اسب و غلام زنده باشد و اگر گوید خدمت شخصی کند و معین نه کند آن شخص را و بمیرد به ورثه خودش منتقل می‌شود

### مطلب دویم در بیان قرض دادن

**موقف اول در ثواب قرض دادن**

موقف اول در ثواب قرض دادن بدان که در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که آن حضرت فرمود که در شیی که مرا به معراج بردند بر در بهشت دیدم که نوشته بود صدقه (۱) \_\_\_\_\_ ظاهرًا مراد تصدقات سستی بوده

باشد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۱۴۳ دادن ده مثل آن چیز ثواب دارد و قرض دادن هجده مثل آن ثواب دارد و آن چه در بعضی روایات وارد شده که صدقه دادن دو مثل ثواب قرض دادن دارد مراد از آن صدقه بر خویشانست و علما چه این صدقه بر ایشان افضل از قرض دادن است و در قرض دادن سه چیز لازم است: اول ایجاب چون اقرضتک یا تصرف فیه یا انتفع به و علیک ردّ عوضه و آن چه بدینها ماند. دوم قبول چون قبلت و آن چه دلالت بر رضای بر ایجاب کند. سیم آن که واقع شود هر یک از ایجاب و قبول از جایز التصرف پس از دیوانه و مست و مفلسی که حاکم او را منع کرده باشد از مالش و طفلی که پانزده سال نداشته باشد اگر مرد باشد و اگر زن باشد نه سال نداشته باشد معتبر نیست و قرض دادن بنده جایز است و فرقی نیست میان ذکور و اناث و قرض دادن آن چه مثل داشته باشد جایز است اما آن چه مثل نداشته باشد دو قولست و وعده در قرض دادن معتبر نیست پس فی الحال قرض دهنده می تواند مال خود را بالتمام طلبید و اگر چه متفرّق داده باشد

**موقف دویم در اموری که به قرض دادن متعلق است****اشاره**

موقف دویم در اموری که به قرض دادن متعلق است بدان که به قرض دادن بیست امر متعلق است پنج امر واجب و هفت امر حرام و چهار سنت و چهار امر مکروه اما

**پنج امر واجب**

پنج امر واجب اول رد کردن مثل آن چه گرفته باشد. دویم آن که هر گاه قرض گیرنده همان چه گرفته باشد یا مثل آن را رد کند قبول کردن قرض دهنده واجبست اگر چه نرخ مضاعف بهم رسانیده باشد و اگر از مثل نیز متعذر باشد قیمت او را در روزی که رد می کند بدهد و اگر مثل نداشته باشد قیمت همان روزی که به قرض گرفته بدهد. سیم آن که در خاطرش همیشه باشد که آن را بدهد هر گاه قدرت بهم رسانند. چهارم آن که اگر قرض گیرنده بگذارد که سال بر آن بگذرد و طلا و نقره سکه دار باشد و به نصاب رسیده باشد زکاه بر او واجبست. پنجم آن که سعی کند در دادن مال به قرض دهنده و اما آن

**هفت امر حرام**

هفت امر حرام اول شرط زیاده و نقصان کردن در مقدار و وصف خواه جنس باشد که زیاده و نقصان در او حرام باشد مثل طلا و نقره و گندم و جو و آن چه به کیل و وزن درآید یا آن چنان نباشد پس اگر شرط نباشد که خانه خود را به اجاره به کمتر از اجرت



واقعی دهند یا زیاده از اجرت واقعی یا آن که هدیه بیاورد یا جهه او کاری کند جایز نیست اما اگر زیاده بدهد بی شرط جایز است و در بعضی احادیث وارد شده که جایز است عوض دراهم غله دراهم صحاح جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۴۴ بدهند یا بدل درهم کهنه تازه بدهند و اگر شرط کند که عوض درست شکسته بدهد یا ناقص در قیمت شرط لغو است و اگر شرط گرو یا ضامنی کند جهت این قرض یا آن که در شهر دیگر رد کند جایز است و اگر شرط گرو کند یا ضامنی جهت قرض دیگر جایز نیست. دویم قرض دادن آن چه به کیل و وزن درآید بی آن که بکشند. سیم اسراف کردن قرض گیرنده در نفقه بلکه باید که اکتفا به قلیل کند. چهارم طلب کردن قرض دهنده مال خود را از کسی که قادر بر دادن نباشد بلکه می باید که با او مدارا کند. پنجم طلب کردن اوست مال خود را از کسی که ملتجی به حرم کعبه شده باشد مگر آن که در حرم قرض داده باشد و بعضی از مجتهدین مدینه طیبه و مشاهده مشرفه را نیز ملحق به کعبه ساخته‌اند. ششم قرض گرفتن کسی که قادر بر دادن آن نباشد «۱». هفتم نماز کردن قرض دار در اول وقت و اما

### چهار امر سنت

چهار امر سنت اول قرض دادن. دویم ظاهر ساختن قرض گیرنده مالدار و مفلسی خود را بر قرض دهنده. سیم وفا کردن به شرطی که کرده باشند. چهارم آن که اگر هدیه جهت قرض گیرنده بیاورد با مال خود حساب کند. و اما چهار امر مکروه: اول مال دار را قرض بی ضرورتی اما اگر ضرورت باشد جایز است چه در احادیث وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر المؤمنین و حضرت حسنین علیهم السلام در حین وفات قرض گذاشتند. دویم قصد زیادتی کردن هر یک از قرض دهنده و گیرنده بی آن که بلفظ بگویند. سیم فرود آمدن قرض دهند در خانه قرض گیرنده. چهارم زیاده از سه روز در خانه او بودن و بعضی از مجتهدین این را حرام «۲» می دانند

### مطلب سیم در بیان بنده آزاد کردن

#### اشاره

مطلب سیم در بیان بنده آزاد کردن و در آن ثواب بسیار است «۳» و در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که هر کس بنده آزاد کند حق سبحانه و تعالی بعوض هر عضوی از اعضای آن بنده عضوی از آن کس از آتش دوزخ آزاد گرداند اگر مرد باشد و اگر زن باشد بعوض هر دو عضو او یک عضو او را از آتش دوزخ آزاد گرداند و اقسام آزادی پنجست: اول واجب چنانچه در بحث کفاره خواهد آمد یا آن که نذر کند آزادی غلام را یا آن که در حال خریدن غلام آقای او شرط کند که آزاد کند. دویم سنت چون آزاد کردن بنده مؤمن که از خویشان او باشند که به خریدن آزاد نشود چون برادر و عم و خال و هم چنین سنت است آزاد کردن غلامی که مؤمن باشد و هفتست سال خدمت او کرده باشد

(۱) اگر تمکن از اداء دارد و قرض

دهنده مطالب است علی الاحوط صدر دام ظلّه (۲) و این احوط است صدر دام ظلّه (۳) به تفصیلی که خواهند فرمود صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۴۵ سیم مکروه چون آزاد کردن بنده که از کسب عاجز باشد یا طفل باشد و معاش ایشان را تعیین نکند. چهارم حرام چون آزاد کردن بنده کافر. پنجم مباح چون آزاد کردن ولد الزنا و مستضعف و آزادی به چهار چیز حاصل می شود: اول مباشرت. دویم سرایت. سیم مالک شدن. چهارم عوارض و در آن چهار موقفت: موقوف اول مباشرت



است و آن بر چهار قسمست

### مطلب سیم در بیان بنده آزاد کردن

#### اشاره

مطلب سیم در بیان بنده آزاد کردن و در آن ثواب بسیار است «۳» و در احادیث اهل بیت علیهم السّلام وارد شده که هر کس بنده آزاد کند حق سبحانه و تعالی بعوض هر عضوی از اعضای آن بنده عضوی از آن کس از آتش دوزخ آزاد گرداند اگر مرد باشد و اگر زن باشد بعوض هر دو عضو او یک عضو او را از آتش دوزخ آزاد گرداند و اقسام آزادی پنجست: اول واجب چنانچه در بحث کفّاره خواهد آمد یا آن که نذر کند آزادی غلام را یا آن که در حال خریدن غلام آقای او شرط کند که آزاد کند. دویم سنّت چون آزاد کردن بنده مؤمن که از خویشان او باشند که به خریدن آزاد نشود چون برادر و عمّ و خال و هم چنین سنّت است آزاد کردن غلامی که مؤمن باشد و هفت سال خدمت او کرده باشد

(۱) اگر تمکن از اداء دارد و قرض

دهنده مطالب است علی الاحوط صدر دام ظلّه (۲) و این احوط است صدر دام ظلّه (۳) به تفصیلی که خواهند فرمود صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۴۵ سیم مکروه چون آزاد کردن بنده که از کسب عاجز باشد یا طفل باشد و معاش ایشان را تعیین نکند. چهارم حرام چون آزاد کردن بنده کافر. پنجم مباح چون آزاد کردن ولد الزّنا و مستضعف و آزادی به چهار چیز حاصل می‌شود: اول مباشرت. دویم سرایت. سیم مالک شدن. چهارم عوارض و در آن چهار موقفت: موقوف اول مباشرت است و آن بر چهار قسمست

#### تتمه

تتمه هفت امر تعلق به آزاد کردن دارد چهار امر مستحب است و سه مکروه اما چهار امر مستحب: اول آزاد کردن غلام مؤمن. دویم آزاد کردن غلام مؤمنی که هفت سال خدمت او کرده باشد. سیم آن که هر گاه غلام خود را حدّ بزند سنّت است که او را آزاد کند. چهارم یاری کردن غلامی را که آزاد کرده باشد و از کسب عاجز شده باشد و اما آن سه چیز مکروه: اول آزاد کردن غلام ناصبی. دویم جدا کردن طفل از مادرش و بعضی از مجتهدین «۲» آن را حرام می‌دانند. سیم آزاد کردن غلامی که از کسب و کار عاجز شده باشد

#### قسم دویم کتابت است

#### اشاره

قسم دویم کتابت است و کتابت آنست که کسی با غلام خویش گوید که مبلغ معین بده و آزاد باش و این بر دو قسمت. قسم اول مطلق است که اقتصار به صیغه و عوض و نیت و وعده بکند و هر گاه غلام چیزی را از آن مبلغ بدهد بقدر آن آزاد می‌شود. قسم دویم مشروط و آن چنانست که آقا به غلام گوید که هر گاه از عوض عاجز شوی همان بنده باشی و شروط کتابت دوازده است:

اول صیغه و در مطلق چنین گوید که کاتبک علی أن تؤدی الی کذا فإذا أدیت فأنت حرّ یعنی مکاتب ساختم ترا به این که ادا کنی بمن مبلغی معین و هر گاه ادا کنی آزاد باشی و در مشروط چنین گوید که کاتبک علی أن تؤدی الی کلّ شهر کذا فإذا أدیت فأنت حرّ و إن عجزت فأنت رقّ یعنی مکاتب ساختم تو را به این که ادا کنی بمن در هر ماهی این مبلغ معین را و هر گاه ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی تو همان بنده باشی. دویم قبول غلام این معنی را. سیم هر یک از آقا و غلام بالغ باشند پس اگر طفل باشند صحیح نیست و اگر چه ده ساله باشند و اگر چه ولیّ او اذن دهد. چهارم آن که هر یک از این هر دو عاقل باشند پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانگی او به یک حال باشد صحیح

(۱) احوط آنست که ثانیاً مالک او را

آزاد نماید صدر دام ظلّه (۲) البتّه فرمایش بعضی از مجتهدین را ترک نمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۴۷ نیست و اگر ولیّ او اذن دهد صحیح «۱» است و اگر دیوانگی او دوری باشد یعنی گاهی باشد و گاهی نباشد در حالتی که نباشد صحیح است و اگر آقای غلام دعوی نماید که کتابت «۲» در حالت طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر باشد قول آقا مقدّم است هر گاه حالت جنون ظاهر باشد و اگر عکس باشد قول غلام مقدمست. پنجم قصد است پس اگر غافل یا مستی صیغه بگوید باطل است. ششم جواز تصرفست پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع برای قرض خواه او را از مالش منع کرده باشد و بیماری «۳» که ثلث مالش وفا به آزادی نکند و زیاده از ثلث شود صحیح نیست مگر به اجازت وارث و از مرتدّ ملیّ نیز صحیح نیست مگر باذن حاکم شرع و بعضی از مجتهدین بر آنند که مراعات اسلامش باید کرد. هفتم اختیار است پس از کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. هشتم آن که غلام مسلمان باشد چه کتابت غلام غیر مسلمان صحیح نیست زیرا که در آن حدیثی وارد نشده نهم آن که تمام غلام را مکاتب سازد پس اگر نصف او را مکاتب سازد صحیح نیست. دهم آن که عوضی که غلام می دهد می باید که عین باشد پس اگر دین باشد صحیح نیست. یازدهم آن که آن عوض چیزی باشد که مولی مالک آن تواند شد پس اگر شراب و خوک باشد جایز نیست. دوازدهم آن که مالی که غلام می دهد می باید که جنس و قدر و وصف آن معلوم باشد

### تتمه هر گاه بر آقا زکاة واجب باشد

تتمه هر گاه بر آقا زکاة واجب باشد واجبست «۴» بر او که از سهم رقاب چیزی به غلام بدهد تا عوض مال کتابت بدهد و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مکاتب مطلق داشته اند و هر گاه آقا چیزی به او دهد واجبست «۵» بر او که قبول کند و سنت است بر آقا که اگر چیزی از زکاة نیز بر او واجب نباشد از خود چیزی به غلام بدهد و هر گاه غلام عاجز آید صبر نماید تا آن که چیزی بهم رساند و مکروهست مکاتب ساختن غلام غیر امین و غلامی که قادر بر کسب نباشد و هم چنین مکروهست مال کتابت را زیاده از قیمت غلام قرار دادن و خواص کتابت سیزده امر است اول وقوع کتابت میانه غلام و آقا دوم آن که عوض و معوض ملک باشد سیم بودن غلام مکاتب میانه درجه استقلال و عدم استقلال چهارم آن که از میان غلامان مکاتب مالک می شود «۶» و تصرف او صحیح است پنجم ثابت شدن بر آقا ارش جنایتی که آقا بر او کرده باشد و اگر بر آقا نیز جنایتی از غلام واقع شده باشد آقا ارش آن را از او می گیرد ششم آن که مضاربه بمسال خود

(۱) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۲)

مسأله محلّ اشکال است صدر دام ظلّه (۳) در شروط آزاد کردن بنده گذشت صدر دام ظلّه (۴) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۵) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۶) ظاهراً منافی با آنست که فرمودند عوض و معوض ملک سید است و مسأله محتاج به مراجعه است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۴۸ نمی تواند کرد و اگر چه آقا اذن دهد امّا از غیری به مضاربه می تواند

گرفت هفتم قرض نمی‌تواند داد اگر چه آقا اذن دهد اما قرض می‌تواند گرفت هشتم آن که غلام خود را مکاتب نمی‌تواند ساخت مگر با غبطه و صرفه نهم تزویج نمی‌تواند کرد و خاصه نیز بهم نمی‌تواند رسانید دهم وصیت و هبه قبول نمی‌تواند کرد از کسی که برو آزاد شود یازدهم کنیزک مکاتبه نمی‌تواند شوهر کرد دوازدهم کفاره از او صحیح نیست مگر روزه داشتن الا باذن آقا

### سیزدهم آن که مکاتب می‌تواند غلام خود را تعزیر کند

سیزدهم آن که مکاتب می‌تواند غلام خود را تعزیر کند بلکه بعضی از مجتهدین بر آنند که هر گاه غلام او کاری کند که مستوجب حدّ باشد حد نیز می‌تواند زد قسم سیم تدبیر است یعنی آقا به غلام خود گوید که تو بعد از مردن من آزادی و آیا تدبیر نسبت بغیر آقا نیز واقع می‌شود مثل آن که آقا به کنیز خود گوید که تو بعد از مردن شوهرت آزادی میانه مجتهدین در این خلافت و آن چه در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده آنست که این نیز تدبیر است و تدبیر بر سه قسم است اول تدبیر واجب مثل آن که به صیغه نذر گوید که لله علی عتق عبدی بعد وفاتی یعنی خدای راست بر من آزاد کردن بنده من بعد از وفات من و رجوع در این قسم تدبیر جایز نیست دوم تدبیر مستحبّ و آن مطلق تدبیر است و رجوع در آن جایز است سیم تدبیر مکروه چون تدبیر کافر و ناصبی و شروط تدبیر شش است اول صیغه چون أنت حرّ بعد وفاتی یعنی تو بعد از وفات من آزادی و آن چه دلالت بر آن کند و اشارت اخرس به جای صیغه گفتن اوست دویم آن که صیغه از بالغ و عاقل واقع شود پس از طفل و دیوانه صحیح نیست سیم آن که جایز التصرف باشد پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تدبیر سفیه را صحیح می‌دانند چهارم آن که قصد کند پس از غافل و مست و خفته و کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست پنجم آن که قصد قربت کند پس تدبیر کافر صحیح نیست و بعضی از مجتهدین نیت قربت را شرط نمی‌دانند و می‌گویند تدبیر وصیتی است به آزاد کردن نه آزاد کردن عتق پس تدبیر کافر صحیح است بنا بر این قول ششم آن که تدبیر را از شرط مجرّد گگرداند پس اگر معلق بشرطی سازد چون آمدن زید از سفر مثلاً صحیح نیست و مدبّر همان بنده است آقا می‌تواند که در او تصرف کند به فروختن و بخشیدن و غیر آن و اگر او را بفروشد یا ببخشد آیا تدبیر او باطل می‌شود جامع عباسی (طبع قدیم) ج ۲، ص: ۱۴۹ یا نه مجتهدین را در این دو قولست اکثر بر آنند که باطل می‌شود و اگر مدبّر بگریزد تدبیرش باطل می‌شود و صحیح است تدبیر کنیز حامله بی آن که طفل او داخل باشد و عکس آن نیز جایز است و سنت است گواه گرفتن دو عادل بر تدبیر

### قسم چهارم امّ ولد است

قسم چهارم امّ ولد است و او کنیزیست که از آقای خود حامله شود و در او دو چیز شرط است شرط اول آن که از آقای خود حامله شود به طفل آزادی در حالتی که ملک او باشد پس اگر وطی کننده غلام باشد یا کنیز دیگری را به شبهه دخول کند و بعد از آن که حامله شود مالک او گردد امّ ولد نمی‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در این صورت نیز امّ ولد می‌شود و هم چنین اگر ولد بنده باشد مثل آن که کنیز شخصی را به نکاح در آورد و شرط کند که ولد او بنده آقا باشد آن گاه حامله شود و بعد از آن کنیز را بخرد امّ ولد نمی‌شود امّا اگر کنیز خود را به شخصی تزویج نموده باشد آن گاه خود وطی کند فعل حرام کرده امّا اگر کنیزک آبستن شود امّ ولد «۱» می‌شود شرط دویم آن که فرزند او از کافر و قاتل و کسی که میراث نبرد نباشد و سه چیز از خواص استیلا داشت اول آن که جایز است که او را مدبّر سازد دویم آن که جایز است که او را مکاتب سازد سیم آن که فروختن او جایز نیست مگر در عوض قیمت او چه هر گاه آن شخصی که او را خریده باشد و دخول کرده و فرزندی از او حاصل نموده از قیمت او

عاجز شود او را می‌تواند فروخت و بعضی از مجتهدین سوای این موضع در نوزده موضع دیگر فروختن او را جایز داشته‌اند لیکن آن چه در حدیث وارد شده همین یک موضع است که مذکور شد موقوف دویم سرایت است یعنی هر گاه شخصی نصف غلامی را آزاد کند تمام او آزاد می‌شود و اگر غلام میانه دو شخص به شراکت باشد حصه شریک نیز آزاد می‌شود و لازم است بر آزاد کننده حصه خود که قیمت حصه شریک را نیز بدهد و در سرایت چهار چیز شرط است اول آن که مالدار باشد آن قدر مال که زیاده از خانه و خادم و چهارپایان و جامه معتاد و نفقه یک ساله او و عیال او باشد و بمقدار قیمت حصه شریک شود و اگر مفلس باشد غلام خود سعی می‌کند و بعضی گفته‌اند که اگر قصد اضرار شریک کند قیمت حصه شریک را می‌دهد اگر مالدار باشد و اگر مفلس باشد غلام خود سعی کند و اگر غلام از دادن قیمت حصه شریک عاجز آید نصف او آزاد است و نصف او بنده و کسبش نیز ایمن حال دارد و خلافت میانه مجتهدین کوه در وقت دادن قیمت

(۱) مشکل است صدر دام ظلّه جامع

عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۵۰ به شریک آزاد می‌شود یا بعد از دادن اصحّ قول دوم است چه آزادی بعد از مالک شدن می‌شود و آن بعد از دادن قیمت حصه شریک است دویم آن که با اختیار آزاد کند پس اگر نصف او از پدر و مادر به میراث بدو منتقل شود سرایت در او جاری نیست سیم آن که حقی به او متعلق نگردد از حقوقی که مانع فروختن او باشد چون وقف و تدبیر چهارم آن که اول حصه خود را آزاد کند پس اگر اول حصه شریک را آزاد کند سرایت نیست موقوف سیم ملک است یعنی مالک شدن مرد یازده کس را اول پدر دویم مادر سیم جد چهارم جد پنجم فرزندان خواه ذکور و خواه انثی ششم فرزند و هر چند پائین آید هفتم خواهر هشتم عمه نهم خاله و هر چند بالا رود دهم دختر برادر و هر چند پائین آید یازدهم دختر خواهر و هر چند پائین آید چه هر گاه اینها را کسی مالک شود فی الحال آزاد می‌شوند و در آزاد شدن محرمات رضاعی بر مرد خلافت میانه مجتهدین اشهر آنست که آزاد می‌شوند و اگر نصف اینها به سبب خویشی آزاد شود آیا نصف دیگر اینها به سرایت آزاد می‌شود و قیمت نصف را به صاحبش می‌باید داد اصحّ آنست که اگر با اختیار مالک شود و مالدار باشد لازمست و اگر بی اختیار مالک شود یا آن که مفلس باشد لازم نیست و بر زن غیر از پدر و مادر هر چند بالا روند و فرزندان هر چند پائین آیند کسی دیگر به خریدن آزاد نمی‌شود موقوف چهارم عوارض است بدان که هر گاه یکی از هشت امر عارض شود بنده آزاد می‌شود اول آن که غلام کور شود چه در این صورت آزاد می‌شود دوم آن که جذام به هم‌رساند سیم آن که برص بهم رساند و بعضی از مجتهدین باین علت آزاد نمی‌گردانند «۱» چهارم آن که آقای غلام بعضی از اعضای غلام را قطع نماید مثل آن که گوش و بینی او را برد پنجم آن که غلام لنگ زمین گیر شود ششم آن که غلام پیش از آقای خود در دیار کفار مسلمان شود هفتم آن که هر گاه شخص مالرداری بمیرد و میراث‌خوار نداشته باشد سوای میراث‌خوار بنده حاکم شرع او را از مال میت می‌خرد و آزاد می‌سازد و مال او را به او می‌دهد و اگر مالکش نفروشد حاکم شرع او را جبر می‌کند بر فروختن هشتم آن که هر گاه یکی از پدر یا مادر آزاد باشد فرزند آزاد می‌شود هر گاه مولی شرط «۲» بندگی فرزند نکند

## مطلب چهارم در بیان جهاد با کفار کردن

### فصل اول در ثواب جهاد

فصل اول در ثواب جهاد بدان که جهاد از اعظم ارکان اسلام است و در آیات قرآنی مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بر آن و سرزنش آن کسانی که بی‌مانعی جهاد نکنند واقع شده و احادیث

(۱) احوط آنست مالک در این حال

او را آزاد نماید چون دلیل واضحی بر انعتاق آن بنظر نرسیده صدر دام ظلّه (۲) نفوذ این شرط خالی از اشکال نیست پس ترک کنند او را صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۵۱ در فضیلت جهاد و رابطه یعنی نگاه داشتن سرحداتی مسلمانان بی‌شمار است از آن جمله از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که فرموده و الذی نفسی بیده لغزوة فی سبیل الله و روحه خیر من الدنیا و ما فیها یعنی قسم به آن کسی که نفس من بید قدرت اوست که هر رفتنی به جنگ در راه خدای تعالی و هر آمدنی بهتر است از دنیا و آن چه در اوست و نیز از آن حضرت منقولست که الخیر کله فی السیف و تحت ظلّ السیف و لا یقیم الناس إلا بالسیف و السیف مقالید الجنّة و النار یعنی تمام خیر در شمشیر است و در زیر سایه شمشیر و مردمان راست نمی‌شوند مگر به شمشیر و شمشیر کلید بهشت و دوزخ است و هم از آن حضرت منقولست که هیچ قطره پیش خدای تعالی دوستر نیست از قطره خونی که در راه او ریخته شود و هم از آن حضرت منقولست که رباط لیلۀ فی سبیل الله خیر من صیام شهرین یعنی نگاهداشتن سرحداتی مسلمانان یک شب جهت رضای خدای تعالی بهتر است از دو ماه روزه داشتن

### فصل دویم در بیان جهاد و شروط آن

فصل دویم در بیان جهاد و شروط آن بدان که جهاد واجبست به نصّ و اجماع و واجب بودن آن کفائیی است یعنی هر گاه جماعتی که مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده باشند و متعهد جنگ شوند از دیگران ساقط می‌شود به شرطی که امام ایشان را باسم نخوانده باشد پس اگر امام جماعتی را باسم طلبیده باشد جههٔ مصلحتی جهاد بر ایشان واجب عینی است و هر گاه بنذر یا به اجاره بر خود واجب گردانند یا در وقت بهم رسیدن هر دو لشکر یا صف بستن هر دو لشکر حاضر شوند در این صورتهای نیز جنگ کردن واجب عینی می‌شود و هر گاه مسلمانان اندکی باشند و تا همه جمع نشوند مقاومت با عدو نکنند در این حال نیز جهاد واجب عینی بر همه می‌شود و هر گاه دوازده شرط بهم رسد جهاد واجبست. شرط اول آن که مرد باشد بس بر زنان و خنثی مشکل جهاد واجب نیست. شرط دویم آن که بالغ باشد پس بر طفل واجب نیست تا آن که بالغ شود. شرط سیم آن که عاقل باشد پس بر دیوانه واجب نیست. شرط چهارم آن که آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست و هم چنین بر مدبر یعنی بنده که مولای او با او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد واجب نیست و هم چنین بر مکاتب یعنی بنده که مولای او با او قرار داده باشد که هر گاه مبلغی بدهد آزاد شود واجب نیست و اگر چه اکثر او به سبب دادن اکثر آن مبلغ آزاد شده باشد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۵۲ و اگر امام بندهای جماعتی را باذن ایشان به جنگ برد جایز است جههٔ آن که از ایشان منتفع می‌توان شد. شرط پنجم آن که پیر نباشد چه پیران عاجزند و قوت جنگ کردن ندارند. شرط ششم آن که دانا به آداب جنگ باشد چه اگر دانا نباشد «۱» واجب نیست. شرط هفتم آن که کور و لنگ نباشد به شرطی که قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد. شرط هشتم آن که بیمار نباشد و اگر در این صورتهای که از رفتن به جنگ عاجز باشد اما قدرت داشته باشد که کسی را به اجرت بگیرد آیا واجبست بر او که کسی را به اجرت بگیرد یا نه مجتهدین را در این دو قولست. شرط نهم آن که قادر باشد بر نفقه جهت خود در سفر و عیال خود در حضر. شرط دهم آن که قادر باشد بر چاروائی «۲» که برو سوار شود پس اگر یافت نشود واجب نیست خواه مسافت دور باشد و خواه نزدیک و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر مسافت هشت فرسخ است قدرت بر چاروا نیز شرطست و اگر کسی نفقه و راحله به کسی دهد تا آن که جنگ کند در این صورت واجبست به جنگ رفتن اما اگر به اجرت بگیرد واجب نیست قبول کردن. شرط یازدهم آن که قرض داری نباشد که وعده او رسیده باشد و صاحب قرض مطالبه نماید و قدرت بر دادن آن داشته باشد چه در این صورت به جنگ رفتن او جایز نیست مگر آن که قرض را ادا کند یا ضامنی و رهنی به قرض خواه دهد و او را راضی گرداند و اگر او را امام باسم طلبیده باشد واجبست که به جنگ رود اگر چه قرض خواه اذن ندهد اما سنت است که متعرض جاهائی که کمان کشته شدن داشته باشد نشود یعنی پیش صف نایستد و مبارز نطلبد و اگر وعده قرض خواه رسیده باشد یا رسیده باشد و قادر

بر دادن نباشد مجتهدین را در این دو قولست اصح آنست که در این هر دو صورت قرض خواه را منع نمی‌رسد. شرط دوازدهم رضای والدین پس اگر بشخصه امام کسی را نطلبیده باشد بدون رضای پدر و مادر به جنگ نمی‌تواند رفت و هر گاه این دوازده شرط بهم رسد واجبست در حالت حضور امام که خود به جنگ رود یا کسی را به اجرت بگیرد که عوض او به جنگ رود مگر آن که امام او را باسم طلبیده باشد که در این صورت نایب نمی‌تواند فرستاد چنانچه سابقا مذکور شد و هر گاه عاجز شود مثل آن که بیمار شود معذرت است در بر گردیدن خواه هر دو لشکر به یک دیگر رسیده باشند و خواه نرسیده باشند اما اگر عذر غیر بیماری باشد مثل آن که آقای غلام از رخصت دادن پشیمان شود و غلام را طلب نماید در این صورت اگر هر دو لشکر \_\_\_\_\_ (۱) ولی اگر دانا شدن ممکن است واجب است دانا شوند صدر دام ظلّه (۲) این شرط با تمکن از پیاده روی معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۵۳ به یک دیگر نرسیده‌اند واجبست که برگردد و اگر بهم رسیده باشند جایز نیست و در حالت غیبت امام نیز جهاد واجبست «۱» هر گاه دشمنان بسر دیار مسلمانان آیند و از ایشان به اسلام آسیب رسد

### فصل سیم در بیان آن که جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست

#### اشاره

فصل سیم در بیان آن که جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست بدان که سه طایفه‌اند که قتال کردن با ایشان واجبست

#### طایفه اول حربی

طایفه اول حربی و ایشان دو گروه‌اند. گروه اول مردان جوانند که غیر خدای را پرستش می‌کنند چون آفتاب پرستان و ستاره پرستان و بت پرستان و غیر اینها. گروه دوم جماعتی‌اند که هیچ چیز را پرستش نمی‌نمایند چون ملحدان و دهریان و با این هر دو جماعت جهاد کردن در حال حضور امام واجبست تا آن که مسلمان شوند و از این دو طایفه جزیه قبول نمی‌توان کرد

#### طایفه دوم اهل کتابند

. طایفه دوم اهل کتابند و ایشان نیز دو قوم‌اند: قوم اول جماعتی‌اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته‌اند چون جهودان که توراہ کتاب ایشان است و موسی کلیم علیه التحیّه و التسلیم پیغمبر ایشان و نصاری که انجیل کتاب ایشانست و عیسی علیه السلام پیغمبر ایشان. قوم دوم آن که کتابی ندارند و پیغمبری نداشته‌اند اما به شبه کتابی و پیغمبری قایل‌اند چون مجوسان که می‌گویند کتابی موسوم به ژند و پاژند دارند و پیغمبری زردشت نام داشته‌اند و در احادیث وارد شده که ایشان کتابی داشته‌اند آن را سوخته‌اند و پیغمبری داشته‌اند که او را کشته‌اند و پیغمبر ایشان کتابی بدیشان آورده بود که بر پوست دوازده هزار گاو نوشته بودند و جهاد با این دو فرقه نیز واجبست تا آن که مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط و شرایط جزیه دوازده است: شرط اول قبول نمودن جزیه است و آن مقداریست که امام یا نایب امام هر ساله در آخر سال بر سرهای مردان عاقل بالغ این دو طایفه اگر چه پیر و



لنگ و زمین گیر باشند یا بر زمینهای ایشان مقرر فرماید و میانه مجتهدین خلافت که آیا بنده جزیه می‌دهد یا نه اقرب آنست که نمی‌دهد و بعضی از مجتهدین فرق کرده‌اند میانه بنده جهودی که ملک مسلمان باشد و میانه بنده جهودی که ملک جهودی باشد پس بر اول واجب نمی‌دانند و بر دوم واجب می‌دانند و خلافت میانه مجتهدین که آیا جزیه را مقداری معین است چنانچه در حدیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مقرر کرده بود که فقراى ایشان هر سال دوازده درهم بدهند و متوسط ایشان بیست و چهار درهم بدهند و مالدار ایشان صد و چهل و هشت درهم یا آن که مقدار جزیه

(\_\_\_\_\_ ۱) ولی این قسم را دفاع می‌نامند

صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۵۴ غیر معین است و تعیین آن منوط به امامست و اصحّ قول دوم است چه او مناسب است به مذلت و خواری ایشان و آن چه در حدیث مذکور از تعیین آن وارد شده محمول است بر آن که رای شریف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آن وقت به جهت مصلحتی بر آن قرار گرفته بود و اگر در اثنای سال جمعی از این دو طایفه مسلمان شوند جزیه از ایشان ساقط می‌شود. شرط دوم التزام نمودن احکام مسلمانانست. شرط سیم آن که آن چه به منافات با امان دارد نکنند مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان و معاونت و امداد مشرکان و با این سه شرط اگر خلل رسانند حربی می‌شوند خواه در عقد جزیه نکردن آنها را با امام شرط کرده باشند و خواه نکرده باشند و خواه سهوا. شرط چهارم آن که زنا با زنان مسلمانان نکنند و هم چنین ایشان را نکاح نمایند. شرط پنجم آن که ترک فتنه کردن کنند به این که مسلمانان را از راه نبرند. شرط ششم آن که ترک راه زدن مسلمانان کنند شرط هفتم آن که جاسوسان کفار را در خانه خود راه ندهند و کفار را بر اسرار مسلمانان عالم ن سازند و خبری از اخبار مسلمانان به ایشان نویسند. شرط هشتم آن که مردان و زنان مسلمانان را نکشند این پنج شرط را اگر امام در عقد جزیه با ایشان شرط کرده باشد و ایشان عمل بآن نکنند حربی می‌شوند. شرط نهم آن که سبّ حق سبحانه و تعالی و رسول صلی الله علیه و آله نکنند و استخفاف دین و کتاب مسلمانان نمایند چه اگر عیاذا بالله سبّ از ایشان واقع شود واجب القتل می‌شوند و ترک استخفاف دین را اگر در جزیه شرط کرده باشند و بخلاف آن کنند حربی می‌شوند. شرط دهم آن که اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون شراب و گوشت خوک خوردن و نکاح مادر و خواهر و غیر اینها کردن. شرط یازدهم آن که احداث عبادت خانها در دار اسلام نکنند و آواز خود را در خواندن کتابهای خود بلند ن سازند و ناقوس نزنند و خانهای خود را بلندتر یا برابر خانهای مسلمانان ن سازند بلکه پست بسازند و باین شروط اگر خلل رسانند و در عقد جزیه شرط کرده باشند که آنها را نکنند حربی می‌شوند. شرط دوازدهم آن که به طریقی بگردند که از مسلمانان متمیز شوند به این که لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد یا چاروای سواری ایشان غیر چاروای سواری مسلمانان باشد و بر یک طرف سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یک جانب آویزند و بر اسب سوار نشوند و بر زمین ننشینند و شمشیر و سلاح نه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۵۵ بندند و نصاری زنا بر میان نبندند و زنان ایشان نیز به نوعی بگردند که از زنان مسلمانان متمیز شوند و در جاده راه نروند بلکه از جاده منحرف شوند و لقب و کنیت بر مولود خود نگذارند. و این شرط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده‌اند اما در حدیث مذکور نیست و جایز نیست ذمی که در حجاز توطن کند و مراد از حجاز مکه و مدینه و طایف و حوالی آنهاست و اگر بگذرد و توطن نکند جایز است و جایز نیست ایشان را مصحف خریدن و اگر بخرند مالک آن نمی‌شوند و بعضی از مجتهدین کتب احادیث را بآن ملحق ساخته‌اند و بعضی از مجتهدین آن را مکروه می‌دانند

### طایفه سیم [یاغیان و خوارج

طایفه سیم [یاغیان و خوارج از سه طایفه که قتال کردن با ایشان واجبست چون یاغیان و خوارج و ایشان طایفه‌ایند که از امام زمان



روی گردان و یاغی شده باشند و قتال با ایشان واجبست تا آن که به امام بگردند یا کشته شوند و هر گاه که متفرّق شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای آنهایی که به جنگ آمده باشند خواهند بود یا نه بر تقدیر اول واجبست که ایشان را بکشند و در عقب گریختهای ایشان رفته بگیرند و بکشند و بر تقدیر ثانی احتیاج به اینها نیست بلکه وقتی که شکست خوردند و گریختند کافست و به اجماع مجتهدین ذریت این طایفه و زنان ایشان را مسلمانان مالک نمی‌شوند و هم چنین مالک نمی‌شوند چیزی از مالهای این طایفه را که در لشکرگاه نباشد خواه قابل نقل و تحویل باشد و خواه نباشد مالک نمی‌شوند و در مالهای ایشان که در لشکرگاهست میانه مجتهدین خلافت که آیا لشکریان مالک آن می‌شوند یا نه اصح آنست که مالک آن نمی‌شوند

## فصل چهارم در کیفیت جهاد کردن با کفار

### اشاره

فصل چهارم در کیفیت جهاد کردن با کفار بدان که در جهاد با کفار کردن بیست و هفت امر متعلق است سه امر واجب و ده امر حرام و شش امر سنت و هشت امر مکروه اما

### سه امر واجب

سه امر واجب . اول دعوت کردن به اسلام است زیرا که جایز نیست ابتدا به قتال کردن با کفار مگر بعد از آن که امام یا نایب او ایشان را بشهادتین و اقرار به وحدانیت خدای تعالی و عدل او و نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اولادش و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کند و اگر بی آن که امام کفار را دعوت به اسلام نماید مسلمانی یکی از ایشان را بکشد گناه دارد اما قصاص و دیت بر او نیست و این دعوت را لازم است جماعتی را که دعوت به ایشان نرسیده باشد و عالم به بعثت رسول صلوات الله علیه و آله نبوده باشند امّا جماعتی را که دعوت به ایشان رسیده باشد و عالم به بعثت رسول ص باشند جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۱۵۶ لازم نیست لیکن سنت است. دوم مبارزت نمودن هر گاه امام الترام بر آن نماید. سیم ابتدا به قتال دشمن نزدیک کردن مگر آن که از دشمنان دور ترس بیشتر باشد یا با دشمنان نزدیک امام جهت مصلحتی صلح کرده باشد و بعضی این را سنت می‌دانند اما آن

### ده امری که حرامست

ده امری که حرامست اول در چهار ماه حرام قتال کردن و آن رجب و ذی قعدة و ذی حجه و محرم است و بدین سبب این چهار ماه را ماههای حرام می‌گویند و جهاد کردن در این ماهها با جماعتی که حرمت این ماهها را دانند و با مسلمانان جنک نکنند به اجماع حرامست و امّا با جمعی که حرمت این ماهها را ندانند و با مسلمانان جنک کنند جنک کردن با ایشان در این ماهها حرام نیست. دوم مبارزت نمودن با منع امام. سیم گریختن از جنک دشمنانی که دو مثل مسلمانان باشند اگر چه کمانش باشد که کشته می‌شود بعد از آن که صفها راست شده باشند مگر آن که قصد داشته باشد که با دشمنان حيله کند مثل آن که پشت به آفتاب نماید یا بر بلندی برآید که خود را به جاهایی که آب داشته باشد رساند یا پشت به کوه دهد یا در گریختن غرضش آن باشد که به جماعتی

دیگر از مسلمانان ملحق شود و اگر زیاده بر دو مثل باشند به اجماع فقها ایستادن واجب نیست اما اگر کمان فتح داشته باشد در این صورت جهاد سنت است. چهارم کشتن زنان کفار اگر چه معاونت کفار کنند و هم چنین حرامست کشتن اطفال و دیوانه‌های ایشان. پنجم کشتن پیر مردان ایشان که از جنک کردن و تدبیر نمودن ایشان مأیوس باشند اما کشتن بندگان ایشان هر گاه جنک کنند لازمست. ششم گوش و بینی ایشان را بریدن. هفتم غدر کردن با ایشان یعنی کشتن ایشان بعد از آن که امام ایشان را امان داده باشد. هشتم غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت را پنهان کردن. نهم جنک کردن با کفار بعد از صلح. دهم زهر در آب ایشان ریختن هر گاه بغیر آن ممکن باشد و بعضی از مجتهدین آن را مکروه می‌دانند و بعضی برآند که اگر کمانش آن باشد که در آن دیار مسلمانی هست حرامست و اما آن

### شش امری که سنت است

شش امری که سنت است اول آن که در وقت بهم رسیدن هر دو صف جهه قتال این دعا بخواند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله می‌خوانده‌اند اللهم منزل الكتاب سریع الحساب مجری السحاب اهزم الأحراب یا صریخ المکروبین یا مجیب دعوة المضطربین یا کاشف الكرب العظیم اکشف کربی و غمی فإِنَّک تعلم حالی و حال أصحابی فاکفنی بقوَّتک عدوی . دویم جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۱۵۷ آن که در حالت اختیار باید که قتال در وقت زوال آفتاب یا بعد از گذاردن نماز ظهر و عصر باشد چرا که در آن وقت درهای آسمان گشاده است و فتح و نصرت و رحمت نازل می‌شود و نزدیک به شب است و کشتن کمتر بوقوع می‌آید و اگر کسی از جنک مسلمان بگریزد خلاص می‌شود. سیم آن که امام در راه رفتن لشکر را به تعجیل نبرد بلکه به مدارا برد. چهارم آن که با صاحب تدبیر آن لشکر مشورت نماید. پنجم آن که اختیار منزل جائی نماید که آب و علف در آن بسیار باشد. ششم آن که اگر چاروائی از لشکری مانده شود و چاروای دیگر نداشته باشد که بار خود را بردارد امام بار او را بر چاروای خود بردارد و جایز است قتال کردن بهر نوع که فتح در آن ممکن باشد چون خراب کردن منازل و قلاع کافران و سنگ انداختن به منجنیق بر ایشان و منع کردن از تردد قافله بسوی ایشان و کشتن ایشان اگر چه در میان ایشان زنان و اطفال و پیران و اسیران مسلمانان کشته شوند و به آتش سوزانیدن ایشان و بریدن درختان ایشان و منع کردن آب از ایشان به احتیاج جایز است و در روایتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده که منع کردن آب حلال نیست و بعضی از مجتهدین روایت مذکور را حمل بر آن کرده‌اند که زهر در آب ایشان ریختن بی احتیاج حلال نیست و اما آن

### هشت امری که مکروهست

هشت امری که مکروهست اول بدست خود پدر کافر خود را کشتن. دویم شیخون بر اعدا بردن بغیر حاجت. سیم پیش از زوال قتال کردن بغیر حاجت. چهارم چاروهای خود را پی کردن بی مصلحتی اگر چه از رفتن بازمانده باشند و با مصلحت کشتن بهتر است امّا پی کردن چاروهای کافران جایز است چه آن سبب ضعف ایشان می‌شود. پنجم مبارزت نمودن در صف بی‌اذن امام و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند. ششم نگاهداشتن اسیر جهت کشتن و چیزی به او ندادن تا آن که بمیرد و در حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس را بدین طریق نکشته مگر عقبه بن ابی معیط را. هفتم هر گاه فتح بغیر خراب کردن قلاع و منازل ایشان ممکن باشد خراب کردن آنها و آب برایشان سر دادن و ایشان را به آتش سوختن و درختان ایشان را بریدن خصوصا درخت خرما بی احتیاج مکروهست. هشتم کشتن چاروهای ایشان بعد از آن که جنک تمام شده

باشد اما در حال جنک جایز است چنانچه گذشت

### فصل پنجم در امان دادن کفار

فصل پنجم در امان دادن کفار بدان که آحاد مسلمانان را جایز است جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۵۸ که آحاد کافران را امان دهند و غلام مسلمانان و زنان ایشان را جایز است که کافران را امان دهند اما امان دادن دیوانه و نابالغ و مسلمانی که به اکراه کافر را امان دهد و کسی که عقل او به خوردن شراب یادآوری بی‌هوشی یا خواب کردن رفته باشد صحیح نیست و اسیران مسلمانانی که در دست کفار باشند و بی‌اکراه بعضی از کافران را امان دهند صحیح است و هم چنین امان دادن تاجران مسلمانانی که به دیار کفار تردد می‌نمایند و مسلمانانی که کافران ایشان را به اجرت گرفته باشند صحیح است به شرطی که امان دادن در دیار کفر واقع شده باشد و هر گاه یکی از مسلمانان ادعا نماید که یکی از کفار را امان داده و ممکن باشد یعنی پیش از گرفتار شدن باشد قولش مقبولست و اگر بعد از آن که گرفتار شود ادعا نماید قولش مقبول نیست و امان را دو لفظ است: اول احرزتک یعنی پناه دادم ترا. دویم آمنتک یعنی امان دادم ترا و آن چه صریحا دلالت بر آن کند حکم این دو لفظ دارد مثل آن که گوید اذمتک یعنی امان دادم ترا یا آن که بگوید أنت فی ذمّیه الاسلام یعنی تو در امان اسلامی و اگر چیزی بنویسد که دلالت کند بر آن که نوشتن بقصد امان واقع شده صحیح است خواه آن نوشته بلغت عربی باشد و خواه به فارسی مثل آن که نوشته باشد که مترس و هم چنین اگر اشارت کند به طریقی که امان از آن مفهوم گردد و هر گاه امان داده شود واجبست وفا کردن بآن بهر طریقی که شرط شده باشد به شرطی که متضمن شرط نامشروع نباشد و آن چه کفار را به گمان امان اندازد و به سبب آن داخل بلاد اسلام شوند واجبست که ایشان را نکشند و بگذارند که به منازل خود روند و وقت امان دادن پیش از گرفتار شدنست پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست و اما امام را بعد از گرفتار شدن کفار و غلبه بر ایشان امان دادن جایز است

### فصل ششم در صلح کردن با کفار

فصل ششم در صلح کردن با کفار بدان که هر گاه امام مصلحت در صلح کردن با کفار ببیند و ترک جنک را با ایشان صلاح داند جایز است که با ایشان صلح کند و می‌باید که صلح کمتر از یک سال نباشد و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده سال نیز جایز داشته‌اند و اصح آنست که آن مقدار وقت که امام مصلحت در آن داند صلح جایز است و اگر در صلح کردن محتاج به دادن چیزی باشد آیا دادن آن واجبست یا نه میانه مجتهدین خلافت قول اقرب آنست که واجب نیست و متولی عقد صلح غیر از امام و نایب او کسی دیگر نمی‌تواند شد یعنی هم چنان که هر یک جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۵۹ از مسلمانان را جایز بود که هر یک از کافران را امان دهد صلح آن چنان نیست و هر گاه امام با کفار صلح کند بر او واجبست که ایشان را و اموال ایشان را نگاه دارد و هر شرط مشروعی که در صلح واقع شود وفا بآن کند و اگر امام بعد از آن که با کفار صلح کرده باشد بمیرد بر امامی که بعد از اوست لازمست که وفا بشرط او نماید و هر گاه کافران کاری کنند که منافی صلح باشد باطل می‌شود و هم چنین هر گاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد و جماعت دیگر بر صلح قائم باشند نسبت به جماعت اول باطل است و هر گاه بر امام ظاهر شود که کفار صلح را برهم خواهند زد یا از ایشان خیانتی ظاهر خواهد شد جایز است که صلح را برطرف کند به شرطی که مجرّد کمان نباشد بلکه ظنّ او غالب باشد و هر گاه میانه کفاری که امام با ایشان صلح کرده باشد نزاع واقع شود و دعوی خود را به امام رفع نمایند لازمست بر امام بطریق اسلام میانه ایشان حکم کند و اگر جهودان و نصاری دعوی خود را به امام رفع نمایند مخیر است که میانه ایشان بطریق اسلام حکم کند یا از ایشان اعراض نماید و جواب ایشان ندهد

## فصل هفتم در بیان غنیمت

## اشاره

فصل هفتم در بیان غنیمت و احکام آن و کیفیت قسمت آن میانه جهاد کنندگان بدان که غنیمت مالیت است که جهاد کننده گان بر سبیل قهر و غلبه گرفته باشند و آن بر سه قسمت

## قسم اول آن که قابل نقل و تحویل باشد

قسم اول آن که قابل نقل و تحویل باشد چون اثاث البیت و آن چه بدان ماند اما رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسبی که در معرکه بر او سوار باشند یا در دست داشته باشند به کسانی تعلق دارد که ایشان را کشته باشند و آیا انگشتی و میان بند و همیان کفّار تعلق به کشته گان ایشان دارد یا نه میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که تعلق به کشته گان دارد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر امام شرط کرده باشد که اینها از کشته شده باشد از اوست و الا داخل غنیمت است و غنیمت را بعد از آن که جمع کرده باشند اول می باید که امام اجرت جماعتی را که بجهت مصلحتی ایشان به اجرت گرفته باشد بدهد و اجرت نگاهدارنده چهارپایان و علف ایشان را در مدت احتیاج بیرون کند آن گاه خمس آن را بیرون کند و به مستحق آن رساند آن گاه به زنان و اطفال و غلامان و کافران که به مدد مسلمانان آمده باشند و در جنگ کاه حاضر باشند آن چه صلاح داند بدهد بشرط آن که کمتر از حصه جهاد کنندگان باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۶۰ آقا غلام خود را اذن داده باشد که بجهد رود او نیز داخل جهاد کننده گان است و موافق حصه ایشان می برد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر غلام اسب داشته باشد یک سهم جهت اسب به آقای او دهند و کمتر از یک سهم به غلام دهند و غلامی که او را مدبر کرده باشند یعنی آقای او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ آقای او کشته شود و ثلث مال آقا برابر قیمت او باشد از ثلث مال آقا آزاد می شود و او نیز در حصه حصه نیز از غنیمت مساوی جهاد کننده گان می برد آن گاه امام غنیمت را میانه جهاد کننده گان مسلمانان که در جنگ کاه حاضر باشند و اگر چه جنگ نکرده باشند یا پیش از قسمت غنیمت لاحق شوند قسمت نماید به این طریق که کسی را که صاحب یک اسب است اگر چه در جنگ به او محتاج نباشد یا جنگ در دریا باشد دو سهم دهد و اگر زیاده از یک اسب داشته باشد سه سهم دهد و پیاده را یک سهم بدهد و اگر جماعتی یک اسب داشته باشد و در جنگ به نوبت بر او سواری کنند هر یک را سهمی دهد آن گاه یک سهم اسب را میان ایشان قسمت نماید و اگر اسب شخصی پیش از آخر شدن جنگ و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصه ندارد و اگر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت بمیرد سهمش تعلق به ورثه او دارد و سنت است که قسمت غنیمت در دیار کفار واقع شود و تأخیر قسمت بی عذر مکروهست و سنت است که امام در قسمت ابتدا به جماعتی کند که نزدیک به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم باشند. و اگر در نزدیکی مساوی باشند ابتدا به جماعتی کند که پیش از همه به جنگ رفته باشد و اگر در آن مساوی باشند ابتدا به جماعتی کند که سن ایشان زیاده باشد و بعد از ایشان انصار را مقدم بدارد و بعد از آن عرب را و بعد از آن عجم را و امام را می رسد که جهت خود آن چه خواهد جدا کند چون کنیزکان خوب و متاعهای نفیس که تعلق به پادشاهان داشته باشد

## قسم دوم آن چه قابل نقل و تحویل نباشد

قسم دویم آن چه قابل نقل و تحویل نباشد چون شهرها و دهکدها و زمینها و خانها و آن چه بدینها ماند که به قهر و غلبه گرفته باشند و در وقت جنگ آبادان باشد بعد از اخراج خمس از آنها یا از حاصل آنها ما بقی تعلق به مسلمانان دارد و مخصوص بجهدا کننده گان نیست و متولی آن امام یا نایب اوست که حاصل آن را صرف مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحدات و بستن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۶۱ پلها و معونت جهاد کننده گان و ما یحتاج عاملان شهرها و قاضیان ولایتها و مؤذنان و آن چه بدینها ماند و فروختن و وقف نمودن و هبه کردن اینها جایز نیست و آن چه از اینها در وقت جنگ خراب باشد یا بی جنگ بدست آید مخصوص به امام است و لشگری را در آن دخلی نیست و آن چه بدست لشگری افتد که بی اذن امام به جنگ رفته باشد آن نیز تعلق به امام دارد

### قسم سیم اسیرانی اند که در جنگ گاه بدست افتند

قسم سیم اسیرانی اند که در جنگ گاه بدست افتند و غیر بالغ و زنان ایشان بمجزد اسیر کشتن ملک آنانی می شوند که ایشان را گرفته باشند و کشتن ایشان جایز نیست اما مردان بالغ ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتند امام مخیر است میانه کشتن ایشان با بریدن دست و پای ایشان و گذاشتن که خون از آن برود و بمیرند و اگر بعد از جنگ بدست آیند و مسلمان شوند کشتن ایشان جایز نیست و امام مخیر است میان بند نهادن و سر دادن و فدیہ گرفتن و آزاد کردن

### خاتمه در بیان امر بمعروف و نهی از منکر

خاتمه در بیان امر بمعروف و نهی از منکر بدان که امر بفعل نیک واجب چون نماز واجب واجبت و بفعل نیک سنت چون نماز سنت است و نهی کردن از فعل منکر یعنی قبیح چون زنا واجبت و نهی کردن از فعل مکروه سنت است و در این هر دو ثواب بسیار است و واجب بودن امر بمعروف واجب و نهی از منکر اجماعیست و هیچ یک از مجتهدین را در وجوب این هر دو خلافتی نیست اما خلاف در آنست که آیا وجوب این بحسب عرفست یا بحسب شرع اقوی قول دوم است و نیز میانه مجتهدین خلافتست که آیا واجب کفائست که چون جمعی بآن قیام نمایند از دیگران ساقط می شود یا بر همه کس واجبت بعضی بر اول رفته اند بعضی بر ثانی به این معنی که هر گاه شخص را امر بمعروف و نهی از منکر کند و آن شخص قبول نکند بر دیگران نیز واجبت به جای آوردن آن تا آن که او قبول کند اقوی قول دوم است و تا پنج شرط بهم نرسد واجب نمی شود: اول آن که کسی که امر بفعل نیک و نهی از فعل بد می کند می باید که عاقل و بالغ باشد. دوم آن که بداند که فعل نیک نیکست و فعل بد بد تا آن که ایمن باشد از غلط کردن. سیم آن که بداند که اگر امر کند یا نهی نماید در آن شخص اثر می کند پس اگر اثر نمی کند واجب نیست. چهارم آن که آن شخصی که اراده دارد که بفعل نیک او را راغب سازد و یا از فعل بد نهی او کند عازم باشد که فعل نیک را بکند و فعل بد را نکند پس اگر توبه کرده باشد امر یا نهی او واجب نیست جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۶۲. پنجم آن که امر بفعل نیک و نهی از فعل بد مستلزم ضرر او یا مفسده او یا ضرر مسلمانان نه باشد پس اگر مستلزم ضرر یا مفسده باشد واجب نیست و بعد از آن که این شروط متحقق شود هر گاه شخصی داند که بمجزد اظهار آزرده گی ترک می کند واجبت که اظهار آن نماید و هم چنین اگر داند که به اظهار کراهیت برطرف نمی کند بلکه به دوری کردن از او برطرف می کند واجبت که از او دوری کند و اگر بداند که به اینها برطرف نمی شود تا آن که به زبان اظهار نکند واجبت که به زبان اظهار کند بانکه وعظ بگوید و او را به نرمی نصیحت کند و اگر به نرمی برطرف نکند سخنان درشت گوید تا آن که ترک کند و اگر داند که بآن

برطرف نمی‌کند واجبست که او را بزند و اگر داند که به زدن برطرف نمی‌کند و محتاج به آنست که عضوی را ازو مجروح سازد یا او را بکشد آیا جایز است بی‌اذن امام یا نه سید مرتضی رحمه الله بر اینست که جایز است بی‌اذن امام و اصح آنست که محتاج باذن امامست و هم چنین خلافت میان مجتهدین که اقامت حدود بی‌اذن امام جایز است یا نه امیا در حالت غیبت بعضی از مجتهدین بر این رفته‌اند که آقا غلام خود را می‌تواند حد زد هر گاه مشاهده کند یا غلام اقرار کند یا گواهان عادل گواهی دهند که غلام کاری کرده که مستحق حد شده باشد به شرطی که ضرر بر نفس یا مال یا بر یکی از مسلمانان نرسد و هم چنین بعضی از مجتهدین گفته‌اند که پدر حد بر پسر خود می‌تواند زد و شوهر بر زن خود خواه شوهر و زن هر دو آزاد باشند و خواه بنده یا یکی از ایشان بنده باشد و فرق نیست میان رجم و جلد و بعضی از مجتهدین رجم را تجویز نکرده‌اند و شرط نیست در زن آن که دخول به او کرده باشد و آیا می‌باید که زن به نکاح دائمی باشد یا آن که متعه نیز این حکم دارد میان مجتهدین در این مسأله خلافت و اقرب آنست که بر متعه این حکم جاری است و هم چنین خلافت میان مجتهدین در آن که آقای غلام و پدر و شوهر هر گاه فقیه جامع الشرائط باشند می‌توانند حد زد یا مطلقا جایز است ایشان را اصح آنست که مطلقا جایز است چرا که فقیه جامع الشرائط چنانچه مذکور خواهد شد می‌تواند که مطلقا حد بزند و خلافت میان مجتهدین که آیا در حالت غیبت امام مجتهد «۲» می‌تواند اقامت حدود کردن اقوی آنست که می‌تواند بشرطی که مستلزم قتل و جرح نباشد (۱) بلکه در بعض صور حرام خواهد

بود صدر دام ظلّه (۲) مجتهد تکلیف خود را می‌داند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۶۳

## باب هفتم از کتاب جامع عباسی در زیارت حضرت رسالت پناه محمدی

### اشاره

باب هفتم از کتاب جامع عباسی در زیارت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام مولود و وفات ایشان و در آن چهار فصل است

### فصل اول در ثواب زیارت هر یک از ایشان

فصل اول در ثواب زیارت هر یک از ایشان بدان که سنت مؤکده است حاجیان و غیر ایشان را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در مدینه طیبه زیارت کنند و در حدیث وارد شده که امام جبر و قهرا مردمان را به زیارت بدارد اگر ترک زیارت کنند زیرا که مستلزم جفاست چنانچه در حدیث از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وارد شده که: کسی که حج کند و زیارت من در مدینه نکند بر من جفا کرده باشد و جفاکار به عرصه محشر آید. و جفا بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حرامست و نیز آن حضرت فرموده: که هر که مرا زیارت کند واجب می‌شود که روز قیامت او را شفاعت کنم و هر که را واجب شود که من شفاعت کنم واجبست که به بهشت رود. و هم آن حضرت فرموده که: آن کسانی که زیارت قبر من کنند بعد از فوت من چنانست که از دار کفر بسوی من هجرت کرده باشند و اگر استطاعت آمدن نداشته باشند از دور بر من سلام فرستند که بمن می‌رسد. و هم از آن حضرت منقول است که خطاب به حضرت امام حسین علیه السلام کرده فرمودند: ای فرزند من هر کس که مرا در حیات و در ممات زیارت کند یا پدر یا برادر ترا که حسینی من او را روز قیامت زیارت کنم و از گناهان خالص گردانم. و هم از آن حضرت منقول است که: هر امامی را در گردن دوستانش عهدیست و از وفای بآن عهد زیارت کردن قبر اوست پس هر کس یک امام را زیارت کند و رغبت در زیارت او نماید هر آینه آن امام روز قیامت شفیع او باشد. و هم از آن حضرت منقولست که: وقتی حضرت



امام حسن علیه السّلام از او سؤال نمود که یا رسول الله کسی که زیارت ما کند چه ثواب دارد؟ آن حضرت فرمودند: هر کس که مرا یا پدر ترا یا برادر ترا یا ترا در حیات و ممات زیارت کند هر آینه بر من واجب می‌شود که او را روز قیامت از آتش دوزخ نگاهدارم. و هم از آن حضرت منقولست که حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام را خطاب کرده فرمودند: که هر کس مرا یا ترا که فاطمه سه روز زیارت کند واجب می‌شود مر او را بهشت پس فاطمه علیها السّلام از آن حضرت سؤال نمود که در حال حیات یا جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۶۴ ممات فرمودند هم در حال حیات و هم در حال ممات. و از حضرت امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق علیه السّلام منقولست که: هر کس زیارت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام را پیاده به جا آرد خدای تعالی عوض هر کام او یک حجّ و عمره بنویسد و اگر پیاده از زیارت آن حضرت برگردد بهر گامی دو حجّ و دو عمره بنویسد. و نیز آن حضرت فرموده که: کسی که آن حضرت را زیارت کند و عارف بحقّ او باشد یعنی یقین داند که امام مفترض الطّاعة است خدای تعالی جهت او حجّ مقبولی و عمره مبروری بنویسد و به خدا قسم آتش دوزخ نمی‌چشد پایهایی که خاک آلوده شده باشد در زیارت او خواه در سواری و خواه در پیادگی. و نیز از آن حضرت منقولست که فرمودند که: هر کس یکی از ما را زیارت کند چنانست که حضرت پیغمبر را زیارت کرده باشد. و از حضرت علی بن موسی علیه السّلام منقولست که خطاب به احمد بزنی کرده فرمودند که: روز عید غدیر نزد قبر آن حضرت حاضر شو که خدای تعالی در آن روز از هر مؤمنی و مؤمنه و مسلمی و مسلمه گناهان شصت ساله را می‌بخشد و دو برابر آن چه در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر از آتش دوزخ آزاد می‌سازد در آن روز آزاد می‌گرداند و یک درهم تصدّق در آن روز برابر هزار درهمست در غیر آن روز پس در این روز تصدّق کن بر برادران مؤمن خود. و حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام در ثواب زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام فرموده که: هر کس که در مشهد آن حضرت حاضر شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز بگذارد در دیوان اعمال او حجّ مبروری نوشته می‌شود و اگر چهار رکعت نماز بگذارند حجّ و عمره نوشته می‌شود و هم چنین است ثواب زیارت کردن هر امامی که اطاعت او واجب باشد. و در زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام ثواب بسیار است و در بعضی روایات وارد شده که: زیارت آن حضرت فرض است بر هر مؤمن و مؤمنه و تارک او تارک خدا و رسول خداست و باعث عقوب پیغمبر و نقص در ایمانست و واجبست بر هر مالداری که هر سال یک بار زیارت او کند و کسی که یک سال بر او بگذرد و زیارت آن حضرت نکند یک سال از عمر او کم می‌شود و زیارت آن حضرت عمر را دراز می‌کند و ایام زیارت او از عمر این کس حساب نمی‌شود و بهر گامی حجّی مبرور و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کند می‌یابد و بهر درهمی که در آن راه صرف می‌کند ثواب دو هزار درهم دارد و هر کس جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۶۵ که او را زیارت کند و عارف بحقّ او باشد خدای تعالی گناهان پیشین و آینده او را می‌بخشد و زیارت آن حضرت در روز عرفه مقابل بیست حجّ و بیست عمره مبروره است که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السّلام به جای آورده باشد. و در بعضی روایات وارد شده که: زیارت آن حضرت در روز عرفه با عارف بودن بحقّ او مقابل هزار حجّ مقبولست و هزار هزار جهاد است در راه خدای تعالی با پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السّلام و زیارت آن حضرت در اوّل ماه رجب مغفرت گناهانست و در نصف شعبان مصافحه می‌کنند با او صد و بیست پیغمبر و در شب قدر سبب آمرزش همه گناهانست و در یک سال جمع کردن زیارات او میان عرفه و فطر و شب نصف شعبان معادل هزار حجّ و هزار عمره مبروره است و قضای هزار حاجت دنیا و آخرت می‌کند و زیارت عاشورا با معرفت بحقّ او مثل زیارت خداست در عرش. و مراد از این کلام کنایت از ثواب بسیار است و بزرگی بی‌شمار مثل کسی که خدای تعالی او را به عرش برد و زیارت اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر از علامات ایمانست. و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد از شهدای بدر. و هر کس بر بلندی رود و سر بسوی آسمان کرده توجّه به قبر او کند و بگوید السّلام علیک یا ابا عبد الله السّلام علیک و رحمه الله و برکاته ثواب حجّ و عمره در دیوان اعمال او بنویسند. و در روایت وارد شده که: نماز کردن در مشهد منور آن حضرت هر رکعتی معادل هزار حجّ و هزار عمره است و هزار



بنده که آزاد کند و هزار جنک در راه خدای تعالی کند با حضور پیغمبر مرسل و یک نماز واجب گذاردن معادل حج است و نماز سنت معادل عمره. و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که فرموده: هر کس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را زیارت کند هر گز درد چشم نبیند و بیمار نشود و مبتلا نمیرد. و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خود فرموده که: هر که مرا زیارت کند خدای تعالی گناهان او را بیامزد و فقیر و محتاج نمیرد. و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که پرسیدند ازو که زیارت پدر تو مثل زیارت امام حسین علیه السلام است آن حضرت فرمودند: آری و گفتند که هر که پدرم را در بغداد زیارت کند حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما را زیارت کرده باشد. و از حضرت امام موسی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۶۶ علیه السلام منقول است که فرمودند: زیارت فرزندم علی پیش خدای تعالی برابر هفتاد حج مبرور است تا هفتاد هزار حج. و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند که زیارت پدر تو افضل است یا زیارت امام حسین علیه السلام فرمودند که زیارت پدرم زیرا که پدرم را زیارت نمی کنند مگر خاصان شیعه. و مراد به خاصان شیعه جماعتی اند که قایلند به امامت دوازده امام علیهم السلام چه جماعت ناووسیّه که تا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام امام می دانند و واقفیه که تا حضرت امام موسی کاظم علیه السلام امام می دانند و کیسایتیه که به امامت محمد بن حنفیه قایل اند و غیر اینها از فرق شیعه زیارت حضرت امام حسین علیه السلام می کنند و زیارت حضرت امام رضا (علیه السلام) نمی کنند مگر خواص شیعه و بهتر آنست که حضرت امام رضا علیه السلام را در رجب زیارت کنند و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که به احمد بزنتی نوشتند که: برسان به شیعه من که زیارت من پیش خدای تعالی مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله است. احمد بزنتی گوید: از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند که زیارت پدر تو مقابل هزار حجست آن حضرت فرمودند که مقابل هزار حجست. و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که: هر که مرا از راه دور زیارت کند او را در سه موضع یاری کنم آن گاه که نامه از چپ و راست پڑان شود و هنگام گذشتن از صراط و هنگام کشیدن اعمال

### فصل دویم در آداب زیارت

فصل دویم در آداب زیارت بدان که بیست و یک امر تعلق به زیارت دارد: اول غسل کردن پیش از دخول به روضه. دویم آن که تا داخل شدن با طهارت باشد پس اگر در میانه حدثی واقع شود اعاده غسل باید کرد. سیم آن که جامه نو پاک پوشد و بر در مشهد بایستد و دعای منقول بخواند و اذن دخول بطلبد پس اگر در آن حال او را رقت بهم رسد داخل شود و الا انتظار بکشد که هر گاه رقت بهم رسد «۱» داخل شود. چهارم داخل شدن به خضوع و خشوع و در حین دخول پای راست را مقدم دارد در وقت بیرون آمدن پای چپ را. پنجم آن که خود را به ضریح بچسباند و بعضی توهم کرده اند که دور ایستادن بهتر است و این غلط است چه در احادیث وارد شده که بر ضریح تکیه باید کرد و بوسیدن ضریح جایز است و در بوسیدن آستانها حدیثی وارد نشده و بعضی از مجتهدین امامیه بر آنند که جایز است. ششم آن که رو بقبله نکند بلکه رو به ضریح و پشت بقبله کردن در حالت زیارت بهتر است. هفتم زیارت بطریق منقول (۱) ولی

اگر انتظار کشید و رقت بهم نرسید داخل شدن را ترک نکند و مراقب نفس خود را نماید و به آداب شرعیّه در مقام مجاهده با او برآید که به زودی رقت پیدا کند و قفنا الله و جمیع المؤمنین لذلك إن شاء الله تعالی صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۶۷ کردن چنانچه در فصل آینده مذکور خواهد شد و قول السلام علیک کافیهست و بعضی از مجتهدین حاضر شدن در آنجا را کافی می دانند. هشتم جانب راست روی خود را بر ضریح نهادن و در وقت فارغ شدن از زیارت دعا کردن. نهم جانب چپ روی خود را بر ضریح نهادن و سؤال نمودن از خدای تعالی بحق او و بحق صاحب قبر که او را از اهل بهشت بگرداند به شفاعت صاحب قبر و مبالغه در دعا کردن و الحاح نمودن. دهم بر سر بالین آمدن و رو بقبله نمودن و دعا کردن. یازدهم دو رکعت

نماز زیارت کردن بعد از زیارت و اگر زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد سنت است که نماز زیارت را در میان منبر آن حضرت و قبر او گذارد و اگر زیارت حضرات ائمه معصومین علیهم السلام باشد در بالین سر باید گذارد و در این نماز رخصت از ائمه علیهم السلام وارد شده که رو به قبر می‌توان کرد اگر چه مستلزم پشت بقبله کردن باشد اما اگر چنان کند که رو به ضریح کند و پشت بقبله نکند «۱» بهتر است. دوازدهم بعد از نماز زیارت دعای منقول خواندن و آن چه به خاطرش رسد از امور دین و دنیا طلب نمودن و دعا برای جمیع خلائق نمودن بهتر است چه آن به اجابت نزدیکتر است. سیزدهم در آن مکان تلاوت قرآن نمودن و ثواب آن را به صاحب ضریح هدیه کردن چه نفع آن باز به او می‌رسد و سبب تعظیم صاحب قبر است. چهاردهم احضار قلب است در جمیع احوال بحسب استطاعت و توبه کردن از جمیع گناهان. پانزدهم تصدق نمودن بر خدمتکاران و نگاهبانان آن مقام و محتاجان آنجا چه ثواب تصدق در آن مقام مضاعف می‌شود. شانزدهم تعظیم ایشان چه فی الحقیقه تعظیم ایشان تعظیم صاحب قبر است. هفدهم آن که هر گاه از زیارت برگردد باز به زیارت رود تا در آن شهر است. هجدهم آن که هر گاه رفتن او نزدیک آید وداع به دعای منقول کند. نوزدهم آن که سؤال کند از خدای تعالی عود بدان مقام را. بیستم آن که در وقت بیرون آمدن از آن مقام روی به ضریح کرده پس بیرون آید. بیست و یکم آن که زود از آن مقام بیرون رود چه حرمت و تعظیم در آن بیشتر است و اشتیاق باز آمدن زودتر بهم می‌رود.

## فصل سیم

### اشاره

فصل سیم در بیان زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بدان کوه زیارت حضرت رسالت (صلوات الله علیهم) البته ترک این بهتر را در هیچ زمان ننماید صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۶۸ پناهی صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بطرق متعدده واقع شده و چون این مختصر گنجایش جمیع آنها نداشت لهذا در این رساله اختصار رفت به زیارت مختصری جهت هر یک از حضرات که از کتب احادیث معتمده چون کتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه و کامل الزیارات ابن قولویه و تهذیب حدیث شیخ طوسی و مصباح کبیر و صغیر او و غیر اینها از کتب ادعیه و مزار و غیر آن انتخاب شده

### زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدان وَفَّقَكَ اللهُ تَعَالَى و إِيَّانَا که هر گاه اراده داخل شدن مدینه کنی پیش از دخول در آن باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بفعل آری و به آدابی که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل علیه السلام داخل مسجد آن حضرت شوی و در بالای سر آن حضرت روی خود را بقبله کرده پهلوی چپ را به جانب ضریح مقدس آن حضرت کنی و پهلوی راست را به جانب منبر آن حضرت و این دعا را که ابن عمّار بطریق صحیح از حضرت بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده بخوانی: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ رِسَالَاتِ رَبِّكَ وَ نَصَحْتَ لِأُمَّتِكَ وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَبَدْتَ اللَّهَ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةَ الْحَسَنَةَ وَ أَدَيْتَ الْمَذْيَ عَلَيْهِكَ مِنَ الْحَقِّ وَ أَنْتَ قَدْ رُوِّفْتَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ غَلِظْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ فَبَلِّغْ اللَّهُ بِكَ

أشرف محلّ المكرّمين الحمد لله الذي استنقذنا بك من الشرك والضلالة اللهم اجعل صلواتك و صلوات ملائكتك المقرّبين و عبادك الصّالحين و أنبيائك المرسلين و أهل السماوات و الأرضين و من سبح لك يا رب العالمين من الأوّلين و الآخرين على محمّد عبدك و رسولك و نبيّك و نبيّك و وليّك و حبيّك و صفيّك و خاصّيتك و صفوتك من بريّتك و خيرتك من خلقك اللهم أعطه الدرّجته و الوسيله من الجنّه و ابعته مقاما محمودا و العطيّه يعطيه به الأوّلون و الآخرون اللهم إنك قلت و قولك الحقّ و لو أنّهم إذ ظلّموا أنفُسهم جاؤوك فاستغفروا الله و استغفّر لهم الرّسول لوحدوا الله تواباً رحيماً و إنّي أتيت نبيّك مستغفرا تائباً من ذنوبي و أتوجه إليك بنبيّك نبيّ الرّحمه محمّدا صلّى الله عليه و آله يا محمّد إنّي أتوجه إلى الله ربّي و ربّك لتغفر لي جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۶۹ ذنوبی . و بعد از آن نیت زیارت کن به این طریق که زیارت حضرت پیغمبر صلّى الله عليه و آله می‌کنم سنت تقرب به خدا پس از آن بگویی: السّلام عليك يا حبيب الله السّلام عليك يا صفوة الله السّلام عليك يا أمين الله أشهد أنّك قد نصحت لأمتك و جاهدت في سبيل الله و عبدته حتّى أتاك اليقين فجزاك الله أفضل ما جازى نبيا عن أمته اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد أفضل ما صلّيت على إبراهيم و آل إبراهيم إنك حميد مجيد . آن‌گاه اگر حاجتی داشته باشی ضريح مقدّس آن حضرت را پس پشت خود گذاشته رو بقبله کن و دستهای خود را برداشته از حق سبحانه و تعالی طلب حاجت نماي که به اجابت مقرون گردد و بعد از آن دعایی که حضرت امام زین العابدین علیه السّلام می‌خوانده‌اند بخوانی که: اللهم إليك ألجأت امری و إلى قبر محمّد صلّى الله عليه و آله عبدك و رسولك استندت ظهري و القبلة التي رضيت لمحمّد استقبلت اللهم إنّي أصبحت و لا أملك لنفسي خيرا ما أرجو لها و لا أَدفع عنها شرّ ما عليها و أصبحت الأمور بيدك و لا فقير أفقر منّي إنّي لما أنزلت إليّ من خير فقير اللهم ارددني منك بخير و لا رادّ لفضلك اللهم إنّي أعوذ بك من أن تبدل اسمي أو تغير جسمي أو تزيل نعمتك عنّي اللهم زيني بالتقوى و جمّلني بالتعم و اعمرني بالعافية و ارزقني شكر العافية . آن‌گاه نزد منبر آن حضرت رفته چشم و روی خود را بر آن بمال چه در حدیث وارد شده که مالیدن چشمهای خود بر منبر آن حضرت شفای چشمهاست و در میان منبر و قبر آن حضرت آمده جهت مطالب دنیوی و اخروی دعا کن چه از حضرت رسالت پناهی منقولست که میانه منبر و قبر من روضه‌ایست از ریاض جنّت آن‌گاه دو رکعت نماز زیارت حضرت بگزار و بعد از فارغ شدن از نماز تسیح حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام کرده جهت مطالب دنیوی و اخروی خود دعا کن که به اجابت مقرون گردد آن‌گاه بگویی: اللهم إنّي صلّيت هاتين الرّكعتين هدیة منّي إلى سیدی و مولای محمّد بن عبد الله رسولك و نبيّك اللهم فصلّ على محمّد و آله و تقبلها منّي و اجزني على ذلك جزاء المحسنين اللهم لك صلّيت و لك ركعت و لك سجدة و حدك لا شريك لك لأنّه لا يكون الصّلاة و الرّكوع إلّا لك لأنك أنت الله لا إله إلّا أنت اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد و تقبل منّي زیارتی و اعطني سؤلّي بمحمّد و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۷۰ آله الطّاهرين

### زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام

زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام بدان که مکان قبر حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام در احادیث اهل بیت علیهم السّلام مختلف وارد شده چه در بعضی از احادیث آمده که آن حضرت در گورستان بقیع مدفون گشته و در بعضی احادیث وارد شده که قبر آن حضرت میانه قبر حضرت رسالت پناه و منبر او واقع شده و رئیس المحدثین محمّد بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده که صحیح آنست که آن حضرت در خانه خود مدفونست و چون بنی امیه مسجد مدینه را بزرگ کردند قبر آن حضرت داخل مسجد شده و الحال در پشت خانه که حضرت مدفونست علامت ضريح مقدّس آن حضرتست پس هر گاه بدانجا رسی بعد از آن که غسل زیارت آن حضرت کرده باشی نیت زیارت کن که زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام می‌کنم سنت تقرب به خدا آن‌گاه بگویی: السّلام عليك يا بنت رسول الله السّلام عليك يا بنت نبيّ الله السّلام عليك يا بنت خليل الله السّلام عليك يا بنت حبيب الله السّلام عليك يا بنت صفیّ الله السّلام عليك يا بنت أمين الله السّلام عليك يا بنت خير خلق الله السّلام

علیک یا بنت أفضل انبیاء الله و رسله و ملائکته السّلام علیک یا بنت خیر البریة السّلام علیک یا سیده نساء العالمین من الأوّلین و الآخرین السّلام علیک یا زوجة ولیّ الله و خیر الخلق بعد رسول الله السّلام علیک یا أمّ الحسن و الحسین سیدی شباب أهل الجنّة السّلام علیک أیتها الصّدیقة الشّهيدة السّلام علیک أیتها الرّضیة المرضیة السّلام علیک أیتها الفاضلة الرّکیة السّلام علیک أیتها المظلومة المغصوبة السّلام علیک أیتها الحوراء الإنسیة السّلام علیک أیتها التّقیة النّقیة السّلام علیک أیتها المحدثة العلیة السّلام علیک أیتها المطهّرة المقهورة السّلام علیک یا فاطمة بنت رسول الله و رحمته الله و برکاته و صلّی الله علیک و علی روحک و بدنک أشهد أنّک مضیت علی بیته من ربّک و أنّ من سرّک فقد سرّ رسول الله صلّی الله علیه و آله و من جفاک فقد جفا رسول الله صلّی الله علیه و آله و من وصلک فقد وصل رسول الله صلّی الله علیه و آله لأنّک بضعة منه و روحه الّتی بین جنیه كما قال علیه أفضل سلام الله و صلواته أشهد الله و رسوله و ملائکته أنّی راض عمّن رضیت عنه ساخط علی من سخطت علیه متبرّئ ممّن برأت منه موال لمن والیت و معاد لمن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۷۱ عادیات مبغض لمن أبغضت محبّ لمن أحببت و کفی بالله شهیدا و حسیبا و جازیا و مثیبا. بعد از آن صلوات بر حضرت رسالت پناه فرستاده دو رکعت نماز زیارت حضرت فاطمه علیها السّلام به جای آر و دعایی که مذکور شد بخوان و چون به گورستان بقیع رسی حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهم السّلام را زیارت کن و یتّ چنین کن که زیارت حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهم السّلام می کنم سنّت تقرب به خدا آن گاه بگویی: السّلام علیکم ائمة الهدی السّلام علیکم حجج الله علی أهل الدنیا السّلام علیکم أیتها القوامون فی البریة بالقسط السّلام علیکم أهل الصّفوة السّلام علیکم أهل النّجوى أشهد أنّکم قد بلّغتم و نصحتهم و صبرتم فی ذات الله و کذبتم و أسیء علیکم ففوتتم و أشهد أنّکم الأئمة الرّاشدون و أنّ طاعتکم مفترضة و أنّ قولکم الصّیّدق و أنّکم دعوتهم فلم تجابوا و أمرتم فلم تطاعوا و أنّکم دعائم الدّین و أركان الأرض لم تزالوا بعین الله و نسخکم فی أصلاب المطهّرين و نقلکم فی أرحام المطهّرات لم تدنّسکم الجاهلیة و لم یشرک فیکم فتن الأهواء طبتم و طاب سنّتکم أنتم الذّین منّ بکم علینا دیان الدّین فجعلکم فی بیوت اذن الله أنّ تُرَفَع و یدُکَر فیها اسمُهُ و جعل صلواتنا علیکم رحمته لنا و کفّارة لذنوبنا و اختارکم لنا و طیب خلقنا بما منّ علینا من ولایتکم و کنا عنده مسلمین بعلمکم مقرّین بفضلکم معترفین بتصدیقنا إیاکم و هذا مقام من أسرف و أخطأ و استکان و أقرب بما جنی و رجا به مقامات الخلاص و أنّ یستنقذه بکم مستنقذ الهلکی من النّار فکونوا فی شفعاء فقد وفدت إلیکم إذ رغب عنکم أهل الدنیا و اتّخذوا آیات الله هزوا و استکبروا عنها. آن گاه سر و دستهای خود را سوی آسمان بکن و این دعا را بخوان: یا من هو قائم لا یسهو و دائم لا یلهو و محیط بكلّ شیء لک المنّ بما وفقتنی و عرّفتنی أئمتی علیهم السّلام إذ ضلّ عنهم عبادک و جحدوا معرفتهم و استحقّوا بحقّهم و مالوا إلی سواهم و كانت المنّة لک و منک علیّ مع أقوام خصّصتهم بما خصّصتني به فلک الحمد إذ كنت عبدک فی مقامی هذا مذکورا مکتوبا لا تحزّمنی ما رجوت و لا تخیبنی فیما دعوت. آن گاه هر دعایی که خواهی بکن که مستجابست بعد از آن دو رکعت نماز زیارت هر امامی که کرده جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۷۲ بگزار و زیارت قبر عمّ حضرت رسول صلّی الله علیه و آله حمزه که در احد مدفونست بکن که از جمله مستحباتست پس چون بدانجا رسی بگویی: السّلام علیک یا عمّ رسول الله و خیر الشّهداء السّلام علیک یا أسد الله و أسد رسوله و أشهد أنّک قد جاهدت فی الله و نصحت لرسول الله و صبرت بنفسک و طلبت ما عند الله و رغبت فیما وعد الله. و چون به قبر شهدا رسی بگو: السّلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و أنتم لنا فرط و إنّا بکم لآحقون. و چون خواهی که وداع حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله نمائی باید که غسل کنی و زیارت آن حضرت را به طریقی که مذکور شد به جا آری پس بگو: اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر نبیک فإنّ توفّیتنی قبل ذلك فإنی أشهد فی مماتنی علی ما أشهد فی حیاتی أنّ لا إله إلا أنت و أنّ محمّدا عبدک و رسولک و أنّک اخترت من خلقک ثمّ اخترت من أهل بیته الأئمة الطّاهرين الذّین أذهب الله عنهم الرّجس و طهّهم تطهیرا فاحشرنا معهم و فی زمرتهم و تحت لوائهم و لا- تفزّق بینی و بینهم فی الدنیا و الآخرة یا أرحم الرّاحمین. و چون خواهی که وداع ائمه بقیع

علیهم السّلام کنی به طریقی که مذکور شد زیارت ایشان را بفعل آر آن گاه بگوی: السّلام علیکم ائمة الهدی و رحمة الله و برکاته أستودعکم الله و أقرأ علیکم السّلام آمنا بالله و بالرسول و بما جئتم به و دلتم علیه اللهم فاکتبا مع الشّاهدين اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی إیاهم و ارزقنی العود ثم العود.

### زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام

زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بدان وفقک الله و ایانا که هر گاه اراده زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام نمائی در نجف اشرف می باید که غسل کنی و به آدابی که در فصل سابق مذکور شد به آهستگی و سکینه و وقار متوجه مرقده منور مطهر آن حضرت شوی تا آن که به مرقده رسی آن گاه روی خود را بآن حضرت کرده پشت بقبله کن و نیت چنین کن که زیارت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام می کنم سنت تقرب به خدا پس بگوی: السّلام علیک یا ولیّ الله أنت أولّ مظلوم و أولّ من غضب حقّه صبرت و احتسبت حتی أتاک الیقین و أشهد أنك لقیتم الله و أنت شهید عدّب الله قاتلک بأنواع العذاب و جدّد علیه العذاب جنتک عارفا بحقک مستقرّا بشأنک معادیا لأعدائک و من ظلمک ألقى علی ذلك ربّی إن شاء الله تعالی إن لی ذنوبا كثيرة فاشفع لی عند ربّک فإنّ لک عند الله تبارک و تعالی جاها و شفاعه و قد قال الله عزّ و جلّ و لا یشفعون إلاّ بما آذن الله (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۷۳ لمن ارتضى . آن گاه بگوی: الحمد لله المذی أکرمنی بمعرفته و معرفة رسولہ و من فرض طاعته رحمة منه و تطوّلا منه و من علیّ بالإیمان الحمد لله الذی سیّرنی فی بلاده و حملنی علی دوابّه و طوی لی البعید و دفع المکره عنی حتی أدخلنی حرم أخی نبیّه و أرائیه فی عافیة الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا أن هدانا الله أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له و أشهد أن محمّدا عبده و رسولہ جاء بالحقّ من عنده و أشهد أن علیا عبد الله و أخو رسول الله اللهم عبدک و زائرک متقرّب إلیک بزیارة قبر أخی رسولک و علی کلّ ما تبتی حقّ لمن أتاه و زاره و أنت خیر ما تبتی و أکرّم مزور فأسألك یا الله یا رحمان یا رحیم یا جواد یا واحد یا أحد یا نور یا فرد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد أن تصلی علی محمّد و آل محمّد و أهل بیته و أن تجعل تحفتک إیای من زیارتی فی موقفی هذا فکاک رقتی من الثّار و اجعلنی ممّن یسارع فی الخیرات و یدعوک رهبا و رغبا و اجعلنی من الخاشعین اللهم إنک بشرتني علی لسان نبیک محمّد صلی الله علیه و آله فقلت و بشرّ الذین آمنوا أن لهم قدّم صدق عند ربهم اللهم فإنی بک مؤمن و بجمیع أنبیائک فلا تقفنی بعد معرفتهم موقفا تفضحنی به علی رءوس الخلاق بل قفنی معهم و توفّنی علی التصدیق لهم فإنهم عبيدک و أنت خصصتهم بکرامتک و أمرتني باتّباعهم . آن گاه نزدیک ضریح مقدّس آن حضرت رفته بگوی: السّلام من الله علی محمّد بن عبد الله أمين الله علی رسله و عزائم أمره و معدن الوحی و التّنزیل و الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل المهيمین علی ذلك کله و الشّاهد علی خلقه و السّیراج المنیر و السّلام علیه و رحمة الله و برکاته اللهم صلّ علی محمّد و أهل بیته المظلومین أفضل و أكمل و أرفع و أشرف ما صلّیت علی أحد من أنبیائک و رسلک و أصفیائک اللهم صلّ علی محمّد و امیر المؤمنین عبدک و خیر خلقک بعد نبیک و أخی رسولک الذی انتجبتہ من خلقک و الدلیل علی من بعثته برسالاتک و دیان الذین بعدلک و فصل قضائک بین خلقک و السّلام علیک و رحمة الله و برکاته اللهم صلّ علی محمّد و آلہ الأئمة من ولده و القوامین بأمرک من بعده المطهرین الذین ارتضیتهم أنصارا لدينک و حفظة لسرک و الشّهداء علی خلقک و أعلاما لعبادک ما استطعت السّلام علی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۷۴ الأئمة المستودعین السّلام علی خالصة الله من خلقه السّلام علی الأئمة المتوسّمين السّلام علی المؤمنین الذین قاموا بأمرک و وازروا أولیاء الله و خافوا بخوفهم السّلام علی الملائكة المقربین . آن گاه بگو: السّلام علیک یا حبیب الله السّلام علیک یا صفوة الله السّلام علیک یا ولیّ الله السّلام علیک یا حجّة الله السّلام علیک یا عمود الدین و وارث علم الأولین و الآخیرین و صاحب المیثم و الصّیراط المستقیم أشهد أنك قد أقمت الصّیلة و آتیت الزّکاة و أمرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اتّبعت الرسول و تلوت الكتاب حقّ تلاوته و جاهدت فی سبیل الله حقّ جهاده و نصحت لله و لرسوله



و جدت بنفسک صابرا محتسبا و مجاهدا عن دین الله موقنا لرسول الله طالبا ما عند الله راغبا فیما وعد الله و مضیت للذی كنت علیه شهیدا و شاهدا و مشهودا فجزاک الله عن رسوله و عن الإسلام و أهله أفضل الجزاء لعن الله من قتلک و لعن الله من خالفک و لعن الله من افتری علیک و ظلمک و لعن الله من غضبک و من بلغه ذلك فرضی به أنا إلى الله منهم بریء لعن الله أمیة خالفتک و أمیة جحدت ولایتک و أمیة تظاهرت علیک و أمیة قتلتک و أمیة جازت عنک و خذلتک الحمد لله الذی جعل النار مثوالم و بنس الورڈ المؤمنین و بنس ورد الواردين و بنس درک المدرکین اللهم العن قتله انبیائک و اوصیاء انبیائک بجمع لعناتک و أصلهم حر نارک اللهم العن الجوابیت و الطواغیت و الفراعنة و اللات و العزی و الحبت و کل نذ یدعی من دون الله و کل مفتر علی الله اللهم العنهم و أشیاعهم و أتباعهم و أولیاءهم و أعوانهم و محبیهم لعنا كثيرا . آن گاه سه مرتبه بگوی: اللهم العن قتله امیر المؤمنین . آن گاه سه مرتبه بگوی: اللهم العن قتله الحسین . آن گاه بگوی: اللهم عذبهم عذابا لا تعدبه أحدا من العالمین فضعف علیهم عذابک كما شاقوا و لاه امرک و أعد لهم عذابا لم تحله بأحد من خلقک اللهم أدخل علی قتله أنصار رسولک و قتله أنصار امیر المؤمنین و علی قتله أنصار الحسن و قتله أنصار الحسین و قتله من قتل فی ولایه آل محمد أجمعین عذابا مضاعفا فی أسفل درک من الجحیم و لا تخفف عنهم من عذابها و هم فیها ملبسون ملعونون ناکسون رءوسهم عند ربهم قد عاینوا الندامة و الخزی الطویل جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۷۵ لقتلهم عترة انبیائک و رسلک و أتباعهم من عبادک الصیالحین اللهم العنهم فی مستسر السیر و ظاهر العلانیة فی سمائک و أرضک اللهم اجعل لی لسان صدق فی أولیائک و جئت إلى مشاهدهم حتی تلحقنی بهم و تجعلنی لهم تبعا فی الدنیا و الآخرة یا أرحم الراحمین . آن گاه در بالای سر آن حضرت بنشین و بگو: سلام الله و سلام ملائکته المقربین و المسلمین لک بقلوبهم و الناطقین بفضلک و الشاهدین علی أنك صادق أمين صدیق علیک یا مولای السلام من الله و علی روحک و بدنک أشهد أنك طهر طاهر مطهر أشهد أنك یا ولی الله و ولی رسوله بالبلاغ و الأداء و أشهد أنك حبيب الله و أنك باب الله و أنك وجه الله البذی یؤتی به و أنك خلیل الله و أنك عبد الله و أخى رسوله أتیتهک و منزلةک عند الله و عند رسوله صلی الله علیه و آله أتیتهک متقربا إلى الله بزیارتک خلاص نفسی متعوذا بک من نار استحقها مثلی بما جنیته علی نفسی أتیتهک انقطاعا إلیک و إلى ولدک الخلف من بعدک علی تزیة الحق فقلبی لک مسلم و امری لک متبع و نصرتی معده و أنا عبد الله و مولاک فی طاعتک الوافد إلیک و ألتمس بذلك کمال المنزلة عند الله و أنت من أمرنی الله بصلته و حتی علی بزه و دلنی علی فضله و هدانی إلى حبه و رعبنی فی الوفاة إلیه و إلى طلب الحوائج عنده أنتم أهل بیت یسعد من تولیاهم و لا یخیب من أتاکم و لا یخسر من یهواکم و لا یسعد من عاداکم و لا أجد أحدا أفزع إلیه خیرا لی منکم أنتم أهل بیت الرحمة و دعائم الدین و أركان الأرض و الشجرة الطیبة اللهم لا تخیب توجهی برسولک و آل رسولک اللهم أنت مننت علی زیارة مولای و ولایته و معرفته فاجعلنی ممن ینتصر به و ینصره و من علی بنصرک لدینک فی الدنیا و الآخرة اللهم إنی أحمی علی ما حی به علی بن أبی طالب و أموت علی ما مات علیه علی بن أبی طالب علیه السلام . آن گاه دو رکعت نماز بالای سر آن حضرت بگزار و جهت مطالب دنیوی و اخروی خود دعا کن که محل اجابت دعاست بعد از آن بگو: اللهم إنی صلیت هاتین الرکعتین هدیه منی إلى سیدی و مولای ولیک و أخى رسولک امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن أبی طالب علیه السلام فصل علی محمد و آل محمد و تقبلهما منی و اجزنی علی ذلك جزاء المحسنین اللهم لک جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۷۶ صلیت و لک رکعت و لک سجدة و حدک لا شریک لک لأنه لا تكون الصیلة و الرکوع و السجود إلا لک لأنک أنت الله الذی لا إله إلا أنت اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل منی زیارتی و أعطنی سؤلی بمحمد و آله الطاهرین . آن گاه حضرت آدم و نوح علیهما السلام را زیارت کن چه ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل نموده که استخوان آدم و جسد نوح علیهما السلام در آن مکان شریف مدفونست. پس هر گاه خواهی که آدم را زیارت کنی نیت زیارت کرده بگو: السلام علیک یا صفی الله السلام علیک یا حبيب الله السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا امین الله السلام علیک یا خلیفه الله فی أرضه السلام علیک یا أبا البشر صلوات الله و سلامه علیک و علی روحک و بدنک و علی

الطَّاهِرِينَ مِنْ وَلَدِكَ وَ ذَرِّيَتِكَ صَلَاةً لَا يَحْصِيهَا إِلَّا هُوَ وَ رَحْمَةً اللَّهُ وَ بَرَكَاتِهِ . وَ فِي زِيَارَةِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ إِتْيَانِ زِيَارَتِهِ بِكَلِمَاتٍ :  
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَيْخَ  
 الْمُرْسَلِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيَّ رُوحَكَ وَ بَدَنَكَ وَ عَلَيَّ الطَّاهِرِينَ مِنْ وَلَدِكَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ  
 بَرَكَاتِهِ . أَنْ گاه جهت هر يك از ایشان دو ركعت نماز بگزار و دعایی كه مذكور شد بخوان و هر گاه اراده نمائی كه به وطن خود  
 روی و وداع حضرت امیر المؤمنین علی علیه السَّلَام كنی به طریقی كه مذكور شد زیارت آن حضرت به جا آر بعد از آن بگو:  
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ أَسْتُودِعُكَ اللَّهُ وَ أَسْتَرْعِيكَ وَ أَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ الرَّسْلِ وَ بِمَا جَاءَتْ  
 بِهِ وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ فَكُتِبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي إِيَّاهُ فَإِنْ تَوَفَّيْتَنِي قَبْلَ ذَلِكَ فَإِنِّي أَشْهَدُ فِي مَمَاتِي مَا  
 شَهِدْتُ عَلَيْهِ فِي حَيَاتِي أَنَّ الْأَثَمِيَّةَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيَّ وَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ وَ مُحَمَّدَ بْنَ مَوْسَى وَ عَلِيَّ وَ مُحَمَّدَ وَ عَلِيَّ وَ  
 الْحَسَنَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مِنْ قَتْلِهِمْ وَ حَارِبِهِمْ مُشْرِكُونَ وَ مِنْ رَدِّ  
 عَلَيْهِمْ فِي أَسْفَلِ دَرَكِ الْجَحِيمِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مِنْ حَارِبِهِمْ لَنَا أَعْدَاءٌ وَ نَحْنُ مِنْهُمْ بَرَاءٌ وَ أَنَّهُمْ حَزْبُ الشَّيْطَانِ وَ عَلَيَّ مِنْ قَتْلِهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ  
 الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بَعْدَ الصَّلَاةِ وَ التَّسْلِيمِ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ لَا تَجْعَلَ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِهِ  
 وَ إِنْ جَعَلْتَهُ فَاحْشِرْنِي مَعَ هَؤُلَاءِ الْأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ جَامِعِ عَبَّاسِي ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۱۷۷ اللَّهُمَّ وَ ذَلَّلْ قُلُوبَنَا لَهُمْ بِالطَّاعَةِ وَ النَّاصِحَةِ وَ  
 الْمَحَبَّةِ وَ حَسَنِ الْمَوَازَرَةِ وَ التَّسْلِيمِ

### زیارت حضرت امام حسین علیه السلام

زیارت حضرت امام حسین علیه السلام بدان و فکک الله و ایانا که هر گاه اراده زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کنی در  
 کربلای معلی باید که در نهر فرات غسل کنی و جامهای پاک به پوشی و پای برهنه بروی چه در حدیث وارد شده که راه رفتن در  
 آن حرم محترم چنان باشد که در حرم خدا و رسول خدا راه رود و در راه تکبیر و تهلیل و تسبیح بگو و سلام و صلوات بر محمد و  
 آل محمد بفرست تا آن که بدر حایر آن حضرت رسی و مراد به حایر دیوار است که الحال بر دور گنبد حضرت کشیده‌اند و به  
 واسطه آن حایر می گویند که متوکل عباسی خواست که کسی به زیارت قبر آن حضرت نرود آب را در آنجا سر داد تا قبر آن  
 حضرت را خراب کند آب چون به حوالی قبر رسید بر بالای یکدیگر جمع شده پیش رفت و حیران وار بر دوران بایستاد پس چون  
 بدر حایر آن حضرت رسی بگو: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حَبِيبَتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ وَ زُورَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَبِيِّ اللَّهِ  
 أَنْ گاه داخل حایر شو و بعد از آن که ده کام برداشته باشی توقف کن و سی مرتبه الله أكبر بگو آن گاه متوجه آن حضرت شو و  
 رو به حضرت کرده قبله را در میان هر دو كتف بگیر و بگو: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حَبِيبَتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَتِيلَ اللَّهِ وَ ابْنَ  
 قَتِيلِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثَارِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَتَرَ اللَّهِ الْمُوتُورَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْجَنَّةِ وَ  
 اقشعرت له أظلمة العرش و بكى له جميع الخلائق و بكت له السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضُونَ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَنْقَلِبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ  
 مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا تَرَى وَ مَا لَا تَرَى أَشْهَدُ أَنَّكَ حَبِيبَةُ اللَّهِ وَ ابْنَ حَبِيبَتِهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَتِيلُ اللَّهِ وَ ابْنَ قَتِيلِهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ ثَارُ اللَّهِ وَ ابْنَ  
 ثَارِهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ بَلَّغْتَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَقِيَتْ وَ وَاوَيْتِ وَ جَاهَدْتِ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ وَ مَضَيْتِ لِلَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ شَهِيدًا وَ مَشْهَدًا وَ  
 شَاهِدًا وَ مَشْهُودًا أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ مَوْلَاكَ وَ فِي طَاعَتِكَ وَ الْوَأْفَادِ إِلَيْكَ أَلْتَمَسُ بِذَلِكَ كَمَالَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللَّهِ وَ ثَبَاتَ الْقَدَمِ فِي الْهَجْرَةِ  
 إِلَيْكَ وَ السَّبِيلَ الَّذِي لَا يَخْتَلِجُ دُونَكَ مِنَ الدَّخُولِ فِي كِفَالَتِكَ الَّتِي أَمَرْتَ بِهَا مِنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَأْ بَكُم وَ بَكُم بَيْنَ اللَّهِ الْكُذْبَ وَ بَكُم  
 يَبَاعِدُ الزَّمَانَ الْكَلْبَ وَ بَكُم فَتَحَ اللَّهُ وَ بَكُم يَخْتَمُ اللَّهُ وَ بَكُم يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ بَكُم يَفْكَ الدَّلَّ مِنْ رِقَابِنَا وَ بَكُم جَامِعِ عَبَّاسِي ( طبع  
 قدیم )، ج ۲، ص: ۱۷۸ يدرك الله فترة كل مؤمن يطلب و بكم ينبت الأرض أشجارها و بكم يخرج الأشجار بأثمارها و بكم ينزل  
 السماء مطرها و بكم يكشف الله الكرب و بكم ينزل الله الغيث و بكم يسبح الله الأرض التي تحمل أبدانكم لعن الله أمية قتلتم و





حرباً لآلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّكَ وَعِدَّتَهُ ذَلِكَ وَأَنْتَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ . آن گاه روی خود را به جانب مشهد کرده بگو: أَشْهَدُ أَنْكُمْ شُهَدَاءُ نَجْبَاءٍ جَاهَدْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَتَلْتُمْ عَلَيَّ مِنْهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَابْنَ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا أَنْتُمْ السَّابِقُونَ وَالْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ أَشْهَدُ أَنْكُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ وَأَنْصَارُ رَسُولِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا اللَّهُمَّ لَا تَشْغَلْنِي فِي الدُّنْيَا عَنْ شُكْرِ نِعْمَتِكَ وَلَا يَأْكُثِرُ تَلْهِينِي عَجَائِبُ بَهْجَتِهَا وَتَفْتِنِي بِزَهْرَاتِ زَهْرَتِهَا وَلَا يَاقِلَالُ يَضُرُّ بِعَمَلِي كَدَّهُ وَيَمَلَأُ صَدْرِي هَمَّهُ أَعْطِنِي مِنْ ذَلِكَ غَنَا عَنْ أَشْرَارِ خَلْقِكَ وَبَلَاغًا أَنْالَ بِهِ رِضَاكَ يَا رَحْمَانَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ وَزُورَ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ . آن گاه طرف راست روی خود را به ضریح مقدس بمال و بعد از آن طرف چپ را و چنان بیرون رو که پشت به ضریح مقدس نکنی تا آن که قبر از نظر غایب شود

### زیارت حضرت امام موسی و امام محمد تقی علیهما السلام

زیارت حضرت امام موسی و امام محمد تقی علیهما السلام بدان وَفَّقَكَ اللَّهُ وَإِيَّانَا که هر گاه بغداد رسی و اراده زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام نمائی غسل کن و رختهای پاک به پوش و متوجه زیارت شو و چون به مشهد مقدس ایشان رسی نزدیک قبر حضرت امام موسی علیه السلام رفته نیت زیارت کن و بگو: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حِجَّةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُوْرَ اللَّهِ السَّاطِعِ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ أَتَيْتَكَ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ مَعَادِيَا لِأَعْدَائِكَ مَوَالِيَا لِأَوْلِيَائِكَ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ . آن گاه حاجتی که داری بخواه که محلّ اجابتست بعد از آن نزدیک قبر حضرت امام محمد تقی علیه السلام رفته نیت زیارت آن حضرت کن و بگو: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْإِمَامِ الْبِرِّ التَّقِيِّ الرَّضِيِّ الْمَرْضِيِّ وَحِجَّتِكَ عَلَى فَوْقِ الْأَرْضِينَ وَمِنْ تَحْتِ الثَّرَى صَلَاةً كَثِيرَةً نَامِيَةً زَاكِيَةً مَبَارَكَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَرَادِفَةً كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُوْرَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حِجَّةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثَ النَّبِيِّينَ وَسَلَالَةَ الْوَصِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُوْرَ اللَّهِ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ أَتَيْتَكَ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ مَعَادِيَا لِأَعْدَائِكَ مَوَالِيَا لِأَوْلِيَائِكَ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ . آن گاه حاجتی که داری بخواه که به اجابت مقرون گردد بعد از آن بر بالین حضرت امام محمد تقی علیه السلام جهت هر یک دو رکعت نماز زیارت بگزار و دعایی که مذکور شد بخوان و هر گاه خواهی که ایشان را وداع کنی به طریقی که مذکور شد زیارت کن آن گاه بگو: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ يَا وَلِيَّيْ اللَّهِ أَسْتُوْدِعُكُمْ وَأَقْرَأُ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمَا جِئْتُمَا بِهِ وَدَلَّلْتُمَا عَلَيَّ اللَّهُمَّ فَارْتَبِنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلَ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي إِيَّاهُمَا وَارْزُقْنِي مُرَافَقَتَهُمَا وَاحْشُرْنِي مَعَهُمَا مَحَبَّتَهُمَا وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

### زیارت حضرت امام رضا علیه السلام

زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بدان وَفَّقَكَ اللَّهُ تَعَالَى وَإِيَّانَا که هر گاه به مشهد مقدس رسی و خواهی که زیارت حضرت امام رضا علیه السلام به جا آری اول غسل زیارت کن و در وقت غسل کردن این دعا بخوان: اللَّهُمَّ طَهِّرْنِي وَطَهِّرْ قَلْبِي وَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَاجْعَلْ لِسَانِي مَدْحَتَكَ وَالثَّنَاءَ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي طَهْوَرًا وَشَفَاءً . آن گاه جامهای پاک پوشیده پای برهنه با سکنینه و وقار تکبیر و تهلیل گویان داخل روضه شو و در آن وقت بگو: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مَلَأَهُ رَسُولَ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ . پس چون به ضریح مقدس آن حضرت رسی رو به قبر کن و قبله را در میان هر دو کتف خود بگیر و بگو: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ سَيِّدَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَأَنَّ سَيِّدَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَ

سید خلقک أجمعین صلاة لا يقوى على إحصائها غيرك اللهم صلّ على أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عبدك و أخى رسولك الذى انتجبتة لعلمك وجعلته هاديا لمن شئت من خلقك و الدليل على من بعثت برسالاتك و ديان الدين بعدلك و فصل قضائك بين خلقك و المهيمن على ذلك كله و السلام عليه و رحمه الله و بركاته اللهم صلّ على فاطمة بنت نبيك و زوجة وليك و أمّ السبطين الحسن و الحسين سيدي شباب أهل الجنة الطاهر الطاهرة التقية الرضية الزكية سيده نساء العالمين أهل الجنة صلاة لا يقوى على إحصائها غيرك اللهم صلّ على الحسن و الحسين سبطي نبيك جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۱۸۲ و سيدي شباب أهل الجنة العالمين فى خلقك و الدالين على من بعثت برسالاتك و ديان الدين بعدلك و فصل قضائك بين خلقك اللهم صلّ على عليّ بن الحسين عبدك القائم فى خلقك و الدليل على من بعثت رسالاتك و ديان الدين بعدلك و فصل قضائك بين خلقك سيّد العابدين اللهم صلّ على محمّد بن عليّ عبدك و خليفتك فى أرضك باقر علم النبيين اللهم صلّ على جعفر بن محمّد الصادق عبدك و وليّ دينك و حجّتك على خلقك أجمعين الصادق البارّ اللهم صلّ على موسى بن جعفر عبدك الصّالح و لسانك فى خلقك و الناطق بحكمك و الحجّة على بريتك اللهم صلّ على عليّ بن موسى الرضا المرتضى عبدك و وليّ دينك القائم بعدلك و الداعى إلى دين آباءه الصادقين صلاة لا يقوى على إحصائها غيرك اللهم صلّ على محمّد بن عليّ عبدك و القائم بأمرك الداعى إلى سبيلك اللهم صلّ على عليّ بن محمّد عبدك و وليّ دينك اللهم صلّ على الحسن بن عليّ العامل بأمرك القائم فى خلقك و حجّتك المؤدى عن نبيك و شاهدك على خلقك المخصوص بكرامتك الداعى إلى طاعتك و طاعة رسولك صلواتك عليهم أجمعين اللهم صلّ على حجّتك و وليّك القائم فى خلقك صلاة تامّة باقية تعجل بها فرجه و تنصره بها و تجعلنا معه فى الدنيا و الآخرة اللهم إني إليك أتقرب بحبهم و أوالى وليهم و أعادى عدوهم فارزقنى بهم خير الدنيا و الآخرة و اصرف عني بهم شرّ الدنيا و الآخرة و أهوال يوم القيمة . آن گاه بر بالين آن حضرت بنشين و بگو: السّلام عليك يا وليّ الله السّلام عليك يا حجّة الله السّلام عليك يا نور الله فى ظلمات الأرض السّلام عليك يا عمود الدين السّلام عليك يا وارث إبراهيم خليل الله السّلام عليك يا وارث إسماعيل ذبيح الله السّلام عليك يا وارث موسى كليم الله السّلام عليك يا وارث عيسى روح الله السّلام عليك يا وارث محمد ابن عبد الله خاتم النبيين و حبيب رسول ربّ العالمين رسول الله السّلام عليك يا وارث أمير المؤمنين عليّ وليّ الله السّلام عليك يا وارث فاطمة الزّهراء السّلام عليك يا وارث الحسن و الحسين سيدي شباب أهل الجنة السّلام عليك يا وارث عليّ بن الحسين سيّد العابدين السّلام عليك يا وارث محمّد بن عليّ باقر علوم الأوّلين و الآخرين السّلام عليك يا وارث جعفر بن محمّد الصادق البارّ التقى السّلام عليك يا وارث موسى بن جعفر جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۱۸۳ السّلام عليك أيها الصّديق الشّهِيد السّلام عليك أيها الوصيّ البارّ التقى أشهد أنّك قد أقيمت الصّلاة و آتيت الزّكاة و أمرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و عبدت الله حتّى أتاك اليقين السّلام عليك يا أبا الحسن و رحمه الله و بركاته . آن گاه روى خود را بر ضريح مقدّس آن حضرت نهاده بگو: اللهم صمدت إليك من أرضى و قطعت البلاد رجاء رحمتك فلا تخيبنى و لا تردنى بغير قضاء حاجتى و ارحم تقلبى على قبر ابن أخى رسولك صلواتك عليه و آله بأبى أنت و أمى أيتك زائرا و افدا عائدا ممّا جنيت على نفسى و احتطبت على ظهري فكن لى شافعا إلى الله يوم فقرى و فاقى فلك عند الله مقاما محمودا و أنت عنده و جيه . آن گاه دست راست خود را سوى آسمان بردار و دست چپ خود را به ضريح دراز كن و بگو: اللهم إني أتقرب إليك بحبهم و بموالاتهم و أتولّى آخرهم بما تولّيت أولهم و أبرئ من كلّ وليجّه دونهم اللهم العن المذنب بدّلوا نعمتك و اتهموا نبيك و جحدوا آياتك و سخروا بإمامك و حملوا الناس على أكتاف آل محمّد اللهم إني أتقرب إليك باللّعنة عليهم و البراءة منهم فى الدنيا و الآخرة يا رحمان يا رحيم . آن گاه به پايين پاى آن حضرت آمده بگو: صلى الله عليك يا أبا الحسن صلى الله على روحك و بدنك صبرت و أنت الصّادق المصدّق قتل الله من قتلك بالأيدى و الألسن اللهم العن قتله أمير المؤمنين و قتله الحسن و الحسين و قتله أولاد رسول الله صلى الله عليه و آله . آن گاه به بالاى سر رفته دو ركعت نماز زیارت بگذارد در ركعت اول بعد از فاتحه سوره يس بخوان و در ركعت دوم بعد از فاتحه سوره الرحمن و اگر بخاطر نداشته باشد

از روی قرآن می‌تواند خواند و اگر میسر نشود هر سوره که خواهی بخوان و بعد از فراغ از نماز زیارت دعایی که مذکور شد بخوان. و هر گاه که خواهی آن حضرت را وداع کنی بگو: السَّلامُ علیک یا مولای و ابن مولای و رحمۃ اللّٰه و برکاته أنت لنا جنّة من العذاب و هذا أوان انصرافی عنک غیر راغب عنک و لا مستبدل بک و لا مؤثرا علیک و لا زاهدا فی قربک و قد جدت بنفسی للحدثان و ترکت الأهل و الأوطان فکن لی شافعا یوم حاجتی و فقری و فاقتی یوم لا یغنی عنی حمیمی و لا قرابتی یوم لا یغنی عنی والدی و لا- ولدی أسأل اللّٰه البّدی قدر علی فراق مکانک أن لا یجعلہ آخر العهد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۸۴ من رجوعی و أسأل اللّٰه البّدی أبکی علیک عینی أن یجعلہ سببا لی و ذخرا و أسأل اللّٰه البّدی أرانی مکانک و هدانی للتّسلیم علیک و زیارتی إیاک أن یوردنی حوضک و یرزقنی مرافقتک فی الجنان السّلام علیک یا صفوۃ اللّٰه السّلام علیک یا امیر المؤمنین و وصی رسول ربّ العالمین و قائد الغرّ المحجلین السّلام علی الحسن و الحسین سیّدی شباب أهل الجنّة السّلام علی علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن علی و الحسن بن علی و محمّد بن الحسن صاحب الزّمان صلوات اللّٰه علیهم السّلام و رحمۃ اللّٰه و برکاته السّلام علی ملائکة اللّٰه الحافظین السّلام علی ملائکة اللّٰه المقیمین المسبّحین الّذین هم بأمره یعملون السّلام علینا و علی عباد اللّٰه الصّالحین اللّهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی إیاه فإن جعلته فاحشرنی معه و مع آباءه الماضین و إن أبقتنی یا ربّ فارزقنی زیارته أبدا ما أبقتنی إنک علی کلّ شیء قدير أستودعک اللّٰه و أستریک و أقرء علیک السّلام آمنا باللّٰه و بما دعوت إلیه فاکتبنا مع الشّاهدین اللّهم ارزقنی حبّهم و مودّتهم أبدا ما أبقتنی السّلام علیک و علی ملائکة اللّٰه و زوار قبر ابن نبی اللّٰه . و چون بیرون آیی پشت به ضریح مقدّس آن حضرت نکنی تا آن که قبر از نظر پنهان شود

### زیارت حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السّلام

زیارت حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السّلام بدان وقتک اللّٰه تعالی و إیانا که چون به سامرا رسی و خواهی که زیارت قبر حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السّلام کنی باید که اول غسل زیارت کرده جامهای پاک به پوشی و چون به جایی رسی که قبر ایشان را مشاهده کنی بگو: السّلام علیکما یا ولیّ اللّٰه السّلام علیکما یا حجّتی اللّٰه السّلام علیکما یا نور اللّٰه فی ظلمات الأرض أتیتکما عارفا بحقّکما معادیا لأعدائکما موالیا لأولیائکما مؤمنا بما آمنتما به کافرا بما کفرتما به محققا لما حققتما مبطلا- لما أبطلتما أسأل اللّٰه ربّی و ربّکما أن یجعل حظّی من زیارتی إیاکم الصّیلة علی محمّد و آل محمّد و أن یرزقنی مرافقتکما فی الجنان مع آبائکما الصّالحین و أسأله أن یعق ربّتی من النّار و یرزقنی شفاعتکما و مصاحبتکما و یعرف بینی و بینکما و لا یسلبنی حبّکما و حبّ آبائکما جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۸۵ الصّالحین و أن لا یجعلہ آخر العهد من زیارتکما و أن یجعل محشری معکما فی الجنّة برحمته اللّهم ارزقنی حبّهما و توفّنی علی ملّتهما اللّهم العن ظالمی آل محمّد حقّهم و انتقم منهم اللّهم العن الأوّلین منهم و الآخرین و ضاعف علیهم العذاب الالیم و بلّغ بهم (منهم) و أشیاعهم و محبّیهم و شیعتهم أسفل الدّرك من الجحیم إنک علی کلّ شیء قدير اللّهم عجل فرج و لیّک و اجعل فرجنا مع فرجه یا أرحم الرّاحمین . آن گاه جهت خود و مؤمنین و مؤمنات دعا کن که محلّ اجابت دعواتست بعد از آن جهت هر یک از امامین معصومین دو رکعت نماز زیارت بگزار و دعای مذکور بعد از نماز بخوان و بعضی از مجتهدین داخل شدن به گنبد این دو امام را جایز نمی‌دانند زیرا که این هر دو امام در خانه خود مدفونند پس داخل شدن به خانه شخصی بی‌اذن او جایز نیست و شیخ طوسی طاب ثراه فرمود: که اگر داخل شود گناه ندارد چه در احادیث اهل بیت وارد شده که ایشان اموال خود را بر شیعیان خود حلال کرده‌اند و هر گاه خواهی که وداع ایشان کنی بگو: السّلام علیکما یا ولیّ اللّٰه أستودعکما و أقرء علیکما السّلام آمنا باللّٰه و بالرّسول و بما جئتما به و دلّتما علیہ اللّهم اکتبنا مع الشّاهدین

## زیارت حضرت صاحب الزمان علیه السلام

زیارت حضرت صاحب الزمان علیه السلام بدان که چون اراده زیارت آن حضرت نمائی در سامره باید که غسل کنی جهت زیارت و جامهای پاک به پوشی و در سردابه آن حضرت رفته بگویی: السّلام علی الحقّ الجدید و العالم الّذی علمه لا یبید السّلام علی محیی المؤمنین و ممیت الکافرین السّلام علی مهدیّ الأمم و جامع الکلم السّلام علی خلف السّلف و صاحب الشّرف السّلام علی حجّة المعبود و کلمة المحمود السّلام علی معزّ الأولیاء و مذلّ الأعداء السّلام علی وارث الأنبیاء و خاتم الأوصیاء السّلام علی الإمام المنتظر و الغائب المستتر السّلام علی السّیف الشّاهر و القمر الزّاهر و النور الباهر السّلام علی شمس الظلام و بدر التّمام السّلام علی ربیع الأیام و فطره الأنام السّلام علی صاحب الصّیام و فلاق الهمام السّلام علی صاحب الدّین المأثور و الكتاب المسطور السّلام علی بقیة الله فی أرضه و حجّته علی عبادہ و المنتهی إلیه موارث الأنبیاء و لده موجود آثار جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۱۸۶ الأوصیاء السّلام علی المؤمن علی السّیر و العلن و ولیّ الأمم السّلام علی المهدیّ الّذی وعد الله عزّ و جلّ به الأمم یجمع به الکلم و یلمّ به الشّعث و یملاّ به الأرض قسطا و عدلا و یمکنّ له و ینجزّ به وعد المؤمنین أشهد أنّک و الأئمّة من آبائک أنمتی و موالیّ فی حیاة الدّنیاء و یوم یقوم الأشهاد أسألك یا مولای أن تسأل الله تبارک و تعالیّ فی صلاح شأنی و قضاء حوائجی و غفران ذنوبی و الأخذ بیدی فی دینی و دنیای و آخرتی و لکافّة إخوانی المؤمنین و المؤمنات إنّه غفور رحیم و صلّی الله علی سیّدنا محمّد رسول الله و آل محمّد الطّاهرین . آن گاه دو رکعت نماز «۱» بگزار و این دعا بخوان: اللهمّ عظم البلاء و برح الخفاء و انکشف الغطاء و ضاقت الأرض و منعت السّماء و إلیک یا ربّ المشتکی و علیک المعول فی الشّدّة و الرّخاء اللهمّ صلّ علی محمّد و آلّه المذین فرضت علینا طاعتهم فعزّفتنا بذلک منزلتهم فرج عنّا بحقّهم فرجا عاجلا کلمح البصر أو هو أقرب من ذلک یا محمّد یا علی انصرانی فإنکمنا نصرای و اکفیانی فإنکمما کفایای یا مولای یا صاحب الزّمان الغوث الغوث أدرکنی أدرکنی أدرکنی.

### فصل چهارم در بیان ایام مولود

#### اشاره

فصل چهارم در بیان ایام مولود حضرت رسالت پناه و امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم أجمعین و ایام وفات ایشان.

#### محمّد بن عبد الله

محمّد بن عبد الله ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلّی الله علیه و آلّه کنیت او ابو القاسم و مولود او در مکه واقع شده روز جمعه وقت طلوع فجر هفدهم ربیع الاول عام الفیل و آن چه در بعضی احادیث صحیحه وارد شده که مولود آن حضرت روز دوازدهم ربیع الاول بوده موافق قول سنّیانست و در حدیث نیز وارد شده که هر گاه دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل به حدیثی باید کرد که موافق قول سنّیان نباشد لهذا اصحاب ما عمل بآن نکرده‌اند والده آن حضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف است حامله شد به او از پدر او عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف در ایام تشریق که آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجّه است در خانه ایشان به منی نزدیک جمره وسطی و در این مقام بحثی هست و جواب آن نیز در کتب مذکور است و روز مبعث او به رسالت بیست و هفتم رجب است و از سنّ مبارکش چهل سال گذشته بود و در شب بیست و هفتم و \_\_\_\_\_ (۱) و اگر دوازده رکعت نماز بگذارد چنانچه در بعض کتب مزار مأثور و مذکور است البتّه اولی خواهد بود صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص:



۱۸۷ روز آن دوازده رکعت نماز و زیارت آن حضرت سنت است و در بیست و یکم ماه رمضان آن حضرت را عروج به معراج واقع شد و در سال سیزدهم از مبعث در شب پنجشنبه از مکه هجرت به مدینه کرد و در همین شب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام به جای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابید و نفس خود را فدای آن حضرت نمود تا آن که در قرآن بدین واسطه مدح آن حضرت وارد شده و در دهم ماه ربیع الاول حضرت خدیجه مادر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در حباله خویش درآورد و آن حضرت در آن وقت بیست و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله و در همین روز جد آن حضرت وفات یافت و در آن وقت آن حضرت نه ساله بود و در دوازدهم ماه رمضان سال دهم از بعثت خدیجه بنت خویلد وفات یافت و وفات آن حضرت روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم از هجرت او که از مکه به مدینه واقع شده بود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که وفات او در هجدهم ربیع الاول بود و سن شریفش شصت و سه سال بود.

### حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اسم مبارکش علی و کنیتش ابو الحسن پدرش ابو طالب برادر پدری عبد الله پدر حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله و مادر او فاطمه بنت اسد ابن هاشم و حضرت امیر المؤمنین و برادرانش اول هاشمی‌اند که متولد شده‌اند از دو هاشمی ولادتش در اندرون خانه کعبه سیزدهم رجب و در بعضی روایات هفتم شعبان وارد شده بعد از تولد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به سی سال روز نصب آن حضرت به امامت هجدهم ذی الحجه سال دهم از هجرت و در همین روز سال سی و چهارم از هجرت عثمان بن عفان کشته شده خلق بر آن حضرت بیعت کردند و در همین روز موسی علیه السلام بر ساحران غالب آمد و در همین روز ابراهیم علیه السلام از آتش نجات یافت و در همین روز موسی وصی خود یوشع و سلیمان آصف را تعیین نمودند و سایر اوصیای انبیا در این روز تعیین شده‌اند و در روز بیست و چهارم این ماه حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با جهودان مباحله کردند و در این روز حضرت امیر المؤمنین تصدق به انگشتی خود نمود و آیه انما ولیکم الله در آن باب نازل شد و در بیست و پنجم این ماه امیر المؤمنین جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۱۸۸ و فاطمه علیهما السلام با وجود گرسنگی و احتیاج خود قرصهای نان را بر مسکین و یتیم و اسیر تصدق نمودند و در آن باب سوره هل اتی نازل شد و در بیست و ششم ماه مذکور عمر را زخم زدند و در بیست و هفتم آن ماه سال بیست و سیم از هجرت عمر فوت شد و وفات حضرت امیر المؤمنین در مسجد کوفه شب جمعه بیست و یکم شهر رمضان سال چهارم از هجرت واقع شده و در همین شب عیسی علیه السلام را به آسمان بردند و در این شب موسی بن عمران به جوار رحمت ایزدی پیوست و وصی او یوشع بن نون وفات یافت مدفن همیونش نجف اشرف سن شریفش شصت سه سال.

### حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بنت رسول الله صلی الله علیه و آله مولود او در مکه واقع شد بعد از مبعث به پنج سال ایام وفات او در مدینه بعد از وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به صد روز و در مدفن او خلافت اصح آنست که در خانه خود باشد چنانچه مذکور شد و بعد از آن که بنی امیه مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله را بزرگ ساختند آن خانه داخل مسجد شد و آن در میانه منبر و قبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است و در بقیع نزد چهار امام احتیاطاً زیارت او باید کرد و در نصف رجب در ماه پنجم از هجرت تزویج حضرت فاطمه زهرا با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد و در آن وقت سن حضرت فاطمه علیها السلام یازده سال بود و در همین روز در سال دوم از هجرت تحویل قبله به جانب کعبه شد.

**حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام**

حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام سید شباب اهل جنّت مادر او فاطمه کنیت ابو محمّد مولد او مدینه روز سه شنبه نصف ماه رمضان در سال دوم از هجرت و بعضی از مجتهدین سال هشتم از هجرت گفته‌اند مدفنش در بقیع ایام وفات او روز پنجشنبه هفتم «۱» ماه صفر سال چهل و نه از هجرت و بعضی پنجاه گفته‌اند سنّ شریفش چهل و هشت سال بود و بعضی چهل و هفت سال نیز گفته‌اند.

**حضرت امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام**

حضرت امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام سید شباب اهل جنّت مادر او فاطمه زهرا کنیت او ابو عبد الله مولدش مدینه آخر ماه ربیع الاول سال سیّم از هجرت و بعضی از مجتهدین روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان گفته‌اند و بعضی بیست و پنجم ماه شعبان سال چهارم از هجرت مدفنش کربلا روز \_\_\_\_\_ (۱) در بعضی از روایات غیر از این وارد شده است صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۱۸۹ شنبه دهم محرم و بعضی روز دوشنبه و روز جمعه نیز گفته‌اند در سال شصت و یکم از هجرت سنّ شریفش پنجاه و هشت سال.

**حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام**

حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام کنیت او ابو محمّد مادرش شاه زنان بنت شیرویه بن کسری پرویز و بعضی گفته‌اند که دختر یزدجرد است مولدش مدینه روز یکشنبه پنجم ماه شعبان به سی و سه سال از هجرت و بعضی سی و هشت گفته‌اند مدفنش بقیع پیش عمّ خود حضرت امام حسن علیه السلام روز وفاتش شنبه دوازدهم محرم الحرام سال نود و پنج از هجرت سنّ شریفش پنجاه و هفت سال.

**حضرت امام محمّد باقر علیه السلام**

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام کنیتش ابو جعفر والدهاش امّ عبد الله بنت الحسن بن علی و او اولّ علوی است که از دو علوی بوجود آمده مولدش مدینه روز دوشنبه سیّم ماه صفر سال پنجاه و هفت از هجرت و آن چه مذکور شد علامه و شیخ شهید در تحریر و دروس نقل کرده‌اند و چون وفات حضرت امام حسین علیه السلام در سال شصت و یک از هجرت واقع شده پس در روز شهادت آن حضرت حضرت امام محمّد باقر علیه السلام چهار سال داشته باشد چنانچه صدوق علیه الرّحمة در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی پدر خود ایام وفاتش روز دوشنبه هفتم ذی حجه سال صد و چهارده از هجرت و بعضی صد و شانزده گفته‌اند سنّ شریفش پنجاه و هفت سال.

**حضرت امام جعفر صادق علیه السلام**

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کنیتش ابو عبد الله مادرش امّ فروه و بعضی گفته‌اند که اسم مادرش فاطمه است و لقب او امّ فروه بوده مولدش مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه از هجرت مدفنش در بقیع در پهلوی پدر خود ایام وفاتش



منتصف شهر رجب و بعضی شوال گفته‌اند سال صد و چهل و هشت از هجرت سنّ شریفش شصت و پنج سال.

### حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام کنیتش ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو علی مادرش حمیده بربریّه مولدش ابوا که منزلی است ما بین مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال صد و بیست و هشت از هجرت و بعضی صد و بیست و نه گفته‌اند مدفنش مقبره قریش در بغداد وفاتش در روز بیست و چهارم رجب سال صد و جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۱۹۰ هشتاد و سه هجریّه و بعضی روز جمعه بیست و پنجم رجب سال صد و هشتاد و یک گفته‌اند سنّ شریفش پنجاه سال.

### حضرت امام علی بن الرضا علیه السلام

حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام کنیتش ابو الحسن مادرش امّ ولد مولدش مدینه روز پنجشنبه پانزدهم ذی قعدة و بعضی بیست و سیّم گفته‌اند سال صد و چهل و هشت هجری مدفنش طوس خراسان سال دویست و سه از هجرت سنّ شریفش پنجاه و پنج سال.

### حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام

### حضرت امام علی نقی علیه السلام

حضرت امام علی نقی علیه السلام کنیتش ابو الحسن پدرش محمد جواد و مادرش سمانه امّ ولد مولدش مدینه منتصف ذی حجه و بعضی بیست و ششم گفته‌اند سال دویست و دوازده هجری مدفنش به خانه خود به سرّ من رای روز دوشنبه سیّم رجب سال دویست و پنجاه و چهار و بعضی دوّم رجب نیز گفته‌اند سنّ شریفش چهل و یک سال و نه ماه.

### حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام کنیتش ابو محمد پدرش حضرت امام علی نقی علیه السلام مادرش حدیث امّ ولد مولدش مدینه در دهم ربیع الاخر و بعضی روز دوشنبه چهارم ماه مذکور نیز گفته‌اند سال دویست و سی و دو هجری مدفنش در خانه پدرش در سرّ من رای روز یکشنبه و بعضی روز جمعه هشتم ربیع الاوّل سال دویست و شصت هجری گفته‌اند سنّ شریفش بیست و هشت سال و شیخ مفید علیه الرّحمة فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان باید کرد چه بی‌اذن داخل خانه غیر نمی‌توان شد و اصحّ آنست که جایز است دخول در آن چه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام مال خود را بر شیعه خود حلال کرده‌اند چنانچه در احادیث وارد شده.

### حضرت امام محمد مهدی علیه السلام

حضرت امام محمد مهدی علیه السلام کنیتش ابو القاسم مادرش صیقل لقبش نرجس و بعضی مریم بنت زید گفته‌اند مولدش سرّ من رای در شب نصف شعبان سال دویست و پنجاه و چهار و بعضی دویست و پنجاه و جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۱۹۱ پنج گفته‌اند و این آن شخص است که ظهور او پیش همه متیقّن است و پر خواهد گردانید زمین را از عدل چنانچه از جور پر شده

است.

## باب هشتم از کتاب جامع عباسی در بیان نذر کردن و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفاره دادن

### مطلب اول در نذر کردن و عهد نمودن

#### فصل اول در بیان شروط نذر

فصل اول در بیان شروط نذر بدان که نذر آنست که شخصی فعلی یا ترک فعلی را جهت شکر نعمت یا دفع بلا یا زجر نفس بر خود لازم سازد و هشت شرط بنذر متعلق است: شرط اول آن که صیغه را بلفظ بگوید مثل آن که لله علی ان رزقنی الله ولدا و مالا او شفانی من مرضی او ان ترکت الصیلة او زینت اذیت عشره مثقال ذهب یعنی خدای راست بر من که اگر مرا فرزندی یا مالی ارزانی دارد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم ده مثقال طلا تصدق دهم و اگر مطلق گوید خدای راست بر من ده مثقال طلا تصدق کنم بی آن که جهت شکری یا دفع بلائی یا زجر نفسی باشد میانه مجتهدین در این خلافت اصح آنست که صحیح است پس اگر بلفظ نگوید قصد کند وفا کردن بآن سنت «۱» است. شرط دوم آن که نذر کننده بالغ و عاقل باشد پس نذر طفل و دیوانه صحیح نیست. شرط سیم آن که مختار باشد پس نذر کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. شرط چهارم آن که قصد کند پس نذر مست و بیهوش و خفته صحیح نیست. شرط پنجم آن که قصد قربت کند پس نذر کافر صحیح نیست اما اگر بعد از نذر مسلمان شود وفا کردن بآن سنت است. شرط ششم آن که باذن پدر و شوهر و آقا بود پس نذر پسر و زن و غلام بدون اذن صحیح نیست «۲». شرط هفتم آن که آن چیزی را که نذر می‌کند می‌باید که مقدور نذر کننده باشد پس اگر ممتنع باشد خواه ممتنع عقلی چون جمع میانه دو نقیض یا ممتنع عادتی چون رفتن به آسمان صحیح نیست. شرط هشتم آن که آن چیزی را که نذر می‌کند می‌باید که طاعت باشد چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر آن از عبادات یا فعل او را حج باشد پس اگر معصیت باشد صحیح نیست اما اگر مباح باشد می‌تواند

(۱) بلکه احوط است صدر دام ظلّه

العالی (۲) صحت نذر پسر بدون اذن پدر بعید نیست بلی اگر پدر بخواهد حل کند می‌تواند و در زن زیاده از آن چه منافی با حق شوهر اوست ظاهرا دلیلی ندارد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۹۲ مجتهدین خلافت اقراب متابعت نذر است در این صورت بحسب دین و دنیا و یا مساوی بودن اولی مراعات نذر است در فعل و ترک چنانچه در احادیث وارد شده.

#### فصل دوم در احکام نذر کردن

فصل دوم در احکام نذر کردن بدان که نذر بطلاق زوجه و آزادی بنده پیش شیعه صحیح نیست و اگر نذر طهارت کند به تیمم با وجود آب یا نذر نماز کمتر از دو رکعت کند جایز نیست و بعضی از مجتهدین نذر یک رکعت را نیز جایز دانسته‌اند و اگر نذر حج پیاده کند از شهری که نذر کرده لازم است که متوجه مکه مشرفه شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند می‌باید که از پنج محلی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله جهت احرام بستن مقرر کرده چنانچه در کتاب حج مذکور شده است تا مکه پیاده برود و اگر در این صورت راه او بر دریا واقع شود باید که در کشتی «۱» بایستد و اگر با وجود قدرت پاره راه سوار شود واجبست که برگردد و آن راه را پیاده برود و بعضی از مجتهدین بر آنند که در برگردیدن نیز پیاده برود و اگر نذر بیت الله الحرام کند منصرف به کعبه می‌شود و هم چنین اگر نذر بیت الله کند آن نیز به کعبه منصرف می‌شود و بعضی از مجتهدین این نذر را باطل می‌دانند و

اگر نذر روزه چند روز معین کند مخیر است در آن که آن روزها را پی در پی بدارد یا متفرق مگر آن که در صیغه نذر قصد گرفتن پی در پی کرده باشد و اگر نذر روزه عیدین کند صحیح نیست و هم چنین نذر روزه ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه است کسی را که در منا باشد صحیح نیست و هم چنین اگر زن نذر کند که در ایام حیض روزه دارد یا مسافر نذر کند که روزه ماه رمضان را در سفر بگیرد صحیح نیست و اگر نذر کند که روزه را در مکان شریف بدارد لازمست وفا کردن بآن نذر و اگر مکان شرافتی نداشته باشد میان مجتهدین در آن خلافت اصح آنست که در این صورت متابعت نذر لازم است و اگر نذر کند روزه داشتن زمانی در حدیث واقع شده پنجاه روز روزه بگیرد مگر آن که قصدش کمتر از پنجاه باشد و اگر نذر آزاد کردن غلام قدیم خود غلامی کند که شش ماه خدمت او کرده است آزاد می‌شود و اگر نذر کند که اول بنده را که مالک شود آزاد باشد بعد از آن چند بنده را به یک دفعه مالک شود همه آزاد می‌شوند (۱) معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع

عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۹۳ و اگر نذر کند که آن چه کنیز او اول دفعه بزاید آزاد باشد پس اگر به یک دفعه دو طفل بزاید هر دو آزاد است و در نذر آزاد کردن بنده کوچک و بزرگ و ذکر و انثی و صحیح و مریض مخیر است و اگر نذر کند تصدق بمال بسیاری در حدیث وارد شده که هشتاد درهم یا بیشتر باید که تصدق کند و اگر نذر تصدق بجمیع مال خود کند و از آن ضرر به او رسد باید که همه اموال خود را قیمت کند و بتدریج تصدق نماید و اگر نذر کننده از نذر عاجز شود نذر ساقط می‌شود و اگر بعد از عجز قدرت پیدا کند همان نذر واجب می‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند در وقتی که عاجز می‌شود می‌باید که کفاره بدهد و در بعضی احادیث اهل بیت علیهم السّلام وارد شده که هر گاه کسی نذر روزه کند و بعد از آن عاجز شود بعوض هر روزی نیم من تبریز گندم تصدق نماید و مجتهدین این حدیث را حمل کرده‌اند بر آن که این تصدق سنت است و حکم عهد نمودن در جمیع شرایط و احکام حکم نذر کردن دارد مگر در صیغه که عوض لله علی در عهد عاهدت الله باید گفت

### مطلب دویم در بیان سوگند خوردن و اقسام و شروط آن

#### [اقسام سوگند خوردن]

[اقسام سوگند خوردن چهارده قسمست. اول قسم خوردن بر چیزهای گذشته و این قسم کفاره ندارد و اگر چه دروغ قسم خورد و این قسم قسم را غموس گویند و داخل گناهان کبیره کرده‌اند. دوم قسم بر چیزهای مستقبل «۱». سیم قسم بر فعل واجب. چهارم قسم بر فعل سنت. پنجم قسم بر فعل مکروه. ششم قسم بر فعل مباح. هفتم قسم بر فعل معصیت. هشتم قسم بر ترک واجب. نهم قسم بر ترک سنت. دهم قسم بر ترک معصیت. یازدهم قسم بر ترک مکروه. دوازدهم قسم بر ترک مباح. سیزدهم قسم بر مذکورات. چهاردهم دیگری را قسم دادن بر مذکورات. و باز منقسم می‌شود سوگند خوردن به پنج قسم: اول واجب چون سوگند خوردن جهت خلاص نمودن مسلمانی یا مال او یا عرض او از دست ظالمی یا دفع ظلمی از او و اگر در این صورت توریه کند که از دروغ خلاص شود بهتر «۲» است. دوم حرام چون سوگند خوردن به دروغ و بغیر نامهای خدای تعالی چون سوگند خوردن به اصنام و مانند آن و سوگند خوردن فرزند و زن و غلام بی‌اذن پدر و شوهر «۳» و آقا در غیر واجبات و ترک محرمات. سیم سنت چون سوگند خوردن جهت چیزی که در آن مصداق است (۱) اگر دروغ قسم بخورد صدر دام

ظلّه العالی (۲) بلکه احوط است صدر دام ظلّه (۳) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۹۴ باشد چون اصلاح میانه دو خصم. چهارم مکروه چون سوگند خوردن جهت چیزی بغیر نامهای خدای تعالی و غیر اصنام چون سوگند به

پدر و مادر خوردن و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام می‌دانند و چون سوگندی که متعلق او مکروه باشد و سوگند خوردن راست نیز بی‌احتیاج مکروهست. پنجم مباح چون سوگند خوردن بر فعل مباح. و

### شروط سوگند خوردن

شروط سوگند خوردن هفت است: اول آن که به نام خدای تعالی باشد چون و الّذی نفسی بیده الّذی خلق الحبّه و برأ النّسمه و مقبّل القلوب و الأبصار و مانند اینها به اسمای مخصوص به او چون و الله و بالله و الرحمن و القدیم و الباری و مانند اینها یا به اسمای مشترک که آنها را اغلب بر خدای تعالی اطلاق کنند چون ربّ و خالق و باری و رازق و بغیر از اینها چون موجود و خبیر و سمیع و بصیر سوگند خوردن صحیح نیست «۱» و اگر بقدره الله و علم الله سوگند خورد و به اینها قصد معانی آن را کند صحیح نیست و اگر به اینها قصد کند که خدا قادر است و عالم است صحیح است و اگر گوید: بجلال الله و بعظمه الله و بکبرياء الله و بعزة الله و أقسم بالله و أحلف بالله أو أقسمت بالله أو أحلفت بالله أو أشهد بالله سوگند منعقد می‌شود و اگر این مذکورات بی لفظ الله واقع شود منعقد نمی‌شود و اگر گوید و حقّ الله نیز منعقد می‌شود و بعضی از مجتهدین این قول را منعقد نمی‌دانند و اگر سوگند خورد به براءت از خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام بانکه گوید از دین خدا و ائمه بری باشم آیا سوگند منعقد می‌شود یا نه مجتهدین را در این دو قولست اصحّ آنست که منعقد نمی‌شود و بعضی از مجتهدین سوگند به مخلوقات عظیم الهی را جایز می‌دانند چون سوگند به حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السّلام و قرآن و کعبه و کواکب و سوگند بطلاق زوجه یاظهار یا آزاد کردن بنده منعقد نمی‌شود. دوم آن که شخصی که سوگند می‌خورد می‌باید که بالغ و عاقل باشد پس سوگند طفل و دیوانه صحیح نیست و اگر طفلی دعوی احتلام کند تصدیقش باید کرد و محتاج بقسم دادن او نیست چه احتیاج بقسم دور لازم می‌آید. سیم آن که مختار باشد پس سوگند کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. چهارم آن که قصد کند پس سوگند مست و خفته و بیهوش صحیح نیست. پنجم آن که متعلق سوگند می‌باید که فعل واجب (\_\_\_\_\_۱) اگر قاصد بوده بانها خداوند عالم

جلّت آلاؤه را احوط انعقاد است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۹۵ یا مندوب یا مباح یا ترک حرام یا مکروه باشد بحسب دین و دنیا. ششم آن که متعلق سوگند فعل مستقبل باشد چه سوگند بر ماضی خوردن صحیح نیست خواه مثبت و خواه منفی و در آن گناهست و کفاره نیست و اگر چه دروغ باشد عمدا چنانچه مذکور شد. هفتم آن که متعلق قسم مقدور باشد پس اگر مقدور نباشد صحیح نیست و اگر مقدور باشد و سوگند خورنده از آن عاجز آید ساقط می‌شود.

### مطلب سیم در کفاره دادن

### فصل اول در اقسام کفارات

فصل اول در اقسام کفارات بدان که کفاره سوای آن چه در محرّمات احرام مذکور شد بر بیست و چهار قسم است: قسم اول کفارهظهار است یعنی کسی با زن خود گوید که پشت تو هم چو پشت مادر منست بعد از آن که این را بگوید حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت می‌دهد آن گاه جبرش می‌کند بطلاق دادن یا کفاره دادن و دخول کردن و کفاره آن این است که بنده آزاد کند و اگر از آن عاجز باشد دو ماه پی در پی روزه دارد و اگر از آن عاجز آید شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را نیم من گندم بوزن تبریز. دوم کفاره کسی که مؤمنی از روی خطا بکشد نیز مثل کفارهظهار است و بعضی از مجتهدین برآنند که در کفارهظهار واجبست که به براءت از خدا و رسول و ائمه سوگند خورد و خلاف کند و با عجز از کفارهظهار کفاره یمین برو لازم می‌شود و

بعضی از مجتهدین کفّاره بریدن یا تراشیدن زن گیسوی خود را در مصیبت و غیر مصیبت مثل کفّاره ظهار «۱» می‌دانند. سیّم کفّاره افطار قضای ماه رمضان بعد از زوال چه برو واجبست که ده مسکین را طعام یا جامه دهد و اگر از آن عاجز شود سه روز پی در پی روزه دارد. چهارم کفّاره افطار کردن یک روز ماه رمضان و افطار روزه نذر معین و کفّاره آن همان سه چیز است که در کفّاره ظهار گذشت اما در دادن هر یک از آنها مخیر است و بعضی از مجتهدین آن را مرتبه «۲» گفته‌اند یعنی قابل بترتیب کفّاره شده‌اند و اصحّ تخییر است و بعضی از مجتهدین در کفّاره زنی که گیسوی خود را در مصیبت بریده باشد نیز حکم به تخییر کرده‌اند. پنجم کفّاره خلاف کردن نذر و در آن میانه مجتهدین خلافت اصحّ آنست که مثل کفّاره افطار ماه رمضان در ترتیب مخیر است (۱) و این فرمایش بعضی از مجتهدین

احوط است صدر دام ظلّه (۲) و این احوط است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۹۶ ششم کفّاره خلاف کردن سوگند و آن آزاد کردن بنده است یا طعام دادن یا جامه دادن ده مسکین و اگر ازین هر دو عاجز آید سه روز روزه داشتن. هفتم کفّاره خلاف کردن عهد و آن مانند کفّاره خلاف کردن سوگند است و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر عهد روزه است کفّاره آن چون کفّاره افطار ماه رمضان است و اگر غیر صوم است مثل کفّاره سوگند خوردن است. هشتم کفّاره کندن زن گیسوی خود را و خراشیدن روی خود را در مصیبت و آن مثل کفّاره سوگند خوردن است. نهم کفّاره کسی که جامه خود را از برای مردن فرزند خود یا زن خود پاره کند و آن چون کفّاره سوگند خوردن است و اگر چه زن متعه باشد اما اگر از برای کنیز یا جهت غیر مصیبت پاره کند کفّاره ندارد و بعضی از مجتهدین اینها را نیز حرام می‌دانند. دهم کفّاره کشتن مسلمانی به ناحق عمدا و کفّاره آن کفّاره جمعست یعنی هر سه خصال کفّاره در آن واجبست. یازدهم کفّاره افطار روزی از ماه رمضان بر چیزی حرام چه نزد اکثر مجتهدین در آن نیز هر سه خصال کفّاره واجبست. دوازدهم کفّاره کسی که زن شوهر دار یا زنی را که در عدّه باشد نکاح کند آنست که ازو مفارقت کند و پنج من گندم بوزن تبریز تصدّق نماید و بعضی از مجتهدین این را سنت می‌دانند. سیزدهم کفّاره جماع کردن با زن خود در حالت حیض و آن در اوّل حیض یک دینار است یعنی یک مثقال شرعی طلا و در وسط حیض نصف دینار و در آخر حیض ربع دینار و بعضی از مجتهدین این را نیز سنت می‌دانند و اگر با کنیز در حالت حیض دخول کند در هیچ حال کفّاره ندارد. چهاردهم کسی که سوگند به براءت از خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام خورد و خلاف آن نماید ده مسکین را طعام دهد و استغفار کند. پانزدهم کفّاره کسی که نذر روزه معینی کند و از آن عاجز آید آنست که دو مدّ به مسکین تصدّق کند و با عجز از آن بهر چه استطاعت داشته باشد صدقه دهد و بعضی از مجتهدین کفّاره را در این صورت ساقط می‌دانند. شانزدهم کفّاره کسی که پیش از گذاردن نماز خفتن خوابش برد و بعد از نصف شب بیدار شود آنست که آن روز را روزه دارد و اگر عمدا بخواب رفته باشد یا نماز غیر خفتن باشد این حکم ندارد چه روایت در این صورت وارد نشده. هفدهم جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۹۷ کفّاره کسی که غلام خود را زیاده از حدّ بزند آنست که او را آزاد کند. هجدهم کفّاره غیبت استغفار کردن است برای کسی که غیبت او کرده باشد. نوزدهم کفّاره خندیدن گفتن اللهم لا تمقتنی است یعنی بار خدایا مرا دشمن مدار و از جمله اعدا مشمار. بیستم کفّاره منصب‌داری از جانب پادشاه ظالم آنست که حاجت برادران مسلمان برآرد. بیست و یکم کفّاره مجلس گفتن سبحان ربّک ربّ العزّة عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین. بیست و دویم کفّاره کسی که بعد از سه روز به دیدن کسی رود که او را از حلق کشیده باشند آنست که غسل کند. بیست و سیّم کفّاره کسی که بعد از سه روز به دیدن شخصی رود که بدارش کشیده باشند نیز غسل کردندست. بیست و چهارم کفّاره کسی که نماز کسوف را در وقتی که تمام قرص گرفته باشد عمدا ترک نماید اینست که غسل کند و نماز را قضا کند

فصل دویم در شروط کفّاره و آن یازده است: اول آن که نیت کفّاره کند. دویم آن که قصد قربت نماید. سیم آن که کفّاره را از عوض مجزّد سازد پس اگر غلامی را آزاد کند بشرطی که او چیزی دهد صحیح نیست. چهارم آن که سبب آزاد کردن فعل حرام نباشد چون بریدن گوش و بینی چه اگر بریدن گوش و بینی قصد آزاد کردن جهت کفّاره کند صحیح نیست. پنجم تعیین کفّاره با تعداد اقسام آن اما به اتحاد تعیین لازم نیست. ششم آن که بنده را که در کفّاره آزاد می‌کند باید که مسلمان باشد یا طفلی که پدر او مسلمان باشد پس آزاد کردن کافر صحیح نیست. هفتم آن که بنده کسی باشد که به خریدن او آزاد نشود پس اگر پدر خود را بخرد و قصد کفّاره کند صحیح نیست. هشتم آن که بنده سالم باشد از عیوبی که موجب آزادی او شود یعنی کور و لنگ و زمین گیر و مجذوم و غیر آن نباشد و اگر بیمار باشد یا آفتی داشته باشد صحیح است. نهم آن که بنده ملک او باشد پس غلام غیر و غلامی که بر کسی جنایتی کرده باشد یا مدبّر باشد یا مکاتب مطلق که چیزی داده باشد صحیح نیست. دهم آن که تمام بنده را آزاد کند پس اگر نصف او را در کفّاره آزاد کند صحیح نیست مگر آن که قصد سرایت کند. یازدهم آن که آزاد کردن را معلق بشرطی نسازد پس آزاد کردن مدبّر و مکاتب در کفّاره مجزی نیست و فرقی نیست در کفّاره میانه غلام و کنیز حاضر و غایب و گریخته جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۹۸ هر گاه داند که زنده است و کفّاره بنده در جمیع آن چه از خصال کفّاره مذکور شد ضدّ کفّاره آزاد است چه کفّاره بنده روزه داشتن است نه آزاد کردن و طعام دادن مگر آن که آقای غلام او را چیزی دهد که در آن وقت می‌تواند بنده آزاد کرد یا طعام داد و در اطعام لازم است که عددی را که شارع مقرّر کرده از مساکین طعام دهد و اگر عدد یافت نشود به آن چه یافت شود بدهد تا آن عدد تمام شود و اگر یافت نشود مگر اطفال دو طفل را عوض یک مسکین حساب کند و در اطعام سیر شدن تمام عدد لازمست و قوت غالب در طعام کافیست و افضل نان و گوشت است و معتبر در لباس دو جامه است پیراهنی و ردایی و قیمت لباس و طعام مجزی نیست

## باب نهم از کتاب جامع عباسی

### اشاره

باب نهم از کتاب جامع عباسی در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن و در آن چهار مطلب است

### مطلب اول در بیع کردن

### اشاره

مطلب اول در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن و در آن چند فصل است:

### فصل اول در بیان اقسام تجارت

### قسم اول در تجارت و کسب واجب

قسم اول در تجارت و کسب واجب و آن وقتی واجبست که قوت شخصی و قوت عیال واجب النّفقه او موقوف بر آن باشد و مطلق تجارت که بآن نظام نوع انسانی تمام می‌شود واجب کفائی است.

**قسم دوم در تجارت و کسب سنت**

قسم دوم در تجارت و کسب سنت و آن تجار نیست که قصد وسعت بر اهل و عیال و نفع رسانیدن به مسلمانان کند

**قسم سیم در تجارت و کسب مباح**

قسم سیم در تجارت و کسب مباح و آن تجار نیست که غرض از آن زیاده شدن مال باشد بر استغنا

**قسم چهارم در تجارت و کسب حرام**

قسم چهارم در تجارت و کسب حرام و آن تجارت کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی قبیح و آن بر چهل و یک قسم است: اول خریدن و فروختن چیزهایی که نجس باشد خواه نجاست آن اصلی باشد چون نجاست خمر و انواع نیبدها و فقاها و میتة و پوست و گوشتی که در صحرا افتاده باشد و حال آنها معلوم نباشد یا در دست کافر باشد و خونی که در وقت بریدن سر حیوانی که خون جهنده داشته باشد برآید سوای خون دل که خریدن و فروختن آن جایز است و چون نجاست خوک و جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۱۹۹ سگ چه خریدن و فروختن همه اینها جایز نیست اما بیع سگ شکاری و سگی که محافظت کله می کند و سگی که حراست زراعت یا باغ می نماید جایز است «۱» و خواه نجاست آن عارضی باشد مانند چیزهایی که روان باشد و قابل پاک کردن نباشد چون دوشاب روانی که موش در آن مرده باشد سوای روغن نجس که نزد مجتهدین خریدن و فروختن آن جایز است جهت سوزانیدن در جائی که سقف نداشته باشد و خلافست میانه مجتهدین که آب نجس را خرید و فروخت می توان کرد اقوی «۲» آنست که جایز است و هم چنین جایز است خریدن و فروختن چیزهایی که نجس شده باشد و قابل پاک کردن باشد چون جامه نجس. نوع دوم خریدن و فروختن تریاق فاروق جهت داخل بودن شراب «۳» و گوشت افعی. نوع سیم خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را نخورند و در خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را خورند میانه مجتهدین خلافست اقوی آنست که حرامست «۴» سوای بول شتر به جهت شفا. نوع چهارم خریدن و فروختن آلات قمار و لهو چون نرد و شطرنج و دف و نی و عود و غیر اینها. نوع پنجم خریدن و فروختن انگور و شیره خرما برای آن که شراب کنند. نوع ششم خریدن و فروختن چوب بواسطه آن که بت بتراشند. نوع هفتم خریدن و فروختن سلاح جنک چون تیر و نیزه و شمشیر به اعدای دین و ساختن سلاح جهت ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که در وقت جنک فروختن آنها حرامست نه در حالت صلح و در فروختن سلاح به کسانی که راهزنی مسلمانان می کنند میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که حرامست. نوع هشتم عمل صورتهای سایه دار و اجرت گرفتن بر آن و در عمل صورتهایی که سایه نداشته باشد چون نقش پرده میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که حرامست. نوع نهم عمل غنا «۵» و آن تحریر آواز است بطریق سرود و دستان و اجرت بر آن گرفتن و از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام رخصت وارد شده در خوش خواندن زنانی که در عروسی چیزی خوانند بشرط آن که سخنان باطل نگویند و مردان آواز ایشان را نشنوند و هم چنین حرامست هجو کردن مؤمنان و غیبت ایشان. نوع دهم عمل سحر و کهنات و شعبده و اجرت گرفتن بر آنها و قمار باختن. نوع یازدهم قصه ای کردن (۱) ملکیت و جواز خصوص بیع در بعضی از مذکورات معلوم نیست صدر دام ظلّه (۲) محلّ تأمل است صدر دام ظلّه (۳) اگر معلوم بوده باشد و الا بیع آن مانعی ندارد



صدر دام ظلّه العالی (۴) اگر عرفا مالیت پیدا کند بیع آن مانعی ندارد صدر دام ظلّه (۵) آوازی که مخصوص مجلس لهُو و لعب است غنا است اگر چه در غیر آن مجلس خوانده شود صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۰۰. یهود و نصاری. نوع دوازدهم فروختن آن چه در آن نفع نباشد چون حشرات و فضلات انسان و کره‌ها سوای کرم ابریشم و کرمی که جهت مکیدن خون بر عضوی از اعضای بیمار می‌چسبانند چه در این هر دو میانه مجتهدین خلافت ائمه است که فروختن آنها جایز است و هم چنین جایز است فروختن زنبور عسل بشرط آن که تسلیم آن ممکن باشد و مشاهده آن توان کرد. نوع سیزدهم خریدن و فروختن مصحف اما فروختن غلاف و کاغذ و جلد آن جایز است و هم چنین فروختن مصحف به کافر حرامست و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر کافر مصحف بخرد بیع صحیح است امّا حاکم شرع جبرش می‌کند بر فروختن به مسلمانان. نوع چهاردهم خریدن و فروختن کتابهایی که حکم آن منسوخ باشد چون تورات و انجیل و زبور و نوشتن و نگاهداشتن آنها بغیر نقض. نوع پانزدهم خریدن و فروختن چیزهایی که مغشوش به چیزی باشد که ظاهر نباشد چون آب در شیر. نوع شانزدهم خریدن و فروختن حیوانی که مسخ شده باشد چون میمون مگر فیل که به استخوان آن منتفع می‌توان شد و در حدیث وارد شده که حضرت امام ناطق جعفر الصادق علیه السلام شانه از استخوان فیل داشته‌اند. نوع هفدهم خریدن و فروختن جانوران درنده سوای آن چه بآن توان شکار کرد چون پارس و باشه و باز و شاهین و چرز و غیره و در خریدن و فروختن خرس و شیر و پلنک و کرک خلافت اصحّ آنست که حرامست و بعضی از مجتهدین بر حرمت آن نقل اجماع نموده‌اند و بعضی دیگر فروختن درنده‌ها را جایز داشته‌اند هر گاه قابل تزکیه باشند چه انتفاع از پوست ایشان می‌توان یافت. نوع هجدهم خریدن و فروختن مال غیر چون مغصوب و دزدیده و لقطه پیش از تعریف یک سال و موقوفات عامّه و خاصّه چون وقف اولادی سوای موضعی که استثنا شده چنانچه در بحث وقف مذکور شد و هم چنین خریدن و فروختن خاکه طلا و نقره که در دکان زرگری بهم رسد جایز نیست. نوع نوزدهم فروختن کنیزی که از آقا فرزند داشته باشد در غیر موضعی که استثنا کرده‌اند چنانچه در باب ششم در بحث استیلاذ مذکور شد. نوع بیستم خریدن و فروختن چیزهایی که مشترک باشد چون آب دریا و خاک صحرا پیش از آن که در آن تصرف کنند. نوع بیست و یکم خریدن و فروختن زمینهایی که امام آن را جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۰۱ به قهر و غلبه گرفته باشد و خانها و درختهایی که در وقت فتح در آنها باشد. نوع بیست و دوّم خریدن و فروختن شاخ نتاج. نوع بیست و سیم خریدن و فروختن بچه که در شکم مادر و پشت پدر باشد تنها بی‌آن که چیزی بآن ضمّ کنند. نوع بیست و چهارم خریدن و فروختن چیزی بشرط دست سودن به این طریق که بایع به مشتری گوید که هر متاعی که تو دست بر آن نهی فروختم به تو بمبلغ معین. نوع بیست و پنجم خریدن و فروختن بشرط انداختن به این معنی که بایع به مشتری گوید هر متاعی را که پیش تو اندازم فروختم به تو باین مبلغ نوع. بیست و ششم خریدن و فروختن بشرط سنگ زدن به این معنی که بایع به مشتری گوید هر متاعی را که سنگ تو بر آن خورد فروختم به تو بمبلغ معین. نوع بیست و هفتم خریدن و فروختن بعد از ندای روز جمعه و در این صورت بیع صحیح است امّا این فعل حرامست. نوع بیست و هشتم خریدن و فروختن چیزی که به کیل و وزن در آید پیش از آن که آن را قبض کند بغیر آن کسی که از او خریده است امّا به او فروختن بمثل آن چه بآن خریده جایز است و اگر بغیر مثل آن بفروشد به زیاده و کم به او فروختن جایز نیست. نوع بیست و نهم خریدن و فروختن دین و منفعت آن. نوع سی‌ام خریدن و فروختن آزاد. نوع سی و یکم بیع بنده گریخته و مرغ در هوا. نوع سی و دوّم بیع دین بدین. نوع سی و سیم سلم و سلف خریدن گوشت و نان و آن چه وصف آن نتوان کرد. نوع سی و چهارم به زیاده و کم خریدن و فروختن دو جنس متفق که به کیل و وزن در آید. نوع سی و پنجم بیع میوه‌ها پیش از آن که ظاهر شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر زیاده از یک سال باشد یا آن را با چیزی دیگر ضمّ کنند جایز است و خریدن و فروختن پشمی که بر پشت حیوانات باشد تنها نیز جایز نیست. نوع سی و ششم بیع سبزیها پیش از ظاهر شدن. نوع سی و هفتم بیع مزابنه و آن بیع میوه و خرماست بآن میوه و خرمائی که از آن درخت باشد سوای عریّه یعنی یک درخت خرمائی که در خانه یا باغ داشته باشد چه در

حدیث وارد شده که اگر کسی در باغی یک درخت خرما داشته باشد آن را به میوه همان درخت می‌تواند فروخت «۱». نوع سی و هشتم بیع محاقله و آن بیع زراعتست بهمان جنس بشرط آن که از آن زمین حاصل شود. نوع سی و نهم بیع طفل و دیوانه و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را به اکراه بر آن دارند و مفلسی که او را از مالش حاکم شرع منع کرده باشند (تفصیلی دارد که میان آن منافی با \_\_\_\_\_)

وضع حاشیه است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۰۲. نوع چهارم فروختن گرو کننده متاعی را که پیش شخصی کرده باشد بی‌اذن او. نوع چهل و یکم خریدن و فروختن کسی که در مسجد اعتکاف کرده باشد اما آن بیع صحیح است.

### قسم پنجم تجارت و کسب مکروه

قسم پنجم تجارت و کسب مکروه و آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی مرجوع و آن بر بیست و هشت قسمست: اول فروختن گندم و جو. دوم فروختن کفن. سیم فروختن بنده چه در حدیث وارد شده که بدترین مردمان کسی است که بنده می‌فروشد. چهارم قصّابی و سلاخی کردن. پنجم جولاهی کردن. ششم حجامت کردن بشرط اجرت. هفتم زایانیدن زنان بشرط اجرت. هشتم معامله با ظالم کردن. نهم معامله کردن با کردان و سفلگان و دونان و صاحب عیب چون کسی که برص و جذام داشته باشد. دهم معامله کردن با اهل کتاب چون یهودی و نصاری و مجوس. یازدهم صرافی کردن. دوازدهم زرگری کردن. سیزدهم ولیّ طفل به آن چه طفل پیدا کرده و هم چنین تجارت بمال کسی که از حرام پرهیز نکند مکروهست. چهاردهم خصی کردن و بریدن و کوفتن خصیتین حیوان و بعضی از مجتهدین «۱» این را حرام می‌دانند. پانزدهم اجرت گرفتن بر کتابت قرآن با شرط و عشرهای آن را به طلا نوشتن و بعضی از مجتهدین آن را حرام می‌دانند. شانزدهم فروختن چیزی زیاده از آن چه خریده باشد به مؤمن با احتیاج. هفدهم فروختن املاک مگر آن که به قیمت آن ملکی بهتر از آن بخرند. هجدهم فروختن کنیز حامله که او را خریده باشد و بعد از چهار ماه به او دخول کرده باشد. نوزدهم خریداری نمودن خویشانی که به خریدن برو آزاد نشوند چون برادر و عمّ و خال. بیستم فروختن زره و خود و کفش به اعدای دین در غیر حال صلح. بیست و یکم فروختن انگور و چوب به شراب‌فروش و بت تراش نه بقصد «۲» شراب ریختن و بت تراشیدن. بیست و دویم نوحه کردن «۳» بباطل و اجرت گرفتن بر آن اما اجرت گرفتن بر نوحه کردن بحق جایز است زیرا که حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام وصیت کرده بود که درهمی چند به نوحه‌گران دهند که در موسم حجّ در منی فضایل ایشان را بخوانند. بیست و سیم آرد خریدن جهت قوت خود و کراهت خریدن نان از آن بیشتر است. بیست و چهارم فروختن هر یک از کنیز و فرزند او را در مدّت دو سال و بعضی از مجتهدین تا هفت سال گفته‌اند و بعضی دیگر این را حرام «۴» می‌دانند و همین حکم دارد تفرقه میان طفل و پدر و جدّ و برادر و خواهر گاهی که مادر نداشته باشد (\_\_\_\_\_)

\_\_\_\_\_ (۱) البتّه فرمایش بعضی از مجتهدین را رعایت نموده احتیاط نمایند صدر دام ظلّه (۲) و نه با علم به این که شراب می‌کند و بت می‌تراشد اگر چه قاصد نباشد صدر دام ظلّه (۳) نوحه کردن بباطل و اجرت گرفتن حرامست صدر دام ظلّه (۴) البتّه فرمایش بعضی از مجتهدین را رعایت نمایند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۰۳ بیست و پنجم فروختن هر یک از دو جنس مختلف را به دیگری نسیه و اگر چه در قدر مساوی باشند هر گاه قابل کیل و وزن باشد. بیست و ششم فروختن آب نهر مملوک و آبی که بآن احتیاج نداشته باشد. بیست و هفتم فروختن فرزند کنیزی که از زنا حامله شده باشد و بعد از چهار ماه به او دخول کرده باشد. بیست و هشتم مسلم خریدن شیر انگور چه احتمال دارد در وقتی که مشتری خواهد شراب شده باشد.

## فصل دوم در آداب تجارت

## اشاره

فصل دوم در آداب تجارت بدان که شصت و هشت امر تعلق به تجارت دارد دو امر واجب و سی و یک امر سنت و بیست و شش امر مکروه و نه امر حرام. اما

## دو امر واجب

دو امر واجب. اول آن که متاع او اگر مشتمل باشد بر عیب مخفی آن را به مشتری اظهار کند. دوم آن که هر گاه دو جنس را که کمان ربا در آن رود و به زیاده فروخته باشد آن زیاده را به صاحبش بدهد. و اما

## سی و یک امر سنت

سی و یک امر سنت. اول دانا بودن (۱) بانکه کدام بیع صحیح است و کدام باطل و اگر چه به تقلید مجتهد باشد تا آن که از ربا سالم ماند. دوم استخاره کردن در خریدن و فروختن. سیم حلیم بودن. چهارم آن که در خرید و فروخت تقاضا نکند و مسامحت کند خصوصا در متاعی که در آن عبادت کنند. پنجم کم خریدن و زیاده فروختن. ششم پیش از همه کس بطلب روزی رفتن. هفتم دعای منقول خواندن در وقتی که اراده داخل شدن به بازار کند. هشتم دعای منقول خواندن مشتری پیش از خریدن. نهم سه نوبت تکبیر و یک نوبت شهادتین گفتن مشتری در وقت خریدن. دهم طلب خیر و برکت کردن در خریدن و فروختن و سهولت در آنها. یازدهم ابتدا کردن فروشنده به فروختن. دوازدهم برابر دانستن خرید از آن یعنی تفاوت نهادن ایشان را اما اگر علما را جهت فضیلت و علم تفاوت گذارد جایز است. سیزدهم آن که اگر مشتری از خریدن پشیمان شود بایع متاع خود را بگیری و قیمت آن را باز دهد. چهاردهم آن که اگر قسمی از اقسام تجارت برو دشوار شود به قسمی دیگر که آسان باشد انتقال کند و اگر در شهری میسر نشود بشهر دیگر برود. پانزدهم هر گاه خریدار پیدا شود فی الحال بفروشد و مشتری را انتظار نفرماید. شانزدهم آن که بر اندک فایده اکتفا کند و بسیار نخواهد بلکه بمقدار قوت یک روزه بر مشتریان قسمت کند. هفدهم آن که اگر در متاع او عیبی باشد آن را اظهار کند هر گاه آن عیب ظاهر باشد. هجدهم آن که با کسی

(\_\_\_\_\_۱) در خبر است که طلب العلم

فریضه علی کل مسلم و مسلمه و نیز وارد است الفقه ثم اتجر پس دانا شدن به احکام شرعیّه لازمست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۰۴ معامله کند که در چیزی سود وی کرده باشد. نوزدهم آن که در خریدن و فروختن قسم نخورد. بیستم آن که قوت یک سال را جمع کند. بیست و یکم آن که در معاش حدّ وسط را نگاه دارد یعنی نه اسراف کند و نه بسیار بر خود تنک گ یرد. بیست و دوم آن که در وقت نماز اول نماز بگذارد آن گاه به تجارت مشغول شود. بیست و سیم آن که اگر کسی جهت او هدیه بیاورد عوض آن دهد. بیست و چهارم آن که در دکان خود باز کند و طلب روزی نماید اگر چه مایه نداشته باشد. بیست و پنجم پنهان کردن مال خود اگر چه از برادر باشد. بیست و ششم خریدن املاک. بیست و هفتم خواب مقرّر خود را در شب کردن. بیست و هشتم آن که برای تجارت کردن در شهری نماند که نقصان به امور دینی او رسد چون نایاب بودن آب به جهت

وضو پس باید که بشهر دیگر «۱» انتقال کند. بیست و نهم آن که بعد از خریدن غلام و کنیز تغییر اسم ایشان بدهد. سی‌ام آن که شیرینی بخورد ایشان بدهد. سی و یکم آن که چیزی بجهت ایشان تصدق کند. و اما

### بیست و شش امر مکروه

بیست و شش امر مکروه. اول داخل شدن به بازار پیش از همه کس. دوم مدح بایع و ذم مشتری متاع را. سیم پوشیدن «۲» عیب ظاهر. چهارم سوگند خوردن در حال فروختن. پنجم خریدن و فروختن میانه صبح و طلوع آفتاب. ششم فروختن به زیاده از آن چه خریده باشد به کسی که او را وعده احسان کرده باشد. هفتم ظاهر ساختن متاع خوب و پنهان کردن متاع بد هر گاه بدی محسوس باشد و اگر در حس در نیاید اظهار واجبست چنانچه گذشت. هشتم کم کردن از قیمت بعد از بیع خواه پیش از جدا شدن از یکدیگر باشد و خواه بعد از آن. نهم فروختن «۳» متاع در موضعی که تاریک باشد و عیب ظاهر نشود. دهم زیاده کردن بر قیمت متاع در وقت فریاد کردن دلالت بلکه صبر کند تا او خاموش شود آن گاه زیاده کند. یازدهم سمساری کردن شهری جهت کسی که از غیر آن شهر باشد و عالم به قیمت متاع آن شهر نباشد و بعضی از مجتهدین آن را حرام می‌دانند. دوازدهم کیل و وزن کردن کسی که عالم بآن نباشد تا آن که از زیاده و کم فروختن ایمن باشد. سیزدهم خریدن و کیل «۴» جهت موکل چیزی که خود داشته باشد و هم چنین چیزی که موکل در فروختن کسی را که وکیل کرده باشد برای خود خریدن و حکم دلالت حکم وکیل است و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند. چهاردهم کاهلی کردن در خرید و فروخت. پانزدهم

(۱) البتّه با نبودن ضرر و عسر و حرج

ترک انتقال را نمایند صدر دام ظلّه (۲) البتّه ترک پوشیدن عیب ظاهر را نمایند صدر دام ظلّه العالی (۳) احوط ترک است صدر دام ظلّه العالی (۴) در صورتی که وکالت شامل آن خریدن باشد دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۰۵ کاری که مستلزم دناءت باشد بنفس خود کردن بلکه متوجه کار بزرگ باید شد چون خریدن ملک و بنده و شتر. شانزدهم بی‌فایده در بازار گردیدن. هفدهم متوجه کارهای ظالمان شدن. هجدهم امین ساختن شراب خوار را. نوزدهم برداشتن متاع به آستین چه آن محلّ ضایع شدن متاع است. بیستم نسبت دادن فایده و نقصان به اصل مایه چنانچه گوید که اصل مایه من صد دینار است و هر ده دینار را یک دینار می‌خواهم. بیست و یکم سفر دریا کردن جهت تجارت هر گاه ظن غالب سلامتی باشد یعنی در غیر تلاطم امواج دریا. بیست و دوم آن که بایع اگر میان مشتریان تفاوت نهد آن کس که تفاوت جهت او واقع شده قبول تفاوت کند. بیست و سیم بسیار بی‌کار گردیدن. بیست و چهارم تجارت کردن بمالی که احتمال حرام و حلال داشته باشد چون مال کسی که ربا خوار باشد یا جهالت حال آن مال. بیست و پنجم دیدن غلام و کنیز قیمت خود را در وقت خریدن. بیست و ششم زینت دادن مال خود را بقصد آن که جاهلی بان رغبت کند اما اگر آن عادت او شده باشد نه بقصد مذکور جایز است. و اما آن

### نه امری که حرامست

نه امری که حرامست. اول زیاده خریدن و کم فروختن آن چه به کیل و وزن در آید. دوم مغشوش ساختن به چیزی که ظاهر نباشد. سیم زیاده کردن در قیمت متاع بعد از آن که کسی که اراده خریدن آن کرده باشد و عازم صیغه گفتن شده باشد تا آن که بایع پشیمان شود یا کم کردن قیمت آن مثل آن که در زمان خیار به مشتری گوید که من مثل این متاع را به کمتر از آن چه خریده می‌دهم تا آن که مشتری پشیمان شود و بعضی از مجتهدین این را مکروه می‌دانند. چهارم تفاوت میانه نقد و نسیه نهادن در فروختن

چیزی. پنجم خریدن و فروختن بعد از ندای نماز روز جمعه. ششم زیاده کردن در قیمت متاع کسی را که اراده خریدن نداشته باشد تا آن که مشتری در خریدن آن حریص شود و در این صورت اگر چه بیع صحیح است امّا مغبون اختیار فسخ دارد. هفتم چهار فرسخ پیش رفتن به قافله جهت خرید و فروخت تا با جماعتی که عالم به نرخ شهر نباشند معامله کند اما اگر اتفاقی باشد یا بیشتر از چهار فرسخ باشد رفتن جایز است و بعضی از مجتهدین این را مکروه می‌دانند و آیا در این صورت بیع صحیح است یا نه و هر گاه در آن غبن باشد بایع را دعوی غبن می‌رسد یا نه در اینها میانه مجتهدین خلافت. هشتم نگاهداشتن گندم و جو و خرما و مویز و روغن جهت جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۰۶ کران شدن بشرطی که غیر از کسی دیگر نداشته باشد و مردم بآن محتاج باشند و بعضی از مجتهدین روغن زیت و نمک را نیز به اینها الحاق کرده‌اند و بعضی دیگر این را حرام نمی‌دانند و در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که حدّ نگاهداشتن در کرانی سه روز است و در ارزانی چهل روز بعد از آن حاکم شرع او را جبر می‌کند به فروختن و میانه مجتهدین خلافت که آیا نرخ را حاکم تعیین می‌کند یا نه اصحّ آنست که بدست صاحب است. نهم بسفر دریا رفتن جهت تجارت با خوف هلاک یعنی در وقت تلاطم امواج آن.

### فصل سیم در اقسام بیع کردن

#### قسم اول آن که متاع و قیمت آن هر دو حال باشد

قسم اول آن که متاع و قیمت آن هر دو حال باشد و این قسم را نقد گویند و در جائی که بیع مطلق کنند یا شرط حال بودن قیمت متاع نمایند منصرف به این قسم می‌شود و شروط آن چهارده است. اول ایجاب چون بعثک هذا بهذا یعنی فروختم به تو این کتاب را مثلاً به صد دینار. دوم قبول چون قبلت یعنی قبول دارم این بیع را. سیم آن که ایجاب و قبول را بلفظ گویند پس با قدرت بلفظ اشارت و کتابت کافی نیست و خلافت میانه مجتهدین که اگر بلفظ نگویند و اکتفا به دادن قیمت و گرفتن متاع کنند آیا جایز است و آن را بیع می‌گویند یا نه اکثر مجتهدین بر آنند که این قسم را بیع نمی‌گویند و هیچ کدام «۱» مالک نمی‌شوند مگر بعد از تلف شدن یکی از متاع یا قیمت آن. چهارم آن که هر یک از ایجاب و قبول را به صیغه ماضی ادا کنند چنانچه مذکور شد پس اگر به صیغه مضارع یا امر گویند صحیح نیست. پنجم آن که هر یک از فروشنده و خرنده بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد چه خرید و فروخت طفل و اگر چه ده ساله باشد و دیوانه و اگر چه ولی ایشان اذن دهد و مست و خفته و بیهوش و اگر چه بعد از آن که به هوش آیند اذن دهند و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش به واسطه قرض خواهان منع کرده باشد و کسی که او را به اکراه بر بیع دارند صحیح نیست اما اگر بعد از اکراه اذن بآن بیع دهد صحیح است. ششم آن که هر یک از ایشان آزاد باشد چه خرید و فروخت غلام بی‌اذن آقا صحیح نیست. هفتم آن که مشتری مسلمان باشد هر گاه متاع مصحف یا بنده مسلمان باشد چه اگر اینها را کافر بخرد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمی‌دانند بلکه گفته‌اند که این بیع صحیح است اما حاکم او را جبر می‌کند به فروختن آنها به مسلمانان چنانچه گذشت. هشتم آن که فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک پس اگر مالک نباشد صحیح (۱) بیع می‌گویند و هر دو

مالک می‌شوند و در لزوم آن ترک احتیاط را اگر چه ضعیف است نمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۰۷ نیست و موقوفست به رضای مالک. نهم آن که آن متاع چیزی باشد که مالک آن توان شد پس خرید و فروخت شراب و خوک و حشرات و فضلات انسان چون موی و ناخن صحیح «۱» نیست و میانه مجتهدین خلافت در جواز فروختن شیر آدمی اقرب آنست که جایز است. دهم آن که متاع نجس نباشد یا قابل پاک ساختن نباشد چه بیع نجس چنانچه گذشت صحیح نیست. یازدهم آن که

متاع عین باشد پس بیع دین و منفعت آن صحیح نیست. دوازدهم آن که فروشنده قادر بر تسلیم آن باشد پس خرید و فروخت مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته صحیح نیست. سیزدهم آن که متاعی که می‌فروشند می‌باید که وقف نباشد چه اگر وقف باشد صحیح نیست مگر واقف اولادی بشرط آن که میانه موقوف علیهم نزاع باشد به طریقی که سبب خراب شدن وقف گردد چه در آن صورت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که آن را می‌توان فروخت و به قیمت آن ملک دیگر خرید چنانچه گذشت. چهاردهم آن که متاعی را که می‌فروشند اگر قابل کیل و وزن باشد می‌باید که معلوم باشد به کیل یا وزن یا آن که ذکر جنس یا وصف آن کند پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و اگر چه مشاهده کند و لکن در خانه و زمین ذکر زرع و عدد در آنها کافیت و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر نسبت بیکی از فروشنده یا خرنده مجهول باشد صحیح است مثل آن که مشتری گوید به باع که بفروش این متاع را به قیمتی که به دیگری فروخته و هم چنین قیمت متاع می‌باید که معلوم باشد.

### قسم دوم آن که هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسبه باشد

قسم دوم آن که هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسبه باشد و این قسم را دین بدین گویند و این حرامست چه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله از آن بیع نهی کرده‌اند.

### قسم سیم آن که متاع حال باشد و قیمت آن نسبه

قسم سیم آن که متاع حال باشد و قیمت آن نسبه و این قسم را بیع نسبه گویند و شروط این قسم را زیاده بر چهارده شرطی که در قسم اول مذکور شد مشخص بودن وعده و قیمت آنست پس اگر قیمت و وعده مشخص نباشد چون آمدن حاجیان از حج یا رسیدن محصول صحیح نیست.

### قسم چهارم آن که متاع نسبه باشد و قیمت آن نقد

قسم چهارم آن که متاع نسبه باشد و قیمت آن نقد و این قسم را سلف و سلم گویند و شروط این قسم زیاده بر چهارده شرطی که در قسم اول مذکور شد قبض قیمت است در مجلس و ذکر وعده در این عقد لازمست و می‌باید که در موعد وجود آن جنس ممکن باشد

### قسم پنجم آن که متاع را بفروشد بی آن که ذکر مایه کند

قسم پنجم آن که متاع را بفروشد بی آن که ذکر مایه کند و این قسم را مساومه گویند و شروط آن چهارده شرطیست که در قسم اول مذکور ( ) \_\_\_\_\_ (۱) عدم صحت بیع موی مطلقا معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۰۸ شد.

### قسم ششم آن که متاع را به زیاده از آن چه خریده بفروشد



قسم ششم آن که متاع را به زیاده از آن چه خریده بفروشد و این قسم را مباحه گویند و شروط این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور ذکر مایه است با زیادتی بر آن در عقد و بیع و اگر به وعده خریده باشد می‌باید که به مشتری بگوید که من به وعده خریده‌ام و مکروهست در این بیع نسبت دادن فایده به اصل مایه مثل آن که گوید که این متاع را من به صد دینار خریده‌ام و آن را به زیادتی هر ده دینار به یک دینار به تو می‌فروشم.

### قسم هفتم آن که متاع را به آن چه خریده بفروشد

قسم هفتم آن که متاع را به آن چه خریده بفروشد و این قسم را تولیه گویند و شروط این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور علم به اصل مایه است و آن که به قیمتی که خریده بفروشد بی‌زیاده و نقصان.

### قسم هشتم آن که متاع را به کمتر از آن چه خریده بفروشد

قسم هشتم آن که متاع را به کمتر از آن چه خریده بفروشد و این قسم را مواضعه گویند و شروط این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور اخبار به اصل مایه است و در این قسم نیز نسبت دادن نقصان به اصل مایه مکروهست چنانچه در مباحه مذکور شد.

### قسم نهم آن که دو متاع متساوی را که قابل کیل و وزن باشند به یک دیگر فروختن

قسم نهم آن که دو متاع متساوی را که قابل کیل و وزن باشند به یک دیگر فروختن و آن را ربا گویند و شروط این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور عدم زیاده و نقصان است در قدر و نقد و نسیه چه اگر به زیاده و نقصان بفروشند و بخرند جایز نیست و اگر چه آن زیادتی حکمی باشد چون شرط کردن ساختن انگشتری جهت بایع مثلاً و آن چه در بعض احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده که فروختن درهم تازه بدرهم کهنه بشرط زرگری جایز است مراد بدرهم کهنه مغشوش است پس زرگری آن در برابر غش آن دیگری خواهد بود و زیاده بر آن نخواهد بود و هم چنین طلا و نقره مغشوش را به جنس خالص آن نمی‌توان فروخت هر گاه مقدار غش معلوم نباشد اما اگر معلوم باشد به زیاده نمی‌توان فروخت و اگر بایع و مشتری پدر و پسر و زن و شوهر و آقا و غلام باشند ایشان اگر به زیاده و کم متاعی متفق که قابل کیل و وزن باشد بفروشند صحیح است و اگر یکی مسلمان و دیگری کافر حربی باشند در این صورت به زیاده از جنس به کافر می‌تواند فروخت اما زیاده به او نمی‌تواند داد و آیا میانه مسلمان و جهود ربا هست مجتهدین را در آن خلافت اقرب آنست که ربا هست و در فروختن طلا و نقره که آن را صرف گویند زیاده بر شروط مذکوره قبض در مجلس شرطست پس اگر پیش از آن که خریده و فروشنده قبض کنند متفرق شوند باطلست و اگر بعضی را قبض کنند جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۰۹ همان بعض را که قبض کرده‌اند صحیح است و اگر در دو جنس متفق زیادتی واقع شود با علم واجب است بر گیرنده آن که زیاده را به صاحبش باز دهد اگر او را بشناسد و بعد از فوت وفات او به ورثه او برساند و اگر او را نشناسد جهت او تصدق «۱» کند و اگر مقدار زیاده را نداند اما صاحب آن را شناسد با او مصالحه کند و اگر صاحبش را نیز نشناسد خمس از آن بیرون کند و باقی حلالست «۲» و اگر بحرام بودن ربا جاهل باشد استغفار کند و گناه ندارد و آیا در این صورت زیادتی را به صاحبش باید داد یا نه مجتهدین را در این دو قول است اقوی آنست که رد آن



برو واجبست و می‌توان خلاص شدن از ربا بانکه بگرداند یا ناقص چیزی از غیر جنس آن یا آن که ناقص را به جنس دیگر بفروشد و به زیاده بخرد یا آن که زیادتی را ببخشد «۳».

### قسم دهم آن که دو جنس مختلف باشد

قسم دهم آن که دو جنس مختلف باشد چه آن را به زیاده و کم نقد می‌توان فروخت اما اگر هر دو قابل کیل و وزن باشند نسیه فروختن مکروهست و اگر چه بی‌زیاده و نقصان بفروشد.

### فصل چهارم در بیان آن چه در بیع کردن داخل است

#### اشاره

فصل چهارم در بیان آن چه در بیع کردن داخل است و قاعده کلی در آنست که هر چه در عرف آن را داخل دانند در بیع کردن داخلست.

### قسم اول زمین و عرصه و ساحت

قسم اول زمین و عرصه و ساحت پس هر گاه عقد بیع بر اینها واقع شود چشمه و چاه آب در بیع آن زمین داخلست و درختهایی که در آن باشند یا زراعتی که شده باشد داخل نیست اگر چه بایع در وقت بیع گفته باشد که فروختم به تو این زمین را بجمیع حقوق آن امّا اگر گفته باشد که فروختم این خانه را با آن چه در بر آن بسته شود یا این زمین را با آن چه در اوست در این صورت درخت و زراعت داخلست امّا سنگهایی که در زمین مدفون باشد داخل نیست «۴» و بایع را در این وقت لازمست که سنگها را از آن زمین بیرون کند و اجرت مدّت کندن سنگها بر بایع لازم نیست و اگر چه زیان آن بسیار باشد امّا بر بایع لازمست که بعد از بیرون آوردن سنگها آن چه از زمین ناهموار شده باشد هموار کند. «۵»

### قسم دوم باغ و بستان

قسم دوم باغ و بستان پس هر گاه عقد بیع بر هر دو واقع شود درخت و زمین و دیوار داخلست و آیا عمارتی که در باغ و بستان واقع است و خانهای که چوب بر آن می‌اندازند و بر آن بالا- می‌روند جهت پرانیدن جانوران و محافظت انجیر و انگور در آن داخل است یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که داخل نیست.

### قسم سیم خانه

قسم سیم خانه و داخل است در آن زمین و عمارت و بالاخانه و

(۱) احوط اذن از حاکم شرع یا مأذون از قبل او است صدر دام ظلّه العالی (۲) اگر علم به زیاده بر خمس ندارد صدر دام ظلّه العالی (۳) اگر از روی حقیقت باشد بسیار مشکل است صدر دام ظلّه (۴) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۵) معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۱۰ پائین خانه مگر آن که هر یک بسر خود خانه باشد و آن چه در آن خانه ثابت باشد داخلست خواه از اجزای آن خانه باشد چون سقف و درهای نشانیده و حلقها و آن چه بدان در را بندند و خواه از اجزای خانه باشد لیکن به واسطه آسانی ساخته باشند چون نردبانی که در جایی نشانیده باشند به نوعی که نتوان او را از جایی به جایی دیگر نقل نمودن و درجهای چوب که ثابت ساخته باشند و میخهایی که در آن کوفته باشند اما دست آسیا و خمها و طغارها و چوبهای گازی که نشانیده باشند و گنجهای مدفون و سنگهای پنهان و فرش خانه و جارو و رفها که بر میخهای کوفته گذاشته باشند و ریسمان و دلو خورد و قفل داخل نیست.

### قسم چهارم قریه و دهکده

قسم چهارم قریه و دهکده پس اگر بیع باین هر دو واقع شود عمارت و ساحتی که احاطه آن جایها کرده باشد و راهها در آن داخل است و آیا درختی که در میان آن باشد داخلست یا نه در آن میانه مجتهدین خلافت ائمه که داخل نیست و هم چنین مزرعهای حوالی قریه داخل آن نیست مگر با قرینه که دلالت بر داخل بودن آن کند

### قسم پنجم درخت

قسم پنجم درخت و داخل است در آن شاخها و برکهای تر و آیا شاخ و برک خشک و برک درخت توت در آن داخل است یا نه میانه مجتهدین خلافت اما میوه درخت داخل نیست و اگر درخت را مشتری بکند حقّ بایع ساقط می‌شود و میوه درخت خرما که نر آن را در ماده نشانیده باشد داخل نیست مگر آن که مشتری شرط کرده باشد و مشتری در این صورت لازمست که بگذارد که میوه برسد اگر ضرر به درخت نرساند و اجرت آن زمان را نمی‌رسد که از بایع طلب کند و اگر گذاشتن میوه تا رسیدن به درخت ضرر رسد مشتری می‌تواند قطع آن کرد و در ارش خلافت

### قسم ششم خریدن غلام

قسم ششم خریدن غلام و در آن داخل نیست مالی که مولی تملیک او کرده باشد بنا بر آن قولی که گفته‌اند که غلام مالک چیزی نمی‌شود مگر آن که شرط کند بشرط آن که ربا نشود و جامهائی که پوشیده باشد آیا داخلست یا نه میانه مجتهدین خلافت ائمه که آنست که آن چه در عرف «۱» حکم بآن کند داخل است

### فصل پنجم در بیان اقسام خیابان

فصل پنجم در بیان اقسام خیار بدان که اصل بیع کردن لزوم است مگر در شانزده موضع که رد کردن جایز است

### اول خیار مجلس

اول خیار مجلس و آن مخصوص به بیع کردنست و هر یک از بایع و مشتری را اختیار فسخ می‌رسد اگر در مجلس باشند به چهار شرط: اول آن کسه در (\_\_\_\_\_ (۱) اولی واگذار نمودن به عرفست در تمام شش قسم و آن با زمان و اشخاص و اوقات و غیر آن مختلف می‌شود خصوص درخت خرما مؤثر ظاهراً دلیل بخصوص دارد صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۱۱ عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشند چه اگر سقوط آن کرده باشند اختیار فسخ ندارند. دوم آن که بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست. سیم آن که هر یک از فروشنده و خرنده از یکدیگر با اختیار متفرّق نشده باشند چه اگر با اختیار متفرّق شده باشند خیار مجلس نیست اما اگر به اکراه ایشان را از یکدیگر متفرّق سازند ساقط نمی‌شود و اگر یکی از ایشان بمیرد آیا حکم جدا شدن دارد یا نه مجتهدین را در این خلافت و اگر یکی از ایشان دیوانه شود خیار ساقط نمی‌شود بلکه ولی ایشان را با صرفه و غبطه اختیار فسخ هست. چهارم آن که چیزی که خرید و فروخت بر آن واقع می‌شود یکی از آن یازده کس نباشد که بر مشتری آزاد می‌شود چه اگر یکی از آن یازده کس باشد اختیار فسخ ندارد و خریدن غلام نفس خود را بمذهب بعضی از مجتهدین که جایز داشته‌اند اختیار فسخ ندارد و هم چنین بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر پدر طفل چیزی از مال خود به جهت فرزند صغیر خود بخرد خیار مجلس ندارد

### دوم خیار حیوان

دوم خیار حیوان یعنی مشتری حیوان را اختیار فسخ هست از وقت بیع تا سه روز و بعضی از مجتهدین بر آنند که بایع نیز مخیر است در این سه روز اگر قیمت حیوان نیز حیوان باشد بدو شرط: اول آن که در عقد بیع شرط سقوط آن نکرده باشد چه با شرط سقوط ساقط می‌شود. دوم آن که تصرّف در حیوان نکرده باشد به اجاره و هبه و غیر آن چه با تصرّف حیوان خیار ساقط است و اگر عیبی در این سه روز خیار حیوان را حادث شود از غیر جهت مشتری مجتهدین را در این سه قولست اصح آن است که مشتری مخیر است در فسخ یا نگاهداشتن آن حیوان که عیب دارد یا گرفتن تفاوت میانه صحیح و معیوب بودن آن و اگر در این سه روز بی آن که تقصیر کند تلف شود از مال بایع است

### سیم خیار شرط

#### اشاره

سیم خیار شرط و این خیار در جمیع عقود جاریست سوای عقد نکاح و در وقف و ابراء و در طلاق نیز جاری نیست و شروط خیار شرط در بیع پنجست: اول آن که شرطی نباشد که منافعی بیع باشد چون شرط آن که نفروشد «۱». دوم آن که منافعی «۲» شرع نباشد چون شرط آن که آزاد نکند یا وطنی نکند یا اگر کسی آن را بدزدد عوض آن را بایع بدهد. سیم آن که مضبوط باشد پس اگر شرط مجهول کند چون آمدن حاجیان از حج باطل است. چهارم آن که شرط را در عقد بیع کرده باشد چه اگر در عقد بیع نکرده

باشد اختیار فسخ (۱) \_\_\_\_\_ شرط نفروختن در مقدار از زمان معین مانعی ندارد صدر دام ظلّه العالی (۲) منافی شرع بودن شرط آن که او را وطی نکند معلوم نیست و در پنجم تفصیلی است که در حاشیه مجال ذکر آن نیست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۱۲ ندارد. پنجم آن که تصرّف در متاع نکرده باشد چه با تصرّف چون دخول کردن خیار شرط ساقط می‌شود و هم چنین اگر آن متاع تلف شود نیز خیار شرط ساقط می‌شود آن گاه اگر مثل داشته باشد طلب مثل یا قیمت می‌کند و این خیار شرط در بیع بحسب رای هر یک از بایع و مشتریست پس اگر هر یک از ایشان جهت خود یا اجنبی شرطی کند جایز است و اگر در وقت فروختن شرط سکنی یک ساله یا دو ساله کند جایز است و خیار شرط بطریق میراث به ورثه منتقل می‌شود

#### تتمه

تتمه . تکلیفات نسبت به قبول شرط و تعلیق بر شرط چهار است: اول آن که قابل هیچ کدام نیست چون ایمان به خدا و ائمه علیهم السلام و به واجبات قطعیه و به تحریم محرّمات قطعیه. دوم آن که قابل شرط و تعلیق بر شرط هست چون آزاد کردن غلام و شرط نمودن که مبلغی بدهد و مدبر ساختن او و نذر کردن چون اعتکاف داشتن در مسجد چه آن قابل تعلیق است بنذر و شبه آن و قابل شرط هست که هر وقت که خواهد در آن رجوع کند. سیم آن که قابل شرط هست و قابل تعلیق نیست چون بیع کردن و صلح نمودن و اجاره گرفتن و رهن دادن چه انتقال بعد از رضای ایشانست و رضا نیست مگر با جزم و در صورت تعلیق جزم نیست. چهارم آن که قابل تعلیق باشد و قابل شرط نباشد چون نماز و روزه یا نذر یا یمین

#### موضع چهارم خیار تاخیر

موضع چهارم خیار تاخیر و آن چنانست که بایع چیزی را که بفروشد تمام آن متاع یا بعض آن را تسلیم مشتری نکند و مشتری نیز همه قیمت آن یا بعض آن را به بایع بدهد یا آن که شرط وعده نکرده باشد تا سه روز بایع صبر می‌کند و بعد از سه روز مخیر است در فسخ و امضا

#### موضع پنجم خیار چیزهائی که در آن روز تا شب ضایع شود

موضع پنجم خیار چیزهائی که در آن روز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص گردد پس اگر کسی این چنین چیزها را بفروشد تا شب صبر می‌کند اگر مشتری قیمت آن را بیاورد مالک می‌شود و اگر نیاورد بایع مخیر است در فسخ و اگر مشتری بعض از قیمت آن را نقد قرار داده باشد و بعضی را نسیه و نقد را ندهد آیا بایع مخیر است در فسخ کردن یا نه مجتهدین را در این دو قول است اقرب آنست که اختیار ندارد و هم چنین خلافت در آن که آن چه به وعده قرار داده باشد و در وعده ندهد

#### موضع ششم خیار رؤیت

موضع ششم خیار رؤیت و آن چنانست که شخصی متاعی را بی آن که ببیند بوصف بخرد پس اگر بعد از دیدن بخلاف آن صفت باشد مخیر است در فسخ و نگاهداشتن آن و اگر بعضی را دیده باشد و باقی را بوصف جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۱۳

خریده باشد آن گاه بر خلاف صفت واقع شود تمام را رد می‌تواند کرد نه آن که بعضی را نگاه دارد و بعضی را رد کند

### موضع هفتم خیار غبن

موضع هفتم خیار غبن و آن چنانست که هر گاه شخصی متاعی را بخرد یا بفروشد بعد از آن ظاهر شود که در وقت عقد آن متاع زیاده از آن یا کمتر از آن قیمت داشته آن کسی که مغبونست مخیر است در فسخ به سه شرط: اول آن که تصرفی که مانع رد باشد در آن متاع «۱» نکرده باشد چون فروختن مشتری و تلف شدن در دست او و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در این صورت نیز بایع را می‌رسد که فسخ کند و الزام مشتری نماید بر رد کردن قیمت متاع یا مثل آن متاع و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که بایع را در این صورت می‌رسد که آن متاعی را که مشتری فروخته از آن شخصی که خریده بگیرد. دوم آن که در وقت خرید و فروخت عالم به قیمت آن نباشد چه اگر در آن وقت عالم باشد اختیار فسخ ندارد. سیم آن که زیادتی و نقصان فاحش باشد بحسب عرف و عادت پس اگر اندک زیادتی و نقصان باشد که در عرف آن را زیاده و نقصان نگویند اختیار فسخ نیست

### موضع هشتم خیار عیب

موضع هشتم خیار عیب و آن ثابت است در هر چیزی که از خلقت اصلی زیاده یا کم باشد و آن بر بیست و هشت قسمست: اول دیوانه بودن غلام و کنیز. دوم برص داشتن. سیم مجذوم بودن. چهارم قرن داشتن یعنی در فرج کنیز چیزی باشد که مانع از دخول کردن باشد. پنجم برآمدن پشت یا سینه غلام و کنیز. ششم گریختن ایشان به عادت نه آن که از روی ترس جائی پنهان شوند چه بآن گریختن رد نمی‌تواند کرد. هفتم خنثی بودن. هشتم خصی بودن و اگر چه قیمت بدان زیاده شود. نهم لنگ بودن. دهم کور یا احوال بودن یا علت سبل در چشم داشتن. یازدهم کافر بودن غلام و کنیز هر گاه مشتری شرط اسلام کرده باشد بر قول بعضی «۲» از مجتهدین. سیزدهم نبودن موی بر پشت زهار «۳» غلام. چهاردهم مستحق بودن حد یا تعزیری که سبب هلاک شود یا مستحق قتل یا بریدن عضوی باشد. پانزدهم موی در سر نداشتن کنیز. شانزدهم خون حیض ندیدن کنیز جوان را بقول بعضی. هفدهم بودن ثفل و درد زیاده بر عادت در روغن و زیت. هجدهم حامله بودن کنیز. نوزدهم بیمار بودن اگر چه تب یک روز باشد «۴». بیستم گنجدیدن دهن بر قول بعضی از مجتهدین. بیست و یکم زنا کار بودن غلام و کنیز بر قول بعضی از مجتهدین. بیست و دوم (\_\_\_\_\_ ۱) پیش از ظاهر شدن غبن و احوط تصالح و تراضی است صدر دام ظلّه العالی (۲) موارد از جهت عیب است و آما رد از جهت تخلف شرط ظاهرا مانعی ندارد صدر دام ظلّه (۳) ظاهرا تفاوتی میان غلام و کنیز نیست صدر دام ظلّه (۴) بنا بر مشهور صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۱۴ بول کردن غلام و کنیز بزرگ در جامه خواب بر قول بعضی از مجتهدین. بیست و سیم دزدی و خیانت کردن غلام و کنیز بشرط آن که تمیز داشته باشند نه آن که طفل باشند. بیست و چهارم احمق بودن ظاهری. بیست و پنجم شراب خوار «۱» بودن. بیست و ششم آن که متاعی که خریده نجس باشد و اگر چه قابل پاک ساختن بود نقصان بهم رسد. بیست و هفتم بی‌ختنه بودن غلام بر قول بعضی از مجتهدین بشرط آن که مشتری نداند که او را ختنه نکرده‌اند. بیست و هشتم بی‌قوت بودن دست راست غلام یا قوت داشتن دست چپ او پس مشتری هر گاه عالم باین عیوب شود اختیار فسخ دارد به چهار شرط اول آن که تصرف در آن متاع نکرده باشد چه با تصرف رد نمی‌تواند کرد اما ارش که تفاوت میانه قیمت بی‌عیبی و عیب داریست می‌گیرد دویم آن که عیب پیش از بیع کردن باشد سوای چهار عیب اول که آن چهار عیب از وقت عیب تا یک سال اگر بهم رسد مشتری فسخ آن

می‌تواند کرد هر گاه تصرف در آن نکرده باشد سیم آن که مشتری پیش از بیع کردن عالم به عیب نباشد چه اگر عالم باشد ردّ نمی‌تواند کرد و ارش نیز نمی‌تواند گرفت چهارم آن که در وقت بیع کردن خیار عیب را ساقط نکرده باشد خواه به تفصیل و خواه به اجمال چه اگر ساقط کرده باشد ردّ نمی‌تواند کرد و گرفتن ارش در چهار موضع ثابت می‌شود اول آن که هر گاه مشتری تصرف کرده باشد در متاع عیناک چنانچه گذشت دوم آن که هر گاه مشتری کسی را بخرد که بر او آزاد شود در این صورت نیز ردّ نمی‌تواند کرد و ارش نمی‌تواند گرفت سیم آن که در صورتی که مشتری اختیار فسخ داشته باشد و فسخ نکند ارش می‌گیرد چهارم آن که هر گاه متاع در دست مشتری عیب بهم رسانیده باشد و بایع شرط کرده باشد که هر گاه عیناک شود ارش بدهد

### نهم خیار تدلیس

نهم خیار تدلیس و آن چنانست که شخصی کنیزی را مثلاً فروخته باشد بشرط آن که سرخ روی و جعد موی باشد و روی او را به سرخاب سرخ کرده باشد و موی دیگری را به موی او وصل نموده باشد پس در این صورت اگر مشتری عالم بآن نبوده باشد و بعد از آن عالم شود اختیار دارد که فسخ کند و هم چنین هر گاه کسی گوسفندی که چند روز شیر او را ندوشیده باشد بفروشد بشرط آن که \_\_\_\_\_ شیر او مقید \_\_\_\_\_ دار معینی باشد \_\_\_\_\_ و بعد \_\_\_\_\_ (۱) \_\_\_\_\_ علی اطلاقه معلوم نیست صدر دام

ظله جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۱۵ از آن ظاهر شود که شیر او کمتر از آن بوده در این صورت نیز مشتری مخیر است در فسخ بشرطی که کمتر از سه روز شیر او کم شود و الا اختیار فسخ ندارد «۱» و اگر شیر آن گوسفندی که او را سه روز ندوشیده باشد کم نشود و همان عادت او شود آیا مشتری اختیار فسخ آن دارد یا نه میان مجتهدین خلافت اقرب آنست که اختیار فسخ ندارد و آیا این حکم در غیر گوسفند می‌رود یا بنا بر آن که در حدیث گوسفند واقع شده مخصوص گوسفند است میان مجتهدین خلافت اقرب آنست که در غیر گوسفند نیز می‌رود «۲» و هم چنین آب قنات یا آسیا را بند کردن که در نظر مشتری بسیار نماید و بعد از آن ظاهر شود که آب آن کم بوده اختیار فسخ دارد و در خیار تدلیس هر گاه فسخ نکند و راضی به نگاه داشتن شود ارش نمی‌گیرد مگر در شرط بکارت چه هر گاه شرط کرده باشد که کنیز بکر باشد و بعد از آن ظاهر شود که بکارت نداشته در این صورت بنا بر قول مشهور ارش می‌گیرد و در فسخ حضور حاکم شرع و بایع شرط نیست

### دهم خیار اشتراط

دهم خیار اشتراط و آن چنانست که متاعی را که بشرطی می‌فروشد بشرط در آن سالم نباشد پس با عدم آن شرط با اشتراط آن اختیار فسخ هست و چون فروختن بشرط آن که هر گاه در موعده معینی ردّ ثمن ننماید مسلط بر فسخ بیع باشد

### یازدهم خیار شرکت

یازدهم خیار شرکت و آن چنانست که متاعی را که به کسی می‌فروشد مزوج سازد بمثل آن به حیثیتی که از یکدیگر جدا نتوان کرد چه در این صورت مشتری اختیار فسخ و شرکت هر دو دارد

**دوازدهم خیار دشواری**

دوازدهم خیار دشواری تسلیم کردن چه هر گاه بایع متاعی را به گمان آن که می‌تواند تسلیم کردن بفروشد بعد از آن دشوار شود برو تسلیم آن چون فروختن کبوتری که از عادت او این باشد که هر روز باز آید مشتری مخیر است میانه فسخ و طلب مثل یا قیمت آن

**سیزدهم خیار رد کردن بعضی از متاع**

سیزدهم خیار رد کردن بعضی از متاع و آن چنانست که کسی دو غلام را مثلاً به یک دفعه خرد آن گاه ظاهر شود که یکی از آنها ملک دیگری بوده مشتری مخیر است میانه فسخ بیع هر دو غلام یا نگاهداشتن یک غلام را به حصه او از قیمت و طلب کردن قیمت غلام دیگر را از بایع

**چهاردهم خیار تفلیس**

چهاردهم خیار تفلیس و آن چنانست که شخصی متاعی را به مفلسی بفروشد و بعد از آن حاکم شرع او را از مالش منع کند جهت قیمت کردن مال او بر قرض خواهان چه در این صورت صاحب متاع مخیر است در فسخ کردن بیع و گرفتن متاع خود و میانه امضا و شریک بودن ( \_\_\_\_\_ ) (۱) محتاج به مراجعه است صدر دام ظلّه (۲) پس گوسفند واقع در حدیث من باب المثال خواهد بود صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۱۶ با قرض خواهان در مال آن مفلس

**پانزدهم خیار تلف شدن**

پانزدهم خیار تلف شدن «۱» و غصب کردن چه اگر متاعی که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض در مدت خیار تلف شود به سببی از جانب بایع یا اجنبی مشتری مخیر است در فسخ بیع و هم چنین اگر متاعی را که بایع فروخته پیش از قبض مشتری غصب کنند و رد آن ممکن نباشد مشتری مخیر است در فسخ آن و آیا اجرت مدت غصب را مشتری از بایع می‌گیرد یا نه در این خلافت و اگر بایع در تسلیم تأخیر کند اجرت مدت تأخیر بر او لازمست

**شانزدهم خیار اجاره**

شانزدهم خیار اجاره و آن چنانست که هر گاه مشتری جاهل باشد از آن که زمینی که بایع به او فروخته در اجاره دیگری بوده چه در این صورت اختیار فسخ دارد و هم چنین هر گاه جاهل باشد از آن که سنگهایی که در زمین مدفون باشد از بایع «۲» است مخیر است در فسخ آن و اجتماع اقسام خیار از خواص این کتابست



**خاتمه در بیان احکام بعد از بیع**

خاتمه در بیان احکام بعد از بیع بدان که بایع را بعد از بیع کردن و قیمت گرفتن تسلیم مبیع به مشتری لازمست هر گاه آن چیز قابل نقل و تحویل باشد اما آن چیزی که قابل نقل و تحویل نباشد چون زمین و عمارت و باغ و درخت تخلیه است یعنی خالی کردن و دست از تصرفات آن بازداشتن بانکه رخت خود از آنجا بیرون بردن و اگر در زمین زراعت رسته باشد چیدن و در آن چه قابل نقل باشد اگر قابل کیل و وزنست کیل و وزن کردن و اگر حیوانست نقل کردن و در غیر اینها بدست گرفتن و آن چه بعد از بیع و پیش از قبض زیادتی در متاع به هم رسد مال مشتریست و جایز است که بایع در بیع استثنا کند آن چه خواهد و اگر مبیع حیوان باشد و استثنای کله و پوست آن کند در آن مجتهدین را پنج قولست: اول آن که بیع صحیح است. دوم آن که باطلست. سیم آن که حیوان را توان ذبح نمود صحیح است و الا باطل. چهارم آن که اگر حیوانی باشد که ذبح آن نتوان کرد شریکست در قیمت کله و پوست آن. پنجم آن که مطلقاً نسبت بکله و پوست در آن شریکست و اصح اقوال قول «۳» دوم است و اجرت کیل و وزن کننده و شمرنده متاع و فروشنده آن بر بایع است و اجرت نقد کننده قیمت و وزن کننده آن و خرنده متاع و نقل کننده آن بر مشتریست بشرط آن که بی‌رضای ایشان نیامده باشند بلکه بایع و مشتری ایشان را آورده باشند و دلالت امین است اگر متاع در دست او بی‌تعدی و تقصیری فوت شود ضامن نیست (\_\_\_\_\_)

مسائل مذکوره در این موضع محتاج بشرح و تفصیل است صدر دام ظلّه (۲) شاید مراد این است که جاهل بود بعد از بیع معلوم شد که از بایع نیست صدر دام ظلّه (۳) معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۱۷ و اگر میانه مالک و دلالت اختلاف واقع شود در تقصیر نکردن در قیمت متاع یا تقصیر کردن قول قول دلالت است با قسم

**مطلب دوم در بیان رهن کردن****اشاره**

مطلب دوم در بیان رهن کردن یعنی گرو کردن و در آن دو فصل است

**فصل اول در شروط گرو کردن**

فصل اول در شروط گرو کردن بدان که گرو گذاشتن کسی که بر ذمّت او دینی باشد جهت اعتماد مشروعست خواه در سفر و خواه در حضر و آن چه در آیه کریمه واقع شده که در سفر جایز است بنا بر غالبست چه بیشتر اوقات در سفر کسی بهم نمی‌رسد که تمسک بنویسد اکتفا به گرو می‌کنند و این رهن عقدیست لازم از طرف کسی که گرو می‌کند به این معنی که دیگر نمی‌تواند تصرف در آن گرو کردن و آن را از گرو گیرنده گرفتن تا وقتی که دین او را ادا کند و در آن نه شرطست: اول آن که گرو کننده بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد پس گرو کردن طفل و دیوانه و کسی که او را به اکراه بر آن «۱» دارند و اذن دهد و مست و بیهوش و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست اما ولی طفل می‌تواند که با مصلحت طفل مال او را گرو کند جهت دینی که به واسطه مصلحت طفل گرفته باشد یا جهت او گرو بگیرد. دوم ایجاب چون راهنسکک هذا علی الدین الفلانی یعنی گرو کردم این عین را پیش تو به جهت فلان دین. سیم قبول چون قبلت و آن چه دلالت کند بر آن و می‌باید که قبول بعد از ایجاب بی‌فاصله واقع شود. چهارم آن که ایجاب و قبول را بلفظ بگویند با قدرت و با عاجز بودن مثل لنگ اشارت و کتابت نیز جایز است و بغیر عربی و بغیر صیغه ماضی نیز جایز است. پنجم قبض کردن گرو و در قبض کردن اذن گرو کننده شرطست پس

اگر پیش از قبض گرو کننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن قبض نماید گرو باطل می‌شود و بعضی از مجتهدین قبض را شرط نمی‌دانند و استدامت قبض شرط نیست پس اگر بعد از قبض گرو کننده در آن تصرف کند گرو باطل نمی‌شود. ششم حاضر بودن گرو گیرنده در قبض پس اگر در غیبت او گرو کنند یا آن که گرو گیرنده یا وکیل او حاضر نشود و قبض نکند صحیح نیست. هفتم آن که گرو عینی باشد که ممکن باشد قبض آن و صحیح باشد مالک شدن آن و جایز باشد فروختن آن پس گرو کردن دین و منفعت چون سکنی خانه و خدمت غلام و گرو کردن ملک غیر بی‌اذن صاحبش و گرو کردن شراب و خوک و اگر چه جهود باشد و نزد مسلمانان گرو کنند و پیش جهودی دیگر بگذارد صحیح نیست (۱) ولی ظاهراً به اجازه صحیح

می‌شود صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۱۸ اما اگر شیره انگور را گرو کند صحیح است و لیکن در وقتی که شراب شود از گرو بیرون می‌رود و چون سرکه شود باز گرو می‌شود «۱» و اگر در حالتی که شراب شود و صاحبش آن را بریزد و شخصی که به نزد او گرو است آن را جمع کند آیا مالک آن می‌شود بعد از آن که سرکه شود یا همان ملک کسی است که گرو کرده در این مجتهدین را دو قولست اصحّ آنست که اگر بقصد سرکه شدن جمع نموده باشد مالک آن می‌شود و اگر بقصد شراب بودن جمع کرده مالک آن نمی‌شود و هم چنین صحیح نیست گرو کردن مصحف و بنده مسلمان نزد کافر و بعضی آن را جایز دانسته‌اند و گفته‌اند واجبست که در این صورت به مسلمانان بسپارند و گرو کردن کتب فقه و حدیث نزد یهودی مکروهست و هم چنین مکروهست گرو کردن کنیز خوب روی نزد فاسق مگر آن که محرم او باشد و میانه مجتهدین خلافت در آن که گرو کردن چیزی که قبض آن نتوان کرد چون مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته آیا جایز است یا نه و هم چنین خلافت میانه مجتهدین در گرو کردن کنیزی که از او فرزند داشته باشد اصحّ آنست که گرو می‌تواند کرد به واسطه قیمت دادن او و گرو کردن مکاتب و مدبر صحیح است و گرو کردن زمین وقف و زمین خراجدار جایز است هشتم آن که گرو جهت دینی باشد که در ذمه ثابت باشد پس جایز نیست گرو کردن برای دینی که در ذمت ثابت نباشد چون گرو کردن جهت دینی که خواهد گرفت و به جهت جنایتی که بر شخصی بکند و برای اجرت کسی که او را گرفته باشد که بنده گریخته او را از شهر برگرداند پیش از برگردانیدن او و در گرو کردن غلام جهت مال کتابت میانه مجتهدین خلافت اقوی آنست که جایز است. نهم آن که گرو جهت دینی باشد که استیفای آن دین از گرو ممکن باشد پس گرو کردن بر اجاره متعلقه به بدن شخصی معین چون خدمت او صحیح نیست چه اگر او بگریزد نمی‌تواند که گرو را بفروشد و شخصی دیگر را جهت آن عمل اجاره کند

## فصل دویم در احکام گرو کردن

فصل دویم در احکام گرو کردن بدان که عقد رهن قابل شرطست پس هر شرطی که منافی آن نباشد جایز است چون شرط کردن آن که گرو در دست عادل باشد با آن که گرو گیرنده وکیل باشد در فروختن گرو در وعده در این صورت گرو کننده او را از وکالت نمی‌تواند عزل کرد اما اگر گرو کننده بمیرد گرو باطل می‌شود و اگر گرو گیرنده بمیرد گرو او باطل نمی‌شود بلکه به ورثه او منتقل می‌شود و اگر (۱) معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۱۹ در گرو کردن شرطی کند که جایز نباشد چون شرط آن که منافع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست «۱» و اگر شرط کند که منافع گرو نیز گرو باشد صحیح است و بعد از آن که گرو کننده چیزی را گرو کند دیگر او را تصرفی که منافی دین گرو گیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن و هبه نمودن آن و دخول کردن بآن مگر باذن گرو گیرنده و هم چنین گرو گیرنده را تصرف در آن صحیح نیست مگر باذن گرو کننده و وعده در گرو کردن شرط نیست اما اگر شرط کند لازمست و اگر بعد از وعده گرو کننده از دادن دین امتناع نماید پس اگر گرو گیرنده وکیل در

فروختن باشد می‌تواند که گرو را بفروشد و دین خود را بردارد و زیادتى را باز دهد و اگر وکیل نباشد بی‌رخصت او نمی‌تواند فروخت و اگر غایب باشد یا رخصت ندهد حاکم شرع آن را بفروشد و دین او را بدهد و اگر گروکننده گرو گیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از وعده بفروشد جایز نیست او را تصرف کردن در قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده و اگر چیزی را گرو کند که بسیار نماند جایز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین بر این رفته‌اند که فروختن آن صحیح است و قیمت آن داخل گرو است و گرو در دست گرو گیرنده امانت است پس اگر بی‌تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول قول اوست در عدم تقصیر با قسم و قول قول گروکننده است در قیمت گرو و مقدار دین و اگر گرو تلف شود و گروکننده چیزی دیگر بدهد محتاج به صیغه دیگر نیست و اگر دو متاع را جهت دو دین گرو کند هر گاه یکی از آنها را بدهد هر دو را جهت یک دین نمی‌تواند نگاهداشت و هم چنین اگر دو دین باشد یکی با گرو و دیگری بی‌گرو پس هر گاه دین با گرو را ادا نماید نمی‌تواند گرو را جهت دین بی‌گرو نگاهداشت و هر گاه گروکننده دین او را بدهد گرو بدهد گرو گیرنده را نمی‌رسد که گرو را به فروشد و گرو گیرنده را نمی‌رسد که گروکننده را تکلیف کند بآنکه دین او را از غیر گرو بدهد و اگر چه قادر بر آن باشد و گرو گیرنده را حاضر گردانیدن گرو لازم نیست پیش از گرفتن مال خود و اگر چه در مجلس حاکم باشد و آن چه خرج حاضر ساختن گرو شود بعد از دادن دین از مال گروکننده است و اگر گرو حیوانی باشد بیمار خرج او به گروکننده تعلق دارد و نفقه آن بروس و در بعضی احادیث واقع (۱) \_\_\_\_\_ علی‌اطلاقه

معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۲۰ شده که اگر قابل آن باشد که برو سوار شوند یا شیر داشته باشد که بخورند جایز است که سوار شوند و شیر خورنده و شیر خورنده نفقه او را بدهد و قول اصح آنست که تصرف در آن بی‌اذن گروکننده جایز نیست و نفقه بر اوست و اگر گرو گیرنده نفقه کند از گروکننده بستاند «۱»

### مطلب سیم در شفعه گرفتن

مطلب سیم در شفعه گرفتن و آن چنانست که دو شخص ملکی به مشاع داشته باشند و یکی از ایشان پیش از دیگری مالک شده باشد هر گاه آن شخص دیگر حصّه خود را بفروشد شریک سابق آن حصّه را مستحق می‌شود و آن چه دیگری قیمت آن می‌دهد همان قیمت او می‌دهد به سیزده شرط: شرط اول آن که آن چیزی را که شریک فروخته باشد قابل نقل نباشد بحسب عادت زیرا که در آن چه قابل نقل و تحویل است شفعه نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که شفعه در حیوان نیز هست و هر گاه زمین را بفروشند درخت خانه و دولا ب به تبعیت در آن شفعه می‌رود. شرط دوم آن که قابل قسمت باشد پس آن چه قابل قسمت نباشد چون حمام کوچک و دکانچه‌های کوچک و نهر و راه تنک شفعه ندارد. شرط سیم آن که آن چیز را قسمت نکرده باشند چه هر گاه قسمت کرده باشند شفعه ندارد مگر آن که در نهر و راه شریک باشند چه در این صورت با قسمت نیز شفعه دارد هر گاه هر دو را با هم بفروشند امّا اگر زمین را بی‌نهر و راه بفروشند در این صورت نیز شفعه ندارد. شرط چهارم آن که زیاده از دو شریک نباشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که در غیر حیوان زیاده از دو شریک را شفعه می‌رسد امّا در حیوان زیاده از دو شریک را شفعه نمی‌رسد. شرط پنجم آن که حصّه شریک به خریدن و فروختن منتقل شود به دیگری چه اگر بغیر خرید و فروخت چون میراث یا هبه یا صلح منتقل شود شریک دیگر را شفعه نمی‌رسد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هبه معوضه شفعه دارد. شرط ششم آن که کسی که شفعه می‌طلبد جهود یا مرتد نباشد و مشتری مسلمان باشد پس هر گاه مشتری مسلمان باشد و شریک جهود یا مرتد باشد شفعه نمی‌رسد و اگر مشتری کافر باشد و کسی که شفعه می‌خواهد مرتد باشد آیا او را شفعه می‌رسد یا نه میانه مجتهدین خلافت و هم چنین میانه مجتهدین خلافت در آن که اگر بعد از عقد بیع شریک مرتد شود او را شفعه می‌رسد یا نه. شرط هفتم آن که حصّه \_\_\_\_\_ شریکی که شفعه می‌طلبد وقف نباشد \_\_\_\_\_ چه هر گاه وقف

(۱) با قصد رجوع و اذن گرو دهنده اگر ممکن بوده صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۲۱ باشد او را شفعه نمی‌رسد و سید مرتضی رضی الله عنه گفته که هر گاه آن کسی که وقف بر او شده یک کس بیش نباشد او را شفعه می‌رسد و در صورتی که بیع وقف اولادی جایز است چنانچه در باب وقف گذشت و شریک او شفعه «۱» می‌گیرد. شرط هشتم آن که یکی از دو شریک مقدّم باشد در خریدن و فروختن چه هر گاه هر دو به یک دفعه خریده و فروخت باشند هیچ کدام را شفعه نمی‌رسد. شرط نهم آن که آن شخصی که شفعه می‌طلبد می‌باید که عالم به قیمت آن باشد و عالم به قیمتی که شریک او آن را فروخته است نیز باشد چه با جهالت هر دو او را شفعه گرفتن صحیح نیست «۲». شرط دهم آن که قادر باشد بر قیمت دادن و گرفتن آن پس اگر قادر نباشد یا قادر باشد و قیمت ندهد شفعه ساقط است اما اگر گوید که قیمت آن را حاضر ندارم و غایب صبر کن تا حاضر سازم مهلتش دهد تا زمانی که حاضر سازد در آن زمان و سه روز دیگر مگر آن که در مهلت ضرری به مشتری رسد چه در این صورت شفعه ساقطست. شرط یازدهم آن که در دست مشتری پیش از آن که شفعه بطلد تلف نشده باشد چه اگر تلف شده باشد شفعه ساقطست. شرط دوازدهم آن که طلب شفعه فی الفور کند چه اگر عالم باشد به فروختن شریک و طلب شفعه نکند یا آن که بعد از دانستن فروختن شریک حصّه خود را نیز بفروشد شفعه در این صورت ساقطست و اگر طالب شفعه غایب باشد یا طفل یا دیوانه یا بیمار یا بیهوش یا محبوس باشد شفعه ایشان ساقط نمی‌شود بلکه هر گاه عالم شوند می‌رسد ایشان را که شفعه بگیرند و ولی طفل و دیوانه با صرفه و غبطه ایشان شفعه می‌گیرد. شرط سیزدهم آن که در وقت گرفتن آن چیز بگوید که گرفتم این زمین را مثلاً به شفعه چه این قول به جای عقد بیع است و محتاج بعقد بیع جدید نیست و اگر مشتری در آن چیز تصرف کرده باشد مثل آن که آن را فروخته باشد شریک را می‌رسد که آن را باطل سازد و از آن کس بگیرد و آن چه از منافع بهم رسد پیش از آن که شریک شفعه بطلد مال مشتریست و شفعه ساقط نمی‌شود به پشیمان شدن مشتری از خریدن یا ردّ کردن با بیع بواسطه عیب و شفیع می‌تواند که آن را به شریک ردّ کند جهت عیب یا جاهل بودن او به عیب اما اگر ردّ نکند تفاوت قیمت آن را از با بیع نمی‌تواند گرفت مگر آن که مشتری آن تفاوت را از با بیع گرفته باشد و اگر میانه کسی که شفعه می‌خواهد و میانه مشتری نزاع شود در انتقال او به بیع یا به میراث (۱) احوط نگرفتن شفعه است در این صورت صدر دام ظلّه (۲) معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۲۲ یا به هبه پس اگر گواه نداشته باشد قول قول مشتریست بر نفی استحقاق شفعه و قول قول مشتریست در قیمت با قسم بر قول مشهور و اگر هر دو گواه داشته باشند گواه مشتری مقدّمست.

### مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن

#### اشاره

مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن و در آن سه فصل است

#### فصل اول در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد

فصل اول در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد به سبب تعلق حقّ غیري بمال ایشان یا جهت حفظ مال ایشان از ضایع شدن و آنها ده قومند: قوم اول طفلان چه ایشان از مال خود ممنوعند تا وقتی که بالغ و صاحب رشد شوند و بالغ شدن در مردان بیکدی از سه چیز است پانزده ساله شدن یا موی درشت بر پشت زهار ایشان بر آمدن یا محتلم شدن و در زنان بدو

چیز نه ساله شدن یا حیض دیدن و صاحب رشد وقتی که می‌شوند که ایشان را آزمایش کنند به این که به بیند که مال خود را در چیزهای صحیح صرف می‌کنند «۱» یا نه. قوم دوم دیوانگان و ایشان از مال خود ممنوعند تا آن که عاقل شوند و ولی اطفال و دیوانگان پدر است و جد پدری هر چند بالا روند و اگر هر دو جمع شوند هر دو در ولی بودن شریکند و اگر ایشان نباشند که پدر یا جد او را وصی کرده باشد و هر گاه او نیز نایاب باشد حاکم شرع ولی است یا امینی که حاکم او را نصب نماید. قوم سیم سفیهان چه ایشان نیز از مال خود ممنوعند تا آن که سفاهت ایشان برطرف شود و اگر عقلی داشته باشند و برطرف شده باشد ولی ایشان جماعت مذکورهند و اگر سفیه بالغ شده باشد ولی ایشان حاکم شرعست «۲» و هر گاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش ممنوعند خواه حاکم شرع ایشان را منع کرده باشد از مال ایشان و خواه نکرده باشد اما هر گاه سفاهت برطرف شود تا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان برطرف «۳» نمی‌شود و بعضی از سنّیان بر این رفته‌اند که هر گاه سفیه بیست و پنج ساله شود دیگر در مال خود تصرف می‌تواند کرد اگر چه سفیه باشد و بر سفیه هر گاه پیش از سفاهت حجّ واجب شود می‌تواند که حجّ واجب خود را بفعل آورد بشرط آن که خرج راه حجّ را به دیگری بسپارند و حجّ نیز می‌تواند کرد هر گاه خرج سفر و حضر او برابر باشد و اگر خلاف کنند سوگند یا نذر خود را کفاره آن روزه گرفتن است. قوم چهارم بیمارانی که در آن مرض فوت شوند چه ایشان از زیاده بر سه یک مال خویش ممنوعند (۱) \_\_\_\_\_ معیار آنست

که عرفاً بگویند سفیه است و رشید نیست صدر دام ظلّه (۲) احوط جمع است میانه حاکم شرع و جماعت مذکورین صدر دام ظلّه (۳) علی الاحوط صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۲۳ به این معنی که اگر کسی تومان داشته باشند و به کسی ببخشند ده تومان آن صحیح است و باقی باطل است «۱». قوم پنجم جماعتی که متاعی فروخته باشند چه ایشان از تصرف در قیمت آن متاع ممنوعند تا آن که متاع را تسلیم مشتری نمایند. قوم ششم جماعتی که متاعی خریده باشند و قیمت آن را نداده باشند چه ایشان نیز ممنوعند از تصرف در آن متاع تا قیمت آن را ندهند. قوم هفتم غلامانی که آقاها را با ایشان قرار کرده باشند که مبلغی معین بدهند و آزاد شوند چه ایشان از آن چه پیدا کنند سواى نفقه و آن چه به آقا می‌دهند ممنوعند تا آن که آن چه آقا به ایشان قرار داده باشد بدهند. قوم هشتم جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند و پدران ایشان کافر بوده باشند چه ایشان از مال خود ممنوعند تا آن که مسلمان شوند. قوم نهم جماعتی که مال خود را جهت دینی پیش کسی گرو کرده باشد چه ایشان از تصرف در آن مال ممنوعند تا وقتی که دین را بدهند. قوم دهم مفلسانی که مالهای ایشان از قرض خواهان ناقص باشد چه ایشان از تصرف در مال خود سواى نفقه و جامه خود و اهل و عیال واجب التّفقه خود ممنوعند به چهار شرط اول آن که قرض قرض خواهان پیش حاکم شرع ثابت شده باشد دوم آن که وعده قروض ایشان رسیده باشد سیم آن که اموال ایشان از قرض خواهان ناقص باشد چهارم آن که قرض خواهان از حاکم التماس کنند که ایشان را از مالشان منع کند چه بعد از این چهار شرط حاکم شرع جمیع اموال ایشان را قیمت می‌نماید و بر قرض خواهان فراخور قرض ایشان قسمت می‌کند به این طریق که مفلسان و قرض خواهان را حاضر می‌سازد و قرض خواهانی که کروی داشته باشند گرو را بفروشد و بعوض قرض او می‌دهند و قرض خواهان دیگر را در آن دخلی نیست و صاحبان متاعی را که متاع ایشان موجود باشد مخیر می‌سازد ایشان را که اختیار متاع خود کنند یا آن که با قرض خواهان شریک باشند بعد از آن جماعتی را که مفلس بر ایشان جنایتی کرده باشد حقّ ایشان را بدهد آن گاه حیواناتی که محتاج به نفقه باشند اول بفروشد و بنده پس از آن متاع و قماش و منقولات را بفروشد آن گاه زمین را بفروشد و خدمتکاران مفلس و خانه او را نمی‌توان فروخت هر گاه محتاج بانها باشد و آیا بعد از فروختن چیزهای مفلس و به قرض خواهان او دادن منعی که حاکم شرع او را کرده زایل می‌شود یا محتاجست بحکم حاکم میانه مجتهدین خلافت \_\_\_\_\_ (۱) احوط تصالح و تراضی است

صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۲۴ و اقرب آنست که بمجرّد قسمت منع برطرف می‌شود و قرض خواهان را

نمی‌رسد که بعد از آن که آن چه داشته از او گرفته باشند او را تکلیف نمایند که برای ایشان کار کند و اگر چه صاحب «۱» کسب باشد یا آن که اگر کسی چیزی به او ببخشد تکلیفش نمایند که قبول کند یا جهت ایشان قرض نماید و هم چنین تکلیف نمی‌توان کرد زنان را به شوهر کردن به واسطه گرفتن مهر از ایشان و جایز نیست حبس کردن او بعد از قسمت کردن اموال بلکه واجبست که او را مهلت دهند تا آن که حق سبحانه و تعالی او را مستغنی گرداند

## فصل دوم در ضامن شدن

### اشاره

فصل دوم در ضامن شدن و آن بر سه قسمت

### اول متعهد شدن

اول متعهد شدن که بر ذمه شخصی باشد و شروط آن هفت است: اول ایجاب چون ضمانت عنه یعنی ضامن شدم از فلان شخص بر آن چه در ذمه اوست و آن چه صریحا دلالت بر آن کند و با قدرت تلفظ کتابت و اشارت کافی نیست اما از اخرس اشارت و کتابت کافیست. دوم قبول کسی که او را ضامن می‌سازد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که رضای او کافیست اگر چه بلفظ نگوید اما رضای کسی که از جانب او ضامن می‌شود دخیل ندارد و لیکن اگر بی‌رضای او ضامن شود مالی که می‌دهد رجوع به او نمی‌تواند کرد اما اگر به رضای او ضامن شود رجوع می‌کند و اگر کسی که به واسطه مال او ضامن شده چیزی به ضامن ببخشد ضامن نمی‌تواند از آن کس که جهت او ضامن شده بگیرد و فوریت قبول شرط نیست. سیم آن که ضامن بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد پس ضمان طفل و دیوانه و سفیه و مغمی علیه و مست و بیهوش و خفته صحیح نیست. چهارم آن که ضامن آزاد باشد چه ضامیت بنده بی‌اذن مولی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که صحیحست و بعد از آزادی می‌دهد و با اذن مولی ضمان او صحیح است و تعلق بذمت بنده می‌گیرد نه بمال مولی و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که تعلق بمال مولی می‌گیرد. پنجم آن که ضامن مالدار باشد یا آن که کسی که جهت مال او ضامن می‌شود در وقت ضامن شدن عالم به مفلسی او باشد اما استمرار مالداری ضامن شرط نیست پس اگر در اثنای ضامن شدن مال او تلف شود ضمان باطل نمی‌شود. ششم آن که ضمان را معلق بشرطی نسازد چه اگر معلق بشرط سازد صحیح نیست اما اگر ضمان را معلق بشرطی نسازد لیکن دادن مال را معلق بر شرط سازد صحیح است. هفتم آن که مالی که ضامن متعهد آن می‌شود می‌باید که در ذمه آن کسی که از او ضامن می‌شود ثابت باشد پس اگر ( ) مشکل است پس ترک

احتیاط نمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۲۵ در ذمه او ثابت نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان مال جعاله پیش از فعل و ضمان مال کتابت و ضمان مال امانت و ودیعت و مال شرکت و مضاربت و بعد از آن که شروط ضامیت بهم رسد منتقل می‌شود مال از ذمه آن شخصی که از جانب او ضامن شده است به ذمه او و ضمان حال و مؤجل جایز است و در مؤجل اگر ضامن بمیرد ضمان مؤجل حال می‌شود و جایز است که شخصی از ضامن ضامن شود و هم چنین از



قسم دوم حواله چه حواله نیز انتقال مال است از ذمّتی بدمّتی دیگر و شروط آن شش است: اول ایجاب چون اهلتنک بالدین الفلانی علی فلان یعنی حواله کردم ترا به قرض تو بر فلان کس. دوم قبول چون قبلت و قبول حواله بر مالدار واجب نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که قبول این حواله بر مالدار واجبست و احادیثی که بدین مضمون وارد شده محمول بر استحبابست. سیم رضای آن کس که حواله می‌کند و کسی که او را حواله کرده و کسی که حواله بر او کرده باشد. چهارم آن که حق ثابت باشد در ذمه کسی که حواله می‌کند پس حواله کردن چیزی که به قرض خواهد گرفت صحیح نیست. پنجم آن که معلق نسازد حواله را بر شرط. ششم آن که عالم باشد بقدر دین و هر گاه شروط حواله متحقق شود منتقل می‌شود مال از ذمه کسی که حواله می‌کند به ذمه کسی که حواله برو می‌کند و حواله کردن آن کسی که حواله برو کرده شده است بر کسی دیگر جایز است و هم چنین بر کسی دیگر و حواله بغیر جنس نیز جایز است چنانچه اگر بر ذمه او دراهم باشد به دنانیر حواله کند.

### قسم سیم کفاله

قسم سیم کفاله و آن ضامن شدن بدن شخصی است که بر او حق غیر ثابت باشد و شروط آن پنج است: اول ایجاب چون کفلتنک یعنی کفیل شدم جهت تو فلانی را. دوم قبول کسی که از برای او کفیل می‌شود و بعضی از مجتهدین رضای کسی که ضامن بدن او می‌شود شرط کرده‌اند. سیم تعیین آن کسی که ضامن بدن او می‌شود پس اگر گوید که ضامن بدن یکی از دو شخص شدم صحیح نیست و هم چنین تعیین مدّت ضمان جایز است. چهارم آن که ضامن را معلق بر شرط نسازد چه اگر معلق بر شرط سازد باطلست. پنجم آن که بر او حدّ نباشد چه کفیل شدن کسی که برو حد لازم باشد صحیح نیست و بعد از آن که این شروط بهم رسد کفیل شدن صحیح است و کفیل شدن حال مؤجل جایز است و هم چنین به وعده نیز هر گاه وعده مشخص باشد و هر گاه عقد کفاله مطلق واقع شود منصرف بحال می‌شود و به تسلیم کردن آن شخصی که جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۲۶ ضامن بدن او شده کفیل بریء الذمه می‌شود بشرطی که در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد که او را برهاند چه در این وقت به تسلیم کردن بری از او نمی‌شود و بریء الذمه نمی‌شود به تلف شدن آن چیزی که بر ذمه او باشد و اگر از حاضر ساختن او امتناع نماید حاکم شرع او را حبس فرماید تا او را حاضر گرداند یا آن چه در ذمه اوست از عهده بیرون آید و بعد از گرفتن آن چه بر دست او بود بروست ضامن رجوع می‌کند بر آن کسی که ضامن بدن او شده و اگر چه باذن او ضامن «۱» نشده باشد و اگر آن شخص بگریزد یا غایب شود غایب شدنی که خبر او منقطع شده باشد یا ضامن را لازم است که آن چه بر ذمه اوست بدهد یا نه میانه مجتهدین در این مسأله خلافت اقرب «۲» آنست که می‌باید داد و اگر غایب شدن او به طریقی نباشد که خبر او منقطع شده باشد ضامن را مهلت دهد تا او را حاضر سازد و در حکم ضامن شدنست رها کردن قرض دار کسی را از دست او از روی قهر و غلبه چه در این صورت برو لازمست که او را ردّ کند یا آن چه بروست بدهد و باطل می‌شود کفاله به مردن کسی که ضامن بدن او شده باشد و در این صورت دادن مالی که بر ذمه او بوده ضامن را لازم نیست و حاضر ساختن مرده برو لازم نیست مگر آن که حاضر ساختن آن مرده جهت گواهی دادن برو باشد چه در این صورت حاضر ساختن مرده برو لازمست اگر چه او را دفن کرده باشند و اگر ضامن بمیرد آیا بر ورثه او لازم است که آن شخص را حاضر سازند یا نه مجتهدین را در این دو قول است.

### فصل سیم در بیان صلح کردن

فصل سیم در بیان صلح کردن و آن عقدیست که شارع آن را وضع کرده است جهت قطع نزاع و آن بر سه قسمت: قسم اول میانه



مسلمانان و اهل کتاب چنانچه در بحث جهاد با کفار مذکور شد. قسم دویم میانه زن و شوهر چنانچه در بحث طلاق خواهد آمد. قسم سیم میانه دو خصم در اموال و صلح عقدیست لازم و شروط آن شش است: اول ایجاب چون صالحتک هذا بهذا یعنی مصالحه کردم فلان دعوی را به تو بمبلغ معین مثلا. دوم قبول چون قبلت و هر چه دلالت کند بر رضای بر ایجاب. سیم آن که ایجاب و قبول از بالغ عاقل رشید مختار جایز التصرف واقع شود پس مصالحه طفل و دیوانه و سفیه و کسی که او را به اکراه بر آن دارند یا مست یا بیهوش باشد یا کسی که حاکم شرع به سبب افلاس از مالش او را منع کرده باشد به واسطه قرض خواه صحیح (۱) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۲)

معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۲۷ نیست. چهارم آن که صلح بر چیزی واقع شود که عوض آن توان گرفت پس اگر عوض نتوان گرفت صحیح نیست چون صلح کردن با زن تا آن که اقرار کند زوجیت او چه در این صورت اگر آن زن چیزی دهد که او ترک دعوی کند جایز نیست. پنجم آن که صلح با عوض واقع شود پس اگر صلح بی عوض واقع شود صحیح «۱» نیست و هم چنین اگر بر عوضی واقع شود که حق غیر باشد نیز باطل است. ششم آن که صلح بر حلال ساختن حرام و حرام ساختن حلال واقع نشود چه این چنین صلح باطل است و در صلح طلا و نقره قبض در مجلس شرط نیست چه آن مخصوص است چنانکه گذشت و بعد از آن که این شروط بهم رسد صلح لازم می شود چه آن عقدیست لازم از هر دو طرف و صلح عقدیست بسر خود و بعضی از مجتهدین گفته اند که تابع بیع است هر گاه در آن عینی منتقل شود و فرع اجاره است هر گاه در آن منفعتی منتقل شود و فرع هبه است هر گاه در آن عینی منتقل شود بی عوض و فرع ابراست هر گاه در آن اسقاط حقّی شود و فرع عاریتست هر گاه در آن منفعتی منتقل شود بی عوض و صلح هم چنان که با اقرار جایز است با انکار نیز جایز است و در حالت انکار مستلزم اقرار نیست خلاف مر سنیان را که گفته اند که صلح کردن با انکار اقرار را لازم دارد و صحیحست صلح کردن بر عین بعین و بر منفعت به منفعت و بر عین به منفعت و منفعت بعین خواه جنس آن چه دعوی می کند و بغیر جنس آن و جایز است صلح کردن به زیاده از قیمت متاعی که نزاع در آن کنند و به کمتر از قیمت آن و هم چنین صحیح است صلح کردن به چیزی حال از چیزی که به وعده باشد و به وعده از چیزی که حال باشد

## باب دهم از کتاب جامع عباسی

### اشاره

باب دهم از کتاب جامع عباسی در بیان اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غضب کردن و توابع آن و در آن چهار مطلب است:

### مطلب اول در اجاره دادن

### اشاره

مطلب اول در اجاره دادن و در آن سه فصل است:

### فصل اول در شروط اجاره

فصل اول در شروط اجاره بدان که اجاره مالک ساختن منفعت معلوم است مر شخصی را بعوض معلومی و شروط آن پانزده است: اول ایجاب چون اجرتک هذا بهذا یعنی اجاره دادم به تو فلان زمین را به مبلغی معین مثلا و بلفظ عاریت و بیع صحیح نیست اگر

چه قصد اجاره کنند. دویم قبول چون قبلت و آن چه دلالت کند به رضای بر ایجاب. سیم آن که هر یک از مؤجر و مستاجر بالغ و عاقل و مختار و (\_\_\_\_\_ (۱) معلوم نیست

صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۲۸ جایز التصرّف باشند پس اجاره طفل و دیوانه و عاقل و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست و مفلس اگر چیزی را به اجاره دهد صحیح نیست اما اگر خود را به اجاره دهد صحیح است. چهارم آن که آن چه اجاره می‌کنند چیزی باشد که آن را توان دید یا وصف آن توان کرد به نوعی که جهالت ازو برطرف شود پس در اجاره دادن حمّام مثلاً- ناچار است از دیدن خانهای آن و بزرگی و کوچکی صحن آن و تون و جائی که خاکستر و آب خانه ریزند و طهارت خانه و مصرف آب آن یا وصف کردن آن حمّام به نوعی که جهالت ازو برطرف شود و در اجاره زمین ناچار است از دیدن یا وصف کردن که جهالت برطرف شود و تعیین منفعت از زراعت و غیر آن در اجاره حیوان لا بد است از تعیین مدّت راکب و تعیین مرکوب به مشاهده یا به وصفی که جهالت برطرف گردد و ذکر منازل و حمل نفقه و تقدیر آن و دیدن آن چه کم شود هر روز با کل معتاد لازم نیست مگر با شرط و اما اگر کم شود بی‌اکل یا با اکل غیر معتاد برداشتن بدل آن لازم است اگر چه شرط عدم ابدال کرده باشد. پنجم آن که آن چه به اجاره می‌دهند چیزی باشد که اصل او باقی ماند و ازو نفع گیرند پس اجاره درخت جهت خوردن میوه آن و هیمه جهت سوزانیدن و طعام جهه خوردن و گوسفند جهه خوردن گوشت و شیر او صحیح نیست اما در اجاره گرفتن دایه جهه شیر دادن طفل میانه مجتهدین خلافت ائمه است که جایز است و آیا جایز است که گوسفند را اجاره کنند جهت شیر دادن بره در این نیز میانه مجتهدین خلافت ائمه است که جایز است و هم چنین اجاره کردن بوهای خوش که به بوئیدن کم نشود جایز است و هم چنین اجاره حمّام جهه نشستن در آن جایز است و ریختن آب تابع آنست و آیا اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن جایز است یا نه میانه مجتهدین در این خلافت. ششم آن که آن چیزی را که اجاره می‌کنند باید که منفعت آن منتقل باشد و در اجاره کردن سیب جهه بوئیدن و درخت جهت نشستن در سایه آن میانه مجتهدین خلافت اما اجاره درخت جهت خشک کردن رخت بر آن صحیح است. هفتم آن که آن منفعت مباح باشد پس اگر خانه را جهت ریختن شراب اجاره کنند صحیح نیست. هشتم آن که منفعت مملوک باشد پس اجاره دادن کسی ملکی را که از دیگری غصب کرده باشد صحیح نیست. نهم آن که نفع گرفتن از آن چیزی که اجاره می‌گیرند ممکن باشد پس اجاره نمودن زمین بی‌آب جهت زراعت کردن صحیح جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۲۹ نیست و هم چنین اجاره نمودن گوسفند جهت شیار کردن زمین بعوض گاو یا جهت بار برداشتن عوض شتر صحیح نیست چه انتفاع در این دو صورت ممکن نیست. دهم آن که قادر باشد بر تسلیم آن پس اجاره حیوان و بنده گریخته در مدتی که گریخته باشد صحیح نیست. یازدهم آن که منفعت چیزی نباشد که بحسب شرع و عرف از آن ممنوع باشند پس اجاره شخصی جهت کندن دندانی که درد نمی‌کند یا جنب و حایض جهت جاروب کردن مسجد صحیح نیست اما اگر اجاره کنند جهت کندن دندانی که درد می‌کند صحیح است و هم چنین صحیح نیست اجاره کردن کافر مصحف را جهت نظر کردن در آن و مسلمان را جهت خدمت کردن. دوازدهم آن که ممکن باشد که مستاجر را منفعت حاصل شود پس اجاره کردن کسی که حجّ برو واجب باشد جهت حجّ کردن از غیر صحیح نیست. سیزدهم آن که منفعت معلوم باشد چون خیاطی کردن مشخص پس اگر مجهول باشد صحیح نیست. چهاردهم آن که عوض منفعت معلوم باشد به مشاهده آن یا به وصفی که جهالت را برطرف سازد و اگر قابل کیل و وزن باشد به کیل و وزن در آوردن پس اگر مجهول باشد صحیح نیست. پانزدهم آن که عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اگر عیب داشته باشد مخیر است میانه فسخ و امضای با ارض عیب و هر گاه این شروط متحقّق شده باشد اجاره لازمست و فسخ آن نمی‌شود مگر بباطل شدن عینی که اجاره کرده باشد چون خراب شدن خانه و غرق شدن زمین در آب و گریختن کسی که او را به اجاره گرفته‌اند خواه تلف پیش از قبض باشد و خواه بعد از قبض و چون ساکن شدن درد دندان در حال آمدن دلاک و باطل نمی‌شود به منع کردن مؤجر مستاجر را از تصرّف کردن در عین و غصب

نمودن عین پیش از قبض و مفلس بودن مستاجر و خلافت میانه مجتهدین که آیا اجاره بموت یکی از موجر و مستاجر باطل می‌شود یا نه بعضی گفته‌اند که باطل می‌شود و بعضی برآنند که باطل نمی‌شود خواه پیش از استیفای منفعت باشد و خواه بعد از آن و بعضی گفته‌اند که بموت مستاجر باطل می‌شود نه بموت موجر و استاد فقیر اعنی شیخ الطائفه بهاء المله و الدین محمد العاملی طاب ثراه در این مسأله متوقف بود جهت تعارض «۱» ادله و اگر موجر موقوف علیه باشد و بمیرد پیش از انتهای مدت اجاره میانه مجتهدین در این خلافت بعضی برین رفته‌اند که اقرب آنست که باطل «۲» است و مستاجر (۱) ظاهراً ترجیح با ادله باطل نشدن

بموت است مطلقاً صدر دام ظلّه العالی (۲) ولی دور نیست که به اجازه طبقه بعد از او صحیح گردد صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۳۰ برای بقیه اجرت به ورثه موجر رجوع می‌کند و در این مسأله نیز استاد فقیر اعنی شیخ الطائفه بهاء المله و الدین محمد العاملی طاب ثراه متوقف بود جهت تعارض ادله و باطل نمی‌شود اجاره به فروختن عین اما اگر مشتری جاهل به اجاره باشد مخیر است در فسخ و امضا و اگر اجیر معین بیمار شود اجاره باطل می‌شود اما اگر معین نباشد یا معین باشد و مضمون باشد باطل نمی‌شود و الزام می‌کنند او را در اجاره گرفتن شخصی جهت کردن انکار و بمجرد عقد موجر مالک اجرت می‌شود و مستاجر مالک منفعت اما تسلیم اجرت موقوف «۱» است بر تسلیم عین و اگر اجرت بر عمل باشد بعد از انقضای عمل اجرت لازمست و در حکم تسلیم عین است دادن موجر آن عین را و نگرفتن مستاجر و هر گاه مدتی بگذرد که انتفاع از آن عین ممکن باشد و مستاجر منتفع نشود اجرت ثابت می‌شود و آیا نفقه کسی که به اجرت می‌گیرند و علیق چاروائی که کرایه می‌کنند و آب دادن او بر کسی است که او را اجاره کرده یا بر صاحب او است میانه مجتهدین در این مسأله خلافت اقرب آنست که بر صاحب چارواست و بر آن کسی که اجیر شده نه بر آن که اجاره کرده اما ما یحتاج چاروای اجاره از زین و لجام بر کسی است که به اجاره می‌گیرد و سنت است که اجرت اجیر را پیش از گرفتن مشخص کنند و هنوز عرق او خشک نشده باشد که به او دهند و مکروهست چیزی را که به تقصیر در دست او فوت شود در وجه اجرت او حساب کنند

## فصل دوم [در اجاره حرام و مکروه جایز]

### اشاره

فصل دوم [در اجاره حرام و مکروه جایز] در آن که در چند موضع اجاره حرامست و در چند موضع مکروه و در چند موضع جایز بدان که در پانزده موضع اجاره حرامست و در هشت موضع مکروه و در شانزده موضع جایز. اما

### در پانزده موضعی که حرامست

در پانزده موضعی که حرامست. اول اجاره کسی جهت ساختن شطرنج و نرد و آلات قمار و لهو. دوم اجاره کسی که سرود بیاطل کند سوای عروسی که در آن جایز است «۲». سیم اجاره کسی جهت برداشتن شراب یا مرده یا خوک جهت خوردن اما اگر از برای سرکه کردن باشد یا آن که مرده را از محله جهت بوی بد بردارد صحیح است و هم چنین است برداشتن شراب جهت جهود «۳». چهارم اجاره کتابت کننده جهت نوشتن شعر باطل و کتب اهل ضلال جهت غیر نقض و حجت بر ایشان. پنجم اجاره دادن خانه به جهود که در آن عبادت کند یا شراب بگذارد و هم چنین اگر خانه را به مسلمان اجاره دهد جهت شراب گذاشتن. ششم اجاره

(۱) احوط عدم توقّف تسلیم اجرت است بر تسلیم عین و بر عمل صدر دام ظلّه (۲) اگر مراد بباطل محرم است در عروسی نیز جایز نیست صدر دام ظلّه (۳) احوط ترک است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۳۱ دادن سگ گیرنده و خوک. هفتم اجاره دادن خروس که به نماز بیدار کند. هشتم اجاره گرفتن کسی جهت پیشنمازی کردن و قضا نمودن و اذان گفتن و غسل و کفن و دفن مردگان کردن اما رزق از بیت المال گرفتن ایشان جایز است. نهم اجاره دادن زمینی که آب بر آن نشیند جهت زراعت کردن. دهم اجاره دادن زمین به آن چه از آن زمین بیرون آید. یازدهم اجاره دادن طفل و مجنون و سفیه و مفلس. دوازدهم اجاره گوسفند نر که بر ماده اندازند اما اگر برای صاحب گوسفند هدیه بیاورند حلالست. سیزدهم اجاره کسی جهت ساختن صورتهای سایه دار. چهاردهم اجاره شخصی جهت تعلیم قدر واجب از قرآن و معارف الهی و مسائل شرعیّه. پانزدهم اجاره دادن نفس خود را جهت حجّ کسی که حجّ بر او واجب باشد «۱» و اما آن

### هشت موضعی که مکروهست

هشت موضعی که مکروهست. اول اجاره مسلمان جهت خدمت جهود. دوم اجاره بر تعلیم قرآن غیر واجب و کتابت آن و نوشتن عشرهای آن به طلا. سیم اجاره حجامت کننده با شرط اجرت. چهارم اجاره کسی برای پاک کردن طهارت خانه. پنجم اجاره شخصی جهت کربیه کردن بباطل اما جهت نوحه بحق جایز است. ششم اجاره دادن نفس خود را جهت زایانیدن زنان بشرط اجرت. هفتم اجاره حجّام جهت ختنه کردن. هشتم اجاره دادن کنیز بغیر امین و اما

### شانزده موضعی که جایز است

شانزده موضعی که جایز است. اول اجاره مصحف جهت حفظ و نظر کردن و هم چنین اجاره کتب فقه و حدیث و آداب عبادت. دوم اجاره گرفتن کتابت کننده جهت تعلیم شعر مباح و علم حساب و نوشتن خط. سیم اجاره کردن کسی جهت هر عمل مباحی که خواهد. چهارم اجاره کردن شخصی جهت حجّ که بر او حجّ واجب نباشد. پنجم اجاره کردن کسی برای ساختن مسجد و پل. ششم اجاره کردن جهت نماز میت «۲». هفتم اجاره کردن قنات جهت زراعت کردن باب آن. هشتم اجاره عقار یعنی زمینها. نهم اجاره زیور جهت زینت. دهم اجاره درهم و دینار جهت نظر کردن و زینت. یازدهم اجاره رخت جهت زینت. دوازدهم اجاره درخت برای خشک کردن رخت بر آن یا نشستن در سایه آن. سیزدهم اجاره چهارپایان جهت خورد کردن گندم و جو و غیره. چهاردهم اجاره خانه جهت مسجد کردن و رخت برای نماز گذاردن در آن. پانزدهم اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن (۱) یعنی حجّ بر آن که می خواهد

اجیر شود واجب باشد صدر دام ظلّه العالی (۲) احوط ترک است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۳۲ از آن و بعضی از مجتهدین «۱» این را جایز نمی دانند. شانزدهم اجاره سگ شکاری و باز و چرخ و پارس جهت شکار

### فصل سیم در احکام اجاره کردن

فصل سیم در احکام اجاره کردن بدان که مستاجر امین است پس با تلف کردن عین ضامن نیست و اگر شرط ضمان کند در عقد فاسد می شود «۲» و در هجده موضع ضامن است: اول با تعدی و تقصیر و خلافت میان مجتهدین که ضامن قیمت روز تقصیر است

یا روز تلف اصح آنست که ضامن قیمت روز تلف است. دوّم گازر اگر جامه را پاره کند ضامن است و اگر جامه کسی را به سبب اشتباه به دیگری دهد نیز ضامن است. سیّم حمّال اگر چیزی را بشکند ضامن است. چهارم ساریان ضامن است چیزی را که تلف کند. پنجم ملاح اگر در حفظ کشتی تقصیر کند ضامن است. ششم طیب. هفتم کخال. هشتم بیطار. نهم اجیر آن چه را عمل کرده اگر جهت گرفتن اجرت نگاهدارد و تلف شود ضامن است. دهم معلّم اطفال اگر چه برای تأدیب اطفال را بزند بحدّی که به جنایت رسد ضامن است. یازدهم کسی که ختنه می‌کند اگر قطع حشفه کند یا بی‌اذن ولیّ طفل او را ختنه نماید و سرایت کند به جنایت طفل ضامن است. دوازدهم اگر کسی را به جهت کندن دندانی که درد کند اجاره کنند و او دندان صحیح را بکند ضامن است. سیزدهم خیاط آن چه را ضایع کند از جامه ضامن است. چهاردهم طبّاخ آن چه را ضایع کند ضامن است. پانزدهم جولاه آن چه را ضایع کند ضامن است. شانزدهم ختّیاز اگر نان را بسوزاند ضامن است. هفدهم چوپان گوسفند اگر خواب کند و غافل شود و تقصیر کند در حفظ گوسفندان آن چه ضایع شود از گوسفندان ضامنست. هجدهم حمّامی اگر چیزی به او سپارند و او در حفظ آن تقصیر کند و تلف شود ضامنست و اگر میانه موجر و مستاجر نزاع واقع شود در اصل اجاره قول قول منکر اجاره است با قسم و در ردّ کردن آن قول مالکست با قسم و در هلاک شدن متاع قول قول مستاجر است با قسم و در کیفیت اذن در فعل قول قول مالک است و در قدر اجرت قول قول مستاجر است و در مدّت اجاره قول قول موجر است و در تعدّی قول قول مستاجر است

### مطلب دویم در بیان عاریت دادن و امانت نزد کسی سپردن

#### اشاره

مطلب دویم در بیان عاریت دادن و امانت نزد کسی سپردن و در آن دو فصل است:

### فصل اول در عاریت دادن

فصل اول در عاریت دادن و آن عقیده است جـایز و هر یک (۱) فرمایش بعضی از مجتهدین احوط است صدر دام ظلّه (۲) ضمان در بعضی از این هجده موضع محلّّ تامل است یا محتاج به تفصیل است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۳۳ از ایشان را می‌رسد رجوع کردن الّا در دفن میت مسلمان که در آن رجوع بعد از دفن جایز نیست چه شکافتن قبر حرامست تا آن که استخوان او پوسیده شود و بعضی از مجتهدین استثنا کرده‌اند چیزی را نیز که رجوع کردن بآن ضرر رسد به کسی که آن را عاریت کرده چون پارچه چوبی که جهت بستن رخنه کشتی به عاریت گرفته باشد در دریا رجوع بآن نمی‌رسد «۱» چه آن موجب ضرر است و شروط آن هفت است: اولّ ایجاب و آن هر چیز است که دلالت کند بر عاریت گرفتن چیزی از کسی و اشارت و ایما نیز در آن کافیست. دوّم قبول و آن رضای به ایجابست خواه قولی مثل آن که قبول دارم و خواه فعلی چون گرفتن به عاریت. سیّم آن که کسی که عاریت می‌دهد و می‌گیرد باید که بالغ و عاقل و جایز التّصرف باشد پس عاریت طفل و مجنون بی‌اذن ولیّ ایشان و سفیه و بنده بی‌اذن مولی و کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. چهارم آن که کسی که عاریت می‌دهد مالک باشد پس عاریت مستاجر صحیح است و عاریت غاصب صحیح نیست. پنجم آن که آن چیزی را که به عاریت می‌گیرند می‌باید که عینی باشد که اصل آن باقی باشد و از آن منتفع توان شد چون عاریت گرفتن سگ و پارس جهت شکار و گربه برای گرفتن موش و گوسفند نر به واسطه جهانندن بر گوسفند ماده و عاریت کردن طعام و میوه جهت خوردن صحیح نیست اما اگر گوسفند را برای شیر دادن عاریت کنند مجتهدین آن را استثنا کرده‌اند و در غیر گوسفند خلافت اقوی

آنست که مخصوص گوسفند است. ششم آن که کسی که عاریت می‌کند می‌باید که اهلیت آن داشته باشد که به او توان داد پس اگر کسی که احرام بسته باشد جهت حج عاریت شکار کند صحیح نیست. هفتم آن که عاریت گرفتن جهت نفع حرام نباشد پس عاریت گرفتن خانه جهت ریختن شراب در آن جایز نیست و عاریت گرفتن کنیز جهت تمتع گرفتن از او بغیر آن که لفظ تحلیل یا اباحت گویند جایز نیست و مکروهست عاریت کردن پدر و مادر غلامی را جهت خدمت کردن آن غلام و آن چه به عاریت می‌گیرند امانت است در دست عاریت گیرنده پس اگر بی‌تقصیر تلف شود او ضامن نیست اگر چه به سبب استعمال کردن ناقص شود مگر آن که شرط ضمان با تلف کرده باشد یا آن که آن چه به عاریت گرفته طلا و نقره باشد چه به تلف آنها ضامنست خواه سگه دار باشد (۱) البتّه رجوع نمایند

صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۳۴ و خواه بی‌سگه و اگر میانه عاریت دهنده و گیرنده در تلف متاع نزاع شود قول عاریت گیرنده است با قسم و اگر دعوی ردّ کردن نماید قول عاریت دهنده است با قسم

### فصل دوم در امانت نزد کسی نهادن

فصل دوم در امانت نزد کسی نهادن و شروط آن نیز هفت است: اول ایجاب به طریقی که در عاریت گذشت. دوم قبول به طریقی که در عاریت مذکور شد. سیم آن که هر یک از ایشان بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد چه اگر یکی از ایشان طفل باشد یا دیوانه یا سفیه یا مست یا بیهوش یا کسی باشد که به اکراه او را بر آن دارند یا غلامی بی‌اذن آقا باشد امانت صحیح نیست و قبول امانت کردن سنت است و حفظ نمودن آن بقدر امکان بعد از قبول واجبست و هم چنین ردّ آن بر مالک واجب است و در وقت ردّ کردن آن گواه گرفتن سنت است و ممزوج ساختن امانت بمال خود یا بمال غیر خواه به جنس آن باشد و خواه بغیر جنس آن حرامست و امانت گیرنده امین است پس اگر تلف شود ضامن نیست اما در هشت موضع ضامن است: اول به تصرف کردن در آن چون پوشیدن. دوم ضایع گردانیدن چون گذاشتن در جائی که ظالم ببیند و به قهر و غلبه بگیرد یا آن که متاعی باشد که در بعضی فصلها چون تابستان از هم باز باید کرد و باز نکند. سیم خلاف کردن قول مالک اگر تعیین موضع کند مگر آن که از تلف ترسد. چهارم به کسی دیگر به امانت سپردن بی‌اذن مالک بی‌احتیاج و اگر چه عادل باشد. پنجم تقصیر کردن در ما یحتاج آن چون علف حیوان. ششم انکار کردن امانت. هفتم اهمال کردن در دادن به صاحب آن یا آن که صاحبش بطلبد. هشتم عازم بودن بر ندادن به صاحب و باطل می‌شود امانت به مردن و جنون و بی‌هوشی هر یک از ایشان اگر چه کم باشد و هم چنین به عزل نفس خود و اگر میانه امانت گیرنده و امانت دهنده در انکار امانت نزاع واقع شود قول عاریت گیرنده است و قول «۱» مدعی قیمت است با تعدی و قول عاریت گیرنده است در این که گوید ردّ کردم به کسی که امانت بمن داده بود اما اگر گوید ردّ کردم به وارث او قول عاریت گیرنده است با قسم

### مطلب سیم در بیان احکام غضب کردن و توابع آن

#### اشاره

مطلب سیم در بیان احکام غضب کردن و توابع آن و در آن سه فصل است.

### فصل اول در احکام غضب کردن



فصل اول در احکام غصب کردن بدان که غصب گرفتن مال غیر است از روی تعدی و غلبه پس اگر کسی را از مالش منع کنند و متصرف آن نشوند او را غاصب نمی‌گویند و تصرف در آن چه قابل نقل باشد (۱) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی

جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۳۵ نقل کردن آنست و در چاروا سوار شدن بر او و در فرش نشستن بر آن و در عقار دخول نمودن در آن و در خانه دخول در آن و بیرون کردن صاحب خانه «۱» کافیت و غصب کردن حرامست بحسب عقل و کتاب و حدیث و اجماع و تصرف کردن غاصب در آن مال حرامست سوای رد کردن به صاحبش چه رد آن واجب است اگر چه متعذر باشد چون چوب در عمارت و لوح در کشتی و اگر چه محتاج به ویران کردن آن باشد اما اگر در دریا باشد و لوح در پائین کشتی باشد رد آن بعد از اخراج به ساحل «۲» واجبست و اگر از رد نمودن عین مغضوب متعذر باشد واجبست رد کردن مثل آن و اگر مثل نداشته باشد واجبست که قیمت اعلی بدهد و اگر آن عین در دست غاصب تلف شود و مثل آن داشته باشد و غاصب امتناع از دادن «۳» مثل آن نماید یا آن که مثل آن موجود نباشد در آن پنج قولست: اول قیمت اعلی از روز غصب تا روز تلف. دوم قیمت اعلی از روز تلف تا روز نایاب بودن. سیم قیمت اعلی از روز غصب تا وقت رد آن. چهارم قیمت روز اقباض و اگر پیش غاصب زیادتی بهم رسد خواه منفصل باشد چون فرزند یا متصل چون فربهی واجبست بر غاصب تا روز نایاب بودن چهارم قیمت اعلا از روز غصب که با اصل به مالک رد کند و اگر غاصب آن عین را ندهد و بدل او را بدهد مالکش صاحب بدل «۴» می‌شود اما غاصب مالک آن عین نمی‌شود و هر گاه گندم و جو را غاصب زراعت کند همه آن ملک مالکست و اگر غاصب در آن تصرف کند به چیزی که قیمت آن زیاده شود چون درو کردن و آرد کردن گندم و تعلیم کاری به غلام کسی غاصب مالک آن نمی‌شود بلکه لازمست که رد کند به صاحب آن عین را با زیادتی و اگر به سبب زیادتی غاصب قیمت ناقص شود لازم است که آن عین را با ارش نقصان رد کند و اگر غاصب آن را ممزوج سازد به مساوی آن یا بهتر از آن شریکست با مالک آن پس در این صورت اگر حق مالک را از اعلی بدهد واجبست بر او که قبول کند و اگر به کمتر از آن در قیمت ممزوج سازد مخیر است مالک در گرفتن آن عین با ارش یا مثل آن و اگر مالک بقدر حق خود از ادون خواهد واجبست بر غاصب که بدهد و اگر زیاده از حق خود خواهد حرامست و اگر ممزوج سازد با غیر جنس حکم آن دارد که آن چیز را تلف کرده پس در این صورت ضامن مثل است و ممزوج ساختن گندم (۱) غصب استیلا- و در

تحت ید تسلط در آوردن مال غیر است عمدا و عدوانا سوار شدن و نشدن و امثال آن میزان نیست صدر دام ظلّه العالی (۲) وجوب اخراج پیش از رسیدن به ساحل در مفروض متن معلوم نیست صدر دام ظلّه (۳) محض امتناع غاصب از مثل باعث انتقال به قیمت نمی‌شود و الله العالم صدر دام ظلّه (۴) در غیر بدل حیلوله باید تاقل نمود صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۳۶ به جو اتلاف نیست بلکه او را تکلیف می‌کند به جدا کردن از یکدیگر و اگر چه برو دشوار باشد و اگر ریسمان را غصب کند و بآن قبائی بدوزد واجبست شکافتن و بیرون آوردن به ریسمان مگر آن که ترسد که به سبب بیرون آوردن ریسمان قبا ضایع بشود چه در این صورت لازم «۱» است قیمت آن را بدهد و هم چنین می‌دهد «۲» اگر بآن ریسمان جراحت حیوانی را دوخته باشد مگر آن که از تلف شدن و ناقص شدن ایمن باشد که در این صورت می‌تواند شکافت و آن را بیرون آورد و اما اگر آن حیوان بمیرد آیا آن را می‌تواند شکافت و ریسمان را بیرون آورد «۳» آورد یا نه میانه مجتهدین در این خلافت و اگر کسی با کنیزی که غصب کرده دخول کند و کنیز بکر باشد از روی جهالت باید که کنیز را با مهر المثل او یا ده یک قیمت او به صاحبش رد کند و اگر نباشد او را با بیست یک قیمت او رد کند و بعضی از مجتهدین برآنند که بر غاصب لازمست که کنیز را رد کند با اکثر آمرین از ارش ده یک قیمت او در صورت اولی و اگر بکارت کنیز را به انگشت ببرد دیت بکارت را با کنیز رد کند و اگر بعد از آن که بکارت او را به انگشت برده باشد دخول کند دیت بکارت را با کنیز و آن چه مذکور شد از مهر المثل یا ده یک قیمت او با اجرت



المثل ایامی که کنیز را داشته بدهد و اگر کنیز حامله شود فرزند در این صورت از غاصب است و قیمت فرزند را در روزی که وضع حمل کنیز می‌شود به صاحبش می‌دهد یا تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد و اگر در وقتی که کنیز از غاصب حامله باشد شخصی چیزی بر شکم آن کنیز زند که طفل او بیفتد غاصب از آن کس دیت جنین آزاد می‌گیرد و صاحب کنیز از غاصب دیت جنین بنده می‌گیرد و اگر در حالت دخول کردن هم کنیز و هم غاصب عالم باشند پس اگر به اکراه دخول کرده باشد صاحب کنیز مهر المثل و فرزند و ارش نقصان و اجرت ایامی که پیش غاصب بوده با کنیز می‌گیرد و بر غاصب حدّ لازمست و اگر کنیز در دخول اطاعت او کرده باشد هر دو را حد می‌زنند و در مهر خلافت میانه مجتهدین و اگر غاصب کنیز را بفروشد و مشتری با علم به غصب بودن دخول کند حکم او حکم غاصب است و اگر گوسفند نری را غصب کنند و بر گوسفند ماده کشند نتاج آن هر دو از صاحب گوسفند می‌ماند اسست اگر چه آن از غاصب باشد امّا \_\_\_\_\_ غاصب \_\_\_\_\_ معلوم نیست صدر دام ظلّه (۲)

معلوم نیست صدر دام ظلّه (۳) ظاهراً مانع ندارد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۳۷ اجرت و ارش نقصان را به صاحب گوسفند نر می‌دهد و اگر زمین کسی را غصب نمایند و زراعت کنند مالک آن زمین را ازاله آن زراعت را می‌رسد اگر چه نزدیک به چیدن شده باشد و اگر غاصب آن چه را غصب کرده بفروشد موقوف بر اجازت مالکست و مشتری ضامن عین و منفعت آنست و اگر مشتری عالم بآن بوده باشد واجبست که آن را به صاحبش ردّ کند در این صورت مشتری رجوع بر غاصب نمی‌کند و اگر عالم بآن نبوده باشد رجوع بر غاصب می‌کند و مالک مخیر است در رجوع کردن بر غاصب یا مشتری پس اگر رجوع کند بر مشتری مشتری که عالم بر غصب نبوده رجوع می‌کند بر غاصب و اگر رجوع می‌کند بر غاصب غاصب رجوع می‌کند بر مشتری که عالم بر غصب بوده اگر چه مشتری به دیگری فروخته باشد و هم چنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشند همه ضامنند و مالک مخیر است که از هر کدام از ایشان که خواهد بگردد و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را ببرد آن غلام آزاد می‌شود و صاحب غلام قیمت او را از غاصب می‌گیرد و اگر شراب را غصب کند و پیش غاصب سرکه شود آیا غاصب ضامن آنست یا نه میانه مجتهدین در این خلافت.

### فصل دوم در بیان آن که غاصب در چند موضع ضامن عین و منفعت است

فصل دوم در بیان آن که غاصب در چند موضع ضامن عین و منفعت است و آن در دوازده موضعست: اول غصب کردن غلامی که صاحب صنعتی باشد چه غاصب او را با اجرت منفعت او ضامن است و اگر صاحب چند صنعت باشد اجرت صنعت اعلی را ضامنست. دوم غصب کردن کنیز و وطی کردن او چه ضامنست کنیز را و مهر المثل او را با ده یک قیمت او اگر بکر باشد و بیست و یک قیمت او اگر بکر نباشد. سیم غصب کردن سگ شکاری و سگ گلّه و سگی که محافظت زراعت کند و سگی که پاسبانی باغ و خانه نماید چه غاصب این سگها را و منفعت اینها را ضامنست. چهارم غصب کردن مدرسه یا رباط و منع کردن مستحقین آنها را از داخل شدن در آنها چه در این صورت غاصب عین و منفعت آنها را ضامن است. پنجم غصب کردن زیت و جوشانیدن آن به حیثیتی که کم شود چه غاصب آن را و آن چه کم شده باشد از آن ضامنست. ششم غصب کردن میوه پس غاصب ضامنست آن میوه را و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۳۸ قیمت آن را اگر قیمت داشته باشد قیمت روزی که غصب کرده است. هفتم غصب کردن غلام و خصی کردن او چه قیمت خصیتین را با غلام ضامن است. هشتم غصب کردن طلا و نقره و زرگری کردن آنها چه غاصب ضامن مثل آنهاست به نقد بلد و اگر مثل متعذر باشد ضامن آنهاست به نقد بلد و واجبست که زرگری کرده به صاحب بدهد و اگر بشکند و به صاحبش دهد قیمت زرگری آنها را نیز ضامن است. نهم غصب کردن شیره انگور و شراب شدن در دست غاصب چه غاصب قیمت آن شیره را ضامن است و آیا لازمست که شراب را هم به صاحب آن دهد میانه مجتهدین در این خلاف

است اقرب آنست که آن را نیز بدهد و اگر غاصب شراب را بدهد و در دست صاحب سرکه شود آیا ردّ مثل آن بر غاصب لازمست یا نه در این میان مجتهدین خلافت اما اگر در دست غاصب سرکه شود سرکه را با تفاوت قیمت سرکه و شیره انگور به صاحبش ردّ کند اگر قیمت آن سرکه کمتر از شیره باشد. دهم غصب کردن جنسی و به کمتر از آن در قیمت ممزوج ساختن چه غاصب قیمت آن را ضامنست. یازدهم غصب کردن طفل آزادی و در نزد غاصب تلف شدن چه قیمت آن را ضامن است. دوازدهم غصب کردن شراب جهودی که پنهان خورد.

### فصل سیّم در اسباب ضمان

فصل سیّم در اسباب ضمان بدان که اسباب ضمان شصت و چهار امر است سی و هشت امر در فصول اجاره و عاریت و غصب مذکور شد و بیست و شش امر دیگر این است که مذکور می‌شود: اول فوت کردن مال غیری را بنفس خود پس اگر غلام کسی مال شخصی را فوت کند بر ذمه او ثابت می‌شود که بعد از آزادی بدهد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که مولی از کسب غلام می‌دهد. دوّم سبب تلف شدن آن چون کندن چاه در غیر ملک خود بقصد افتادن چیزی در آنجا یا چیزهای لغزنده در راه انداختن که پای کسی بلغزد و نقصانی به او رسد. سیّم باختیار زیاده (۱) از قدر حاجت آب در ملک خود بستن با آن که داند که ضرر به غیری می‌رسد. چهارم بقدر حاجت آب در ملک خود بستن با آن که داند که ضرر به غیری می‌رسد. پنجم آتش به زراعت خود زدن با آن که داند که سرایت به زراعت دیگری می‌کند. ششم باز کردن سر مشک آب یا ظرفی که در آن روغن یا عسل یا دوشاب باشد تا آن چه در آنست (۱)

احوط در آب در ملک خود انداختن و آتش به زراعت خود زدن ضمان است اگر چه زاید بر قدر حاجت نباشد و نداند که ضرر می‌رساند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۳۹ بریزد یا آفتاب آن را نرم سازد یا به ملاقات نجاست نجس شود. هفتم باز کردن در خانه که محبوسی در آن باشد تا آن که بگریزد. هشتم آن که چیزی را به بیع فاسد یا غیر آن تصرف کرده باشد. نهم سر دادن چاروای خود که ضرری بغیر رساند. دهم تقصیر دلال در محافظت متاع و مال. یازدهم تقصیر گروگیرنده در محافظت گرو. دوازدهم تقصیر باغبان و برزگر در محافظت باغ و زراعت. سیزدهم تعدی شریک از آن چه شریک او در تصرف در مال شراکت اذن داده باشد یا تقصیر کردن او در محافظت مال شرکت. چهاردهم تقصیر کردن عامل مضاربه و تعدی از اذن مالک چه با تلف در این صورت ضامنست. پانزدهم امتناع و کیل از تسلیم مال موکل بی سبب شرعی و تلف شدن آن. شانزدهم تعدی و کیل از آن چه موکل تعیین کرده. هفدهم تقصیر کردن کسی که چیزی یافته باشد در حفظ و در تملک آن و در صورتی که کسی وصف آن کند و به او دهد بی اذن حاکم آن گاه گواه بگذرد که مالک دیگری بوده و آن تلف شده باشد. هجدهم تدلیس کردن در نکاح چه مدلس مهر را ضامنست. نوزدهم اگر صداق در دست شوهر پیش از قبض زن فوت شود قیمت آن را از وقت مطالبه تا وقت تلف آن ضامن است. بیستم هر گاه زن نشوز کند و شوهر او را بزند به نوعی که تلف شود یا عضوی از اعضای او مجروح گردد ضامن است. بیست و یکم افساد نکاح چون شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را و غیر آن. بیست و دوّم هر گاه عوض چیزی که زن در خلع کردن می‌دهد تلف شود ضامنست عوض آن را. بیست و سیّم ضمان قیمت بهیمه با دخول کردن به او. بیست و چهارم ضمان دیت آدمی و اعضای او و ارش نقصان به طریقی که در آخر این کتاب مذکور خواهد شد. بیست و پنجم حیوان مأکول اللحم یا غیر آن را کشتن چه کشنده تفاوت میان زنده و کشته او را ضامنست اگر تفاوتی داشته باشد و اگر تفاوتی نداشته باشد ضامن قیمت آنست. بیست و ششم چاروای کسی که در شب یا روز نقصانی به زراعت یا غیر آن رساند صاحبش با تقصیر ضامنست

## مطلب چهارم در توابع اجاره و عاریت و غصب

## اشاره

مطلب چهارم در توابع اجاره و عاریت و غصب و در آن چند فصل است

## فصل اول در مزارعه

فصل اول در مزارعه یعنی برزگر گرفتن که زراعت کند و حصّه از حاصل بر دارد و شروط آن نه است: اول ایجاب چون زارعتک یعنی برزگر کردم ترا بانکه در جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۴۰ محصول شریک باشی به حصّه معلومی و کار کنی. دوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضای ایجاب. سیم آن که هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشد چه اگر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست. چهارم آن که جایز التصرف باشد چه اگر مفلس یا مست یا بیهوش یا خفته یا غاصب باشد صحیح نیست. پنجم تعیین مدت زراعت و ضبط و حفظ آن بمه و سال. ششم آن که منتفع شدن بآن زمین ممکن باشد چه اگر آن زمین آب نداشته باشد از نهر یا چشمه یا چاه برزگر مخیر است در فسخ و هم چنین اگر آب زمین در اثنای مدت منقطع شود برزگر مخیر است پس اگر فسخ کند اجرت آن چه کار کرده است می‌گیرد. هفتم آن که برزگر حصّه داشته باشد. هشتم آن که قدر حصّه مشخص باشد چه با جهالت آن صحیح نیست. نهم آن که حصّه مشترک باشد چه اگر مقسوم باشد صحیح نیست و مکروه است که مالک با حصّه چیزی از طلا و نقره شرط کند و غیر طلا و نقره مکروه نیست و هر گاه این شروط بهم رسد عقد مزارعه لازم می‌شود و هیچ کدام را اختیار فسخ نمی‌رسد مگر آن که هر دو راضی شوند به فسخ و باطل نمی‌شود به مردن هر یک از ایشان و هر گاه عقد مزارعه مطلق واقع شود برزگر مخیر است در زراعت بهر نوعی که خواهد زراعت کند و اگر مالک نوعی را معین کند آن نوع متعین می‌شود و در این صورت اگر خلاف نوع مالک کند به چیزی که ضرر به مالک رسد مالک مخیر است میانه فسخ و امضا و با فسخ اجرة المثل می‌گیرد و با امضا تفاوت و اخراجات زمین «۱» و خراج سلطان بر مالک است مگر آن که مالک شرط کرده باشد که برزگر بدهد و اگر مالک شرط کند که زمین از او باشد و تخم و گاو و عمل از دیگری جایز است و بعضی از مجتهدین بر آنند که هر گاه عقد مزارعه مطلق واقع شود تخم برزگر را باید داد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که مزارعه در این صورت باطل است و جایز است که شرط کنند که تخم از هر دو باشد خواه در حصّه موافق باشند و خواه مختلف و خواه در تخم مساوی باشند و خواه مختلف و هر گاه مزارعه فاسد شود زراعت از کسی است که تخم داده و بر او اجرت زمین زراعت لازمست و جایز است که مالک حصه برزگر را به خرص و تخمین از او به چیزی قبول کند و قبول برزگر در این صورت لازم نیست پس اگر قبول کند مالک را

(تمام اخراجات زمین بر مالک)  
بودن معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۴۱ می‌باید آن چه قرار داده بدهد هر گاه زراعت از آفت سماوی به سلامت بماند چه اگر بافت سماوی نقصان واقع شود چیزی بر مالک «۱» نیست و اگر از آن چه تخمین کرده زیاده شود آن زیاده حلالست و اگر در عاریت زمین میانه مالک و برزگر نزاع شود یعنی برزگر گوید که این زمین عاریتست نزد من و مالک منکر عاریت باشد و گوید به حصّه بی‌اجرتست قول قول مالکست در عدم عاریت و مر او راست اجرة المثل با قسم خوردن برزگر مادامی که آن چه دعوی می‌کند کمتر از اجرة المثل نباشد اما اگر گوید که این زمین را از من غصب کرده در این صورت قسم می‌خورد و اجرة المثل و ارش می‌گیرد با نقصان و ازاله زراعت می‌تواند کرد

## فصل دوم در مساقات

فصل دوم در مساقات یعنی باغبان گرفتن که از میوه باغ حصّه در عوض کار کردن آن داشته باشد و شروط آن ده چیز است: اول ایجاب چون ساقیتک علی اشجاری یعنی باغبان گردانیدم ترا که عمل کنی در درختهای باغ من و حصّه معینه از حاصل آن ببری. دوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضای ایجاب. سیم آن که بالغ و عاقل باشند. چهارم آن که جایز التصرف باشند. پنجم آن که مدّت معین باشد و در آن مدّت وجود میوه ممکن باشد پس اگر مدّتی باشد که میوه در آن مدّت ظاهر نشود باغبان در این صورت چیزی از آن میوه نمی‌برد و اگر در آن مدّت ظاهر شود و کامل نشود باغبان در این صورت شریکست و آیا کار کردن باغبان تا وقت رسیدن میوه لازمست بر او یا نه میانه مجتهدین در این مسأله خلافت اقرب آنست که واجب نیست. ششم آن که حصّه عامل معین باشد چه اگر معین نباشد صحیح نیست و اگر مالک با حصّه چیزی از طلا یا نقره را شرط کند مکروهست اما غیر طلا و نقره مکروه نیست. هفتم آن که در عوض عمل میوه باشد پس اگر شرط کند حصّه از اصل را با میوه صحیح نیست. هشتم آن که درخت را نشانده باشد پس اگر نشانیده باشد یا قرار داده باشد که بنشانند و در درخت شریک باشد صحیح نیست. نهم کار کردن چه اگر محتاج بکار کردن نباشد مثل آن که میوه رسیده باشد صحیح نیست. دهم آن که درختی باشد که میوه داشته باشد چه در درخت بی میوه چون چنار و توت خلافت و بعضی از مجتهدین بر آنند که جایز است و هر گاه این شروط بهم رسد (۱) مشکل است صدر دام ظلّه

العالی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۴۲ عقد مساقات لازم می‌شود و هیچ کدام را فسخ جایز نیست مگر به رضای یکدیگر و هر گاه مطلق واقع شود واجبست بر باغبان هر عملی که صلاح میوه در آن باشد بعمل آورد و اخراجات بر مالکست مگر با شرط و نفقه جماعتی که در کار کردن مدد باغبان کنند بر باغبان است و باغبان مالک حصّه خود می‌شود بظاهر شدن میوه و اگر عقد مساقات باطل شود مالک را لازم است که اجرت «۱» باغبان را بدهد و هر گاه باغبان از کار کردن امتناع نماید یا بگریزد و کسی بعوض او به رضا و رغبت کار نکند پس اگر حاکم شرع شخصی را از مال باغبان یا از بیت المال چیزی دهد که بعوض او کار کند مالک را فسخ نمی‌رسد «۲» و اگر آن نیز متعذر باشد مالک مخیر است در فسخ بدان که باغبان امین است پس اگر دعوی تلف کند با عدم دعوی خیانت یا عدم تقصیر نماید قولش مسموع است و مالک را می‌رسد که امینی همراه او کند و اجرت او بر مالکست و اگر نگاهداشتن او ممکن نباشد آیا مالک او را بیرون می‌تواند کردن یا نه میانه مجتهدین خلافت اقرب آنست که جایز است.

### فصل سیم در شریک شدن

#### اشاره

فصل سیم در شریک شدن و آن جمع شدن حقوق چند مالک است در یک چیز و

#### اسباب شرکت

اسباب شرکت چهار چیز است: اول میراث. دویم خریدن. سیم ممزوج کردن دو جنس متفق به حیثیتی که هر گاه ممزوج سازند از یکدیگر ممیز نشوند خواه مزج اختیاری باشد و خواه غیر اختیاری. چهارم جمع کردن چند کس چیزی را و

#### اقسام شرکت

اقسام شرکت نیز چهار است: اول شرکت اموال. دوم شرکت ابدان در آن چه کسب کنند با اتفاق یکدیگر در کسب. سیم شرکت معاوضه و آن چنانست که دو کس با یکدیگر قرار دهند که در آن چه کسب کنند شریک باشند و در آن چه نقصان بدیشان رسد چون غرامت جراحی که بر کسی زنند بر هر دو باشد. چهارم شرکت وجوه و آن چنانست که دو مفلس یک متاعی را به نسیه بخرند و در نفع با هم شریک شوند یا آن که مفلسی متاع مالدار را بفروشد به زیاده تا آن که او را نفعی باشد و غیر شرکت اموال از اقسام شرکت پیش شیعه معتبر نیست و

## شروط

شروط آن ده چیز است: اول آن که هر یک از شریکان بالغ و عاقل باشند. دوم آن که جایز التصرف باشند. سیم ایجاب چون اشتراکنا یعنی شریک شدیم. چهارم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند به رضای به ایجاب. پنجم آن که سرمایه باشد. ششم آن که (۱) علی الاحوط صدر دام ظلّه (۲) علی الاحوط صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۴۳ جنس و مقدار سرمایه معلوم باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و می باید که مال و جنس هر دو متفق باشد که بعد از آن که ممزوج سازند از یکدیگر متمیز نشوند پس اگر هم چنین نباشد صحیح نیست. هفتم آن که سرمایه حاضر باشد پس اگر غایب باشد یا دین باشد صحیح نیست. هشتم آن که نفع میان ایشان بالسویه باشد بقدر مال ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شرط تفاوت کنند جایز است و بعضی بر آنند که اگر کار کننده زیادتی را بردارد با شرط صحیح است. نهم آن که مدت قرار ندهند چه این عقیدست جایز هر وقت که خواهند قسمت می توانند کرد. دهم آن که هر یکی از ایشان دیگری را وکیل کند در تصرف کردن به فروختن و خریدن چه تصرف هیچ کدام بدون اذن آن دیگری در مال ممزوج صحیح نیست و با اذن اقتصار بر آن کند که شریک گفته پس اگر تعدی کند از آن ضامنست و

## در سه موضع عقد شرکت منفسخ می شود

در سه موضع عقد شرکت منفسخ می شود. اول رجوع هر یک از شریکان هر وقت که خواهند. دوم دیوانه شدن هر یک از ایشان. سیم مردن هر یک از ایشان و شریک امین است پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول او مقبول است در تلف هر گاه دعوی سبب ظاهری «۱» کند چون غرق شدن و امثال آن و هم چنین قول او مقبول است در عدم خیانت و عدم تقصیر و هم چنین قول او مقبولست اگر دعوی کند که آن چه خریده برای نفس خود خریده یا به شراکت خریده

## فصل چهارم در مضاربه کردن

فصل چهارم در مضاربه کردن و آن چنانست که شخصی مال خود را به کسی دهد که تجارت بآن کند و حصّه از نفع آن بردارد و شروط آن پانزده است: اول ایجاب چون ضاربتک یعنی مضاربه کردم این مال را بانکه تجارت کنی بآن و نفع آن میان من و تو نصف باشد. دوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضای به ایجاب. سیم آن که هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشند. چهارم آن که جایز التصرف باشند. پنجم کسی که آن مال را می دهد مالک باشد یا وکیل یا ولی مالک باشد. ششم آن که سرمایه

باشد. هفتم آن که سرمایه نقد باشد چه اگر متاع باشد صحیح نیست. هشتم آن که سرمایه معلوم القدر باشد و آیا مشاهده آن کافیهست یا نه در آن خلافتست. نهم آن که سرمایه نقره و طلای سکه دار رایج الوقت باشد چه اگر بی سکه باشد یا فلوس یا مغشوش باشد صحیح نیست و هم چنین اگر سرمایه دین باشد نیز صحیح نیست. دهم آن که سرمایه در دست کسی باشد که مضاربه بآن می کند پس اگر مالک (\_\_\_\_\_ ۱) فرقی میان

سبب ظاهر و غیر ظاهر ظاهر نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۴۴ شرط کند که در دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست هر دو باشد آیا صحیح است یا نه در آن خلافتست. یازدهم کار کردن چه نفع در برابر کار کردن است و آن هر چیز است که مالک متولی آن می توانست شد چون باز کردن متاع و پیچیدن آن و خرید و فروخت آن و در صندوق نهادن آن و آن چه بدان مانند. دوازدهم آن که عمل تجارت باشد پس مضاربه در غیر تجارت کردن صحیح نیست. سیزدهم آن که فایده مخصوص عامل و مالک باشد پس اگر شرط کنند که فایده را به اجنبی دهند صحیح نیست اما اگر مالک جهت غلام خود چیزی شرط کند صحیح است. چهاردهم آن که فایده مشترک باشد میانه ایشان پس اگر مالک شرط کند که فایده از او باشد یا از عامل صحیح نیست. پانزدهم آن که حصّه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید که از فایده آنها صد دینار از تو باشد صحیح نیست و عقد مضاربه عقدیست جایز هر وقت که خواهند فسخ می توانند کرد خواه مال نقد شده باشد و خواه نشده باشد و هر گاه فسخ کنند و متاع نقد نشده باشد و فایده ظاهر باشد عامل بفروشد و اگر مالک از فروختن امتناع نماید حاکم او را بر فروختن جبر کند و منفسخ می شود مضاربه به مردن یا دیوانه شدن هر یک از ایشان و هر شرط مشروعی که مالک در عقد کند صحیح است مثل آن که بمال او سفر نکند یا از شخصی معین متاع را بخرد اما اگر شرط کند که عامل ضامن باشد و چیزی که از مایه نقصان شود بر عامل باشد یا شرط مدتی کند صحیح نیست و نفقه عامل در سفر از اصل مالست و عامل هم چون وکیل است و تصرفات او همه صحیح است با غبطه و عالم بودن باذن مالک و آن که از قیمت واقعی کمتر نفروشد و بظهور فایده کارکننده مالک حصّه خود می شود و بعضی از مجتهدین گفته اند هر گاه که نقد شود مالک می شود و عامل امین است و قولش مقبولست در مقدار مایه و تلف و تقصیر نکردن و نقصان شدن مقدار فایده و قول مالک مقبول است در رد کردن متاع و آن که اذن در نسیه فروختن متاع نداده و مقدار حصّه عامل از فایده

### فصل پنجم در وکیل کردن کسی جهت تصرف در چیزی بالذات

#### اشاره

فصل پنجم در وکیل کردن کسی جهت تصرف در چیزی بالذات و در آن چند موقوفست

#### موقف اول در شروط وکالت

موقف اول در شروط وکالت و آن ده چیز است: اول ایجاب و آن هر لفظی است که دلالت کند بر ثابت گردانیدن شخصی دیگری را در تصرف کردن در مال او چون وکلتک یا استنتبکتک یعنی وکیل کردم ترا یا نایب گردانیدم ترا. دوم قبول و آن هر لفظی است جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۴۵ که دلالت کند بر رضای به ایجاب خواه قولی چون قبلت و خواه فعلی چون خرید و فروخت و مقارنه قبول مر ایجاب را شرط نیست چه کسی را که غایبست می توان وکیل کرد. سیم آن که هر یک از ایشان بالغ و



عادل و جایز التصرف باشند چه وکیل کردن طفل و دیوانه و سفیه صحیح نیست «۱» اما ولی ایشان وکیل جهت ایشان تعیین می‌تواند کرد و نیز وکیل کردن کسی که او را به اکراه بر آن دارند و مست و خفته و بیهوش صحیح نیست و هم چنین وکیل کردن مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد در مال صحیح نیست اما در غیر مال صحیح است چون طلاق و خلع و وکیل کردن بنده کسی را در چیزی که اذن مولی در آن شرطست نیز صحیح نیست اما در آن چه اذن مولی در آن شرط نیست چون طلاق زوجه صحیح است اما غلامی که مکاتب باشد وکیل تعیین می‌تواند کرد. چهارم آن که احرام نبسته باشد چه وکالت محرم در نکاح و خریدن و فروختن شکار صحیح نیست. پنجم آن که معتکف نباشد چه اگر در مسجد اعتکاف کرده باشد وکیل نمی‌تواند شد که خرید و فروخت کند در مسجد. ششم آن که وکالت معلق بر شرط متوقّعی نباشد چه اگر موقوف بر شرط متوقّع باشد چون آمدن مسافر و طلوع آفتاب صحیح نیست اما اگر در وکالت شرط کند که بعد از مدّتی تصرف کند جایز است. هفتم آن که آن چیزی را که جهت آن وکیل تعیین کند می‌باید که ملک او باشد پس وکیل کردن جهت فروختن مال غیر یا مالی که خواهد خرید یا طلاق زوجه که نکاح خواهد کرد صحیح نیست. هشتم آن که آن چیزی را که وکیل جهت آن تعیین می‌کند می‌باید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس وکیل کردن مسلمان در خریدن یا فروختن شراب صحیح نیست. نهم آن که آن چیز قابل وکالت باشد چه اگر قابل وکالت نباشد صحیح نیست پس وکیل کردن برای نماز گذاردن در حالت حیات او صحیح نیست. دهم آن که آن چیزی که وکیل جهت آن تعیین می‌کند می‌باید که معین باشد پس اگر غیر معین باشد چون خریدن غلامی صحیح «۲» نیست تا آن که ذکر وصف آن کند و هر گاه این شروط متحقّق شود وکالت صحیح است و آن عقدیست جایز و

### در دوازده موضع فسخ می‌شود

در دوازده موضع فسخ می‌شود. اول عزل موکّل با علم وکیل به عزل سوای وکالت گرو گیرنده در فروختن گرو در وعده چه این قسم وکالت به عزل موکّل باطل نمی‌شود «۳». دوم انکار وکیل وکالت را. سیم مردن هر یک از ایشان. چهارم دیوانه شدن هر یک از ایشان و اگر چه جنون دوری باشد. پنجم بیهوش شدن هر یک از ایشان. ششم منع کردن حاکم شرع (\_\_\_\_\_ ۱) وکالت سفیه ظاهرا صحیح است

صدر دام ظلّه (۲) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۳) اگر در ضمن عقد شرط نشده باشد باطل می‌شود بلکه مطلقا خالی از مناقشه نیست و در رهن گذشت صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۴۶ موکّل را جهت سفاهت یا افلاس هر گاه وکیل کرده باشد در مالیات اما اگر مفلس یا سفیه کسی را وکیل کرده باشند در طلاق زوجه مثلا به منع حاکم وکالت او باطل نمی‌شود. هفتم آن که موکّل بنده شود مثل آن که موکّل کافر حربی باشد و مسلمانی او را بگیرد و بنده کند چه وکالت او در این صورت باطل می‌شود. هشتم آن که آن چیزی را که وکیل جهت آن تعیین کرده باشد موکّل خود آن را بفعل آورد. نهم خاین شدن وکیل. دهم گریختن غلامی که آقا او را وکیل کرده باشد. یازدهم تلف شدن غلامی که جهت فروختن او وکیل تعیین کرده باشد. دوازدهم بفعل آوردن موکّل چیزی که منافی وکالت باشد چون فروختن غلامی که وکیل برای فروختن او تعیین کرده بود و می‌باید که وکیل اقتصار کند بر آن چه موکّل تعیین کرده چه با تعدی از آن ضامنست اگر تلف شود و هر گاه وکالت در فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا می‌کند فروختن را به قیمت وقت در آن شهر بشرط آن که کسی نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد و آیا در این صورت جایز است تسلیم متاع بی آن که قیمت را مشتری حاضر سازد یا نه در آن خلافت میان مجتهدین اقرب آنست که جایز نیست و اگر وکیل کند او را در خریدن و فروختن خریدن وکیل به جهت نفس خود حرام است و اگر او را وکیل کند در خواستن زن دختر خود را به جهت زن موکّل نمی‌تواند «۱» نکاح کرد و وکیل بی اذن موکّل تعیین وکیل نمی‌تواند کرد مگر آن که آن



وکیل صاحب جاه باشد «۲» یا آن که آن چیز به جماعت محتاج باشد اما با اذن جایز است و هر گاه موکل وکیلی برای وکیل تعیین کند پس وکیل ثانی وکیل موکل است و به مردن وکیل اول و عزل او وکالت وکیل ثانی باطل نمی‌شود اما اگر گفته باشد که ثانی نیز وکیل باشد به مردن او و عزل او باطل «۳» می‌شود و وکیل امین است و در آن چه بی‌تقصیر و تعدی او تلف شود ضامن نیست و اگر چه او را به اجرت گرفته باشد و با تقصیر و تعدی وکالت او باطل نمی‌شود و قول او مقبول است در دعوی نمودن بانک عالم به عزل نبوده یا تفریط نکرده و تعدی از اذن موکل ننموده و در تلف مال نیز قول او مقبول است

### موقف دوم در چیزهایی که قابل نیابت نیست

موقف دوم در چیزهایی که قابل نیابت نیست و آنها هجده چیزاند: اول وضو و غسل و تیمم کردن با قدرت چه با عدم قدرت جایز است نایب گرفتن جهت استعانت در آنها. دوم نماز واجب در حال حیات سوای دو رکعت نماز حج واجب با تعدر آن چه در آن نایب می‌توان گرفت. سوم وان گرفتار است. چهارم روزه واجب (در هر دو مقام اگر وکالت شامل

خود وکیل بوده جایز است و می‌تواند بلی در صورت عدم تصریح شاید کراهتی داشته باشد صدر دام ظلّه (۲) صاحب جاه بودن مدخلیتی ندارد مگر آن که استظهار شود که اذن موکل او را شامل است چنانچه در حاجت به جماعت چنین است صدر دام ظلّه العالی (۳) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۴۷ در حال حیات. چهارم اعتکاف واجب. پنجم حج واجب با قدرت بر رفتن چه اگر از رفتن عاجز باشد جایز است نایب گرفتن. ششم سوگند خوردن و نذر کردن چه دیگری به نیابت او سوگند نمی‌تواند خورد و نذر کرد. هفتم غصب کردن چه دیگری بعوض «۱» او غصب نمی‌تواند کرد. هشتم میراث بردن چه میراث به نیابت کسی نمی‌برد. نهم تنبیب یعنی به نوبت خوابیدن پیش زنان. دهمظهار کردن یعنی کسی با زن خود گوید که پشت تو هم چو پشت مادر و خواهر منست چه در این صورت نیز نیابت جایز نیست. یازدهم سوگند خوردن بر دخول نکردن با زن خود. دوازدهم لعان کردن با زن خود به طریقی که مذکور خواهد شد. سیزدهم رضاع چه هر گاه زنی را جهت شیر دادن گرفته باشند نایب نمی‌تواند گرفت «۲». چهاردهم انقضای عدت. پانزدهم قسامه بخش کننده کنز. شانزدهم جنایت هفدهم التقات «۳» و احتطاب و احتشاش یعنی برچیدن و هیمه کردن و علف درویدن هجدهم اقامت شهادت مگر بر وجه شهادت بر شهادت چه در این صورت حاکم جهت او نایب می‌تواند گرفت

### موقف سیم در چیزهایی که قابل نیابت هست

موقف سیم در چیزهایی که قابل نیابت هست و آنها سی و هشت چیزاند: اول اخراج زکاة و خمس و قسمت تصدقات. دوم خریدن و فروختن «۴» به نیابت کسی که احرام بسته باشد. سیم قبض کردن قیمت متاع. چهارم گرو کردن و قبض گرو پنجم مصالحه. ششم حواله. هفتم ضامن شدن. هشتم شریک شدن. نهم مضاربه. دهم برزگر گرفتن. یازدهم باغبان گرفتن. دوازدهم وکیل گرفتن. سیزدهم عاریه گرفتن. چهاردهم طلب شفعه کردن و گرفتن آن. پانزدهم اجاره کردن. شانزدهم ابرای ذمه از حقی نمودن. هفدهم نکاح کردن مگر نکاح جهت کسی که احرام بسته باشد. هجدهم تعیین کردن صداق. نوزدهم خلع. بیستم رجعت کردن. بیست و یکم در عده رجعیه رجعت کردن. بیست و دوم طلاق دادن. بیست و سیم جعاله و مزد. بیست و چهارم بخشیدن و وقف کردن. بیست و پنجم قصاص کردن. بیست و ششم قبض دیت. بیست و هفتم قبض حقوق چون میراث و وصیت. بیست و هشتم عقد جزیه

و قبض آن. بیست و نهم جهاد با عدم تعیین آن. سی‌ام کشتن گوسفند در هدی. سی و یکم حدّ زدن آدمی. سی و دوّم اثبات حدود آدمی. سی و سه سیم تیراننداختن و اسب دوانیدن (۱) مراد واضح نیست صدر دام ظلّه العالی (۲) محتاج به تأمل و تفصیل است صدر دام ظلّه (۳) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۴) احوط منع است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۴۸ سی و چهارم آزاد کردن بنده و مکاتب و مدبر ساختن. سی و پنجم قضا «۱» پرسیدن. سی و ششم دعوی نمودن. سی و هفتم اثبات کردن حجّتهای مدّعی و حقوق او. سی و هشتم طواف نسا و رمی کردن جمره جهت کسی که فراموش کرده باشد.

## موقف چهارم در اقسام وکالت

### اشاره

موقف چهارم در اقسام وکالت و آن بر سه قسمت.

### اول وکالت حرام

اول وکالت حرام چون وکالت ذمی جهت دعوی کردن بر مسلمانان از جانب مسلمانان و ذمیان و وکیل شدن او از جانب مسلمانان جهت فروختن چیزهای حرام چون شراب و گوشت خوگ اگر چه وکیل جهود باشد

### دوم وکالت مکروه

دوم وکالت مکروه چون وکالت مسلمان برای ذمی بر مسلمان و بعضی از مجتهدین این قسم را نیز حرام می‌دانند.

### سیم وکالت جایز

سیم وکالت جایز و آن بر هفت قسمت: اول وکالت از جانب حاضر در طلاق زوجه و بعضی از مجتهدین این قسم را جایز نمی‌دانند. دوم وکالت از جانب سفیهان باذن حاکم. سیم وکالت زنان جهت نکاح کردن و طلاق از جانب غیر. چهارم وکالت فاسق در تزویج دختر یا پسر خود به ایجاب و قبول. پنجم وکالت غلام باذن آقا. ششم وکالت کافر. هفتم وکالت مفلس و سنت است که وکیل صاحب بصیرت تمام باشد و عارف به لغتی که بآن مکالمه می‌کند باشد و واجبت بر او تسلیم کردن آن چه در دست اوست با طلبیدن موکل بشرط آن که تسلیم ممکن باشد چه اگر در آن حال تسلیم نکند و تلف شود ضامن است اما اگر تسلیم نکردن جهت گواه گرفتن باشد جایز است «۲» و واجبت بر وکیل گواه گرفتن در دادن دین موکل و تسلیم متاع چه بی گواه صحیح نیست و امّا اگر در ودیعت وکیل باشد واجب نیست گواه گرفتن و حرامست «۳» بر وکیل خریدن آن چه وکیل در فروختن آن باشد از جهت خود بی‌اذن موکل و حرامست برو نکاح کردن دختر خود اگر وکیل باشد در نکاح کردن زوجه جهت موکل و سنت است بر صاحب جاه و ثروت که بنفس خود مرتکب دعوی نشود و وکیل تعیین کند و ثبوت وکالت بیکی از دو چیز می‌شود به اقرار موکل پیش حاکم شرع یا به گواهی دادن دو گواه عادل پیش او و عزل وکیل ثابت می‌شود بعلم وکیل اگر چه خبر دهنده یک مرد عادل بوده باشد چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده «۴»

## فصل ششم در اسب دوآیندن و تیر انداختن

فصل ششم در اسب دوآیندن و تیر انداختن و شروط آنها هفده است: اول ایجاب و قبول از بالغ عاقل جایز التصرّف و بعضی مجتهدین بر آنند که این جماعه است و ایجاب در آن کفایست. دوم حیوانی که

(۱) قضاوه و حکم قابل نیابت بودن

معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۲) جواز وجوب در هر دو مقام معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۳) مکرر هر دو صورت گذشت صدر دام ظلّه العالی (۴) ولی رعایت احتیاط منافی با روایت نیست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۴۹ بان پیش دستی توان کرد چون اسب و شتر و استر و خر و فیل پس غیر اینها جایز نیست «۱» چون کبوتر و شاطری و کشتی گرفتن و سنگ برداشتن و آیا اگر اینها بی عوض باشند حرامست یا نه در آن خلافت بعضی از مجتهدین کشتی گرفتن بی عوض را جایز داشته‌اند. سیم تعیین عوض یعنی آن چیزی که قرار می‌دهند که سابق بگیرد می‌باید که مقدار آن معلوم باشد به مشاهده یا بوصف و جایز است که دین باشد خواه حال و خواه موجد و هم چنین جایز است که عوض از متسابقان باشد یا از یکی از ایشان یا از اجنبی یا از بیت المال. چهارم تعیین جنس آلتی که به سبب آن پیش دستی می‌کنند چون دو اسب یا دو تیر پیکان‌دار به مشاهده امّا تعیین آن دو شخص لازم نیست. پنجم برابر بودن هر دو اسب مثلاً در احتمال پیش دستی نمودن یعنی یکی ضعیف و دیگری قوی نباشد. ششم آن که هر دو از یک جنس باشند پس اگر یکی اسب باشد و دیگری استر صحیح نیست امّا اگر در صفت مختلف باشند چون عربی و یابو صحیح است. هفتم آن که هر دو به یکبار بدوانند که اگر پیش و پس بدوانند صحیح نیست امّا مساوات در مکان ایستادن شرط نیست. هشتم گردانیدن عوض جهت سابق در اسب دوآیندن یا محلّ پس اگر بغیر از ایشان دهند صحیح نیست و محلّ کسی است که میان دو کس که گرو می‌بندند درمی‌آید اگر یکی از ایشان سبقت نمود او عوض می‌گیرد و اگر سبقت نکرد غرامت نمی‌کشد. نهم علم بعدد تیر انداختن در محاطه و در مبادره خلافت. دهم علم بعدد زدن تیر بر نشانه مثل آن که گوید که هر پنج تیر از جمله بیست تیر بر نشانه زند عوض از او باشد. یازدهم علم به صف زدن مثل آن که شرط کند که تیر از نشانه بگذرد یا بر نشانه خورد یا پیش نشانه بیفتد یا بر جانب نشانه بخورد یا بر نشانه خورد بهر طریقی که باشد و با اطلاق منصرف با خیر می‌شود. دوازدهم آن که هر دو در عدد و زدن و سایر احوال مساوی باشند. سیزدهم آن که عالم باشند بقدر نشانه به مشاهده یا بتقدیر چه نشانه مختلف می‌باشد. چهاردهم تعیین اندازه پس اگر معین نباشد صحیح نیست. پانزدهم پیش دستی کردن به تیر زدن بر نشانه نه بر دور انداختن پس اگر گوید عوض از کسی باشد که دورتر بیندازد صحیح نیست. شانزدهم آن که ابتدای مسافت و انتهای آن مشخص باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست هفدهم

(۱) خصوصیتی بنظر نمی‌رسد و

احوط مطلقاً ترک است باید ملاحظه شود صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۵۰ آن که زدن نشانه ممکن باشد پس اگر ممکن نباشد چون زدن از پانصد ذراع راه صحیح نیست

## فصل هفتم در اقسام غلبه در تیر انداختن

فصل هفتم در اقسام غلبه در تیر انداختن و آن بر سه قسم است: اول مبادرت مثل آن که گوید هر کس پنج تیر از جمله بیست تیر بیشتر بزند او سابقست و عوض مال از اوست پس اگر یکی از ایشان پنج تیر از جمله ده تیر بزند و دیگری چهار تیر از جمله ده تیر بزند اول سابقست و اکمال در این صورت لازم نیست. دوم محاطه یعنی کم کردن آن چه برابر زنند مثل آن که گوید هر که پنج تیر از بیست تیر بزند سابقست پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر بزنند طرح می‌نماید یعنی می‌اندازند تا بیست کامل شود. سیم مفاضله

مثل آن که گویند هر کدام بیشتر از بیست تیر بزند یکی یا دو یا سه او سابقست و سبق در رمایه باطل می‌شود به مردن اندازنده و آیا به مردن اسب دوانده باطل می‌شود یا وارث او اسب می‌دواند در آن خلافت

### فصل هشتم در جعاله

فصل هشتم در جعاله و آن مالیت که شخصی جهت آوردن غلام گریخته یا چاروای یاغی شده یا عملی تعیین می‌کند و شروط آن پنجست: اول ایجاب و آن هر لفظی است که دلالت کند بر آن چه مذکور شد. دوم قبول فعلی چون لفظی در جعاله لازم نیست. سیم آن که بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد. چهارم آن که عامل را تحصیل آن عمل ممکن باشد. پنجم آن که عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره گرفتن جهت آن و تعیین عمل و عوض شرط نیست پس اگر بگوید هر کس بنده گریخته مرا برگرداند نصف او یا عوض آن از او باشد جایز است اما اگر عوض را مشخص سازد ذکر قدر آن شرط است و با جهالت منصرف بأجره المثل می‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر گریخته را از شهری که مالک او در آنست بیاورد یک مثقال طلا می‌گیرد و اگر از غیر آن شهر برگرداند چهار مثقال و مستند این قول حدیثی است ضعیف اما مشهور و اصح آنست که منصرف بأجره المثل می‌شود و اجرت او آن گاه لازم می‌شود که او را تسلیم مالک نماید پس اگر بدر خانه مالک رساند و هنوز تسلیم او نکرده باشد که بگریزد مستحق اجرت نمی‌شود و اگر پیش از تسلیم بمیرد بعضی از مجتهدین بر آنند که مستحق اجرت می‌شود و اگر شخصی کم شده کسی را بیاورد بی آن که صیغه واقع شده باشد مستحق چیزی نمی‌شود و لازمست برو رسانیدن آن به مالک او و اگر با وقوع صیغه زیاده از یک کس بیاورند همه در اجرت برابر شریکند مگر آن که جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۵۱ مالک شرط تفاوت میانه ایشان کرده باشد و اگر در مقدار آن چه مالک قرار داده یا در جنس آن نزاع کنند هر دو سوگند خورند و ثابت می‌شود آن چه کمتر باشد از اجرت بر آن چه دعوی بر آن می‌کنند مگر آن که مالک زیاده از اجره المثل را دعوی کند چه در این صورت زیاده متعین است و اگر در اصل جعاله نزاع کنند قول قول مالکست

### فصل نهم

#### اشاره

فصل نهم در لقطه و آن برداشتن چیزست که اگر بر ندارند ضایع شود و این بر سه قسمست:

### قسم اول انسان

قسم اول انسان و آن را لقیط و منبوذ و ملقوط گویند و آن هر طفل ضایعی است که کسی نداشته باشد که او را بزرگ کند و محافظت او نماید زیرا که اگر کسی داشته باشد که حاکم شرع او را بر نفقه او جبر تواند کرد چون پدر یا جد یا آقا در غلام جبر کردن او لازمست و بر داشتن او واجب کفائست هر گاه از تلف شدن او ترسند و بعضی از مجتهدین این را سنت می‌دانند و اگر دو کس یا زیاده بر سر برداشتن طفل نزاع کنند سابق اولاست و اگر به یک دفعه بردارند آن کس که از شهر باشد اولی است به محافظت از آن که از دهکده باشد آن کس که در دهکده باشد اولی است از کسی که در صحرا منزل داشته باشد و هم چنین اولی است مالدار از مفلس و ظاهر العداله از مجهول الحال و اگر در جمیع آن چه مذکور شد مساوی باشند قرعه بزنند نام هر کدام که

بیرون آید از آن کس است و شروط آن کسی که لقیط را بر می‌دارد سه چیز است اول آن که بالغ و عاقل باشد دوم آن که آزاد باشد چه برداشتن غلام بی‌اذن آقا صحیح نیست مگر در وقتی که از تلف شدن طفل بترسد و کسی دیگر سوای او نباشد چه در این صورت واجبست بر غلام برداشتن او سیم آن که مسلمان باشد هر گاه طفل مسلمان باشد یعنی در دار الاسلام افتاده باشد یا در دار الحرب بانکه در او مسلمانی باشد و بعضی از مجتهدین اسلام را شرط نمی‌دانند چه می‌گویند چه غرض از التقاط محافظت است و آن در کافر نیز ممکن است و بعضی از مجتهدین شرط عدالت در بردارنده کرده‌اند و نفقه طفل اگر مال داشته باشد از مال اوست و اگر نداشته باشد استعانت به سلطان جویند و اگر ممکن نباشد بر مسلمانان واجبست بذل نفقه او و اگر ایشان نباشند یا ندهند کسی که آن طفل را برداشته است اگر از مال خود بدهد و قصد کند که رجوع نماید جایز است و بعضی از مجتهدین رجوع را جایز نمی‌دانند و بعضی دیگر گفته‌اند که اگر طفل غلام باشد جهت نفقه که به او داده او را با احتیاج باذن حاکم جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۵۲ شرح می‌تواند فروخت و اگر استعانت از غیر ممکن بوده و او از مال خود نفقه کرده رجوع نمی‌تواند کرد و آن کس که او را بر گرفته نمی‌تواند که بی‌اذن حاکم نفقه خود را از مال طفل برداشت مگر به احتیاج و قول قول بردارنده طفل است با قسم در قدر نفقه که معروف است و هم چنین قول قول اوست در اصل نفقه و در تقصیر نکردن و اگر طفل تلف شود او ضامن نیست مگر با تقصیر در محافظت او و اگر کسی دعوی نماید که طفل فرزند من است و ثابت سازد به او ملحق می‌شود و اگر طفل بعد از آن که بالغ شود انکار کند فرزندی وی را اعتبار ندارد و عاقله او امامست هر گاه کسی میراث‌خوار و ضامن جریه او نباشد پس دیت خطای او بر امامست و حکم کرده می‌شود به آزادی او اگر کسی دعوی بندگی او کند چه اصل در هر کس آنست که آزاد باشد و اگر بنده او را بکشد بنده را در عوض او باید کشت اما اگر آزادی او را بکشد او را در عوض او نمی‌توان کشت چه احتمال دارد که طفل بنده باشد و اگر کسی زخمی بر او زند می‌رسد او را که بعد از بالغ شدن بر او زخم زند یا دیت گگ‌یرد.

### قسم دوم حیوان

قسم دوم حیوان و آن را ضاله گویند و آن هر حیوانیست ضایع که در دست کسی نباشد و اگر او را برنارند ضایع شود و برداشتن او مکروهست و آن چه در احادیث وارد شده است در نهی برداشتن او محمولست بر آن که بردارنده بقصد تملیک بردارد چه اگر بآن قصد بردارد حرامست و شیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن او را مخصوص حاکم شرع دانسته و سنت است برداشتن حیوانی که اگر برنارند تلف شود و در غیر آبادانی جهت داشتن اما اگر در آبادانی بردارد حرامست و در این صورت ضامن آنست و اگر نفقه بدهد او را رجوع بر مالک نمی‌رسد سوای گوسفند که آن را می‌توان برداشت و مخیر است در این صورت میانه نگاهداشتن او و دادن بحاکم شرع و در این صورت اگر تلف شود ضامن نیست و اگر گوسفند را در صحرائی که آب نباشد بگیرند خوردن آن فی الحال حلالست به اجماع مجتهدین و ضامنست قیمت آن را هر گاه صاحب آن پیدا شود و شتر و گاو را نمی‌تواند گرفت اگر صحیح باشند یا در موضعی باشند که آب و گیاه باشد پس اگر در این صورتها بگیرد ضامن می‌شود و بریء الذمه نمی‌شود مگر به دادن آنها بحاکم یا به صاحب آن و اگر رها کند بریء الذمه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۵۳ نمی‌شود و خر را نیز در صحرا می‌توان گرفت چه صبر بر تشنگی ندارد و بعضی از مجتهدین گرفتن آن را نیز منع کرده‌اند و جایز است برداشتن سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند و بعد از یک سال از تعریف کردن انتفاع گرفتن از آنها جایز است و ضامنست بردارنده آنها قیمت متعارف آنها را هر گاه صاحب آنها پیدا شود و اگر طفل یا مجنون حیوانی را بگیرند ولی ایشان یک سال تعریف می‌کند و بعد از آن مخیر است با غبطه و صرفه طفل در نگاهداشتن آن حیوان و مالک شدن و نفقه یافت شده لازم است و رجوع می‌کند بر صاحب اگر در برابر آن عوض نباشد چون سوار شدن اسب و شیر دادن گوسفند و حیوان

یافت شده امانت است تا یک سال و بعد از آن قصد ملکیت می‌توان کرد و بعضی از مجتهدین نیز یک سال تعریف را در ضاله شرط نمی‌دانند و بعضی گفته‌اند تعریف در گوسفند سه روز است آن‌گاه فروختن و تصدق کردن به قیمت آن و ضمانت هر گاه صاحب پیدا شود و نفقه دادن او و ضامن بودن قیمت آن.

### قسم سیم لقطه اموال

قسم سیم لقطه اموال و آن برداشتن هر مالیت ضایع جهت نگاه داشتن از برای صاحب آن و برداشتن آن مکروهست اگر چه اعتماد بر نفس خود داشته باشد مگر آن که ترسد که تلف شود چه در این صورت مکروه نیست و اگر اعتماد بر خود نداشته باشد برداشتن آن حرامست و در بر دارنده لقطه حرم مکه عدالت شرطست پس اگر فاسق باشد برداشتن آن حرامست و عادل مخیر است میانه نگاهداشتن یا بحاکم سپردن آن و اگر فاسقی لقطه را بردارد حاکم از او برگ‌یرد یا کسی را همراه او سازد که تا یک سال تعریف آن کند و بعد از یک سال اگر آن فاسق قصد تملک کند حاکم شرع به او می‌دهد و آن که ضامن از او بگیرد و آن چه در غیر حرم مکه معظمه از صحرا و بیابان یا در زمینهایی که بحسب ظاهر مالک نداشته باشد پیدا شود از طلا و نقره و جواهر و اثر اسلام نداشته باشد یعنی اسم خدای تعالی یا رسول صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه علیهم السلام یا یکی از پادشاهان مسلمان بر آن نقش نکرده باشند از کسی است که آن را یافته باشد اگر چه زیاده از یک درهم باشد و اگر اثر اسلام بر آنها باشد با در معموره باشد و صاحب نداشته باشد مشهور میانه مجتهدین آنست که اگر زیاده از یک درهم بوده باشد یک سال تعریف آن لازمست آن‌گاه اگر قصد تملک کند مالک آن می‌شود و اگر جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۵۴ صاحب آن پیدا شود ضامنست و آن چه در بلاد اسلام در ملک شخصی پیدا شود صاحب آن را خبردار کند پس اگر دعوی کند که ازوست به او دهد و گواه و قسم برو لازم نیست و اگر گوید که از من نیست پس اگر اثر اسلام بر آن نباشد از کسی است که آن را یافته باشد و اگر اثر اسلام بر آن باشد حکم لقطه بر آن جاری دارد و آن چه مذکور شد از حکم طلا و نقره اگر در دیار کافران پیدا شود از کسی است که بیابد خواه در معموره باشد و خواه در غیر معموره و خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نداشته باشد و تعریف لازم نیست و اگر زمینی که درو یافته باشند مالکی داشته باشد او را واقف می‌سازد پس اگر گوید که او مال من نیست از آن کسی است که یافته و در روایت صحیح محمد ابن مسلم از امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام مطلق واقع شده که آن چه در خرابه یافته باشند آن کسی که یافته اولی است بآن خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نه و محدثین حمل کرده‌اند بر آن که مراد امام در آن چه اثر اسلام داشته باشد آنست که بعد از تعریف باشد و در حدیث صحیح وارد شده که آن چه در شکم چاروا یافته شود از طلا و نقره و جواهر باید از کسی که خریده باشد او را واقف سازد پس اگر بشناسد که تعلق به او دارد و اگر نه از آن کس است که آن را یافته هر گاه اثر اسلام در آن نباشد و اگر اثر اسلام داشته باشد تعریف یک سال لازمست امّا آن چه در حرم مکه بیابند بی تعریف یک سال مالک آن نمی‌تواند شد و اگر چه کمتر از یک درهم باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر در حرم مکه نیز درهم مطلق بیابند بی تعریف از یابنده است و اگر بنده لقطه حیوان و مال را بردارد و بعد از یک سال تعریف تلف کند ضامن تعلق به رقبه او می‌گیرد که بعد از آزاد شدن بدهد

### تتمه

تتمه احکام لقطه چهار چیز است: اول واجب و آن تعریفست یعنی شناساندن کسی که آن را برداشته یا نایب او بانکه فریاد کند

همان روز تا شب آن گاه هر روز یک بار یا دو بار آن گاه هر هفته یک بار یا دو بار آن گاه هر ماهی به حیثیتی که فراموش نشود تا یک سال و واقع گگرداند تعریف آن را در مکانهایی که آنجا مردم جمع می‌شوند چون بازارها و درهای دروازه‌ها و مسجدها و در صباحها و شامها و روزهای عید و جمعها و در وقت داخل شدن قافله بشهر یعنی یابنده در این قسم جاها و وقتها تعریف لقطه کند و آن را بشناساند و در فریاد کردن ذکر جنس بکنند چون طلا و نقره و اگر در غربت یافته باشد بعد از تعریف بشهر خود جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۵۵ می‌تواند بر دو سال را در شهر خود تمام کرد و اگر در صحرا یافته باشد در هر جا که خواهد تعریف کند و آن چه باقی بماند بر نفس خود قیمت کند یا به دیگری بفروشد و قیمت آن را اگر نگاهدارد ضامن نیست و اگر منتفع شود ضامن است و اگر در سال تعریف لقیط فوت «۱» شود ضامن نیست و اگر زیادتی بهم رسد خواه منفصل چون فرزند و خواه متصل چون فربهی در این یک سال از مالکست و بعد از یک سال از ملتقط است بعد از نیت تملیک. دوّم ضامن با تملک و تقصیر در حفظ و بدون تملک امانتست. سیم تملک و آن بعد از تعریف کردن یک سال است با قصد مالک شدن. چهارم ردّ به مالک و آن واجبت هر گاه بدو گواه عادل ثابت سازد که ملک اوست و به یک گواه ثابت نمی‌شود و وصف کردن آن کافی نیست و اگر چه ظنّ صدق او داشته باشد بلکه در این صورت ردّ کردن جایز «۲» است پس اگر در این صورت بردّ کردن امتناع نماید حاکم شرع جبرش نمی‌کند و اگر در صورت وصف ردّ کند آن گاه گواهی دهند که ملک غیر بوده غیر انتزاع عین می‌کند و با تلف رجوع می‌نماید بر هر کدام که خواهد و اگر بر آن کس رجوع کند که به وصف کننده ردّ کرده است او را رجوع می‌رسد بر وصف کننده بشرط آن که در وقت دادن اقرار به ملکیت او نکرده باشد چه در این صورت رجوع نمی‌تواند کرد و اگر هر یک گواه بگذرانند بعد از آن که باؤل داده باشد و گواهان ایشان را بر دیگری ترجیح نتوان داد قرعه بزنند باسم هر یک از ایشان که بیرون آید به او دهند پس اگر باسم دوّم بیرون آید انتزاع می‌کنند از اوّل و اگر تلف شده باشد ضامن نیست کسی که باؤل داده است اگر بحکم حاکم شرع داده و اگر بی‌اذن حاکم داده ضامن است

### تکمله

### اشاره

تکمله بدان که التقاط پنج قسمست:

### قسم اوّل واجبت

قسم اوّل واجبت و آن برداشتن طفلی است که اگر او را برندارند ضایع شود و بعضی از مجتهدین این را سنت می‌دانند

### قسم دوّم حرام

قسم دوّم حرام و آن وقتی است که شخصی بر می‌دارد داند که خیانت می‌کند یا فاسق باشد در لقطه حرم

### قسم سیم سنت

قسم سیم سنت و آن برداشتن مالیت که اگر او را برندارند ضایع شود

### قسم چهارم مکروه



قسم چهارم مکروه و آن بر چند قسمت: اول مطلق برداشتن آن. دوم برداشتن فاسق غیر لقطه حرم را. سیم بر داشتن لقطه مال و حیوان را. چهارم برداشتن چیزی که قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار چون عصا و میخ و نعلین و مطهره و تازیانه و بعضی از مجتهدین برداشتن نعلین و مطهره و تازیانه را حرام می‌دانند (۱) وفات نماید (۲) معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۵۶. پنجم برداشتن چیزی که کمتر از یک درهم باشد در حرم مکه.

### قسم پنجم لقطه مباح

قسم پنجم لقطه مباح و آن از یک درهم است در غیر حرم مکه و آن چه بر یابنده لقطه واجبست دو چیز است: اول نگاهداشتن. دوم گواه گرفتن در طفل و آن چه برو سنت است نیز دو چیز است: اول گواه گرفتن در لقطه مال و حیوان. دوم شناسانیدن به گواه بعضی از اوصاف آن را تا آن که فایده گواهی حاصل شود و آن چه برو مکروهست تعریف کردن در مسجد است و آن چه بر صاحب کم شده واجبست آنست که هر گاه یابنده آن چه یافته باشد به او رد کند قبول نماید و اگر در صورتی که یابنده قصد تملک آن کرده باشد و عیناک شود چون آن را با ارش نقصان آن رد نماید قبول کند

### فصل دهم در احیای موات

فصل دهم در احیای موات و آن زمینهایی است که کسی متصرف آنها نباشد و معطل افتاده باشد به واسطه منقطع «۱» شدن آب از آنها یا از جهت مستولی شدن آب بر آنها و این زمینها ملک امامست پس اگر مسلمانی تصرف کند در آنها به عمارت کردن مالک می‌شود به هفت شرط: اول آن که اگر امام ظاهر باشد باذن او عمارت کند و در غیبت او هر کس که عمارت آن کند او اولی است در تصرف در آنها از دیگری تا عمارت او باقی باشد. دوم آن که مملوک مسلمانی یا کسی که امام با او صلح کرده باشد نباشد پس اگر زمین موات ملک کسی باشد عمارت کردن آن بی‌اذن مالک آن صحیح نیست اما اگر مالک او «۲» غایب باشد و کسی آن را عمارت کند تا آمدن غایب او اولی است از دیگری تا آن که عمارت او قایم باشد و اگر عمارت او خراب شود و دیگری عمارت کند ثانی اولی است به تصرف در آن زمین. سیم آن که کسی که عمارت می‌کند می‌باید که مسلمان باشد پس اگر جهود باشد و امام او را اذن دهد مجتهدین را در آن قول است. چهارم آن که آن شخصی که اراده عمارت زمین موات دارد می‌باید که کاری کند که در عرف و عادت گویند که آن زمین را احیا کرده پس گردانیدن دیوار در آن زمین یا چیدن سنگها یا بستن مرزها در آن کافی نیست چه اینها افاده ملکیت نمی‌کند بلکه افاده اولویت تصرف او می‌کند و اگر زمین منتقل شود از او به دیگری آن دیگری اولی است از او و اگر بمیرد وارث او اولی است و اگر آن زمین را بفروشد آن بیع صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر این رفته‌اند که آن چه مذکور شد از دیوار گردانیدن و سنگ چیدن و مرز بستن افاده ملکیت می‌کند (۱) مخصوص باین دو صورت نیست

صدر دام ظلّه (۲) مراد و مدرک در هر دو صورت محتاج به تامل است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۵۷. پنجم آن که زمین موات مکان عبادت نباشد چون عرفات و مشعر و منی. ششم آن که مکانی نباشد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آن را جهت مصلحت مسلمانان مخصوص چیزی ساخته بود چنانچه بقیع را که از نخلستانهای مهاجران بوده مخصوص ساخته بودند برای چریدن چارواهای زکاء و تصدقات و جزیه و هم چنین است حکم زمینهایی که آن حضرت صلی الله علیه و آله مقاطعه کرده باشند با جماعتی چنانچه وادی عقیق را با بلال بن الحارث به چیزی قطع کرده بودند و کسی از صحابه در آن تصرف نکرده بود تا زمان خلافت عمر که او بلال را از آن منع کرد. هفتم آن که حریم عمارت نباشد چه هر چیزی در مباح

حریمی دارد و آن بر چند قسمت: قسم اول حریم خانه و آن مقدار خاک ریز و برف انداز آنست و جائی که آب باران از ناودان بر آن ریزد و ممّر داخل شدن بآن خانه. دوّم حریم دیوار و آن بمقدار ریختن خاک آنست هر گاه خراب شود. سیم حریم شهر و آن حوالی آن شهر است جهت جمع شدن اهل آن شهر و اسب دوانیدن و خاک ریزی کردن و محلّ خریدن چهارپایان اهل آن شهر. چهارم حریم نهر و آن بمقدار ریختن خاک آنست و راه رفتن بر دو جانب آن. پنجم حریم چاهی که شتران را آب می دهند و آن چهل ذرعست پس اگر کسی خواهد که جهت آب دادن شتران خود چاهی بکند در آن چهل ذرع نمی تواند کند و در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که حریم چاه در جاهلیت پنجاه ذرع بوده و در اسلام بیست و پنج ذرعست. ششم حریم چاهی که به شتر آب می کشند جهت زراعت کردن بآن آب و آن شصت ذرعست. هفتم حریم چشمه و آن در زمین نرم هزار ذرعست و در زمین سخت پانصد ذرع است پس دیگری را نمی رسد که در این مقدار از زمین حوالی آن چشمه چشمه دیگر احداث کند و در بعضی احادیث جهت حریم قنات نیز همین مقدار وارد شده. هشتم حریم راه و آن در زمین موات هفت ذرعست و این حریمها در زمین مواتست و حریم در زمین معموره نیست

## فصل یازدهم در مشترکات

### اشاره

فصل یازدهم در مشترکات بدان که منافع مشترکه بر پنج قسمت:

### قسم اول راهها

قسم اول راهها و فایده این آنست که در رفتن و نشستن در آن ضرر به جماعتی که از آن راه می روند نرساند و اگر جهت خرید و فروخت در راه بنشیند پس اگر راه وسیع باشد که به مترددین ضرر نرساند جایز است اما با ضرر جایز نیست و اگر خود از آنجا برخیزد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۵۸ و متاع خود آنجا بگذارد دیگری نمی تواند آنجا نشست اما اگر متاع خود را نیز بردارد و قصد داشته باشد که باز بهمان مکان عود نماید میانه مجتهدین در آن خلافتست اقرب آنست که حقّ او از آن مکان باطل شد به برخواستن او از آن مکان و بنای دکه در راه کردن جایز نیست و اگر در راه به چیزی چون بوریا سایه کند به شرطی که ضرر به مترددین نرساند جایز است و اگر دو کس به یک دفعه در مکانی خواهند که بنشینند اقرب آنست که قرعه بزنند به نام هر کدام که بیرون آید او اولی است و هوای راههایی که در آن تردد می نمایند حکم زمین موات دارد که هر کس احداث چیزی در آن می تواند کرد به شرطی که ضرر به مترددین نرسد اما در راهی که مخصوص جماعتی باشد احداث چیزی نمی توان کرد مگر باذن ایشان.

### قسم دوّم مسجدها

قسم دوّم مسجدها و فایده آن معلومست و هر کس سبقت کند به گرفتن محلّی او اولی است از دیگری بآن مکان و هر گاه برخیزد و دیگری بنشیند ثانی اولی است و اگر چه بقصد وضو ساختن برخواسته باشد مگر آن که رخت خود را در آنجا گذاشته باشد.

**قسم سیم موقوفات عامه**

قسم سیم موقوفات عامه چون مدرسه‌ها و رباطها و فایده آنها نزول طلبه علم و قوافل است در آنها پس هر کس که ساکن حجره از آنها شود و از آن جماعت باشد که اهلیت سکنی آنجا داشته باشد او اولی است از دیگری تا در آنجاست و بیرون کردن او جایز نیست اگر چه بسیار در آنجا بماند بشرط آن که واقف شرط مدتی معین نکرده باشد چه در این صورت به انقضای آن مدت او را بیرون می‌توانند کرد و هم چنین بیرون می‌توان کرد اگر واقف شرط کرده باشد که ساکن باید که بطلب علم مشغول باشد و آن کس بآن مشغول نباشد و جایز است که ساکن حجره کسی را با خود شریک نکند مادامی که بر صفتی باشد که واقف شرط کرده و هر گاه از آن حجره بیرون رود حق او از آن مکان باطل می‌شود و آیا اگر رخت او در آنجا باشد حق او باطل می‌شود یا نه در این مسأله میانه مجتهدین خلافت.

**قسم چهارم معدنها و کانه‌ها**

قسم چهارم معدنها و کانه‌ها و آن بر دو قسم است: اول کانه‌های ظاهری که محتاج به خرج نیست چون نمک و نطف و کبریت و قیر و مومیایی و سرمه و یاقوت چه اینها مشترکست میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص امام می‌دانند و اگر کسی از آنها چیزی بردارد منع او نمی‌توان کرد و تا حاجت او تمام نشود دیگری نمی‌تواند گرفت و اگر دو کس یا زیاده بر آن سبقت کنند و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۵۹ اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند و احتمال قسمت و سبقت محتاج نیز دارد و اگر در جانب نمک‌زار چاهی در زمین موات بکنند و آب بدانجا آرند و نمک کنند مالک آن می‌شوند و غیری با او در آن نمک شریک نیست. دوم معدنهای باطنی که محتاج به خرج و عمل است چون کان طلا و نقره و آهن و مس و رصاص و بلور و فیروزج و آن نیز مشترکست میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین آنها را نیز مخصوص امام می‌دانند پس اگر ظاهر باشد به احیا کردن مالک آن می‌شود و اگر ظاهر نباشد و شخصی آن را ظاهر کند و احیا نماید پس اگر در ملک او باشد مالک آن می‌شود و هم چنین اگر در زمین موات باشد به احیا کردن مالک آن می‌شود و اگر معادن در زمینی پیدا شود که بایع احیا کرده باشد مالک اوست خواه ظاهر باشد و خواه مخفی و تعلق به احیا کننده دارد اما اگر پیش از احیا ظاهر باشد ملک او نمی‌شود و اگر چاهی بکند و به معدن رساند همان اشتراک باقیست و میانه مسلمانان مشترکست و مالک آن نمی‌شود.

**قسم پنجم آبها**

قسم پنجم آبها و آن بر شش قسم است: اول آن که در ظرفی یا حوضی کرده باشند و آن ملک کسی است که ظرف و حوض از اوست و اگر چه از مباح گرفته باشد و جایز است فروختن آب آنها. دوم آب چاهی که کسی در ملک خود یا در زمین مباح بکند چه در این صورت او مالک آن می‌شود و کسی را بی‌اذن او در آن تصرف جایز نیست و فروختن آن کیلا و وزنا جایز است با کراهیت و فروختن همه آب چاه جایز نیست چه تسلیم آن متعذر است و هر گاه چاه قدیمی که پر از خاک شده باشد کسی آن را پاک کند مالک آن می‌شود و اگر کسی چاهی در زمین مباح بکند نه بقصد مالک شدن بلکه جهت نفع گرفتن از آن او اولی است بآن وقتی که آنجا باشد و هر گاه از آنجا مفارقت کند هر که سابق باشد در آنجا او اولی است بانتفاع از آن و مخصوص احدی نیست و هر گاه کسی چاهی در ملک خود بکند هم سایه خود را منع نمی‌تواند کرد از چاه کردن دیگر عمیق‌تر از آن چاه اگر چه

آب چاه «۱» او بآن چاه سرایت کند. سیم آب چشمه و باران و آب ایستاده در زمین مباح نه از روی مالک شدن مشترکست میانه مسلمانان و مخصوص احدی نیست و از آنها هر کس آن چه بردارد مالک می‌شود. چهارم آب نهرهای بزرگ چون آب فرات و دجله بغداد که میانه مسلمانان مشترکست. پنجم نهرهای کوچک که ملک کسی

(\_\_\_\_\_ ۱) علی الاطلاق معلوم نیست صدر

دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۶۰ نباشد آن نیز میانه مسلمانان مشترکست و اگر آب آن کم باشد و وفا به همه نکند اول ابتدا به کسی کنند که نزدیک دهنه باشد و اگر جهت زراعت باشد تا بند نعلین به او آب دهند و اگر برای درخت غیر خرما باشد تا قدم و جهت درخت خرما تا ساق و بعد از آن آن جماعت آب را سر دهند به کسانی که در پهلوی ایشان باشند و سردادن پیش از آن قدری که مذکور شد واجب نیست اگر چه به متاخر نرسد پس اگر از اول چیزی باقی نماند ما بقی را حقی نیست. ششم آب نهر مملوک که جدا کرده باشند از مباح چنانکه کسی نهری از فرات مثلا بریده باشد مالک آن آب می‌شود و هر کس که در آن نهر کاری کرده شریکست در آن بقدر نفقه و عمل خود اگر به همه وفا کند و الا بقدر حصّه و نصیب خود قسمت کنند.

## باب یازدهم از کتاب جامع عباسی در بیان نکاح کردن

### اشاره

باب یازدهم از کتاب جامع عباسی در بیان نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک و یمین و در آن مقدمه و سه مطلب و خاتمه است

### مقدمه در بیان فضیلت نکاح و اقسام آن

### اشاره

مقدمه در بیان فضیلت نکاح و اقسام آن بدان که احادیث در فضیلت نکاح کردن بسیار وارد شده و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا بر سه حدیث اقتصار رفت از آن جمله در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام آمده که هیچ فایده مسلمان را بعد از حصول اسلام بهتر از زن صالحه نیست که هر گاه او را ببیند خوشحال شود و هر گاه از او غایب شود حفظ ناموس و مال او کند و هم در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام واقع شده که دو رکعت نمازی که صاحب زن بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت نمازی که عزب بگذارد و نیز در حدیث آمده که بدترین مردهای مسلمانان آن کسانی‌اند که عزب مرده باشند و

### اقسام نکاح کردن نظر به نکاح کننده

اقسام نکاح کردن نظر به نکاح کننده پنج است: اول واجب و آن وقتی است که نفس او مشتاق باشد و ترسد که اگر نکاح نکند در زنا افتد. دوم سنت و آن وقتی است که خوف زنا نباشد و قادر بر نفقه و مهر باشد. سیم حرام چون زیاده بر چهار زن آزاد و دو کنیز بعقد در آوردن مرد آزاد را و زیاده بر دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن بنده را و نکاح کردن کافر و سنی زن مسلمان را. چهارم مکروه و آن وقتی است که نفس او مشتاق نباشد و عاجز از نفقه باشد بر قول بعضی از مجتهدین. پنجم مباح و آن ما عدای چهار قسم مذکور است. و

## اقسام نکاح نظر به منکوحه

اقسام نکاح نظر به منکوحه نیز جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۶۱ پنجست: اول واجب چون نکاح زن یا کنیزی که بر ایشان ترسند از افتادن به زنا. دوم مستحب چون نکاح خویشان جهت صله رحم. سیم حرام چون نکاح زنانی که به سبب رضاع و غیر آن حرام شده باشند و هم چنین زنان کافره غیر یهودیه و اهل کتاب را بعقد دوام خواستن و نکاح جماعتی از زنان که در میان ایشان یکی از محرمان باشد چون مادر یا خواهر و مشتبه باشند چه نکاح جمیع آنها حرام است. چهارم مکروه چون نکاح زنان سفیه و زنی که عقیم باشد یعنی ازو فرزند بهم نرسد و نکاح دختر زنی که نگاه به عورت او کرده باشند. پنجم مباح و آن ما عدای چهار قسم مذکور است و باز

## نکاح کردن منقسم می‌شود بر سه

### قسم اول

قسم اول نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از یکدیگر شود و این قسم را نکاح دائمی گویند.

### قسم دوم

قسم دوم نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از هم دیگر نشود و آن را نکاح متعه گویند.

### قسم سیم

قسم سیم نکاح کردن کنیز و آن بر سه قسمست: اول کنیز غیر را بعقد خواستن. دوم کنیز غیر را به تحلیل خواستن چنانچه مذکور خواهد شد. سیم خریدن کنیز چه بمجرد خریدن وطی او حلال می‌شود.

## مطلب اول در بیان نکاح متعه

### اشاره

مطلب اول در بیان نکاح متعه بدان که مشروع بودن نکاح متعه پیش فرقه ناجیه اثنی عشریه اجماعیست و مشروعیت آن به نص قرآن و احادیث موافق و مخالف ثابتست خلافاً للمخالفین چه ایشان می‌گویند که مشروع بودن آن نسخ شده و احادیثی که در باب نسخ شدن آیه کریمه قرآنیّه نقل کرده‌اند همه معارض یکدیگرند و قول عمر که دو متعه در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم حلال بوده و من نهی می‌کنم از آن دلالت بر آن می‌کند که نسخ نشده بود و به واسطه قول عمر آیه صریحه قرآنیّه را نسخ کردن معقول نیست زیرا که اگر عمر به اجتهاد خود حرام کرده اجتهاد در مقابله نص قرآنی خطاست و اگر بطریق روایت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بوده چگونه این چنین حکمی بر جمیع صحابه تا زمان خلافت عمر مجهول بوده باشد و در صحاح ترمذی هروی که یکی از علمای مخالفین است مذکور است که شخصی از اهل شام از عبد الله عمر پرسید که پدر تو متعه

را نهی کرده است او در جواب شامی گفت اگر چه پدرم نهی کرده اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نهی نکرد و حلال کرده است و کاری که آن حضرت کرده باشد جهت قول پدرم ترک جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۶۲ نمی توان کرد و

### متعہ کردن بر سه وجهست

متعہ کردن بر سه وجهست: وجه اول سنت چون متعہ کردن مؤمنه عقیفه. وجه دوم حرام چون متعہ کردن زن بت پرست و دشمن اهل بیت علیهم السلام و سنیان را متعہ کردن زن مسلمان حرامست. وجه سیم مکروه چون متعہ کردن زن فاحشه و دختر بکر (۱) بی رخصت پدر او و بدان که

### شروط نکاح متعہ

شروط نکاح متعہ شش است: اول ایجاب چون أنكحتک یا متعتک یعنی نکاح کردم ترا یا متعہ کردم ترا اگر زن و شوهر تلفظ کنند و اگر وکیل ایشان تلفظ کند وکیل زن چنین گوید: که متعت موکلتی من موکلتک یعنی متعہ کردم وکیل کننده خود را برای وکیل کننده تو. دوم قبول چون قبلت در صورت اول و قبلت لموکتلی در صورت دوم. سیم آن که ذکر مدّت و کمی و زیادتی آن در عقد معتبر نیست پس اگر مدّت را در عقد ذکر نکند میانه مجتهدین خلافت بعضی بر آنند در این حکم تأملی هست بلکه ما بین علماء ذکر مدّت می باشد و بدون ذکر مدّت عقد باطل می شود و بعضی گفته اند که نکاح دائمی می شود. چهارم ذکر مهر پس اگر ذکر مهر نکند عقد باطل است بخلاف نکاح دایمی که اگر ذکر مهر نکند صحیح است و کمی و زیادتی آن را مقداری نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که به کمتر از یک درهم عقد نباید کرد. پنجم آن که زن مسلمان باشد یا اهل کتاب و در مجوسی اشکال است. ششم آن که زنان اهل کتاب را اگر متعہ کنند ایشان را منع نمایند از خوردن شراب و گوشت خوک و استعمال محرّمات و

### عقد متعہ قابل شرط مشروعست

عقد متعہ قابل شرط مشروعست چون شب یا روز پیش او آمدن و یک مرتبه یا دو مرتبه دخول کردن بشرط آن که زمان مشخص باشد چه اگر زمان مجهول باشد صحیح نیست و متعہ محتاج بطلاق نیست بلکه هر گاه مدّت تمام شود از شوهر جدا گردد و متعہ را نفقه دادن لازم نیست و میراث از شوهر نمی برد و اگر در عقد متعہ شرط میراث بردن کند آیا میراث می برد یا نه در آن خلافت و لعان و ایلا در متعہ نیست چنانچه در دائمی هست به طریقی که مذکور خواهد شد و آیا با متعہ ظهار می توان کرد یعنی به او می توان گفت که پشت تو هم چون پشت مادر منست چنانچه به تفصیل خواهد آمد خلافت و گواه گرفتن در عقد متعہ سنت نیست چنانچه در نکاح دائمی سنت است اما اگر ترسد از آن که او را گویند که زنا می کند سنت است که گواه بگیرد و سنت است که متعہ را از حالش سؤال کنند هر گاه به او بد کمان باشند و خلافت میانه مجتهدین که

(۱) بلکه احوط ترک است صدر دام

ظله جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۶۳ آیا زیاده از چهار متعہ جمع کردن جایز است یا مثل نکاح دایمی زیاده از چهار حرام است اولی آنست که زیاده از چهار متعہ جمع نکنند

### مطلب دوم در بیان نکاح کنیز

## اشاره

مطلب دوم در بیان نکاح کنیز و آن بر سه قسمت:

## قسم اول عقد

قسم اول عقد و آن مخصوص کنیز غیر است و خلافت میان مجتهدین که عقد کردن کنیز جایز است یا نه بعضی از مجتهدین گفته‌اند جایز است بدو شرط: اول ترسیدن از وقوع در زنا. دوم مفلسی که قدرت نداشته باشد بر خواستن زن آزاد و فرزند این کنیز اگر شوهرش آزاد باشد آزاد است و اگر آقای کنیز شرط کرده باشد که فرزندش که بهم رسد بنده باشد آیا باین شرط فرزند بنده می‌شود یا نه میان مجتهدین خلافت قول مشهور آنست که بنده «۱» می‌شود و شروط آن شش است: اول ایجاب. دوم قبول به طریقی که مذکور شد. سیم اذن صاحب چه عقد غلام و کنیز بی‌اذن آقا صحیح نیست و موقوف بر اجازه اوست و بعضی از مجتهدین بر آنند که باطل است و در این صورت فرزندش که بهم رسد بنده است اگر چه آزادی را شوهر کرده باشد هر گاه با علم دخول کند. چهارم اذن زن آزاد چه اگر کسی بی‌اذن او کنیزی را عقد کند و اگر چه آن زن آزاد دیوانه یا پیر یا کوچک باشد جایز نیست. پنجم آن که زیاده از دو کنیز نباشد اگر شوهر آزاد باشد بقول بعضی از مجتهدین و بعضی زیاده از یک کنیز را نیز جایز نمی‌دانند. ششم آن که زیاده از چهار کنیز نباشد اگر شوهر بنده باشد.

## قسم دوم مالک شدن کنیز

قسم دوم مالک شدن کنیز چه به تملک دخول کردن او جایز است و عقد و ملک با هم جمع نمی‌شوند چه هر گاه کنیز غیر را عقد کند آن گاه بخرد نکاح فاسد می‌شود و به ملکیت دخول می‌کند و این قسم منحصر در عددی نیست چه می‌تواند شخصی بملک هزار کنیز خود را دخول کردن بخلاف عقد و هر گاه آقا کنیز خود را به دیگری تزویج کند جایز نیست او را دخول کردن بآن کنیز مگر بعد از طلاق شوهر و انقضای عده او و فسخ عقد او نمی‌تواند کرد هر گاه شوهر غلام او نباشد اما اگر غلام او باشد تفریق میان ایشان می‌تواند کرد و سنت است بر آقا که هر گاه کنیز خود را به غلام خود نکاح کند چیزی از مال خود بآن کنیز بدهد که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین این چیز دادن را واجب «۲» می‌دانند و اگر یکی از غلام یا کنیز را به دیگری بفروشد مشتری مخیر است در فسخ عقد و امضاء آن و اگر فوراً فسخ نکند دیگر او را در فسخ اختیاری نیست و عقد به جای خود باقی است (۱) \_\_\_\_\_ گذشت که نفوذ این

شرط خالی از اشکال نیست پس ترک کنند آن را صدر دام ظلّه العالی (۲) این قول احوط است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۶۴ و هر گاه آقا کنیز خود را به دیگری عقد کند بر آقا لازمست که روز از خدمت «۱» بگیرد و شب بگذارد که پیش شوهر خود رود و اگر آقا کنیز خود را همراه بسفر برد و شوهر او خواهد که همراه او رود آقا منع شوهر او نمی‌تواند کرد و میان دو کنیز خوابیدن جایز است بخلاف دو زن آزاد که خوابیدن میان ایشان مکروهست و هم چنین مکروهست دخول کردن بر کنیز هر گاه طفلی آنجا باشد که نگاه کند و وطی کنیز فاجره و کنیزی که از زنا بهم رسیده باشد جایز است و منی در غیر فرج کنیز ریختن نیز جایز است و هیچ یک از دو شریک را وطی کردن کنیز مشترک جایز نیست و در تحلیل خلافت

## قسم سیم اباحه و تحلیل



قسم سیم اباحه و تحلیل است و آن چنانست که شخصی به دیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند و این قسم از خواص فرقه ناجیه اثنی عشریه است و خلافت میان مجتهدین که این قسم داخل قسم اول است یا داخل قسم ثانی سید مرتضی رضی الله عنه داخل قسم اول می‌داند و شروط این قسم شش است: اول ایجاب چون اُحَلَّت لَكَ وَطَى أُمَّتِي هَذِهِ یعنی حلال کردم بر تو دخول کردن فلان کنیز خود را و آیا بلفظ اباحت جایز است یا نه در آن خلافت. دوم قبول چون قبلت. سیم آن که شخصی که تحلیل می‌کند می‌باید که مالک کنیز باشد پس تحلیل کنیز غیر جایز نیست. چهارم آن که مالک کنیز دیوانه و طفل و مست و خفته و بیهوش نباشد و مفلسی که حاکم شرع بواسطه قرض خواهان او را از مالش منع کرده باشد نیز نباشد. پنجم آن که کسی که وطی کنیز را بر او حلال می‌کند می‌باید که شخصی نباشد که وطی او حرام باشد مثل آن که کنیز مسلمان را به کافر تحلیل کند یا کنیز شیعه را به سنی چه اینها جایز نیست. ششم آن که آن کنیز شوهر نداشته باشد پس هر گاه این شروط بهم رسد وطی کردن کنیز بمجرد گفتن صاحبش که دخول کردن او را بر تو حلال کردم حلال می‌شود و تعیین مدت شرط نیست و اقتصار بر قول صاحب کنیز باید کرد پس اگر بوسه دادن یا خدمت گرفتن کنیز را یا دست مالیدن به بدن او را حلال کند دخول کردن به او جایز نیست اما اگر دخول کردن را حلال کند بوسه دادن و دست مالیدن به بدن او جایز و حلالست اما خدمت گرفتن حلال نیست و فرزندی که ازین کنیز بهم رسد اگر پدر او آزاد باشد و صاحب کنیز شرط نکرده باشد که فرزند او بنده باشد آزاد است «۲» و الا بنده.

### مطلب سیم در نکاح [دائمی]

#### اشاره

مطلب سیم در نکاح [دائمی] ( \_\_\_\_\_ ) (۱) این قول خالی از اشکال نیست بلکه احوط عدم انتفاع آقا است در وقتی که مانع از انتفاع زوج باشد مگر باذن زوج و هم چنین احوط عدم مسافرت کنیز است بدون اذن زوج و الله هو العالم صدر دام ظلّه العالی (۲) گذشت بیان احسن از این بیان صدر دام ظلّه العالی. جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۶۵ دایمی و مقدمات و شروط آن و در آن سیزده فصل است:

### فصل اول در بیان مقدمات نکاح

#### اشاره

فصل اول در بیان مقدمات نکاح بدان که شصت و نه امر به نکاح متعلق است یک امر واجب و سی و چهار امر سنت و هشت امر حرام و بیست و شش امر مکروه اما یک

#### امر واجب

امر واجب اجابت خواستگاری کردن مؤمنی است که قادر بر نفقه دادن باشد اگر چه در نسب «۱» موافق نباشد و در این صورت اگر ولی اذن ندهد گناه دارد و اما

#### سی و چهار امر سنت

سی و چهار امر سنت . اول خواستگاری کردن پیش از عقد. دوم دو رکعت نماز گذاردن پیش از عقد. سیم استخاره کردن. چهارم بعد از نماز و استخاره دعای منقول خواندن. پنجم دو رکعت نماز حاجت گذاردن. ششم دعای برآمدن حاجت کردن. هفتم اختیار دختر بکر نمودن. هشتم اختیار زنی کردن که از شأن او زاییدن باشد یعنی خویشان او زاینده باشند. نهم اختیار زن صاحب اصل کردن یعنی زنی را بخواهد که پدر و مادر او صالح و مؤمن باشند. دهم اختیار زن صاحب جمال کردن به شرطی که مهر او کم باشد و قصد جمال او نکند. یازدهم اختیار زنی کردن که خویش او باشد جهت صلح رحم خلاف مرستیان را که ایشان نکاح خویشان را مکروه می‌دانند. دوازدهم اختیار مؤمنه کردن زیرا که نکاح زنی که سنی باشد مکروه است. سیزدهم عقد را در نکاح دائمی ظاهر کردن. چهاردهم گواه گرفتن بر عقد. پانزدهم خطبه خواندن پیش از عقد و می‌باید که این خطبه مشتمل باشد بر حمد خدای تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السّلام و گفتن الحمد لله کافیت و بعضی از سنّیان خطبه خواندن را واجب می‌دانند. شانزدهم شب عقد کردن خلاف مرستیان را که ایشان در روز جمعه سنت می‌دانند. هفدهم دیدن روی و دستهای زنی که اراده نکاح او داشته باشد و ایستاده و نشسته دیدن او. هجدهم طعام دادن جماعتی از فقرا و مؤمنان یک روز یا دو روز و بعضی از سنّیان این طعام دادن را واجب می‌دانند و سنت است که این طعام دادن در روز باشد. نوزدهم اجابت کردن و رفتن به مجلس عروسی و خوردن طعام آن اگر چه روزه سنتی داشته باشد خصوصاً اگر داند که افطار نکند صاحب طعام آزرده می‌شود و اما اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر چیزهای حرام رفتن به آنجا حرام است مگر آن که کسی «۲» باشد که او را از آن منع تواند کرد یا آن که بواسطه خاطر او چیزهای حرام را برطرف کند و اگر ندانسته

(۱) اگر مراد کفو نبودنت بر فرض

و جوب اجابت در این صورت و جوب معلوم نیست و مؤاخذ بودن ولی طفل نیز محل نظر است صدر دام ظلّه (۲) بلکه در این دو صورت واجب است رفتن صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۶۶ بان مجلس رود پس اگر قدرت داشته باشد واجبست که برخیزد و برود و اگر رفتن از آن مجلس دشوار باشد در نشستن آنجا گناه ندارد و اگر مجلس عروسی مشتمل بر صورتهای سایه دار باشد بعضی از مجتهدین برآنند که اگر آن صورتهای در قاب و قالی و فرش باشد جایز است رفتن بآن مجلس و بعضی گفته‌اند که اگر بر بالش باشد نیز رفتن به آنجا جایز است و اگر دو کس به یک دفعه کسی را به عروسی خبر کنند به خانه آن کسی رود که به خانه او نزدیکتر باشد. بیستم رخصت خواستن «۱» از پدر در عقد کردن دختر بکر. بیست و یکم وکیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هر گاه پدر نباشد. بیست و دویم اختیار کردن عقد برادر بزرگ اگر هر یک از برادران او را جهت شخصی عقد کرده «۲» باشند. بیست و سیم دو رکعت نماز گذاردن هر یک از زن و شوهر پیش از دخول. بیست و چهارم دعای منقول خواندن بعد از نماز هر یک از ایشان را. بیست و پنجم امر کردن مردمانی که آنجا حاضر باشند در وقت دعا خواندن بانکه آمین گویند. بیست و ششم دست بر پیشانی زن نهادن و روی او را بقبله کردن پیش از دخول و دعای منقول خواندن و طلبیدن فرزند صالح و تمام اعضا و موزه‌های زن را از پای او کندن و پاهای او را باب شستن و در دور خانه ریختن که برکات بسیار بوقوع آن افعال در آن خانه به هم رسد. بیست و هفتم دخول کردن در شب. بیست و هشتم در وقت دخول و بعد از دخول بسم الله الرحمن الرحیم گفتن. بیست و نهم با وضو بودن هر یک از زن و شوهر. سی ام غلام خود را رخصت نکاح دادن اگر خواهد که نکاح کند. سی و یکم منی را در خارج فرج ریختن هر گاه کنیز حامله باشد و بعد از چهار ماه خواهد که با او دخول کند. سی و دوم مشخص کردن مهر پیش از دخول اگر در وقت عقد مشخص نکرده باشند. سی و سیم بیشتر از یک زن آزاد نخواستن. سی و چهارم چشم خود را در وقت جماع پوشیدن و اما آن هشت

**امر حرام**

امر حرام . اول خواستگاری کردن زنی که او را دیگری خواستگاری کرده باشد و اجابت نموده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه می‌دانند. دوم خواستگاری کردن زنی که در عده رجعیّه باشد خواه بصریح و خواه به کنایه و در عده وفات خواستگاری بصریح حرامست اما به کنایه جایز است. سیم عقد کردن و کیل زن او را برای خود. چهارم نکاح کردن کسی که احرام بسته باشد. پنجم نکاح کردن زن مسلمان را بیهوده کافر. ششم تزویج کردن

(۱) بلکه احوط است صدر دام ظلّه

العالی (۲) یعنی عقد فضولی صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۶۷ زن مؤمنه جهت سنی و بعضی از مجتهدین این را مکروه می‌دانند. هفتم تزویج کردن مسلمان زن کافره را. هشتم غارت کردن چیزی که در عروسی نثار کنند هر گاه دانند که صاحب آن راضی نیست. و اما

**بیست و شش امر مکروه**

بیست و شش امر مکروه اول ترک نکاح کردن جهت ترسیدن از پریشانی و مفلسی. دوم نکاح کردن بقصد مال و جمال چه در حدیث از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که اگر کسی زنی را بقصد مال و جمال نکاح کند از هر دو محروم می‌شود و اگر بقصد سنت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نکاح کند حضرت حق سبحانه و تعالی هر دو را به او روزی کند. سیم عقد کردن در وقتی که قمر در برج عقرب باشد. چهارم عقد کردن در سه روز آخر ماه. پنجم ترک بسم الله کردن در حالت دخول. ششم زیاده از دو روز طعام دادن. هفتم در حال جماع نگاه به فرج زن کردن و کراهت دیدن اندرون آن بیشتر است و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند و در حدیث آمده که اگر فرزندی در این حال حاصل آید کور خواهد آمد. هشتم سخن گفتن در حال جماع خصوصاً مرد را مگر ذکر خدای تعالی چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع سخن گویند فرزندی که حاصل شود گنگ خواهد بود. نهم طعام عروسی را مخصوص مالداران ساختن اما اگر بعضی مفلس و بعضی مالدار باشند جایز است. دهم رفتن به مجلس عروسی کافر. یازدهم غارت کردن آن چه در عروسی نثار کنند هر گاه ندانند که صاحب آن راضی نیست «۱». دوازدهم شوهر کردن زن مرد فاسق را خصوصاً اگر شراب خوار یا سنی «۲» یا مستضعف باشد. سیزدهم نکاح کردن زنانی که سیاه باشند سوای زنان نوبی. چهاردهم نکاح کردن زنی که سفیه یا احمق باشد. پانزدهم نکاح کردن زنان فاحشه و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند هر گاه توبه ظاهر نکرده باشد. شانزدهم نکاح کردن زنان دیوانه و سلیطه و حسود و بد خلق و عقیم. هفدهم زنی را که اراده نکاح او داشته باشد صریح گفتن که جماعی که ترا راضی کند در نزد منست یا به کنایه گفتن که من بسیار جماعم. هجدهم عقد کردن زنی که او را زایانیده و تربیت کرده باشد و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند. نوزدهم نکاح کردن دختر زنی که او را زایانیده و تربیت کرده باشد. بیستم نکاح کردن دختر زنی که پدر او آن زن را خواسته باشد و بعد از آن که او را طلاق داده باشد از شوهر دیگر بهم رسیده باشد. بیست و یکم نکاح کردن زنی که با مادر او یک شوهر کرده

(۱) البته در این صورت ترک غارت

نمایند صدر دام ظلّه (۲) سابقاً در محرماتش شمردند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۶۸ باشد غیر از پدر او. بیست و دوم نکاح کردن دختر بکر بی‌رخصت «۱» پدر او. بیست و سیم نکاح کردن «۲» خواهر زنی که او را طلاق باین داده باشد فی الحال بر قول بعضی از مجتهدین. بیست و چهارم منع کردن زن از عیادت و تعزیت خویشان. بیست و پنجم ریختن منی در غیر

فرج زن آزادی که بعقد دوام او را خواسته باشد بی‌اذن او و بعضی از مجتهدین این را حرام «۳» می‌دانند و هر گاه این عمل کند سنت است که ده مثقال طلا دیت نطفه بان زن دهد اما در متعه و شیر دهنده و عقیم و زنان مسن و سلیطه و کنیز بی‌اذن ایشان جایز «۴» است. بیست و ششم خوابیدن میان دو زن آزاد اما میان دو کنیز مکروه نیست.

### فصل دوم در بیان شروط عقد نکاح دائمی

فصل دوم در بیان شروط عقد نکاح دائمی و آن شانزده است: اول ایجاب چون زواجتک یعنی زن گوید به مرد که تزویج کردم ترا. دوم قبول چون قبلت النکاح یعنی مرد گوید قبول دارم نکاح را و قبلت گفتن بی‌آن که لفظ نکاح را بآن ضم کنند نیز کافیهست و اگر در لفظ ایجاب و قبول موافق نباشند چنانچه مذکور شد جایز است و مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست و اگر هر یک از زن و شوهر شخصی دیگر را وکیل کنند وکیل زن چنین گوید زواجت من موکلک یعنی نکاح کردم وکیل کننده خود را جهت وکیل کننده تو پس وکیل مرد گوید قبلت لموکلک یعنی قبول کردم نکاح را جهت وکیل کننده خود. سیم آن که هر یک از ایجاب و قبول را به صیغه ماضی گویند چنانچه مذکور شد پس اگر به صیغه مضارع گویند جایز نیست اما اگر به صیغه امر گویند بعضی از مجتهدین آن را جایز داشته‌اند. چهارم آن که در صیغه قصد انشاء کنند یعنی قصد ماضی نکنند چه اگر قصد ماضی کنند صحیح نیست. پنجم آن که ایجاب و قبول را به صیغه عربی بگویند هر گاه قدرت بر صیغه عربی داشته باشند اما اگر بر آن قادر نباشند بهر لغتی که دانند صحیح است. ششم آن که هر یک از ایجاب و قبول را بلفظ نگویند با قدرت پس اگر اشاره کنند صحیح نیست اما اگر قادر بر گفتن لفظ نباشند اشاره کافیهست. هفتم آن که عقد را معلق بر شرط نسازند پس اگر معلق بر شرط سازند صحیح نیست اما اگر در عقد شرط مشروعی «۵» کنند صحیح است. هشتم آن که ایجاب و قبول در یک مجلس واقع شود بی‌فاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود یا با فاصله باشد اگر چه اندک باشد صحیح نیست اما اگر فاصله سهال باشد صحیح است. نهم آن که هر یک از زن و شوهر بالغ باشند پس اگر طفل باشند عقد ایشان بی‌اذن ولی صحیح نیست

(۱) البتّه ترك نمایند صدر دام ظلّه

(۲) گذشت که احوط ترک است صدر دام ظلّه العالی (۳) فرمایش بعضی از مجتهدین را رعایت نمایند صدر دام ظلّه (۴) در بعضی از این مذکورات خالی از اشکال نیست صدر دام ظلّه (۵) تفصیلی دارد که مجال ذکر آن نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۶۹ دهم آن که هر یک از ایشان عاقل باشند چه اگر دیوانه باشند عقد ایشان بی‌اذن ولی صحیح نیست. یازدهم آن که عقد بقصد واقع شود پس اگر از مست یا بیهوش یا خفته بوقوع آید صحیح نیست اگر چه بعد از آن که به خود آیند اذن دهند. دوازدهم آن که هر یک از ایشان مسلمان باشند چه اگر یکی کافر باشد یا آن که زن مؤمنه باشد و شوهر سنی نیز صحیح نیست. سیزدهم آن که آزاد باشند چه عقد بنده بی‌اذن آقا صحیح نیست. چهاردهم آن که زن یکی از آنها بی‌باشد که بر مرد حرامست. پانزدهم آن که زن در حال عقد مشخص باشد پس اگر ولی یکی از دو دختر خود را عقد کند بی‌آن که مشخص سازد صحیح نیست. شانزدهم آن که در عقد وکیل مخالفت قول موکل نکند چه مثلاً اگر زن شخصی را وکیل نماید که او را به پانصد درهم نقره عقد بندد پس اگر آن شخص به دویت درهم عقد کند صحیح نیست بر قول بعضی از مجتهدین و آیا قدرت داشتن شوهر بر نفقه و مهر شرطست یا نه در آن خلافت میان مجتهدین اقرب آنست که شرط نیست و اگر بعد از عقد کردن از نفقه دادن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد

### فصل سیم در جماعتی که ولی عقدند

## اشاره

فصل سیم در جماعتی که ولی عقدند و آنها سه قومند

## قوم اول پدر و جد پدری

قوم اول پدر و جد پدری چه ایشان ولی طفل و دیوانه و سفیه‌اند تا وقتی که بالغ و عاقل شوند و از سفاهت برآیند و با وجود ایشان کسی دیگر ولی ایشان نیست «۱» و خلافت میان مجتهدین که جد در حالت فوت پدر ولی است یا آن که در ولایت او زندگی پدر شرطست اقرب آنست که ولی است اگر چه پدر مرده باشد و اگر پدر و جد کسی را وصی طفل سازند آیا آن وصی را ولایت نکاح آن طفل هست یا نه میان مجتهدین در این نیز خلافت اقوی آنست که او را ولایت نکاح هست و اگر طفل فاسد العقل بالغ شده باشد وصی با احتیاج او به نکاح می‌تواند برای او نکاح کرد و اگر ولی طفل یا دیوانه جهت ایشان نکاح کنند ایشان را بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست مگر در چهار موضع: اول آن که او را بهم جنس نکاح نکرده باشند. دوم آن که تزویج او با کسی کرده باشند که آلت مردی نداشته باشد. سیم آن که زنی برای او نکاح کرده باشند که صاحب عیب باشد. چهارم آن که جهت او کنیزی خواسته باشند یا دختر خود را به غلامی داده باشند چه بر قول بعضی از مجتهدین ایشان را اختیار فسخ هست بعد از بالغ شدن خصوصاً بمذهب جمعی از مجتهدین که در حلال بودن

(۱) احوط در سفیه و مجنون اذن حاکم است نیز صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۷۰ کنیز خواستن ترس افتادن به زنا را شرط می‌دانند چه بر این مذهب طفلان را بعد از بلوغ می‌رسد که فسخ کنند و هر گاه هر یک از پدر و جد برای طفل جداگانه عقد کنند کسی که پیشتر کرده باشد صحیح است و اگر هر دو به یک دفعه عقد کرده باشند عقد جد صحیح است و بیکی از چهار امر ولایت پدر و جد ساقط می‌شود: اول آن که بنده باشند. دوم آن که ناقص عقل باشند. سیم آن که کافر باشند و طفل مسلمان چه کافر را ولایت بر فرزند مسلمان نیست اما بر فرزند کافر هست. چهارم آن که احرام بسته باشند جهت حج یا عمره چه اگر محرم در حالت احرام عقد کند صحیح نیست و هر گاه یکی از این چهار امر حادث شود ولایت پدر و جد ساقط می‌شود و به امام انتقال می‌یابد.

## قوم دوم آقای بندگان

قوم دوم آقای بندگان چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود هست و اگر ایشان بآن راضی نباشند آقا به تعدی ایشان را به یک دیگر عقد می‌تواند کرد و با وجود آقا دیگری ولی ایشان نیست و بندگان را بی‌اذن آقا نکاح کردن صحیح نیست.

## قوم سیم حاکم شرع

قوم سیم حاکم شرع هر گاه پدر و جد طفل نباشند یا طفل بی‌عقل بالغ شود چه در این صورت حاکم شرع ولی اوست اگر چه پدر «۱» و جد او باشند و هم چنین امام ولی کسی است که بعد از بالغ شدن دیوانه شود و با احتیاج و صرفه ایشان در نکاح می‌تواند جهت ایشان نکاح کردن.

## فصل چهارم در ذکر جماعتی از زنان که بر مردان حرام‌اند

### اشاره

فصل چهارم در ذکر جماعتی از زنان که بر مردان حرام‌اند و ایشان بر دو قسمند:

### قسم اول جماعتی که ایشان را مطلقاً نمی‌توان خواست

### اشاره

قسم اول جماعتی که ایشان را مطلقاً نمی‌توان خواست و ایشان دو صنفند:

### صنف اول جماعتی از زنانند که به واسطه خویشی صحیح حرامند

صنف اول جماعتی از زنانند که به واسطه خویشی صحیح حرامند که هر گز حلال نمی‌شوند و اینها هفت قومند: قوم اول مادر و هر چند بالا رود. قوم دوم فرزند. قوم سیم فرزندزاده و هر چند پائین رود. قوم چهارم خواهر پدری و مادری. قوم پنجم دختر خواهر و دختر برادر و هر چند پائین روند. قوم ششم عمه و هر چند بالا رود چون عمه پدر و عمه مادر و عمه جد و اما عمه گاه هست که حرام نیست. قوم هفتم خاله و هر چند بالا رود چون خاله پدر و خاله مادر و خاله جد و اما خاله گاه هست که حرام نیست. و بر زنان نیز هفت جماعت حرامند: اول پدر و هر چند بالا رود. دوم فرزند. سیم فرزند فرزند و هر چند پائین روند. چهارم برادر پدری و مادری. پنجم پسر برادر و خواهر و هر چند پائین روند. ششم عم و هر چند بالا رود به طریقی که مذکور شد. هفتم خال و هر چند بالا رود به طریقی که مذکور شد

(۱) گذشت که احوط جمع است

صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۷۱

### صنف دوم جماعتی از زنانند که حرام شدن ایشان عارض شده

### اشاره

صنف دوم جماعتی از زنانند که حرام شدن ایشان عارض شده و به سبب آن نکاح ایشان اصلاً جایز نیست و آنها پانزده قومند:

### قوم اول مادر زن و هر چند بالا رود

قوم اول مادر زن و هر چند بالا رود چه هر گاه کسی زنی را به نکاح صحیح و مانند آن دخول کند مادر آن زن و هر چند بالا رود برو حرام مؤبد می‌شود اگر چه مادر رضاعی آن باشد و هم چنین مادر کنیزی که با او دخول کرده باشد حرام مؤبد می‌شود و اگر زنی را بعقد در آرد و دخول نکند آیا مادر او حرام مؤبد می‌شود یا نه میانه مجتهدین در این خلافت اقوی آنست که حرام مؤبد می‌شود و آیا در عقد کردن دختر می‌باید که اذن از هر دو طرف لازم باشد یا از یک طرف یا آن که لازم بودن اذن در عقد لازم نیست بلکه اگر عقد فضولی کنند مادر حرام می‌شود میانه مجتهدین در این نیز خلافت.

**قوم دوم دختر زن مدخوله**

قوم دوم دختر زن مدخوله و هر چند پائین رود چه هر گاه زنی را به نکاح صحیح دخول کند دختر او هر چند پائین رود حرام مؤبد می‌شود اگر چه دختر رضاعی باشد خواه آن دختر بعد از دخول بهم رسیده باشد و خواه پیش از دخول و آیا دخول به شبهه یا به زنا نیز همین حکم دارد یا نه در آن خلافت است اما زنا کردن به دختر بعد از نکاح مادر او حرام نمی‌سازد مادر را.

**قوم سیم زن پدر**

قوم سیم زن پدر هر چند بالا رود اگر چه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام مؤبد است اگر چه پدر دخول نکرده باشد و هم چنین است کنیزی که پدر به او دخول کرده باشد و هم چنین حرام مؤبدند زنانی که پدر کسی یا پسر او با ایشان زنا کرده باشد.

**قوم چهارم زن فرزند**

قوم چهارم زن فرزند و هر چند پائین رود و اگر چه رضاعی باشد بر پدر حرام است و اگر چه پسر دخول نکرده باشد و هم چنین است کنیزی که پسر دخول کرده باشد اما اگر هر یک از پدر و پسر زن یکدیگر را به شبهه دخول کنند آیا بر دیگری حرام می‌شود یا نه میان مجتهدین در آن خلافت اصح آنست که حرام نمی‌شود و هم چنین خلافت میان مجتهدین در این که کنیزی را که پدر یا پسر دست به شهوت مالیده باشند یا نگاه کرده باشند به جایی که غیر از آقا کسی دیگر دست نتواند مالیدن و نگاه کردن آیا بمجرد نگاه کردن یا دست مالیدن یکی حرام مؤبد می‌شود بر دیگری اقرب آنست که حرام نمی‌شود بلکه مکروهست و بعضی از مجتهدین بر آن رفته‌اند که اگر پسر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمی‌شود اما اگر پدر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پسر حرام «۱» می‌شود.

**قوم پنجم جماعتی از زنانند که به واسطه رضاع****اشاره**

قوم پنجم جماعتی از زنانند که به واسطه رضاع یعنی شیر ( ) و احوط این است صدر دام ظلّه

جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۷۲ خوردن طفلی از ایشان حرام می‌شوند و شروط شیر خوردن ده است: اول آن که شیر دهنده زن باشد پس اگر طفل شیر مردی را بخورد رضاع بهم نمی‌رسد. دوم آن که هر یک از شیر خورنده و دهنده زن باشند پس اگر مرده باشند رضاع نیست. سیم آن که شیر آن زن از آبستنی بهم رسیده باشد پس اگر زنی بی‌آن که حامله باشد شیر بهم رساند و به طفل بخوراند رضاع بهم نمی‌رسد. چهارم آن که طفل شیر خالص از پستان آن زن بمکد پس اگر چیزی در دهن آن طفل باشد که با شیر ممزوج شود و بخورد چنانکه در عرف آن را شیر نگویند رضاع بهم نمی‌رسد. پنجم آن که طفل شیر از پستان آن زن بمکد پس اگر آن زن شیر خود را در ظرفی بدوشد و بخورد طفل دهد رضاع بهم نمی‌رسد. ششم آن که شیر آن زن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد پس اگر از زنا باشد رضاع بهم نمی‌رسد و از شیری که از دخول کردن به شبهه بهم رسد آیا رضاع بان بهم می‌رسد یا نه میان مجتهدین خلافت اقرب آنست که بهم می‌رسد و رضای شوهر و آقا در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی بی‌رخصت شوهر یا آقا طفلی را شیر دهد رضاع بهم می‌رسد و هم چنین زاییدن زن حامله در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن آبستن پیش از زاییدن طفلی را شیر دهد رضاع بهم می‌رسد و هم چنین دوام نکاح در آن زن شرط نیست پس



اگر متعه شخصی که از او آبستن باشد یا زن حامله که شوهرش طلاق داده باشد طفلی را شیر دهد رضاع بهم می‌رسد. هفتم آن که طفل آن مقدار از شیر آن زن بخورد که استخوان او سخت شود و گوشت بروید یا آن که یک شبانه روز شیر بخورد یا پانزده مرتبه آن قدر که سیر شود و به خودی خود سر از شیر خوردن بردارد و پستان را بگذارد و در حدیث صحیح وارد شده که ده مرتبه کافیت «۱». هشتم آن که طفل در این میانه پانزده مرتبه شیر زنی دیگر را نخورد. نهم آن که شیر خوردن طفل پیش از دو ساله شدن او باشد چه بعضی از مجتهدین برآند که اگر بعد از دو ساله شدن او شیر بخورد رضاع بهم نمی‌رسد. دهم آن که صاحب شیر یک کس باشد پس اگر زنی طفلی را از شیر یک شوهر خود پانزده مرتبه شیر داده باشد و طفل دیگر را از شیر شوهر دیگر داده باشد بر یکدیگر حرام نمی‌شوند و شیخ طوسی بر این رفته که اینها بر یکدیگر حرام می‌شوند و هر گاه این شروط بهم رسد زن شیر دهنده مادر آن طفل می‌شود و شوهر او که صاحب شیر باشد پدر او می‌شود و فرزندان که از ایشان حاصل

(۱) پس البتّه ترک احتیاط نمایند

صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۷۳ شده باشند یا شیر ایشان خورده باشند برادر و خواهر او می‌شوند و

#### به سبب شیر خوردن هفت زن حرام مؤبد می‌شوند

به سبب شیر خوردن هفت زن حرام مؤبد می‌شوند اول زن شیر دهنده و مادر او و هر چند بالا رود حرام مؤبدند بر طفل شیر خورنده و هم چنین هر زنی که پدر و مادر و اجداد طفل را شیر داده باشند حرام مؤبدند به جهت این که اینها همه بمنزله مادرند در نسب. دوم هر دختری را که زن شخصی شیر دهد چه آن دختر بر آن شخص به منزله دختر است در نسب. سیم فرزندان دختری که زن او شیر داده باشد چه اینها به منزله فرزندزاده‌اند در نسب. چهارم هر دختری که از شوهر شیر دهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده باشد و دخترانی که زن شیر دهنده زاییده باشد بر آن طفل حرامست چه اینها به منزله خواهرند در نسب. پنجم فرزندان فرزند زن شیر دهنده خواه نسبی و خواه رضاعی و فرزندان نسبی شیر دهنده چه ایشان به منزله دختران خواهر و برادرند در نسب. ششم خواهر شوهر زن شیر دهنده چه او به منزله عمّه است در نسب. هفتم خواهر زن شیر دهنده چه او به منزله خاله است در نسب و هم چنین

#### هفت کس از مردان بر زنان حرام مؤبد می‌شوند

هفت کس از مردان بر زنان حرام مؤبد می‌شوند به سبب شیر خوردن: اول شوهر زن شیر دهنده بر دختری که شیر او خورده باشد حرام مؤبد است چه او به منزله پدر اوست در نسب. دوم پسری که شیر شیر دهنده را خورده باشد حرام مؤبد است چه او به منزله پسر اوست در نسب. سیم پسرانی که از آن شیر خورنده بهم رسند چه آنها به منزله فرزندان فرزندزاده‌اند در نسب. چهارم پسر نسبی و رضاعی شوهر شیر دهنده و نسبی شیر دهنده بر دختر شیر خورنده چه آنها به منزله برادرند در نسب. پنجم فرزند و فرزند رضاعی و نسبی شوهر شیر دهنده چه آنها به منزله پسران برادر و خواهرند در نسب. ششم برادر شوهر شیر دهنده چه او به منزله عمّ است در نسب. هفتم برادر زن شیر دهنده چه او به منزله خال اوست در نسب اما مادر رضاعی شیر دهنده و فرزندان رضاعی او که از غیر آن شیر دهنده باشند و عمّه و خاله رضاعی او و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر رضاعی او بر شیر خورنده حرام نمی‌شوند و در حرام شدن اولاد رضاعی شیر دهنده بر پدر طفل شیر خورنده خلافت شیخ طوسی برین رفته که حرام می‌شود و خواهران و برادران آن طفل که از آن زن شیر نخورده باشند می‌توانند که دختران شیر دهنده و شوهر او را نکاح کنند و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام می‌دانند جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۷۴ و حرام می‌سازد رضاع لاحق نکاح سابق را مثلاً اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد آن زن بر آن شخص حرام مؤبد می‌شود و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را شیر دهد هر دو بر شوهر حرام

می‌شوند هر گاه بزنی بزرگ دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد زن بزرگ حرام می‌شود و بس.

### قوم ششم زنانی که شوهر داشته باشند یا در عده رجعی باشند

قوم ششم زنانی که شوهر داشته باشند یا در عده رجعی باشند و جمعی با ایشان زنا کنند چه در این صورت آن زنان بر آنهاست که دخول کرده‌اند حرام مؤبد می‌شوند و کنیزی که آقای او با او دخول کند آیا بر آن شخص آن کنیز حرام می‌شود یا نه میانه مجتهدین خلافت.

### قوم هفتم زنانی که ایشان را شوهران ایشان طلاق گفته باشند

قوم هفتم زنانی که ایشان را شوهران ایشان طلاق گفته باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشند اگر جماعتی ایشان را دانسته عقد کنند در این صورت آن زنان بمجرد عقد کردن بر آن جماعت حرام مؤبد می‌شوند و اگر چه دخول بانها نکرده باشند و اگر نادانسته بآن زنان عقد کنند حرام نمی‌شوند تا آن که با ایشان دخول کنند پس اگر دخول کرده باشند حرام می‌شوند اما اگر کسی در مدت استبرای کنیز شخصی نادانسته آن کنیز را عقد کند آیا بر آن کس حرام مؤبد می‌شود یا نه مثل عقد کردن زنی که در عده باشد میانه مجتهدین در آن خلافت و اگر کسی زن شوهر دار یا متعه کسی را نادانسته عقد کند آیا بمجرد عقد برو حرام مؤبد می‌شود یا نه در این نیز خلافت.

### قوم هشتم زنانی که مردان در حالتی که احرام بسته باشند ایشان را دانسته نکاح کنند

قوم هشتم زنانی که مردان در حالتی که احرام بسته باشند ایشان را دانسته نکاح کنند چه آن زنان بر ایشان حرام مؤبد می‌شوند و اگر نادانسته عقد کرده باشد و با ایشان دخول نکرده باشند آن عقد باطلست و حرام مؤبد نمی‌شوند اما اگر دخول کرده باشند آیا آن زنان حرام مؤبد می‌شوند بر ایشان یا نه میانه مجتهدین در این خلافت.

### قوم نهم زنانی که شوهران ایشان با ایشان لعان کرده باشند

قوم نهم زنانی که شوهران ایشان با ایشان لعان کرده باشند و لعان آنست که شخصی بزنی خود گوید که فلان با تو زنا کرده و گواه نداشته باشد پس حاکم شرع ایشان را امر می‌کند بآنکه یکدیگر را لعنت کنند به طریقی که زود باشد که در بحث لعان بیاید چه بعد از لعان آن زنان بر شوهران خود حرام مؤبد می‌شوند.

### قوم دهم زنان کر و گنگ که شوهران ایشان به ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده

قوم دهم زنان کر و گنگ که شوهران ایشان به ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده چه در این صورت بمجرد این گفتن آن زنان بر شوهران خود حرام مؤبد می‌شوند.

### قوم یازدهم دختران عمه و خاله هر گاه که با عمه و خاله زنا کنند

قوم یازدهم دختران عمه و خاله هر گاه که با عمه و خاله زنا کنند چه دختران ایشان بر آن کسانی که با ایشان زنا کرده باشند حرام مؤبد می‌شوند اما اگر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۷۵ بعمه و خاله به شبهه دخول کرده باشند یا عقد دختران ایشان پیش از زنا با ایشان واقع شده باشد حرام نمی‌شوند

### قوم دوازدهم مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان لواطه کرده باشند

قوم دوازدهم مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان لواطه کرده باشند به غیوبت حشفه یا بعضی از حشفه که در دبر ایشان غایب شده باشد چه مادران و خواهران و دختران ایشان بر لواطه کننده حرام مؤبد می‌شوند هر گاه عقد ایشان پیش از لواطه کردن نباشد «۱» و آیا مادر و خواهر رضاعی آن پسر بمجرّد لواطه کردن با او حرام می‌شوند یا نه میان مجتهدین خلافت و هم چنین خلافت در حرام بودن مادر مادر او و دختر دختر او و اما دختر خواهر او حرام نمی‌شود.

### قوم سیزدهم زنان آزادی که شوهران ایشان نه مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند

قوم سیزدهم زنان آزادی که شوهران ایشان نه مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند چه ایشان بعد از آن حرام مؤبد می‌شوند بر شوهران خود.

### قوم چهاردهم کنیزان که شوهران ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند

قوم چهاردهم کنیزان که شوهران ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند چه بعد از آن ایشان بر شوهران خود حرام مؤبد می‌شوند.

### قوم پانزدهم دختری که نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند

قوم پانزدهم دختری که نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند و مخرج حیض و بول یا مخرج بول و غایط او یکی شود بر شوهر خود حرام مؤبد می‌شود اما از نفقه و کسوه و سکنی او بیرون نمی‌رود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر بعد از آن که هر دو مخرج او یکی شده باشد نیک شود حلال می‌شود و آیا اگر دختر بالغ باشد و شوهرش چون با او دخول کند او را این حال بهم رسد حرام مؤبد می‌شود یا نه میان مجتهدین در آن خلافت و هم چنین در این که اگر دختری را به انگشت بکارت او برند آیا حرام مؤبد می‌شود یا نه اقرب آنست که حرام نمی‌شود و هم چنین خلافت در این که اگر کنیز را چنین کنند آیا حرام مؤبد می‌شود یا نه اقرب آنست که نمی‌شود.

### قسم دوم جماعتی از زنان که حرام مؤبد نیستند بلکه به واسطه مانعی حرام شده‌اند

قسم دوم جماعتی از زنان که حرام مؤبد نیستند بلکه به واسطه مانعی حرام شده‌اند چون جمع میان دو صنف از ایشان یا غیر آن و آنها هفده‌اند: اول جمع کردن میان مادر و دختر به شرطی که دخول به مادر نکرده باشد چه هر گاه مادر را طلاق دهد دختر را می‌توان خواست اما جمع کردن میان هر دو حرامست. دوم جمع کردن میان دو خواهر اگر چه بعقد متعه باشد حرامست چه تا یک خواهر را طلاق ندهد و او از عدّه خود بیرون نرود اگر طلاق رجعی باشد که شوهر در عدّه رجوع تواند کرد خواهر دیگر را نمی‌تواند خواست و در طلاق باین خلافت میان مجتهدین اصحّ آنست که جایز است «۲». سیّم جمع میان عمّه و (\_\_\_\_\_۱) احوط عدم فرقت بین لواط

سابق بر عقد و لا-حق آن عقد و هم چنین احوط و اقوی الحاق رضاع است بنسب و هم چنین اقوی الحاق مادر مادر و دختر دختر است بلکه احوط عدم فرق است در واطی ما بین بالغ و غیر بالغ بلکه احوط حرمت مادر و دختر و خواهر است بر پسر واطی و اللّه

هو العالم صدر دام ظلّه العالی (۲) احوط ترك است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۷۶ خاله و هر چند بالا روند و دختر برادر و دختر خواهر بی‌اذن عمّه و خاله در عقد و اگر چه متعه باشد حرامست اما اگر اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن میانه عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هر گاه کنیز باشند خلافت میانه مجتهدین و استاد بنده اعنی افضل المتأخرین بهاء المله و الدین محمّد طاب ثراه نیز در این مسأله با ایشان متفق بودند زیرا که در این باب حدیثی بنظر نرسیده «۱».

چهارم جمع کردن میانه کنیز و زن آزاد بی‌اذن آن زن چه جمع میان ایشان حرامست و آیا با اذن او جایز است یا نه میانه مجتهدین در این خلافت. پنجم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از چهار زن دائمی و متعه بر قول بعضی از مجتهدین. ششم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از دو کنیز و بعضی از مجتهدین جمع میانه دو کنیز را جایز نمی‌دانند. هفتم جمع کردن بنده میانه سه زن آزاد یا بیشتر چه بنده را بیشتر از دو زن آزاد جایز نیست. هشتم جمع کردن بنده میانه پنج کنیز یا زیاده چه بنده را زیاده از چهار کنیز حرامست. نهم نکاح زن بت پرست چه کفر مانعست از حلال بودن او بر مسلمان. دهم نکاح زن مسلمانی که مرتدّ شده باشد چه ارتداد مانعست از خواستن او. یازدهم زن جهود و ترسا را بعقد دائمی خواستن اما ایشان را متعه کردن جایز است بر قول بعضی از مجتهدین. دوازدهم زن آزادی که سه مرتبه شوهر او را طلاق دهد بر آن شوهر حرامست تا آن که او را دیگری بعقد دخول کند و طلاق دهد آن گاه بر او حلال می‌شود اگر چه طلاق دهنده بنده باشد. سیزدهم زن آزادی که شش مرتبه شوهر او را طلاق گوید بر شوهر او حرامست تا آن که او را دیگری بعقد درآورده دخول کند و طلاق دهد آن گاه حلال می‌شود اگر چه طلاق دهنده بنده باشد. چهاردهم کنیزی را هر گاه شوهر او دو مرتبه طلاق گوید بر او حرام می‌شود تا آن که شخص دیگری او را بعقد دخول کند و طلاق دهد و اگر چه طلاق دهنده آزاد باشد. پانزدهم کنیزی را هر گاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام می‌شود بر شوهر تا آن که دیگری او را بعقد دخول کند و طلاق دهد اگر چه طلاق دهنده آزاد باشد. شانزدهم هر گاه هر یک از دو شخص دختر خود را به دیگری دهند که مهر هر یک فرج دیگری باشد حرامست و این را نکاح شغار می‌گویند و این نکاح باطلست. هفدهم هر گاه جماعی از زنان کسه شمرده شدن ایشان ممکن باشد

(۱) ولی اطلاق حدیث وارد در این

مقام کافی است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۷۷ و یکی از ایشان از محارم باشد چون مادر و خواهر و مشتبّه باشند نکاح کردن آن جماعت بالتّمام حرامست.

### فصل پنجم در اقسام دخول کردن

#### سه وجه واجب

سه وجه واجب اول دخول کردن بعد از چهار ماه چه هر گاه چهار ماه بگذرد و بزنی خود دخول نکند واجبست که بعد از آن دخول کند بر او بی‌عذر شرعی. دوم هر گاه شخصی قسم خورد که با زن خود دخول نکند در این صورت آن زن معامله خود را بحاکم شرع عرض می‌کند و حاکم شرع تا چهار ماه آن شخص را مهلت می‌دهد و مخیر می‌سازد میانه دخول کردن یا کفّاره یا طلاق دادن آن گاه بر او واجب می‌شود دخول کردن یا کفّاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ایلا خواهد آمد. سیم هر گاه کسی با زن خود گوید که پشت تو هم چو پشت مادر منست در این صورت آن زن حال خود را بحاکم شرع عرض می‌کند و حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت می‌دهد آن گاه واجبست بر او دخول کردن یا کفّاره یا طلاق دادن چنانچه در بحثظهار خواهد آمد اما

**شانزده وجه حرام**

شانزده وجه حرام اول دخول کردن در حالتی که حیض داشته باشد. دوم در حالتی که نفسا باشد. سیم در حالتی که هر یک از زن یا شوهر احرام حج یا عمره بسته باشد. چهارم در حالتی که هر یک از ایشان روزه واجب چون روزه ماه رمضان یا نذر معین داشته باشد و در نذر غیر معین خلافت. پنجم در حالتی که وقت نماز تنک شده باشد. ششم هر گاه یکی از ایشان اعتکاف واجب کرده باشد. هفتم در حالتی که یکی از ایشان معتکف باشد. هشتم هر گاه کسی بزنی خود گفته باشد که پشت تو هم چو پشت مادر منست پیش از آن که کفاره بدهد دخول کردن حرامست. نهم در حالتی که شخصی زن دیگر را به شبهه دخول کند شوهر آن زن را دخول کردن بآن زن حرام است تا آن که از عده دخول کننده بیرون رود. دهم هر گاه به سبب دخول کردن به دختر غیر بالغ که مخرج بول و غایط یا مخرج حیض و بول او یکی شود دخول کردن با او حرامست و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر نیک شود دخول کردن به او حلال می‌شود. یازدهم دخول کردن بیکدیگر از زنان در شبی که نوبت زن دیگر باشد بی‌اذن زنی که نوبت او باشد بر قول بعضی از مجتهدین. دوازدهم در وقتی که زن نگذارد که شوهر با او دخول کند جهت گرفتن مهر خود پس اگر شوهر به قهر و غلبه او را دخول کند جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۷۸ حرامست. سیزدهم در حالتی که زن را طلاق گفته باشد و شوهر را رسد که رجوع کند پیش از آن که از عده بیرون رود دخول کردن غیر شوهر با او حرام است. چهاردهم دخول کردن به کنیز حامله که خریده باشد پیش از آن که چهار ماه از حمل او بگذرد حرامست. پانزدهم دخول کردن به زنی که از دخول عاجز آید به واسطه بیماری او یا بزرگی آلت شوهر حرامست. شانزدهم هر گاه کنیزی را بخرند پیش از آن که آن کنیز یک حیض بیند یا چهل و پنج روز از وقت خریدن او بگذرد دخول کردن با او حرامست «۱» و آیا در این مدت چنانچه دخول کردن به او حرامست بوسیدن آن کنیز و دست مالیدن با او نیز حرامست یا نه میانه مجتهدین در آن خلافت و

**اما پنج وجه سنت**

اما پنج وجه سنت اول مطلق دخول کردن با زن خود بی‌آن که ضرری به او رسد و قدرت بر آن داشته باشد. دوم دخول کردن در شب اول ماه رمضان. سیم دخول کردن در شب سه شنبه و دوشنبه و پنجشنبه و جمعه و بعد از خفتن. چهارم دخول کردن در روز پنجشنبه در وقت ظهر. پنجم دخول کردن در روز جمعه بعد از عصر و

**اما آن بیست و هفت وجه مکروه**

اما آن بیست و هفت وجه مکروه اول دخول کردن بعد از آن که محتمل شده باشد پیش از آن که وضو بسازد یا غسل کند چه در حدیث آمده که اگر کسی بعد از آن که محتمل شده باشد وضو نساخته یا غسل نکرده با زن خود دخول کند فرزندی که حاصل شود دیوانه باشد. دوم برهنه دخول کردن. سیم دخول کردن در کشتی یا جائی که سقف نداشته باشد یا در زیر درختان میوه‌دار. چهارم دخول کردن از وقت طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب. پنجم دخول کردن در وقت زردی طلوع آفتاب. ششم دخول کردن در وقت ظهر مگر در روز پنجشنبه که سنت است. هفتم دخول کردن در آخر روز در وقتی که آفتاب زرد باشد. هشتم دخول کردن بعد از غروب آفتاب تا برطرف شدن شفق. نهم دخول کردن در شب اول هر ماه مگر در شب اول ماه رمضان که سنت است چنانچه مذکور شد و هم چنین مکروهست دخول کردن در اول ساعت شب. دهم دخول کردن در نیمه هر ماه خصوصاً نیمه ماه شعبان.

یازدهم دخول کردن در آخر هر ماه چه در حدیث آمده که اگر فرزندی در اوّل ماه یا در میان ماه یا در آخر ماه صورت بندد از شکم بیفتد و اگر نیفتد دیوانه خواهد بود. دوازدهم دخول کردن در وقتی که ماه یا آفتاب گرفته باشد یا بادهای سیاه و سرخ و زرد ترسناک بوزد یا (\_\_\_\_\_ ) (۱) اگر فروشنده با او دخول کرده باشد چنانچه خواهند فرمود صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۷۹ زلزله باشد. سیزدهم دخول کردن در جائی که طفل ایشان را ببیند چه در حدیث آمده است که اگر در این حالت فرزندی بهم رسد پس اگر پسر آید زانی باشد و اگر دختر آید زانیه باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر طفل ممیز باشد مکروهست و در حدیث مطلق واقع شده و هم چنین مکروهست دخول کردن با زن هر گاه زن دیگر نگاه کند. چهاردهم دخول کردن در حالتی که روی یا پشت بقبله یا ایستاده یا رو به آفتاب باشد. پانزدهم دخول کردن در سفر هر گاه آب یافت نشود و اگر در حضر نیز آب نباشد دخول کردن آیا مکروهست یا نه میانه مجتهدین در این خلافت. شانزدهم دخول کردن با دختر بکر هر گاه متعه کرده باشد چه سنت است که در این حالت بکارت او را نبرد. هفدهم دخول کردن در دبر زنان و مالک نیز که یکی از علمای سنیانست بر این رفته و بعضی از مجتهدین ما این را حرام می‌دانند. هجدهم دخول کردن به کنیز حامله بعد از آن که از آبستنی او چهار ماه گذشته باشد. نوزدهم دخول کردن به زنی که از زنا بهم رسیده باشد خواه بعقد باشد و خواه به خریدن. بیستم دخول کردن پیش از دادن مهر یا بعضی از آن. بیست و یکم دخول کردن به زنی که مهر او را در وقت عقد کردن ذکر نکرده باشند پیش از آن که مشخص کند. بیست و دوم دخول کردن به زنی که از حیض و نفاس پاک شده باشد و غسل نکرده باشد «۱». بیست و سیم دخول کردن در شب عید قربان. بیست و چهارم دخول کردن میان اذان و اقامت. بیست و پنجم دخول کردن در شبی که روز آن از سفر آمده باشد. بیست و ششم دخول کردن در شبیکه روزش بسفر رود. بیست و هفتم دخول کردن با زنی به اشتباهی غیر آن زن.

### تتمه در دخول کردن به شبهه

#### آن بر سه قسمست

آن بر سه قسمست اول نسبت به کسی که دخول کرده باشد چنانچه کسی که زنی را در جامه خواب خود ببیند و کمان کند که زن اوست و دخول کند. دوم نسبت به کسی که دخول به او واقع شده باشد چون دخول کردن کنیز مشترک یا مکاتب یا امّ ولد. سیم نسبت به مأخذ حکم جهت اختلاف در آن چون دخول کردن به زنی که از زنا مخلوق شده باشد چنانچه میانه مجتهدین در حرام بودن دخول به او خلافت پس در این صورت اگر به او دخول کند دخول به شبهه خواهد بود

#### و احکام دخول کردن به شبهه

و احکام دخول کردن به شبهه پنجست: اول ساقط شدن حدّ از دخول کننده به شبهه و در کنیز به شرطیست که کمان حلیت داشته باشد \_\_\_\_\_ چه اگر کمان حلیت \_\_\_\_\_ ت نداشته باشد \_\_\_\_\_ (\_\_\_\_\_ ) بلکه احوط ترک است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۸۰ حدّ بقدر حصّه شریک لازمست. دوم ثابت شدن نسب به وطی شبهه چه اگر بزنی شخصی به گمان آن که زن اوست دخول کند فرزندی که از او حاصل شود فرزند اوست امّا اگر دانسته دخول کند نسب بهم نمی‌رسد. سیم عدّه داشتن زنی که به شبهه به او دخول کنند جهت محافظت نطفه دخول کننده از ممزوج شدن به نطفه شوهر او امّا اگر دانسته دخول کند عدّه ندارد و اگر جاهله باشد عدّه آیا دارد یا نه میانه مجتهدین خلافت. چهارم مهر دادن چه بر کسی که به

زنی به شبهه دخول کند مهر دادن لازمست به شرطی که آن زن عالم نباشد پس اگر عالم باشد مهر ندارد. پنجم حرام شدن مادر آن زن و دختر او بر کسی که به شبهه به آن زن دخول کرده باشد به شرطی که زن نیز جاهل باشد و بعضی از مجتهدین در این مسأله توقف کرده‌اند و بر تقدیر حرمت محرومیت آن زن بهم نمی‌رسد به اجماع مجتهدین چه محرمیت او خواص نکاح صحیح است و در هر موضعی که نگاه کردن بآن زن حرامست دست مالیدن به او نیز حرامست اما زنی را که دست مالیدن به او حرام باشد نگاه کردن به او لازم نیست که حرام باشد چه نگاه کردن بزنی اجنبیه جهت گواه شدن به واسطه او حلالست و دست مالیدن او حرام اما گاه هست که دست مالیدن بزنی جایز است و نگاه کردن به او مکروه چون دست مالیدن بزنی خود و نگاه کردن به فرج او چه مکروه است نگاه کردن به فرج چنانچه مذکور شد

### فصل ششم در آن چه بر عقد کردن بزنی و تمکین دادن زن شوهر را

#### صد و هفت امر

#### سی و یک امر واجب

سی و یک امر واجب اول غسل کردن هر دو جهت نماز. دوم تیمم کردن ایشان جهت نماز هر گاه آب نباشد. سیم قضا کردن روزه واجب هر گاه در آن حال دخول کنند. چهارم قضای اعتکاف واجب هر گاه در اثنای آن دخول واقع شود. پنجم تمام کردن دو اعتکاف واجب یا زیاده هر گاه شرط تابع در آن کرده باشند و به سبب دخول کردن در اثنای آن باطل نموده باشند. ششم قضای حج و عمره واجب هر گاه پیش از آن که وقوف عرفات و مشعر کرده باشند از روی عمد دخول کنند. هفتم تمام کردن افعال حجی که به سبب دخول کردن باطل کرده باشند. هشتم دادن کفاره دخول کردن در روزه واجب و اعتکاف واجب و حج واجب به آن چه در بحث روزه و اعتکاف و حج مذکور شده. نهم نفقه دادن به زنی که در حج به او دخول کرده باشد در سال دوم که جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۸۱ به حج روند و راحله او نیز بر او واجبست هر گاه فاسد گردانیدن حج از جانب شوهر باشد زن اطاعت او نکرده باشد. دهم تفرقه کردن میانه زن و شوهر در سال دوم هر گاه بان موضعی که در سال اول دخول کرده باشد برسند به این طریق که شخصی با ایشان باشد تا آن که افعال حج را به اتمام رسانند و نگذارد که با یکدیگر خلوت کنند. یازدهم هر گاه دخول در حالتی که زن حیض داشته باشد واقع شود کفاره برو واجبست چنانچه در بحث حیض مذکور شد و بعضی از مجتهدین این کفاره را سنت می‌دانند. دوازدهم عده داشتن هر گاه به شبهه دخول واقع شود هر گاه آن زن در سن زنانی باشد که حیض نه بیند و هم چنین عده لازمست هر گاه شوهر زن را طلاق دهد و به او دخول نکرده باشد. سیزدهم هر گاه شخصی زن عقدی داشته باشد و زنا کند واجبست که حاکم شرع او را سنگسار کند و اگر زن نیز شوهر داشته باشد واجبست که او را نیز سنگسار کند و اگر شوهر نداشته باشد یا مرد زن نکاحی نداشته باشد و زنا کنند موجب صد تازیانه‌اند و موی «۱» او را باید تراشید و از شهر تا یک سال بیرون باید کرد چنانچه عن قریب به تفصیل مذکور خواهد شد. چهاردهم هر گاه زن آزادی را شوهر او سه طلاق دهد واجبست که شخصی دیگر آن زن را نکاح کند و دخول نماید و طلاق دهد تا باز بر شوهر اول حلال شود و هم چنین هر گاه شش طلاق گوید محتاج به کسی است که دخول کند تا حلال شود و هم چنین در هر سه طلاق غیر عدی محتاج به محلل است اما در طلاق عدی در نهم مرتبه طلاق حرام مؤبد می‌شود چنانچه مذکور شد و اگر کنیز باشد در طلاق دوم و چهارم محتاج به کسی است که بعقد دخول کند تا حلال شود. پانزدهم واجبست که زن مرده خود را دخول کند. شانزدهم هر گاه کنیزی را بخرد بشرط آن که بکر باشد و دخول کند و بعد از دخول ظاهر شود که بکر نبوده واجبست که ده یک قیمت



کنیز را با کنیز به فروشنده او بدهد. هفدهم هر گاه کنیزی را خریده باشد و بعد از آن که به او دخول کرده باشد ظاهر شود که آبستن است واجبست که بیست و یک قیمت آن کنیز را با کنیز به فروشنده او دهد. هجدهم هر گاه شخصی مرتد شود و بعد از ارتداد با زن خود دخول کند لازمست که مهر او را بدهد. نوزدهم هر گاه کنیزی را که آقای او به او دخول کرده باشد شخصی بخرد واجبست که بکند ذارد که یک حیض بییند

(۱) موی سر آن مرد زانی خل جامع

عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۸۲ آن گاه به او دخول کند اگر حیض بییند و اگر نبیند و در سنّ زنانی باشد که حیض نه بیند چهل و پنج روز باید که صبر نماید و بعد از آن به او دخول کند امّا اگر آقا دخول نکرده باشد همان ساعت که بخرد دخول می‌تواند کرد. بیستم زنی را که عقد کرده باشد و پیش از دخول طلاق دهد واجبست بر شوهر که نصف مهر را به او دهد و اگر دخول کرده باشد تمام مهر او را باید داد. بیست و یکم اگر در وقت عقد کردن مهر را مشخص نکرده باشد واجبست بر شوهر که مهر المثل به او دهد. بیست و دوم هر گاه زن مقّرر کردن مهر خود را به شوهر رجوع کرده باشد واجبست بر او که قبل از دخول مهر او را مشخص کند. بیست و سیم واجبست بر شوهر دادن مهر المثل در هر موضعی که مهر مسمی فاسد شده باشد و هم چنین واجبست مهر المثل در وطی شبهه و در زنا کردن به تعدی. بیست و چهارم واجبست نفقه دادن بزن عقد دائمی و اگر چه او را طلاق داده باشند تا زمانی که از عدّه بیرون نرفته است و هم چنین واجبست نفقه دادن بزن عقد دائمی و اگر چه او را واجبست دادن جامه که بدن خود را بآن به پوشند و خانه که در آن بنشینند و خادمی که خدمت ایشان کند هر گاه از جماعتی باشند که خدمتکار داشته باشند و نیز واجبست دادن فرش و چیزهایی که بدن بآن پاک سازند و ازاله بوی بدن کنند و ظروفی که در آن طعام بپزند و اجرت حیم در وقت احتیاج و قیمت آب غسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین. بیست و پنجم هر چهار شب یک شب پیش زن خوابیدن چه خوابیدن یک شب از چهار شب پیش او واجبست. بیست و ششم اگر بر زن ظلم کرده باشد یعنی پیش او نخوایده باشد قضای آن واجبست. بیست و هفتم اگر منی را در بیرون فرج زن دائمی بریزد بی‌اذن او واجبست که ده مثقال طلا به او بدهد. بیست و هشتم بر زنی که شوهر او مرده باشد واجبست «۱» که بعد از فوت او تا چهار ماه و ده روز ترک زینت کند. بیست و نهم واجبست بر زن تهیه آن چه دخول کردن و تمتّع گرفتن موقوف بر آن باشد. سی‌ام هر گاه زنی نفس خود را به شوهر واگذارد و نام مهر نبرد آن گاه او را پیش از دخول کردن و مشخص ساختن مهر طلاق دهد یا فسخ نکاح ایشان شود واجبست بر شوهر اگر مالدار باشد که جامه نفیسی که ده مثقال طلا ارزد یا اسبی که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا به آن زن بدهد و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره

(۱) در مکروهات نکاح فرمودند

سنت است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۸۳ بدهد و اگر میانه باشد جامه یا اسبی که پنج مثقال طلا قیمت آن باشد یا پنج مثقال طلا بدهد و در این حکم میانه بنده و آزاد فرقی نیست. سی و یکم واجبست کشتن و سوختن حیوان مأكول اللحم که با او دخول کرده باشند و هم چنین واجبست قیمت آن را به مالکش دادن و اما

### بیست امر حرام

بیست امر حرام اول نماز کردن ایشان پیش از غسل. دوم طواف کردن ایشان پیش از غسل. سیم روزه داشتن ایشان پیش از غسل. چهارم سجده تلاوت و سجده سهو کردن پیش از غسل. پنجم خواندن هر یک از چهار سوره که در آنها سجده واجبست و خواندن بعضی آنها و اگر چه آیتی از آنها باشد چون خواندن بسم الله الرحمن الرحیم پیش از غسل. ششم داخل شدن ایشان بمسجد مکه و مدینه پیش از غسل. هفتم درنگ کردن ایشان در مسجدها سوای آن دو مسجد پیش از غسل. هشتم خواستن مادر زنی را که عقد

کرده باشد. نهم خواستن دختر زنی را که به او دخول کرده باشد. دهم پدر و فرزندان شوهر آن زن بر آن زن حرامست. یازدهم خواستن خواهر زنی را که عقد کرده باشند در حالتی که آن زن در نکاح او باقی باشد یا در عده رجعیه باشد. دوازدهم خواستن دختر برادر یا دختر خواهر زنی را که نکاح کرده باشد بی‌اذن این زنان که عمه و خاله ایشانند حرام است. سیزدهم معقوده هر یک از پدر و پسر بر یکدیگر حرامست. چهاردهم مرد آزادی که چهار زن نکاحی داشته باشد زیاده از آن خواستن حرامست و هم چنین زیاده از دو کنیز خواستن حرامست. پانزدهم بنده را زیاده از دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن حرامست. شانزدهم هر گاه شخصی زن آزادی داشته باشد کنیز خواستن او بی‌اذن آن زن حرامست اگر آن مرد آزاد باشد اما اگر غلام باشد آیا کنیز را بی‌رخصت زن آزاد می‌تواند خواست یا نه میانه مجتهدین در این خلافست اقرب آنست که نمی‌تواند و بعضی از سنّیان این را جایز می‌دانند. هفدهم ردّ کردن فرزند زنی را که به او دخول کرده باشد بآنکه گوید که این فرزند از من نیست. هجدهم ریختن منی در غیر فرج زن آزادی که او را بعقد دوام خواسته باشد بی‌اذن او اما در متعه و کنیز جایز است. نوزدهم عقد کردن زنی که در عقد دیگری باشد چه بمجرّد عقد بر او حرام مؤید می‌شود. بیستم امتناع نمودن زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن مهر یا غیر آن بعد از دخول کردن و اما آن

### دو امر سنّت

دو امر سنّت اول وضو ساختن کسی را که دخول جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۸۴ کرده باشد جهت خوابیدن هر گاه خواهد که غسل نکرده بخوابد و این وضوئیست که مجتهدین گفته‌اند که بول و غایط آن را باطل نمی‌کند و هر گاه در آن حال آب نباشد سنّت است که تیمم کند جهت خواب کردن. دوم برابر دانستن زنان یعنی رعایت مساوات کردن در گشاده‌روئی و قسمت روزها میانه ایشان و خوابیدن در شب پیش ایشان و اما آن

### پنجاه و چهار امر باقی

پنجاه و چهار امر باقی اول باطل شدن وضو و غسل و تیمم بدخول کردن. دوم باطل شدن نماز بدخول کردن. سیم باطل شدن روزه اگر عمدا دخول کرده باشد. چهارم باطل شدن تتابع در روزه‌های نذری که در آن شرط تتابع نموده باشد هر گاه در اثنای آن دخول کرده باشد و هم چنین باطل می‌شود در کفّاره ماه رمضان و غیر آن هر گاه دخول در ماه اول روزه واقع شده باشد. پنجم باطل شدن اعتکاف به سبب دخول. ششم باطل شدن حجّ و عمره هر گاه پیش از وقوف عرفات و مشعر عمدا دخول کرده باشد. هفتم فاسق شدن کسی که در حالت احرام یا روزه اعتکاف واجب دانسته دخول کند. هشتم غیر بکر شدن دختر بکر به سبب دخول کردن به او پس احکامی که مخصوص دختر بکر است ازو ساقط می‌شود مثل آن که در بکر جهت نکاح سکوت کافی بود و در غیر بکر می‌باید که حرف بزند چنانچه مذکور خواهد شد. نهم بیرون رفتن از عنین بودن به سبب دخول کردن. دهم ملحق شدن فرزندی که بعد از شش ماه یا بیشتر متولّد شود بدخول کننده اگر چه دخول به شبهه باشد هر گاه آن زن شوهر نداشته باشد. یازدهم در عده رجعیه رجوع کردن به سبب دخول. دوازدهم لعان کردن بزن مدخوله چه هر گاه نفی ولد کند لعان باید کرد. سیزدهم ساقط شدن امتناع زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن مهر بعد از دخول. چهاردهم ثبوت طلاق سنّت و بدعت. پانزدهم ثبوت مهر به وطی کنیز مشترک. شانزدهم ثبوت مهر به وطی کنیز مکاتبه. هجدهم گردیدن کنیز صاحب فراش به سبب دخول کردن چه به این مضمون روایت وارد شده. هجدهم قطع عده کردن هر گاه از زنا حامله باشد. نوزدهم ثبوت فسخ مر مشتری کنیز را هر گاه بایع وطی کرده باشد. بیستم اجازت بایع اگر مشتری با کنیز دخول کرده باشد. بیست و یکم ثبوت فسخ به سبب دخول کردن کنیزی که به کسی بخشیده باشند در جائی که رجوع کردن جایز باشد. بیست و دوم فسخ بیع هر گاه بایع جامع عباسی (طبع قدیم)

ج ۲، ص: ۲۸۵ در قیمت عیبی یابد چون دخول کردن به کنیز. بیست و سیّم دلالت کردن بر اختیار نمودن چه هر گاه شخصی مسلمان شود و زیاده از چهار زن داشته باشد لازمست که از جمله آنها اختیار چهار زن کند و هر گاه دخول کند مشخص می شود که اختیار کرده و هم چنین در طلاق مبهم و عتق مبهم دلالت بر تعیین می کند. بیست و چهارم موقوف بودن انقضای عده هر گاه مدخوله مرتد شود مطلقاً یا آن که دخول کننده مرتد ملی باشد یا مدخوله مسلمان شود یا دخول کننده مسلمان شود و مدخوله او بت پرست باشد. بیست و پنجم مانع شدن دخول کردن از ردّ نمودن مگر جهت آبستن بودن و غیر بکر بودن کنیز که در این صورت دخول مانع از ردّ کردن آن کنیز نیست. بیست و ششم ساقط شدن اختیار بعد از دخول چه اگر پیش از دخول کنیزی آزاد شود اختیار فسخ عقد خود دارد اما بعد از دخول اختیار فسخ ندارد خواه شوهر او آزاد باشد و خواه غلام بر قول بعضی از مجتهدین. بیست و هفتم ممنوع بودن به سبب دخول از نکاح کردن زنان دیگر کسی که زیاده بر چهار زن کافره داشته باشد و خود مسلمان شود تا انقضای عده ایشان چه احتمال دارد که ایشان در عده مسلمان شوند اما اگر دخول نکرده باشد می تواند فی الحال زن دیگر بخواهد و هم چنین ممنوعست از خواستن خواهر زن کافره تا آن که آن کافره از عده بیرون آید و هم چنین ممنوعست از اختیار کردن کنیز هر گاه مسلمان شود و زن آزاد کافره داشته باشد تا آن که از عده بیرون آید. بیست و هشتم واقع شدنظهار معلق بر دخول. بیست و نهم واقع شدن زن آزادی معلق بر دخول بنذر. سی ام باطل شدن اختیار زن و شوهر به سبب دخول در عیبی که بعد از دخول به هم رسد مگر دیوانگی در مرد که باطل نمی شود چنانچه زود باشد که بیاید. سی و یکم تغییر مهر بحسب روزها در متعه. سی و دوم قرار یافتن و صحیح بودن نکاح بیمار چه اگر بیمار زنی را نکاح کند آن نکاح قرار نمی گیرد و منعقد نمی شود مگر آن که دخول کند که اگر دخول نکرده بمیرد نکاح باطل می شود. سی و سیّم ثبوت تحصین هر یک از ایشان به سبب دخول خواه بعقد دوام و خواه بملک. سی و چهارم نشر حرمت رضاع چه اگر دخول نکرده باشد نشر حرمت نمی کند. سی و پنجم محرم شدن دختر به سبب دخول به مادر و محرم شدن مادر به سبب عقد دختر. سی و ششم امتناع فسخ کردن زن نکاح جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۸۶ خود را به عنین شدن شوهر بعد از دخول. سی و هفتم محقق شدن رجوع در ایلا وظهار بدخول کردن. سی و هشتم منع کردن شوهر زن را از خوردن چیزهایی که بوی بد داشته باشد چون پیاز و سیر و ازاله بوی بدن و امر کردن به پاک ساختن آن چه طبع از آن منتفّر باشد چه دادن مهر تقاضای آن می کند که شوهر اینها را منع تواند کرد. سی و نهم التزام نمودن زن جهودیّه به غسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین در نکاح متعه و نهی کردن او از مجاورت نجاست و شراب. چهلم منع کردن مدخوله از بیرون رفتن از خانه جهت عیادتها و سفر غیر واجب. چهلم و یکم وفا کردن کسی که قسم خورده باشد که نکاح کند بعقد کردن چه هر گاه عقد کند وفا بنذر خود کرده و هم چنین خلاف نذر و سوگند کردن اگر قسم خورده باشد یا نذر کرده باشد که نکاح نکند چه بمجّرد عقد خلاف نذر و سوگند کرده. چهلم و دوم بیرون آمدن دخول کننده از عذب بودن به سبب عقد. چهلم و سیّم تمتع گرفتن از زن و نگاه کردن بجمیع بدن او و نظر کردن زن نیز بجمیع بدن مرد به سبب عقد. چهلم و چهارم مالک شدن طلاق و خلع وظهار و ایلا و لعان به سبب عقد. چهلم و پنجم ثبوت فسخ هر یک با عیب. چهلم و ششم جواز سفر کردن و دور شدن از زنی که او را خواسته باشد. چهلم و هفتم ساقط شدن عفو ولی بعد از دخول چه پیش از دخول عفو می تواند کرد. چهلم و هشتم ثبوت میراث بردن زن و شوهر از یکدیگر به سبب عقد صحیح و دخول در بیماری. چهلم و نهم جایز بودن غسل دادن و کفن کردن هر یک از زن و شوهر یکدیگر را به سبب عقد هر گاه عقد دائمی باشد. پنجاهم مالک شدن زن نصف صداق را بمجّرد عقد هر گاه پیش از دخول طلاق دهد. پنجاه و یکم برانگیختن حاکم شرع دو کس از خویشان زن و شوهر را که میانه ایشان اصلاح کند گاهی که میانه ایشان نزاع باشد. پنجاه و دوم قبول کردن قول شوهر هر گاه اختلاف کنند در قدر مهر و قول زن در گرفتن مهر. پنجاه و سیّم سوگند خوردن هر یک از زن و شوهر در تعیین مهر باختلاف ایشان. پنجاه و چهارم منع کردن زن از سوگند خوردن و نذر و عهد کردن و شیر دادن هر گاه مستلزم منع حقی از حقوق شوهر باشد.

تتمه

## حکم مخصوص قبل

حکم مخصوص قبل است اول حلال شدن زن آزادی که او را سه طلاق داده باشد یا کنیزی که او را دو طلاق داده باشد چه موقوفست حلال شدن آن زن بر شوهر بدخول جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۸۷ کردن شخصی دیگر در قبل آن زن بعقد. دوم کسی که ایلا کرده باشد یعنی قسم خورده باشد که با زن خود دخول نکند وقتی که دخول در قبل آن زن کند حکم ایلا برطرف می‌شود. سیم احصان یعنی زن داشتن مرد و شوهر داشتن زن بدخول در قبل ثابت می‌شود. چهارم طلب سخن کردن زن در نکاح کردن هنگامی لازمست که دخول در قبل او واقع شده باشد. پنجم بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است بر قول بعضی از مجتهدین اما بیرون آمدن از دبر موجب غسل نیست و احکامی که بر دخول کردن مترتب می‌شود می‌باید که در آن مقدار باشد که حشفه یا بعض از آن غایب شود و آیا این احکام نسبت به کسی که حشفه او را بریده باشند و بمقدار حشفه از آلت او غایب شود مترتب «۱» می‌شود یا نه میانه مجتهدین در این مسأله خلافت ظاهر آنست که این احکام در او جاری نیست مگر در حرام شدن مادر و خواهر دختری که با او دخول کند

تکمله

تکمله بدان که شش حکم از خواص بکارتست: اول ولایت «۲» پدر و جدّ در نکاح بکر. دوم استحباب اختیار نمودن بکر جهت تزویج کردن. سیم وصیت نمودن به جاریه بکر چه اگر غیر بکر بدهند از عهده نذر بیرون نمی‌توانند آمد. چهارم وکیل کردن در خریدن بکر چه اگر وکیل غیر بکر بخرد صحیح نیست. پنجم اکتفا کردن به سکوت بکر در وقت رخصت خواستن از او به نکاح به خلاف غیر بکر که می‌باید سخن گوید. ششم مخصوص بودن در وقت زفاف به هفت شب خوابیدن پیش او بخلاف غیر بکر که پیش او سه شب باید خوابید و هم چنان که بکارت به سبب وطی برطرف می‌شود بغیر وطی نیز برطرف می‌شود چون جستن دختر از جائی به جایی یا چیزی برو زدن یا بیماری یا به واسطه بسیاری سنّ او و آیا احکام بکارت زایل می‌شود از بکری که بغیر جماع بکارت او رفته باشد چون احتیاج به حرف زدن در وقت نکاح و مخصوص بودن سه شب خوابیدن نزد او در ابتدای نکاح یا آن که آنها مخصوص غیر بکریست که بکارت او به جماع رفته باشد میانه مجتهدین در آن خلافت و بعضی از سنّیان گفته‌اند که این چنین زن نه داخل بکر است و نه داخل غیر بکر

تتمه

تتمه عادت مجتهدین امامیه این است که در کتاب نکاح خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مذکور می‌کنند و اگر چه بعضی از آنها دخلی به نکاح ندارد بنا بر این بنده دعا گو نیز در این کتاب اقتدا با ایشان کرده آنها را مذکور می‌سازد بدان که سی و سه چیز از خواص (۱) البتّه رعایت احتیاط را در تمام این موارد نمایند صدر دام ظلّه (۲) احتیاط به جمع بین اذن بکر و بین اذن پدر یا جد را ترک ننمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۸۸ آن حضرتست: اول حرام بودن نکاح کنیز آن بعقد دوام چه غیر آن

حضرت را جایز است بدو شرط: اول قدرت نداشتن بر زن آزاد خواستن دوّم ترسیدن از افتادن در زنا. دوّم حلال بودن نکاح کردن زنان یهود و نصاری بعقد چه غیر آن حضرت را جایز نیست بر قول بعضی از مجتهدین. سیّم حرام شدن زنانی که آن حضرت نگاه بر ایشان می کرده و ایشان را می خواسته بر شوهران ایشان و واجب بودن طلاق دادن شوهران ایشان را و این حکم برطرف شده. چهارم حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آن حضرت را زیاده بر چهار زن جایز نبودن و حرام بودن زیاده بر نه زن خواستن و حرام بودن بدل کردن هر یک از نه زن به دیگری و این حکم نیز نسبت به آن حضرت برطرف شده. پنجم مخیر بودن زنان آن حضرت در بودن نزد او یا مفارقت گزیدن از او بغیر لفظ طلاق و زنان غیر او بی طلاق مفارقت نمی توانند کرد. ششم حلال بودن نکاح کردن بلفظ هبه و وطی کردن بی مهر چه غیر آن حضرت را مثل این جایز نیست. هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیر آن حضرت را واجبست که از چهار شب یک شب پیش زن خود بخوابند. هشتم حرام بودن زنان آن حضرت بر غیر او. نهم واجب بودن مساوک کردن بر آن حضرت. دهم واجب بودن قربانی کردن آن حضرت. یازدهم واجب بودن شب برخواستن و به نماز شب قیام نمودن بر آن حضرت. دوازدهم واجب بودن انکار کردن بر کسی که فعل نامشروع کند و اظهار کردن انکار بر او واجب بود و اگر چه داند که دیگری برو انکار کرده باشد. سیزدهم حرام بودن گرفتن تصدّقات واجبی بر آن حضرت و اهل بیت او بر قول بعضی از مجتهدین و تصدّقات سنتی نیز برو حرام بوده. چهاردهم حرام بودن چشمک زدن بر آن حضرت بر خلاف ظاهر از زدن یا کشتن که بر دیگران حرام نیست مگر در عمل حرامی. پانزدهم حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت کردن. شانزدهم حرام بودن شعر گفتن. هفدهم حرام بودن کندن زره از تن مبارک بعد از آن که بقصد جنک پوشیده باشد پیش از آن که دشمن را ببیند. هجدهم حلال بودن اختیار کردن آن حضرت آن چه خواهد از غنیمت که لشکر در جنک بگیرند چون کنیز آن خوش شکل و چاروای نیکو و جامه خوب و غیر آن چنانچه در بحث جهاد مذکور شد. نوزدهم حلال بودن روزه وصال داشتن و آن چنانست که کسی یک روز و یک شب تا سحر روزه دارد و سحر افطار ناکرده جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۸۹ قصد روزه روز دیگر کند چه این روزه بر غیر آن حضرت حرامست. بیستم حلال بودن گرفتن نان و آب از دست گرسنگان و تشنگان چه غیر آن حضرت را حرامست. بیست و یکم حلال بودن مخصوص ساختن زمینها جهت چریدن چارواهای آن حضرت چه غیر او را حرام است. بیست و دوّم حلال بودن غنیمت بر آن حضرت و بر اّمّت او چه پیغمبران دیگر را حلال نبوده بلکه آنها را جمع کرده به آتش می سوخته‌اند. بیست و سیّم جایز بودن سجده کردن بر زمین و تیمّم کردن به خاک چه پیغمبران سابق را سجده کردن بر غیر خاک و عبادت کردن بغیر از وضو و غسل جایز نبوده. بیست و چهارم برانکیزته شدن آن حضرت بر تمام عالمیان. بیست و پنجم باقی بودن معجزه او یعنی قرآن تا قیام قیامت. بیست و ششم گردانیدن آن حضرت را خاتم پیغمبران. بیست و هفتم نصرت کردن آن حضرت بترسیدن دشمنان او در جنک از یک ماهه راه. بیست و هشتم نگاهداشتن اّمّت او را از مسخ شدن و فرو رفتن به زمین. بیست و نهم مخصوص بودن آن حضرت روز قیامت به شفاعت عام. سیام مخصوص بودن آن حضرت به دیدن از پشت چنانچه از پیش می دیده باین معنی که آن چه پس پشت او واقع می شد می دانست. سی و یکم مخصوص بود آن حضرت بخواب کردن چشم او و بیدار بودن دل او به این معنی که اگر آن حضرت در خواب می بود و کسی چیزی می گفت آن را در می یافت. سی و دوّم مضاعف شدن ثواب زنان او و عقاب آنها. سی و سیّم حلال بودن داخل شدن او بی احرام به مکه چه غیر آن حضرت را حرامست مگر جماعتی را که فقهاء استثناء کرده‌اند چون همیشه کش و غیره.

### فصل هفتم

فصل هفتم در بیان صداق بدان که ذکر صداق در نکاح دائمی شرط نیست بلکه سنت است پس اگر در عقد ذکر صداق نکنند آن عقد صحیح است و با دخول مهر المثل لازمست اگر به فرض کردن مهر راضی نشوند و لیکن سنت است که دخول نکند تا مهر را

مشخص نسازد اما اگر در عقد شرط کند که مهر نداشته باشد آیا آن نکاح صحیح است یا نه مجتهدین را در این دو قول است و سنت است که صداق پنجاه مثقال طلا یا کمتر باشد و مکروهست که از پنجاه مثقال طلا زیاده باشد و سید مرتضی رضی الله عنه زیاده از پنجاه مثقال طلا را جایز نمی‌داند و سنت است که اگر شوهر پیش از دخول بمیرد زن یا ولی او مهر را ببخشند و مکروهست که خویشان زن بعد از مردن زن طلب صداق او کنند هر گاه در جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۹۰ زندگی خود طلب نکرده باشد و شروط صداق هر گاه صداق در حال عقد کردن مقرر شود شش است: اول آن که آن چه صداق می‌کنند چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد خواه عین باشد و خواه منفعت چون تعلیم سوره از قرآن یا تعلیم صنعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک آن نتواند شد چون شراب و گوشت خوک صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که نکاح در این صورت باطل می‌شود و بر تقدیری که عقد صحیح باشد آیا مهر المثل می‌دهد یا قیمت شراب و خوک میانه مجتهدین خلافت اقرب آنست که مهر المثل می‌دهد اما اگر جهودان شراب را صداق کنند صحیح است و چون مسلمان شوند و قبض نکرده باشند قیمت آن را می‌دهند. دوم آن که صداق معلوم باشد بوزن یا کیل یا به دیدن و اگر چه وزن آن معلوم نباشد چون پارچه طلا یا نقره یا خرمن گندم یا آن که آن را وصف کند به نوعی که جهالت از آن برطرف شود پس اگر چیزی مجهول را صداق کنند صحیح نیست و مهر المثل می‌دهند. سیم آن که در صداق شرطی نکنند که مخالف نکاح باشد پس اگر وعده جهت دادن صداق مقرر نمایند و شرط کنند که اگر در آن وعده ندهند نکاح باطل باشد صحیح نیست و آیا آن شرط صحیح نیست یا صداق میانه مجتهدین در این مسأله خلافت. چهارم آن که صداق چیزی نباشد که وجود آن عدم آن را لازم داشته باشد پس اگر صداق این چنین چیزی باشد صحیح نیست مثل آن که شخصی برای غلام خود که تمام او یا بعض او آزاد باشد زنی نکاح کند و آن غلام را صداق آن زن کند چه در این صورت صداق او باطل می‌شود و مهر المثل می‌باید داد. پنجم آن که صداق مقداری باشد که زن بآن راضی باشد پس اگر صداق بمقدار باشد که زن بآن راضی نباشد صحیح نیست. ششم آن که ولی طفل او را به کمتر از مهر المثل صداق نکند یا به جهت طفل صغیر خود زیاده از مهر المثل صداق کند چه اگر به کمتر یا به زیاده از مهر المثل صداق کند صحیح نیست «۱» و آیا در این صورت صداق باطل است یا نه میانه مجتهدین خلافت و جایز است که آقای کنیز کنیز خود را آزاد کند و آزادی او را مهر او بگرداند و آیا در این صورت ابتدا به آزادی می‌کند یا به نکاح میانه مجتهدین خلافت اقرب آنست که بهر کدام که ابتدا کند صحیح است چه هر دو به منزله یک کلامند

## فصل هشتم

### اشاره

فصل هشتم در بیان آن که بدخول کردن مهر مسمی واجب می‌شود بدان که مسمی بدخول کردن در قبل (۱) مطلقا معلوم نیست صدر دام ظلّه

العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۹۱ یا در دبر زن واجب می‌شود خواه بعقد صحیح باشد و خواه به شبهه و

### ممکن نیست که دخول بی مهر باشد الا در چهار موضع

ممکن نیست که دخول بی مهر باشد الا در چهار موضع اول آن که شخصی کنیز خود را به غلام خود عقد کند و او دخول نماید



چه در این صورت مهر نیست و لیکن سنت است که آقا به غلام خود چیزی بدهد که او به کنیز دهد تا بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیزی دادن را بر آقا در این صورت واجب می‌دانند. دوّم آن که زن کافره حرّیه باشد که نفس خود را به اعتقاد نکاح بر شوهر کافر خود وا گذاشته باشد و او دخول کند و بعد از آن هر دو مسلمان شوند چه در این صورت زن را مهر نیست. سیّم آن که زن سفیه دانسته بی‌اذن ولی شوهر کند و شوهر دانسته به او دخول نماید چه در این صورت او را مهر نیست. چهارم آن که زن آزادی غلام شخصی را دانسته بی‌رخصت آقای غلام شوهر کند و دخول واقع شود چه در این صورت مهر ندارد و

### واجب نیست در یک بار دخول کردن الا یک مهر مگر در پنج موضع

واجب نیست در یک بار دخول کردن الا یک مهر مگر در پنج موضع اوّل آن که شخصی کنیز دیگری را به شبهه دخول کند و در اثنای دخول کردن آقای آن کنیز او را بفروشد و تا تمام شدن دخول در ملک آقای دوّم باشد چه بعضی از مجتهدین گفته‌اند که دخول کننده دو مهر می‌دهد یکی به آقای اوّل و یکی به آقای دوّم. دوّم آن که زن پسر را پدر به شبهه دخول کند در این صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که پدر دو مهر می‌دهد یک مهر بزن جهت دخول به او و یک مهر به پسر خود جهت فسخ نکاح میانه پسر و زن. سیّم آن که شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر آن زن را نکاح کند آن گاه دختر را پدر به شبهه وطی کند و مادر را پسر چه در این صورت هر کدام پیشتر دخول کرده باشد مهر آن زنی را که به شبهه دخول کرده و نصف مهر زن خود را می‌دهد و آن کس که بعد از او دخول کرده نیز مهری و نصف مهر می‌دهد و در نصف مهر رجوع می‌کند بر کسی که پیشتر دخول کرده باشد بدهد پس آن کس که پیشتر دخول کرده باشد دو مهر می‌دهد. چهارم آن که هر گاه شخصی دو زن را در دو وقت عقد کرده باشد و با زنی که آخر عقد کرده است دخول کند آن گاه ظاهر شود که یکی مادر و دیگری دختر بوده چه در این صورت آن زنی که به شبهه دخول به او واقع شده تمام مهر می‌گیرد و آن زنی که پیشتر عقد او کرده‌اند نصف مهر می‌گیرد پس به سبب دخول کردن یک مهر و نصف می‌دهد. پنجم آن که چون با زن یائسه یعنی زنی که از حیض دیدن مأیوس شده باشد دخول کنند و در اثنای دخول کردن او را طلاق جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۹۲ گویند چه در این صورت مهر مستمی و مهر المثل بآن زن می‌دهند و اگر در ثانی الحال عقد کنند دو مهر مستمی بدهند.

### فصل نهم در بیان آن که در چند موضع نکاح فسخ می‌شود

#### اشاره

فصل نهم در بیان آن که در چند موضع نکاح فسخ می‌شود بدان که در بیست و هشت موضع نکاح برطرف می‌شود: اوّل آن که سه طلاق دهند. دوّم آن که در میانه زن و شوهر زن رنجش بهم رسد و زن چیزی در عوض دهد به شوهر تا او را طلاق گوید و این را طلاق خلع و مبارات گویند. سیّم آن که ولی او در حالت طفولیت او را بهم جنس نداده باشد یعنی بغیر مثل خود نکاح کرده باشد چه در این صورت بعد از بالغ شدن می‌تواند «۱» فسخ کرد. چهارم آن که ولی طفل او را به دیوانه یا خنثی «۲» یا خصی نکاح کند چه بعد از بالغ شدن اختیار فسخ دارد. پنجم آن که زن پیش از دخول «۳» مسلمان شود چه او فسخ نکاح خود می‌تواند کرد و بعد از دخول موقوفست بر انقضای عدّه پس اگر عدّه او منقضی شود شوهر او مسلمان نشود فسخ می‌کند. ششم آن که زن جهودیه که پیش از دخول از دین خود بدین اسلام انتقال کند چه نکاح او فسخ می‌شود اما بعد از دخول کردن موقوفست بر انقضای عدّه پس



اگر عده او منقضی شود و شوهرش مسلمان نشود فسخ می‌شود و هم چنین است حکم کسی که مرتد شود و پدر او کافر بوده باشد چه بعد از دخول فسخ موقوفست و انقضای عده پس اگر در عده آن شخص رجوع به اسلام کند فسخ نمی‌کند و کسی که پدر او مسلمان باشد و او مرتد شود بعد از انقضای عده وفات نکاح زوجه او فسخ می‌شود. هفتم آن که زن و شوهر را در جنک بگیرند یا آن که زن صغیره گرفتار شود یا شوهر بالغ به بند افتد مثل آن که کافر باشد و گرفتار شود چه در این صورت فسخ نکاح زن کرده می‌شود. هشتم آن که هر گاه آقا میانه غلام و کنیز جدائی اندازد بعد از آن که ایشان را به یک دیگر نکاح کرده باشد. نهم آن که هر یک از زن یا شوهر راضی به نکاح شوند به ادعای آن که آن دیگری از طایفه مشخص باشد آن گاه ظاهر شود که از آن طایفه نبوده چه آن دیگری را در این صورت «۴» فسخ نکاح می‌رسد بر قول بعضی از مجتهدین. دهم اگر شخصی از برای پسر صغیر خود دختر صغیره برادر خود را نکاح کند و آن که جده هر یک از زن و شوهر یکی از ایشان را شیر دهد چه ایشان بر یکدیگر حرام می‌شوند و نکاح ایشان فاسد می‌شود زیرا که شیر خورنده اگر پسر باشد عمّ زن خود می‌شود یا خال او و اگر دختر باشد عمّه یا خاله شوهر خود می‌شود. یازدهم آن که هر گاه با مادر زنی «۵» دخول

(۱) \_\_\_\_\_) محتاج به مراجعه است صدر دام

ظله العالی (۲) در خنثی مشکل نکاح باطل و در واضح فسخ مشکل است صدر دام ظله العالی (۳) ظاهراً پیش از دخول نکاح باطل می‌شود صدر دام ظله (۴) در هر دو صورت محلّ تأمل است صدر دام ظله (۵) گذشت تفصیل آن صدر دام ظله جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۹۳ کنند نکاح دختر او باطل می‌شود. دوازدهم خریدن زن شوهر خود را چه در این صورت نکاح برطرف می‌شود. سیزدهم فروختن آقا کنیز خود را چه موجب آن می‌شود که آقای دوّم مخیر باشد در رضای نکاح اوّل یا فسخ آن خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و خواه یکی از ایشان بنده باشد و خواه آزاد و خواه مالک واحد باشد و خواه متعدّد بعضی از مجتهدین گفته‌اند کسی که بنده را بخرد فسخ نکاح زن آزاد او نمی‌تواند کرد. چهاردهم آن که هر یک از مرد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد خواه دیوانگی او دایمی باشد و خواه دوری و خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد فسخ نکاح می‌تواند کرد اما اگر بعد از عقد دیوانگی حادث شود زن نکاح او را فسخ نمی‌تواند کرد اما مرد را اختیار فسخ هست. پانزدهم آن که مرد خصمی باشد یعنی خواهه‌سرا باشد پیش از عقد چه زن فسخ نکاح خود می‌تواند کرد اما اگر بعد از عقد حادث شود فسخ نمی‌تواند کرد و هم چنین است حکم کسی که خصیه او را کوفته یا بریده باشند پیش از دخول و اگر بعد از دخول باشد در خصیه بریده مجتهدین را دو قولست و اگر بعضی را بریده باشند و بعضی باشد زن اختیار فسخ ندارد. شانزدهم آن که مرد عین باشد یعنی مردی نداشته باشد به حیثیتی که از دخول کردن مطلقاً عاجز باشد چه در این صورت زن بحاکم شرع حال خود را عرض می‌کند و حاکم او را یک سال مهلت می‌دهد پس اگر چنانچه در این یک سال دخول توانست کرد خوب و الا بعد از آن زن را فسخ نکاح می‌رسد و اگر این حال بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ نمی‌رسد. هفدهم آن که هر یک از زن یا شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح می‌تواند کرد و بعضی از مجتهدین جذام را در زن عیب می‌دانند و می‌گویند اگر مرد جذام داشته باشد زن فسخ نکاح او نمی‌تواند کرد. هجدهم آن که هر یک از زن و شوهر برص داشته باشند چه فسخ نکاح می‌تواند کرد و بعضی از مجتهدین برص را در مرد عیب نمی‌دانند و عجب از بعضی مجتهدین که جذام را در مرد عیب می‌دانند و برص را در عیب مردان ذکر نکرده‌اند و حال آن که دلیل ایشان در جذام حدیث صحیح حنین است و در آن نیز برص مذکور است. نوزدهم آن که هر دو چشم زن کور باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او می‌تواند کرد. بیستم آن که زن لنگ و زمین گیر باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او می‌تواند کرد. بیست و یکم آن که زن قرن داشته باشد و قرن بفتح قاف و سکون رای مهمله چیز است مشابه استخوان که در فرج زن جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۹۴ بهم می‌رسد و مانع از دخول کردن می‌شود چه در این صورت مرد فسخ نکاح او می‌تواند کرد. بیست و دوّم آن که زن عفل داشته باشد و عفل بفتح عین بی‌نقطه و

سکون فا چیزبست که در فرج زن بهم می‌رسد مشابه گوشت پاره که مانع دخول می‌شود چه در این صورت بر قول بعضی از مجتهدین مرد را فسخ نکاح او می‌رسد. بیست و سیم آن که رتق داشته باشد و رتق بفتح رای مهمله و تای بدو نقطه فوقانی و قاف بهم آمدن فرج و رویدن گوشت آن است به نوعی که دخول کردن بآن دشوار باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد در این صورت فسخ نکاح او می‌تواند کرد. بیست و چهارم آن که مخرج بول و حیض یا مخرج بول و غایط زن یکی بود چه در این حالت مرد فسخ نکاح او می‌توان کرد. بیست و پنجم آن که هر یک از زن و شوهر خنثی باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که فسخ نکاح می‌تواند کرد. بیست و ششم آن که هر گاه کنیزی آزاد شود و شوهر او غلام باشد در این صورت آن کنیز اختیار فسخ نگاه خود دارد مگر در یک صورت که فسخ نمی‌تواند کرد و آن در وقتی است که شخصی صد درهم نقد و کنیزی که قیمت او نیز صد درهم باشد داشته باشد و او را به صد درهم به دیگری عقد کرده باشد و در حال مرض موت او را آزاد کند چه در این صورت کنیز را فسخ نکاح نمی‌رسد زیرا که او آزاد نمی‌شود که فسخ نکاح خود تواند کرد به واسطه آن که قیمت آن کنیز زیاده از ثلث مال آن شخص است و وصیت در ثلث اعتبار دارد. بیست و هفتم خواستن دختر برادر و دختر خواهر زنی را بدون اذن عمه و خاله ایشان کسی را که عمه و خاله ایشان را نکاح کرده باشد چه در این صورت عمه و خاله فسخ نکاح خود می‌تواند کرد. بیست و هشتم خواستن کنیز هر گاه زن آزادی داشته باشد بی‌اذن او چه در این صورت آن زن فسخ نکاح خود می‌تواند کرد

(۱)

### تتمه

تتمه بدان که خیار فسخ فوری است پس اگر بعد از دانستن عیب فسخ نکنند اختیار فسخ ندارند و در فسخ کردن نکاح به عیب اذن حاکم شرع شرط نیست و ثبوت عیب در چیزهایی که ظاهر باشد چون برص و جذام و جنون بدو گواه عادلست و در چیزهایی که ظاهر نباشد چون عیبهای باطنی زنان به گواهی زنان و اقرار ایشان ثابت می‌شود

### فصل دهم در بیان آن که در چند موضع مهر المثل لازم است

فصل دهم در بیان آن که در چند موضع مهر المثل لازم است بدان که زن در بیست و پنج «۲» موضع مهر المثل می‌گیرد گاهی که دخول واقع شده باشد: اول آن که در عقد ذکر مهر نکرده باشند چه در این صورت با دخول مهر المثل می‌گیرد و اگر در این ( ) این موضع و موضع سابق محل اشکال و کلام است صدر دام ظلّه (۲) جمله از این بیست و پنج موضع غیر از چهار موضع اول محلّ تأمل است و مراعات احتیاط در همه مطلوب است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۲۹۵ صورت پیش از دخول خواهند که او را طلاق گویند واجبست که متعه به او دهند و متعه آنست که اگر شوهر مالدار باشد جامه اعلی یا اسب علی که ده مثقال طلا ارزد یا ده مثقال طلا به او بدهد و اگر پریشان و مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره و اگر متوسط باشد پنج مثقال طلا چنانچه مذکور شد و اگر مفارقت بغیر طلاق واقع شود چون فسخ و لعان آن چه مذکور شد از متعه دادن سنت است و بعضی از مجتهدین متعه دادن را در این صورت نیز واجب می‌دانند و فرقی نیست در متعه گرفتن میانه زن آزاد و کنیز. دوم آن که در عقد گفته باشند که آن چه هر یک از زن و شوهر یا اجنبی بعد از عقد مهر را مشخص کند آن مهر قبولست آن گاه آن مرد بعد از دخول و پیش از مشخص ساختن مهر بمیرد در این صورت آن زن مهر المثل می‌گیرد. سیم آن که چیزی را صداق کرده باشند که مسلمان مالک آن نتواند شد چون شراب و خوک هر گاه که یکی از زن و شوهر مسلمان باشد چه در این صورت مهر المثل باید داد. چهارم آن که صداق

چیزی مجهول باشد چه در این صورت مهر المثل می‌گیرد. پنجم آن که صدقاً مشتمل بر عیب باشد چه در این صورت مهر المثل باید داد و بعضی از مجتهدین بر آنند که مثل آن چیزی باید داد که بی‌عیب باشد. ششم آن که چون زن و شوهر در قدر مهر اختلاف کنند و هر دو سوگند بخورند در این صورت زن مهر المثل می‌گیرد. هفتم آن که هر گاه شخصی زیاده از چهار زن خواهد و بعد از دخول با ایشان مسلمان شود مهر المثل برو لازمست که بدهد و بعضی از مجتهدین مهر مستمی را در این صورت واجب می‌دانند. هشتم آن که اگر صدقاً پیش از قبض کردن تلف شود و مقدار آن را ندانند در این صورت او را مهر المثل باید داد. نهم آن که صدقاً مغضوب باشد پس اگر عالم به غضب آن باشند مهر المثل باید داد و اگر جاهل به غضب باشند مثل آن را یا قیمت آن را باید داد و بعضی از مجتهدین در این صورت نیز مهر المثل را لازم می‌دانند. دهم آن که در صدقاً شرط نامشروعی کرده باشند چه در این صورت نیز مهر المثل باید داد. یازدهم آن که چیزی را صدقاً کرده باشند که متضمن فساد نکاح باشد چون صدقاً کردن آقای غلام غلام را بر زنی که به جهت او عقد کرده تا در عوض مهر شوهر او غلام او باشد چه در این صورت مهر المثل می‌دهد. دوازدهم آن که اگر ولی طفل را به کمتر از مهر المثل یا زیاده از آن صدقاً کند در این صورت متصرف به مهر المثل می‌شود. جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۹۶ سیزدهم آن که عقد بر خلاف آن چه زن گفته باشد واقع شود در این صورت مهر المثل باید داد بر قول بعضی از مجتهدین. چهاردهم آن که سفیه بی‌اذن ولی به زیاده از مهر المثل صدقاً کند و دخول کرده باشد چه در این صورت منصرف به مهر المثل می‌شود. پانزدهم آن که هر گاه شخصی به دیگری گوید که تزویج کردم به تو کنیز خود را بشرطی که تزویج کنی بمن دختر خود را و آن کنیز را صدقاً او کند چه در این صورت مهر المثل می‌دهد. شانزدهم آن که اگر به شبهه با زنی دخول کرده باشد در این صورت مهر المثل می‌دهد. هفدهم هر گاه کنیزی را پیش شخصی گرو کرده باشند و آن شخص به او دخول کند به گمان آن که جایز است او را در این صورت مهر المثل باید داد. هجدهم هر گاه شخصی کنیزی را بی‌رخصت آقای او دخول کند مهر المثل باید داد. نوزدهم هر گاه کنیزی را به بیع فاسد خریده باشند و به او دخول کنند مهر المثل باید داد. بیستم هر گاه زنی را به اکراه دخول کنند مهر المثل باید داد. بیست و یکم هر گاه زنی بزرگ مدخوله شخصی زن کوچک او را شیر دهد برو لازمست که مهر المثل زن کوچک را بدهد هر گاه دانسته شیر داده باشد. بیست و دوم هر گاه دو عادل گواهی دهند که فلان مرد زن خود را طلاق داده و آن زن شوهر کند و بعد از آن کذب گواهان ظاهر شود به آن زن مهر المثل می‌دهد و رجوع بر گواهان می‌کند و هم چنین همین حکمست در صورتی که گواهان گواهی دهند که میانه زن و شوهر او رضاع واقع شده و او بر آن شوهر حرامست و حاکم شرع میانه ایشان تفریق کند بعد از آن آن زن شوهر کند آن گاه ظاهر شود که گواهان دروغ گفته‌اند در این صورت شوهر دوم مهر المثل می‌دهد و زن همان زن شوهر اولست. بیست و سیم هر گاه دو کس به شوهر بودن یک زن دعوی کنند و آن زن تصدیق یکی از ایشان کند می‌باید که زن قسم بخورد جهت ساقط شدن دعوی آن شخص دیگر پس اگر زن قسم نخورد و آن شخص قسم بخورد مهر المثل می‌باید داد. بیست و چهارم هر گاه شخصی بر زنی دعوی کند بعد از آن که آن زن به شوهر رفته باشد و گوید که من در عده رجوع کرده‌ام و زن تصدیق او کند قول زن را قبول نمی‌کنند و او غرامت مهر المثل می‌کنند. بیست و پنجم آن که اگر زن دعوی کند که مهر من مقدار معین است و شوهر گوید من نمی‌دانم زیرا که وکیل من عقد کرده و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۹۷ وکیل مرده باشد یا آن که شوهر گوید که مرا فراموش شده در این صورت شوهر سوگند می‌خورد و مهر المثل می‌دهد بر قول بعضی از مجتهدین و معتبر در مهر المثل حال زنست بحسب شرف و جمال به شرطی که از پنجاه مثقال طلا زیاده نباشد که اگر زیاده باشد پنجاه مثقال طلا باید داد

### فصل یازدهم در بیان آن که در چند موضعست که زن را مهر نیست

فصل یازدهم در بیان آن که در چند موضعست که زن را مهر نیست بدان که در چهارده موضع زن مهر نمی‌گیرد: اول مرتد شدن

زن پیش از دخول چه او مهر ندارد. دوم مسلمان شدن کافری که زیاده از چهار زن مدخوله داشته باشد چه زیاده از چهار زن مهر ندارد و هم چنین اگر زن نیز پیش از دخول مسلمان شود مهر ندارد. سیم مردن یکی از زن و شوهر پیش از دخول در حالتی که ذکر مهر در عقد نکرده باشند چه در این صورت زن مهر ندارد. چهارم شیر خوردن زن کوچک شخصی از پستان زن بزرگ مدخوله او بی آن که زن بزرگ عالم باشد مثل آن که در خواب باشد یا بیهوش باشد و زن کوچک خود سعی نموده از پستان او شیر بخورد چه در این صورت زن کوچک مهر ندارد. پنجم شوهر کردن زن آزادی غلام شخصی را دانسته بی‌اذن آقای او و دانسته باشد که بی‌اذن آقای غلام حرام است چه در این صورت آن زن مهر «۱» ندارد. ششم شوهر کردن کنیزی آزادی را دانسته بی‌رخصت آقا چه در این صورت مهر ندارد هر گاه عالم حرمت باشد. هفتم فسخ کردن شوهر نکاح را به سبب یکی از عیبهائی که مذکور شد که موجب فسخ نکاح است چه با وجود عیب و فسخ نکاح پیش از دخول زن مهر ندارد. هشتم فسخ کردن شوهر نکاح را به سبب حرام مؤید بودن آن زن برو چه در این صورت پیش از دخول مهر ندارد و بعد از دخول نیز اگر آن زن عالم بوده به حرمت مهر ندارد و بعضی از مجتهدین برآند که در این صورت مهر المثل دارد و بعضی گفته‌اند که اگر چیزی گرفته همان چیز مهر اوست و دیگر چیزی دادن لازم نیست. نهم فسخ کردن شوهر نکاح زنی را که به ادعای آزاد بودن او را نکاح کرده باشد و بعد از آن ظاهر شود که کنیز است چه در این صورت به فسخ کردن پیش از دخول آن زن مهر ندارد و اگر چه شوهر او بنده باشد. دهم فسخ کردن زن نکاح مردی را که به ادعای آزاد بودن او را نکاح کرده باشد آن گاه ظاهر شود که بنده بوده چه در این صورت با فسخ کردن پیش از دخول آن زن مهر ندارد

(۱) این حکم در پنجم و ششم خالی از اشکال نیست زیرا که بدون اذن آقا عقد فاسد و با اذن مهر ثابت است صدر دام ظلّه العالی. جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۹۸ یا زدهم فسخ کردن مرد نکاح زنی را به ادعای آن که دختر زنی بوده که او را مهر کرده‌اند آن گاه پیش از دخول ظاهر شود که دختر کنیز است یا فسخ کردن پیش از دخول مهر ندارد. دوازدهم فسخ کردن نکاح کنیزی که پیش از دخول آزاد شود و شوهر او غلام باشد چه در این صورت مهر ندارد. سیزدهم فسخ کردن زن آزاد نکاح خود را پیش از دخول به واسطه خواستن شوهر او کنیزی بی‌اذن او چه در این صورت با فسخ مهر ندارد. چهاردهم فسخ کردن عمّه و خاله پیش از دخول نکاح خود را جهت خواستن دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی‌رخصت ایشان چه در این صورت پیش از دخول با فسخ مهر ندارند.

### فصل دوازدهم در بیان آن که در چند موضع نصف مهر لازمست

فصل دوازدهم در بیان آن که در چند موضع نصف مهر لازمست بدان که در نه موضع «۱» زن نصف مهر می‌گیرد: اول طلاق دادن زن پیش از دخول و اگر چه متعه باشد و مدت را بزن ببخشد نصف آن چه به او قرار داده بدهد و اگر زنی مهر خود را به چیزی صلح کرده باشد آن گاه پیش از دخول آن زن را طلاق دهد نصف مهر مسمی را شوهر از زن می‌گیرد نه نصف چیزی را که بآن صلح کرده. دوم فسخ کردن نکاح زن بیکی از چیزهائی که در زنان عیب است پیش از دخول چه آن موجب نصف مهر است. سیم عنین بودن شوهر پیش از عقد دخول چه در این صورت زن نصف مهر می‌گیرد و بعضی از مجتهدین در این صورت تمام مهر را واجب می‌دانند. چهارم مسلمان شدن زن پیش از شوهر و پیش از دخول چه زن در این صورت نصف مهر می‌گیرد. پنجم خصی بودن شوهر پیش از عقد چه بر قول بعضی از مجتهدین زن نصف مهر می‌گیرد و بعضی از مجتهدین در این صورت تمام مهر را واجب می‌دانند. ششم مرتد شدن شوهر چه در این صورت پیش از دخول زن نصف مهر می‌گیرد و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز گفته‌اند. هفتم خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول چه بر قول بعضی از مجتهدین نصف مهر می‌گیرد و بعضی دیگر گفته‌اند که در این صورت مهر ندارد. هشتم طلاق دادن زن با تفخیذ یعنی در میان ران زن منی ریختن چه به این عمل زن نصف مهر

می‌گیرد بعد از طلاق و اگر به سبب این عمل منی به فرج زن رود و حامله شود آیا زن نصف مهر می‌گیرد یا نه در این خلافت اقرب آنست که نصف مهر می‌گیرد. نهم شیر دادن زن بزرگ دانسته زن کوچک را چه در این صورت زن بزرگ نصف مهر زن کوچک را می‌دهد و بعضی از مجتهدین در این (۱) جمله از این مواضع محلّ تأمل است پس مراعات احتیاط را ترک نمایند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۲۹۹ صورت کلّ مهر را ثابت داشته‌اند

### فصل سیزدهم در بیان اختلاف میان زن و شوهر

فصل سیزدهم در بیان اختلاف میان زن و شوهر بدان که اگر میان زن و شوهر اختلاف واقع شود در عین بودن مرد به این که زن ادّعی آن کند که شوهر او عین است و شوهر منکر باشد و گواه عادل نباشند قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع نیز اگر زن دعوی کند که شوهر او عین است قبول نمی‌کنند: اول آن که شوهر او طفل باشد. دوم آن که دیوانه باشد چه احتمال دارد بعد از آن که دیوانگی او برطرف شود دعوی کند که دخول کرده‌ام. سیم آن که زن کنیز باشد بر قول جمعی از مجتهدین که شرط کرده‌اند در صحّت نکاح کنیز بترسیدن از افتادن در زنا زیرا که اگر قول کنیز در این صورت مسموع باشد لازم می‌آید که نکاح او باطل باشد و اگر میان زن و شوهر پیش از دخول اختلاف شود در اصل مهر و شوهر منکران باشد قول اوست با قسم هر گاه گواه نباشد و بعد از دخول نیز همین حکم دارد بر قول مشهور و اگر در وصف مهر یا جنس آن اختلاف کنند و گواه نباشد قول قول شوهر است با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و در وصف نیز خواه موافق مهر المثل باشد و خواه نباشد و هر گاه هر یک از زن و شوهر گواهان بر مدّعی خود داشته باشند گواهان زن مقدمست «۱» بر گواهان شوهر و اگر شوهر دعوی کند که مهر را بزن داده و زن منکر باشد قول قول زنست با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و در بعضی احادیث وارد شده که با دخول قول قول شوهر است با قسم و اگر اختلاف کنند در آن که آن چه زن گرفته است مهر او بوده و زن دعوی کند که بمن هبه کرده و عوض مهر نیست در این صورت قول قول شوهر است با قسم «۲» و اگر میان ورثه زن و شوهر اختلاف شود همین حکم دارد و اگر زن دعوی «۳» کند و شوهر منکر آن باشد پس اگر زن بکر باشد و شوهر گواهان عادل بر عدم دخول داشته باشد قول اوست با قسم و اگر گواهان عادل نداشته باشد مجتهدین را در این دو قول است و اگر زن دعوی کند که شوهر او را در دو وقت عقد کرده و دو مهر بر او لازمست و شوهر دعوی کند که دو مرتبه صیغه بواسطه منعقد شدن یک مرتبه عقد کرده‌ام از جهت اعتماد بر حجّت عقد و یک مرتبه مهر بر من لازمست در این صورت قول قول زن است (۱) این مسأله محتاج به تأمّل است

صدر دام ظلّه العالی (۲) محتاج به تفصیلی است که منافی با وضع حاشیه است صدر دام ظلّه العالی (۳) احوط صلح است در این صورت صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۰۰ با قسم و اگر اختلاف کنند در نیک شدن مرض افضا و زن منکر نیک شدن آن باشد قول قول زنست با قسم.

### خاتمه

### فصل اول در بیان شب خوابیدن پیش زنان

فصل اول در بیان شب خوابیدن پیش زنان بدان که در خوابیدن شب پیش زن میان مجتهدین خلافت که آیا واجبست یا نه بعضی

از مجتهدین گفته‌اند که واجب نیست مگر آن که میانه ایشان ابتدا به قسمت کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر کسی یک زن داشته باشد قسمت واجب نیست و مشهور آنست که واجب است پس اگر مرد زیاده از یک زن دائمی نداشته باشد بر او لازمست که در هر چهار شب یک شب نزد او بخوابد پس اگر دو زن داشته باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد و اگر سه زن داشته باشد سه شب پیش ایشان بخوابد و یک شب هر جا که خواهد بخوابد اگر چهار زن داشته باشد و همه ایشان دائمی باشند واجبست که هر شب پیش یکی از ایشان بخوابد تا چهار شب پیش چهار زن تمام شود و تا ضرورت نباشد بی‌رضایی زنی که نوبت او باشد جای دیگر نخوابد که حرامست و روز پیش زنان بودن لازم نیست و در بعضی احادیث وارد شده که پیش هر زنی که بخوابد صباح با او چاشت کند و محدّثین این حدیث را بر استحباب حمل کرده‌اند و چاشت کردن با او را سنت می‌دانند و در شب خوابیدن میانه زنان ابتدا به زنی کند که نام او به قرعه بیرون آید و آیا زیاده از یک شب قسمت کردن میانه زنان بدون رضای ایشان جایز است یا نه مثل آن که قرار دهد که پیش هر یک سه شب بخوابد میانه مجتهدین در این خلافت اما کمتر از یک شب قسمت کردن جایز نیست و فرقی نیست در شب خوابیدن شوهر پیش زن میانه بنده و آزاد و خصی و عین و غیر اینها و هم چنین میانه زن بیمار و حیض و نفسا و احرام بسته و غیر اینها زیرا که شب خوابیدن نزد ایشان جهت موانست است و غرض مجامعت نیست و متعه و کنیزی که او را عقد نکرده باشند و زن کوچک و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد و زن ناشزه یعنی زنی که از شوهر سرکشی کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد در قسمت شب خوابیدن با زنان دیگر شریک نیستند و تفاوتی در شب خوابیدن میان زنان آزاد نیست مگر در خواستن دختر بکر که چون او را به خانه شوهر آرند هفت شب جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۰۱ پیش او خوابیدن لازمست بر شوهر و اگر بکر نباشد سه شب پیش او باید بخوابد چنانچه مذکور شد اما در خوابیدن شب پیش کنیز و آزاد تفاوت هست چه کنیز نصف زن آزاد قسمت می‌برد پس اگر کسی یک زن آزاد و کنیزی داشته باشد دو شب پیش زن آزاد بخوابد و یک شب پیش کنیز و پنج شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد و اگر شوهر بسفر رود شب خوابیدن پیش زنان ساقط می‌شود و آیا قضای شب خوابیدن نسبت به زنی که در سفر واجب باشد چون سفر حجّ واجب یا غیر واجب چون حجّ سنتی به رضای شوهر بر شوهر واجب است یا نه میانه مجتهدین در این خلافت و زمانی که شب نوبت خوابیدن پیش او باشد نمی‌تواند شب خود را به دیگری بخشید مگر به رضای شوهر و اگر ببخشد رجوع می‌تواند کرد در آن پیش از تمام شدن آن شب و جایز نیست که در عوض شب خوابیدن چیزی از شوهر بگیرد پس اگر چیزی گرفته باشد ردّ کند و در شبی که نوبت خوابیدن پیش زنی باشد به دیدن زن دیگر نمی‌تواند رفت مگر به واسطه عیادت آن زنی که بیمار باشد اگر تمام شب آنجا باشد برای زن صاحب نوبت شب دیگر قضا کند و واجب در شب خوابیدن پیش زن آنست که نزدیک او بخوابد اما دخول کردن زن لازم نیست مگر در چهار ماه یک نوبت و اگر در شب خوابیدن پیش زنان بر ایشان ظلم کند واجب است که جهت ایشان قضا کند بقدر آن چه پیش ایشان نخوابیده باشد و مخیر است شوهر در خوابیدن شب پیش زنان بانکه به خانه ایشان رود یا ایشان را به خانه خود طلبد و کسی که به واسطه مانعی شب پیش زنان نتواند خوابیدن چون پاسبانان و شب گردان روز ایشان به جای شب ایشانست (۱)».

### فصل دوم در بیان رنجشی که میان شوهر و زن بهم رسد

فصل دوم در بیان رنجشی که میان شوهر و زن بهم رسد بدان که اگر میانه ایشان کدورتی بهم رسد پس اگر سرکشی از طرف زن باشد چنانچه از اطاعت مرد بیرون رفته باشد بانکه هر گاه شوهر را ببیند روی درهم کشد یا عادت خود را نسبت به او تغییر دهد باید که شوهر نصیحت او کند و اگر نصیحت کردن فایده ندهد در شب خوابیدن پشت خود را به جانب او کند و اگر آن نیز فایده نکند از او کناره جوید و در جامه خواب دیگر بخوابد و اگر آن نیز فایده نکند او را بزند (۲) به نوعی که بعد از آن میانه ایشان



اصلاح (۱) \_\_\_\_\_ معلوم نیست صدر دام ظلّه  
 (۲) این احکام واقعتاً چه در مقام دعوی و انکار بانها مأخوذ خواهد بود صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۰۲  
 توان کرد و باید که آن چنان نزنند که عضوی از اعضای او را مجروح سازد چه اگر عضوی از اعضای او را جراحت کند چنانکه به سبب زدن تلف شود ضامنست و اگر سرکشی از جانب شوهر باشد بانکه بعضی از حقوق زن را منع کند حاکم شرع شوهر او را از امتناع باز می‌دارد و بر دادن آن حقوق جبر می‌کند و اگر شوهر زن را بی‌گناه بزند حاکم شرع او را منع کند و اگر زن در صورت رنجیدن مرد از او بعضی حقوق خود را ببخشد که به او میل پیدا کند حلالست بر شوهر قبول کردن آن و اگر سرکشی از هر دو طرف باشد و ترسند که میان ایشان به جدایی رسد حاکم شرع یک کس از خویشان شوهر و یک کس از خویشان زن را امر کند که میانه ایشان اصلاح کنند پس اگر هر دو بر اصلاح متفق شوند آن چه حکم کنند صحیح است و اگر بر جدایی میان ایشان اتفاق کنند صحیح نیست مگر باذن شوهر در طلاق دادن و اذن زن در بخشیدن صداق و بعضی از حقوق او در طلاق اگر چه خلع باشد.

### فصل سیم در بیان لاحق گردانیدن اولاد به پدر

فصل سیم در بیان لاحق گردانیدن اولاد به پدر بدان که هر گاه از دخول کردن بزنی شش ماه یا بیشتر بگذرد فرزندی که حاصل شود از آن شوهر است به شرطی که از اقصای مدّت آبستنی نگذرد و میانه مجتهدین در اقصای مدّت آبستنی خلافت «۱» بعضی گفته‌اند نه ماهست و بعضی بر آنند که ده ماه و بعضی یک سال و یک ماه گفته‌اند و اگر کمتر از شش ماه طفل از شکم بیفتد و لاحق گردانیدن او به پدر ممکن باشد به او ملحق باید گردانید و بمجّرد آن که زن فاحشه باشد شوهر نمی‌تواند گفت که فرزندی که از او حاصل شده باشد فرزند او نیست و باین گفتن و مجّرد فاحشه‌گی آن زن فرزندی آن فرزند برطرف نمی‌شود و اگر چه زن دایمی باشد مگر آن که میان زن و شوهر لعان واقع شود چنانچه زود باشد که کیفیت لعان مذکور گردد و اما اگر متعه یا کنیز باشد بمجّرد گفتن شوهر فرزندی آن فرزند برطرف می‌شود و محتاج بلعان کردن نیست و هم چنین جایز نیست نفی کردن فرزند بمجّرد آن که منی را در وقت انزال در غیر فرج زن بریزد چه ممکن است که منی بی‌شعور در فرج او ریخته شده باشد

### فصل چهارم در بیان احکام ولادت فرزند

#### دو امر واجب

دو امر واجب اول مدد دادن زنان یا شوهر در وقت زاییدن زن و اگر زنان متعذّر باشند مردان محرم مدد  
 (۱) \_\_\_\_\_ شهید ثانی طاب ثراه نقل اتفاق  
 اصحاب فرموده‌اند که اکثر حمل زیاده بر یک سال نمی‌شود و در اخبار نیز یک ساله و یک ماه بنظر نرسیده است بلی روایت متعلق به حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین بیانی دارد که حاشیه مجال آن را ندارد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۰۳ دهند و اگر وجود مردان محرم نیز متعذّر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند. دوم ختنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن او و اما

#### بیست و دو امر سنت



بیست و دو امر سنت اول غسل دادن مولود در وقت ولادت او. دوم اذان در گوش راست او گفتن و اقامت در گوش چپ او چه از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که مکروهی بعد از آن به طفل نمی‌رسد و از ترس مرض ام صبیان محفوظ می‌ماند و شیطان برو دست نمی‌یابد. سیم خاک کربلا علی ساکنها التَّحِيَّةُ وَ التَّنَاءُ به کام طفل مالیدن و اگر خاک کربلا نباشد از آب دجله فرات و اگر آن نیز نباشد آب شیرین و اگر آن نیز نباشد خرما یا عسل در آب ریختن تا شیرین شود و به کام او مالیدن و هم چنین سنت است که خرما را بخایند و به کام طفل بمالند. چهارم تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم از ولادت. پنجم تصدق کردن بوزن موی سر او طلا یا نقره. ششم نام گذاشتن بر آن طفل در روز و بهترین نامها آنست که محمد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب یا چیزی که در آن بندگی خدای تعالی باشد چون عبد الله و غیره اگر مولود پسر باشد نام گذارند و اگر دختر باشد فاطمه نام کنند چه در حدیث آمده که مفلسی به خانه داخل نمی‌شود که در آن نام محمد و احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و عبد الله و فاطمه باشد. هفتم کنیت و لقب بر طفل گذاشتن. هشتم ختنه کردن طفل در روز هفتم از ولادت او. نهم سوراخ کردن گوش راست طفل را در پائین و گوش چپ را در بالا. دهم عقیقه کردن جهت طفل در روز هفتم یعنی گوسفند یا شتر کشتن و دادن قیمت آن مجزی نیست و اگر طفل پیش از پیشین در روز هفتم از ولادت بمیرد عقیقه او ساقط می‌شود. یازدهم آن که گوسفند یا شتری که به واسطه عقیقه طفل می‌کشد باید که اگر فرزند پسر باشد گوسفند و شتر نر بکشد و اگر دختر باشد ماده. دوازدهم آن که می‌باید که در آن گوسفند صفتیابی که در گوسفند قربانی شرطست باشد یعنی شاخ اندرونی شکسته و کور و لنگ و لاغر نباشد. سیزدهم آن که چهار یک گوسفند یا شتر را به زنی که طفل را زایانیده باشد دهند و اگر آن زن نباشد به مادر طفل دهند که تصدق کند. چهاردهم آن که گوشت آن را بپزند یا از آن طعامی سازند و به درویشان دهند و اقل آن ده درویش را طعام دادند. پانزدهم آن که عقیقه کردن و موی سر تراشیدن در یک جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۰۴ مکان واقع شود و عقیقه بعد از تراشیدن موی سر باشد. شانزدهم آن که در وقت کشتن گوسفند این دعای منقول را بخواند: یا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا مَسْلَمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صِدْقَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ مَنْكَ وَ لَكَ بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ. آن گاه نام طفل را ببرد و گوسفند را ذبح کند. هفدهم آن که اعضای آن گوسفند یا شتر را از هم جدا کنند چه شکستن استخوانهای آن مکروهست. هجدهم عقیقه کردن طفل بعد از بالغ شدن به جهت خود اگر داند که پدر عقیقه او نکرده است. نوزدهم مبارک باد گفتن کسی را که فرزندی بهم رسیده باشد برای او. بیستم خوردن به زن حامله را چه در حدیث آمده که هر زن حامله که به بخورد طفل او خوب روی و خوش طبع باشد. بیست و یکم خرما خوردن زن حامله در وقت دیدن نفاس چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرزند او در این حالت از حکما گردد و در بعضی احادیث وارد شده که اگر رطب خورد فرزند او حکیم شود. بیست و دوم پیچیدن طفل به خرقة سفید و اما آن

### شش امر مکروه

شش امر مکروه اول کنیت کردن ابو القاسم طفلی را که نام او محمد کرده باشند و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند. دوم نام طفل را حکیم یا خالد یا حارث یا ضرار یا مالک کردن. سیم کنیت طفل را ابو حکیم یا ابو مالک یا ابو عیسی کردن. چهارم موی سر طفل را اندکی تراشیدن و اندکی گذاشتن. پنجم از گوشت عقیقه پدر و مادر و جماعتی که عیال ایشان باشند خوردن. ششم استخوان گوسفند یا شتر عقیقه را شکستن بلکه اعضای آن را جدا نباید کرد.

## فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل

## اشاره

فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل و محافظت کردن او و دایه گرفتن به جهت او بدان که چهارده امر بشیر دادن طفل و محافظت کردن او و دایه او تعلق دارد دو امر از آن واجب است و شش امر سنت و شش امر مکروه اما

## دو امر واجب

دو امر واجب اول آن که مادر طفل شیری که اول مرتبه از پستان او بعد از زاییدن بیرون می‌آید بخورد طفل دهد چه اگر آن طفل آن شیر را نخورد زنده نمی‌ماند. دوم اجرت آن شیر بر پدر از مال خود واجب است به مادر دهد اما اجرت شیر دادن در مدت دو سال از مال طفل باید داد و اگر طفل مال نداشته باشد بر پدر واجبست و اما

## شش امر سنت

شش امر سنت اول آن که شیر دهنده مادر باشد چه بهترین جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۰۵ شیرها شیر مادر است و اگر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لا بد است باز دادن مگر آن که زن بیگانه بی اجرت شیر دهد چه در این صورت اجرت به مادر دادن لازم نیست و اگر نیز مادر اجرت نطلبد او اولی از بیگانه است و اگر مادر زیاده از اجرت زن بیگانه خواهد زیاده دادن لازم نیست و اگر پدر دعوی نماید که زن بیگانه هست که بی اجرت شیر می‌دهد و مادر منکر باشد قول قول پدر است با قسم. دوم آن که دو سال تمام شیر دهد چه کمتر از دو سال بدو سه ماه جایز است اما ظلم است بر طفل و زیاده از دو سال نیز جایز «۱» است اما زیادتی اجرت ندارد. سیم آن که شیر دهنده عاقله باشد. چهارم آن که مسلمان باشد. پنجم آن که عقیفه باشد. ششم آن که خوش شکل باشد و اما آن

## شش امر مکروه

شش امر مکروه اول آن که زن شیر دهنده کافره باشد اما اگر مضطر شوند زن جهودیه می‌تواند شیر دادن به شرطی که او را از خوردن شراب و خوک منع باید کرد. دوم آن که شیر دهنده زن جهودیه باشد با قدرت بر غیر او و کراهت در زن مجوسیه بیشتر است. سیم دادن طفل را بر زن جهودیه هر گاه که به خانه خود ببرد و شیر دهد. چهارم آن که شیر ولد الزنا باشد. پنجم آن که شیر شیر دهنده از زنا بهم رسیده باشد و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر کنیزی به زنا حامله شده باشد و طفلی را شیر دهد اگر آقای او شیر او را حلال کند حلال می‌شود و الا فلا. ششم آن که شیر دهنده غیر و بد خلق و احمق باشد و به محافظت کردن طفل در دو سالی که شیر می‌خورد مادر او اولاست از پدر و اگر چه طفل پسر باشد و بعد از دو سال تا بالغ شدن به محافظت کردن پسر پدر اولی است از مادر و اگر طفل دختر باشد تا هفت سال مادر به محافظت او اولاست از پدر و بعضی از مجتهدین تا ده سال گفته‌اند و بعضی بر آنند که تا شوهر نکرده است مادر اولاست از پدر در محافظت و قول اول اقویست و اگر دختر پدر نداشته باشد

تا وقت بالغ شدن مادر به محافظت او اولاست از دیگری و بعد از بالغ شدن اختیار خود دارد اما سنت است که دختر تا شوهر نکند از مادر جدا نشود و اگر یکی از پدر یا مادر طفل بمیرد محافظت او تا وقت بلوغ بآن دیگری متعلق است و هر گاه هیچ یک از ایشان نباشد محافظت او بقول بعضی از مجتهدین به جد «۲» تعلق دارد و اگر جد نیز موجود نباشد (۱) زیاده از یک ماه یا دو ماه بدون ضروره معلوم نیست صدر دام ظلّه (۲) یعنی جد پدری و بعد از فقدان به وصی پدر یا جد و بعد به خویشان بحسب مراتب ارث و بعد بحاکم شرع و بعد به عدول مؤمنین صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۰۶ تعلق به خویشان دارد و بعضی از مجتهدین محافظت غیر پدر و مادر را منع کرده‌اند و

### در هشت موضع محافظت مادر ساقط می‌شود

در هشت موضع محافظت مادر ساقط می‌شود و تعلق به پدر می‌گیرد: اول آن که مادر کافره باشد و پدر مسلمان. دوم آن که مادر بنده باشد و پدر آزاد. سیم آن که مادر مؤمنه نباشد و پدر مؤمن باشد. چهارم آن که اگر مادر از محافظت او امتناع نماید حاکم شرع «۱» پدر را بر محافظت طفل جبر می‌کند. پنجم آن که مادر شوهر دیگر کند. ششم آن که پدر خواهد که بسفر رود چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که محافظت مادر ساقط می‌شود و پدر پسر را همراه می‌برد. هفتم آن که مادر جذام به هم‌رساند چه بعضی از مجتهدین برآند که پدر در این صورت اولاست به محافظت از مادر. هشتم آن که مادر دیوانه باشد

### فصل ششم در بیان نفقه و کسوت دادن

#### سبب اول

سبب اول خویشی چه نفقه پدر و مادر هر چند بالا روند و نفقه فرزندان او هر چند پایین آیند واجبست هر گاه قادر بر دادن نفقه و کسوت باشد و سوای پدر و مادر چون برادر و خواهر و فرزندان ایشان و عم و خال و عمه و خاله را نفقه دادن واجب نیست بلکه سنت مؤکده است و بعضی از مجتهدین نفقه آنها را نیز واجب «۲» می‌دانند و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان و عادل باشند پس اگر کافر و فاسق نیز باشند یا آن که مفلس باشند نفقه ایشان واجبست و نفقه پدر و مادر وقتی واجبست که زیاده از وقت یک روز و یک شب جهت خود و عیال خود داشته باشد و اگر از دادن نفقه با قدرت بر آن امتناع نماید حاکم شرع او را بر نفقه دادن جبر می‌کند و آن مقدار نفقه به ایشان دهد که ایشان را کافی باشد و جامه که ایشان به پوشند و خانه که ایشان در آن ساکن باشند لازمست که به ایشان دهد اما نکاح کردن جهت ایشان با وجود احتیاج او و نفقه زنان ایشان لازم نیست بلکه سنت است و هم چنین با وجود احتیاج خدمتکار برای ایشان بهم رسانیدن و نفقه دادن او لازم نیست و اگر نفقه خویشان را مدتی نداده باشد قضای آن واجب نیست اما اگر ایشان را حاکم شرع اذن داده باشد برای نفقه خود قرض کنند بواسطه آن که خویش ایشان غایب باشد دادن آن قرض بر او واجبست و هر گاه پدر موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس باشد نفقه فرزند بر جد لازم است و هر چند بالا رود و اگر جد نیز موجود نباشد یا مفلس باشد بر اجداد مادری واجبست که بالسویّه نفقه دهند و هر خویشی که نزدیکتر باشد مقدمست در نفقه دادن ایشان از آن از خویشی که دورتر باشد و پدر و مادر و فرزندان (۱) ظاهراً باید مقید بعدم امکان جبر

مادر باشد صدر دام ظلّه العالی (۲) فرمایش بعضی از مجتهدین اولی و احوط است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۰۷ در نفقه گرفتن برابرند

### سبب دوم زن بودن

سبب دوم زن بودن چه نفقه زن بر شوهر واجب می‌شود به چهار شرط: اول آن که زن دائمی باشد چه نفقه متعه واجب نیست و نفقه زنی که او را طلاق رجعی داده باشند و هنوز از عدّه بیرون نرفته باشد لازمست و آیا نفقه زن در عدّه وفات واجبت یا نه مجتهدین را در این دو قولست. دوم آن که زن شوهر خود را بر دخول کردن قدرت کامل دهد پس اگر بر دخول او تمکین کامل نکند نفقه او واجب نیست و هم چنین نفقه زنی که سرکشی کند نیز واجب نیست. سیم آن که زن بالغ باشد چه نفقه زن غیر بالغ لازم نیست و بعضی از مجتهدین نفقه زن غیر بالغ را نیز واجب «۱» می‌دانند. چهارم آن که زن مرتدّه نباشد چه نفقه مرتده ساقط است و اگر چه حامله باشد بر قول بعضی از مجتهدین که نفقه را جهت غیر حمل لازم نمی‌دانند و هر گاه این چهار شرط به هم رسد هشت چیز بر شوهر واجب است: اول آن که شکم او را از نان سیر کند. دوم آن که نان خورش به او دهد و اگر مدّتی نان و نانخورش بزن ندهد قضای آن لازمست و اگر زن بعضی از مدّت با شوهر چیزی نخورد قضای آن مدّت بر شوهر لازم نیست و نمی‌تواند که شوهر زن را تکلیف کند که با او چیزی بخورد و هر صباح زن نفقه خود را می‌تواند طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست پس اگر در اثنای روز او را طلاق باین دهد نفقه آن روز را از او باز نمی‌گیرد «۲» اما اگر در اثنای روز سرکشی کند آیا در بعضی نفقه رجوع می‌کند یا نه میانه مجتهدین در آن خلافتست و زن نفقه زیاده از یک روز نمی‌تواند طلبید و اگر شوهر مفلس باشد او را مهلت دهد تا خدای تعالی وسعتی به او دهد و زن در این صورت فسخ نکاح خود نمی‌تواند کرد و بعد از آن که شوهر مالدار شود نفقه سابق را از او می‌گیرد به شرطی که «۳» در مفلسی بقدر استطاعت از او نفقه نگرفته باشد. سیم آن که جامه به او دهد که او را به پوشاند و آن پیراهنست و زیر جامه و مقنعه و اگر از اهل تجمل و شرف باشد جامه جهت غیر خانه او را لازمست و در زمستان زیادتی جامه برای دفع سرما لازمست و اگر در شهری باشد که پوستین پوشیدن زنان آن ولایت را متعارف باشد جهت او نیز لازمست پوستین و اگر در جامه دادن مدّتی تقصیر کند و جامه ندهد قضای آن مدّت بر شوهر لازمست و در جنس نان و نانخورش و جامه رجوع می‌کنند به زنانی که مثل آن زن در آن شهر باشند. چهارم آن که خدمتکاری به او دهد اگر از اهل

(۱) این قول احوط است صدر دام ظلّه العالی (۲) احوط تصالح و تراضی است صدر دام ظلّه (۳) مراد از این شرط خوب ظاهر نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۰۸ خدمتکار باشد و لازم نیست که جهت او کنیز بخرد و زیاده از یک خدمتکار نیز لازم نیست و اگر چه آن زن از اهل زیاده از یک خدمتکار باشد و نفقه خدمتکار زن بر شوهر لازم نیست و اگر زن خدمتکاری داشته باشد که شوهر بآن راضی باشد خوب و الا شوهر می‌تواند او را بیرون کند و دیگری را به جای او آورد و اگر زن به شوهر گوید که اجرت خدمتکار مرا بمن ده که من خدمت خود می‌کنم اجرت دادن بر شوهر لازم نیست و اگر زن زیاده از یک خدمتکار داشته باشد شوهر منع زیاده از یک خدمتکار را می‌تواند کرد و هم چنین پدر و مادر آن زن را نیز از آمدن نزد او مانع می‌تواند شد و آیا او را از خوردن چیزهای بدبو منع می‌تواند کرد یا نه مجتهدین را در این مسأله دو قولست اقرب «۱» آنست که او را منع می‌رسد و هم چنین منع می‌رسد او را از خوردن چیزهایی که سبب بیماری او شود و از خوردن زهر او را منع می‌توان کرد. پنجم خانه که زن در آنجا ساکن شود و غیر شوهر در آن تردد نکند. ششم فرشی که روز بر بالای آن نشیند و لحاف و بالشی که شب در آن بخوابد و جهت خدمتکار او لحاف و بالش لازم نیست. هفتم ظرفی که زن در آن طبخ کند و ظرفی که در آن طعام بخورد و کوزه که آب از آن

بیاشامد و کافیست که آن از چوب باشد یا از کل. هشتم چیزهایی که «۲» بان بدن را از کثافت پاک کند چون شانه و روغن و صابون اما سرمه و بوی خوش و اجرت حمام لازم نیست مگر آن که سرما باشد چه در این صورت اجرت حمام لازم است و اجرت فصد و حجامت کننده و دوا جهت بیماری او بر شوهر لازم نیست.

### سبب سیم

سبب سیم مالک بودن چه نفقه بنده و علف حیوانات یا علف کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالک واجب است و اگر بنده کسی داشته باشد جایز است که آقا نفقه او را از کسب او دهد اگر کسب او وفا به نفقه او کند و اگر وفا نکند تتمه آن را لازمست که آقا بدهد و در نفقه بنده رجوع به بندگان مثل آن آقا کنند و هر گاه آقا مفلس باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را جبر می کند به نفقه دادن یا فروختن آنها یا کشتن حیواناتی که قابل کشتن باشند.

### باب دوازدهم از کتاب جامع عباسی در بیان طلاق دادن زنان

#### اشاره

باب دوازدهم از کتاب جامع عباسی در بیان طلاق دادن زنان و عده نگاهداشتن ایشان و خلع مبارات و ایلا وظهار و لعان با ایشان و در آن چند مطلب است

#### مطلب اول در طلاق دادن

#### اشاره

مطلب اول در طلاق دادن و در آن  
(۱) اگر مانع از استیفاء حقوق او باشد و الاً خالی از اشکال نیست و الله هو العالم صدر دام ظلّه (۲) اقوی در نفقات ملاحظه معروف و معتاد بین الزوجاتست پس لازم است انفاق قدر معروف و متعارف و معتاد و معهود بین النساء صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۰۹ چند فصل است:

#### فصل اول در اقسام طلاق دادن

#### قسم اول طلاق واجب

قسم اول طلاق واجب و آن بر سه قسم است: اول طلاق دادن شوهر زنی را که به او گفته باشد که پشت تو هم چو پشت مادر منست چه در این صورت حاکم شرع او را سه ماه مهلت می دهد آن گاه واجبست بر او طلاق گفتن یا بعد از دادن کفاره دخول کردن. دوم طلاق دادن زنی که شوهر او قسم خورده باشد که با او دخول نکند چه در این صورت حاکم شرع او را چهار ماه مهلت می دهد آن گاه طلاق گفتن یا دخول کردن واجبست. سیم طلاق دادن خویشان شوهر و خویشان زن در حالتی که اصلاح میانه زن و شوهر ممکن نباشد باذن شوهر و بعضی از مجتهدین این قسم را سنت می دانند

**قسم دوم طلاق حرام**

قسم دوم طلاق حرام و آن بر چهار قسمست: اول طلاق دادن زنی که حیض یا نفاس داشته باشد هر گاه شوهر بآن زن دخول کرده باشد و حاضر باشد. دوم طلاق دادن زن بالغه که حیض می‌بیند و لیکن حامله نباشد و به او شوهر دخول کرده باشد پیش از آن که حیض بیند و پاک شود. سیم زیاده از یک مرتبه طلاق گفتن در یک مجلس چه بمذهب شیعه یک مرتبه لفظ طلاق کافیهست و دوم و سیم حرامست اما در مذهب سنّیان جایز است. چهارم طلاق دادن زنی که در آن شب نوبت خوابیدن پیش او باشد در آن شب طلاق گفتن حرام است بنا بر قول بعضی از مجتهدین

**قسم سیم طلاق مکروه**

قسم سیم طلاق مکروه و آن بر دو قسمست: اول طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتی که میان ایشان التیام باشد چه در حدیث وارد شده است که خدای تعالی طلاق دادن را دشمن می‌دارد. دوم طلاق دادن زن بیمار خود را

**قسم چهارم طلاق سنّت****اشاره**

قسم چهارم طلاق سنّت و آن در حالتیست که شوهر ترسد که از عهده حقوق زن بیرون نتواند آمد یا شکی از آن زن در دل داشته باشد و گاهی مجتهدین این قسم طلاق را سنّت می‌گویند و مقابل طلاق بدعت می‌خواهند و این طلاق را سنّت بمعنی اعم می‌گویند و گاهی طلاق سنّت می‌گویند و مراد ایشان آنست که چون مرد زن را طلاق دهد به شرایط طلاق و بعد از آن بگذارد که از عده بیرون رود آن گاه او را عقد کند این را طلاق سنّت بمعنی اخص می‌گویند و طلاق سنّت بمعنی اعم بر دو قسمست:

**قسم اول طلاق باین**

قسم اول طلاق باین یعنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از ایقاع صیغه طلاق به آن زن رجوع نمی‌رسد و آن بر هفت قسم است: اول طلاق جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۱۰ دادن زنی که به او دخول نکرده باشد. دوم طلاق دادن زنی که از دیدن خون حیض مأیوس شده باشد. سیم طلاق غیر بالغه. چهارم طلاق زنی که چیزی به شوهر داده باشد که در عوض آن او را طلاق گفته باشد چه در این صورت مادامی که آن زن رجوع در آن چیزی که داده نکند شوهر رجوع نمی‌تواند کرد تا آن که او را شخصی نکاح کند. پنجم طلاق دادن زن آزاد مرتبه سیم و در کنیز مرتبه دوم چه در این صورت رجوع نمی‌تواند کرد تا آن که شخصی دیگر آن زن را نکاح کند و دخول نماید. ششم طلاق دادن زن آزاد مرتبه ششم و در کنیز مرتبه چهارم چه در این صورت نیز شوهر رجوع نمی‌تواند کرد تا آن که شخصی او را بعقد در آورد و دخول کند. هفتم طلاق دادن زن آزاد مرتبه نهم و در کنیز مرتبه ششم چه در این صورت نیز شوهر را رجوع نمی‌رسد چه اگر طلاق عدّی باشد حرام مؤبد می‌شود و اگر غیر عدّی باشد محتاج به آنست که شخصی دیگر او را نکاح کند و دخول نماید تا حلال شود چنانچه عن قریب مذکور شد

**قسم دوم رجعی**

قسم دوم رجعی و آن بر دو قسمست: اول طلاقی که شوهر را بعد از طلاق گرفتن رجوع کردن جایز است و آن ما سوای طلاق باین است. دوم طلاق عدی و آن چنانست که زنی را به شرایط طلاق بدهد و در عده به آن زن رجوع کند و دخول نمایند آن گاه بگذارند که حیض ببیند دیگر طلاق دهند آن گاه در عده رجوع نمایند و باز دخول کنند و هر گاه این چنین طلاق دهند زن آزاد را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را دیگر نمی‌رسد که به او رجوع کند و دخول به او حرامست تا آن که شخصی دیگر آن زن را به نکاح دائمی در آورد و دخول کند و در مرتبه ششم آزاد و در چهارم کنیز نیز حرام می‌شود تا آن که دیگری به نکاح دائمی به او دخول کند و در مرتبه نهم زن آزاد و در مرتبه ششم کنیز بر شوهر اول حرام مؤبد می‌شود و اگر هم چنین طلاق بگویند و در عده رجوع نکنند بلکه بگذارند که از عده بیرون رود و عقد کنند در مرتبه نهم آزاد و در مرتبه ششم کنیز حرام مؤبد نمی‌شود بلکه هر گاه شخصی به نکاح دائمی با آن زن دخول کند حلال می‌شود و فرقی نیست در آن شخصی که در این مراتب میانه زن و شوهر به نکاح دائمی درمی‌آید از آن که بنده باشد یا آزاد و اگر این شخص در حالت حیض و نفاس به آن زن دخول کند بعد از مفارقت او آیا بر شوهر حلال می‌شود یا آن که شرط است که در حالتی که زن از حیض پاک شود آن شخص دخول کند تا آن که حلال شود مجتهدین را در این دو قولست و شرط است که آن شخص در فرج جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۱۱ دخول کند پس اگر بی‌دخول منی خود را در فرج آن زن بریزد حلال نمی‌شود و هم چنین اگر در غیر قبل نیز دخول کند.

### فصل دوم در بیان شروط طلاق

فصل دوم در بیان شروط طلاق بدان که شروط طلاق پانزده است: اول صیغه طلاق مثل آن که شوهر بزن خود گوید أنت طالق یعنی تو طالق یا آن که اشاره بزن کند و گوید هذه طالق یعنی این زن طالق است یا آن که بگوید زوجتی طالق یعنی زن من طالق است و سوای این طریق پیش شیعه طریق دیگر صحیح نیست پس اگر کسی بزن خود گوید أنت طلق یعنی تو طلاقی یا تو از مطلقاتی یا تو مطلقه و مثل اینها طلاق واقع نمی‌شود و هم چنین طلاق صحیح نیست اگر بزن خود گوید که تو حلیه و بریه از شوهر و مثل اینها زیرا که این لفظها صریحا دلالت بر طلاق ندارند و طلاق واقع نمی‌شود اگر چه بآن قصد طلاق کنند. دوم آن که صیغه طلاق را بغیر عربی نگوید هر گاه قدرت بر عربی گفتن داشته باشد و اگر قادر بر آن نباشد بهر طریقی که قدرت بر آن دارد صحیح است. سیم آن که صیغه را بلفظ بگوید هر گاه قادر بر گفتن باشد پس اگر بلفظ نگوید و قادر بر تلفظ نباشد و کتابت کند یعنی صیغه طلاق را بنویسد طلاق صحیح نیست خواه شوهر حاضر باشد و خواه غایب و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر غایب باشد نوشتن صحیح است و اگر قادر نباشد بر گفتن مثل آن که گنگ باشد اشارت کافیهست و در حدیث آمده که در این صورت باید که مقنعه بر سر آن زن اندازد تا دلالت کند بر آن که زن را لازمست که بعد از این رو از او به پوشاند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شوهر زن را مخیر سازد میانه طلاق و غیر طلاق و قصد طلاق نکند و زن اختیار طلاق کند صحیح است. چهارم آن که صیغه را معلق بر شرطی یا صفتی نسازد چون آمدن حاجیان از حج پس اگر معلق سازد صحیح نیست. پنجم آن که بعد از صیغه طلاق چیزی دیگر ذکر نکند که منافی طلاق باشد مثل آن که بعد از آن که گوید أنت طالق بگوید نصف طلقه «۱». ششم آن که در صیغه طلاق قصد انشا کند یعنی قصد ماضی و مستقبل و حال نکند پس اگر این قصدها کند صحیح نیست. هفتم آن که طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست اگر چه ولی او را اذن دهد و اگر چه ده ساله باشد و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله را صحیح می‌دانند. هشتم آن که طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست و ولی دیوانه را که تمام وقت دیوانه باشد زن او را طلاقی «۲» می‌تواند داد و ام. اگر دیوانگی (۱) به طریقی که عرفا مجموع را



کلام واحد گویند صدر دام ظلّه (۲) و از زمان بلوغش دیوانه بوده و مع ذلک خالی از اشکال نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۱۲ او دوری باشد طلاق ولّی صحیح نیست. نهم آن که طلاق دهنده با اختیار طلاق دهد پس اگر او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. دهم آن که طلاق دهنده قصد طلاق کند پس طلاق مست و خفته و بیهوش و غافل صحیح نیست و هم چنین اگر نام زنی طالق باشد و در وقت صیغه گفتن طلاق قصد نام آن زن کند صحیح نیست. یازدهم آن که زنی را که طلاقش می‌گویند باید که زن دایمی باشد چه طلاق متعه و کنیزی که به او دخول کرده باشند به سبب مالک شدن و زنی که به شبهه به او دخول کنند صحیح نیست. دوازدهم آن که در وقت طلاق دادن باید که زن از حیض و نفاس پاک باشد اگر به او دخول کرده باشد و حیض می‌دیده باشد و حامله نباشد و شوهر او حاضر باشد پس اگر شوهر به او دخول نکرده باشد و حاضر نباشد و عالم باشد که از پاکی به پاکی دیگر انتقال کرده یا آن که آبستن باشد طلاق دادن او در حالتی که حیض و نفاس دارد صحیح است. سیزدهم آن که زنی را که طلاق می‌دهند می‌باید که در لفظ یا در قصد معین باشد پس اگر مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که طلاق در این حالت صحیح است و تعیین آن به قرعه می‌شود یا آن که شوهر تعیین می‌کند. چهاردهم آن که در وقت طلاق گفتن دو عادل حاضر باشند و هر دو به یکبار بشنوند پس اگر حاضر نباشند یا آن که هر دو به یکبار نشنوند یا آن که یک عادل بشنود و یکی نشنود یا آن که عادل نباشند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین عدالت ظاهری را در طلاق کافی می‌دانند. پانزدهم آن که آن دو عادل مرد باشند چه شنیدن زنان در طلاق معتبر نیست نه تنها و نه با مردان

### فصل سیم در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق

#### اشاره

فصل سیم در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق بدان که رجوع کردن شوهر در طلاق رجعی جایز است و این بر دو قسم است:

#### قسم اول قولی

قسم اول قولی مثل آن که شوهر بزن گوید راجعتک و استرجعتک یعنی رجوع کردم من در نکاح تو یا آن که انکار طلاق کند و اگر شوهر گنگ باشد اشاره او یا بر گرفتن مقنعه از سر او که رجوع از آن فهمیده شود به جای گفتن است

#### قسم دوم فعلی

قسم دوم فعلی چون دخول کردن بآن زن یا بوسیدن یا دست به شهوت برو مالیدن و اگر آن زن را که طلاق رجعی گفته‌اند در عدّه عقد کنند آیا عقد کردن رجوع است یا نه مجتهدین را در این دو قولست و هم چنین خلافت در صحت معلق ساختن رجوع بر شرطی و در رجوع کردن جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۱۳ شوهر دانستن زن رجوع او را شرط نیست پس اگر زن غایب را طلاق دهند و در عدّه رجوع کنند صحیح است و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع کردن بلکه سنت است و حرام بودن دخول بزن چون حیض بودن آن زن مانع رجوع کردن بآن زن نیست پس اگر در حالتی که زن حیض داشته باشد یا احرام بسته باشد

رجوع کند صحیح است و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در رجوع به او با دخول و زن منکر دخول باشد قول قول زنت با قسم و اگر زن دعوی کند بر شوهر که عده او تمام شده در زمانی که احتمال داشته باشد که راست گوید مثل آن که بیست و شش روز و دو لحظه از طلاق گفتن او گذشته باشد قول قول زنت با قسم و ظاهر بعضی «۱» احادیث دلالت بر قول مرد می‌کند چه قول زن را در چیزهایی که معتاد نباشد قبول نمی‌کنند مگر گواهی دادن چهار زن عادل که بر باطن آن زن مطلع باشند

## فصل چهارم در بیان عده داشتن زنان

### اشاره

فصل چهارم در بیان عده داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن ایشان مدتی معین را که شارع جهت ایشان قرار داده که آن مدت تا منقضی نشود شوهر نکنند و آن بر ده قسم است

### قسم اول جماعتی از زنان که عده ایشان سه مرتبه از حیض پاک شدنست

قسم اول جماعتی از زنان که عده ایشان سه مرتبه از حیض پاک شدنست و ایشان جمعی از زنانند که عادتی مقرر داشته باشند که در هر ماهی چند روز معین حیض بینند و با ایشان دخول کرده باشند و حشفه در قبل ایشان غایب شده باشد اگر چه انزال منی نکرده باشند در قبل آنها پس چون ایشان را طلاق دهند باید که این طایفه سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر این قسم زنان ذکر بریده باشد و خصیتین او باقی باشد آیا بعد از طلاق دادن عده بر ایشان واجبست یا نه مجتهدین را در این خلافت و اگر این قسم زنان دعوی کنند که عده ایشان تمام شده در زمانی که ممکن باشد راست گویند قول ایشان را قبول می‌کنند و کمتر زمانی که زنان سه حیض بینند و پاک شوند بیست و شش «۲» روز و دو لحظه است چه ممکن است که بعد از طلاق به یک لحظه حیض دیده باشد و عادت او سه روز باشد و در میانه دو حیض ده روز پاک باشد و خلافت میانه مجتهدین که آیا لحظه لغیره داخل عده است یا آن که علامت بیرون رفتن زنانست از عده اصح آنست که لحظه اخیره داخل عده نیست بلکه آن علامت بیرون رفتن ایشانست از عده.

### قسم دوم جماعتی از زنان که سه ماه عده ایشانست

قسم دوم جماعتی از زنان که سه ماه عده ایشانست و ایشان چهار قومند: اول ( ) عمل باین روایت احوط است (۱) صدر دام ظلّه (۲) بلکه بیست و سه روز و سه لحظه ممکن است مثل آن که بعد از وضع حمل پیش از رؤیت دم طلاق گوید بعد از آن لحظه خون نفاس آید و قطع شود و کمتر ازین نیز ممکن است و بیان آن منافی با وضع حاشیه است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۱۴ زنانی که عادتی مقرر در حیض دیدن نداشته باشند یا هر شش ماه یک مرتبه حیض بینند و در سنّ زنانی باشند که حیض می‌بینند و ایشان را طلاق دهند چه عده ایشان سه ماه است اگر در وقت دیدن ماه طلاقش دهند و الا دو ماه هلالی و سی روز عده ایشانست. دوم زنانی که بالغ نباشند چه بر قول بعضی از مجتهدین بعد از طلاق دادن واجب است بر

ایشان که سه ماه عده دارند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که ایشان عده ندارند. سیم زانی که از حیض دیدن مایوس شده باشند و او ان یأس گاهی که از طایفه قریشی یا نبطی «۱» نباشند در پنجاه سالگی بهم می‌رسد و اگر از طایفه قریشی یا نبطی باشند در شصت سالگی چه عده ایشان بعد از طلاق بر قول بعضی از مجتهدین سه ماهست و بعضی بر آنند که ایشان عده ندارند. چهارم زنان حامله که حمل ایشان از غیر شوهری باشد که ایشان را طلاق گفته چه عده ایشان سه ماه است «۲» قسم سیم جماعتی از زنان که عده ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است و ایشان دو قومند: اول کنیزانی که ایشان را عادت مقرر باشد و بعقد با ایشان دخول کرده باشند چه عده ایشان بعد از طلاق دادن دو مرتبه از حیض پاک شدن است اگر چه شوهر ایشان آزاد باشد و کمتر زانی که کنیزان از عده بیرون آیند سیزده روز و دو لحظه است. دوم زانی که بعقد متعه با ایشان دخول کرده باشند چه عده ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است هر گاه ایشان را عادت مستقیم باشد.

### قسم چهارم جماعتی از زنان که عده ایشان چهل و پنج روز است

قسم چهارم جماعتی از زنان که عده ایشان چهل و پنج روز است و ایشان نیز دو قومند: اول کنیزانی که ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند و حیض نبینند. دوم زانی که ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند و حیض نبینند اما در سن زانی باشند که حیض ببینند چه عده ایشان نیز چهل و پنج روز است.

### قسم پنجم جماعتی از زنان که عده ایشان نه ماهست

قسم پنجم جماعتی از زنان که عده ایشان نه ماهست و ایشان زانی‌اند که یک مرتبه یا دو مرتبه حیض ببینند و دیگر نبینند چه بعد از طلاق عده ایشان نه ماهست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که عده این قسم زنان شش ماه «۳» است.

### قسم ششم جماعتی از زنان که عده ایشان به زاییدن ایشان منقضی می‌شود

قسم ششم جماعتی از زنانند که عده ایشان به زاییدن ایشان منقضی می‌شود و آنها زنان حامله‌اند چه زنان حامله را هر گاه طلاق دهند بزاییدن از عده بیرون می‌روند اگر چه بعد از طلاق دادن به یک لحظه بزایند بشرط آن که حمل از کسی باشد که به جهت او عده ( \_\_\_\_\_ ) در نبطی اشکال است صدر دام ظلّه العالی (۲) اگر ذات الشهود باشد و اگر ذات الاقراء باشد معلوم نیست که عده سه ماه باشد بلکه تصریح کرده‌اند که سه طهر است بنا بر این قسم علی حده نخواهد بود صدر دام ظلّه (۳) و بعضی یک سال هم گفته‌اند و این احوط و اولی است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۱۵ نگاه می‌دارند یا احتمال داشته باشد که از او باشد چون فرزند زنی که شوهر به او لعان کرده باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که عده حامله در طلاق کمتر از مدت سه ماه زاییدن او است پس اگر زاییدن او کمتر از سه ماه باشد عده او زاییدن اوست و اگر سه ماه کمتر از زاییدن باشد عده او سه ماه است و اگر حمل زن از زنا باشد عده ندارد «۱» و اگر زنی را در سفر طلاق دهند و خواهند که خواهر او را تزویج کنند یا خواهند که زیاده بر چهار زن بعد از طلاق یکی از ایشان در سفر تزویج کنند باید نه ماه صبر کنند چه احتمال حامله بودن زن هست.

**قسم هفتم جماعتی از زنان که عده ایشان چهار ماه و ده روز است**

قسم هفتم جماعتی از زنان که عده ایشان چهار ماه و ده روز است و ایشان جماعتی از زنانند که شوهران ایشان مرده باشند اگر چه شوهران ایشان بنده باشند چه بر ایشان لازمست که چهار ماه و ده روز عده نگاه دارند و در آن مدت ترک زینت کنند یعنی جامه نیکو نپوشند و بوی خوش بکار نبرند یعنی بر خود نزنند و سرمه نکشند و اگر احتیاج به سرمه پیدا کنند شب بکشند و روز پاک کنند و حنا نبندند و سفیداب به روی نمالند و هر چه در عرف و عادت آن را زینت دانند بر ایشان حرام است اما ایشان را پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست زیرا که آن به سبب اختلاف شهرها و عادات مختلف می‌شود پس هر جامه که در عرف و عادت آن را زینت گویند نپوشند اما سر خود را شانه زدن و بدن را از چرک پاک گردانیدن و مسواک کردن و ناخن گرفتن و در خانهای عالی بودن و بر فرشهای نیکو نشستن حرام نیست و هم چنین زینت کردن فرزندان و کنیزان و زنانی که شوهران ایشان مرده باشند نیز حرام نیست و در آن چه مذکور شد فرقی میانه زنان مدخوله و غیر مدخوله و کوچک و بزرگ نیست خواه در حیض دیدن عادتی مقرر داشته باشند و خواه نداشته باشند و هم چنین کنیزانی که آقا به ایشان دخول کرده باشد حامله باشند بعد از مردن آقا چهار ماه و ده روز عده نگاه می‌دارند.

**قسم هشتم کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشند**

قسم هشتم کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشند اگر چه آن شوهران آزاد باشند چه عده ایشان بعد از مردن شوهران ایشان شصت و پنج روز است نصف عده زنان آزاد و آن چه در زن آزاد مذکور شد از ترک زینت کردن بر کنیز نیز واجبت و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که عده کنیزان نیز بعد از مردن شوهران ایشان چهار ماه و ده روز است و اگر کنیز در عده آزاد شود (\_\_\_\_\_ ۱) خالی از اشکال نیست صدر دام  
 ظلّه العالی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۱۶ عده او نیز مثل عده آزاد است اما اگر در عده باین باشد همان عده رجعیه کنیزان را تمام می‌کند

**قسم نهم جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهران ایشان مرده باشند**

قسم نهم جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهران ایشان مرده باشند چه عده ایشان دورترین دو مدّتست از چهار ماه و ده روز و زاییدن یعنی هر کدام ازین دو مدّت که دورتر باشد آن عده ایشان است پس اگر کمتر از چهار ماه و ده روز بزاید عده آن چهار ماه و ده روز است و اگر زاییدن او زیاده باشد عده او زاییدن اوست.

**قسم دهم زنانی که شوهران ایشان کم شده باشند و خبری از ایشان ظاهر نباشد**

قسم دهم زنانی که شوهران ایشان کم شده باشند و خبری از ایشان ظاهر نباشد و خویشان نداشته باشند که نفقه زنان ایشان دهند و اگر نفقه به ایشان ندهند و آن زنان از نفقه خود عاجز آیند و صبر نکنند حال خود را بحاکم شرع عرض نمایند حاکم شرع چهار سال ایشان را انتظار می‌فرماید و نفقه از بیت المال به ایشان می‌دهد و در این مدّت چهار سال خبر از شوهران ایشان می‌گیرد و

تفحص حال ایشان در آن جهتی که کم شده‌اند می‌کند پس اگر خبری از ایشان بهم نرسد ولی کم شده «۱» ایشان را طلاق می‌دهد و عدّه ایشان چهار ماه و ده روز است بر قول مشهور و اگر ولی طلاق ندهد حاکم شرع خود طلاق می‌دهد و اگر شوهر ایشان در عدّه پیدا شود او اولی است بزن خود و اگر بعد از تمام شدن عدّه پیدا شود زن او نیست خواه آن که آن زن شوهر کرده باشد و خواه نکرده باشد.

### تتمه

تتمه واجبست بر هر کسی که کنیز مدخوله را می‌فروشد یا کنیزی را که به خریدن یا بهر نحوی که باشد مالک شود و آن کنیز جوان باشد و حیض بیند آن که انتظار بکشد که کنیز یک حیض بیند آن گاه با او دخول کند و اگر حیض نبیند اما در سنّ زنی باشد که حیض می‌بیند واجبست بر او که چهل و پنج روز انتظار بکشد آن گاه دخول کند و اگر کنیز حامله باشد آن قدر انتظار بکشد که بزاید یا آن که چهار ماه و ده روز بگذرد آن گاه دخول کند و آیا در مدّت استبرا غیر از دخول کردن بوسه و غیر آن نیز حرامست یا نه مجتهدین را در آن دو قولست اقوی آنست که جایز است و اگر در ایام استبرا دخول کند آیا استبرا ساقط می‌شود یا نه در این نیز دو قولست اقوی آنست که استبرا لازمست و اگر دو عادل گواهی دهند که مالک اول استبرا کرده یا آن که در حالتی که حیض دار باشد به او منتقل شود یا آن که زن او بوده باشد یا آن که مالک او

(\_\_\_\_\_۱) البتّه باذن حاکم شرع احوط و

اولی است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۱۷ زنی باشد استبرا در این صورتها واجب نیست و در مدّت عدّه رجعیّه نفقه او بر شوهر لازمست به طریقی که در نکاح مذکور شد و حرامست بر آن زن بیرون رفتن از خانه که او را در آن خانه طلاق گفته بغیر عذر و بر شوهر نیز بیرون کردن او از خانه حرامست مگر آن که کاری کند که مستوجب حدّ زدن باشد چه او را جهت حدّ زدن بیرون می‌توان کرد یا آن که اهل خانه او را آزار کنند چه در این صورت نیز جایز است که او را از خانه بیرون کند و به خانه دیگر فرستد و هم چنین نفقه کنیز نیز در عدّه رجعیّه لازمست و در عدّه باین نفقه لازم نیست مگر آن که حامله باشد.

### مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن

مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن و آن چنانست که میانه زن و شوهر رنجش بهم رسد و زن تمام مهر خود را یا بعضی از آن را به شوهر ببخشد که در عوض آن او را طلاق گوید و فرق میانه خلع و مبارات آنست که خلع رنجش از طرف زنست و مبارات از هر دو طرف و اقسام خلع سه است حرام و سنّت و مباح اما خلع حرام و آن وقتی است که شخصی زن خود را به اکراه بر آن دارد که خلع کند و هم چنین حرام است هر گاه شخصی زن خود را از بعض حقوق او باز دارد تا خلع کند و اما خلع سنّت آنست «۱» که زن به شوهر گوید که من کسی را بر تو بیاورم که تو از آن آزرده شوی و بعضی از مجتهدین در این وقت خلع را واجب می‌دانند و امّا خلع مباح و آن گاهی است که زن از مرد آزرده باشد و مالی به او دهد تا او را خلع کند و شروط خلع و مبارات زیاده بر شروطی که در طلاق مذکور شد شش چیز است: اول ایجاب چون خالعتک یا بارأتک یعنی شوهر گوید بزن خود که خلع کردم با تو یا مبارات کردم با تو و آیا بعد از صیغه خلع بی‌فاصله طلاق باید گفت یا آن که خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست میانه مجتهدین در این خلافست اقرب آنست که خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست اما اگر بلفظ طلاق واقع شود مستغنی از صیغه خلع است. دوم قبول زن بی‌فاصله پیش از ایجاب یا بعد از ایجاب. سیم آن که می‌باید خلع به آزردگی زن واقع شود و مبارات به آزردگی شوهر و زن هر دو پس اگر خلع بی‌آزردگی زن واقع شود و مبارات بی‌آزردگی زن و شوهر واقع شود صحیح نیست و احیاناً اگر به صیغه طلاق واقع شود طلاق رجعی خواهد بود و شوهر را در عدّه می‌رسد که رجوع کند. چهارم آن که چیزی که زن

در عوض طلاق به شوهر می‌دهد باید چیزی باشد که مسلمانان مالک آن توانند (۱) \_\_\_\_\_) ظاهراً محتاج بیان و تفسیر است

صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۱۸ شد پس اگر چیزی باشد که مسلمانان مالک آن نتوانند شد مثل شراب و گوشت خوک صحیح نیست و آن عوض مقداری معین ندارد بلکه آن چه در عوض می‌دهد جایز است که در خلع زیاده از مهر باشد اما در مبارات می‌باید که از مهر زیاده نباشد و خلع کردن کنیز بی‌اذن آقا صحیح نیست اما اگر آقا اذن دهد صحیح است و آن عوض را وقتی که کنیز آزاد می‌شود می‌دهد و اگر بنده شخصی بی‌اذن آقا با زن خود خلع کند آن عوض ملک آقا است و خلع صحیح است. پنجم آن که صیغه خلع و مبارات را باید که دو مرد عادل بالغ به یک دفعه بشنوند به طریقی که در طلاق مذکور شد پس اگر دو مرد عادل به یک دفعه نشنوند صحیح نیست. ششم آن که خلع و مبارات مجزّد از شرط باشد مگر آن که شرطی باشد که خلع و مبارات آن را لازم داشته باشد چون شرط آن که هر گاه زن در آن عوض رجوع کند شوهر نیز در زوجیت رجوع نماید چه این شرط صحیح است زیرا که هر گاه عقد خلع و مبارات منعقد می‌شود شوهر را رجوع نمی‌رسد مگر آن که زن در آن عوضی که به شوهر داده است در عدّه رجعیّه رجوع کند چه در این صورت شوهر را نیز می‌رسد که در عدّه رجوع نماید اما اگر زن طفل باشد یا غیر مدخوله باشد یا یائسه یعنی از حیض دیدن مأیوس شده باشد در عوض رجوع نمی‌تواند کرد و اگر زن و شوهر در قدر عوض یا جنس آن اختلاف کنند قول زن مقدمست با قسم.

### مطلب سیم در بیانظهار و ابلا کردن با زن خود

#### فصل اول در اقسامظهار کردن

فصل اول در اقسامظهار کردن و شروط آن بدان کهظهار بر دو قسم است: اول آن که کفّاره آن پیش از دخول کردن است و آن چنانست که شخصی بزنی خود گوید که پشت تو هم چو پشت مادر من است چه در این صورت حرامست بر او دخول کردن تا آن که کفّاره ندهد چنانچه در بحث کفّاره مذکور شد. دوم آن که کفّاره آن بعد از دخول کردنت و آن چنانست که شخصی بزنی خود گفته باشد که پشت تو هم چو پشت مادر منست اگر با تو دخول کنم پس در این صورت اگر به آن زن دخول کندظهار بهم می‌رسد و کفّاره برو لازم می‌شود و شروطظهار کردن نه است اول صیغه مثل أنت علی کظهر امی یعنی تو بر من هم چو پشت مادر منی و آیا در این حکم غیر مادر چون خواهر و دختر از زنان محرم خواه نسبی و خواه رضاعی با مادر مساویند یا این حکم مخصوص مادر است میانه مجتهدین در این خلافتست اقرب آنست که همه در این حکم مساویند و اگر شخصی بزنی خود جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۱۹ گوید که پشت تو هم چو پشت زن فلان کس استظهار واقع نمی‌شود دوم آن کهظهار کننده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست. سیم آن کهظهار کننده عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست. چهارم آن کهظهار کننده قصدظهار کند و مختار باشد پس اگر از مست یا خفته یا بیهوش یا کسی که او را به اکراه بر آن دارند واقع شود صحیح نیست. پنجم آن که به آن زن دخول کرده باشد پس اگر دخول نکرده باشدظهار کردن با او صحیح نیست چنانچه در روایت فضل بن یسار از حضرت امام باقر ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام وارد شده و بعضی از مجتهدین این را شرط نمی‌دانند و اصحّ قول اولست و در دخول کردن دخول در دبر کافیتست. ششم آن کهظهار را معلق بر صفتی نسازد پس اگر معلق بر صفتی سازد چون طلوع آفتاب مثلاً صحیح نیست و اگرظهار را معلق بر شرط سازد آیا صحیح است یا نه مجتهدین را در این خلافتست اقرب «۱» آنست که صحیح است. هفتم آن که صیغهظهار را دو مرد عادل به یکبار بشنوند به طریقی که در طلاق مذکور شد پس اگر دو مرد عادل به یکبار نشنوند صحیح نیست. هشتم آن که در حالتی که شوهر صیغهظهار می‌گوید می‌باید که آن زن از حیض

و نفاس پاک باشد هر گاه شوهرش حاضر باشد و حامله نباشد و در آن پاکی دخول به او نکرده باشد چنانکه در طلاق مذکور شد پس اگرظهار کند در حالتی که حیض یا نفاس داشته باشد یا حامله باشد یا در آن پاکی با او دخول کرده باشد صحیح نیست. نهم آن کهظهار را بلفظ ظهر یعنی پشت واقع گرداند پس اگر بزَن خود گوید که دست تو هم چو دست مادر منستظهار نیست و آیا اسلام شرطست یا نه میانهمجتهدین خلافت در این مسأله و آیا درظهار نکاح دایمی شرطست و متعه راظهار می‌توان کرد یا نه مجتهدین را در این مسأله نیز خلافت و آیا اگرظهار را به مدتی معین معلق دارند صحیح است یا نه مجتهدین را در این دو قولست اقرب آنست که صحیح است و هم چنین مجتهدین را دو قولست در این که آیا حکمظهار مکرر می‌شود به مکرر کردنظهار یا آن که در حکم یک مرتبهظهار کردن است اقرب آنست که مکرر می‌شود و کفارهظهار در قسم اول وقتی واجب می‌شود که اراده دخول کند زیرا که پیش از دخول کردن کفاره واجبست و جایز نیست دخول کردن پیش از کفاره و اگر پیش از کفاره دادن دخول کند از روی عمد و علم دو کفاره بر او واجب می‌شود و اگر مکرر دخول کند کفاره دخول کردن مکرر می‌شود نه کفارهظهار را مگر اگر دخوله نکند و طلاقی

(۱) \_\_\_\_\_ محتاج به مراجعه است صدر دام

ظله جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۲۰ دهد و بگذارد که از عده بیرون رود آن گاه عقد کند و دخول کند کفاره ندارد و هم چنین کفاره ندارد اگر با کنیزظهار کند آن گاه آن کنیز را بخرد بر قول بعضی از مجتهدین و اگر شوهر از دخول کردن زنی که با اوظهار کرده امتناع نماید زن حال خود را بحاکم شرع عرض می‌کند و حاکم او را سه ماه مهلت می‌دهد بآنکه یا کفاره دهد و دخول کند یا آن که او را طلاق دهد و بعد از سه ماه اگر شوهر امتناع نماید حاکم او را جبر می‌کند بر یکی از اینها باین طریق که طعام و آب را بر او تنگ می‌گرداند تا آن که اختیار یکی از اینها کند.

## فصل دوم در ایلا کردن

فصل دوم در ایلا کردن و آن چنانست که شخصی قسم بخورد که با زن دایمی خود دخول نکند مطلقاً یا زیاده از چهار ماه بقصد ضرر رسانیدن به آن زن و شروط ایلا کردن هشت است: اول آن که آن شخصی که سوگند می‌خورد بالغ باشد چه سوگند طفل صحیح نیست. دوم آن که عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد صحیح نیست. سیم آن که قصد کند و مختار باشد پس اگر غافل یا مست یا خفته یا کسی باشد که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. چهارم آن که به زنی که سوگند می‌خورد که با او دخول نکند باید که زن نکاحی او باشد چه اگر کنیز باشد و به ملکیت به او دخول کرده باشد صحیح نیست. پنجم آن که به آن زن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد صحیح نیست. ششم آن که سوگند را باسم خدای تعالی بخورد چنانچه در بحث سوگند مذکور شد پس اگر بغیر اسم خدا سوگند خورد سوگند نیست و به عربی گفتن آن لازم نیست پس اگر به فارسی با زن خود گوید که و الله دیگر با تو دخول نمی‌کنم ایلا واقع می‌شود و سوگند خوردن بطلاق زن و آزادی بنده صحیح نیست خلاف مرستیان را که ایشان می‌گویند صحیح است. هفتم آن که صریح بگوید که و الله من آلت خود را در فرج تو غایب نکنم پس اگر به کنایه گوید مثل آن که و الله که با تو سر بر یک بالین نگذارم یا در زیر یک سقف نباشم صحیح نیست و اگر چه به اینها قصد ایلا «۱» کند و اگر گوید که و الله با تو جماع نکنم یا وطی نکنم و قصد ایلا کند صحیح است. هشتم آن که سوگند خوردن را مجرد سازد از شرط و صفت پس اگر معلق بر شرطی یا صفتی سازد صحیح «۲» نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمی‌دانند و هر گاه این شروط بهم رسد زن در این صورت حال خود را بحاکم شرع عرض می‌کند و حاکم شرع او را چهار ماه مهلت می‌دهد و مخیر می‌سازد میانهمدخل کردن و کفاره دادن یا طلاق گفتن و بعد از چهار ماه اگر از اینها امتناع

(۱) \_\_\_\_\_ البتّه احتیاط را ترک ننمایند صدر



دام ظلّه العالی (۲) البتّه ترك احتیاط را ننمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۲۱ نماید جبرش می‌کند بر یکی از اینها و اگر طلاق باین دهنده حکم ایلا باطل می‌شود و اگر در اثنای چهار ماه شوهر مرتدّ شود ایام ارتداد او داخل چهار ماه نیست و اگر بنده یا خواجه‌سرا با زن خود ایلا کنند صحیح است و هر کس که اعتقاد به خدای تعالی داشته باشد و ایلا کند صحیح است و اگر کسی سوگند خورد بر ترك دخول به مدّتی معین و آن مدّت منقضی شود آن‌گاه دخول کند کفّاره ندارد و اگر کسی ایلا کند با کنیزی آن‌گاه او را بخرد و آزاد کند و عقد کند حکم ایلا باطل می‌شود یا نه و آیا حکم ایلا بمجرّد خریدن آن کنیز باطل می‌شود مجتهدین را در این خلافت و اگر چند مرتبه ایلا کند آیا کفّاره آن مکرّر می‌شود یا همه یک حکم دارد در این نیز خلافت اقرب آنست که مکرّر نمی‌شود مگر آن که در زمانهای مختلف ایلا کند مثل آن که گوید و الله شش ماه با تو دخول نکنم و بعد از شش ماه بگوید و الله که شش ماه دیگر با تو دخول نکنم و کفّاره با دخول کردن در ایلا وقتی واجب می‌شود که عمداً واقع شود پس اگر سهواً دخول کند یا به شبهه یا به جنون واقع شود کفّاره ندارد و آیا حکم ایلا به سبب این دخول کردن باطل می‌شود یا نه میان مجتهدین در این مسأله خلافت و اگر اختلاف شود میان زن و شوهر در انقضای چهار ماه قول کسی مقدمست که دعوی ابقای آن می‌کند و اگر اختلاف در زمان ایقاع ایلا واقع شود قول کسی مقدمست که دعوی تأخر منقضی بودن ایلا می‌کند و اگر میان جهود و نصاری ایلا واقع شود و بحاکم شرع حال خود را عرض نمایند حاکم مخیر است که میان ایشان بطریق اسلام حکم کند یا آن که ایشان را به ملت ایشان رجوع نماید.

## مطلب چهارم در لعان

### فصل اول در چیزهایی که سبب لعان می‌شود

#### اشاره

فصل اول در چیزهایی که سبب لعان می‌شود بدان که دو امر سبب لعان می‌گردد: امر اول نسبت دادن شوهر زن خود را به زنا و در این صورت پنج شرط لازمست: اول آن که هر یک از زن و شوهر عاقل و بالغ باشند چه لعان طفل و دیوانه صحیح نیست و اسلام و آزادی و عدالت شرط نیست پس لعان کافر و فاسق و بنده صحیح است و بعضی از مجتهدین اینها را شرط می‌دانند. دوم آن که زنی که شوهر او دعوی می‌نماید که زنا کرده است او را بعقد دائمی خواسته باشد چه اگر متعه باشد لعان واقع نمی‌شود. سیم آن که زن عقیفه باشد چه اگر مشهور به زنا باشد لعان او صحیح نیست. چهارم آن که شوهر دعوی مشاهده کند یعنی گوید که من دیدم که شخصی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۲۲ با او زنا می‌کرد بطریق میل در سرمه‌دان پس اگر کمان کرده باشد یا جمعی به او گفته باشند و اگر چه بعد شیع برسد لعان صحیح نیست. پنجم آن که زن کر یا گنگ نباشد چه اگر کر یا گنگ باشد بی‌لعان کردن بر شوهر حرام مؤید می‌شود هر گاه شوهر دعوی مشاهده زنا کردن با او کند و آیا دخول کردن شوهر به آن زن شرطست یا نه مجتهدین را در این سه قولست بعضی از ایشان دخول را شرط می‌دانند و بعضی شرط نمی‌دانند و بعضی گفته‌اند که اگر سبب لعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار ولد باشد دخول شرط است

#### امر اول

امر اول نسبت دادن شوهر زن خود را به زنا و در این صورت پنج شرط لازمست: اول آن که هر یک از زن و شوهر عاقل و بالغ

باشند چه لعان طفل و دیوانه صحیح نیست و اسلام و آزادی و عدالت شرط نیست پس لعان کافر و فاسق و بنده صحیح است و بعضی از مجتهدین اینها را شرط می‌دانند. دوّم آن که زنی که شوهر او دعوی می‌نماید که زنا کرده است او را بعقد دائمی خواسته باشد چه اگر متعه باشد لعان واقع نمی‌شود. سیّم آن که زن عقیفه باشد چه اگر مشهور به زنا باشد لعان او صحیح نیست. چهارم آن که شوهر دعوی مشاهده کند یعنی گوید که من دیدم که شخصی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۲۲ با او زنا می‌کرد بطریق میل در سر مه‌دان پس اگر کمان کرده باشد یا جمعی به او گفته باشند و اگر چه بحدّ شیاع برسد لعان صحیح نیست. پنجم آن که زن کر یا گنگ نباشد چه اگر کر یا گنگ باشد بی‌لعان کردن بر شوهر حرام مؤبّد می‌شود هر گاه شوهر دعوی مشاهده زنا کردن با او کند و آیا دخول کردن شوهر به آن زن شرطست یا نه مجتهدین را در این سه قولست بعضی از ایشان دخول را شرط می‌دانند و بعضی شرط نمی‌دانند و بعضی گفته‌اند که اگر سبب لعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار ولد باشد دخول شرط است

### امر دوّم انکار فرزند زن خود کردن

امر دوّم انکار فرزند زن خود کردن چه در این صورت نیز به چهار شرط لعان لازمست: اول آن که زن بعقد دائمی باشد چه انکار فرزند متعه و زن اجنبیه که به شبهه با او دخول کرده باشد سبب لعان نمی‌شود و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر انکار فرزند متعه جهت برطرف شدن حدّ باشد انکار فرزند او نیز سبب لعان می‌شود و آیا در کنیز لعان واقع می‌شود مجتهدین را در این چند قول است بعضی می‌گویند مطلقاً موجب لعان نمی‌شود و بعضی برآنند که مطلقاً موجب لعان می‌شود و بعضی گفته‌اند که به سبب انداختن او به زنا لعان واقع می‌شود اما در انکار فرزند او لعان واقع نمی‌شود و قول اقرب آنست که در کنیزی که بملک دخول کند لعان واقع نمی‌شود و اگر بعقد دخول کرده باشد لعان واقع می‌شود. دوّم آن که به آن زن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب لعان نمی‌شود. سیّم آن که از دخول کردن به آن زن شش ماه یا زیاده گذشته باشد و از نه ماه یا ده ماه یا یک سال که نهایت مدّت آبستنی زنانست نگذشته باشد چه اگر این چنین نباشد انکار فرزند او سبب لعان نمی‌شود. چهارم آن که در وقت زاییدن آن فرزند اقرار به فرزند او نکرده باشد چه اگر اقرار کرده باشد انکار او بعد از اقرار موجب لعان نمی‌شود و اگر چه اقرار به فرزند او به کنایه از او صادر شده باشد مثل آن که شخصی به او گفته باشد که مبارک باشد فرزند او که خدای تعالی به تو داده و او آمین گفته باشد یا قول إن شاء الله تعالی اما اگر در حالت زاییدن آن زن ساکت بوده باشد و بعد از زاییدن انکار فرزند او کند مجتهدین را در این مسأله دو قولست اقرب آنست که انکار او در این صورت موجب لعان می‌شود.

### فصل دوّم در کیفیت لعان کردن و شروط آن

فصل دوّم در کیفیت لعان کردن و شروط آن بدان که هر گاه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۲۳ شخصی بزنا خود گوید که من دیدم که شخصی با تو زنا می‌کرد یا انکار فرزند او کند به شروطی که مذکور شد و گواهی بر مدّعی خویش نداشته باشد حاکم شرع آن شخص را امر می‌کند که چهار مرتبه بگوید: أشهد بالله أنّی لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزّنا یعنی گواه می‌گیرم خدای تعالی را که من از راست گویانم در آن چه این زن را انداخته‌ام بآن از زنا کردن و بعد از آن که چهار نوبت این قول را بگوید امر بکند حاکم شرع او را که چهار نوبت دیگر بگوید که: أنّ لعنة الله علیّی إنّ کنت من الکاذبین یعنی به درستی که لعنت خدای بر من باد اگر من از دروغ گویان باشم و بعد از آن که آن شخص چهار مرتبه این قول بگوید آن زن را امر کند که چهار نوبت بگوید: أشهد بالله أنّه لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزّنا یعنی گواه می‌گیرم خدای تعالی را که شوهر من از دروغ گویانست

در آن چه انداخته است مرا بآن از زنا و بعد از آن که چهار نوبت این قول را بگوید امر کند او را حاکم شرع که چهار نوبت دیگر بگوید **أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيَّ إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ** یعنی غضب خدای بر من باد اگر شوهر من از راست گویان باشد و هر گاه از لعان کردن فارغ شوند چهار امر ثابت می‌شود: اول ساقط شدن حدّ از شوهر و زن به سبب لعان کردن و اگر زن پیش از لعان کردن بمیرد لعان ساقط می‌شود و آن مرد از آن زن میراث می‌برد اما در این صورت حدّ برو لازمست و جایز است که جهت اسقاط حدّ با وارث لعان کند و اگر وارث حاضر نباشد مانع میراث بردن او نمی‌شود و در بعضی از احادیث وارد شده که در این صورت میراث نمی‌برد و اگر مرد پیش از لعان کردن بمیرد زن از او میراث می‌برد و فرزندی که شوهر انکار او کرده بود نیز میراث می‌برد و اگر زن چهار مرتبه اقرار به زنا کند یا از لعان امتناع نماید حدّ زنا بر او ثابت می‌شود و اگر حامله باشد او را حدّ نزنند تا زمانی که بزاید و اگر شوهر پیش از تمام شدن لعان اعتراف به دروغ گفتن خود کند حدّ برو ثابت می‌شود و اگر بعد از تمام شدن لعان اعتراف کند به دروغ گفتن خود یا بعد از لعان کردن هر دو اعتراف کنند به دروغ گفتن خود میانه مجتهدین در این مسأله خلافت و اگر شوهر بزنی بگوید که من دیدم که فلان مرد با تو زنا می‌گردد و حدّ برو لازم می‌شود یکی جهت زن و یکی جهت آن مرد پس چون میانه ایشان لعان واقع شود حدّی که از جهت زن بر او لازم بود بلعان ساقط می‌گردد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۲۴ اما حدّی که از جهت آن مرد بر او لازم می‌آید ساقط نمی‌شود. دوم زایل شدن علاقه زن و شوهری میانه ایشان. سیم حرام مؤبد شدن آن زن بر آن شوهر به سبب لعان. چهارم بر طرف شدن فرزندی فرزند به سبب لعان هر گاه سبب انکار فرزندی فرزند آن زن باشد

### فصل سیم در آن چه تعلق بلعان کردن دارد

#### دوازده امر واجب

دوازده امر واجب: اول واقع گردانیدن لعان در حضور امام یا حضور کسی که امام او را نصب کرده باشد جهت حکم کردن میان خلائق یا جهت لعان کردن بخصوص و اگر شوهر و زن «۱» در لعان کردن به حضور یکی از مجتهدین راضی شوند جایز است اگر چه امام یا نایب امام موجود باشند. دوم آن که شهادت را به طریقی که مذکور شد بگویند پس اگر به جای اشهد اهل ف یا اقسام یا شهادت بالله بگوید لعان واقع نمی‌شود. سیم آن که لفظ الله را بگوید پس اگر آن را به رحمن یا رحیم بدل کند لعان نیست و هم چنین اگر بعضی از کلمات آن را بگوید و بعضی را نگوید. چهارم آن که لفظ لعن و غضب را به لفظی که دلالت بر معنی آنها کند بدل نکند پس اگر چنان کند لعان واقع نمی‌شود. پنجم آن که در هر مرتبه که مرد شهادت را ذکر می‌کند باید که بگوید که فرزندی که ازین زن بهم رسیده از من نیست اما بر زن ذکر خلاف آن لازم نیست. ششم آن که لفظ صدق و کذب را به طریقی که مذکور شد بگویند پس اگر گویند که ائی صادق یا کاذب یا مانند آنها و لام تاکید را بر آن داخل نسازند لعان واقع نمی‌شود. هفتم آن که آن چه مذکور شد از شهادت و لعن و غضب بلفظ عربی بگویند با قدرت و اگر عاجز باشند غیر عربی نیز جایز است و در این صورت حاکم شرع را دو مرد عادل لازمست که زبان غیر عربی را داند و یک عادل را کافی نیست. هشتم ترتیب به طریقی که مذکور شد بانکه شوهر اول چهار مرتبه ابتدا به شهادت کند آن گاه لعن کند بعد از آن زن چهار مرتبه ابتدا به شهادت کند آن گاه به غضب. نهم آن که شوهر و زن هر دو در وقت ذکر شهادت و لعن و غضب می‌باید که ایستاده باشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که شوهر در حال ذکر شهادت و لعن می‌باید که ایستاده باشد اگر چه زن در آن حال نشسته باشد و زن نیز در حالت ذکر شهادت و غضب می‌باید که ایستاده باشد اگر چه شوهر در آن حال نشسته باشد. دهم مشخص ساختن زن بانکه نام او را ذکر کند و نام پدر او را یا او را به نوعی وصف کند که احتمال غیر او نداشته باشد یا آن که اشارت کند به او پس اگر زن



دیوانه و طفل غیر ممیز چه شکاری را که آنها بکشند خوردن او حرامست. ششم شکار کردن محرم در حالتی که احرام بسته باشد چه در آن حالت شکار او حکم مرده دارد و خوردن آن حرام است. هفتم شکار کردن در حرم مکه و مدینه امّا آن شش وجه مکروه: اول شکار کردن به سگی که او را آتش پرست تعلیم کرده باشد. دوم شکار کردن به سگ سیاه و بعضی از مجتهدین این قسم شکار کردن را حرام می‌دانند (۱) چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقولست که آن حضرت می‌فرمود که گوشت شکاری را که سگ سیاه گرفته باشد نباید خورد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امر به کشتن سگ سیاه کرده‌اند. سیم شکار کردن در شب و بچه جانوران را از آشیانه‌های ایشان بیرون آوردن. چهارم شکار کردن ماهی در روز و شب جمعه. پنجم شکار کردن در حرم مکه و مدینه. ششم شکار کردن شکاری که متوجه حرم مکه باشد.

### فصل دوم در شروط شکار کردن

فصل دوم در شروط شکار کردن بدان که ده امر در شکار کردن شرطست: اول آن که سگی که به آن شکار می‌کنند می‌باید که او را تعلیم کرده باشند به حیثیتی که هر گاه سر دهند برود و هر گاه منع کنند باز برگردد و اگر شکار کند شکار را نکشد پس اگر آن سگ تعلیم نداشته باشد و شکار را بکشد حرامست. دوم آن که آن سگ شکار را نخورد چه اگر خوردن عادت او باشد حلال

(۱) قول به حرمت احوط است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۲۷ نیست و آن شکار را که بدست آورده چیزی باشد که گوشت او را توان خورد. سیم آن که کسی که سگ را سر می‌دهد یا آن که تیر می‌اندازد یا نیزه و شمشیر می‌زند می‌باید که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان چون طفل ممیز خواه مرد باشد و خواه زن پس اگر کافر باشد یا دشمن اهل بیت یا مرتد یا دیوانه یا طفل غیر ممیز آن شکار حلال نیست و اگر چه بسم الله گفته باشد و اگر آن کس جهود و ترسا باشد آیا حلالست میانه مجتهدین در آن خلافتست و اقرب آنست که حلال نیست و هم چنین اگر سنی باشد یا حلال است یا نه در این مسأله نیز خلافتست میانه مجتهدین بعضی از ایشان گفته‌اند که اگر سنی عداوت اهل بیت داشته باشد حرامست و اگر عداوت نداشته باشد حلال و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر آن شخصی که سگ را سر می‌دهد مسلمان باشد و کور باشد حلال نیست و بعضی از ایشان گفته‌اند که اگر آن چنان کوری باشد که قصد شکار تواند کرد و فهمید حلال است و اگر با سگ مسلمان سگ غیر مسلمان نیز باشد و هر دو سگ شکار را بکشند حلال نیست. چهارم آن که کسی که سگ را سر می‌دهد یا تیر می‌اندازد یا شمشیر و نیزه می‌زند می‌باید که بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله یا هر چه ذکر باشد در آن وقت بگوید و گفتن الله تنها کافی نیست پس اگر عمدا ترک گفتن بسم الله کند آن شکار حلال نیست و هم چنین اگر غیر آن کسی که سگ سر می‌دهد و حربه می‌زند بسم الله گوید حلال نیست و هم چنین اگر دو سگ شکاری را بکشند که در وقت سر دادن یکی از آنها بسم الله گفته باشد و دیگری عمدا نگفته باشد نیز حلال نیست امّا اگر بسم الله را فراموش کرده باشد آن شکار حرام نمی‌شود و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش کنند در وقت خوردن گوشت آن شکار بسم الله باید گفت و اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش کرده باشند و پیش از آن که سگ یا تیر یا نیزه یا شمشیر بآن شکار برسد بسم الله بگویند حلالست امّا اگر عمدا ترک کرده باشند و پیش از رسیدن به شکار بسم الله گویند آیا حلال می‌شود یا نه میانه مجتهدین در این خلافتست و اگر آن شخص جاهل حکم باشد آیا حکم کسی دارد که عمدا ترک بسم الله کرده یا حکم کسی دارد که فراموش کرده در این مسأله نیز خلافتست و آیا نام خدای تعالی را به عربی گفتن لازمست یا بهر زبانی که گویند جایز است در آن نیز خلافتست میانه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۲۸ مجتهدین و آیا به جای بسم الله یا الله اکبر اگر اللهم اغفر لی یا اللهم صل علی محمد و آل محمد بگویند شکار حلال می‌شود یا نه در این نیز میانه مجتهدین خلافتست. پنجم آن که بقصد شکار کردن سگ را سر دهند یا تیر بیندازند پس اگر بی‌قصد شکار کردن سگ بدود یا تیر

از کمان بجهد و شکاری را بکشد حلال نیست اما اگر در اثنای رفتن سگ را بطلبند و نگاهدارنده آن گاه سر دهند حلال می‌شود. ششم آن که قصد جنس شکار کنند پس اگر در وقت سر دادن سگ و انداختن تیر و نیزه قصد جنس شکار نکنند و شکاری را بکشد حلال نیست. هفتم آن که شکار به سبب جراحت دندان سگ و خوردن تیر و نیزه و شمشیر بمیرد و جراحت موضع ذبح لازم نیست بلکه هر عضوی از اعضای او را که جراحت کرده باشد و بآن بمیرد حلالست اما اگر بآن جراحت نمیرد بلکه به واسطه تعب بسیار یا غرق شدن در آب یا افتادن از کوه یا آن که سگ گلوی او را بگیرد بی‌آن که جراحت کند بمیرد یا درنده غیر سگ بعد از جراحت سگ او را بکشد حلال نیست مگر آن که در این صورت جراحت سگ کشنده باشد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر شکاری که مجروح شده باشد در آب بمیرد پس اگر سر از آب بیرون آورده باشد یا آن که آن شکار حیوانی باشد که آب او را نکشد چون قاز و اردک حلالست. هشتم آن که شکار مجروح از نظر غایب نشود و در او حیات باشد که ماندن او امکان داشته باشد و اگر چه نصف یک روز بیش نماند پس اگر در این صورت از نظر پنهان شود و او را مرده بیابند حلال نیست خواه بعد از آن که از نظر غایب شود سگ بر سر او حاضر باشد و خواه نباشد. نهم آن که آن کس که سگ سر داده و تیر انداخته و نیزه و شمشیر زده پیش شکار حاضر نباشد چه اگر حاضر باشد و آن مقدار وقت باشد که او را تواند کشت لازمست که سر او را ببرد که اگر بگذارد تا بمیرد حلال نیست و اگر در وقت حاضر شدن او چیزی نباشد که شکار را بآن تواند کشت میانه مجتهدین در آن خلافت ائمه است که حرامست و بعضی برآنند که در این صورت بگذارند که سگ آن شکار را پاره پاره کند. دهم آن که می‌باید که شکار آن چنان باشد که تواند گریخت خواه وحشی باشد و خواه اهلی انسی پس اگر کوچک باشد یا قدرت بر گریختن نداشته باشد حلال نیست.

### فصل سیم در احکام شکار کردن

فصل سیم در احکام شکار کردن بدان که واجبست موضعی از شکار را که سگ به دندان گرفته باشد باب بشویند و بعضی از مجتهدین شستن آن را واجب نمی‌دانند و شرط نیست جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۲۹ در تیرانداز و نیزه گذار و شمشیر زن که تنها باشد چه اگر جماعتی شکار را به تیر یا شمشیر یا نیزه بزنند حلالست و همه در آن شکار شریکند و هم چنین شرط نیست که دیگری در شکار مدد نکند چه اگر دیگری او را مدد کند حلالست و هم چنین حلالست که اگر تیر بر زمین آید و از آنجا جسته بر شکار خورد و او را بکشد و اگر شخصی شکاری را به شمشیر زند و دو نصف کند به شروطی که مذکور شد حلالست خواه دو نصف مساوی شود و خواه مختلف و خواه هر دو نصف حرکت کند و خواه نکند مگر آن که نصفی که سر با او باشد حرکتی کند مانند حرکت حیوان زنده چه در این صورت محتاج به کشتن اوست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که حیوانی را که دو نصف مختلف کنند نصف بزرگتر حلالست و بعضی برآنند که اگر دو نصف یکی حرکت کند و یکی حرکت نکند آن نصفی که حرکت کند حلالست و هر شکاری که کسی بدست آورد یا به دام گ‌یرد مالک آن می‌شود و اگر از دست او بیرون رود و دیگری او را بگیرد مالک او نمی‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند آن کسی که اول او را گرفته بود اگر در وقت بیرون رفتن از دست او قصد بیرون رفتن از ملک خود کرده آن کسی که در ثانی الحال «۱» آن شکار را گرفته باشد مالک آن می‌شود اما اگر شکاری یا مرغی به خانه کسی آید یا در خانه کسی مکان کند یا ماهی از دریا به کشتی کسی در آید مالک آن نمی‌شود بلکه آن کس به گرفتن او از دیگری اولاست پس اگر کسی بی‌رخصت او به خانه او در آید و آن را بگیرد مالک آن می‌شود اما فعل حرام کرده اما اگر صاحب خانه و کشتی آنها را به قصد شکار کردن ساخته باشند آیا اگر شکاری یا مرغی بآنخانه یا کشتی در آید مالک آن می‌شود یا نه میانه مجتهدین در این مسأله خلافتست و اگر شکاری بدست کسی افتد که علامت ملکیت شخصی دیگر با آن باشد چون مقراض کردن بال کبوتر مالک آن نمی‌شود و اگر صاحب آن پیدا شود و طلب کند واجب است که به صاحبش



## باب چهاردهم از کتاب جامع عباسی در ذبح کردن حیوانات

### فصل اول در اقسام ذبح

فصل اول در اقسام ذبح بدان که ذبح حیوانات بر دوازده قسم است چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم سنت و شش قسم مباح امّا چهار قسم حرام: اول ذبح کردن کافر و (مالک شدن ثانی با اعراض اول معلوم نیست بلی حلالست از برای او مادامی که اولی رجوع بآن نموده و الله هو العالم صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۳۰ دشمن اهل بیت و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافت اصح آنست که حرام است. دوم ذبح کردن دیوانه. سیم ذبح کردن مست. چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیز و امّا. یک قسم مکروه و آن ذبح کردن سنی است هر گاه مؤمن نباشد و محتاج به او شوند و امّا یک قسم سنت و آن ذبح کردن مؤمن است و امّا شش قسم مباح: اول ذبح کردن به سلاح چون تیر و نیزه و شمشیر. دوم به سگ شکاری به شروطی که در باب شکار کردن مذکور شد. سیم ذبح کردن بچه که در شکم حیوانی باشد که قابل ذبح باشد چه ذبح کردن او ذبح مادر اوست هر گاه خلقت او تمام شده باشد یعنی موی بر او روییده باشد خواه روح در او داخل شده باشد و خواه نشده باشد امّا اگر از شکم زنده بیرون آید ذبح کردن او لازمست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر از شکم بیرون آید و آن قدر وقت نماند که او را بکشند اگر بمیرد حلال است و در این قول اشکالست و اگر خلقت او تمام نشده باشد حرامست. چهارم ذبح کردن ماهی و آن زنده بیرون آوردن او از آبست و در بیرون آوردن ماهی از آب مسلمان بودن آن شخص و بسم الله گفتن او شرط نیست بلکه سنت است پس اگر کافری ماهی از آب بیرون آورد حلالست بشرطی که مسلمانی ببیند که زنده او را بیرون آورده امّا اگر نبیند حرامست و اگر ماهی در آب مرده باشد حلال نیست و اگر مشتبّه شود ماهی مرده بغیر مرده احتیاط آنست که از همه اجتناب کند. پنجم ذبح نمودن ملخ و آن زنده گرفتن اوست بدست یا بالتی چون دام و غیر آن و در گرفتن ملخ بسم الله گفتن و مسلمان بودن شرط نیست چنانچه در گرفتن ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گرفتن ملخ بدست او را به آتش بسوزانند حلال نیست. ششم ذبح نمودن حیوانی که در چاه افتاده باشد یا به صحرا بی گریخته باشد و ذبح نمودن آنها به طریقی که از شارع معهود شده است ممکن نباشد کشتن آنها بهر طریقی که ممکن باشد مشروع است

### فصل دوم در بیان آن چه بذبح نمودن تعلق دارد

#### سیزده امر واجب

سیزده امر واجب اول آن که کسی که ذبح می کند می باید که تمیز داشته باشد چه ذبح نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست. دوم آن که عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد حلال نیست. سیم آن که قصد تواند کرد پس ذبح نمودن مست و خفته و بیهوش حلال نیست. چهارم آن که مسلمان جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۳۱ باشد یا در حکم مسلمان چون طفل ممیز پس اگر کافر یا دشمن اهل بیت علیهم السلام یا خارجی «۱» باشد حلال نیست اگر چه در وقت کشتن بسم الله گفته باشند و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافت اصح آنست که حرامست چنانچه گذشت. پنجم آن که آن حیوان قابل ذبح باشد خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند پس اگر قابل ذبح نباشد چون سگ و خوک بذبح کردن پاک نمی شود و حیوانی که قابل ذبح باشد و گوشت او را نخورند بذبح کردن پوست او پاک می شود و بعضی از مجتهدین برآنند که تا پوست او را دباغت نکنند پاک



نمی‌شود و حیوانی که مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس و غیر اینها آیا به کشتن پوست آنها پاک می‌شود یا نه میانه مجتهدین در این مسأله خلافت. ششم آن که چهار عضو آن حیوان را ببرند و آن مجرای خوراک و آب و حلقوم که راه نفس اوست و دو رگ گردن چه اگر یکی از این چهار را ببرند حلال نمی‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که بریدن حلقوم کافیهست. هفتم آن که اعضای آن حیوان را که می‌خواهند ذبح کنند به آهن چون کارد و شمشیر و نیزه ببرند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد به هر چه مقدور باشد چون آبگینه و سنگ سر تیز و نی ببرند و آیا اگر به ناخن و دندان ببرند حلال می‌شود یا نه مجتهدین را در این مسأله خلافت بعضی برآنند که به دندان و ناخنی که متصل به بدن و انگشتان باشد جایز است اما اگر جدا باشد جایز نیست. هشتم آن که در وقت کشتن بسم الله گویند در آن چه بسم الله گفتن شرط باشد. نهم آن که در وقت کشتن حیوان را رو بقبله کنند اگر مقدور باشد به این طریق که سر و گردن و سینه او را بطرف قبله کنند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که محل ذبح را به جانب قبله کردن کافیهست پس اگر عمداً رو بقبله ذبح نکنند حرامست و اگر فراموش کنند یا در حالتی باشد که مقدور نباشد رو بقبله کردن شرط نیست چنانچه مذکور شد و بعضی از مجتهدین بر این رفته‌اند که در صورتی که آن حیوان را رو بقبله کردن ممکن نباشد آن کس که ذبح می‌کند خود رو بقبله کند. دهم آن که چهار اعضای او را به یک دفعه ببرند پس اگر بعضی را ببرند و بعضی را بگذارند که در زمان دیگر ببرند آیا حلالست یا نه مجتهدین را در این دو قولست اقرب آنست که اگر در وقتی که بعضی از اعضای آن حیوان را که بریده‌اند حیات داشته باشد و ممکن باشد که زنده بماند آن گاه بکشند حلالست. یازدهم آن که آن حیوان بعد از ذبح کردن (۱) \_\_\_\_\_ یا در

حکم آنها صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۳۲ حرکت کند یا خون معتدل از او بیرون آید پس اگر حرکت یا خون معتدل نیاید حلال نیست. دوازدهم آن که مردن او به سبب کشتن او باشد پس اگر چنان باشد که در حین ذبح نمودن دیگری شکم او را پاره کند حلال نیست. سیزدهم آن که اگر آن حیوان شتر باشد نحر کنند یعنی او را به نیزه بکشند و محل نحر کردن گودی کردن شتر است به این طریق که نیزه یا حربه در گودی که در میانه بیخ کردن و سینه اوست بزنند و اگر گاو و گوسفند باشد سر او را ببرند پس اگر شتر را سر ببرند و گاو و گوسفند را به نیزه بکشند حلال نیست و اما

### پنج امر سنت

پنج امر سنت اول نحر کردن شتر ایستاده در حالتی که یک دست او را به میانه بغل او بسته باشد و هر دو پای او را رها کند. دوم بستن هر دو دست و هر دو پای گاو را در حال ذبح نمودن و دم او را رها کردن. سیم بستن هر دو دست و یک پای گوسفند را در وقت کشتن و یک پای او را گذاشتن. چهارم سر دادن پرنده‌ها را بعد از ذبح کردن. پنجم به تعجیل کشتن. و اما

### هفت امر مکروه

هفت امر مکروه اول در وقت ذبح کردن بریدن نخاع یعنی مغز مهرهای پشت. دوم پوست کندن پیش از سرد شدن. سیم جدا کردن سر در وقت ذبح نمودن از روی عمد و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام دانسته‌اند و گوشت آن را حرام می‌دانند. چهارم گردانیدن کارد در وقت سر بریدن که بطرف بالا بریده شود و در بعضی از احادیث نهی از این عمل واقع شده. پنجم کشتن حیوان در حالتی که حیوان دیگر نگاه کند. ششم شب ذبح نمودن بی‌احتیاج. هفتم ذبح نمودن روز جمعه پیش از زوال

**شش قسم حلال**

شش قسم حلال اول شتر و بعضی از سنیان گفته‌اند که مذهب امامیه آنست که گوشت شتر حرامست و غلط کرده‌اند چه آن مذهب ابو الخطاب است که او در وقتی امامی بوده و بعد از آن غالی شده. دوم گاو اهلی و وحشی. سیم گوسفند و قوچ و بز کوهی و آهو. چهارم کور خر. پنجم پرنده که دفیف او پیش از صفیف باشد یعنی بر هم زدن بال او بیشتر از پهن داشتن آن باشد یا آن که چینه‌دان یا سنگ دان داشته باشد یا آن که در عقب پای او چیزی مانند خاری باشد پس کبوتر و قمری و کبگ و دراج و تیهو و گنجشک و آن چه بدینها مانند حلالست. ششم ماهی که فلس دار باشد پس کنعت و ریثا و اربیان و طمر و طمرانی از اقسام ماهی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۳۳ حلالست چه ایشان فلس دارند و اما آن

**بیست قسم حرام**

بیست قسم حرام اول سگ بزی و بحری. دوم خوک بزی و بحری. سیم گربه اهلی و وحشی. چهارم همه درنده‌ها چون شیر و کرک و پلنک و پارس و کفتار و روباه و خرگوش و شغال و آن چه بدینها ماند. پنجم موش اهلی و صحرائی و سوسمار. ششم خر و سنجاب و سمور و فنک. هفتم حشرات چون مار و عقرب و خسفار و مگس و کیک و پشه و شپش و غیر آنها. هشتم حیوانی که عادت به خوردن فضله آدمی کرده باشد چه او حرامست تا آن که او را مدتی استبرا کنند یعنی اگر آن حیوان شتر باشد چهل روز او را ببندند و علف پاک بدهند و اگر گاو باشد بیست روز و بعضی از مجتهدین در گاو نیز چهل روز گفته‌اند و بعضی از ایشان سی روز و اگر گوسفند باشد ده روز و بعضی از مجتهدین در گوسفند بیست روز گفته‌اند و بعضی یک هفته و اگر مرغ خانگی باشد سه روز و اگر ماهی باشد یک روز و اگر اردک باشد پنج روز و بعضی سه روز گفته‌اند و در بعضی روایات شش روز واقع شده و اگر غیر آنها باشد واجبست که آن مقدار ایشان را ببندند و علف دهند که آن اسم از ایشان برطرف شود. نهم حیوانی که گوشت او را خورند چون گوسفندی که بشیر خوک پرورده شود و آن قدر شیر بخورد که استخوان او سخت گردد حرام می‌شود و هر چه از او بزاید نیز حرامست. دهم حیوانی که گوشت او را خورند و به او شخصی وطی کند چو آن حیوان و نسل او حرامست و واجبست سوزانیدن آن حیوان چنانچه زود باشد که در بحث حدود مذکور شود و اگر این چنین گوسفندی در میان گله مشتبه شود آن گله را دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آن که یکی بماند. یازدهم هر مرغ پرنده که مخلب یعنی چنگل داشته باشد چون باز و چرخ و عقاب و شاهین و باشه و غیر اینها. دوازدهم کلاغ با جمیع اقسام او سوای کلاغی که در زراعت می‌باشد و زاغی که خاکستری رنگست که این هر دو مکروهست. سیزدهم خفاش و طاوس و بعضی این هر دو را مکروه می‌دانند. چهاردهم مرغی که او را نشانه تیر می‌سازند تا آن که می‌میرد و هم چنان حیوانی که مجروحش سازند و بگذارند تا بمیرد. پانزدهم ماهی که فلوس نداشته باشد چون جری و ماهی که در آب مرده باشد و هر گاه ماهی مرده به ماهی زنده مشتبه شود بعضی از مجتهدین برآنند که آن را در آب اندازند اگر بر پشت افتد حرامست و اگر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۳۴ بر رو افتد حلال. شانزدهم سنگ پشت. هفدهم خارپشت. هجدهم خرچنگ بزی و بحری. نوزدهم گوشتی که در زیر سپرز بریان کنند زیرا که آن گوشت حرام می‌شود بشرط آن که سپرز را شکافته باشند و هم چنین حرام می‌شود اگر ماهی حلال و ماهی حرام را با هم بریان کنند بشرطی که ماهی حرام بر بالای ماهی حلال باشد اما اگر ماهی حلال بر بالای ماهی حرام باشد حرام نیست و تخم هر حیوانی تابع آن حیوانست و اگر تخم حلال با حرام مشتبه شود هر کدام که هر دو طرف او مختلف باشد حلالست و هر کدام که متفق باشد حرام است و آن چه فاسد شده باشد نیز حرامست و اما

**چهارده قسم مکروه**

چهارده قسم مکروه اول اسب. دوم خر. سیم استر و بعضی از مجتهدین گوشت استر را حرام می‌دانند. چهارم حیوانی که یک نوبت یا دو نوبت شیر خوک خورده باشد و سنت است استبرای چنین حیوانی هفتاد روز به علف دادن اگر آن علف خورد و اگر علف نخورد نه روز شیر حیوانی را خورد که گوشت او را خورند امّا اگر شراب خورده باشد گوشت او حرام نمی‌شود بلکه آن چه در شکم اوست بشویند. پنجم حیوانی که شیر آدمی بخورد. ششم کلاغی کوچک که در حوالی زراعت می‌باشد و زاغی که به رنگ خاکستر باشد. هفتم هدهد چه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نهی کرده‌اند از کشتن هدهد. هشتم خطاف چه در حدیث آمده که خطاف همیشه الحمد لله رب العالمین می‌گوید و بعضی از مجتهدین او را حرام می‌دانند و مؤید قول اولست آن که بال بر هم‌زدن او بیشتر از صف بستن بال اوست. نهم قتره یعنی چکاوک چه در حدیث آمده که قتره را نباید خورد و به طفلان نباید داد که بآن بازی کنند زیرا که او همیشه تسبیح می‌گوید و لعن بر دشمنان اهل بیت می‌کند. دهم فاخته چه در حدیث آمده که شومست نگاهداشتن فاخته. یازدهم حباری. دوازدهم سرد. سیزدهم صوام و آن مرغیست دراز گردن گردآلود رنگ که بر درخت خرما می‌باشد. چهاردهم شقران و وجه کراهیت او آن چه در حدیث آمده آنست که او مار را می‌کشد

**فصل چهارم در بیان آن چه از حیوانات و غیر آنها حرامست و مکروه****بیست و چهار قسم حرام**

بیست و چهار قسم حرام: اول هر چیز روانی که مست کند چون شراب که از شیر انگور می‌کشند و تبعی که از عسل می‌گیرند و نقیعی که از مویز می‌گیرند مرز یعنی برزه که از ذرت می‌سازند و فصیحی که از خرما و جعه که از جو می‌گیرند و غیر اینها هر چه مست کننده جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۳۵ باشد خواه کم باشد و خواه بسیار و فقاعی که از مویز و جو می‌گیرند حکم شراب دارد به اجماع مجتهدین و امّا هر چیزی که از بوی شراب آید چون ربّ سیب و ربّ به و اترج و آن چه بدینها مانند حلالست و در حکم شرابست شیره انگوری که بجوشد و کمتر از دو حصّه آن ناقص شود امّا اگر دو حصّه آن ناقص شود و اگر چه بغیر آتش باشد حلالست و اگر شیره مویز را آفتاب بجوشاند آیا حلالست یا نه میان مجتهدین خلافت اصحّ آنست که حلالست «۱» زیرا که آفتاب زیاده از دو حصّه آن ناقص کرده و هم چنین کشمش و مویزی که در طعام کنند حلالست «۲» بر قول اصحّ و اگر شراب سرکه شود حلال می‌شود خواه به علاج باشد چون نمک انداختن و خواه بی‌علاج و خواه آن چیزی که به سبب آن شراب سرکه می‌شود در آن مستهلک شود و خواه نشود امّا اگر چیزی نجس در شراب اندازند یا کافری دست بآن رساند آن گاه سرکه شود پاک نمی‌شود و اگر آن مقدار سرکه در شراب ریزند که آن را مستهلک گرداند یا آن قدر شراب باشد که سرکه را مستهلک سازد حلال نمی‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر گاه اندک شرابی در سرکه ریزند استعمال آن جایز نیست تا آن که آن شراب سرکه شود. دوم خونی که از ذبح کردن حیوان آید حرامست خواه خون جهنده داشته باشد و خواه نداشته باشد چون خون کبک و غیر آن و در حلال بودن خون دل میان مجتهدین خلافت. سیم بول از هر حیوانی که باشد حرامست خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند و خواه از اعیان نجسه باشد چون سگ و خوک و خواه از غیر آن چون شیر و پلنک سوای بول شتر جهت شفا و بعضی از مجتهدین بول حیوانی که گوشت آن را خورند جایز می‌دانند و هم چنین حرامست هر حیوانی و غیر آن از اعیان نجسه و هم چنین منی و فضلات ایشان از حیوان مأكول اللحم و غیر آن چون آب دهن و بینی و عرق ایشان چه خوردن اینها همه حرام است. چهارم شیر هر حیوانی که گوشت آن را نخورند و در حلال بودن شیری که در پستان حیوان مرده باشد مجتهدین را خلافت. پنجم هر چیز روانی که نجاست عارض او شود خوردن آن حرامست چون آب نجس. ششم طعام غیری را بی‌اذن او

خوردن مگر جماعتی که در آیه کریمه قرآنیّه استثنا شده‌اند که ایشان بی‌اذن صاحب آن می‌توانند خورد و اگر ایشان نیز دانند که صاحبش بآن راضی نیست برایشان نیز حرامست «۳». هفتم اعیان نجسه چون نجاست آدمی و چیزهای پاک که نجس شده باشد به ملاقات نجاست پس اگر آن چیزها

(۱) البتّه اجتناب نمایند صدر دام ظلّه (۲) اگر نجوشد یا علم به جوش آمدن او نباشد صدر الدّین دام ظلّه (۳) بلکه با عدم احراز رضایت احوط ترک است صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۳۶ قابل پاک کردن باشد خوردن آنها پیش از پاک کردن حرامست و هم چنین نانی که آن را باب نجس خمیر کنند حرامست خوردن آن و روغنی که بسته باشد هر گاه نجاست به بعضی از اجزای آن رسیده باشد همان موضع که نجاست بآن رسیده حرامست و باقی حلال. هشتم مرده و در حکم او است هر پاره که از زنده پاره کنند چه آن نیز حکم مرده دارد و خوردن و استعمال کردن آن حرامست سوای پشم و موی و تهنشین و پر مرغ اگر آن را ببرند و اگر بکنند بیخ آن را که به مرده متصل است باید شست و شاخ و سم و دندان و ناخن و استخوان و تخم هر گاه پوست بالا-بین را سخت کرده باشد و انفحه یعنی مایه چه بعضی از مجتهدین استعمال آنها را از مرده جایز داشته‌اند. نهم ذکر حیوانات خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند. دهم فرج حیوانات خواه ظاهر آن و خواه باطن آن. یازدهم سپرز هر حیوانی. دوازدهم زهره هر حیوانی. سیزدهم انشین هر حیوانی یعنی هر دو خایه که منی در آن جمع می‌شود. چهاردهم مثانه هر حیوانی یعنی محلّ بول او. پانزدهم مشیمه هر حیوانی یعنی جائی که بچه در آن قرار می‌گیرد. شانزدهم نخاع هر حیوان و آن مغزیست سفید که در مهرهای پشت می‌باشد و عوام آن را حرام مغز می‌گویند. هفدهم علبا و آن دو عصب است عریض زرد که از پس سر تا به فرج کشیده است. هجدهم غدود یعنی گرهبایی که در میان گوشت و پوست می‌باشد. نوزدهم اصلهای انگشتان که متصل به عصب کف دست و پاست. بیستم حدقه و آن سیاهی است که در چشم می‌باشد که بدان چیزی را می‌بینند و آن را مردمک چشم می‌گویند. بیست و یکم خرزه دماغ و آن مغزیست که در کله سر می‌باشد بقدر نخودی و بعضی از مجتهدین سوای خون و سپرز و سرگین و ذکر و فرج و انشین و مثانه چیزی دیگر را از حیوانات حرام نمی‌دانند بلکه مکروه می‌دانند. بیست و دوّم خاک و کل خوردن خواه پاک باشد و خواه نجس سوای خاک تربت حضرت امام حسین (علیه السلام) که بمقدار نخودی جهت شفا می‌توان خورد و گل ارمنی نیز برای دوا می‌توان خورد. بیست و سیّم زهرهای کشنده و اما چیزی که بسیار آن کشنده باشد و کم آن کشنده نباشد بسیار خوردن آن حرام است چون تریاک و سقمونیا و تخم حنظل و مانند آنها. بیست و چهارم بنک خوردن و هر گاه کسی را احتیاج باین چیزهای حرام بهم رسد مثل آن که در صحرائی واقع شود و چیزی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۳۷ نباشد که بخورد سوای آن چیزهای حرام و ترسد که اگر نخورد ضعیف شود و پیاده نتواند رفت و از همراه باز ماند و ترسد که او را بکشند یا مال او را ببرند در این صورت جایز است که آن قدر بخورد که سدّ رمق او شود و زیاده جایز نیست بشرطی که آن شخص به جنگ امام عادل نرود و راهزن مسلمانان نباشد چه اگر چنین شخصی باشد خوردن چیزهای حرام در حال اضطرار او را حرامست و اگر شخصی در صحرائی باشد و چیزی نداشته باشد که بخورد و ترسد که از گرسنگی بمیرد و کسی طعامی داشته باشد که به قیمت دهد و او را قدرت بر قیمت دادن آن نباشد واجبست بر آن کس که طعام به او دهد و اگر ندهد به قهر و غلبه از او می‌توان گرفت و اگر در صحرائی تشنه باشد و ترسد که بمیرد آن مقدار شراب می‌تواند خورد که نمیرد و اگر از تشنگی محتاج به خوردن بول باشد نیز می‌تواند خوردن و فرق نیست میانه خوردن بول خود یا غیر و بعضی از مجتهدین برآنند که بول خود را بخورد نه از دیگری و خوردن تریاق فاروق «۱» حرامست مگر به احتیاج و اما

### هشت قسم مکروه

هشت قسم مکروه اوّل گوشها و رگهای حیوانی که او را خورند. دوّم کرده حیوانی که گوشت او را خورند. سیّم گوشت خر و

اسب و استر. چهارم شیر ایشان. پنجم چیزهایی که جنب و حیض و نفسا و کسی که پرهیز از نجاست نکند به رطوبت دست بر آن نهد چه خوردن آنها مکروهست. ششم پیاز و سیر خوردن کسی را که اراده داخل شدن مسجد داشته باشد و در شب جمعه خوردن نیز. هفتم آبهای گرم خوردن خصوصا آبهایی که بوی کبریت از آن آید بقصد شفا. هشتم شرابی که به علاج او را سرکه کرده باشند و بعضی از مجتهدین خوردن این را حرام می‌دانند.

## باب پانزدهم از کتاب جامع عباسی در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن

### مطلب اول در بیان طعام خوردن و اقسام آن

#### اشاره

مطلب اول در بیان طعام خوردن و اقسام آن بدان که اقسام طعام پنجست: اول واجب چون طعامی که سدّ رمق شود و طعام واجب التّفقه و طعام کفّارات با عاجز شدن از عتق. دوم حرام چون طعام مایده که در آن شراب خورند. سیم سنّت چون طعام عروسی و خـرـاـنـه نـو و سـاخـتن و از حـجّ آمـد ن و خـنـسـه پـسـر  
(\_\_\_\_\_۱) علی اطلاقه معلوم نیست و گذشت کلام در آن صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۳۸ کردن. چهارم مکروه چون طعام ختنه کردن زنان و طعام صاحب تعزیت. پنجم مباح و آن ما عدای طعامهاییست که مذکور شد. و اما

### آن چه تعلق به طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد

آن چه تعلق به طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد هفتاد و چهار امر است یک امر واجب و چهل و چهار امر سنّت و چهار امر حرام و بیست و پنج امر مکروه اما یک امر واجب و آن گردانیدن دهن است از موضع طلا و نقره اگر در ظرف طلاکوب و نقره کوب طعام خورند و اما چهل و چهار امر سنّت: اول دست شستن پیش از طعام خوردن. دوم پاک نکردن دست خود به مندیل بعد از دست شستن پیش از طعام چه در حدیث ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که تا آن تری در دست باشد برکت در آن طعام هست. سیم نشستن بر زانوی چپ در حالت طعام خوردن. چهارم به سه انگشت طعام خوردن. پنجم انگشتان خود را لیسیدن. ششم طعام از پیش خود خوردن. هفتم لقمه را کوچک برداشتن. هشتم بسیار خائیدن. نهم به مردم نگاه نکردن در حالت طعام خوردن. دهم پیش از طعام خوردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن و هم چنین سنّت است گفتن بسم الله الرحمن الرحیم به واسطه هر رنگی و هر قسمی از طعام که بر سفره باشد یا بر هر ظرفی و اگر در ابتدای طعام خوردن بگوید بسم الله الرحمن الرحیم من اوله الی اخره بر اول و آخر طعام کافست و اگر بسم الله را فراموش کرده باشد هر وقت که به خاطرش آید بگوید و در بعضی از احادیث اهل بیت علیهم السلام آمده که اگر یکی از اهل مجلس بسم الله گوید از همه کافست. یازدهم الحمد لله گفتن بعد از فارغ شدن از طعام خوردن و آن چه در این زمان میانه مردمان متعارف شده است از خواندن سوره فاتحه بعد از طعام در حدیث مذکور نیست. دوازدهم الحمد لله مکرّر گفتن در اثنای طعام خوردن. سیزدهم بعد از فارغ شدن از طعام این دعا خواندن: الحمد لله الذی أطعمنا فی جائعین و سقانا فی ظمآنین و کسانا فی عارین و آیدنا و أنعم علینا. الحمد لله الذی یطعم و لا یطعم و یجیر و لا یجار علیه و یستغنی و یفتقر إلیه و هدانا فی ضالّین و حملنا فی راجلین و آوانا فی ضاحین و أخذنا فی عانین و فضّلنا علی کثیر من العالمین. چهاردهم هر دو دست را شستن و اگر چه بیکی طعام خورده باشد. پانزدهم هر دو دست بعد از شستن به ابروهای خود

مالیدن چه در حدیث اهل بیت علیهم السّلام آمده که کلف را از روی زایل جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۳۹ می‌گرداند. شانزدهم آبهایی که از دست شستن بهم می‌رسد در ظرفی جمع کردن. هفدهم در وقت دست شستن پیش از طعام اول صاحب طعام دستهای خود را شستن آن‌گاه کسی که در دست راست او نشسته باشد و در دست شستن بعد از طعام ابتدا به کسی کنند که در جانب دست چپ صاحب طعام نشسته باشد آن‌گاه آخر از همه صاحب طعام دستهای خود را بشوید و در بعضی احادیث واقع شده که در دست شستن ابتدا به کسی کنند که در جانب راست در خانه نشسته باشد خواه آزاد باشد و خواه بنده. هجدهم آن که اول صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند. نوزدهم آن که صاحب طعام بعد از همه دست از طعام خوردن بکشد. بیستم دعا کردن جهت صاحب طعام به طریقی که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که آن حضرت بعد از طعام به صاحب طعام می‌گفته‌اند: طعم عندکم الصّیائمون و اکل طعامکم الابرار و صلّت علیکم الملائکة الاخیار. بیست و یکم اول نماز کردن هر گاه طعام در وقت نماز حاضر شود و وقت نماز وسعت نداشته باشد مگر آن که جماعتی انتظار او کشند. بیست و دویم بعد از طعام خوردن بر پشت افتادن و پای راست را بر بالای پای چپ نهادن. بیست و سیّم بعد از هر سه روز یک بار گوشت خوردن. بیست و چهارم خلال جهت مهمان حاضر ساختن بعد از طعام خوردن و خلال کردن بعد از طعام خوردن و بیرون آوردن آن چه در بیخ دندان مانده باشد. بیست و پنجم سبزیها با طعام آوردن چه در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام چنین می‌کردند. بیست و ششم پیش از طعام ابتدا به نمک کردن و بعد از طعام ختم به سرکه یا نمک نمودن. بیست و هفتم دهن را بعد از طعام به سعد یعنی به مشک زمین که به ترکی تاپلاق گویند شستن چه در حدیث آمده که دفع درد دندان و دهن را خوشبو می‌کند و بواسیر را نیز نافع است و قوه جماع نیز می‌دهد. بیست و هشتم جمع کردن آن چه در دستار خوان ریخته باشد اگر در خانه طعام خورده باشند و گذاشتن آن چه در آن ریخته باشد اگر در صحرا طعام خورده باشند. بیست و نهم شب سیر خوابیدن مرد پیر چه در حدیث آمده که هر گاه مرد پیر شب بخوابد و شکم او سیر باشد باعث آن می‌شود که شب خواب کند و بوی دهن او نیک شود. سیام خوردن آن چه از طعام در دستار خوان ریخته باشد چه در حدیث آمده که سبب شفای مرضها می‌شود و محتاجی را زایل جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۴۰ می‌سازد و فرزند زیاد می‌گرداند و مرض ذات‌الجنب را برطرف می‌کند. سی و یکم ضیافت کردن مهمان و اگر نخواهند آب خوردن جهت ایشان آوردن و اگر نخواهند آب وضو برای ایشان حاضر ساختن. سی و دوّم اعزاز و احترام نمودن مهمان را. سی و سیّم مهمان بسیار به خانه آوردن و طعام دادن چه در حدیث آمده که بسیاری دست در طعام موجب برکت طعامست. سی و چهارم آن چه در خانه حاضر باشد جهت مهمان آوردن. سی و پنجم تکلف نکردن جهت مهمان اگر خود آمده باشد و تکلف کردن اگر او را طلبیده باشد. سی و ششم بسیار طعام پختن اگر مقدر او باشد و کم پختن اگر مقدورش نباشد. سی و هفتم در روز اول و دوّم مهمان را تواضع و خوش‌روئی نمودن و آن چه خواهد جهت او حاضر نمودن چه روز سیّم مهمان چون اهل خانه این کس می‌شود. سی و هشتم صاحب طعام خود با مهمان خوردن. سی و نهم اجابت کردن دعوت مسلمان به طعام خوردن و اگر چه به مسافت پنج میل باشد اما اگر کافر بطلبد اجابت او لازم نیست. چهلم به اشتهای عیال خود طعام خوردن چه در حدیث وارد شده که مؤمن به اشتهای عیال خود طعام می‌خورد و کافر به اشتهای خود. چهلم و یکم آن که بعد از حاضر شدن نان بر دستار خوان انتظار چیزی دیگر نکشد و شروع در خوردن کند. چهلم و دوّم کوچک پختن نان چه در حدیث آمده که با هر نانی برکتی هست. چهلم و سیّم بعد از گذاردن نماز خفتن چیزی خوردن چه آن از عادت پیغمبرانست. چهلم و چهارم خوردن پارچه نان که در راهها یافته باشند چه در حدیث آمده که هر کس آن را بخورد حسنه در دیوان اعمال او بنویسند و اگر نجس باشد و آن را بشوید و بخورد هفتاد حسنه در دیوان اعمال او نوشته می‌شود. و اما



چهار امر حرام اول بسیار خوردن به حدی که ضرر رساند چه هر گاه چیزی خورده باشند و دیگر چیزی خورند باعث امتلا می شود و مرضها از این بهم می رسد و در حدیث آمده که چیزی خوردن در حالتی که سیر باشند باعث مرض برص می شود. دوم رفتن به مجلس ضیافتی که او را نطلبیده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه می دانند. سیم خوردن طعام در مایده که شراب یا هر چه مست کننده «۱» باشد خورند. چهارم در ظرف طلا و نقره طعام خوردن و اما آن

### بیست و پنج امری که مکروهست

بیست و پنج امری که مکروهست اول شکم را از طعام پر ساختن. دوم تکیه کرده طعام خوردن. سیم بعد از طعام هر گاه ( ) بلکه احوط الحاق هر معصیتی است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۴۱ آروغ زند سر بسوی آسمان کردن. چهارم مربع نشستن در وقت طعام خوردن چه در حدیث آمده که مربع نشستن را خدای تعالی دوست نمیدارد. پنجم پسر خود را همراه بردن هر گاه او را تنها به مهمانی طلبیده باشند «۱». ششم طعام خوردن بدست چپ با اختیار. هفتم طعام خوردن در حالتی که راه روند. هشتم اجابت کردن دعوت طعامی که جهت ختنه دختران پخته باشند. نهم نان را بکارد یا غیر آن بریدن یا در زیر کاسه نهادن. دهم پاک کردن استخوان از گوشت چه در حدیث آمده که جئیان را در آن نصیبی هست پس اگر تمام گوشت او را بخورند آن چه در آن خانه بهتر است می برند. یازدهم هر روز گوشت خوردن و در خوردن روزی دو مرتبه کراهت بیشتر است. دوازدهم زیاده از چهل روز ترک خوردن گوشت کردن. سیزدهم گوشت نیم پخته خوردن. چهاردهم مرد پیر را گرسنه خوابانیدن در شب. پانزدهم فراخ دستی کردن در معاش هر گاه مفلس «۲» باشد. شانزدهم مهمان را خدمت فرمودن. هفدهم ترک کردن چیزی خوردن در وقت شام چه در حدیث آمده که آن موجب خرابی بدن می شود و نیز در حدیث آمده که هر کس که شب شنبه و شب یکشنبه شام چیزی نخورد قوت از او می رود و تا چهل شبانه رور باز نمی آید. هجدهم بدو انگشت طعام خوردن با اختیار. نوزدهم در ظرفهای نقره کوب طعام خوردن. بیستم خلال کردن به حوص درخت خرما و نی و ریحان چه خلال کردن به نی و ریحان سبب مرض جذام می شود و هم چنین خلال کردن به چوب شاهسپرم و آس و کز و انار. بیست و یکم ماهی خوردن چه در حدیث آمده که خوردن آن گوشت بدن را می ریزاند. بیست و دوم پنیر بی مغز گردو و گردو بی پنیر خوردن. بیست و سیم گوشت قاق خوردن. بیست و چهارم گوشت گندیده خوردن چه آن باعث خرابی بدن می شود. بیست و پنجم از چیزی که موش از آن خورده باشد خوردن

### مطلب دوم در بیان منافع طعامها و میوهها

مطلب دوم در بیان منافع طعامها و میوهها به طریقی که از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقولست: نان شعیر بدان که نان جو خوردن از شعار پیغمبرانست و در حدیث وارد شده که در هیچ شکمی قرار نگیرد الا هر مرضی که در آن باشد بیرون کند و قوت پیغمبرانست. نان برنج در حدیث آمده که جهت مبطن یعنی کسی که غایت او همیشه بیرون آید نافعترین دواهاست و دباغت معده می کند. گوشت در حدیث آمده که خوردن گوشت گوشت را در بدن می رویند و ( ) بلکه در بعضی احوال شاید حرام

بوده باشد صدر دام ظلّه (۲) بلکه در بعضی اوقات شاید حرام بوده باشد صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۴۲ سید طعامهاست در دنیا و آخرت. و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گوشت سر دست را دوستر می داشتند و گوشت ماهیچه بدترین گوشتهاست چه به محل بول نزدیک تر است. گوشت کبگ ساقهای پای را قوی می کند و تب را میراند. گوشت مرغ از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که گوشت مرغ بچه بهترین گوشتهاست. گوشت قطاء از حضرت امام محمد باقر



علیه السلام منقولست که گوشت قطاۃ مبارکست و صاحب یرقان را کباب آن نافع است. گوشت حباری از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که گوشت حباری بواسیر و درد پشت را نافعست و قوت باه می‌دهد. گوشت میش و گاو از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که گوشت میش شنوایی و بینایی را زیاد می‌کند و گوشت گاو با برک چغندر خوردن برص را برطرف می‌سازد. هر یسه در حدیث آمده که هر یسه نفع بسیاری دارد و سبب قوت باه می‌شود. تخم مرغ در حدیث آمده که خوردن آن سبب بسیاری فرزند می‌شود. عسل شفای بیماریست که سبب آن بلغم باشد. عدس بریان کرده تشنگی را می‌نشاند و قوت معده می‌دهد و شفای هفتاد مرض است و عدس دل را نازک می‌کند و اشک چشم را زیاد می‌گرداند. آرد گندم بریان کرده طعام پیغمبرانست و خوردن آن گوشت را می‌رویاند و استخوانها را سخت می‌سازد و قوت باه می‌دهد. پنیر با مغز گردو در حدیث آمده که هر دو با هم شفاست و هر یک تنها مرض است. شکر نافع است از همه چیزها و ضرر ندارد. سرکه و زیت طعام انبیاست و منافع آن بسیار است چه ذهن را روشن می‌گرداند و عقل را زیاد می‌کند و صفرا را کم می‌سازد و دل را زنده می‌دارد و کرمهائی که در شکم آدمی باشد می‌کشد و شهوت زنان را برطرف می‌سازد. و زیتون بادها را می‌شکند روغن آن دواست خصوصا در تابستان. شیر گوسفند سیاه نافعتر است از گوسفند سرخ و شیر گاو سرخ بهتر است از گاو سیاه. شیر و عسل جهت آب پشت نافع است. زنیان هاضم طعام است. برنج بهترین چیزهاست برای قطع بواسیر. نخود بریان کرده جهت درد پشت نافع است و هفتاد پیغمبر آن را دعا کرده. باقلی مغز ساق را زیاد می‌کند و فربه می‌سازد و آب را در دماغ زیاد می‌گرداند و اگر با پوست بخورند دباغت معده می‌کند. لوبیا بادها را از شکم می‌راند. ماش مرض بهق را زایل می‌گرداند. کدو باعث جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۴۳ زیادتی مغز دماغ می‌شود مویز سرخ هر صباح ناشتا بیست و یک عدد خوردن آن دفع مرضها می‌کند. انجیر شبیه‌ترین میوه‌است به میوه‌های بهشت بعضی از مرضها را نافعست و قطع بواسیر و نفرس می‌کند. انار سیّد میوه‌است و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله او را بهترین میوه‌ها گفته سیر را گرسنه می‌سازد و گرسنه را سیر می‌کند و در هر اناری دانه از بهشت است و لهذا بعضی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام انار را تنها می‌خورده‌اند و دانه انار را با پیه او خوردن دباغت معده می‌کند و وسوسه شیطان را از دل می‌برد و اگر کسی در روز جمعه پیش از آن که چیزی بخورد یک انار بخورد چهل روز دل او را نورانی می‌کند و اگر دو نار بخورد هشتاد روز و اگر سه انار بخورد صد و بیست روز و از وسوسه شیطان خلاصی یابد و دود کردن چوب انار جانوران را می‌گریزند. سیب نافعست جهت زهر و سحر و دیوانگی و زیادتی بلغم و خوردن آن خون از بینی آمدن را برطرف می‌سازد. به رنگ را نیکو می‌گرداند و اگر زن در آبستنی بخورد فرزند او را نیکو رو می‌سازد و غم را می‌برد و کسی که آن را همیشه بخورد کلام او تمام حکمت می‌شود و شجاعت می‌آورد. امرود دل را جلا می‌دهد و معده را دباغت می‌کند خصوصا در وقتی که طعام خورده باشد. آلو اطفای حرارت می‌کند و صفرا را ساکن می‌سازد و خشک آن جوشش خون را فرو می‌نشاند و مرض را میراند. اترج بعد از طعام خوردن نافعست و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ترنج سبز را دوست می‌داشته‌اند. سنجد دباغت معده می‌کند و بواسیر را زایل می‌سازد و ساقین را قوی می‌کند و تقطیر بول را نافعست. کاسنی امانست از قولنج هفت ورق از آن و بر هر ورقی از آن قطره از آب بهشت است و باه را زیاد می‌کند و فرزند را نیک می‌سازد و در آن شفای هزار مرض است. بادروج یعنی ریحان کوهی سده را می‌کشاید و اشتهای طعام می‌آورد و سل را می‌برد و هضم طعام می‌کند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن را دوست می‌داشته‌اند. گندنا جهت سپرز نافعست و اگر سه روز بخورند بوی دهن را خوش می‌گرداند و بادها را دفع می‌کند و قطع بواسیر می‌کند و امانست از جذام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن را با نمک می‌خورده‌اند. کرفس طعام الیاس و یوشع و یسع پیغمبرانست باعث زیادتی حافظه می‌گردد و دل را پاک می‌کند جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۴۴ و جنون و جذام و برص را برطرف می‌سازد. خرفه حضرت فاطمه علیها السلام آن را دوست می‌داشته‌اند. کاهو خون را صاف می‌کند. سداب عقل را می‌افزاید. چغندر از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که آن دفع جذام می‌کند

و شفای مرضهاست و استخوان را سخت می‌گرداند. کماؤ آب آن شفای درد چشم است. ترب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که در آن سه خصلت است ورق او بادها را می‌شکند و مغز او بول را می‌راند و اصل او بلغم را برطرف می‌سازد. گزر امانست از قولنج و بواسیر و باه را قوی می‌گرداند. شلغم جذام را می‌برد. بادنجان مرض را می‌برد و طبیعت را به اصلاح می‌آورد. پیاز قوت باه می‌دهد و بلغم را می‌برد و پشت را سخت می‌گرداند و تب را زایل می‌کند و مرض وبا را برطرف می‌سازد. ستر خوردن آن پیش از طعام رطوبتها را دفع می‌کند.

### مطلب سیم در آداب آب نوشیدن

مطلب سیم در آداب آب نوشیدن بدان که بیست و سه امر بآب نوشیدن تعلق دارد یک امر واجب و سیزده امر سنت و یک امر حرام و هشت امر مکروه اما یک امر واجب گردانیدن دهن از موضع طلا و نقره اگر ظرف نقره کوب یا طلا کوب باشد چنانچه مذکور شد و اما سیزده امر سنت: اول آن که در وقت آب خوردن این دعا بخواند: الحمد لله منزل الماء من السماء و مصرف الامر کیف یشاء بسم الله خیر الأسماء. دوم آن که بعد از آب خوردن این دعا بخواند: الحمد لله الندی سقانی ماء عذبا و لم یجعله ملحا أجاجا بذنوبی الحمد لله الندی سقانی فأروانی و أعطانی فأرضانی و عافانی و کفانی اللهم اجعلنی ممن تسقیه فی المعاد من حوض محمد صلی الله علیه و آله و تسعده بمرافقه برحمتک یا أرحم الراحمین. سیم آن که آب را بمکد. چهارم آن که آب را بهر دو دست بنوشد. پنجم آن که به سه نفس بنوشد اگر آب دهنده غلام باشد. ششم آن که به یک نفس بنوشد اگر آب دهنده آزاد باشد. هفتم آن که آب بسیار بنوشد چه بسیار نوشیدن آب ماده جمیع مرضهاست. هشتم آن که از نزدیک دسته کوزه و از موضع شکسته آب ننوشد. نهم آن که در وقت آب نوشیدن حضرت امام حسین (علیه السلام) را یاد نماید و صلوات فرستد و قاتلان او را لعن کند چه اگر آن حضرت را یاد نماید و بر قاتلان او لعن فرستد صد هزار حسنه در دیوان اعمال او ثبت می‌شود و صد هزار گناه از دیوان اعمال او محو می‌شود و صد هزار درجه بلند او را روزی می‌گردد. دهم آبی که جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۴۵ از ناودان خانه کعبه فرود آید نوشیدن چه سبب شفای مرضها در آنست. یازدهم آب زمزم نوشیدن چه در آن شفای مرضهاست. دوازدهم آب باران نوشیدن چه سبب شفای امراض است. سیزدهم هدیه بردن آب زمزم به شهرها. و اما یک امر حرام و آن در ظرف طلا و نقره آب نوشیدنست و اما هشت امر مکروه: اول آب نیل مصر نوشیدن چه در حدیث آمده که آن دل را می‌میراند. دوم آن که به یک نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده غلام باشد. سیم آن که به سه نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده آزاد باشد. چهارم به یکبار سر کشیدن و فرو بردن آب چه آن باعث مرض کباد می‌شود و آن مرضی است در جگر. پنجم شب ایستاده آب نوشیدن. ششم آن که از نزدیک دسته کوزه و از موضع شکسته آب نوشیدن. هفتم بسیار آب نوشیدن. هشتم تگرک خوردن.

### مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن و انگشتری بدست کردن و کفش و موزه و نعلین در پای کردن

#### فصل اول در اقسام رخت پوشیدن

فصل اول در اقسام رخت پوشیدن بدان که رخت پوشیدن جهت تجمل بر پنج قسمست: قسم اول رخت پوشیدن واجب چون رخت خوب پوشیدن زن هر گاه شوهر او خواهد و رخت پوشیدن والی هر گاه باعث خوف و ترس عدو شود. قسم دوم رخت پوشیدن سنت چون رخت خوب پوشیدن زن جهت شوهر خود اول دفعه و رخت خوب پوشیدن مرد برای زن خود و رخت خوب پوشیدن والی جهت تعظیم شرع و رخت خوب پوشیدن علما جهت تعظیم علم. قسم سیم رخت پوشیدن حرام چون حریر پوشیدن مردان را در غیر جنک و ضرورت چنانکه مذکور خواهد شد. قسم چهارم رخت پوشیدن مکروه چون پوشیدن رخت خوب زن در وقت

مردن شوهر چنانچه در بحث طلاق مذکور شد هر گاه اراده زینت نکند. قسم پنجم رخت پوشیدن مباح و آن رخت خوب پوشیدنست سوای آن چه مذکور شد چه رخت خوب پوشیدن مباح است

### فصل دوم در آن چه به رخت پوشیدن متعلق است

فصل دوم در آن چه به رخت پوشیدن متعلق است بدان که چهل و سه امر به رخت پوشیدن متعلق است یک امر واجب و شش امر حرام و بیست و شش امر سنت و ده امر مکروه اما یک امر واجب: آن که جامه پاک باشد در حالتی که نماز می کند چه در جامه نجس نماز صحیح نیست و اما شش امر حرام: اول پوشیدن مردان حریر محض در غیر جنک و ضرورت. دوم پوشیدن زنان حریر محض در حالت احرام و در وقت نماز کردن خلافست. سیم پوشیدن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۴۶ پوست مرده. چهارم پوشیدن رختی که غصب کرده باشند. پنجم رخت خوب پوشیدن زن اجنبیه بقصد آن که با او زنا کنند. ششم انگشتری طلا در انگشت کردن مردان را. و امّا بیست و شش امر سنت: اول رختی که می پوشند قیمتی باشد به جهت تجلیل و زینت. دوم آن که سفید باشد و از پنبه باشد چه در حدیث آمده که جامه پنبه پوشیدن لباس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام بوده. سیم آن که کوتاه باشد. چهارم آن که آستین آن جامه از انگشتان درازتر نباشد. پنجم آن که جامه خانه غیر جامه بیرون رفتن باشد. ششم آن که در حالت پوشیدن جامه کوزه نو را پر آب سازند و سوره *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ رَا سِي وَ دُو بَارِ بَرِ أَنْ* بخوانند و بدمند و قدری از آن بر جامه پاشند چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که سبب فراخی نعمت می شود مادامی که از آن جامه اثری باقی باشد. هفتم در حالت پوشیدن جامه نو این دعا را بخواند که *مَحْمَدُ بْنُ مُسْلِمٍ بَسَمَ صَحِيحٍ مِنْ* حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که گفت: پرسیدم از آن حضرت که کسی که جامه نو بپوشد چه کار کند آن حضرت فرمودند: این دعا بخواند که *اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ ثَوْبَ يَمْنٍ وَ تَقَى وَ بَرَكَةُ اللَّهِ ارْزُقْنِي فِيهِ حَسَنَ عِبَادَتِكَ وَ عَمَلًا بِطَاعَتِكَ وَ أَدَاءَ شُكْرِ نِعْمَتِكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَذَى كَسَانِي مَا أُوَارِي بِهِ عَوْرَتِي وَ أَتَجَمَّلُ بِهِ فِي النَّاسِ*. هشتم آن که در وقت عمامه پیچیدن این دعا بخواند: *اللَّهُمَّ سَوِّمْنِي بِسَيِّمَاءِ الْإِيمَانِ وَ تَوَجِّنِي بِتَاجِ الْكِرَامَةِ وَ قَلِّبْنِي حَبْلَ الْإِسْلَامِ وَ لَا تَخْلَعْ رِبْقَةَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِي*. نهم آن که ایستاده عمامه بندد چه در حدیث از نشسته پیچیدن عمامه نهی وارد شده. دهم آن که همیشه تحت الحنک ببندد. یازدهم آن که در وقت زیر جامه پوشیدن این دعا بخواند: *اللَّهُمَّ اسْتِرْ عَوْرَتِي وَ اَمِنْ رَوْعَتِي وَ اعْفُ فَرْجِي وَ لَا تَجْعَلَ لِلشَّيْطَانِ فِي ذَلِكَ نَصِيبًا وَ لَا لَهُ إِلَى ذَلِكَ وَ صَوْلًا فَيَصْنَعُ لِي الْمَكَائِدَ وَ يَهَيِّجُنِي لِارْتِكَابِ مَحَارِمِكَ*. دوازدهم آن که زیر جامه را رو بقبله نپوشد. سیزدهم آن که موزه و کفش و نعلین را نشسته به پوشد. چهاردهم آن که در وقت پوشیدن نعلین و موزه پای راست را پیش از پای چپ در آن کند و در وقت کندن اول از پای چپ بکند. پانزدهم آن که در وقت نعلین و موزه پوشیدن این دعا بخواند: *بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ وَطِّئْ قَدَمِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ ثَبِّتْهُمَا عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزَلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ*. شانزدهم آن که جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۴۷ در وقت کندن نعلین و موزه این دعا بخواند: *بِسْمِ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَذَى رِزْقِي مَا أُوَاقِي بِهِ قَدَمِي مِنَ الْأَذَى اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُمَا عَلَى صِرَاطِكَ وَ لَا تَزَلْهُمَا عَنْ صِرَاطِكَ السَّوِيِّ*. هفدهم آن که نعلین و موزه زرد به پوشد چه در حدیث آمده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند: کسی که نعلین زرد بپوشد همیشه خوشحال خواهد بود تا کهنه شود. هجدهم نعلین سفید پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که: نعلین سفید اگر کسی به پوشد کهنه نشود تا مالی بدست پوشنده آن آید و نعلین زرد لباس پیغمبرانست. نوزدهم پوشیدن موزه. بیستم پوشیدن پیراهن کتان چه در حدیث آمده که: پوشنده را فربه می کند. بیست و یکم انگشتری بدست کردن. بیست و دوم انگشتری بدست راست کردن. بیست و سیم انگشتری عقیق بدست کردن چه در حدیث آمده که: امانست از هر بلایی. بیست و چهارم انگشتری که نگین آن از یاقوت باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که: مفلسی را می برد. بیست و پنجم انگشتری که نگین آن فیروزه باشد در دست کردن چه در حدیث

آمده که: کسی که در دست او انگشتری باشد که نگین آن فیروزه باشد هرگز محتاج نمی‌شود. بیست و ششم انگشتری که نگین آن جزع یمانی یا بلور باشد در دست کردن. و اما ده امر مکروه: اول پوشیدن موزه سرخ در حضر اما در سفر مکروه نیست. دوم پوشیدن نعلین سیاه چه در حدیث آمده که بچشم ضرر می‌رساند و غم می‌آورد و اقیا کفش سیاه پوشیدن مکروه نیست. سیم پوشیدن جامه مصور به تخصیص در نماز. چهارم جامه سیاه پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که: حق تعالی وحی فرستاد به پیغمبری از پیغمبران که به مؤمنان بگو که لباس دشمنان مرا نپوشند یعنی جامه سیاه. پنجم جامه شهرت پوشیدن «۱» که به سبب آن انگشت‌نما باشد چه در حدیث آمده که کسی که جامه به پوشد که به سبب آن جامه مشهور شود خدای تعالی او را جامه از آتش دوزخ به پوشاند. ششم جامه سرخ پوشیدن مگر در عروسی. هفتم پوشیدن جامه که زرد باشد یا بزعفران رنگ کرده باشند مگر در عروسی چه در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: رنگ کردن جامه زعفران خاصه بنی امیه است و در حدیث آمده که آن حضرت وقتی قبای زرد پوشیده‌اند و از آن عذر گفته که من چون عروسی کرده‌ام جهت آن قبای زرد پوشیده‌ام. هشتم آن که یک کفش یا یک نعل پوشیده به راه

(\_\_\_\_\_۱) احوط حرمت پوشیدن لباس

شهرت است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۴۸ روند مگر آن که یکی را به دوختن داده باشند چه در حدیث آمده که: هر که در یک نعل راه رود اگر شیطان ضرری به او رساند کسی او را ملامت نکند مگر نفس خود را. نهم انگشتری از آهن در دست کردن. دهم عمامه را نشسته پیچیدن

## باب شانزدهم از کتاب جامع عباسی در قضا پرسیدن و آداب آن

### مطلب اول در اقسام آن و صفات قاضی

#### فصل اول در اقسام قضا پرسیدن

#### قسم اول قضا پرسیدن عام

قسم اول قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن میان مسلمانان و آن وظیفه امامست یا نایب او و بر امام واجبست که در قطری از اقطار و در هر مصری از امصار قاضی نصب کند و هر قاضی جامع الشرائطی که امام جهت قضا پرسیدن تعیین کند بر او واجب عینی است و بعضی از مجتهدین با تعیین نیز واجب عینی نمی‌دانند هر گاه جمعی دیگر باشند که بآن قیام توانند نمود و اگر امام تعیین نکند واجب کفائست مگر آن که منحصر یک شخص باشد چه در این صورت با عدم تعیین امام نیز بر آن کس واجب عینی است و اگر امام عالم بحال آن کس نباشد بر او واجبست که حال خود را به عرض امام رساند تا امام عالم بحال او شود و در حال غیبت امام فقیه جامع الشرائط را لازمست حکم کردن و واجبست بر مردمان رفع قضایای خود به او نمودن چنانچه بر قاضی منصوب از جانب امام لازم بود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در حالت غیبت امام و نبودن فقیه جامع الشرائط قضای فقیه عادل امامی اگر چه مجتهد نباشد کافست «۱» و حکم او حکم فقیه جامع الشرائط است و هر گاه جماعتی که اهلیت قضا در ایشان باشد بسیار باشند آیا قضا پرسیدن ایشان سنت است یا نه مجتهدین را در این خلافت اقرب آنست که اگر کسی که بر خود اعتماد داشته باشد که بآن قیام تواند نمود سنت است که متکفل آن شود و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر مفلس باشد سنت است که قضا پرسد و از بیت المال رزق گ‌یرد و اگر بفضل مشهور نباشد سنت است که مرتکب قضا شود تا مشهور بفضل گردد و اگر مشهور بفضل باشد یا

آن که محتاج نباشد مکروهست قضا پرسیدن و جایز است از جانب حاکم ظالم قاضی شدن هر گاه داند که حکم شرع را بطریق حق جاری می‌تواند ساخت و حکمی که قاضی منصوب از جانب حاکم ظالم

(۱) معلوم نیست بلکه ظاهر عدم کفایت است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۴۹ کند صحیح نیست و اگر چه آن ظالم صاحب شوکت باشد اما ترافع جهت ضرورت بآن قاضی جایز است «۱» و اگر قاضی حکمی کند جهت شخصی به گرفتن مال خود آن شخص را جایز است گرفتن آن و جایز است متعدّد بودن قاضی در یک شهر و در این صورت مردمان در دفع کردن قضای خود بهر کدام که خواهند مختیرند هر گاه در جامعیت شرایط مساوی باشند و اگر مساوی نباشند دفع با علم باید کرد و اگر در علم مساوی باشند با ورع و اگر یکی اعلم باشد و یکی اورع اعلم مقدمست بر اورع و اگر در این صورت میانه مدّعی و مدّعی علیه نزاع واقع شود و هر یک از ایشان به قاضی راضی شوند قاضی که مدّعی خواهد مقدمست بر قاضی مدّعی علیه و جایز است که امام در هر محله قاضی نصب کند یا آن که هر قاضی را به نوعی از قضا مخصوص گزیند مثل این که یکی را جهت قضا پرسیدن میانه مردان تعیین نماید و دیگری را جهت زنان و آیا جایز است که شرط کند که هر دو مثلا در حکم واحد متفق شوند میانه مجتهدین در این مسأله خلافت و کسی که جاهل به احکام شرعیّه باشد و شرایط قضا در او متحقق نباشد قضا پرسیدن برو حرامست چه در حدیث از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) منقولست که قاضی بر چهار قسم است سه از ایشان در دوزخند و یکی در بهشت اول آن که دانسته حکم بیاطل کند. دوم آن که حکم بیاطل کند و نداند که باطل است. سیم آن که حکم بحق کند و نداند که حق است این هر سه به دوزخ می‌روند اما. چهارم آن که حکم بحق کند و داند که حقست این قاضی به بهشت می‌رود.

### قسم دوم قضا پرسیدن خاص

قسم دوم قضا پرسیدن خاص و آن در صورتیست که مدّعی و مدّعی علیه به شخصی راضی شوند که میانه ایشان حکم کند و حکم این شخص بر ایشان جاریست اگر چه امام یا کسی از جانب او جهت قضا پرسیدن عام موجود باشد و شرطست در این قاضی آن چه در قاضی منصوب از جانب امام شرطست از صفاتی که مذکور خواهد شد و آیا رضای مدّعی و مدّعی علیه بعد از حکم این قاضی شرطست مجتهدین را در آن خلافت و اگر یکی از ایشان پیش از حکم یا در اثنای حکم رجوع کند حکم آن قاضی بر او نافذ نیست و حکم این قاضی از مدّعی و مدّعی علیه تعدی نمی‌کند پس اگر حکم به دیت کند در خطائی عاقله دیت نمی‌دهد.

### فصل دوم در صفات قاضی

#### دوازده صفت واجب

دوازده صفت واجب اول آن که بالغ باشد چه قضای طفل

(۱) تفصیلی دارد که حاشیه مجال ذکر آن را ندارد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۵۰ صحیح نیست. دوم آن که عاقل باشد چه قضای دیوانه صحیح نیست. سیم آن که مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که قضای زن در مواضعی که گواهی مسموع باشد صحیح است. چهارم آن که مؤمن باشد چه قضای غیر مؤمن صحیح نیست. پنجم آن که عادل «۱» باشد یعنی

گناه کبیره نکند و گناه صغیره از او بسیار سر نزند چه قضای فاسق صحیح نیست. ششم آن که حلال زاده باشد چه قضای ولد الزنا صحیح نیست. هفتم آن که قدرت بر چیزی نوشتن داشته باشد بمذهب بعضی از مجتهدین. هشتم آن که آزاد باشد بر قول بعضی از مجتهدین. نهم آن که کور نباشد بمذهب بعضی از مجتهدین اما اگر کور نباشد صحیح است. دهم آن که فراموشی او زیاده از یاد بود او نباشد چه اگر فراموشی او غالب باشد قضای او صحیح نیست. یازدهم آن که کسی باشد که گواهی او بر مدعی علیه مسموع باشد پس اگر چنین نباشد چون قضای فرزند بر پدر و بنده بر آقا و عدو بر عدو صحیح نیست. دوازدهم آن که در احکام شرعی و اصول آن اجتهاد کرده باشد. و اجتهاد به دانستن هفت علم حاصل می‌شود: اول علم کلام بدلیل تفصیلی چه دلیل اجمالی کافی نیست «۲» و آن علمی است که بحث کرده می‌شود در آن از شناختن خدای تعالی و صفات ثبوتیه و سلویه و عدل و حکمت او و نبوت پیغمبر و امامت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السّلام و معاد و امّا معرفت آن چه در کتب حکمت مذکور می‌شود از جواهر و اعراض و دفع شبهاتی که کرده‌اند و کنند واجب کفائست. دوم علم اصول فقه و آن علمی است که بحث می‌شود در آن از دلایل احکام شرعی از امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و اجمال و بیان و غیر اینها. سیم علم نحو ضروری و آن علمی است که بحث می‌شود در آن از احوال آخر کلمه و کلام از حیث اعراب و بنا امّا استیفای مسایل نحو لازم نیست. چهارم علم صرف ضروری و آن علمی است که بحث می‌شود در آن از احوال بنای کلمه. پنجم علم بلغت عرب آن مقدار که قرآن و احادیث حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السّلام را تواند فهمیدن. ششم علم منطق و آن علمست که فهم را از خطای در فکر نگاه می‌دارد و از علم منطق دانستن شرایط حدّ و برهان و معرفت اشکال اقترانیه و استثنائیه کافست. هفتم دانستن چهار اصل: اول آیات قرآنیّه. دوم احادیث نبویه صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام که از آنها احکام شرعیّه مستنبط می‌شود و در دانستن آنها (۱) یعنی عدالت آنست که در

بیان شهادت خواهند فرمود صدر دام ظلّه العالی (۲) دلیل اجمالی کافی است علی الاقوی صدر الدین دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۵۱ دانستن بیست و پنج امر لازمست و آن دانستن ناسخ و منسوخ آنهاست و عموم و خصوص و امر و نهی و اطلاق و تقیید و محکم و متشابه و اجمال و بیان و ظاهر و مأول و قصد الفاظ و کیفیت دلالت و مقاصد الفاظ و متواتر و آحاد و مسند و مرسل و مقطوع و حال روات و تعارض ادله و قوت استخراج و آیات قرآنیّه که احکام شرعیّه از آن مستنبط می‌شود قریب به پانصد آیه است و حفظ آنها شرط نیست بلکه فهمیدن معانی آنها و استحضار آنها هر گاه محتاج بانها شود کافست و در احادیث اعتماد بر اصل مصحّحی از چهار اصل مشهور که آن کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار است که بسند متصل از عدول تا امام روایت کرده‌اند کافست. سیم احاطه به مسایل اجماعیه تا آن که اجتهاد بخلاف آن نکند امّا معرفت مسایل اجماعی و خلافی واجب نیست. چهارم دلیل عقلی از استصحاب و برائت اصلیه در جائی که محتاج بدلیل عقلی می‌شود و آنجا آیات قرآنیّه و احادیث نباشد و دانستن قیاس پیش امامیه حجت نیست امّا نزد سنّیان حجت است و مراد به دانستن این علوم آنست که او را قوت آن باشد که ردّ فرع به اصل تواند کرد و استنباط فرع از اصل تواند نمود چه تحصیل این علوم چنانچه در این زمان متعارف است سهل است امّا بهم رسانیدن آن قوت به غایت مشکل است تا آن که توفیق الهی شامل حال کدام سعادت‌مند گردد این کار دولتست کنون تا که را رسد و امّا

### پانزده صفت سنّت

پانزده صفت سنّت اول آن که قاضی زاهد و متورّع و امین باشد. دوم آن که اعمال صالحه بسیار کند. سیم آن که از هوای نفس شدید العفّه باشد. چهارم آن که بتقوی حریص باشد. پنجم آن که بی‌عنف و تعدی صاحب قوت باشد و بی‌ضعف و سستی ملایم



باشد تا آن که قوی در باطل او طمع نکند و ضعیف از عدل او مأیوس نشود. ششم آن که حلیم باشد. هفتم آن که فهیم باشد به مزایای امور. هشتم آن که ضابط باشد. نهم آن که چیزها را زود بشنود. دهم آن که قوت در بصر و بصیرت او باشد. یازدهم آن که دانا باشد به زبان اهل آن شهری که در آنجا قاضی است. دوازدهم آن که از طمع منزّه باشد. سیزدهم آن که صادق القول باشد «۱». چهاردهم آن که صاحب رأی سخت باشد. پانزدهم آن که جبار نباشد

### تتمه

تتمه قاضی بودن شخصی به سبب تعیین امام به سه طریق ثابت می‌شود: اول شنیدن از امام که به شخصی به صیغه ماضی گوید: وَلَيْتَ كَفَى الْحَكْمَ یعنی والی گردانیدم ترا در حکم کردن (۱) صَدَقَ در قول و جابر نبودن از

صفات واجبه است در قاضی صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۵۲ یا استبتک فی الحکم یعنی نایب گردانیدم ترا در حکم کردن یا به صیغه امر گوید چون احکم بین الناس یعنی حکم کن تو میان مردمان. دوم گواهی دادن دو مرد عادل بر قول امام در تعیین او. سیم گواهی دادن جماعتی که از گواهی دادن ایشان ظنی حاصل شود «۱» و بشیاع برسد و قول قاضی در تعیین از جانب امام بی این سه طریق کافی نیست اگر چه قرینه بر آن دلالت کند و آیا کافی است خطّ امام در قبول کردن قول او میانه مجتهدین در این مسأله خلافت و عزل قاضی از منصب قضا به چهار چیز می‌شود: اول دیوانه شدن قاضی یا فاسق شدن یا بیهوش شدن او یا غالب شدن نسیان بر او و بعد از عزل او باین سببها اگر اینها زایل شود قضا نمی‌کند. دوم مردن امامی که آن قاضی را نصب کرده. سیم ساقط شدن ولایت کسی که او را تعیین کرده چون فاسق شدن یا بیهوش گشتن او. چهارم عزل کردن امام او را جهت مصلحتی و آیا امام او را بی مصلحتی عزل می‌تواند کرد یا نه مجتهدین را در آن خلافت اقرب آنست که می‌تواند و در عزل علم قاضی به عزل او شرطست پس اگر پیش از علم به عزل حکمی کرده باشد صحیح است و اگر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم قول او را قبول نمی‌کند مگر به گواه گذرانیدن و اگر پیش از عزل دعوی کند قولش مقبولست.

### فصل سیم در آن چه تعلق به قضا پرسیدن دارد

#### شانزده امر واجب

شانزده امر واجب اول حاضر ساختن مدّعی علیه و اگر چه تحریر بر دعوی او نکرده باشد بخلاف غایب که او را تکلیف حضور نکند مگر با تحریر دعوی و تکلیف حضور وقتی لازمست که از ولایت او باشد و اگر در ولایت دیگر باشد بعد از ثبوت حکم می‌کند و گواه «۲» می‌گیرد و اگر مدّعی علیه زنی باشد که از خانه بیرون نمی‌آمده باشد قاضی کسی پیش او تعیین کرده بفرستد که وکیل او شود اگر او وکیل تعیین نکرده باشد و اگر حکم قسم خوردن باشد امین خود را با دو گواه بفرستد که او را قسم دهند و اگر خصم او حاضر شدن پیش از قاضی امتناع نماید قاضی حکم به احضار او می‌کند و اگر قاضی خواهد که او را تعزیر کند جایز است و قاضی معزول نیز اگر مدّعی علیه را بطلبد لازمست رفتن پیش او و اما اولی آنست که تحریر دعوی کند آن‌گاه مدّعی علیه را بطلبد. دوم برابر دانستن مدّعی

(۱) اکتفا به ظنّ ثابت نیست صدر دام ظلّه (۲) و الغائب علی حجّته صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۵۳ و مدّعی



علیه خواه هر دو مسلمان باشند و خواه هر دو کافر و در نظر کردن و گوش بر سخنان ایشان دادن و جواب کلام ایشان گفتن و در جای دادن و تعظیم کردن و عدل نمودن در حکم و بعضی از مجتهدین این را سنت می‌دانند اما اگر یکی از ایشان مسلمان باشد و دیگری از اهل کتاب جایز است که مسلمان را در مجلس بر اهل کتاب مقدم دارد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مجلس شریح در پهلوی او نشست و جایز است که کافر ایستاده باشد و مسلمان بنشیند اما تسویه در میل قلبی در هیچ کدام واجب نیست. سیم مقدم داشتن کسی که پیشتر به دعوت آمده باشد مگر آن که متأخر ضرورتی داشته باشد چون مستعجل و کسی که سفر رود یا زن باشد چه در این صورت واجبست که اینها را مقدم دارد و اگر در آمدن مساوی باشند قرعه به نام ایشان بزند پس به نام هر کسی که بیرون آید او را در یک دعوی مقدم دارد و بس. چهارم شنیدن سخن کسی که پیشتر سخن کند از خصمین و اگر هر دو ابتدا به سخن کنند از کسی بشنود که در دست راست خصم بوده باشد و شیخ طوسی ره در این مسأله نقل اجماع کرده و بعد از آن قرعه بزنند خلاف مر سنیان را که ایشان گفته‌اند که می‌باید هر دو قسم بخورند که کدام مدعی است و کدام مدعی علیه و صرف دعوی ایشان کنند یا صلح نمایند و حاکم در این صورت در مقدم داشتن مخیر است. پنجم زجر کردن کسی که از طریق شرع در مجلس او تعدی کند به این طریق که اول به آهستگی و نرمی دفع او نماید پس اگر بآن متنبه نگردد درشتی کند و اگر محتاج به زدن باشد بزند اما اگر حق از قاضی باشد سنت است که عفو کند مادامی که به فساد نکشد. ششم تلقین کردن یکی از مدعی و مدعی علیه را به چیزی که ضرر دیگری در آن نباشد و هدایت کردن یکی از ایشان را به حجت او. هفتم رشوه نگرفتن پس اگر گرفته باشد واجبست که به صاحبش رد کند با وجود آن و بدل آن با تلف شدن آن. هشتم آن که قاضی در اثنای گواهی دادن گواه یا بعد از آن چیزی نگوید که گواه آن را وسیله گواهی خود سازد و گواهی خود را بآن درست نماید یا او را دلیر گرداند و ترغیب نماید بر گواهی دادن هر گاه در گواهی دادن متردد باشد و هم چنین اگر مدعی علیه خواهد که بر حقی اقرار کند حاکم شرع او را چیزی نگوید که باعث انکار کردن او گردد مگر در حدود. نهم حکم کردن هر گاه مدعی التماس حکم کند و موجب حکم پیش او ثابت شده باشد پس در این صورت بگوید که حکمت یا قضیت یا انفذت جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۵۴ و آن چه بدینها ماند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر گاه حق مدعی را تسلیم او کند یا او را به گرفتن آن عین یا فروختن آن امر نماید کافست و احتیاج بحکم کردن نیست و کافی نیست که بگوید مدعی تو پیش من ثابت شده یا دعوی تو ثابت است چه در این صورت نقض آن جایز است بخلاف امر کردن به گرفتن عین چه نقض آن جایز نیست. دهم حکم خود را برطرف کردن هر گاه خلاف آن به قرآن یا حدیث متواتر یا اجماع یا خبر واحد صحیح ظاهر گردد خواه او حاکم باشد و خواه غیر او و خواه تنفیذ حکم او کرده باشد جاهل بآن و خواه نکرده باشد. یازدهم نوشتن حکم و محضر و هم چنین واجبست نوشتن تمسک جهت اقرار کننده هر گاه خصم او التماس کند و آن کس معروف باشد یا کسی باشد که او را بشناساند و قیمت کاغذ تمسک از بیت المال باید داد و با تعدر آن کس که التماس می‌کند بدهد. دوازدهم جبر کردن محکوم علیه بر بیرون آمدن از عهده حق اگر انکار کند و اگر ادعای مفلسی نماید و اصل مال ظاهر نداشته باشد یا آن که اصل دعوی مال نباشد او را سوگند بدهد و سر دهد و اگر این چنین نباشد او را حبس کند تا آن که مفلسی او به گواهی که مطلع بر ظاهر و باطن او باشد ظاهر شود یا آن که خصم او تصدیق افلاس او کند و اگر مال ظاهری داشته باشد امر کند حاکم به فروختن آن مال و اگر از فروختن امتناع نماید او را بر فروختن جبر کند یا آن که به نیابت او خود بفروشد. سیزدهم سؤال کردن از گواه هر گاه مدعی علیه منکر حق باشد پس اگر مدعی دعوی گواه کند او را به حاضر گردانیدن ایشان امر نماید و بعد از آن که گواه را حاضر گرداند حاکم از ایشان سؤال نکند مگر بالتماس مدعی یا آن که گوید هر کس پیش او گواهی هست بگوید پس اگر هر دو گواه متفق گویند و مطابق دعوی مدعی باشد و عدالت ایشان نزد حاکم ثابت شده باشد حکم کند بالتماس مدعی و بعضی از مجتهدین برآنند که بی‌اذن مدعی حکم می‌تواند کرد لیکن واجبست که گواهان را بر خصم عرض کند تا آن که اگر خصم فسق ایشان را داند ظاهر گگرداند پس اگر

خصم جهت جرح کردن مهلتی طلبد سه روز او را مهلت دهد و بعد از آن حکم کند و اگر حاکم حال گواهان را نداند معدّل از مدّعی طلب کند و اگر مدّعی گوید که گواه ندارم خاطر نشان مدّعی کند که او را قسمی بر مدّعی علیه می‌رسد پس اگر مدّعی طلب قسم نماید حاکم او را قسم دهد. چهاردهم سؤال کردن از حال گواهان از عدالت و فسق ایشان اگر عالم جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۵۵ نباشد و اگر چه مدّعی علیه از آن ساکت باشد و موقوف نیست واجب بودن تزکیه گواهان بر طعن در ایشان و آیا وجوب تفحص حال گواهان ساقط می‌شود به اقرار کردن مدّعی علیه به عدالت ایشان مجتهدین را در این مسأله دو قولست. پانزدهم آن که در حالتی که مدّعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید حاکم یک مرتبه به او بگوید که اگر قسم نمی‌خوری مدّعی قسم می‌خورد و حقّ خود را بازیافت می‌نماید و هم چنین واجبست بر حاکم قسم دادن مدّعی بر غایب و میت و غیر اینها. شانزدهم آن که تا یکی از مدّعی علیه حاضر نباشد حکم نکند چه اگر اینها نباشند و حاکم حکم کند حکم او صحیح نیست «۱» و اما

### سی و شش امر سنت

سی و شش امر سنت اول بمسجد جامع رفتن در وقت آمدن بشهر و دو رکعت نماز تحیت مسجد کردن و سؤال نمودن از خدای تعالی توفیق و عصمت و اعانت را و سلام کردن بر آن کسی که اول پیش او آید. دوم نزول کردن در میان شهر. سیم گرفتن صورت تمسکات و محضرها و قبالتها را از قاضی معزول. چهارم سؤال کردن از احوال آن شهر و شناختن اهل آن محتاج به شناختن باشد. پنجم منادی کردن به آمدن او در وقت در آمدن بشهر و خواندن چیزی که امام جهت او نوشته باشد. ششم آن که ابتدا کند به احوال آنهایی که در حبس قاضی معزول باشند پس اگر محبوس اقرار کند بواسطه خصم او را نگاهدارد تا آن که حق را بدهد و اگر منکر باشد سؤال از خصم کند پس اگر خصم اعتراف کند بآنکه او را بغیر حق حبس کرده‌اند رها کند و اگر محبوس گوید مرا خصمی هست اما نمی‌شناسم او را نگاه دارد تا خصم او پیدا شود و اگر گوید خصم ندارم حال خصم او را به منادی کردن تحقیق نماید پس اگر بعد از منادی کردن خصم او ظاهر نشود او را سر دهد و اگر گوید که حبس من بغیر حق واقع شده مجتهدین را در این دو قول است اقرب آنست که قولش مقبول نیست چه متضمن قدح در قاضی اولست بلکه تفحص حال او باید کرد و او را قسم باید داد ببریء الذمه بودن او آن‌گاه او را سر دهد و آیا کفیل گرفتن از او در این صورت لازمست یا نه در آن خلافت و اگر گوید که خصمی دارم اما مرا بظلم حبس کرده بود در این نیز میانه مجتهدین خلافت اقرب آنست که قول او مقبول نیست چنانچه در مسأله سابق گذشت. هفتم نگاه کردن در اموال اطفال و دیوانگان پس حکم کند میانه ایشان بآنکه ببیند که اطفال اگر بالغ و عاقل شده‌اند مال ایشان را به ایشان تسلیم کند و ولی ایشان اگر از ولایت معزول شده باشد حکم به اسقاط ولایت او (۱) اقوی صحّت حکم است بر غائب

الّا انه علی حجّته صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۵۶ کند و هم چنین نظر کند در حال اوصیا و اخراج حقوق پس اگر ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده باشند تصرّف ایشان را باطل گرداند و بدل ایشان جماعتی دیگر تعیین کند و اگر ضعیف باشند دیگری را به ایشان ضمّ کند. هشتم نظر کردن در امینان قاضی اول و لقطه و جعاله و قبالة و ضالّه پس هر گاه امینان خاین شده باشند امانتهای مسلمانان را از ایشان باز گزیرد و لقطه و ضالّه که در معرض تلف باشد یا آن که نفقه آنها برابر قیمت آنها شده باشد بفروشد آنها را و ما عدای آنها را نگاهدارد یا آن که به کسی دهد که آنها را یافته باشد. نهم فکر کردن در محرّران و قسمت کنندگان املاک و کسانی که گواهان را تزکیه کنند و مترجمان و کسانی که قاضی اگر کر باشد یا بلغت ایشان عالم نباشد سخنان مدّعی و مدّعی علیه را به قاضی بفهماند پس هر کدام از اینها که فاسق شده باشند به دیگری تبدیل کند. دهم نشستن جهت قضا در جائی که آمدن پیش او به آسانی میسر گردد. یازدهم آن که روی بقبله بنشیند و بعضی از مجتهدین بر آنند

که قاضی پشت بقبله بنشیند و بر خاک و بوریا بنشیند بلکه جهت او فرشی بیندازند. دوازدهم آن که وضو بسازد و جامه خوب به پوشد. سیزدهم آن که به سکینه و وقار از خانه بیرون آید. چهاردهم آن که بسیار گشاده‌روئی نکند به حیثیتی که مردم در سخن گفتن پیش او جرأت کنند و چندان گرفته نیز نباشد که مانع از سخن گفتن پیش او شود. پانزدهم آن که خالی باشد از آن چه او را مشغول سازد و باعث پراکندگی خاطر او گردد چون غضب و گرسنگی و تشنگی و خوشحالی بسیار و غم بی‌شمار و بیماری و بی‌خوابی و آن چه بدینها ماند. شانزدهم حاضر گردانیدن علما در مجلس قضا تا آن که او را آگاه گردانند بر مأخذ حکم یا خطائی که از او واقع شود. هفدهم حاضر گردانیدن جماعتی از عدول را در مجلس قضا جهت ترتیب خصوم در دعوی و جماعتی که بر اقرار نمودن مردمان و حکم کردن قاضی گواه شوند و کاتبی عادل و قاسمی امین. هجدهم ترغیب نمودن قاضی مدعی و مدعی علیه را به صلح کردن پس اگر از صلح امتناع نمایند حکم کند و اگر آن مسأله بر قاضی مشتبه باشد از خصمین مهلت «۱» طلبد تا بر او ظاهر شود و اجتهاد در تحصیل آن کند. نوزدهم متفرق ساختن گواهان هر گاه در آن قضیه شک و ریبی داشته باشد اگر گواهان از اهل فضل و علم نباشند. بیستم آن که کسی که اقرار بحدی نماید قاضی او را چنان کند که شاید او انکار آن کند و از حد خلاص گردد چنانچه حضرت (\_\_\_\_\_ ۱) و

این البته واجبست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۵۷ رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نسبت بماعز کردند. بیست و یکم امر کردن بنشستن مدعی و مدعی علیه در برابر او و جایز است آن که هر دو بایستند اما ایستادن یکی از ایشان جایز نیست مگر آن که ایستاده کافر باشد و نشسته مسلمان باشد. بیست و دوم آن که در وقت قضا پرسیدن دربان نداشته باشد. بیست و سیم آن که قاضی خود متوجه خریدن و فروختن جهت خود نشود. بیست و چهارم حاضر نشدن قاضی به ضیافت مدعی و مدعی علیه و ضیافت نکردن یکی از ایشان را. بیست و پنجم آن که هر گاه مدعی و مدعی علیه از سخن کردن ساکت باشند به ایشان بگویند که سخن بگوئید یا مدعی شما سخن گوید. بیست و ششم آن که در ساقط گردانیدن حق یا ابطال دعوی شفاعت نکنند. بیست و هفتم عیادت مدعی و مدعی علیه کردن و بر جنازه ایشان حاضر شدن. بیست و هشتم اجتهاد کردن در آن که مدعی و مدعی علیه را برابر خواهد اگر ممکن باشد. بیست و نهم سؤال کردن از عدالت گواهان در نهانی چه آن از تهمت دورتر است و هر گاه مدتی بگذرد که در گواهان تغییر حال ممکن باشد مجدداً از حال ایشان سؤال کردن و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر گاه شش ماه بر ایشان بگذرد از حال ایشان سؤال باید کرد. سی‌ام آن که قاضی در وقت قسم دادن وعظ گوید. سی و یکم آن که قضایای هر روز و هر هفته و هر ماه و هر سال هر یک را در جائی جمع کند و تاریخ آنها را بنویسد تا آن که از تغییر محفوظ باشد. سی و دوم آن که بر حکم کردن قاضی در هر قضیه گواهان عادل بگیرد. سی و سیم عفو کردن قاضی از کسی که درستی با او کند. سی و چهارم ترک کردن قاضی گرفتن چیزی از بیت المال جهت رزق اگر احتیاج بآن نداشته باشد و هم چنین است حکم کاتب و مترجم قاضی و معلم قرآن و مدرّس آداب و غیر آن و صاحب دیوان و کیال و گواهانی که گواهی دهند مگر آن که برای سفر کردن و مؤنت سفر محتاج بآن باشند چه در این صورت گرفتن چیزی جهت مؤنت سفر جایز است. سی و پنجم آن که سه نوبت به کسی که قسم متوجه اوست بگویند که اگر قسم نمی‌خوری حکم می‌کنم بحق جهت دیگری. سی و ششم سوگند مغلظه دادن در اموالی که زیاده از ربع دینار باشد. و اما

### چهار امر حرام

چهار امر حرام اول چیزی دادن «۱» جهت قاضی شدن و بعضی از مجتهدین بر آنند که آن کسی که اراده قاضی شدن دارد اگر میان مردمان مشهور نباشد سئنت است که چیزی دهد و قاضی شود تا آن که بعلم و فضل

(۱) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۵۸ مشهور گردد. دوّم رشوه گرفتن قاضی در قضا پرسیدن و هم چنین رشوه دادن به قاضی حرامست مگر آن که داند که اگر رشوت ندهد مالش فوت می‌شود چه در این صورت جایز است. سیّم اجرت گرفتن قاضی «۱» با عدم تعیین و عدم احتیاج از مدّعی و مدّعی علیه و غیر ایشان اما با احتیاج مکروهست. چهارم تلقین کردن قاضی مدّعی و مدّعی علیه را به چیزی که مستلزم ضرر دیگری باشد. و اما

### یازده امر مکروه

یازده امر مکروه اول دربان نگاهداشتن قاضی در وقت قضا پرسیدن و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند جهت آن که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نهی از آن کرده. دوّم قضا پرسیدن در وقت گرسنگی و غضب. سیّم خریدن و فروختن قاضی بنفس خود چیزی را جهت خود. چهارم بسیار گشاده‌رو بودن قاضی که به سبب آن هیبت او از دلها ساقط شود. پنجم بسیار مقبوض بودن قاضی به حیثیتی که مردم از آن متأذی شوند. ششم تعیین کردن جماعتی مشخص جهت گواه شدن. هفتم شفاعت کردن قاضی جهت اسقاط حقّی یا ابطال دعوی. هشتم متفرّق ساختن گواهان هر گاه از اهل فضل باشند و وعظ گفتن ایشان. نهم سخن کردن با یکی از مدّعی و مدّعی علیه و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند. دهم در مسجد قضا پرسیدن و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند. یازدهم رزق گرفتن قاضی «۲» با عدم احتیاج و عدم تعیین از بیت المال.

### مطلب دوّم در بیان تحقیق نمودن دعوی و جواب گفتن و کیفیت حکم حاکم

### فصل اول در تحقیق نمودن دعوی

#### مدّعی

مدّعی کسی است که هر گاه او ترک دعوی کند کسی با او کاری نداشته باشد یا آن که خلاف اصل یا خلاف ظاهر را دعوی کند و مدّعی علیه مقابل اوست و شش چیز در مدّعی شرطست: اول آن که بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست. دوّم آن که عاقل باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست. سیّم آن که مختار و جایز التصرف باشد چه دعوی غافل و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. چهارم آن که دعوی را جهت نفس خود کند یا جهت کسی که ولی یا وصی یا وکیل او باشد یا حاکم شرع او را امین او کرده باشد پس اگر کسی بغیر آنها دعوی کند صحیح نیست. پنجم آن که آن چه دعوی کند چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس دعوی شراب و گوشت خوک کردن مسلمان صحیح نیست و اگر چه دعوی بر جهود باشد. ششم آن که دعوی او

(۱) تفصیلی دارد که مجال ذکر آن نیست صدر دام ظلّه العالی (۲) احوط ترک است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۵۹ بحسب شرع لازم باشد پس اگر شخصی دعوی نماید که فلان ملک را فلان شخص بمن بخشید این دعوی مسموع نیست تا آن که بگوید که بمن بخشیده و به تصرف من داده چه در بخشیدن تا به قبض ندهند لازم نمی‌شود. و جواب

#### مدّعی علیه

**قسم اول آن که اقرار کند به آن چه مدعی دعوی می‌کند**

قسم اول آن که اقرار کند به آن چه مدعی دعوی می‌کند پس در این صورت هر گاه مدعی علیه بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد لازم می‌شود بر او ادای حق کردن و اگر در این صورت مدعی از حاکم التماس نماید که بر اقرار مدعی علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی بر آن بنویسد و گواه بگیرد بشرطی که مدعی علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی بر آن بنویسد و گواه بگیرد بشرطی که مدعی علیه را بشناسد یا دو گواه عادل گواهی دهند که بر حاکم حال او ظاهر شود چنانچه گذشت و اگر بر این مدعا گواه نباشد و مدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی بنویسد و در آن نوشته شکل مدعی علیه را بنویسد و بمجرد قول اقرار کننده چیزی ننویسد و اگر چه مدعی تصدیق او کند زیرا که ممکنست که هر دو با یکدیگر ساخته باشند جهت لازم ساختن حقی بر غیری و اگر مدعی علیه در صورتی که اقرار بمال مدعی کند دعوی مفلسی نماید و به گواه آن را ثابت سازد مهلتش باید داد تا چیزی بهم رساند و اگر مفلسی خود را ثابت نسازد حاکم او را حبس کند تا حال او معلوم شود.

**قسم دوم آن که مدعی علیه انکار دعوی مدعی نماید****اشاره**

قسم دوم آن که مدعی علیه انکار دعوی مدعی نماید پس در این صورت اگر حاکم شرع عالم باشد بحق مدعی حکم کند بر مدعی علیه به دادن آن حق به مدعی و اگر عالم نباشد طلب گواه از مدعی کند پس اگر گواهان عادل بگذرانند که بر حاکم حال ایشان ظاهر باشد حکم کند و اگر گواهانی بگذرانند که حال آنها بر حاکم مجهول باشد حاکم طلب ظاهر ساختن عدالت گواهان از مدعی و طلب جرح در ایشان از مدعی علیه نماید و اگر مهلت خواهند سه روز ایشان را مهلت دهد پس اگر مدعی گوید که گواهان من غایب‌اند حاکم او را مختیر می‌سازد میانه قسم دادن مدعی علیه و صبر کردن تا گواهان را حاضر گرداند و در این صورت بر مدعی علیه لازم نیست که کفیل بدهد و اگر مدعی گوید که گواه ندارم حاکم خاطر نشان او نماید که او را بر مدعی علیه قسمی است پس اگر طلب قسم کند حاکم مدعی علیه را قسم بدهد و حاکم بی‌رضای مدعی مدعی علیه را قسم نمی‌تواند داد و مدعی علیه نیز بی‌رضای مدعی نزد حاکم شرع اگر قسم بخورد اعتبار ندارد و بعد از آن که مدعی علیه قسم بخورد دعوی ساقط می‌شود پس اگر بعد از آن مدعی مالی از مدعی علیه بیابد حرامست که آن را بعوض مال خود بردارد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۶۰ مگر آن که مدعی علیه بعد از قسم گوید که قسم دروغ خورده‌ام و اگر مدعی بعد از قسم خوردن مدعی علیه گواه بگذرانند حق او در این صورت ثابت می‌شود یا نه میانه مجتهدین در این مسأله خلافت اصح آنست که ثابت نمی‌شود و در این صورت که قسم متوجه مدعی علیه باشد اگر از قسم خوردن امتناع نماید آیا بمجرد امتناع حاکم را می‌رسد که حکم کند بان حق جهت مدعی یا آن که مدعی هر گاه قسم بخورد جهت او حکم کند مجتهدین را در این نیز خلافت اقرب آنست که مدعی باید که قسم بخورد آن گاه برای او حکم کند و اگر در این صورت مدعی نیز از قسم خوردن امتناع نماید آیا دعوی او بالکلیه ساقط می‌شود یا در آن مجلس دعوی او ساقط می‌گردد در این نیز میانه مجتهدین خلافت و مشهور آنست که بالکلیه دعوی او ساقط می‌شود مگر آن که بر مدعی خود گواهان عادل بگذرانند و اگر مدعی از قسم خوردن در این صورت مهلت طلبد حاکم او را مهلت می‌دهد بخلاف مدعی علیه که اگر او در قسم خوردن مهلت طلبد مهلتش نمی‌دهد و در صورتی که قسم متوجه مدعی باشد آیا می‌رسد او را که طلب حاضر گردانیدن حق خود کند مجتهدین را در این خلافت اقرب آنست که لازم نیست و قسمی که باعث اسقاط دعوی مدعی می‌شود آنست که باسم خدای تعالی باشد یا به صفات مختصه او چنانچه در بحث سوگند خوردن گذشت و اگر حاکم داند که جهود را اگر قسم بمذهب او دهد بیشتر می‌ترسد قسم بمذهب او دهد مگر آن که مشتمل باشد

مذهب او بقسم دادن بر فعل حرامی و سنت است که حاکم در حقوق سوگند مغلظه بدهد مگر آن که در ربع دینار باشد که سوگند مغلظه خوردن بر مدعی لازم نیست و سنت است که حاکم سوگند خورنده را پیش از سوگند خوردن وعظ گوید و قسم خوردن می‌باید که در مجلس حاکم شود مگر کسی که معذور باشد چون زنی که عادت او نباشد که از خانه بیرون آید یا بیماری که به مجلس حاکم نتواند حاضر شد و سوگند خوردن گنگ به اشارت او است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که دست او را بر اسم خدای تعالی نهند و بعضی گفته‌اند که صورت قسم را بر چیزی بنویسند و به گنگ دهند که بخورد اگر بخورد دعوی او ساقط می‌شود و اگر نخورد آن چه مذکور شد بر او حکم می‌کند و کافیت منکر را سوگند خوردن بر نفی استحقاق مدعی و اگر چه جواب مدعی را به انکار چیزی مشخص داده باشد و سوگند خوردن بر قطع باید در فعل نفس خود و در ترک آن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۶۱ باشد و در فعل غیر و نفی آن بر نفی علم است و

### قسم خوردن

#### قسم اول بر نفی

قسم اول بر نفی و آن وظیفه منکر است چنانچه مذکور شد

#### قسم دوم در اثبات

قسم دوم در اثبات و آن در پنج موضع است که مدعی در آنها قسم می‌خورد جهت اثبات حق خود یا اثبات دفع ضرری از خود: اول لعان بمذهب جماعتی از مجتهدین که لعان را قسم می‌دانند. دوم قسم خوردن مدعی بر کشتن و قسم خوردن خویشان او. سیم قسم خوردن مدعی هر گاه دو گواه نداشته باشد. چهارم قسم خوردن مدعی هر گاه مدعی علیه رد کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد. پنجم قسم استظهاری هر گاه دعوی بر میت یا طفل یا دیوانه یا غایب باشد چه مدعی در این صورتها قسم می‌خورد جهت اثبات مال خود و در چهار موضع مدعی قسم می‌خورد: اول آن که مدعی علیه قسم را رد کند چه در این صورت مدعی قسم می‌خورد چنانچه مذکور شد. دوم آن که مدعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت مدعی قسم می‌خورد. سیم آن که مدعی یک گواه داشته باشد چنانچه مذکور شد چه در این صورت مدعی قسم می‌خورد. چهارم آن که مدعی دعوی کشتن یا لوٹ بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد آمد چه در این صورت قسم متوجه مدعی است و در سه موضع رد قسم بر مدعی ممکن نیست: اول آن که هر گاه وصی یتیم مالی را بر شخصی دعوی کند و آن شخص منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت رد قسم بر وصی یتیم نیست. دوم آن که وصی یتیم بر وارث دعوی نماید که میت مرا به چیزی برای فقرا وصیت کرده یا بخمس یا زکاة یا حج وصیت نموده و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت حبس منکر لازمست تا آن که سوگند خوردن یا اقرار کند. سیم آن که امام وارث میت باشد چه سوگند خوردن امام نامشروع است بلکه حبس منکر می‌کند تا سوگند خوردن یا حکم به نکول کردن او کند و در پنج موضع امام قسم نمی‌تواند داد: اول آن که شخصی منکر باشد تمام شدن سال را بر مال او در زکاة. دوم آن که شخصی منکر باشد رسیدن مال او به نصاب. سیم آن که شخصی که دعوی اخراج زکاة از مال خود کند. چهارم آن که شخصی که دعوی ناقص بودن خرص معتاد کند. پنجم آن که جهودی که دعوی اسلام کند پیش از تمام شدن سال تا آن که از دادن جزیه خلاص شود.

#### قسم سیم آن که مدعی علیه از جواب ساکت باشد



قسم سیم آن که مدعی علیه از جواب ساکت باشد و سبب آن اگر از آفت گنگی باشد حاکم او را بهر طریقی که تواند عالم گدرداند تا آن که جواب جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۶۲ او از اقرار و انکار معلوم او شود و اگر سبب سکوت او عناد و عداوت باشد او را حبس کند تا جواب مدعی گوید یا آن که حاکم حکم کند به نکول کردن او یعنی قسم نخوردن او و بعد از آن که حاکم شرع جواب را به او ظاهر کند و او جواب اقرار و انکار را بگوید مدعی را بقسم خوردن امر کند اگر قسم خوردن او ممکن باشد و حکم کند جهت مدعی بحق او.

### فصل دوم در آن چه سبب حکم حاکم می‌شود

فصل دوم در آن چه سبب حکم حاکم می‌شود بدان که امام حکم می‌تواند کرد در حقوق الله و حقوق الناس بعلم خود و غیر امام از قاضیان جامع الشرائط در حقوق الناس بعلم خود حکم می‌توانند کرد و آیا در حقوق الله نیز حکم بعلم خود می‌توانند کرد یا نه مجتهدین را در این خلافت اقرب آنست که حکم می‌توانند کرد اما بمجرت خط خودشان حکم نمی‌توانند کرد هر گاه کیفیت آن حکم در خاطر ایشان نباشد و بعضی از مجتهدین حکم کردن قاضی را بعلم خود در چهار موضع جایز داشته‌اند و در ما سوی آن منع کرده‌اند: اول عدالت گواهان و جرح ایشان چه اگر قاضی عالم باشد به عدالت یا فسق ایشان حکم بآن می‌تواند کرد و اگر عالم نباشد به عدالت یا فسق ایشان واجب است بر او که از حال گواهان سؤال کند اگر چه مدعی علیه از آن ساکت باشد. دوم اقرار کردن در مجلس حاکم اگر چه غیر او نشود. سیم حکم کردن با علم یقینی به خطا کردن گواهان یا کذب ایشان. چهارم تعزیر کردن کسی که در مجلس قضا بی ادبی کند و اگر چه غیر او بآن عالم نباشد و بعضی از مجتهدین زیاده کرده‌اند موضع پنجم را که قاضی بعلم خود حکم می‌تواند کرد و آن در صورتیست که در واقعه که یک گواه باشد و قاضی خود گواه دیگر باشد چه در این صورت قاضی حکم می‌تواند کرد و قاضی حکم می‌کند در حقوق الناس به رعایت از مجلس «۱» حکم خواه دور باشد و خواه نزدیک بشرط آن که مدعی قسم بخورد بر بقای حق خود چه در این صورت قسم دادن مدعی واجبست هر گاه مدعی جهت خود دعوی نماید امّا اگر از جهت موکل یا مولی باشد بر او قسم نیست بلکه مال را تسلیم او می‌کند یا کفیل می‌دهد تا آن که غایب حاضر شود و در دعوی بر طفل و میت و دیوانه قسم خوردن لازمست و امّا اگر در شهر باشد و از آمدن به مجلس حکم متعذر آیا قاضی حکم در آن می‌کند یا نه مجتهدین را در این خلافت اقرب آنست که حکم می‌کند امّا بعد از آن که حاضر شود و دعوی ادای حق یا ابرای آن کند و به گواهان عادل ثابت سازد حاکم حکمی را که جهت او کرده باشد ردّ کند و قاضی در حقّ الله بر غایب حکم نمی‌تواند کرد امّا اگر چیزی باشد که مشتمل باشد بر

(۱) این مسائل محتاج به تفصیل و

بیان است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۶۳ حقّ الناس و حقّ الله چون دزدی کردن غایب حکم می‌کند بر غایب برد مال اما بر دست بردن او حکم نمی‌تواند کرد و به سبب نوشته قاضی که به قاضی دیگر نوشته باشد حکم نمی‌تواند کرد اگر چه مهر کرده باشد امّا اگر قاضی دیگر را بحکم کردن خبر دهد انفاذ حکم او می‌تواند کرد و اگر قاضی به قاضی دیگر گوید که این دعوی پیش من ثابت شده است بر آن دیگری انفاذ آن لازم نیست.

### فصل سیم در کیفیت حکم کردن حاکم

فصل سیم در کیفیت حکم کردن حاکم بدان که هر گاه مدعی و مدعی علیه دعوی کنند چیزی را که در دست هر دو باشد و گواه نداشته باشند حاکم هر یک را بر نفی استحقاق آن دیگری سوگند می‌دهد و بالسویّه آن چیز را میانه ایشان قسمت می‌نماید و هم



چنین است حکم آن اگر هر دو از قسم خوردن امتناع نمایند و اگر یکی از ایشان سوگند خورد و دیگری نخورد حاکم آن را به کسی دهد که سوگند خورد پس اگر سوگند خوردن آن کس بعد از سوگند نخوردن آن دیگری باشد حاکم او را یک سوگند می‌دهد و میانه نفی و اثبات جمع می‌کند و اگر پیش از قسم خوردن آن دیگری باشد حاکم شرع او را جهت اثبات قسمی دیگر می‌دهد و هم چنین بالسویه میانه ایشان قسمت می‌کند هر گاه هر دو گواه داشته باشند و آن چه در دست هر یک باشد حاکم از او می‌گیرد و به دیگری می‌دهد «۱» و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد آن چیز تعلق به او دارد با قسم پس اگر یکی از ایشان خانه را متصرف باشد و دیگری را گواه نباشد قسم متوجه او است خواه آن کس که متصرفست گواه داشته باشد و خواه نداشته باشد و گواه از قسم خوردن او کافی نیست و اگر یکی از ایشان که متصرف باشد دعوی جمیع آن چیز کند و دیگری دعوی نصف آن کند و گواه داشته باشد حاکم نصف را به کسی می‌دهد که دعوی کل می‌کند بی‌منازعتی و نصف دیگر را قرعه می‌زند «۲» باسم هر یک که بیرون آید از او است بعد از آن که قسم بخورد جهت نفی استحقاق دیگری و اگر از قسم خوردن امتناع نماید دیگری قسم بخورد و اگر او نیز امتناع نماید نصف را در میانه ایشان دو قسم سازد پس مدعی کل سه ربع می‌برد و مدعی نصف یک ربع و اگر ایشان گواه نداشته باشند میانه ایشان بالمناصفه قسمت می‌کند بعد از آن که مدعی نصف را قسم بدهد و اگر هر دو متصرف باشند و گواه نداشته باشند حاکم آن را میان ایشان بدو قسم منقسم می‌سازد و مدعی قسم می‌خورد و بر مدعی علیه قسم نیست و اگر در این صورت هر دو گواه داشته باشند حاکم نصف را به مدعی کل می‌دهد و در نصف دیگر چون

(۱) بنا بر قول جماعتی و خالی از

اشکال نیست صدر دام ظلّه (۲) قرعه در این صورت خالی از اشکال نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۶۴

گواهان متعارض شده‌اند و در جمیع امور مساویند مجتهدین در این اختلاف کرده‌اند جهت آن که آیا گواهان داخل معتبر است یا گواهان خارج پس بمذهب جمعی که گواهان داخل را اعتبار کرده‌اند آن نصف را به مدعی کل باید داد و بمذهب جمعی که گواهان خارج را اعتبار کرده‌اند آن نصف را به مدعی نصف باید داد و در صورتی که گواهان متعارض شوند حاکم عمل بقول اعدل گواهان می‌کند و اگر در عدالت مساوی باشند اگر تاریخ گواهان مختلف باشد آن چه در تاریخ مقدم باشد حکم بآن مقدم کردن مقدمست و اگر در تاریخ نیز مساوی باشند قرعه بزند و حکم بآن کند و هر گاه گواهان بعد از گواهی دادن و پیش از حکم کردن رجوع کنند حاکم حکم بآن نمی‌تواند کرد و اگر بعد از حکم کردن رجوع کنند حکم او باطل نمی‌شود و لیکن اگر دعوی مال باشد گواهان آن مال را ضامنند خواه آن عین باقی باشد و خواه نباشد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر عین باقی باشد آن عین را می‌گیرد و اگر دعوی کشتن یا زخم کردن یا دست بریدن یا جراحت کردن باشد و رجوع کردن گواهان پیش از استیفای آنها باشد استیفای آن جایز نیست و در قصاص بعضی بر آن رفته‌اند که منتقل به دیت می‌گردد و بعضی از ایشان گفته‌اند که ساقط می‌شود و اگر رجوع کردن ایشان در این صورتها بعد از استیفای آنها باشد و اعتراف کنند که عمداً به دروغ گواهی داده‌اند گواهان را قصاص می‌توان کرد اما زیادتی دیت ایشان را باید داد و اگر اعتراف کنند که به خطا گواهی داده‌اند قصاص نیست بلکه دیت می‌دهند و اگر بعضی گویند که عمداً گواهی دروغ داده‌ایم و بعضی گویند که به خطا گواهی داده‌ایم بر آنهایی که عمداً گواهی داده‌اند قصاص است و آنهایی که خطا کرده‌اند تنه دیت آنها را می‌دهند و اگر دعوی بر طلاق زن باشد و بعد از طلاق شوهر رجوع کند میانه مجتهدین در آن خلافتست بعضی از ایشان گفته‌اند که حاکم آن زن را به شوهر اول رد کند و مهری که شوهر ثانی داده گواهان غرامت کشند و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر بعد از دخول شوهر ثانی رجوع کرده گواهان غرامت نمی‌کشند بلکه شوهر ثانی به سبب دخول مهر را می‌دهد و زن تعلق به ثانی دارد چه حکم را بعد از وقوع باطل نمی‌دانند و اگر پیش از دخول رجوع کند گواهان نصف مهر را غرامت می‌کشند و اگر دروغ گفتن گواهان بر حاکم یقین شود حکم او باطل است در جمیع این صورتها و تعزیر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۶۵ ایشان می‌کند خواه ثبوت آن پیش از حکم باشد و خواه

بعد از حکم و گواهان ضامنند در صورتهای مذکوره به تفصیلی که مذکور شد.

## فصل چهارم در بیان قسمت کردن میانه شریکان

### اشاره

فصل چهارم در بیان قسمت کردن میانه شریکان و آن تمیز کردن حصّه یکی از شریکان است از حصّه دیگری بدان که سنت است بر حاکم شرع که در هر شهری شخصی تعیین کند که چیزهایی که میانه شریکان مشترک باشد قسمت نماید و رزق قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان بدهد و شروط قسمت کننده پنجست: اول آن که بالغ باشد. دوم آن که عاقل باشد. سیم آن که مؤمن باشد. چهارم آن که عادل باشد. پنجم آن که عالم باشد به معرفت حساب و اگر شریکان متفق شوند بر شخصی که میان ایشان قسمت کند غیر آن شخصی که حاکم شرع تعیین کرده جایز است و در آن شخصی که شریکان به او راضی شده باشند سوای آن که مکلف باشد هیچ شرطی از شروط مذکوره لازم نیست که در او باشد چه اگر به قسمت کردن کافری راضی شوند صحیح است و

### قسمت کردن بر دو قسمست

#### قسم اول قسمت اجباری

قسم اول قسمت اجباری یعنی اگر هر یک از شریکان از قسمت امتناع نماید حاکم شرع به جبر و قهر میانه ایشان قسمت می کند و آن نیز بر دو قسمست: اول آن که چیزی «۱» که میانه شریکان حاکم به جبر قسمت می کند می باید که حصّه هر یک مساوی باشد یا آن که مختلف باشد اما توان مساوی ساخت و در قسمت کردن ضرر به دیگری نرسد و مراد به ضرر آنست که در قسمت کردن قیمت واقعی آن نقصان فاحش بهم رساند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد و اگر چه اندک باشد بی رضای شریک حاکم قسمت نمی تواند کرد و بعضی از مجتهدین بر آنند که هر قسمتی که سبب آن شود که شریک از حصّه خود منتفع نشود قسمت لازم نیست و بعضی گفته اند که وقتی قسمت لازمست که شریک به طریقی که پیش از قسمت کردن انتفاع از حصّه خود می برد بعد از قسمت نیز همان انتفاع گگ یرد و بهترین اقوال قول اولست. دوم آن که شریکی که به او ضرر نرسد به سبب قسمت کردن و راضی به قسمت نشود چه در این صورت نیز حاکم به قهر میانه ایشان قسمت می کند.

#### قسم دوم قسمت تراضی

قسم دوم قسمت تراضی یعنی قسمتی که به جبر و قهر حاکم نمی تواند کرد بلکه تا شریکان بآن راضی نشوند صحیح نیست و آن نیز بر دو قسمست: اول آن که به سبب قسمت کردن ضرر به شریک رسد و از آن منتفع نشود چون قسمت کردن دکانچه که قابل قسمت نباشد یا آن که به قسمت کردن ضایع شود چون شکستن یا قوتی که میانه (\_\_\_\_\_۱) هر دو قسم محتاج به تاامل است صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۶۶ دو شخص مشترک باشد. دوم آن که قسمت کردن مستلزم آن باشد که یکی از ایشان چیزی به دیگری دهد تا حصّه مساوی شود پس در این صورت تا ایشان راضی نشوند حاکم شرع به قهر نمی تواند

میانه ایشان قسمت کرد و در صورت قسمت اجباری و غیر اجباری اگر یکی از شریکان طلب قسمت کردن به اجزا یا به زیان کند جایز است اما اجابت او آن دیگری را لازم نیست و اگر اجابت کند وفاء بآن واجب نیست بلکه هر یک را می‌رسد که فسخ کنند و در قسمت غیر اجباری هر گاه حصّه شریک هر یک را به اجزا قسمت کنند در صورتی که اجزا مساوی باشد و متفق شوند به حصّه خود بی‌قرعه لازم می‌شود و اگر متفق نشوند حاکم میانه ایشان قرعه زند به این طریق که اسمهای ایشان را بر رقعها بنویسد و به کسی دهد که مطلع بر آن نباشد و او را امر کند به بیرون آوردن اسم هر یک را بر حصّه ایشان یا حصّه را بر اسم هر یک از ایشان آن چه بیرون آید بدان عمل کند و اگر بر حاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده قسمت باطل می‌شود و اگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و به گواهان ثابت نتواند ساخت شریک دیگر را قسم باید داد پس اگر قسم بخورد قسمت صحیح است و اگر قسم نخورد و مدعی قسم بخورد قسمت باطلست و اگر حصّه بعضی از شریکان ظاهر شود که مال غیر بوده و اجزای آن مساوی باشد قسمت باطل نمی‌شود و اما اگر اجزا مختلف باشد قسمت باطل می‌شود (۱)»

### مطلب سیم در شهادت

## فصل اول در واجب بودن آن و شروط آن

### اشاره

فصل اول در واجب بودن آن و شروط آن بدان که گواهی دادن واجب کفائی است به اجماع مجتهدین با قدرت بر آن خواه او را جهت گواه شدن طلبیده باشند و خواه نطلبیده باشند مگر با خوف ضرر بر خود یا بر بعضی از مؤمنین و اجرت گرفتن بر آن حرامست مگر مؤنث سفر جهت ادای شهادت و گاه هست که واجب عینی می‌شود و آن در صورتیست که گواه منحصر در یک شخص باشد و شروطی که در گواه می‌باید یازده است:

### شرط اول آن که بالغ باشد

شرط اول آن که بالغ باشد پس گواهی دادن طفل مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گواهی اطفال در جراحی که سرایت به مردن نکند مقبولست (۲) بشرط آن که ده سال داشته باشند و متفرّق گواهی ندهند و بر چیزی مباح مجتمع شده باشند و بعضی از مجتهدین گواهی اطفال را مطلقاً مقبول نمی‌دانند

### شرط دوم آن که عاقل باشد

شرط دوم آن که عاقل باشد چه گواهی دیوانه صحیح نیست اما اگر دیوانگی او دوری باشد در آن حالتی که دیوانه نباشد صحیح است

### شرط سیم آن که مسلمان باشد

شرط سیم آن که مسلمان باشد (۱) \_\_\_\_\_  
 بلکه اگر مشاع بوده نیز ظاهراً باطل است صدر دام ظلّه (۲) رعایت احتیاط را با شروط مذکوره ترک نمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۶۷ چه گواهی کافر صحیح نیست و اگر چه جهت کافری گواهی دهد و بعضی از مجتهدین برآنند که گواهی جهود جهت جهود مقبولست و بعضی گواهی اهل ذمه را در حق یکدیگر جایز داشته‌اند و اگر چه در مذهب مختلف باشند چه گواهی دادن جهود جهت ترسا و گواهی دادن غیر جهود به اجماع جایز نیست و گواهی دادن جهود نیز جهت مسلمان جایز نیست مگر در وصیت کردن هر گاه مسلمانان عادل نباشند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گواهی دادن ایشان در وصیت وقتی مقبولست که در سفر «۱» باشند و بعضی گواهی دادن ایشان را در وصیت وقتی مقبول می‌دانند که بعد از نماز عصر قسم بخورند بر وصیت

### شرط چهارم آن که مؤمن باشد

شرط چهارم آن که مؤمن باشد یعنی قابل به امامت دوازده امام علیهم السّلام باشد پس گواهی غیر مؤمن صحیح نیست پنجم سخن چینی نمودن. ششم قطع صلّه رحم کردن. هفتم کم کشیدن و کم پیمانہ کردن برای فروختن و زیاده کشیدن و زیاده پیمانہ کردن برای خریدن. هشتم به اهل ظلم نفع رسانیدن. نهم ترک کردن نماز و روزه و زکاة و حجّ در سالی که واجب شده باشد. دهم با زن خود ظهار کردن. یازدهم گوشت مرده و خوک بی‌احتیاج خوردن. دوازدهم راه مسلمانان زدن. سیزدهم سرود مستان شنیدن و بآن طریق خواندن. چهاردهم قمار باختن. پانزدهم هجو مسلمانان کردن. شانزدهم مردان را حریر محض و طلا پوشیدن. هفدهم کبر و حسد و بغض مؤمنان در دل داشتن. هجدهم وصیت کردن جهت غیری بقصد ضرر رسانیدن به وارث و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که عدد گناهان کبیره هفتاد است و در بعضی از احادیث آمده که عدد گناهان کبیره به هفتصد نزدیکتر است که به هفتاد و بعضی از مجتهدین برآنند که گناهان کبیره آنست که شارع جهت کردن آنها حدی قرار داده باشد پس هر چه حد نداشته باشد گناه کبیره نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گناه کبیره هر گناهی است که کننده آن را در قرآن یا در حدیث به عقاب سخت وعید داده باشند و بعضی از مجتهدین برآنند که گناه کبیره هر گناهی است که کننده آن فهمیده شود که کننده آن بمذهب و ملت کم اعتقاد است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گناه صغیره نمی‌باشد بلکه همه گناهان کبیره‌اند اما نظر به یک دیگر کرده بعضی از آنها صغیره‌اند مثل آن که نظر کردن به زنان اجنبیه صغیره است نسبت به بوسیدن ایشان و بوسیدن ایشان صغیره است نسبت به زنا کردن بدیشان و این قول خالی از قوتی نیست «۱» چه در حدیث آمده که نگاه بخوردی گناه مکنید بلکه نگاه به بزرگی کسی کنید که نسبت به او گناه واقع می‌شود و در بعضی از احادیث آمده که هر گناهی عظیم است و هم چنین عدالت بترک (۱) \_\_\_\_\_ این قول ضعیف است بلکه قول

به این که کبیره هر گناهی است که در نزد شارع مقدّس و در شریعت مقدّسه عظیم و بزرگ باشد و بگویند که این گناه بزرگست خالی از قوت نیست و بعضی احادیث معارض به اکثر عددا و اصحّ سنداً و اوضح دلالت است و اللّٰه هو العالم صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۶۹ مرّوت نیز زایل می‌گردد و آن هر چیزی است که سبب سبکی این کس شود چون طعام خوردن غیر بازاری در بازارها و سر برهنه راه رفتن و چیزهایی که سبب خنده شود بسیار گفتن و با وجود علم و فضل لباس لشکریان پوشیدن و غیر اینها و عدالت گواهان به سه چیز ثابت می‌شود: اول علم حاکم بآن به معاشرت باطنی کردن به او. دوم گواهی دادن دو عادل به عدالت او و باید که گواهان آن شخص را به نام او و نام پدر او در حضور مدّعی و مدّعی علیه تعریف کنند چه ممکنست که میانه شاهد و مدّعی شرکّتی باشد یا میانه او و مدّعی علیه عداوتی باشد. سیم شیاع بمذهب بعضی از

مجتهدین که شیاع را در اثبات مجروح ساختن گواه کافی می‌دانند و اگر گواهان عدالت و گواهان غیر آن متعارض شوند گواهان فسق مقدمند «۱» بر گواهان عدالت هر گاه مطلق گواهی دهند و سبب آن را مذکور نسازند و اگر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گواهان جرح مقدمند و بعضی برآنند که گواهان عدالت و آیا عدالت گواهان باقی ثابت می‌شود برد کردن مدعی به عدالت او میانه مجتهدین خلاف است و اگر بعد از گواهی دادن گواهان عادل بر عدالت شخصی حاکم را شکمی باشد سنت است که میانه گواهان تفریق کند هر گاه از اهل فضل نباشند و عدالت گواهان در وقت گواهی دادن معتبر است نه در وقت گواه شدن مگر در طلاق که عدالت گ

### شرط پنجم آن که عادل باشد

شرط پنجم آن که عادل باشد و عدالت قولیست نفسانی «۲» که باعث ملازمت تقوی و مروّت می‌گردد و عدالت به کردن گناهان کبیره و مصرّ بودن بر گناهان صغیره زایل می‌شود و مجتهدین عدد گناهان کبیره را در کتب خود مختلف ذکر کرده‌اند بعضی از ایشان بیست چیز ذکر کرده‌اند: اول اثبات شریک جهت خدای تعالی کردن. دوم مسلمان را بغیر حق کشتن و بغیر حق زخم زدن. سیم زنا کردن. چهارم لواطه کردن. پنجم از جنگ گاه گریختن هر گاه در رکاب امام باشد و دشمن کمتر از دو مثل باشند مگر بدو طریق که در بحث جهاد مذکور شد. ششم سحر کردن. هفتم ربا خوردن. هشتم زنان شوهر دار را به زنا نسبت دادن. نهم مال یتیم بغیر حق خوردن. دهم غیبت مسلمان کردن. یازدهم سوگند به دروغ خوردن. دوازدهم گواهی دروغ دادن. سیزدهم شراب و هر چه مست کننده باشد مثل بنک و غیره خوردن. چهاردهم استحلال کعبه معظّمه یعنی حلال داشتن اموری که در حرم کعبه اقدام بآن حرامست مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران حرم و ترک کردن احرام در وقت داخل شدن در آن سوای جماعتی که ایشان را استثنا کرده‌اند. پانزدهم دزدی کردن. شانزدهم بیعتی را که با خدا یا رسول خدا یا یکی از ائمه معصومین علیهم السّلام بسته شده باشد شکستن. هفدهم کافر شدن و به دیار کفر رفتن بعد از مسلمان بودن. هجدهم از رحمت خدای تعالی نومید بودن. نوزدهم از مکر خدای تعالی ایمن بودن و در حکم این هر دو است اعتراض به قضا و قدر الهی کردن. بیستم عاق شدن یعنی از اطاعت مادر و پدر در هر موضعی که (۱) اعتبار سفر

بعد از نماز عصر احوط است صدر دام ظلّه (۲) و حسن ظاهر کاشف از اوست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۶۸ اطاعت ایشان لازم باشد بیرون رفتن و بعد از آن که این بیست چیز را ذکر کرده‌اند گفته‌اند که این بیست چیز صریحا در احادیث مذکور است که اینها گناهان کبیره‌اند و بعضی دیگر از مجتهدین بر آن چه مذکور شد. هجده چیز دیگر زیاده کرده‌اند: اول قیاده یعنی میانه زنان و مردان وسیله شدن و ایشان را به یک دیگر بحرام رسانیدن. دوم دیوث بودن. سیم بیرون آوردن کسی که پناه به کعبه و مدینه برده باشد مگر آن را که مجتهدین استثنا کرده‌اند. چهارم غصب مال مسلمان کردن. پنجم سخن چینی نمودن. ششم قطع صلّه رحم کردن. هفتم کم کشیدن و کم پیمانه کردن برای فروختن و زیاده کشیدن و زیاده پیمانه کردن برای خریدن. هشتم به اهل ظلم نفع رسانیدن. نهم ترک کردن نماز و روزه و زکاة و حجّ در سالی که واجب شده باشد. دهم با زن خودظهار کردن. یازدهم گوشت مرده و خوک بی‌احتیاج خوردن. دوازدهم راه مسلمانان زدن. سیزدهم سرود مستان شنیدن و بآن طریق خواندن. چهاردهم قمار باختن. پانزدهم هجو مسلمانان کردن. شانزدهم مردان را حریر محض و طلا پوشیدن. هفدهم کبر و حسد و بغض مؤمنان در دل داشتن. هجدهم وصیت کردن جهت غیر بقصد ضرر رسانیدن به وارث و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که عدد گناهان کبیره هفتاد است و در بعضی از احادیث آمده که عدد گناهان کبیره به هفتصد نزدیکتر است که به هفتاد و بعضی از مجتهدین برآنند که گناهان کبیره آنست که شارع جهت کردن آنها حدّی قرار داده باشد پس هر چه حدّ نداشته باشد گناه کبیره

نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گناه کبیره هر گناهی است که کننده آن را در قرآن یا در حدیث به عقاب سخت وعید داده باشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که گناه کبیره هر گناهیست که از کردن آن فهمیده شود که کننده آن بمذهب و ملت کم اعتقاد است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گناه صغیره نمی‌باشد بلکه همه گناهان کبیره‌اند اما نظر به یک دیگر کرده بعضی از آنها صغیره‌اند مثل آن که نظر کردن به زنان اجنبیه صغیره است نسبت به بوسیدن ایشان و بوسیدن ایشان صغیره است نسبت به زنا کردن بدیشان و این قول خالی از قوتی نیست «۱» چه در حدیث آمده که نگاه بخوردی گناه مکنید بلکه نگاه به بزرگی کسی کنید که نسبت به او گناه واقع می‌شود و در بعضی از احادیث آمده که هر گناهی عظیم است و هم چنین عدالت بترک ( ) این قول ضعیف است بلکه قول

به این که کبیره هر گناهی است که در نزد شارع مقدس و در شریعت مقدسه عظیم و بزرگ باشد و بگویند که این گناه بزرگست خالی از قوت نیست و بعضی احادیث معارض به اکثر عددا و اصحّ سنداً و اوضح دلاله است و الله هو العالم صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۶۹ مرّوت نیز زایل می‌گردد و آن هر چیزی است که سبب سبکی این کس شود چون طعام خوردن غیر بازاری در بازارها و سر برهنه راه رفتن و چیزهایی که سبب خنده شود بسیار گفتن و با وجود علم و فضل لباس لشکریان پوشیدن و غیر اینها و عدالت گواهان به سه چیز ثابت می‌شود: اول علم حاکم بآن به معاشرت باطنی کردن به او. دوم گواهی دادن دو عادل به عدالت او و باید که گواهان آن شخص را به نام او و نام پدر او در حضور مدعی و مدعی علیه تعریف کنند چه ممکنست که میانه شاهد و مدعی شرکتی باشد یا میانه او و مدعی علیه عداوتی باشد. سیم شیاع بمذهب بعضی از مجتهدین که شیاع را در اثبات مجروح ساختن گواه کافی می‌دانند و اگر گواهان عدالت و گواهان غیر آن متعارض شوند گواهان فسق مقدمند «۱» بر گواهان عدالت هر گاه مطلق گواهی دهند و سبب آن را مذکور نسازند و اگر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گواهان جرح مقدمند و بعضی بر آنند که گواهان عدالت و آیا عدالت گواهان باقی ثابت می‌شود برد کردن مدعی به عدالت او میانه مجتهدین خلاف است و اگر بعد از گواهی دادن گواهان عادل بر عدالت شخصی حاکم را شکّی باشد سنت است که میانه گواهان تفریق کند هر گاه از اهل فضل نباشند و عدالت گواهان در وقت گواهی دادن معتبر است نه در وقت گواه شدن مگر در طلاق که عدالت گواهان طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت گواهی دادن

### شرط ششم آن که حلال زاده باشد

شرط ششم آن که حلال زاده باشد چه شهادت ولد الزنا مقبول نیست و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که شهادت فرزند زانیه را در چیزی اندک قبول می‌توان کرد و گواهی ولد الزنا وقتی مردود است که حال او بحسب شرع مشخص باشد پس اگر میانه مردمان بخلاف آن مشهور باشد گواهی آن مقبول است

### شرط هفتم آن که در گواهی دادن متهم نباشد

شرط هفتم آن که در گواهی دادن متهم نباشد چه اگر در گواهی او رسیدن نفعی یا دفع ضرری متصور باشد چون شهادت شریک جهت شریک خود و شهادت وصی در آن چه جهت او وصیت کرده باشند و شهادت قرض خواهان جهت مفلسی بمالی و شهادت آقا جهت غلام و شهادت عاقله به فسق گواهانی که گواهی دهند بر کشتن شخصی دیگری را به خطا و شهادت قرض خواهان مفلس به فسق قرض خواهان دیگر

**شرط هشتم آن که میانه ایشان عداوت دنیوی نباشد**

شرط هشتم آن که میانه ایشان عداوت دنیوی نباشد چه گواهی عدو بر عدو مسموع نیست اما جهت عدو صحیح است هر گاه عداوت متضمن (\_\_\_\_\_ ۱) تقدّم جارج بر معدل یا بعکس محتاج به تفصیلی است که مجال ذکر آن در حاشیه نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۷۰ فسق نباشد و عداوت دینی مانع نیست جهت آن که گواهی دادن مؤمن بر جمیع اهل ملتها صحیحست

**شرط نهم آن که گواهان «۱» بسیار سهو نکنند**

شرط نهم آن که گواهان «۱» بسیار سهو نکنند تا حدّی که ضبط آن چه در آن گواه شده‌اند در حفظشان نمایند

**شرط دهم آن که در حقوق الناس بسر خود گواهی ندهند**

شرط دهم آن که در حقوق الناس بسر خود گواهی ندهند تا آن که حاکم شرع از ایشان گواهی نطلبد پس اگر بسر خود گواهی دهند گواهی ایشان در آن معامله که بسر خود جهت آن گواهی داده باشند مقبول نیست «۲» اما اگر در معامله دیگر باشد مقبولست اگر در آن بسر خود گواهی ندهند اما اگر گواهی دادن ایشان در حقوق الله بسر خود باشد مسموع است

**شرط یازدهم آن که گواهی را بلفظ بگویند با قدرت**

شرط یازدهم آن که گواهی را بلفظ بگویند با قدرت چه اشارت کافی نیست اما در گنگ اشاره که دلالت بر مقصود کند کافیت و شرط نیست در گواه آن که بیگانه باشد چه گواهی خویشان نیز مقبولست و آیا گواهی پسر بر پدر مقبولست میانه مجتهدین در این خلافت اقوی آنست که صحیح نیست «۳» و می‌باید که گواهان در وقت گواهی دادن باین شروطی که مذکور شد متّصف باشند پس اگر این شروط در وقت گواه شدن در ایشان نباشد و در وقت گواهی دادن متّصف بانها شوند گواهی ایشان مقبولست مگر در گواهان طلاق که می‌باید در وقت گواه شدن بر طلاق باین شروط متّصف باشند چنانچه مذکور شد.

**فصل دوم در آن چه سبب گواه شدن می‌شود**

فصل دوم در آن چه سبب گواه شدن می‌شود بدان که گواه گواهی نمی‌تواند داد تا آن که او را علم قطعی حاصل نباشد به آن چه بر آن گواهی می‌دهد و آن بدو چیز حاصل «۴» می‌شود: اول دیدن در آن چه آن را توان دید چون دیدن غصب کردن و دزدی نمودن و کشتن و شیر خوردن و زاینیدن و زنا کردن و لواط نمودن و گواهی دادن کسی که کر باشد در اینها مسموعست هر گاه شروطی که مذکور شد در او باشد و جایز است دیدن گواه روی زن اجنبیه را جهت گواه شدن بر او مگر آن که آواز او را بشناسد چه در این صورت دیدن روی او جایز نیست. دوم شنیدن در آن چه قابل شنیدن باشد چون شنیدن عقود و ایقاعات و دیدن خطّ خود کافی نیست و اگر چه عادل گواهی دهد و آن چه سنّیان نسبت به امامیه داده‌اند که ایشان قایلند بجواز گواهی دادن به دروغ



جهت برادر مؤمن خود غلط است زیرا که امامیه نقل اجماع کرده‌اند بر آن که این گواهی دادن جایز نیست و تصریح نموده‌اند که این قول مذهب محمد بن علی شلمغانیست که داخل غلاۀ است و سبب غلط افتادن سنّیان این است که آن مرد وقتی مذهب امامیه داشته و بعد از آن داخل غلاۀ شد ( \_\_\_\_\_ ) (۱)

علی اطلاقه معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۲) علی الاحوط صدر دام ظلّه العالی (۳) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۴) حصول علم موقوف به دیدن و شنیدن نیست بلکه بغیر اینها نیز حاصل می‌شود و بهر نوع که حاصل شد علم شرعا کافی است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۷۱ و گواه تا آن که نسب شخصی را و عین او را نشانند گواهی جهت او نمی‌تواند داد پس انتساب او کافی نیست چه تزویر ممکن است و اگر حال آن مرد بر گواه مجهول باشد و دو عادل حال او را بر او مشخص کنند صحیح است.

### فصل سیم در بیان تفصیل حقوقی که به گواهان عادل ثابت می‌شوند

#### قسم اول

قسم اول آن که به گواهی چهار مرد عادل ثابت می‌شود و آنها سه چیزند: اول زنا. دوم لواطه. سیم سحاق.

#### قسم دوم

قسم دوم آن که به گواهی چهار مرد عادل یا سه مرد و دو زن ثابت می‌شود و آن زنا نیست که موجب رجم است چه آن به گواهی سه مرد و دو زن که همه عادل باشند نیز ثابت می‌شود

#### قسم سیم

قسم سیم آن که به گواهی چهار مرد عادل یا دو مرد و چهار زن ثابت می‌شود و آن زنا نیست که موجب جلد است چه آن به گواهی دو مرد و چهار زن نیز ثابت می‌شود.

#### قسم چهارم

قسم چهارم آن که به گواهی دو مرد عادل ثابت می‌شود و آن بیست و دو چیز است: اول مرتد شدن. دوم به زنا نسبت دادن زنان. سیم خوردن هر چه مست کننده باشد. چهارم حدّ کسی که دزدی کرده باشد. پنجم زکاء. ششم خمس. هفتم نذر. هشتم کفارات. نهم مسلمان شدن. دهم بالغ شدن. یازدهم ولای عتق. دوازدهم تعدیل جرح. سیزدهم عفو کردن از قصاص. چهاردهم طلاق. پانزدهم عدّه زنان. شانزدهم خلع. هفدهم وکالت. هجدهم وصیت کردن به شخص غیر مال. نوزدهم نسبت. بیستم دیدن ماه هر گاه در آسمان ابر باشد. بیست و یکم دخول کردن با حیوان. بیست و دوم کشتن آدمی که موجب قصاص باشد یعنی بعمد کشته باشد.

**قسم پنجم**

قسم پنجم آن که به گواهی دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن یا یک مرد با قسم ثابت می‌شود و آن هر چیز است که مال باشد یا غرض از مال باشد و آن هجده چیز است: اول دین و فرض. دوم غضب. سیم قراض. چهارم بیع. پنجم صلح. ششم اجاره. هفتم مزارعه. هشتم مساقات. نهم شرکت. دهم رهن. یازدهم وعده کردن در بیع. دوازدهم وصیت بمال. سیزدهم خیارات. چهاردهم شفعه. پانزدهم فسخ عقد کردن. شانزدهم گرفتن مال کتابت. هفدهم هبه معوضه. هجدهم کشتن که موجب دیت باشد و دیت جراحتهای و هم چنین کشتن پدر پسر خود را و کشتن مسلمان کافر را یا آزاد بنده را چه در این صورتهای دیت ثابت می‌شود و خلافت میان مجتهدین که آیا آزادی و نکاح و قصاص باین قسم گواهان ثابت می‌شود یا نه اقرب جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۷۲ آنست که به یک مرد و دو زن ثابت می‌شود و نیز خلافت در وقف اقرب آنست که هر گاه وقف خاص باشد ثابت می‌شود

**قسم ششم**

قسم ششم آن که به گواهی مردان تنها و زنان تنها و با اجماع هر دو ثابت می‌شود و قاعده در آن آنست که در هر موضعی که اطلاع مردان بر آن دشوار باشد غالباً گواهی زنان در آن کافیهست و آن هشت چیز است: اول بکارت. دوم زاییدن. سیم آواز کردن طفل در وقت زاییدن. چهارم عیوب باطنی زنان. پنجم رضاع بر قول قوی. ششم وصیت بمال چه وصیت بمال به گواهی چهار زن ثابت می‌شود و به گواهی دو زن نصف وصیت و به گواهی سه زن ربع وصیت و آیا به گواهی یک مرد نصف وصیت ثابت می‌شود مجتهدین را در این خلافت و اشکال در خنثی اقوی است و اگر زن داند که شخصی جهت شخصی وصیت بمال کرده آیا جایز است که او وصیت را در گواهی دادن زیاده گوید یا آن که ربع آن را که موافق اصل وصیت باشد بگوید میان مجتهدین در این خلافت. هفتم انقضای عده. هشتم حیض و نفاس.

**قسم هفتم**

قسم هفتم آن که به گواهی پنجاه کس ثابت می‌شود چون دیدن ماه هر گاه در آسمان ابر نباشد بقول بعضی از مجتهدین

**قسم هشتم**

قسم هشتم آن که به گواهی یک کس ثابت می‌شود چون عزل و کیل چه هر گاه و کیل را به گواهی یک مرد عادل ظنی حاصل شود عزل می‌شود چنانچه در بحث و کالت مذکور «۱» شد و چون دیدن ماه بقول سلار که او در اول ماه یک گواه عادل کافی می‌داند

**قسم نهم**

قسم نهم آن که بقسم تنها ثابت می‌شود چون کشتن چه مدعی و خویشان او هر گاه گواه نداشته باشند پنجاه قسم می‌خورند تا کشتن ثابت می‌شود.

### فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت می‌شوند

فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت می‌شوند بمذهب جماعتی از مجتهدین که شیاع را کافی می‌دانند و شیاع اخبار جماعتی است که حاکم شرع را بآن ظن غالب حاصل شود و در ذکر تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت می‌شود میانه مجتهدین خلافت بعضی از ایشان هفت چیز ذکر کرده‌اند: اول نسبت به پدر و مادر. دوم مردن شخصی. سیم ملک طلق. چهارم وقف صدقات. پنجم نکاح. ششم آزادی و بندگی. هفتم ولایت از قبل امام و بعضی از مجتهدین زیاده بر هفت چیز مذکور پانزده چیز دیگر را بشیاع ثابت می‌دانند: اول عزل. دوم ولای عتق. سیم رضاع. چهارم ضرر رسانیدن بزنی. پنجم تعدیل گواه. ششم جرح کردن گواه. هفتم مسلمان بودن. هشتم کافر بودن. نهم رشید بودن. دهم سلفیه بودن (۱) و مذکور شد احتیاط در آن نیز

صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۷۳. یازدهم حامله بودن. دوازدهم زاییدن. سیزدهم وصایت. چهاردهم آزاد بودن. پانزدهم تهمت در کشتن شخصی دیگر را و بعضی از مجتهدین زیاده بر این بیست و دو چیز پنج چیز دیگر ذکر کرده‌اند: اول غصب کردن. دوم دین. سیم آزاد کردن بنده. چهارم مفلس بودن. پنجم دیدن ماه «۱»

### فصل پنجم [گواهی بر گواهی]

فصل پنجم [گواهی بر گواهی در تفصیل حقوقی که به گواهی دادن گواهان عادل بر گواهی گواهان ثابت می‌شود و این قسم را گواهی بر گواهی می‌گویند و آیا در این قسم گواهی دادن زنان بر گواهی مردان مقبولست یا نه مجتهدین را در آن خلافت اقرب آن است که مسموع نیست و اگر چه در جاهائی باشد که گواهی زنان در آنها مقبول باشد و باین قسم گواهی یازده چیز ثابت می‌شود: اول قصاص. دوم طلاق. سیم نسب. چهارم آزادی. پنجم قرض و دین. ششم عقود. هفتم عیوب زنان. هشتم زاییدن. نهم آواز کردن طفل در وقت زاییدن. دهم وکالت. یازدهم وصیت کردن بمال و غیر آن و قاعده کلیه در این قسم آنست که هر چه حقّ الناس است باین گواهی ثابت می‌شود اما حقّ الله ثابت نمی‌شود و گواهی دادن این قسم گواهان مشروط به چهار شرط است: اول آن که می‌باید که گواهان فرع آن قول را از گواهان اصل بشنوند و بر هر یک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی دهند پس اگر بر هر یک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی ندهند مسموع نیست. دوم آن که گواهان اصل حاضر نباشند مثل آن که بیمار یا مرده یا در سفر یا در حبس باشند یا از ترس ظالمی بیرون نتوانند آمد چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند گواهی گواهان فرع مسموع نیست. سیم آن که شروطی که در گواهان اصل مذکور شد باید که در گواهان فرع باشد پس اگر آن شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع نیست. چهارم آن که گواهان اصل را معین سازند در وقت گواهی دادن بانکه نام ایشان را ذکر کنند پس اگر نام ایشان را مذکور نسازند گواهی ایشان مقبول نیست و اگر گواهان فرع بر گواهان اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند میانه مجتهدین در این خلافت اصحّ آنست که گواهی گواهان فرع در این صورت مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر گواهان فرع عادل باشند قول ایشان مسموعست و با مساوی بودن در عدالت گواهی ایشان مسموع نیست و بعضی بر آنند که با مساوی بودن گواهی ایشان مسموعست و مراتب این قسم گواهی دادن سه است: اول اعلام و آن چنانست که گواهان اصل به گواهان (۱) ثبوت این امور بشیاع

سوی معدودی از آنها معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۷۴ فرع بگویند که گواه باشید بر آن که ما گواهیم که فلان شخص نزد فلان کس مبلغی دارد. دوم آن که گواهان فرع این قول را از گواهان اصل در حضور حاکم شرع بشنوند. سیم آن که گواهان فرع این قول را در غیر مجلس حاکم شرع از گواهان اصل بشنوند و در قسم سیم میانه مجتهدین خلافت اقرب آنست که مسموعست و گواهان در قسم اول چنین ادای شهادت کنند که گواه گرفته‌اند ما را فلانیان و در قسم دوم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواهی دادند و در قسم سیم شنیدیم که فلانیان چنین می گفتند.

## باب هفدهم از کتاب جامع عباسی در اقرار کردن و وصیت نمودن

### مطلب اول در اقرار کردن

#### فصل اول در اقرار بحق کردن

فصل اول در اقرار بحق کردن و شروط آن چهارده است: اول آن که اقرار کننده بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست اما اقرار به بلوغ به احتلام با امکان آن صحیح است بدون گواه و قسم اما اگر اقرار به بلوغ به سال کند در این صورت تا به گواه ثابت نسازد مقبول نیست. دوم آن که عاقل باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی او دوری باشد اقرار او در حالت غیر دیوانگی صحیح است. سیم آن که اقرار را به چیزی معلق نسازد چون موت زید و شهادت عمرو پس اگر معلق سازد صحیح نیست و صحیح است اقرار کردن به صیغه عربی و فارسی و غیر آن. چهارم آن که قصد اقرار کند چه اقرار کسی که قصد نداشته باشد چون مست و خفته و سهو کننده و غلط کننده صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر مستی مست به سبب خوردن غیر حرامی باشد اقرارش صحیح است و به اقرار خود مؤاخذ است. پنجم آن که اقرار کننده آزاد باشد چه اقرار بنده به آن چه تعلق به مولی دارد از نفس او و مال او صحیح نیست بلکه آن چه اقرار بمال ازو واقع می‌شود برو لازمست که بعد از آزاد شدن از عهده آن بیرون آید اما اگر بنده از آقا مأذون باشد در تجارت کردن و آن چه بدان متعلق است پس اگر اقرار به چیزی از او واقع شود که متعلق به تجارت باشد صحیح است و هم چنین صحیح است اقرار او به چیزی که غیر مال باشد چون طلاق زوجه. ششم آن که مختار باشد پس اقرار کسی که او را به اکره بر آن دارند صحیح نیست. هفتم جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۷۵ آن که جایز التصرف باشد پس اقرار سفیه در غیر جنایتی که موجب قصاص باشد و در غیر طلاق و نکاح صحیح نیست و هم چنین اقرار مفلسی که حاکم شرع به واسطه قرض خواهان او را از مالش منع کرده باشد در عین صحیح نیست اما در دین صحیح است و اقرار بیمار در زیاده از سه یک مالش «۱» برای اجنبی با تهمت به ورثه صحیح نیست اما اگر تهمت نباشد یا جهت وارثی باشد از اصل بیرون می‌رود. هشتم آن که کسی که اقرار جهت او می‌کند می‌باید که اهلیت آن داشته باشد که جهت او چیزی اقرار کند چه برای ملک یا دیوار یا زمین اقرار کند صحیح نیست و اگر جهت چاروائی اقرار کند در آن خلافت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که احتمال بطلان دارد و بعضی بر آنند که احتمال استفسار دارد یعنی سبب آن را ازو پرسند پس اگر گوید به سبب آن بعضی گفته‌اند که به مالک او متعلق است و اقرب استفسار است پس اگر تفسیر کند بارش جنایت بر شخصی آن را ازو قبول می‌کند و اگر چه تعیین آن نکند بر قول اقرب و طلب تعیین ازو می‌کند و احتمال بطلان نیز در این صورت می‌رود و اگر اقرار کند جهت بنده متصرف به مولای او می‌شود و اگر جهت مسجدی یا مدرسه اقرار کند و ذکر سبب ممکن آن نماید چون وصیت یا وقف یا مطلق گوید صحیح است و اگر سبب محال ذکر کند آن سبب لغو است اما آن اقرار درست است بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار را نیز در این صورت باطل می‌دانند و اگر جهت حمل اقرار کند هم چنین است و اگر مرده بیفتد باطل است اگر وصیت کرده باشد و از باقی ورثه است اگر نسبت به ارث داده باشد و اگر حمل متعدّد باشد قسمت کنند بطریق میراث اگر وصیت نباشد چه در وصیت با عدم تنصیب به زیاده

و نقصان همه مساویند. نهم آن که کسی که جهت او اقرار می‌کند تکذیب اقرار کننده نکند چه اگر تکذیب او کند مستحق چیزی نمی‌شود مگر آن که بعد از تکذیب تصدیق کند یا آن که تکذیب او اقرار را جهت غیر یا آزادی غلام را لازم داشته باشد چه بر قول شیخ اگر شخصی بنده را جهت شخصی اقرار کند و او منکر شود آزاد می‌شود. دهم آن که آن چه بآن اقرار می‌کند جهت کسی باید که چیزی باشد که او مالک آن تواند شد پس اگر به جهت مسلمانی به خوگ یا شراب یا جهت کافری به مصحف یا بنده مسلمانی اقرار کند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار در صورت آخر را جایز داشته‌اند (۱) احوط تصالح و تراضی است

صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۷۶ و گفته‌اند که حاکم شرع ایشان را به فروختن آنها جبر می‌کند. یازدهم آن که آن کسی که برای او اقرار می‌کند می‌باید که او را صلاحیت آن باشد که مالک چیزی تواند شد پس اگر اقرار کند به آزادی جهت غلام کسی صحیح نیست و هم چنین اگر اقرار به فضله انسان یا پوست مرده کند مگر آن که پوست را جهت حلال دانده مرده اقرار کند چه در این صورت صحیح است و اگر اقرار کند جهت شخصی به حبه از گندم یا پوست جوزی لازمست که به آن کس بدهد و اگر چه آن را مال نگویند. دوازدهم آن که آن چیز ملک اقرار کننده باشد پس اگر گوید که ملک من از فلانست صحیح نیست. سیزدهم آن که چیزی باشد که احکام اقرار دادن جاری باشد پس اگر کسی را بحسب شرع ثابت شده باشد که چیزی بر او وقف کرده باشند و او آن چیز را به جهت غیر اقرار کند صحیح نیست. چهاردهم آن که چیزی که اقرار بآن می‌کند می‌باید که در دست او باشد پس اگر اقرار بمال غیر کند صحیح نیست.

### فصل دوم در اقرار کردن به خویشی بودن

فصل دوم در اقرار کردن به خویشی بودن بدان که شروط اقرار به خویشی کردن زیاده بر آن چه مذکور شد سه چیز است: اول ممکن باشد الحاق اقرار به مقرّ به پس اگر اقرار کند به نبوت معروف به نسبت یا به نبوت بزرگتر از خود یا مساوی به خود یا کمتر از خود که عادت بر آن جاری باشد باطلست و هم چنین باطلست نسبت اقرار به کسی که شرعا ممنوع باشد چون ولد الزّنا و ولد اللّعان و اگر چه در این صورتها فرزند میراث نمی‌برد و اگر اقرار کند که این ولد نیست از زنا خلافتست که اقرار باین از قبیل تعقیب اقرار به منافست که قبول نمی‌کند و اول آن را قبول می‌کند. دوم تصدیق مقرّ به در غیر ولد صغیر و مجنون و مست چه در صغیر انکار اعتبار ندارد و اگر چه بعد از بلوغ باشد و اگر دو شخص یا بیشتر تصادق کنند بر نسب غیر ولد چون اخوت صحیح است و تعدی نمی‌کند از مصادقات به ورثه ایشان. سیم عدم منازعت در نسب پس اگر دو کس در فرزندی نزاع کنند اعتبار به گواهیست و اگر عمّ اقرار کند به برادری مال میت را به برادر می‌دهند و اگر زوجه اقرار کند به ولد و برادران تصدیقش کنند مال را به فرزند می‌دهند و اگر تکذیبش کنند زیاده از هشت نصیب خود را به او می‌دهند و اگر برادران گویند که فرزندی هست و زوجه منکر باشد آن چه زیاده از ربع است برادران به او می‌دهند و اگر فرزند به فرزند دیگر اقرار کند نصف را جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۷۷ به او می‌دهند و اگر هر دو به ثالثی اقرار کنند ثلث را به او می‌دهند و با عدالت هر دو نسب و میراث هر دو ثابت می‌شود.

### فصل سیم در احکام اقرار کردن

فصل سیم در احکام اقرار کردن بدان که هر گاه شخصی برای شخصی بمال معینی اقرار کند لازمست بر او دادن آن مال بآن شخص و هر گاه اقرار کند به چیزی مجهول تعیین آن بر متعارف بلد اقرار کننده است و هر گاه متعدّد باشد به آن چه غالب باشد «۱» در استعمال و اگر غالب نباشد تعیین آن به اقرار کننده تعلق دارد و هر گاه اقرار به مجهول کند صحیح است و حاکم التزام

نماید اقرار کننده را به تفسیر آن مثل آن که اقرار کند بمال یا به شیء یا مال بسیار یا مال عظیم یا کثیر یا نفیس «۲» بشرط آن که آن را در عرف مال گویند پس در این صورت اگر اقرار به پوست بادام یا حبّه از گندم کند صحیح نیست و شیخ طوسی رحمه الله گفته که مراد بمال کثیر هشتاد است زیرا که در بعض احادیث وارد شده که کثیر را حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین به هشتاد تفسیر کرده‌اند و در این قول اشکالست چه این حدیث در نذر کردن واقع شده و حمل نذر بر اقرار کردن قیاس است و اقرار مجهول بر پانزده وجه است: اول اقرار کردن به شیء و آن بر اعم از مالست پس اگر آن را بحدّ قذف یا شفعه تفسیر کند حاکم آن را قبول می‌کند و اگر به سرگین نجس تفسیر کند قبول نمی‌کند و بعضی از مجتهدین این را نیز جایز داشته‌اند «۳».

دوم اقرار بمال پس آن چه آن را در عرف مال گویند بر او لازمست و اگر چه قلیل باشد پس اگر مال نباشد چون سرگین نجس داخل نیست و آیا تفسیر مال به حبّه گندم جایز است «۴» یا نه در آن خلافت چنانچه مذکور شد. سیم اقرار به اسمای اجناس چون زیت و ذهب و فضّه و قول قول مقرّ است در تفسیر اینها با قسم «۵». چهارم اقرار به صیغه جمع و آن را حمل می‌کنند بر سه یا بیشتر و اگر گوید که من از این اقرار دو می‌خواستم که اقل جمع منطقی است در آن خلافت اقرب آنست که قبول می‌کنند «۶» با قسم. پنجم اقرار به صیغه عدد چون صد و هزار و تفسیر آن تعلق به مقرّ دارد و اگر چه تفسیر به حبّه گندم «۷» کند. ششم ابهام در صله چون له علیّ من واحد إلى عشرة یعنی فلانی راست بر من از یک تا ده چه این احتمال هشت دارد و احتمال ده و نه دارد و احتمال پنج نیز دارد. هفتم ابهام در وصف چون له علیّ درهم ناقص و هم چنین اگر گوید له علیّ مال عظیم جلیل نفیس. هشتم ابهام

(۱) معیار در اقرار ظهور لفظ و کلام

اقرار کننده است که کاشف از مراد او است اگر چه بحسب قرائن عامّه یا خاصّه بوده باشد و غلبه در استعمال من حیث هو یکی از اسباب ظهور است صدر دام ظلّه العالی (۲) این شرط در اقرار به شیء من حیث هو معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۳) اگر قابل تعلق حق اختصاص به او است فرمایش بعضی از مجتهدین بعید نیست صدر دام ظلّه (۴) ظاهر کلام سابق ترجیح جواز بود صدر دام ظلّه (۵) الزام تقسیم مشکل است صدر دام ظلّه (۶) گذشت که الزام بقسم مشکل است صدر دام ظلّه (۷) حبّه گندم بعید است مگر به قراین خاصّه صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۷۸ در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر می‌کنند بنصف آن چه معمول باشد اگر اقرار کند به درهمی و نصفی بعضی از مجتهدین می‌گویند که نصف راجع بدرهم می‌شود. نهم ابهام بکذا پس اگر گوید له علیّ کذا مثل آنست که بگوید له علیّ کذا درهم برفع یا نصب یا جر اقرب آنست «۱» که مراد واحد است چه رفع به بدلیت است و نصب به تمییز و جرّ به اضافه و در جر بعضی درهم نیز احتمال دارد و بعضی گفته‌اند که در نصب احتمال بیست دارد و در جر احتمال صد دارد چه اقلّ عددی که ممیز در آن مجرور است صد است و اگر کذا کذا درهم باشد مثل اولست در حالت نصب و جر و بعضی برآیند که در نصب احتمال یازده دارد و اگر با حرف عطف باشد در حالت نصب بیست و یک است. دهم ابهام به عطف و مانند آن چون له علیّ درهم و درهم و درهم چه احتمال دارد که مراد سه درهم باشد و اگر گوید که مراد به ثانی تاکید اولست صحیح است «۲». یازدهم ابهام به ظرفیت و مانند آن چون له زیت فی جرّه او سمن فی عکّه او قماش فی عیبه او الف فی صندوق ظرف داخل نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر چه بی ظرف نمی‌باشد اقرار بآن اقرار به ظرف آنست و اقرار به چاروا اقرار به زین اوست امّا اقرار به بنده که عمامه بر سر و جامه در بردارد اقرار به عمامه و جامه نیست. دوازدهم ابهام در اعیان «۳» چون له هذا الثوب او هذا العبد مطالبه تعیین می‌کند پس با تعیین اگر مقرّ له منکر باشد سوگندش می‌دهند و انتزاع می‌کند حاکم مقرّ به را یا در دست مقرّ می‌گذارد پس اگر مقرّ له تصدیق کند بعد از انکار قبول می‌کند. سیزدهم ابهام مستخرج و آن بطریق استخراج مجهولست و این وقتی معتبر است که مقرّ له عالم باشد بآن عبارت پس اگر عامی را تلقین کنند حکم بر آن مترتب نمی‌شود مثلاً بطریق جبر و مقابله اگر گوید زید را بر من مالیت و نصف مال عمرو عمرو را بر من مالیت و نصف مال زید پس مال هر یک بطریق جبر و مقابله چهار است و بهر یک از ایشان شش می‌باید داد و در تفسیر جنس رجوع به اقرار کننده باید کرد.

چهاردهم ابهام ممکن استخراج و بی حساب و رجوع به مقرّر کنند چون له علیّ من الفضّة بوزن هذه الصّخره او بقدر ثمن عبد زید. پانزدهم ابهام از حیثیت عموم چنانچه گوید زید راست جمیع آن چه در دست منست و اگر گوید فلان شخص را بر من زیاده از مال فلانست او را زیاده از قدر (\_\_\_\_\_)

معلوم نیست پس اقرب آنست که با ظاهر نبودن لفظ در چیزی اقتصار بقدر متیقّن نمایند و چنین است حرف عطف در حالت نصب صدر الدّین دام ظلّه العالی (۲) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۳) تمام مطلب این وجه معلوم نشد گویا نسخ مغلوط بوده باشد صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۷۹ مال او باید داد و اگر در این صورت دعوی کند که من مال او را کم پنداشتم سوگندش می‌دهد و اقرار بعین و دین صحیح است پس اگر گوید که عینی که بر ذمه بکر است تعلق به زید دارد و نام من در تمسک عاریت است صحیح است و اگر گوید بر تست هزار و او در جواب گوید بلی یا نعم یا أجل یا من مقرّم بآن در این صورت هزار بر او لازمست و اگر در جواب گوید وزن کن یا نقد کن یا گوید که من مقرّم و نگوید مقرّم بآن در این صورت لازم نیست چه در عرف در دو صورت اول احتمال استهزا دارد و در صورت آخر احتمال آن دارد «۱» که من مقرّم بآن حق جهت تو یا دیگری.

### فصل چهارم در منافی اقرار

#### قسم اول مقبول

قسم اول مقبول بدو شرط: اول بعد از اقرار کردن به چیزی استثنای زیاده بر آن یا مساوی آن نکند بلکه به کمتر از آن استثنا کند مثل آن که بگوید فلانی راست بر من ده درهم الا دو درهم چه در این صورت اقرار بهشت درهم کرده. دوم آن که استثنا متصل باشد چنانکه اگر در مثال مذکور بی فاصله گوید الا دو درهم صحیح است اما اگر بعد از مدتی استثنا کند صحیح نیست و استثنا از اثبات نفی است به اجماع و از نفی اثبات خلاف مر ابو حنیفه را که او بر این رفته که استثنا از نفی اثبات نیست و اگر استثنا متعدّد باشد به حرف عطف یا آن که استثنای سیم زیاده از دوم باشد هر دو استثنا از اول بیرون می‌روند مثل آن که گوید فلانی راست بر من ده درهم الا سه درهم پس در این صورت چهار درهم اقرار کرده و اگر به حرف عطف نباشد و استثنا از جنس باشد صحیح است بشرط آن که متفرّق نباشد و اگر استثنا به تردید باشد مثل آن که گوید فلانی راست بر من دو درهم الا سه درهم یا چهار درهم صحیح است و در این دو احتمالست چه احتمال شش دارد و احتمال هفت «۲» نیز دارد و اگر گوید فلانی راست بر من درهمی بلکه در همین میانه مجتهدین در این قول خلافت اقرب قوی آنست «۳» که به یک درهم کرده مگر آن که گوید مراد من دو درهم است و اگر بعد از جمله استثنا واقع شده باشد مثل آن که گوید فلانی راست بر من ده درهم و جامه الا درهمی میانه مجتهدین در این خلافت بعضی از ایشان بر این رفته‌اند که عاید به جمله اخیر است و بعضی گفته‌اند که عاید بهر دو جمله است.

«۴»

#### قسم دوم مردود

قسم دوم مردود مثل آن که گوید فلانی راست بر من هزار دینار قیمت شراب یا گوشت خوک یا متاعی که قبض نکرده‌ام یا اقرار کند جهت مسلمانی شراب یا خوک چه در این صورت منافی اقرار مقبول نیست «۵»



## مطلب دوم در وصیت نمودن

## فصل اول در وصیت کردن بمال

فصل اول در وصیت کردن بمال و شروط آن بـمـال و وصیت

(۱) در صورت اولی دور نیست قرینه نوعیه بر استهزاء باشد ولی در صورت آخر بعید است بلکه ظاهر اقرار است و فرقی میان گفتن بآن و نگفتن آن بنظر نمی‌رسد صدر دام ظلّه العالی (۲) پس قدر متیقّن اقرار به شش است صدر دام ظلّه (۳) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۴) و بعضی اگر بگویند عاید باولست نیز مانعی ندارد صدر دام ظلّه (۵) اگر عرفاً کلام واحد باشد عدم قبول علی‌الاطلاق معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۸۰ مالک گردانیدن کسی است شخصی را بر عین یا منفعتی بعد از مردن و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که وصیت مسلط ساختن شخصی است بر تصرف در چیزی بعد از مردن و شروط آن دوازده است: اول ایجاب چون اوصیت لفلان بکذا او افعلا کذا بعد وفاتی یعنی وصیت کردم جهت فلان شخص به فلان چیز مثلاً یا آن که گوید که فلان مبلغ به تصدق دهید و به فلان مبلغ حجّ اجاره کنید بعد از وفات من و آن چه بدینها ماند و صیغه عربی در وصیت لازم نیست و اگر چه قادر بر آن باشد و وصیت گنگ و کسی که از نطق عاجز باشد به اشاره و کنایتست و اگر قادر بر نطق باشد و بنویسد یا اشاره کند عمل بآن واجب (۱) نیست و اگر چه در حال نوشتن او حاضر باشند. دوم قبول کسی که وصیت برای او می‌کند خواه بلفظ باشد چون قبلت و خواه بفعل باشد چون تصرف کردن در آن و این در جائی شرطست که محصور باشد اما در غیر محصور چون فقرای بنی هاشم یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست و بعضی از مجتهدین (۲) گفته‌اند که قبول صحیح نیست مگر بعد از وفات و در قبول اتصال به ایجاب شرط نیست پس اگر بعد از وفات واقع شود صحیح است و اگر رد کرده باشد وصیت را در حیات موصی آیا بعد از وفات او رجوع می‌تواند کرد و قبول کرد خلافست مشهور آنست که جایز است اما اگر بعد از وفات و پیش از قبول رد کند باطلست و اگر پیش از قبول و بعد از قبض رد کند لغو است به اجماع و اگر بعد از قبول و پیش از قبض رد کند خلافست و اگر پیش از قبول موصی له بمیرد وارث را قبول می‌رسد خواه پیش از مردن موصی باشد و خواه بعد از مردن موصی و بعضی از مجتهدین بر آنند که در این صورت وصیت باطلست و بعضی گفته‌اند که اگر غرض موصی تعلق به میت داشته باشد باطل می‌شود و اگر نه صحیح است و بعضی از مجتهد بر آنند که اگر موصی له بعد از موصی بمیرد تعلق به وارث او می‌گیرد و اگر پیش از او بمیرد باطل است و در قبول و ردّ ورثه موصی له حکم او دارند و اگر موصی له وارث نداشته باشد راجع به ورثه موصی می‌شود و بعضی گفته‌اند (۳) که به امام می‌رسد. سیم آن که موصی بالغ باشد چه وصیت طفل صحیح نیست و در وصیت طفل ممیز و طفلی که ده ساله باشد خلافست بعضی از مجتهدین گفته‌اند که وصیت کمتر از ده ساله در ابواب البر صحیح است و بعضی گفته‌اند که اگر مرد است وصیت هشت ساله صحیح است (۱) عدم وجوب

منسوب به مشهور است ولی معلوم نیست صدر دام ظلّه (۲) اگر مراد بعضی از مجتهدین آنست که لازم نیست چنین است که فرموده‌اند صدر دام ظلّه العالی (۳) محلّ تأمل و محتاج به تفصیل است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۸۱ و اگر زن است هفت ساله. چهارم آن که عاقل باشد چه وصیت دیوانه صحیح نیست. پنجم آن که رشید باشد پس وصیت سفیه صحیح نیست (۱) مگر در ابواب البر و معروف نزد بعضی از مجتهدین و بعضی مطلقاً صحیح می‌دانند و هم چنین کسی که خود را زخم زده باشد و در آن زخم خوف مردن باشد چه او نیز حکم سفیه دارد. ششم آن که قصد کند چه وصیت مست و خفته و بیهوش صحیح نیست. هفتم آن که موصی له در حال وصیت موجود باشد پس اگر وصیت کند جهت حمل وجود او در حال وصیت معتبر است و اگر مشکوک (۲) باشد در وجود وصیت او صحیح نیست. هشتم آن که صحیح باشد که مالک شود یعنی

صلاحیت مالک شدن چیزی داشته باشد چه وصیت جهت ملک و چاروا و دابه صحیح نیست مگر آن که در دابه قصد علف او کند. نهم آن که موصی و موصی له آزاد باشند چه وصیت بنده جهت بنده صحیح نیست و اگر چه قایل باین شویم که بنده مالک چیزی می‌شود و آیا وصیتی که در حال رقیت کرده بعد از آزادی او نافذ است یا نه در آن خلافت و اولی نفوذ است هر گاه وصیت را بر آزادی خود معلق ساخته باشد و اگر موصی له بنده موصی باشد وصیت او صحیح است و منصرف «۳» به آزادی او می‌شود هر گاه ثلث مال موصی وفا بآن کند. دهم آن که وصیت بر موصی له جایز باشد پس وصیت بر ظالمان و نوشتن کتب ضلال و کافر حربی صحیح نیست و اگر چه ذی رحم باشد و بعضی از مجتهدین در ذی رحم جایز داشته‌اند و وصیت بر جهودان صحیح است و بعضی از مجتهدین مطلقاً جایز نمی‌دانند و در کسی که وصیت می‌کند اسلام شرط نیست پس وصیت کافر جهت مسلمان به چیزی که مالک آن تواند شد صحیح است اما اگر شراب جهت مسلمان وصیت کند صحیح نیست. یازدهم آن که وصیت به چیزی باشد که مالک آن تواند شد پس وصیت به شخص آزاد و وقف امّ ولد و گوشت میتة و سرگین نجس و فضلات و حشرات صحیح نیست و هم چنین وصیت بشراب و خوک در مسلمانان صحیح نیست اما اگر هر دو جهود باشند صحیح است. دوازدهم آن که ثلث مالی که در حال وفات باشد وفا به وصیت کند پس اگر به زیاده از ثلث مال باشد زیاده باطلست مگر آن که وارث اجازت دهد و اجازت وارث بعد از وفات موصی معتبر است به اجماع و قبل از آن اعتبار ندارد بنا بر قول اکثر و بعضی از مجتهدین اجازت (۱) محلّ تأمل است

در مالیات صدر دام ظلّه (۲) در مشکوک فیه محتمل است که مراعی باشد بوجود حین الوصیّه صدر دام ظلّه العالی (۳) علی اطلاقه معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۸۲ پیش از وفات را منع نموده‌اند و خلافت میانه مجتهدین که آیا اجازت وارث در این صورت با تنفیذ آن چیز است که موصی وصیت کرده یا به ابتدای عطیة است

### فصل دوم در اقسام وصیت کردن و احکام وصیت مطلق

فصل دوم در اقسام وصیت کردن و احکام وصیت مطلق بدان که وصیت بر چهار قسم است: اول وصیت واجبه چون وصیت کردن جهت ادای حقوق واجب خواه حقّ الله باشد و خواه حقّ الناس. دوم وصیت مستحبّه چون وصیت کردن بمال کم پس وصیت بخمس مال کردن بهتر است از ربع و ربع بهتر است از ثلث و ثلث بهتر است از نصف و بعضی از مجتهدین وصیت بثلث را با استغنائی وارث بهتر می‌دانند و اگر حال ورثه متوسط باشد وصیت ربع را بهتر می‌دانند و خمس را با فقر بهتر می‌دانند و چون وصیت بشهادتین و اقرار به نبوت پیغمبر و امامت ائمه علیهم السّلام و جمیع آن چه پیغمبر خبر داده. سیم وصیت حرام چون وصیت کردن بشراب و گوشت خوک و غیر آن. چهارم وصیت مکروه چون وصیت کردن بمال بسیار و هر گاه وصیت جهت جماعتی مطلق واقع شود تقاضای تسویه می‌کند مگر بارش کردن بر تفاوت و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که وصیت در عمّ و خال بطریق میراثست و جهت خویشان و موالی و مستحقّ زکاء و سبیل الله به طریقی است که در بحث وقف مذکور شد و وصیت به مجهول و غیر موجود صحیح است و تعیین آن بعد از وفات متعلق به وارث است پس اگر وصیت بمال یا نصیب یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین آن به وارث تعلق دارد هر گاه بدانند از مورب قدر معین را و مراد به جزو عشرات چنانچه در روایت حسن ابن ابان بن تغلب از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام وارد شده و در بعضی روایات صحیحه نیز ایراد یافته که مراد به جزو سبع است و در بعضی دیگر آمده که ثلث است و در روایت صحیحه وارد شده که مراد به سهم ثمن است و در بعضی روایات ضعیفه سدس وارد شده و شیء سدس است و اگر وصیت بمال بسیار کند پیش بعضی از مجتهدین هشتاد درهم «۱» است چنانچه در بعضی احادیث وارد شده در نذر که مذکور شد و اگر کسی جهت شخصی شمشیری وصیت کند در بعضی احادیث وارد شده که غلاف و زیور آن داخل است و در وصیت به صندوق آن چه از اموال در آن باشد داخل است و هم چنین در وصیت کشتی آن چه از طعام در آن باشد

داخل است

## فصل سیم در بیان وصی ساختن

فصل سیم در بیان وصی ساختن و آن والی گردانیدن شخصی است  
(\_\_\_\_\_ ۱) در جمیع موارد این نحو از اخبار  
خصوصاً با تعارض ترک احتیاط را نمایند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۸۳ برای اخراج حقی یا  
استیفای حقی بر طفل و مجنون و پدر و جدّ طفل بالاصاله مالک ولایت‌اند و وصی که پدر و جد جهت طفل تعیین کنند صحیح  
است و اگر وصی را اذن دهند در وصی گرفتن جایز است و اگر او را نهی کنند از وصی گرفتن نمی‌تواند گرفت و با اطلاق  
خلافت و مکاتبه صفّار (۱) از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام مؤید جواز است و شروط وصی هشت است: اول آن که  
عقل باشد پس وصی گردانیدن دیوانه صحیح نیست و اگر بعد از آن دیوانگی بهم رسد وصایت او باطل می‌شود و اگر دیوانگی او  
برطرف شود آیا وصایت او عود می‌کند میانه مجتهدین در آن خلافت و اگر دیوانگی او دوری باشد نیز در آن خلافت اقرب  
آنست که در وقت غیر دیوانگی صحیح است. دوم آن که بالغ باشد هر گاه تنها باشد پس وصی گردانیدن طفل منفرد بی آن که  
بالغی را با او ضمّ کند صحیح نیست و تصرّف بالغ نافذ است تا زمانی که طفل بالغ شود آن گاه هر دو شریکند. سیم آن که مسلمان  
باشد هر گاه موصی مسلمان باشد پس هر گاه مسلمان نباشد یا کافر باشد وصی بودن او بر اطفال مسلمانان جایز نیست. چهارم آن  
که عادل باشد بر قول مشهور پس وصایت فاسق باطل است و اگر چه بعد از فوت موصی فاسق شود و بعضی گفته‌اند که در این  
صورت باطل نمی‌شود. پنجم اذن مولی اگر بنده شخصی را وصی کند و آیا بنده خود را وصی می‌تواند کرد در آن خلافت. ششم  
آن که کسی نباشد که اولی از وصی باشد چون پدر و جدّ پس اگر شخصی را غیر از پدر یا جدّ وصی گرداند صحیح نیست.  
هفتم آن که وصی تواند که از عهده وصایت بیرون آید پس اگر عاجز باشد از تصرّف به سبب مرض یا پیری یا آن که سفیه باشد  
آیا باطل است یا صحیح و حاکم کسی را با او ضمّ می‌کند یا نه میانه مجتهدین خلافت و اگر عجز در اثنا به هم رسد حاکم  
شخصی را با او ضمّ می‌کند. هشتم آن که صیغه «۲» بگوید چون اوصیت إلیک یعنی وصایت را به تو رجوع نمودم یا امر فلان طفل  
خود را به تو تفویض کردم یا تو وصی منی و این شروط در حال وصیت معتبر است تا حین فوت پس اگر بیکدیگر از این شروط خلل  
رساند وصایت باطل است «۳» و بعضی گفته‌اند که در حال وصیت کفایت و بعضی بر آنند که تا حین وفات می‌باید و شرط نیست  
در وصی ذکوریت پس زن و خنثی را به اجتماع شرایط وصی می‌توان گردانید و شیخ طوسی اجماع شیعه را بر این نقل کرده و هم  
چنین بصـر شـرط نیـسـت و آن چـه در روایـت سـکونـی

(\_\_\_\_\_ ۱) روایت مذکوره ظاهر الدلاله بر  
جواز نیست پس قول به منع ظاهراً اقوی است صدر دام ظلّه (۲) لزوم صیغه معلوم نیست صدر دام ظلّه (۳) معلوم نیست صدر دام ظلّه  
جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۸۴ منع از آن واقع شده محمول بر کراهیت یا تقیه است و اتحاد وصی نیز شرط نیست و با  
اطلاق هر دو با هم تصرّف می‌کنند و با امتناع حاکم جبر می‌کند ایشان را بر اجتماع و واجب نیست بر وصی قبول کردن وصیت  
بلکه ردّ می‌تواند کرد بشرط آن که موصی در حیات باشد و این خبر به او برسد پس اگر خبر به او نرسد و بمیرد مشهور آنست که  
وصی را قیام به امور وصایت لازمست مگر آن که عاجز باشد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر گاه عالم به وصیت نباشد تا آن  
که بمیرد ردّ می‌تواند کرد و وصی امین است و ضامن نیست مگر با تعدی و تقرّب و در جائی که عادت جاری به توکیل باشد جایز  
است وصی را که وکیل بگیرد و در غیر آن چه عادت بآن جاری نباشد خلافت اقوی آنست که جایز است و جایز است وصی را  
استیفای دین خود از آن چه که در دست اوست بی اذن حاکم و هم چنین ادای دین غیر نیز با علم خود می‌تواند کرد بعد از آن که

آن قرض خواه را سوگند دهد و بعضی برآنند که تا نزد حاکم شرع ثابت نشود نمی‌تواند داد و این قول اقوی است «۱» و باید که وصی اقتصار کند بر آن چه جهت او تعیین کرده‌اند پس اگر بر مال موجودی او را وصی کرده باشند در مالی که بعد از آن بهم رسد دخلی ندارد و اگر مطلق باشد همه داخل است و هر گاه کسی بمیرد و وصی جهت اطفال خود تعیین نکند بر حاکم شرع لازمست که تعیین کند و حاکم مالک عزل آن وصی است هر گاه خواهد و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذر مراجعت او جایز است و آحاد مؤمنین عدول را تصرف در وصیت مادامی که زنده باشد و وصایت رجوع ثابت نمی‌شود مگر به شهادت دو مرد مسلمان عادل

## باب هجدهم از کتاب جامع عباسی در قسمت کردن ترکه و میراث

### اشاره

باب هجدهم از کتاب جامع عباسی در قسمت کردن ترکه و میراث و آن منتقل شدن مالیست یا حقی از شخصی بعد از فوت او به ورثه بیکی از جوهری که مذکور خواهد شد به شرطی که یکی از اموری که مانع میراث بردن آنها شود چنانچه مذکور خواهد شد در آنها نباشد و در آن شش مطلب است:

### مطلب اول در بیان آن چه سبب میراث بردن می‌شود

#### وجه اول خویش بودن

### اشاره

وجه اول خویش بودن و آن به اتصالی است که شخصاً یا نسبی است (اگر عالم نبوده باشد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۸۵ به دیگری به ولادت یا به انتهای آن هر دو به دیگری بر وجه شرعی و آن بر سه قسمت است:

### قسم اول

قسم اول دو قومند که با یکدیگر میراث می‌برند: اول پدر و مادر. دوم فرزندان و هر چند پائین روند و این دو قوم با یکدیگر میراث می‌برند و با ایشان سواى زن و شوهر دیگری میراث نمی‌برد پس هر گاه شخصی بمیرد و پدری داشته باشد تمام مال او تعلق به پدر دارد و هم چنین اگر مادری داشته باشد تمام مال تعلق به مادر دارد و اگر پدر و مادر هر دو جمع شوند سه یک مال میت «۱» تعلق به مادر دارد و تتمه تعلق به پدر و اگر با پدر و مادر پسری جمع شود هر یک از پدر و مادر شش یک مال را می‌برند و تتمه آن تعلق به پسر دارد و اگر با پدر و مادر دختری جمع شود هر یک از ایشان شش یک مال را می‌برند و نصف مال را دختر می‌برد و تتمه میانه ایشان و دختر پنج حصّه می‌شود بشرطی که میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر پدر و مادری یا چهار خواهر پدر و مادری نداشته باشد چه اگر اینها موجود باشند تتمه مال میانه دختر و پدر به چهار حصّه منقسم می‌شود چنانچه مذکور خواهد شد و

اگر دو دختر با ایشان جمع شوند دو ثلث مال تعلق به دختران دارد و ثلث آن به پدر و مادر و اگر یکی از ایشان با دختران جمع شود دختران ثلث آن می‌برند و شش یک از پدر است یا از مادر و تتمه میانه ایشان به پنج سهم یا چهار سهم منقسم می‌گردد و هر گاه شخصی بمیرد و پسری داشته باشد تمام مال از اوست و اگر متعدّد باشند مال را میانه خود بالسویّه قسمت می‌کنند و اگر پسر و دختر جمع شوند دختر نصف پسر میراث می‌برد و هر گاه شخصی بمیرد و یک دختر داشته باشد تمام مال او از آن دختر است و اگر متعدّد باشند مال را میانه خود بالسویّه قسمت می‌کنند و هر گاه میت فرزندان نداشته باشد و فرزندزاده داشته باشد آن فرزند زاده‌ها به جای فرزندان حصّه می‌برند به طریقی که مذکور شد خواه تنها باشند و خواه با پدر و مادر میت جمع شوند و هر یک از ایشان حصّه کسی را می‌برد که به او می‌رسد پس دختر دختر حصّه دختر می‌برد و دختر پسر حصّه پسر می‌برد و ذکور و اناث هر یک از ایشان بطریق میراث پسر دو برابر دختر میراث می‌برند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اولاد دختر از ذکور و اناث در میراث بردن مساویند.

### قسم دوم نیز دو قومند

قسم دوم نیز دو قومند اول برادران و خواهران و اولاد ایشان با عدم ایشان. دوم جدّ و جدّه هر چند بالا-روند و این دو ( \_\_\_\_\_ ) اگر حاجب نداشته باشد چنانچه خواهد آمد صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۸۶ قوم وقتی از میت میراث می‌برند که در قوم مرتبه اولی نباشد چه اینها با پدر و مادر و فرزند و فرزندزادگان میراث نمی‌برند پس اگر شخصی بمیرد و یک برادر داشته باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق به او دارد و اگر چه برادر پدری یا مادری باشد و اگر دو برادر یا زیاده داشته باشد مال او میانه ایشان بالسویّه منقسم می‌گردد و هم چنین اگر یک خواهر یا زیاده داشته باشد و اگر برادر و خواهر جمع شوند برادر دو حصّه می‌برد و خواهر یک حصّه چنانچه در میراث پدر و دختر مذکور شد و هر گاه برادر و خواهر پدر و مادری باشند برادر و خواهر پدری میراث نمی‌برند و اگر برادر یا خواهر مادری یا پدر مادری جمع شوند اگر واحد باشد شش یک مال تعلق به او دارد و اگر زیاده از واحد باشد سه یک مال به ایشان تعلق دارد و تتمه آن از برادران و خواهران پدر مادریست و بعضی از مجتهدین برآنند که هر گاه با خواهر پدر مادری خواهر مادری جمع شود نصف از خواهران پدر مادریست و شش یک از خواهر مادری و باقی میانه ایشان به چهار حصّه می‌شود سه از خواهر پدریست و یک حصّه از خواهر مادری و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر گاه برادر و خواهر مادری با برادر و خواهر پدری تنها جمع شوند تتمه ردّ بر همه قسمت می‌شود و هر گاه جدّ و جدّه میت و برادر و خواهر او با یکدیگر جمع شوند جدّ مساوی برادر میراث می‌برد و جدّه مساوی خواهر و جدّ و جدّه پدری چون برادر و خواهر پدریست و جدّ و جدّه مادری چون برادر و خواهر مادریست لیکن جدّ پدر مادری جدّ پدری را از میراث منع نمی‌کند چنانچه برادر و خواهر پدری و مادری منع برادر و خواهر پدری می‌کنند و فرزندان برادر و خواهر در وقتی که پدران و مادران ایشان موجود نباشند با جدّ و جدّه حصّه پدران و مادران خود را می‌گیرند و هر گاه شخصی بمیرد و ازو جدّ پدری یا مادری مانده باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق به او دارد خواه جدّ پدری باشد و خواه جدّ مادری و هر گاه جدّ و جدّه جمع شوند جدّ یک حصّه می‌برد و جدّه نیم حصّه اگر هر دو پدری باشند و برابر حصّه می‌برند اگر هر دو مادری باشند و اگر از دو طرف باشند جدّ یا جدّه مادری اگر تنها باشد شش یک می‌برد و تتمه تعلق به جدّ و جدّه پدری دارد و اگر زیاده باشند سه یک مال تعلق به ایشان دارد و تتمه تعلق به جدّ و جدّه پدری و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر کسی مادر مادری و مادر پدری بگذارد مال او جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۸۷ میانه ایشان به چهار حصّه می‌شود یک حصّه مادر و مادری بر می‌دارد و سه حصّه مادر پدری و جدّ قریب به میت

جدّ بعید را منع می‌کند از میراث پس جدّ بعید با وجود جدّ قریب میراث نمی‌برد و میت را در مرتبه اولی چهار جد ممکنست که باشند پدر و مادر و پدر او و پدر مادر او و در مرتبه دوم هشت جد و جدّه ممکنست و در مرتبه سیم شانزده و در مرتبه چهارم سی و دو و هم چنین هر چند بالا رود پس اگر شخصی هشت جدّ و جدّه بگذارد اجداد و جدّات مادری ثلث مال را می‌برند بالسّویّه و تتمّه به اجداد و جدّات پدری متعلّق است به این طریق که ثلث تتمّه به پدر و مادر و مادر پدر متعلّق است ذکر دو مثل انثی و دو ثلث تتمّه به پدر و مادر و پدر پدر متعلّق است ذکر دو مثل انثی پس سهام اجداد و جدّات مادری چهار است و سهام اجداد و جدّات پدری نه است پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم می‌گردد جهت تباین چنانچه در مبحث تصحیح قسمت ترکه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند ثلث ثلث به پدر و مادر مادر می‌رسد بالسّویّه و دو ثلث ثلث به پدر و مادر بالسّویّه می‌رسد و ثلث دو ثلث باقی به پدر و مادر مادر پدر متعلّق است بالسّویّه و باقی به پدر و مادر پدر پدر متعلّق دارد ذکر دو مثل انثی و در این صورت سهام خویشان مادری شش است و سهام خویشان پدری هجده پس فریضه ایشان از پنجاه و چهار منقسم می‌گردد جهت تداخل چنانچه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین برآنند که ثلث ثلث از پدر و مادر مادر است بالسّویّه و دو ثلث ثلث از پدر و مادر پدر است ذکر دو مثل انثی می‌برد و این قول از پنجاه و چهار منقسم می‌گردد دو قول اول اقوی است

### قسم سیم نیز دو قومند

قسم سیم نیز دو قومند اول عمّ و عمّه و هر چند بالا روند. دوم خال و خاله و هر چند بالا روند و این دو قوم با عدم در مرتبه ثانیه میراث می‌برند پس هر گاه شخصی بمیرد و عمّ بگذارد میراث به او متعلّق است و هم چنین است عمّه و اگر هر دو جمع شوند یک حصّه عمّ می‌برد و نیم حصّه عمّه بشرط آن که هر دو پدر و مادری یا پدری باشند اما اگر مادری باشند بالسّویّه میراث می‌برند و اگر عمّ و عمّه پدر مادری و عمّ و عمّه مادری جمع شوند ثلث مال از خویشان مادرست هر گاه زیاده از واحد باشند و سدس مال اگر واحد باشد و تتمّه به خویشان پدری متعلّق است ذکر ضعف انثی و اگر شخصی بمیرد و ازو خال بماند تمام مال او تعلق به خال او دارد و هم چنین است خاله خواه پدری جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۸۸ باشد و خواه مادری که تعلق به او دارد و فرقی نیست میانه خال و خاله در میراث چه همه برابر میراث می‌برند و اگر خال و خاله پدر و مادری یا خال و خاله مادری جمع شوند خویشان مادر سدس می‌برند اگر واحد باشند و اگر متعدّد باشند ثلث بالسّویّه و باقی از خویشان پدر مادری یا پدرست با عدم خویشان پدر مادری و آیا ذکر ایشان در این صورت دو مثل انثی می‌برد میانه مجتهدین در این خلافست اصحّ آنست که همه برابر میراث می‌برند و اگر متفرّق باشند سدس ثلث تعلق به خال یا خاله دارد و ثلث ثلث با تعدّد و تتمّه به خال و خاله پدر متعلّق است و اگر عمّ و عمّه و خال و خاله جمع شوند سدس با واحد بودن ایشان به ایشان متعلّق است و اگر متعدّد باشند ثلث بالسّویّه و تتمّه به عمّ و عمّه تعلق دارد و اولاد عمّ و عمّه و خال و خاله با وجود ایشان میراث نمی‌برند و هر گاه ایشان موجود نباشند میراث می‌برند و اعمام و احوال میت اولایند به میراث از اعمام و احوال پدر و مادر او و اگر عمّ و عمّه و خال و خاله مادر او جمع شوند ثلث ترکه متوقّف بالسّویّه به خویشان مادری متعلّق است بر قول مشهور و دو ثلث دیگر تعلق به خویشان پدری دارد به این طریق که ثلث دو ثلث به خال و خاله پدری متعلّق است بالسّویّه و دو ثلث دیگر آن به عمّ و عمّه متعلّق است ذکر دو مثل انثی می‌برد پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم می‌گردد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که خال مادر و خاله او ثلث ثلث بالسّویّه می‌برند و دو ثلث ثلث از عمّ و عمّه مادر است پس در این صورت فریضه ایشان از پنجاه و چهار منقسم می‌گردد و بعضی برآنند که احوال اربعه ثلث را بالسّویّه می‌برند و ثلث ثلث آن را عمّه و عمّ مادری می‌برند بالسّویّه و دو ثلث ثلثان به عمّ و عمّه پدری متعلّق است ذکر دو مثل انثی می‌برد و در این صورت فریضه ایشان از صد و هشت منقسم «۱» می‌گردد.



## تتمه

تتمه اقرب به میت از هر صنفی بعد از آن صنف را از اصل میراث منع می‌کند و آن بر شش وجه است: وجه اول منع طبقه اولی ثانیه را لیکن سنت است پدر و مادر را که سدس به جد و جدّه بدهند با نصیب اعلی خواه جد و جدّه پدری باشند و خواه مادری و هر گاه پدر و مادر موجود نباشند دادن سدس سنت نیست. دوم منع طبقه ثانیه طبقه ثالثه را. سیم منع نزدیکتر از هر مرتبه به پدر و مادر خویشان پدری تنها را در آن مرتبه. چهارم منع طبقه ثالثه معتق را. پنجم منع معتق ضامن (در محلّ خلاف بین العلماء)

احتیاط را در ارث اجداد و اعمام و احوال ترک نمایند زیرا که بسیار از آن دلیل واضحی ندارد و الله هو العالم صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۸۹ جریره را. ششم منع ضامن جریره غیر او را و اقرب از هر صنفی منع ابعداً از صنف دیگری نمی‌کند چون خواهران مادری و جد قریب پدری میت چه در این صورت جد قریب دو ثلث مال می‌برد و خواهران مادری ثلث را و هم چنین جد مادری و پسر برادر مادری یا برادر پدری چه در این صورت جد پسر برادر را حاجب نیست و مزاحمت به برادر پدری نمی‌رساند و میراث می‌برد با جد و این قاعده تخلف نمی‌کند مگر در هشت موضع: اول میراث بردن پدر و مادر با فرزندزاده چه پدر و مادر نزدیکترند از فرزندزاده به میت. دوم میراث بردن اجداد با فرزند زاده بر قول محمد بن بابویه که مستند شده است به حدیثی که از حضرت امام موسی (علیه السلام) نقل کرده‌اند که اگر شخصی بمیرد و ازو دختر دختر و جد و جدّه بمانند سدس مال را جد و جدّه می‌برند و باقی از ایشانست. سیم میراث بردن برادر مادری با پسر برادر پدر مادری بر قول بعضی از مجتهدین و مستند شده‌اند بانکه چون در پسر برادر پدر مادری دو سبب جمع شده و در برادر مادری یک سبب سدس از برادر مادریست و تتمه از پسر برادر پدر مادری و این قول ضعیف است چه همین علت را در برادر پدری و برادر پدر مادری جاری می‌توان ساخت و حال آن که مانعست برادر پدر مادری برادر پدری را از میراث بردن بمذهب صاحب این قول. چهارم در صورتی که شخصی بمیرد و پسر عم پدر و مادری بگذارد و عم پدری چه به اجماع مجتهدین شیعه مال آن میت تمام تعلق به پسر عم دارد و عم را در مال او دخلی نیست و این حکم تغییر نمی‌یابد در متعدّد بودن هر یک از پسر عم پدر مادری و عم هر دو و هم چنین حکم تغییر نمی‌یابد به موجود بودن زوج و زوجه با ایشان و آیا به ذکوریت و انوئیت حکم تغییر می‌یابد مثل آن که دختر عم پدر مادری با عم پدری جمع شود یا پسر عم پدر و مادری با عمه پدری جمع شود میان مجتهدین در این خلافت اجود آنست که حکم تغییر می‌یابد و مال در این صورت تعلق به عم یا عمه پدری دارد و هم چنین خلافت میان مجتهدین در این که هر گاه با پسر عم و عم مذکور خال جمع شود بعضی گفته‌اند که مال تعلق به عم و خال دارد بطریق میراث و بعضی برآنند که میان عم و خال منقسم می‌گردد بطریق میراث و بعضی گفته‌اند که تعلق به خال دارد و قول اول اقوی «۱» است و اگر یکی از پسر عم و عمه خنثی باشد یا هر دو خنثی باشند احتمال تغییر حکم دارد و احتمال آن نیز دارد که ایشان را ذکر فرض کنیم. پنجم میراث بردن اجداد پدری و مادری با مادر بر قول (۱) رعایت احتیاط را در

مسائل متعلق باین عم پدری و مادری ترک نمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۹۰ بعضی از مجتهدین. ششم منع کردن جد پدری فرزند فرزند را بر قول بعضی از مجتهدین هفتم میراث بردن عمه مساوی جد هر گاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین.



تکمله هر گاه با پدر و مادر فرزند جمع شود ایشان را از بردن زیاده از دو سدس مال منع می‌کند مگر آن که فرزند یک دختر باشد چه یک دختر پدر و مادر را منع زیاده از دو سدس نمی‌کند بلکه با یکدیگر میراث می‌برند به طریقی که مذکور شد و هم چنین دو دختر یا یکی از ایشان و فرزندان شوهر زن را از نصیب اعلی ایشان که نصف و ربع است منع می‌کنند و هر گاه برادران میت با مادر او جمع شوند مادر را منع زیاده از سدس می‌کنند به هفت شرط: اول آن که پدر ایشان موجود باشد چه اگر پدر ایشان موجود نباشد مادر را منع نمی‌کنند. دوم آن که دو برادر یا یک برادر و خواهر یا چهار خواهر باشند چه اگر این چنین نباشد مادر را منع نمی‌کنند و خنثی در این صورت چون انثی است و احتمال قرعه اینجا اقوی است. سیم آن که برادران پدر مادری یا پدری باشند چه برادران مادری میت منع مادر نمی‌کنند. چهارم آن که در برادران یکی از چیزهایی که مانع ارث است موجود نباشد چه اگر موانع ارث در ایشان موجود باشد منع مادر نمی‌کنند. پنجم آن که برادران میت در آن وقت موجود باشند چه اگر در شکم مادر باشند مادر را از زیاده از سدس منع نمی‌کنند. ششم آن که زنده باشند چه اگر مرده باشند منع نمی‌کنند و همین حکم دارد اگر برادران میت و میت در یک زمان بمیرند و تقدیم و تأخیر مشخص نباشد و بعضی از مجتهدین در غرق و مهدوم علیه توقّف کرده‌اند. هفتم آن که میانه حاجب و محجوب مغایره باشد چه اگر متحد باشند منع نمی‌کند مثل آن که مادر کسی خواهر پدری باشد چنانچه در بحث میراث مجوس خواهد آمد یا در وطی شبهه اتفاق افتد چه اگر کسی به شبهه دختر خود را وطی کند و دختر بزاید مدخوله هم مادر و هم خواهر پدری خود خواهد بود.

### وجه دوم که سبب میراث بردن می‌شود

وجه دوم که سبب میراث بردن می‌شود و آن زن شوهریست که بعقد دوام باشد و زن آزاد باشد و دخول شرط نیست مگر آن که شخصی در حالت بیماری زنی را عقد کرده باشد چه در این صورت اگر دخول نکرده بمیرد میراث نمی‌برد و هر یک از زن و شوهر یا اصحاب مراتب ثلث سابقه میراث می‌برند هر گاه مانعی از موانع میراث بردن در ایشان نباشد و ایشان را دو نصیب است اول اعلی و آن در شوهر نصف مالست و در زن چهار یک و اگر چه زنان متعدّد باشند هر گاه میت را فرزندی باشد.

### وجه سیم ولای آزادی

وجه سیم ولای آزادی چه هر گاه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۹۱ کسی بنده خود را آزاد کند ازو میراث می‌برد به چهار شرط: اول آن که او را به رضا و رغبت آزاد کرده باشد یعنی آزاد کردن بر او واجب نباشد چون آزاد کردن برای کفّاره چه در این صورت میراث نمی‌برد. دوم آن که کاری نکرده باشد که بنده به سبب آن آزاد شود چون بریدن گوش و بینی او چنانچه در بحث عتق مذکور شد چه اگر چنین کرده باشد از آن بنده میراث نمی‌برد و بنده آزاد کرده از آقا به ولا میراث نمی‌برد مگر در ولای دایر و شیخ ابن بابویه فرموده که در ولای عتق بنده آزاد کرده شده از آقا میراث می‌برد. سیم آن که از گناهان و جنایاتی که از بنده صادر می‌شود در وقت آزاد کردن او خود را بری نساخته باشد چه در این صورت میراث نمی‌برد. چهارم آن که میراث خواری سوای او نداشته باشد چه اگر میراث خواری داشته باشد میراث نمی‌برد و هر گاه باین شروط مردی بنده آزاد کند و آن بنده بمیرد آزاد کننده از آن بنده میراث می‌برد و اگر آزاد کننده موجود نباشد میراث بنده تعلق به اولاد آزاد کننده دارد خواه ذکور باشند و خواه «۱» اناث و اگر اولاد نباشند میراث او به برادران و خواهران پدری و اجداد و جدّات و اعمام و عمّات و احوال و خالات و اولاد ایشان تعلق دارد و خویشان مادری را در این صورت میراث نمی‌رسد و اگر آزاد کننده خویشان کسی باشد که آزاد کننده را آزاد کرده باشد میراث ازو می‌برند و هم چنین هر چند بالا-روند و اگر آزاد کننده زن باشد خود میراث می‌برد و با عدم او خویشان

پدری آن زن باشند پس در این صورت به سبب خویشی پدران زن میراث می‌برند و هر گاه بنده کنیزی را که آزاد کرده باشند نکاح کند ولای او را ایشانشان تعلق به کسی دارد که مادر ایشان را آزاد کرده باشد پس اگر بعد از آزادی مادر ایشان کسی جد ایشان را آزاد کند ولای او را به کسی منتقل می‌شود که جدا آزاد کرده باشد و اگر بعد از آزادی پدر ایشان را آزاد کنند ولای ایشان به کسی منتقل می‌شود که پدر ایشان را آزاد کرده باشد.

### وجه چهارم ولای ضامن جریره

وجه چهارم ولای ضامن جریره و آن چنان است که شخصی غیر وارث جنایتهای گناهان مرد آزادی را ضامن شود شرط کند که از او میراث برد میراث از او می‌برد هر گاه میراث‌خواری نداشته باشد امّا او از آن شخص میراث نمی‌برد مگر آن که او نیز ضامن او شده باشد.

### وجه پنجم «۲» ولای کسی که کافری را مسلمان کرده باشد

وجه پنجم «۲» ولای کسی که کافری را مسلمان کرده باشد چه هر گاه آن کافر مسلمان شده بمیرد و هیچ کس ( )  
 ارث بردن اولاد اناث خالی از اشکال نیست و مراعات احتیاط خوب است صدر دام ظلّه (۲) وجه پنجم و ششم مورد روایت است ولی رعایت احتیاط را به جمع با وجه هفتم ترک نمایند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۹۲ نداشته باشد حتّی ضامن جریره آن کسی که او را مسلمان کرده از او میراث می‌برد.

### وجه ششم ولای مستحقین زکاة

وجه ششم ولای مستحقین زکاة چه هر گاه بنده را از زر زکاة بخرند و آزاد کنند و آن بنده بمیرد و میراث‌خواری نداشته باشد میراث او از مستحقان زکاة است.

### وجه هفتم ولای امامت

وجه هفتم ولای امامت چه هر گاه کسی بمیرد و هیچ یک از جماعتی که مذکور شد نداشته باشد میراث او از امامست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر گاه شخصی بمیرد و از او یک زن بماند چهار یک آن از زنست و تتمّه «۱» آن در حالت حضور تعلق به امام دارد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میراث کسی را که میراث‌خوار نداشته در زمان خود به فقیران شهر و هم‌سایگان مفلس خود می‌داده و در حال غیبت امام در آن چند قولست بعضی از مجتهدین برآنند که آن را نگاه دارند تا ظهور امام و هم چنین وصیت به ورثه خود کنند در رسانیدن آن به امام و بعضی گفته‌اند که در زمین دفن کنند و بعضی بر آن رفته‌اند که بر فقرا قسمت نمایند و استاد بنده اعنی أفضل المتأخرین بهاء الملة و الدین محمد عاملی طاب ثراه ترجیح این قول «۲» کرده‌اند و اگر ظالمی آن را به تعدی بگیرد کسی ضامن آن نیست امّا دادن آن به ظالم بی‌خوف جایز نیست و هم چنین اگر کافر حربی یا ذمی بمیرد و میراث‌خواری نداشته باشد میراث او نیز از امامست.

**مطلب دوم در بیان آن چه فی الجمله میراث‌خوار را از میراث بردن مانع می‌شود**

مطلب دوّم در بیان آن چه فی الجمله میراث‌خوار را از میراث بردن مانع می‌شود بدان که بیست و سه امر مانع از میراث بردن فی الجمله می‌شود: اول بنده بودن چه بنده میراث نمی‌برد خواه میت آزاد باشد و خواه بنده و میراث میت در این صورت تعلق به میراث خوار آزاد دارد و اگر چه دور باشد چون ضامن جریره و اگر بعضی از او آزاد باشد و بعض بنده بمقدار آن چه آزاد است میراث می‌برد پس اگر شخصی بمیرد و فرزندی داشته باشد که نصف او آزاد باشد و برادر آزادی داشته باشد مال او میانه پسر و برادر بدو قسم منقسم می‌شود و اگر برادر نصف آزاد باشد نصف مال از پسر است و چهار یک آن از برادر و اگر با ایشان عمّ آزادی باشد چهار یک آن از برادر است و نیمه را او می‌برد و اگر نصف او آزاد باشد هشت یک می‌برد و اگر شخصی بمیرد و میراث‌خوار نداشته باشد سوای بنده حاکم شرع آن بنده را می‌خرد و آزاد می‌سازد و نیمه مال میت را به او می‌دهد خواه آن بنده پدر و مادر و فرزندی میت باشد و خواه غیر آنها از خویشان باشند (۱) به ملا حظّه اخباری که در این

مقام وارد شده رعایت احتیاط را نمایند اگر چه در زمان غیبت بوده باشد صدر دام ظلّه (۲) رجوع به مجتهد جامع الشرائط حیّ کنند و به فرموده او عمل نمایند إن شاء الله تعالی صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۹۳ و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که سوای پدر و مادر و فرزند کسی دیگر را نمی‌خرند. دوّم کافر بودن چه کافر از مسلمان میراث نمی‌برد و اگر چه نزدیک باشد تا آن که ضامن جریره اولی از پسر کافر است اما مسلمان از کافر میراث می‌برد و ورثه کافر او را از میراث بردن منع می‌کند و اگر چه نزدیک باشند اما اگر ورثه مسلمان موجود نباشند ورثه کافر میراث می‌برند و فرقی میانه کافر حربی و ذمی و خارجی و ناصبی و غالی نیست در میراث بردن از یکدیگر و بعضی از مجتهدین بر آنند که ناصبی و غالی از غیر خود از کفار میراث می‌برند و در عکس میراث نیست اّمّا در میانه مبتدعه از مسلمانان و اهل حق توارث جایز است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که مؤمن از اهل بدعت میراث می‌برد اّمّا او از مؤمن میراث نمی‌برد و ورثه کافر اگر پیش از قسمت ترکه مسلمان شوند همه شریکند اگر مساوی باشند و تمام مال را می‌برند اگر اولی باشند خواه میت مسلمان باشد و خواه کافر و ورثه اطفال در میراث بردن تابع پدر و مادرند در اسلام و کفر چه بحسب اسلام میراث می‌برند. سیّم کشته شدن چه کشته را از مال میت میراثی نیست و اگر جمعی در قتل شریک باشند همه از میراث ممنوعند اگر عمداً کشته باشند و در آن که اگر به خطا باشد خلافت مشهور آنست که از دیت او ممنوعند و اگر شبه عمداً باشد در آن نیز خلافت بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شخصی پسر خود را جهت تادیب بزند چنانکه بمیرد میراث از او می‌برد و هم چنین اگر جراحت کسی از خویشان خود را ببندد یا بدوزد که بمیرد میراث از او می‌برد و اگر طفلی یا دیوانه کسی را بکشد میراث می‌برد و منع میراث مخصوص قاتلست پس فرزند قاتل میراث می‌برد مگر در صورتی که آقا غلامی را آزاد کند آن گاه آن غلام را بکشد و آقا را پسری باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اینجا پسر مولی از غلام میراث نمی‌برد زیرا که انتقال ولایت پسر بعد از مردن پدر است و پدر پیش از مردن ولای او ساقط شده و بعضی بر آنند که در این صورت نیز میراث می‌برد زیرا که ولا- منتقل می‌شود از اقرب با بعد با عدم او و در این حال معتق در حکم عدمست و هم چنین خلافت در آن که هر گاه معتق کافر باشد و بگریزد و بدار حرب برود و او را بگیرند و بنده کنند و او فرزندی داشته باشد آن گاه غلامی که معتق آزاد کرده بود بمیرد بعضی گفته‌اند که در این صورت ولد معتق میراث جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۹۴ از او نمی‌برد بلکه تعلق به بیت المال دارد و بعضی بر آنند که میراث می‌برد چه معتق در این صورت در حکم معدومست و دیت مقتول را کسی می‌برد که وارث مالست و بعضی از مجتهدین منع قرابت «۱» مادری کرده‌اند و بعضی از ایشان منع خواهران پدری کرده‌اند. چهارم لعان کردن چه بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر میراث نمی‌برند و فرزندی که به سبب انکار از لعان واقع شده او از پدر و پدر از او میراث می‌برند و در بعضی از روایات «۲» وارد شده که او از خال میراث نمی‌برد اما خال از او میراث می‌برد اقرب آنست که هر دو میراث می‌برند و اگر پدر بعد از لعان اعتراف به فرزندی او کند او از او میراث نمی‌برد و آیا در این صورت خویشان

پدر از او می‌برند در آن خلافت. پنجم زنا کردن چه فرزند زنا میراث از پدر نمی‌برد و پدر از او و خویشان او نیز از او میراث نمی‌برند اما پسر او و زوجه و معتق و ضامن جریره و امام از او میراث می‌برند. ششم بری شدن پدر از گناهان پسر نزد حاکم شرع چه این نیز مانع میراث بردن اوست از پسر بر قول بعضی از مجتهدین و اکثر بر آنند که منع میراث نمی‌کند. هفتم بری ساختن پدر پسر خود را از میراث چه در این صورت پسر از ثلث ترکه محرومست (۳). هشتم مشکوک بودن نسب مثل آن که زنی یا کنیزی را که مولی یا شوهر دخول کرده باشد اجنبی به او دخول کند در طهر واحد چه فرزندی که در این حالت حاصل شود مشکوک فیه خواهد بود چه در این صورت پدر از پسر و پسر از پدر میراث نمی‌برد و میراث پسر او از فرزندان اوست و سنت است که پدر جهت او حصه از مال خود بیرون کند و بعضی از مجتهدین انکار این قسم نیز کرده‌اند. نهم غیبت مقطعه یکی از میراث‌خوار چه آن مانعست از میراث بردن او تا آن که زندگی او به گواه دانسته شود یا بگذشتن مدتی که آن قدر مدّت کسی زنده نتواند بود و بعضی از مجتهدین (۴) گفته‌اند که در این صورت چهار سال مال او را نگاه دارند و در این چهار سال او را طلب کنند پس اگر یافت نشود مال او را میانه ورثه قسمت کنند. دهم قرضی که تمام ترکه را فرا گرفته باشد. یازدهم دو کس به یک دفعه مردن یا آن که مشتبه شده باشد تقدّم و تاخر هر یک بغیر سبب غرق یا حرق (۵) یا هدم چه در این صورت چنانچه عن قریب مذکور می‌شود از یکدیگر میراث نمی‌برند و مال هر یک از ورثه از احیای اوست. دوازدهم در شکم بودن طفل چه تا از شکم زنده بیرون نیاید میراث نمی‌برد (۱)

صدر دام ظلّه (۲) در مورد ورود روایات ترک احتیاط را نمایند صدر دام ظلّه (۳) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۴) فرمایش بعضی از مجتهدین خالی از وجه نیست ولی الاحتیاط سبیل النجاء صدر دام ظلّه (۵) الحاق حرق به هدم و غرق معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۹۵ پس اگر مرده یا نطفه بیفتد میراث نمی‌برد. سیزدهم ابعاد درجه با وجود اقرب از کلّ میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد. چهاردهم مریض بودن مرد در وقت عقد زن و دخول نکردن با او و مردن در آن مرض چه بر قول مشهور زن را میراث نیست. پانزدهم منع طفلی که از شکم افتد از بعض میراث مثل آن که جمعی که به گواهی ایشان کلّ میراث ثابت نشود گواهی دهند چون گواهی دادن یک زن بر او از دادن طفل چه در این صورت آن طفل میراث نمی‌برد مگر چهار یک مال. شانزدهم مشتبه شدن وارث آزاد و بنده و در بعضی (۱) روایات وارد شده که به قرعه آزاد را بیرون آرند و میراث به او دهند. هفدهم قدر قیمت کفن و خرج دفن کردن میت چه ورثه از آن میراث نمی‌برند. هجدهم وصیت کردن میت سه یک مال خود را برای کسی چه در این صورت ورثه از سه یک مال او میراث نمی‌برند. نوزدهم مالی را که میت وقف کرده باشد چه ورثه از آن نیز میراث نمی‌برند. بیستم جنایت کردن بنده از روی عمد بر کسی چه در این صورت اگر او را بکشند وارث از قیمت آن محرومست امّا اگر جنایت بنده خطا باشد محروم نیست چه در این صورت مخیر است میانه دادن غلام یا دادن دیت جنایتی که در شرع جهت آن جنایت مقرر باشد. بیست و یکم فرزند (۲) داشتن زن چه آن زن از شوهر دویمین میراث نمی‌برد. بیست و دوم حرام مؤید شدن زن مدخوله بر شوهر به واسطه شیر دادن زن کوچک چه در این صورت او میراث نمی‌برد و در غیبت اگر از طرف مرد باشد خلافت و این دو امر را مجتهدین در موانع ارث در کتاب میراث ذکر نکرده‌اند و از خواص این کتابست. بیست و سیم قدر حبه که تعلق به پسر بزرگ دارد و وارثان دیگر از آن محرومند و حبه در کلام عرب بمعنی عطیه است و آن چنانست که هر گاه شخصی بمیرد انگشتی و شمشیر و مصحف و رختهای بدن او تمام تعلق به پسر بزرگ دارد و در بعضی روایات آمده که زره و کتابها و راحله و سلاح او نیز از پسر بزرگست و آیا این اجناس اگر متعدّد باشند همه از پسر بزرگست یا نه میانه مجتهدین خلافت اقرب آنست که جامها چون بلفظ جمع در حدیث وارد شده تمام از اوست و اجناس دیگر که بلفظ واحد وارد شده یک فرد از آن تعلق به پسر بزرگ دارد و بعوض این عطیه لازمست به پسر بزرگ که نماز و روزه که به سبب بیماری یا سفر از پدر او فوت شده باشد و با وجود قدرت بر قضای (۳) آن اهماال کرده باشد قضای کند

(۱) به ملاحظه ورود بعضی روایات ترک قرعه و احتیاط را نه نمایند صدر دام ظلّه (۲) در فرزند داشتن ترک احتیاط به تصالح و تراضی نمایند صدر دام ظلّه (۳) گذشت که فوت روزه در سفر قدرت بر قضای او شرط نیست و الله العالم صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۹۶ و این خاصه مذهب امامیه است و در مذهب سنیان نیست و شروط حبوه شش است: اول آن که پسر بزرگ موجود باشد که اگر کسی پسر بزرگ نداشته باشد حبوه نیست و اگر پسر بزرگ متعدّد باشند مجتهدین را در آن خلافت اقرب آنست که حبوه میانه ایشان منقسم می‌شود. دوم آن که پسر بزرگ بی عقل و سفیه نباشد بر قول بعضی از مجتهدین. سیم آن که بالغ باشد بر قول بعضی از مجتهدین. چهارم آن که غیر از حبوه میت چیزی دیگر داشته باشد چه اگر چیز دیگر نداشته باشد حبوه نیست. پنجم آن که میت قرضی نداشته باشد که مستغرق تمام مال او باشد چه اگر چنین قرضی داشته باشد حبوه نیست اما اگر بعضی از ورثه قرض میت را از مال خود بدهند آیا حبوه تعلق به پسر بزرگ دارد یا نه مجتهدین را در این خلافت اقرب آنست که تعلق به او دارد و هم چنین اگر در صورتی که قرض میت مستغرق تر که باشد و پسر بزرگ قرض او را از مال خود بدهد آیا جایز است که متصرف حبوه شود یا نه در آن نیز خلافت اقرب آنست که جایز است. ششم آن که قضای روزه و نماز پدر کند بر قول بعضی از مجتهدین چنانچه مذکور شد چه اگر آنها را قضا نکند حبوه تعلق به او ندارد و خلافت میانه مجتهدین که آیا حبوه را به پسر بزرگ دادن واجبست یا نه اکثر مجتهدین بر این رفته‌اند که واجبست و اگر فرزند بزرگ میت دختر باشد نیز حبوه تعلق به پسر بزرگ دارد و خلافت میانه مجتهدین که آیا قیمت حبوه را از حصه میراث او کم می‌کنند یا نه اکثر مجتهدین بر آنند که کم نمی‌کنند و اگر میت حبوه را جهت دیگری یا برای صرف مصلحتی از مصالح مسلمانان وصیت کرده باشد میانه مجتهدین خلافت اقرب آنست که اگر مساوی ثلث ترکه است در آن چه تعیین کرده صرف باید کرد و اگر زیاده از ثلث باشد موقوفست بر اذن پسر بزرگ و اگر نصیب هر وارثی کمتر از حبوه باشد مجتهدین را در این خلافت بعضی گفته‌اند که ممنوع نیست پسر بزرگ از حبوه و بعضی بر آنند که ممنوعست

### مطلب سیم در بیان تفصیل صاحبان فرض و قرابت

### فصل اول در تفصیل صاحبان فرض و قرابت

#### اشاره

فصل اول در تفصیل صاحبان فرض و قرابت بدان که آن چه در قرآن مجید از تصریح حصه هر یک از میراث‌خواران وارد شده آن را فرض ایشان گویند و آن چه حصه ایشان از عموم قرآن استنباط کرده‌اند آن را قرابت گویند پس بدین سبب وارث منقسم می‌شود به سه قسم:

### قسم اول جماعتی که به فرض تنها میراث می‌برند

قسم اول جماعتی که به فرض تنها میراث می‌برند چون مادر و برادران و خواهران جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۹۷ پدر مادری یا مادری و شوهر در صورتی که فریضه متضمن ردی نباشد و زن بنا بر قول اصح «۱» که بر او رد نمی‌شود.

**قسم دوم جماعتی که گاهی به فرض و گاهی به قرابت میراث می‌برند**

قسم دوم جماعتی که گاهی به فرض و گاهی به قرابت میراث می‌برند چون پدر و دختران و خواهران پدری

**قسم سیم جماعتی که به قرابت تنها میراث می‌برند**

قسم سیم جماعتی که به قرابت تنها میراث می‌برند و آنها سوای جماعتی‌اند که مذکور شد چون جد و جدّه و عمّه و عمّه و خال و خاله و اولاد ایشان پس اصحاب در مرتبه اولی اصحاب فروض‌اند سوای پدر با عدم فرزند و پسر هر گاه با او دختر نباشد و اجداد و جدّات از هر طرف باشند و اصحاب مرتبه ثالثه به قرابت میراث می‌برند سوای خویشان مادری چه ایشان صاحب فرضند و آن چه از میت می‌ماند صاحب فرض خود را می‌برد و اگر متعدّد باشند هر یک حصّه خود را می‌گیرند و آن چه زیاده می‌ماند باز به صاحبان فرض ردّ می‌شود چنانچه مذکور خواهد شد و در ردّ بر شوهر هر گاه میراث خواری سوای آن نباشد خلافت اصحّ آنست که بر او ردّ می‌شود و در ردّ بر زن نیز خلافت اصحّ آنست که ردّ نمی‌شود (۲) چنانچه مذکور شد خواه در غیبت امام باشد و خواه در ظهور او هر گاه میراث‌خواری سوای او نباشد و اگر در وارثی چند امر نسبی یا سببی که بآن میراث بر او جمع شود به همه آن میراث می‌برد و هر گاه هر یک از آن مانع دیگری باشد به همه آن میراث نمی‌برد و آن بهشت وجه است: اول آن که در شخصی دو امر نسبی جمع شود بهر دو میراث می‌برد چون عمّ که خال باشند. دوم آن که در شخصی زیاده از دو امر نسبی جمع شود به همه میراث می‌برد چون پسر پسر عمّ که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خاله باشد. سیم آن که در شخصی دو امر نسبی جمع شود که یکی از آنها منع دیگری کند به یک امر میراث می‌برد چون برادری که پسر عمّ باشد به برادری میراث می‌برد. چهارم آن که نسبی و سببی در یک شخص جمع شود که یکی مانع دیگری نباشد اما غیر آنها یکی از آنها را مانع باشد چون شوهری که پسر عمّ باشد و زن را برادری یا پسر برادری باشد چه در این صورت برادر یا پسر برادر پسر عمّ را مانعند از میراث بردن پس نصف میراث از شوهر است و نصف از برادر یا پسر برادر. پنجم آن که دو نسب در شخصی و یک نسب در شخصی دیگر جمع شود چون دو پسر عمّ که یکی از ایشان پسر خال نیز باشد چه یکی بهر دو نسب میراث می‌برد و آن دیگری به یک نسب. ششم آن که دو سبب در یک شخص جمع شود که هر یک مانع دیگری نباشد بهر دو سبب میراث می‌برد چون شوهری که معتق یا ضامن جریره (۱) گذشت که ترک احتیاط را

نمایند صدر دام ظلّه (۲) گذشت احتیاط در آن صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۹۸ باشد. هفتم آن که دو سبب در شخصی باشد و یک نسب در شخصی دیگر که یکی از آنها را منع کند چون شوهر که معتق باشد و زن را پسری یا برادری باشد چه در این صورت شوهر به شوهری میراث می‌برد اما به معتق بودن میراث نمی‌برد. هشتم آن که دو سبب جمع شود در شخصی که یکی مانع دیگری را از میراث بردن چون امام هر گاه غلامی را که آزاد کرده باشد بمیرد به ولای عتق میراث از آن غلام می‌برد نه به ولای امامت.

**فصل دوم در بیان تفصیل سهام مفروضه و صاحبان فروض****فروض در قرآن مجید بر شی قسم است**



فروض در قرآن مجید بر شش قسم است قسم اول نصف و آن نصیب سه قوم است: اول نصیب شوهر هر گاه فرزند و فرزند زاده نداشته باشد. دوم نصیب یک دختر هر گاه با او پسری نباشد. سیم نصیب یک خواهر پدر مادری یا پدری با عدم خواهر پدر مادری هر گاه برادر نباشد. قسم دوم ربع و آن نصیب دو قومست: اول شوهر هر گاه فرزند یا فرزند زاده باشد. دوم نصیب زن هر گاه فرزند و فرزند زاده نباشد. قسم سیم ثمن و آن نصیب یک زن یا چند زنست هر گاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد. قسم چهارم ثلث و آن نصیب دو قومست: اول نصیب مادر هر گاه میت فرزند یا برادران نداشته باشد. دوم نصیب دو کس یا بیشتر از خویشان مادری خواه ذکر باشند و خواه انثی. قسم پنجم ثلثان و آن نصیب دو قومست: اول نصیب دو دختر یا بیشتر هر گاه پسر با ایشان نباشد. دوم نصیب دو دختر یا بیشتر هر گاه با ایشان برادر نباشد. قسم ششم سدس و آن نصیب سه قومست: اول نصیب پدر و مادر است هر گاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد. دوم نصیب مادر هر گاه میت دو برادر یا یک برادر یا چهار خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد. سیم نصیب یکی از خویشان مادری. و

### مرکبات فروض سته

مرکبات فروض سته هر یک با دیگری بعد از سقوط مکررات آنها بر بیست و یک وجهست چهارده ترکیب از آن ممکنست و هفت ترکیب ممتنع امّا چهارده ترکیب ممکن: اول جمع شدن نصف با نصف مثل آن که زنی بمیرد و شوهری و خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد. دوم جمع شدن نصف با ربع مثل آن که زنی بمیرد و شوهری و دختری داشته باشد یا مردی بمیرد و زنی و خواهری پدری مادری یا پدری داشته باشد. سیم جمع شدن نصف با ثمن مثل آن که شخصی بمیرد و دختری یا زنی داشته باشد. چهارم جمع شدن جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۳۹۹ نصف با ثلثان اما قسمت نمی شود بلکه نقص بر خویشان پدری می شود مثل آن که زنی بمیرد و شوهری و دو خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشد چه در این صورت نصف از شوهران زنست و ما بقی از خواهران او. پنجم جمع شدن نصف و ثلث مثل آن که زنی بمیرد و دختر و شوهری و مادری داشته باشد. ششم جمع شدن نصف و سدس مثل آن که شخصی بمیرد و دختری و مادری داشته باشد. هفتم جمع شدن ربع و ثلثان مثل آن که مردی بمیرد و زنی و دو خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشد. هشتم جمع شدن ربع و ثلث مثل آن که مردی بمیرد و زنی و مادری داشته باشد. نهم جمع شدن ربع و سدس مثل آن که شخصی بمیرد و زنی و یک خواهر مادری داشته باشد. دهم جمع شدن ثمن با ثلثان مثل آن که شخصی بمیرد و زنی و دو دختری داشته باشد. یازدهم جمع شدن ثمن و سدس مثل آن که شخصی بمیرد و زنی و مادری یا پدری و دو خواهر مادری داشته باشد. سیزدهم جمع شدن ثلثان با ثلث مثل آن که شخصی بمیرد و دو خواهر پدر مادری یا پدری و دو خواهر مادری داشته باشد. چهاردهم جمع شدن سدس با سدس مثل آن که شخصی بمیرد و پدر و مادری و فرزند داشته باشد و امّا. هفت ترکیب ممتنع: اول جمع شدن ربع با ربع چه ربع فریضه شوهر است با فرزند و فریضه زنست با عدم فرزند. دوم جمع شدن ربع با ثمن چه ربع فریضه زنست با عدم فرزند و ثمن فریضه اوست با وجود فرزند. سیم جمع شدن ثمن با ثلث چه ثمن فریضه زنست با وجود فرزند و ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند. چهارم جمع شدن ثلثان با ثلثان. پنجم جمع شدن ثلث با ثلث. ششم جمع شدن ثلث با سدس چه ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند و سدس فریضه اوست با وجود فرزند. هفتم جمع شدن ثمن با ثمن.

مطلب چهاردهم در قواعد حسابی که در قسمت تر که احتیاج بآنها می شود



فصل اول در بیان نسبتهایی که میان سهام ورثه و عدد رءوس ایشان بهم می‌رسد بدان که نسبتهایی که میان اعداد غیر واحد ممکن است که بهم رسد چهار قسمست: قسم اول تماثل و آن چنانست که دو عدد مثل یکدیگر باشند. قسم دوم تداخل جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۰۰ و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که عدد اقل را چون یک مرتبه یا چند مرتبه از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی سازد و باید که هر عدد اقل از نصف عدد اکثر بیشتر نباشد چون سه و شش و این قسم را متداخلان گویند. قسم سیم توافق و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که عدد اقل را چون از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی نسازد عددی ثالث غیر از ایشان هر دو را فانی سازد و این عدد ثالث مخرج کسری باشد که آن هر دو عدد در آن موافق آید چون چهار و شش که هر دو شریکند در عدد دو که مخرج نصف است که هر دو را فانی می‌سازد و گاه هست که فقها جهت کمی عدد فریضه متداخلان را متوافقان بمعنی اعم می‌گویند زیرا که البته متداخلان در کسری موافق هستند و این را میانه رءوس سهام اعتبار می‌کنند چنانچه زود باشد که در مسائل انکسار مذکور گردد. قسم چهارم تباین و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که اقل اکثر را فانی نسازد و عدد ثالث غیر از واحد نیز ایشان را فانی نکند چون سه و پنج.

### فصل دوم در بیان کسوری که در فریضه باشند

فصل دوم در بیان کسوری که در فریضه باشند و مخارج مشترک آنها بدان که کسر آنست که چون واحدی را به اجزاء معینه قسمت کنند تمام آن اجزا را مخرج می‌گویند و بعضی از آن را کسر و کسر بر پنج قسمست: اول کسر مفرد چون ثلث. دوم کسر مکرر چون ثلثان. سیم کسر مضاف متحد چون نصف ثلث. چهارم کسر مضاف متعدّد چون نصف سدس و ربع پنجم کسر معطوف چون ثلث و ربع و مخرج کسر مفرد اقل عددیست که آن کسر از صحیح بیرون آید پس مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و ثلثان سه است و مخرج ربع چهار است و مخرج ثمن هشت است و مخرج سدس شش است پس مخارج فروض سته پنج است نصف و ثلث و ربع و ثمن و سدس و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب مخرج مضافست در مخرج الیه مثلاً مخرج ثلث ثمن بیست و چهار است و مخرج نصف سدس ربع چهل و هشت است و مخرج کسر معطوف تباین حاصل ضرب مخرج کسر معطوفست در مخرج کسر معطوف علیه اگر میانه ایشان تباین باشد چون ثلث و ثمن که مخرج ایشان بیست و چهار است و اگر توافق باشد حاصل ضرب مخرج کسر معطوفست در جزء وفق کسر معطوف علیه چون ربع و سدس که مخرج ایشان دوازده است و اگر تداخل باشد اکتفا به اکثر از دو مخرج مفرد آنها باید کرد چون ربع و ثمن که مخرج ایشان هشت است و قاعده مخرج کسر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۰۱ معطوف ثلاثی یا بیشتر آنست که نظر کنی در نسبت میانه مخرج کسر معطوف ثنائی و ثلاثی پس اگر تباین باشد ضرب کنی حاصل ضرب مخرج را که سه است و اگر توافق باشد در جزء وفق ضرب کنی و حاصل ضرب مخرجست و اگر تداخل باشد اکتفا به اکثر کنی چنانچه مذکور شد پس مخارج فروض سته بیست و چهار است زیرا که میانه مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و ثلثان که سه است چون تباین بود ضرب کردیم دو را در سه و نظر کردیم میانه شش و چهار توافق بنصف بود نصف احدی را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد و نظر کردیم میانه دوازده و هشت نیز توافق به ربع بود ربع احدی را در یکدیگر ضرب کردیم بیست و چهار شد و چون میانه بیست و چهار و شش تداخل بود اکتفا به بیست و چهار کردیم.

### مطلب پنجم در بیان دانستن نصیب هر وارثی از ترکه بعلم حساب

### طریق اول آن که در میانه ورثه صاحب فرضی نباشد

## اشاره

طریق اول آن که در میانه ورثه صاحب فرضی نباشد و همه در یک مرتبه باشند عدد رءوس ایشان سهام ایشان خواهد بود و اگر با ایشان دختران جمع شوند هر دو دختر را یک پسر حساب کند و بر ایشان قسمت نماید و اگر در میانه ورثه صاحب فرضی باشد و همه در یک مرتبه نباشند طلب عددی باید کرد که سهام مفروضه صاحبان فروض را داشته باشد و بر ایشان قسمت باید کرد و ترکه میت نسبت به سهام ورثه بر سه قسمت:

## قسم اول آن که ترکه بقدر سهام ورثه باشد

قسم اول آن که ترکه بقدر سهام ورثه باشد و آن بر چند وجه است: اول آن که بی کسری بر ورثه منقسم شود مثل آن که شخصی بمیرد و پدر و مادری و چهار دختر داشته باشد چه اقل عددی که سدس دارد شش است سدسان او که دو است به پدر و مادر متعلق است و چهار باقی به چهار دختر. دوم آن که با کسری منقسم شود پس خالی از آن نیست که بر یک فرقه منکسر است یا بر زیاده اگر بر یک فرقه منکسر باشد پس در این صورت اگر میانه رءوس و سهام ایشان تباین باشد ضرب باید کرد عدد رءوس را در اصل فریضه مثل آن که شخصی بمیرد و پدر و مادری و سه دختر داشته باشد اصل فریضه شش است دو از پدر و مادر است و چهار سهم از سه دختر است چون بر ایشان منکسر است میانه سهام و عدد رءوس ایشان تباین است ضرب باید کرد سه را در شش هجده می شود پس پدر و مادر شش سهم می برند و هر دختری چهار سهم و اگر میانه عدد رءوس و سهام ایشان توافق باشد جزء وفق عدد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۰۲ رءوس را با جزء وفق سهام در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آن که شخصی بمیرد و پدر و مادری و شش دختر داشته باشد حصه پدر و مادر دو سهم می شود و حصه شش دختر چهار سهم و میانه چهار و شش توافق بنصف است نصف عدد رءوس ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب باید کرد هجده می شود شش سهم از پدر و مادر است و هر یک از دختران را دو سهم می رسد و اگر به زیاده از یک فرقه منکسر باشد پس خالی از آن نیست که انکسار مستغرق جمیع فرقت یا مخصوص بعضی دون بعضی است و بر هر تقدیر اگر میانه رءوس هر چند فرقه منکسر و سهام ایشان توافق هست رد باید کرد رءوس ایشان را به جزء وفق و اگر میانه رءوس و سهام ایشان توافق نیست بحال خود باید گذاشت و اگر میانه رءوس سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رءوس و سهام بعضی از ایشان توافق نباشد رد کند رءوس ایشان را به جزء وفق و آن چه میانه ایشان توافق نباشد بر حال خود بگذارد آن گاه نظر کند میانه عدد رءوس جمیع فرق پس اگر میانه ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه و اگر تداخل باشد اکتفا به اکثر ایشان باید کرد و اگر توافق باشد جزء وفق فرقه را در عدد رءوس فرقه دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقه ثالثه و هم چنین هر چند فرقه که باشد و اگر تباین باشد ضرب باید کرد عدد رءوس هر فرقه را در عدد رءوس فرقه دیگر و حاصل را در عدد فرقه ثالثه و هم چنین هر چند فرقه که باشد و بعد از امعان نظر در آن چه مذکور شد ظاهر می شود که مسائلی که بر انکسار سهام بر ورثه دایر باشد بیست و چهار است از آن جمله دوازده صورت که انکسار آنها مستغرق جمیع فرقت و امهات مسایل انکسار است در این رساله مذکور می گردد: اول آن که میانه سهام جمیع فرق و عدد رءوس ایشان توافق باشد و میانه رءوس جمیع فرق تماثل باشد و رءوس هر فرقه را به جزء وفق رد باید کرد و عدد رءوس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آن که شخصی بمیرد و شش زن و هشت خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است سه سهم نصیب شش زنست و چهار سهم نصیب خواهران مادری و پنج سهم نصیب خواهران پدری و چون میانه سهام زوجات و رءوس ایشان توافق بثلت بمعنی اعم بود رد کردیم رءوس ایشان را بثلت که دو بود و میانه سهام

خواهران مادری و رءوس ایشان توافق به ربع بمعنی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۰۳ اعم بود رءوس ایشان را به ربع که دو بود ردّ کردیم و میانه رءوس خواهران پدری و سهام ایشان توافق بخمس بمعنی اعم بود ردّ کردیم رءوس ایشان را بخمس که دو بود چون روس جمیع فرق بعد از ردّ آنها به جزء وفق مماثل شد یکی از آنها را در اصل فریضه ضرب کردیم بیست و چهار شد پس حصّه هر یک از زنان یک سهم شد و حصّه هر یک از خواهران مادری و خواهران پدری یک سهم. دوم آن که میانه رءوس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رءوس ایشان تماثل باشد همان رءوس یک فرقه را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آن که شخصی بمیرد و هفت زن و هفت خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد چه اصل فریضه ایشان دوازده سهم است حصّه زنان سه سهم است بر رءوس ایشان منکسر و میانه آنها تباین است و حصّه خواهران مادری چهار سهم است به رؤس ایشان منکسر و میانه آنها تباین است و حصّه خواهران پدری پنج سهم است به رؤس ایشان منکسر و میانه آنها تباین است و چون رءوس جمیع مماثل بود رءوس یک فرقه را در اصل فریضه زدیم هشتاد و چهار سهم شد پس حصّه هر یک از زنان سه سهم شد و حصّه هر یک از خواهران پدری پنج سهم و حصّه هر یک از خواهران مادری چهار سهم. سیم آن که میانه رءوس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رءوس و سهام بعضی دیگر توافق نباشد و میانه رءوس جمیع فرق تماثل باشد رءوس آن بعضی را که میانه سهام و رءوس ایشان توافق باشد به جزء وفق ردّ باید کرد و همان رءوس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آن که شخصی بمیرد و سه زن و نه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهم است حصّه زنان یک سهم و حصّه خواهران سه سهم و چون میانه سه و نه توافق بثلت بود بمعنی اعم ردّ کردیم رءوس ایشان را به سه و سه را در اصل فریضه زدیم دوازده شد حصّه زنان سه سهم شد و حصّه هر یک از خواهران پدری یک سهم. چهارم آن که میانه روس و سهام جمیع فرق توافق باشد و میانه رءوس ایشان تداخل باشد رءوس هر فرقه را به جزء وفق ردّ باید کرد و اکثر را در اصل فریضه باید زد مثل آن که شخصی بمیرد و شش زن و شانزده خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است حصّه زنان سه است با رءوس ایشان چون توافق بثلت بود بمعنی اعم ردّ کردیم رءوس ایشان را بدو که ثلث شش است و حصّه خواهر مادری چهار است با رءوس ایشان جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۰۴ متوافق به ربع بود بمعنی اعم ردّ کردیم رءوس ایشان را ربع که چهار است و حصّه خواهران پدری پنجست با رءوس ایشان متوافق بخمس بود ردّ کردیم رءوس ایشان را بخمس که دو است و چون میانه رءوس جمیع فرق تداخل بود اکتفا به چهار کردیم و چهار را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت شد حصّه هر یک از زنان چهار سهم شد و حصّه هر یک از خواهران مادری یک سهم و حصّه هر یک از خواهران پدری دو سهم. پنجم آن که میانه رءوس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رءوس ایشان تداخل باشد همان رءوس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آن که شخصی بمیرد و سه زن و شش پسر داشته باشد اصل فریضه ایشان هشت سهم است یک سهم حصّه زنان و میانه آن و رءوس ایشان تباین و هفت سهم حصّه پسران و میانه آنها نیز تباین و چون میانه رءوس هر دو فرقه تداخل بود اکتفا به شش کرده شش را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم شد حصّه هر یک از زنان سه سهم شد و حصّه هر یک از پسران هفت سهم. ششم آن که میانه رءوس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رءوس و سهام بعضی توافق نباشد و میانه رءوس ایشان تداخل باشد رءوس آن بعضی را که با سهام ایشان موافقت به جزء وفق ردّ باید کرد و اکثر را در اصل فریضه باید زد مثل آن که شخصی بمیرد و چهار زن و شش برادر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهمست حصّه زنان یک سهم شد و حصّه برادران سه سهم و چون میانه ایشان توافق بثلت بود بمعنی اعم ردّ کردیم رءوس ایشان را بثلت که دو است و چون میانه دو و چهار تداخل بود چهار را در اصل فریضه ضرب کردیم شانزده شد حصّه زنان چهار سهم شد و حصّه هر یک از برادران پدری دو سهم. هفتم آن که میانه رءوس جمیع فرق و سهام ایشان توافق بمعنی اعم باشد و میانه رءوس ایشان توافق باشد رءوس ایشان را به جزء وفق ردّ باید کرد و جزء وفق رءوس فرقه را در فرقه دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقه ثالثه و هم چنین حاصل را در اصل فریضه مثل آن که شخصی بمیرد و دوازده زن و بیست

و چهار خواهر مادری و پنجاه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه دوازده سهم است حصّه زنان سه سهم بود چون میانه رءوس سهام ایشان توافق بمعنی اعمّ بود ردّ کردیم رءوس ایشان را بثلث یعنی چهار و حصّه خواهران مادری چهار سهم بود میانه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۰۵ رءوس و سهام ایشان توافق به ربع بود ردّ کردیم رءوس ایشان را به ربع یعنی شش و حصّه خواهران پدری پنج بود میانه رءوس و سهام ایشان بخمس بود ردّ کردیم رءوس ایشان را بخمس یعنی ده و چون میانه رءوس و فرقه اولی و ثانیه توافق بثلث بود ضرب کردیم دو را در شش دوازده باشد و میانه حاصل و رءوس فرقه ثالثه توافق بنصف بود ضرب کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد آن گاه شصت را در اصل فریضه که دوازده بود ضرب کردیم هفتصد و بیست سهم شد حصّه زنان صد و هشتاد سهم شد و حصّه خواهران مادری دویست و چهل سهم و حصّه خواهران پدری سیصد سهم. هشتم آن که میانه رءوس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رءوس ایشان توافق باشد جزء وفق فرقه اولی را در فرقه ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در اصل فریضه مثل آن که شخصی بمیرد و چهار زن و ده برادر پدری داشته باشد اصل فریضه چهار سهم است حصّه زنان یک سهم و حصّه برادران پدری سه سهم و چون میانه رءوس ایشان توافق بنصف بود ردّ کردیم رءوس ایشان را بنصف پس دو را در ده ضرب کردیم بیست شد و بیست را در چهار ضرب کردیم هشتاد شد حصّه زنان بیست سهم شد و حصّه برادران پدری شصت سهم. نهم آن که میانه رءوس بعضی از فرق و سهام ایشان توافق باشد و میانه سهام و رءوس بعضی توافق نباشد رءوس آن بعضی را که توافق دارد میانه رءوس و سهام ایشان ردّ باید کرد به جزء وفق و ضرب باید کرد و جزء وفق فرقه اولی را در فرقه ثانیه و حاصل او را در فرقه ثالثه و هم چنین حاصل را در اصل فریضه مثل آن که شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار است حصّه زنان یک سهم است و حصّه خواهران پدری سه سهم و میانه سهام و رءوس ایشان توافق بثلث است بمعنی اعمّ ردّ کردیم رءوس ایشان را بثلث که چهار است و چون میانه رءوس هر دو فرقه توافق بنصف بود سه را در چهار ضرب کردیم حاصل را که دوازده است در چهار که اصل فریضه است زدیم چهل و هشت سهم شد حصّه زنان دوازده سهم شد و حصّه خواهران پدری سی و شش سهم. دهم آن که میانه سهام و رءوس جمیع فرق توافق باشد و میان رءوس ایشان تباین رءوس ایشان را به جزء وفق ردّ باید کرد و ضرب باید کرد رءوس هر فرقه را در دیگری و حاصل را در عدد رءوس فرقه ثالثه و هم چنین حاصل را در اصل فریضه مثل آن که شخصی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۰۶ بمیرد و شش زن و دوازده خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است سه سهم حصّه زنان و چون میانه رءوس ایشان و سهام ایشان توافق بثلث بود بمعنی اعمّ ردّ کردیم رءوس ایشان را بثلث که دو است و حصّه خواهران مادری چهار است و چون میانه رءوس و سهام ایشان توافق بثلث بود ردّ کردیم رءوس ایشان را بثلث یعنی چهار و حصّه خواهران پدری پنجست و چون میانه رءوس و سهام ایشان توافق بخمس بود ردّ کردیم رءوس ایشان را به پنج آن گاه دو را در سه ضرب کردیم و حاصل آن را در پنج زدیم و هم چنین حاصل آن را در دوازده که اصل فریضه است ضرب کردیم سیصد و شصت سهم شد حصّه زنان نود سهم شد و حصّه خواهران مادری صد و بیست و حصّه خواهران پدری صد و پنجاه. یازدهم آن که میانه رءوس سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رءوس جمیع فرق تباین باشد رءوس هر فرقه را در دیگری ضرب باید کرد و حاصل را در عدد رءوس فرقه ثالثه و هم چنین حاصل را در اصل فریضه مثل آن که شخصی بمیرد و دو زن و پنج خواهر مادری داشته باشد و اصل فریضه دوازده سهم است حصّه زنان سه سهم است و حصّه خواهران مادری چهار سهم و حصّه خواهران پدری پنج سهم و چون میانه سهام و رءوس جمیع فرق توافق بود ضرب کردیم دوازده را در پنج و حاصل آن را در هفت و هم چنین حاصل را در اصل فریضه هشتصد و چهل سهم شد حصّه زنان دویست و ده سهم شد و حصّه خواهران مادری دویست و هشتاد سهم و حصّه خواهران پدری سیصد و پنجاه سهم. دوازدهم آن که میانه رءوس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رءوس و سهام بعضی نباشد و میانه رءوس جمیع فرق تباین باشد رءوس متوافقین را به جزء وفق ردّ باید کرد و رءوس فرقه اولی را در فرقه ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در فرقه ثالثه و هم

چنین حاصل را در اصل فریضه مثل آن که شخصی بمیرد و چهار زن و شش خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است حصّه زنان سه سهم و حصّه خواهران مادری چهار سهم و حصّه خواهران پدری پنج سهم و چون میانه سهام و رعوس ایشان توافق بنصف بود ردّ کردیم رعوس ایشان را بنصف که سه باشد و چون میانه رعوس جمیع فرق تباین بود ضرب کردیم چهار را در سه و حاصل را در اصل فریضه یک هزار و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۰۷ هشت سهم حاصل شد حصّه زنان دو بیست و پنجاه و دو سهم شد و حصّه خواهران مادری سیصد و سی و شش سهم و حصّه خواهران پدری چهار صد و بیست سهم.

### قسم دوم آن که ترکه زیاد باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروض

#### اشاره

قسم دوم آن که ترکه زیاد باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروض پس زیادتی را بر صاحبان فروض ردّ باید کرد سوای زوجه که اصحّ آنست که مطلقاً بر او ردّ نمی‌شود و در زوج خلافت اصحّ آنست که ردّ می‌شود چنانچه مذکور شد و سوای مادر با حاجب بخلاف مذهب سنّیان که ایشان قایلند بآنکه آن چه از حصّه صاحبان فروض زیاد می‌ماند از خویشان پدریست و این را تعصیب می‌گویند و تعصیب پیش شیعه باطل است و از عادت فقهای امامیه رضوان الله علیهم آنست که هر گاه ترکه زیاد از فروض صاحبان فرض باشد اول قسمت فروض ایشان می‌نمایند آن گاه تتمه را نیز بر ایشان ردّ می‌کنند و حضرت سلطان المحققین و برهان المدققین نصیر الملّه و الحقّ و الدّین محمد طوسی قدس سرّه در رساله میراثیه خود به یک دفعه بر صاحبان فرض قسمت می‌کند با وجود آن که طریقه قسمت خواجه اخصر از طریقه قسمت ایشانست و احادیث حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نیز بر طبق آن وارد است چنانچه در روایت صحیحه محمّد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شده که گفت که آن حضرت علیه السلام صحیفه میراثیه که به خطّ حضرت امیر المؤمنین ع و املائی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بود بمن نمود دیدم که نوشته بود که شخصی مرده و دختری و مادری گذاشته حصّه دختر نصف است و حصّه مادر سدس پس مال بر چهار سهم قسمت باید کرد سه حصّه از آن تعلق به دختر دارد و یک حصّه به مادر و هم چنین محمّد بن مسلم نقل کرده که در آن صحیفه دیدم به خطّ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و املائی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نوشته بود که مردی فوت شده و دختری و پدری و مادری گذاشته حصّه دختر نصف است سه سهم و حصّه هر یک از پدر و مادر یک سهم پس مال را بر پنج قسمت باید کرد سه حصّه آن تعلق به دختر دارد و دو حصّه به پدر و مادر.

#### تکمله

تکمله بدان که جمیع مسائلی که مشتمل بر ردّ بر صاحبان فروض است در طبقه اولی و طبقه ثانیه نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقه ثانیه ردّ را جایز می‌دانند یازده قسمست: اول آن که شخصی مرده باشد و دختری و یکی از پدر یا مادر داشته باشد بطریق سلطان المحققین اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم می‌شود. دوم آن که جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۰۸ شخصی مرده باشد و دختری و پدری و مادری داشته باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم می‌شود. سیم آن که شخصی مرده باشد و سه دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر داشته باشد اصل فریضه ایشان از شانزده سهم منقسم می‌شود. پنجم آن که مردی مرده باشد و دختری و یکی از پدر یا مادر و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از سی و دو سهم منقسم می‌گردد. ششم آن که مردی مرده باشد و پدری و مادری و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهل سهم منقسم می‌گردد. هفتم آن که شخصی مرده باشد و دو

دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان نیز از چهل سهم منقسم می‌گردد. هشتم آن که شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم می‌شود. نهم آن که شخصی مرده باشد و دو خواهر مادری و دو خواهر پدری یا بیشتر داشته باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم می‌گردد. دهم آن که شخصی مرده باشد و دو خواهر مادری یا بیشتر و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان نیز از پنج سهم منقسم می‌شود. یازدهم آن که شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از شانزده سهم منقسم می‌گردد و اگر در این یازده صورت اصل فریضه بر ایشان صحیح منقسم نشود رعایت نسبت‌هایی که در ما سبق مذکور شد باید کرد تا بر ایشان صحیح منقسم شود. رد نیز بر دو قسم است: اول ردّ احماسی و آن چنانست که آن چه از فرض صاحبان فروض زیاده می‌آید بر پنج سهم منقسم می‌گردد مثل آن که شخصی بمیرد و دختری و پدری و مادری داشته باشد اصل فریضه ایشان شش سهم است دو سهم تعلق به پدر و مادر دارد و سه سهم تعلق به دختر دارد و تتمه بر ایشان ردّ می‌شود به پنج سهم. دوم ردّ ارباعی و آن چنانست که تتمه به چهار سهم منقسم می‌شود مثل آن که شخصی بمیرد و جماعت مذکوره دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر یا مادری یا پدری داشته باشد چه در این صورت بر مادر ردّ نمی‌شود بلکه تتمه میانه دختر و پدر به چهار سهم منقسم می‌گردد و بعضی از مجتهدین در این صورت نیز به پنج حصّه منقسم می‌کنند و حصّه مادر را به پدر می‌دهند پس پیش ایشان ردّ بر یک قسم است

### قسم سیم آن که ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد

قسم سیم آن که ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۰۹ و سبب آن دو امر است: اول داخل شدن شوهر مثل آن که زنی بمیرد و دختری و پدری و مادری و شوهری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است چهار سهم حصّه پدر و مادر است و سه سهم حصّه شوهر پس پنج سهم باقی ماند و سهام مفروضه دختر شش است چون اینجا شوهر داخل باشد حصّه او ناقص می‌شود و نقص بر او واقع باشد و هر جا که در ترکه نقصی بهم رسد بر پدر «۱» و دختران و خواهران پدر و مادری یا پدریست خلاف مر سنیان را که ایشان بر فریضه زیاده می‌کنند تا نقص بر کسی واقع نشود و این را عول می‌گویند و عول در مذهب حقّ امامیه باطلست. دوم داخل شدن زن مثل آن که شخصی بمیرد و دو خواهر مادری و یک خواهر پدر مادری یا پدری و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است ثلث آن که چهار است حصّه خواهران مادری است و ربع آن که سه است حصّه زن و پنج باقی حصّه خواهر پدر مادری یا پدریست و سهام مفروضه ایشان شش باشد اینجا نقص بر زن واقع می‌شود

### طریق دوم آن که سهام هر وارثی را از فریضه نسبت دهند

طریق دوم آن که سهام هر وارثی را از فریضه نسبت دهند پس بآن نسبت از ترکه می‌گیرند و این نزدیکست به فهم هر گاه نسبت واضح باشد مثل آن که شخصی بمیرد و ازو زنی و پدری و مادری بماند و مادر را حاجب نباشد چه فریضه ایشان از دوازده سهم منقسم می‌شود زن ربع ترکه که سه است می‌برد و مادر ثلث ترکه که چهار است می‌برد و باقی که پنجست و ربع و سدس ترکه است به پدر متعلق است و گاه هست که نسبت واضح نیست و آسان نمی‌شود مگر بضرب مثل آن که ترکه پنج دینار باشد و ورثه جماعت مذکوره باشند چه در این صورت محتاجست که پنج را در عدد سهام فریضه ضرب کند تا شصت حاصل شود آن گاه هر دیناری را به دوازده جزء باید کرد تا منقسم شود پس زوجه را پانزده جزء می‌رسد که یک دینار و ربع دینار باشد و مادر را بیست جزء که یک دینار و نیم و سدس دینار باشد و پدر را بیست و پنج جزء که دو دینار و نصف و سدس دینار باشد



**طریق سیم آن که ترکه را بر فریضه قسمت نمایند**

طریق سیم آن که ترکه را بر فریضه قسمت نمایند بعد از آن خارج قسمت را در سهام هر یک از ایشان ضرب کنند آن چه بهم رسد نصیب هر یک باشد و این نزدیکست به فهم چه قسمت در این صورت سهل است مثلاً هر گاه فریضه مذکور باشد و ترکه شش دینار باشد بعد از قسمت بر دوازده هر یک سهم را نصف دینار می‌رسد پس نصف دینار را در سهام زوجه که سه است ضرب کنند یک دینار و نصف دینار ( \_\_\_\_\_ ) از برای پدر موردی که این حکم ترتب بر او شود نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۴۱۰ بهم می‌رسد و نصف دینار را در سهام مادر که چهار است ضرب کنند دو دینار حاصل می‌آید و نصف دینار را در سهام پدر که پنجست ضرب کنند دو دینار و نصف می‌شود

**طریق چهارم مستعمل میانه دو فریضه**

طریق چهارم مستعمل میانه دو فریضه و آن بر دو قسمت: اول آن که در ترکه کسر نباشد چون دوازده دینار چه سهام هر وارثی را از فریضه باید گرفت و در ترکه ضرب کرد آن چه حاصل شود بر اصل فریضه قسمت باید نمود پس خارج قسمت نصیب آن وارثست مثل آن که سه زن و پدر و مادر و دو پسر و یک دختر باشند چه فریضه ایشان بیست و چهار است منکسر می‌شود نصیب اولاد بر پنج و وفق بیست و پنج را ضرب باید کرد در اصل فریضه صد و بیست حاصل می‌شود پس سهام هر یک از زوجات پنج بود آن را ضرب باید کرد در دوازده که اصل فریضه است شصت شد آن گاه قسمت باید کرد بر صد و بیست نصف دینار خارج قسمت است نصیب هر یک از زوجات و سهام هر یک از پدر و مادر بیست است چون آن را در دوازده ضرب کنند دویست و چهل می‌شود بعد از قسمت بر صد و بیست خارج قسمت دو دینار می‌شود آن نصیب هر یک از پدر و مادر است و سهام هر پسر بیست و شش است چون آن را در دوازده ضرب کنند و بر صد و بیست قسمت نمایند خارج قسمت دو دینار و سه و خمس دینار می‌شود نصیب هر دختری دیناری و سه عشر دینار می‌شود. دوم آن که در ترکه کسر باشد پس بسط باید کرد تا از جنس کسر گردد و کسر را بر آن بیفزایند و چنانچه مذکور شد در آن عمل کنند پس در مثال مذکور هر گاه ترکه دوازده دینار و نصف باشد آن را بیست و پنج باید کرد و اگر ثلث باشد سی و هفت و هم چنین هر گاه ممکن باشد به قیراط و حبات قسمت باید کرد و بآن عمل نمود و دیناری بیست قیراطست و قیراطی سه حبه و حبه چهار ارز و بعد از ارز اسم خاصی نیست

**طریق پنجم مناسخات**

طریق پنجم مناسخات و آن چنانست که شخصی بمیرد و قسمت میراث او نشده یکی از ورثه او بمیرد چه در این صورت قسمت هر دو فریضه را از یک اصل باید کرد و آن بر دو قسمت: قسم اول آن که وارث و استحقاق واحد باشد چون شش برادر و شش خواهر از شخصی بعد از فوت او بماند و پیش از قسمت ترکه یکی از برادران بمیرد و بعد از آن یک خواهر بمیرند تا آن که یک برادر و خواهر بماند مال میت میان ایشان اثلاثاً حصّه می‌شود اگر برادران و خواهران پدری باشند و بالسویه می‌برند اگر برادران و خواهران مادری باشند. قسم دوم آن که وارث و استحقاق جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۴۱۱ مختلف باشد یا یکی از آنها



پس اگر نصیب میت ثانی بر ورثه ایشان منقسم شود هر دو مسأله از مسأله اولی منقسم می‌گردد مثل آن که زنی بمیرد و شوهری و چهار خواهر پدری داشته باشد آن‌گاه شوهر بمیرد و پسری و دو دختر بگذارند فریضه اولی هشت است حصّه شوهر چهار است و بر ورثه او منقسم می‌شود و اگر منقسم نشود پس اگر نسبت میانه نصیب میت ثانی و سهام ورثه او توافق باشد وفق فریضه ثانیه را و وفق نصیب را در فریضه اولی ضرب می‌کنند مثل آن که کسی بمیرد و پدری و مادری و پسری داشته باشد بعد از آن پسر بمیرد و ازو دو پسر و دو دختر بماند فریضه اولی شش است نصیب پسر چهار است و سهام ورثه او شش و میانه سهام ورثه و رعوس ایشان توافق بنصف است سه را در شش ضرب می‌کنند هجده می‌شود و اگر تباین باشد فریضه ثانیه را در اولی ضرب می‌کنند چون پدری و مادری و پسری باشد و دو پسر و یک دختر ازو بماند فریضه اولی شش است و حصّه پسر چهار است و سهام ورثه او پنج و میانه رعوس و سهام ایشان تباین است پنج را در شش ضرب باید کرد سی می‌شود و اگر یکی از میراث‌خوار میت ثانی پیش از قسمت بمیرد عمل واحد است و هم چنین اگر فرض کثرت تناسخ کند.

### مطلب ششم در لواحق میراث

#### فصل اول در میراث جماعتی که به یک دفعه در دریا غرق شوند

فصل اول در میراث جماعتی که به یک دفعه در دریا غرق شوند یا دیواری بر سر ایشان افتد و همه بمیرند از یکدیگر میراث می‌برند به چهار شرط: شرط اول آن که هر یک مال داشته باشد چه میراث در مالست پس اگر در میانه ایشان کسی باشد که مال نداشته باشد میراث نمی‌برد و ازو میراث نمی‌برند. شرط دوم آن که از یکدیگر میراث برند پس اگر از یکدیگر میراث نبرند مثل آن که دو برادر غرق شوند و یکی از ایشان را فرزندی باشد چه برادر با وجود فرزند میراث نمی‌برد. شرط سیم آن که تقدیم و تاخیر مردن هر یک بر دیگری مشخص نباشد چه اگر تقدیم و تاخیر مشخص باشد مقدم میراث نمی‌برد. شرط چهارم آن که مردن ایشان به سبب غرق یا هدم باشد پس اگر دو کس به یک دفعه به اجل خود بمیرند میراث از هم نمی‌برند و بعضی از مجتهدین برآنند که هر سببی که باعث اشتباه شود این حکم دارد و بعضی از ایشان گفته‌اند که اگر جماعتی را در آتش اندازند یا بکشند از یکدیگر میراث می‌برند و هر گاه این چهار شرط جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۱۲ بهم رسد میراث از هم دیگر می‌برند از جمیع چیزهای یکدیگر مگر از آن چه از یکدیگر میراث می‌گیرند که از آن میراث نمی‌برند زیرا که لازم می‌آید «۱» که شخص مرده را زنده فرض کنند و این محالست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که از آن نیز میراث می‌برند و خلافت میان مجتهدین که آیا در این صورت تقدیم میراث بردن کسی که نصیب او کمتر باشد واجبست یا نه اقرب آنست که واجب نیست لیکن سنت است پس اگر پدری و پسری به یک دفعه غرق شوند اول فرض مردن پسر باید کرد و حصّه پدر را از ترکه پسر باید داد و بعد از آن فرض مردن پدر باید کرد و حصّه پسر را از متروکات پدر بیرون آورد سوای آن چه از پسر به میراث برده چه از آن میراث نمی‌برد آن‌گاه آن چه هر یک از ایشان میراث برده است به میراث خوار زنده او می‌رسد و اگر یکی از ایشان میراث‌خوار نداشته باشد میراث او به کسی می‌رسد که با او غرق شده و ازو به ورثه زنده او می‌رسد.

#### فصل دوم در میراث خنثی

فصل دوم در میراث خنثی یعنی کسی که هم آلت مرد داشته باشد و هم فرج زن و قاعده در تحقیق حال او چنان است که ببینند آخر از کدام منقطع می‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که حکم بر آن کنند که پیشتر منقطع می‌شود و اگر هر دو در ابتدا و انقطاع مساوی باشند در این صورت خنثی مشکل است و در حکم او میانه مجتهدین خلافت بعضی برآنند که پهلوهای او را

بشمارند پس اگر هجده ضلع داشته باشد زنست و اگر هفده باشد به این طریق که نه ضلع از جانب راست او باشد و هشت ضلع از جانب چپ مرد است و بعضی گفته‌اند که قرعه بزنند و بر آن حکم کنند و بعضی بر آنند که اگر علامتی از لویه یا بول یا حیض یا احتلام یا جماع در او باشد بآن عمل نمایند «۲» و اگر این علامتها نباشد میراث مرد به او دهند و مشهور در میراث او آنست که نصف میراث مرد و نصف میراث زن بانکه تر که را یک مرتبه بر تقدیر ذکوریت منقسم سازند و یک مرتبه دیگر بر تقدیر انوئیت آن‌گاه ضرب کنند یکی را در دیگری در تباین یا در جزء وفق در توافق یا در اکثر در تداخل و حاصل را در دو ضرب کنند یا آن را تضعیف نمایند آن‌گاه هر وارثی را نصف آن چه حاصل می‌شود از دو فریضه بدهند پس هر گاه میت پسری و دختری و خنثائی بگذارد فریضه ایشان از چهل منقسم می‌شود چه فریضه ذکوریت پنجست و انوئیت چهار و چهار در پنج بیست می‌شود و بیست را که در دو ضرب کردیم چهل شد (۱)

تعلیل خالی از مناقشه نیست و اولی استدلال بوجود نصّ معتبر است مثل صحیحه عبد الرحمن ابن الحجاج و غیرها صدر دام ظلّه (۲) اگر به امارات علمیه زن یا مرد بودن خنثی معلوم نشد رعایت احتیاط را در هر موردی نمایند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۴۱۳ حصّه ذکر بر تقدیر ذکوریت خنثی شانزده می‌شود و حصّه انثی بر تقدیر انوئیت خنثی بیست می‌شود و نصف هر دو هجده است و حصّه خنثی سیزده می‌شود زیرا که حصّه او بر تقدیر ذکوریت شانزده است و بر تقدیر انوئیت ده و حصّه دختر نه می‌شود زیرا که حصّه او بر تقدیر ذکوریت خنثی هشت می‌شود و بر تقدیر انوئیت او سیزده می‌شود و در صورت مذکور اگر شوهر با زن جمع شود مخرج نصیب ایشان را در فریضه ضرب باید کرد و نصیب او را بیرون باید آورد آن‌گاه تتمه را باید قسمت کرد بر چهل سهم هر سهمی به سه سهم اگر شوهر باشد و هفت سهم اگر زن باشد و اگر با پدر و مادر خنثی جمع شود فریضه ذکوریت شش است و فریضه انوئیت پنج و حاصل ضرب پنج در شش سی است و هر گاه سی را در دو ضرب کردیم شصت می‌شود پدر و مادر بیست و دو می‌برند چه حصّه ایشان بر تقدیر ذکوریت بیست است و بر تقدیر انوئیت بیست و چهار و خنثی سی و هشت می‌برد بر تقدیر ذکوریت چهل می‌برد و بر تقدیر انوئیت سی و شش و اگر با پدر و مادر دو خنثی جمع شوند در این هر دو صورت اکتفا به شش باید کرد و اگر یکی از پدر و مادر با خنثی جمع شوند فریضه ذکوریت شش است و فریضه انوئیت چهار و میانه ایشان توافق است نصف هر یک را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد باز دوازده را در دو ضرب کردیم بیست و چهار شد پس حصّه یکی از پدر و مادر پنج باشد و حصّه خنثی نوزده و اگر دو خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شوند فریضه ایشان نیز مثل فریضه پدر و مادر با خنثی است که مذکور شد اما شصت را در دو ضرب کردیم صد و بیست می‌شود و اگر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج مسأله انوئیت را در هجده مسأله ذکوریت ضرب کردیم نود می‌شود و نود را که در دو ضرب می‌کنیم صد و هشتاد می‌شود حصّه یکی از پدر و مادر سی و سه می‌شود بر تقدیر ذکوریت سی و شش می‌برد و بر تقدیر انوئیت سی و حصّه دختر شصت و یک و حصّه خنثی هشتاد و شش پس در این صورت از حصّه پدر نصف ردّ افتاده است زیرا که مردود بر تقدیر انوئیت هر دو شش است که فاضل است بر تقدیر ذکوریت و اگر پدر و مادر یا یکی از ایشان با خنثی جمع شود نصیب مادر ایشان بر فریضه ایشان زیاده نمی‌شود و هم چنین دو خنثی با پدر و مادر و اگر برادران پدر مادری یا پدر جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۴۱۴ خنثی باشند چون اولادند و امّا برادران مادری مساویند و اعمام هم چون برادران پدریست و احوال چون برادران مادری.

### فصل سیم در بیان میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد

فصل سیم در بیان میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد و میراث کسی که دو سر داشته باشد و میراث فرزندی که در شکم باشد و میراث فرزندی که پدر او با مادرش لعان کرده باشد و میراث ولد الزّنا امّا میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر

وانثی نداشته باشد یا کسی که یکی از مخرج قبل و دبر داشته باشد یا کسی که هیچ کدام نداشته باشد و آن چه بخورد قی کند یا کسی که بول و غایط او هر دو از یک موضع بیرون آید همه به قرعه بیرون باید آورد به این طریق که بر پارچه کاغذی بنویسند عبد الله و بر پارچه دیگر أمه الله و آن را در سهام مبهمه بگردانند و این دعا بخوانند که اللهم أنت الله لا اله الا أنت عالم الغیب والشهادة أنت تحكم بین عبادك فيما كانوا فيه يختلفون بین لنا امر هذا المولود کیف یورث ما فرضت له فی کتابك بعد از آن سهام را مشوش سازند و رقعہ بیرون آورند پس اگر عبد الله بیرون آید میراث پسر می‌گیرد و اگر أمه الله بیرون آید میراث دختر و تحقیق میراث کسی که دو سر و دو بدن بر یک کمر داشته باشد به این طریق است که یکی از ایشان را بیدار کنند اگر هر دو به یک دفعه بیدار شوند میراث یک کس می‌برند و اگر یکی بیدار شود و یکی در خواب باشد میراث دو کس می‌برند و میراث فرزندی که در شکم باشد وقتی ثابت می‌شود که زنده از شکم بیرون آید و حرکت کند حرکت احیا اما احتیاطاً حصه دو پسر باید گذاشت پس اگر مرد زاییده شود ورثه قسمت کنند و میراث ولد ملاعنه از مادر و فرزند و زوجه اوست و با عدم ایشان از خویشان مادری اوست بالسویه و او نیز از خویشان مادری میراث می‌برد و میراث ولد الزنا از طرفین از فرزند و زوجه اوست و پدر و مادر ازو میراث نمی‌برند و نه کسی که به ایشان نزدیک باشد و هر گاه زوجه و فرزند مفقود باشد ضامن جریره میراث ازو می‌برد و با عدم او امام علیه السلام و ولد الزنا از یک طرف منع مخصوص به آن طرف است دون طرف دیگر.

### فصل چهارم در بیان میراث مجوس

فصل چهارم در بیان میراث مجوس بدان که میانه مجتهدین خلافت در میراث ایشان بعضی گفته‌اند که میراث می‌برند به سبب صحیح و سبب صحیح به فاسد نمی‌برند و بعضی بر آنند که بهر دو جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۱۵ می‌برند خواه صحیح باشد و خواه فاسد و بعضی گفته‌اند بنسب صحیح و فاسد میراث می‌برند و به سبب صحیح می‌برند نه به سبب فاسد و آن چه در احادیث وارد شده مؤید قول دوم است چه سکونی از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که فرمودند مجوسی از مادر و خواهر و دختر میراث می‌برد برای آن که مادر اوست و هم زن اوست و حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام به کسی دشنام مجوسی می‌داده که مادر خود را خواسته بود فرمود که نمی‌دانی که این پیش مجوسی نکاحست پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند و ازو دختری بهم رسد زوجه او نصیب دختری و زنی را می‌برد و نصیب دختران دیگر می‌برد و اگر خواهر مادری خود را که جدّه پدری او باشد یا خواهر پدری را که جدّه مادری باشد بخواهد بهر دو میراث می‌برد و اگر یکی از آنها منع دیگری کند ارث به مانع می‌رسد چون دختر که خواهر مادری باشد و عمه که خواهر پدری باشد و عمه که دختر عمه باشد و خواهری که مادر باشد و اما غیر مجوس حکم ایشان حکم مسلمانانست و مسلمانان به سبب فاسد میراث نمی‌برند به اجماع اما بنسب فاسد چون وطی به شبهه میراث می‌برند

### باب نوزدهم از کتاب جامع عباسی در بیان حدودی «۱» که جهت دزدی و زنا و لواطه و سحق

#### اشاره

باب نوزدهم از کتاب جامع عباسی در بیان حدودی «۱» که جهت دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن در شرع مقرر است و تعزیرهایی که اهل شرع جهت بعضی از گناهان قرار داده‌اند بدان که حد در لغت عرب بمعنی منع آمده و به جهت شرع عقوبت خاصی است متعلق بازار بدن کسی که گناهی ازو صادر شده باشد و شارع جهت آن مقداری معین کرده بحسب هر فردی از افراد حدود و در آن سه مطلبست:

## مطلب اول در بیان اقسام حدود

## فصل اول در بیان قسم اول

فصل اول در بیان قسم اول از اقسام حدود و آن بریدن دست راستست در مرتبه اولی و پای چپ در مرتبه ثانیه و حبس مخلمد در مرتبه سیم و کشتن در مرتبه چهارم و این حد دزدیست و شروط آن چهارده است: اول آن که دزد بالغ باشد چه اگر طفل دزدی کند تأدیبش باید کرد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در مرتبه اولی دزدی او را عفو باید کرد و در مرتبه دوم تأدیب او باید کرد و در مرتبه (۱) چون حدود و قصاص در این ازمنه متروک گردیده و دیده و شنیده نشده کسی متصدی آن گردد الا نادرا لهذا حواشی بر آنها نوشته نشد إن شاء الله تعالی اخوان مؤمنین و فقهم الله تعالی پیوسته در درگاه حضرت قاضی الحاجات تصریح می‌نمایند و مدام در مظان استجابت دعوات مشغول دعا می‌باشند که ظهور موفور السرور حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه و سهل مخرجه را از نزدیک فرماید و مؤمنین را از ظلمت غیبت برهاند إن شاء الله تعالی و البته این دعا را از اعظم قربات خواهند شمرد و پیوسته منتظر ظهور موفور السرور خواهند بود إن شاء الله تعالی و فقنا الله تعالی و جمیع المؤمنین لذلك صدر دام ظلّه العالی تا باین مقام ملاحظه شد و الله هو الموفق للصواب جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۱۶ سیم سرهای انگشتانش را آن قدر باید تراشید که خون آلوده شود و در مرتبه چهارم سرهای انگشتان او را قطع باید کرد و در مرتبه پنجم دست راست او را بطریق بالغ باید برید. دوم آن که عاقل باشد چه دیوانه را تأدیب باید کرد و اگر چه مکرر ازو دزدی صادر شود اما اگر جنون او دوری باشد و در حالت غیر دیوانگی دزدی کند حد از او ساقط نمی‌شود. سیم آن که مختار باشد پس اگر کسی او را به اکراه بر آن دارد بر او حدی نیست. چهارم آن که آن چه دزدیده است مال باشد پس اگر مال نباشد بر او حدی نیست مثل آن که طفل آزادی را بدزدد و اگر چه جامهای او زیاده از ربع یک مثقال طلا بوده باشد حد ندارد اما اگر بالغی را بدزدد و جامهای او ربع مثقال طلا باشد حد دارد و اگر غلام کوچک شخصی را بدزدد حد دارد و اگر غلام بزرگ کسی را بدزدد حد ندارد مگر آن که در خواب باشد یا مست باشد و در دزدیدن مال فرقی میانه جامه و طعام و میوه و نان و نمک و برق و خاک و گل ارمنی و حیوان و غیر آن نیست. پنجم آن که آن مال به نصاب رسیده باشد و نصاب چهار یک مثقال شرعی طلای خالص است که مضروب به سکه معامله باشد یا هر چه قیمت آن ربع مثقال باشد پس دزدیدن چیزی که قیمت آن کمتر از این باشد حد ندارد و اگر انگشتی که وزن آن شش یک مثقال باشد و قیمت آن چهار یک مثقال بدزدد حد دارد اما اگر وزن آن چهار یک مثقال باشد و قیمت آن شش یک مثقال حد ندارد و اگر مالی را که قیمتش ربع مثقال باشد بدزدد به گمان آن که ربع مثقال نیست حد دارد و اگر جامه بدزدد که قیمت آن کمتر از ربع مثقال باشد و در جیب آن جامه ربع مثقال طلا باشد و عالم بآن نباشد و بعد از دزدیدن آن جامه بر او ظاهر شود آیا حد دارد یا نه میانه مجتهدین در آن خلافت و آیا دزدیدن نصاب به یک دفعه شرطست یا نه در این نیز خلافت اقرب آنست که شرطست و هم چنین خلاف کرده‌اند در آن که اگر دو شخص ربع یک مثقال طلا بدزدند آیا قطع بر ایشان لازم است یا نه اقرب آنست که لازم نیست. ششم آن که آن مال مال فرزند و بنده نباشد چه اگر پدری مال فرزند خود را بدزدد و آقا مال بنده خود را و اگر چه مکاتب باشد بر این هر دو شخص قطع نیست اما اگر پسر مال پدر را بدزدد قطع لازمست و هم چنین اگر مادر مال پسر را بدزدد. هفتم آن که آن چه دزدیده باشد از طعام در سال قحط نباشد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۱۷ چه اگر در سال قحط طعام بدزدد قطع نیست. هشتم آن که تمام آن مال غیر دزد باشد چه اگر مال خود را که به اجاره داده باشد از مستاجر بدزدد قطع نیست و هم چنین قطع نیست اگر مال مشترک را یا مال خود را به گمان آن که مال غیر است بدزدد و هم چنین قطع نیست هر گاه پیش از بردن از حرز یا بعد از بیرون آوردن از حرز و پیش از آن که بحاکم عرض کنند و حکم به قطع او کند مالک او شود به هبه یا به میراث یا به خریدن. نهم

آن که توهم حلیت نباشد پس اگر توهم حلیت باشد مثل آن که کسی توهم کند که آن چه برده است ملک اوست و اگر چه بمجرّد دعوی باشد قطع نیست. دهم آن که آن مال دزدیده از محرّمات نباشد پس دزدیدن شراب و گوشت خوک باعث قطع نمی‌شود و اگر چه میانه او و جهود مشترک باشد لیکن در این صورت از جهت جهود غرامت باید کشید و اگر سگی را که قیمت آن ربع مثقال باشد بدزد مجتهدین را در آن خلافت اقرب آنست که سبب قطع می‌شود و اگر آلات لهو چون طنبور یا ظروف طلا و نقره را بدزد بقصد شکستن قطع نیست و اگر بقصد دزدیدن بردارد و قیمت آن ربع دینار باشد در آن خلافت اقرب آنست که قطع لازمست و اگر مال کافر حربی را بدزد باعث قطع نمی‌شود اما اگر مال جهود را که به شرایط ذمه باشد بدزد باعث قطع می‌شود. یازدهم آن که آن مال را از حرز بدزد و مراد به حرز جائی است که مال را به واسطه محافظت و نگاهداشتن در آن گذارند و آن مختلف باختلاف اموال است پس صندوق مقفل حرز ازو جواهر است و دکان در بسته حرز متاع و غیر آن و خانه و باغ حرز میوه و طویله حرز چاروا و قبر حرز کفن و اگر در دکان گشاده باشد و صاحب دکان نگاه می‌کرده باشد آیا اگر چیزی بدزد موجب قطع می‌شود یا نه میانه مجتهدین در این خلافت و درخت حرز میوه نیست پس اگر میوه از درخت بدزد قطع نیست و اگر در مسجد را بدزد یا کفن را از قبر برآورد قطع لازمست و آیا شرطست که قیمت آنها ربع یک مثقال باشد یا نه مجتهدین را در آن خلافت و اگر غیر کفن چیزی با میت در قبر گذارند و کسی آن را بدزد قطع نیست و در دزدیدن جامه خانه کعبه معظمه یا پاره از آن مجتهدین را خلافت و اگر چیزی را از غیر حرز چون صحراها و آسیاها و راهها و مسجدها بدزد قطع نیست. دوازدهم آن که دزد در بیرون آوردن آن متاع از حرز منفرد باشد پس اگر حرز را بشکند و دیگری آن را بیرون آورد بر هیچ کدام قطع نیست. سیزدهم آن که دزد متاع را بنفس خود بیرون برد پس اگر بر چاروائی بار کند و بیرون آورد یا طفلی را همراه ببرد که آن را بردارد قطع نیست. چهاردهم آن که دزد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۱۸ به پنهانی ببرد چه اگر بظاهر به قهر و غلبه یا غیر آن ببرد قطع نیست و در دزد مسلمان و آزادی و ذکوریت و بینایی شرط نیست پس اگر کافری یا بنده یا زنی یا کوری چیزی بدزد قطع بر ایشان لازمست و بعد از آن که شروط مذکور متحقق شود واجبست بر دزد که آن چه دزدیده همان را یا مثل آن را یا قیمت آن را اگر تلف شده باشد به صاحبش دهد اما رد کردن مال دزدیده به صاحب آن مانع از قطع دست او نمی‌شود و حدّ او آنست که حاکم شرع بعد از ثبوت در مرتبه اول چهار انگشت دست راست او را ببرد و کف و انگشت شصت او بگذارد و در مرتبه دوم پای چپ او را تا عقب ببرد و عقب را بگذارد و در مرتبه سیم او را حبس مخلمد کند و در مرتبه چهارم اگر دزدی کند مثل آن که در حبس اگر چیزی بدزد حاکم او را می‌کشد و غیر حاکم را جایز نیست و اگر دست راست دزد بعد از دزدی و پیش از قطع تلف شود یا شل باشد دست چپ او را بعوض دست راست او نمی‌توان برید و سنت است که دست و پای دزد را بعد از بریدن به روغن زیت داغ کنند

### فصل دوم در بیان قسم دوم از اقسام حدود

فصل دوم در بیان قسم دوم از اقسام حدود و آن بریدن دست راست و پای چپ یا عکس و کشتن و از حلق کشیدنست و در این حدّ میانه مجتهدین خلافتست که آیا امام میانه آنها مخیر است که بترتیب همه را بفعل آورد یا نه بعضی از مجتهدین بترتیب قایلند و هم چنین خلافت در این که آیا زنده از حلق باید کشید یا اول بکشد و بعد از آن از حلق بکشد و این حدّ محاربست و محارب کسی است که در شهر یا در صحرا یا در دریا یا در شب یا در روز بقصد ترسانیدن مسلمانان شمشیر برهنه کند خواه مرد باشد و خواه زن و خواه ضعیف باشد و خواه قوی و خواه از جماعتی باشد که کمان برند که راه مسلمانان می‌زنند یا نه و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مردان ساخته‌اند و بعضی گفته‌اند که اگر کسی را کشته باشد و مال او را برده باشد دست راست و پای چپ او را باید برید آن گاه او را باید کشت و اگر همین مال برده باشد و کسی را نکشته باشد دست راست و پای چپ او را باید

برید و از شهر بیرون کرد و چیزی از او باید برید که از مصاحبت و مجالست و نکاح کردن با او اجتناب کنند و او را از داخل شدن به بلاد شرک منع نمایند و اگر ایشان او را در بلاد خود جای دهند قتال کردن با ایشان لازم است تا آن که او را سر دهند و از شهر خود بیرون کنند و اگر آن کس را جراحت کرده باشد قصاص نیز بر او لازمست و اگر اقتضای به کشیدن شمشیر و سلاح کرده باشد و کسی را نکشته و جراحتهم جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۱۹ نکرده باشد و مال کسی را نیز نبرده باشد حد او آنست که او را از آن شهر بیرون کنند و اگر آن شخص محارب پیش از گرفتن او توبه کند حد او ساقط می‌شود اما اگر مال کسی را برده باشد از او می‌گیرند و اگر کسی را جراحت کرده باشد قصاص نیز بر او لازمست و اگر کسی که سلاح ظاهر کرده است طلیع بوده باشد یعنی کسی باشد که از دشمن خود ترسد و همیشه جهت دفع شر او با شمشیر برهنه گردد او را حدی نیست چه او محارب نیست و هم چنین کسی که مدد محارب کند اما باعث کشتن و ایدای مردمان نشود چه بر او نیز حدی نیست و سنت است که بعد از بریدن دست و پای محارب به روغن زیت داغ کنند

### فصل سیم در بیان هشت قسم از اقسام حدود

#### شروط آن هفت است

شروط آن هفت است اول آن که هر یک از زن و مرد بالغ باشند چه طفل را حدی نیست بلکه تعزیرش می‌کنند. دوم آن که عاقل باشند چه بقول اقوی بر مجنون حدی نیست. سیم آن که مختار باشند چه بر کسی که به اکراه او را بر آن دارند حدی نیست. چهارم آن که آن زنی که با او دخول کرده بر آن مرد حرام باشد پس اگر حلیله او باشد حدی ندارد. پنجم آن که آن زن را عقد نکرده باشد یا مالک او نباشد چه اگر عقد کرده باشد یا مالک او شده باشد حدی نیست. ششم آن که بآن زن به شبهه دخول نکرده باشد بلکه عالم به تحریم باشد پس اگر به شبهه دخول کرده باشد حدی نیست. هفتم آن که آلت خود را در فرج زن غایب ساخته باشد خواه در قبل او و خواه در دبر او و غیوبت حشفه کافیهست پس اگر غیوبت نشود حد زنا ندارد و در اول اسلام حد زنا بکر آن بود که او را سرزنش می‌نموده‌اند و سخنان درشت به او می‌گفته و اگر زنا با غیر بکر بوده حبس مخلد می‌کرده‌اند آن گاه نسخ شد و

#### اقسام حد زنا هشت است

##### قسم اول رجم کردن

قسم اول رجم کردن یعنی تا کمر در زمین نشانیدن و سنگسار کردن و این حد هر یک از مرد جوان آزاد بالغ عاقلی است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و هر صبح و شام او را رسیدن بآن زن ممکن باشد و هم چنین حد هر یک از زن جوان آزاد بالغ عاقلی است که شوهر داشته باشد و زنا کند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در این صورت جمع میانه صد تازیانه و سنگسار باید کرد و اگر یکی از مرد یا زن شوهر یا زن داشته باشد این حد تعلق به او دارد و آن دیگری حد دیگر دارد چنانچه مذکور خواهد شد و هم چنین است حد زنی که شوهر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۲۰ باشد و دیوانه با او دخول کند

##### قسم دوم جمع میانه حد تازیانه زدن و سنگسار کردن



قسم دوم جمع میانه حدّ تازیانه زدن و سنگسار کردن و آن حدّ دو قومست: اول حدّ مرد پیر آزاد بالغ عاقلی است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و زن پیر اجنبیه که شوهر داشته باشد و زنا کند پس در این صورت ابتدا به تازیانه باید نمود آن گاه سنگسار باید کرد و اگر یکی از ایشان بطریق مذکور باشد آن حدّ تعلق به او دارد. دوم حد مردی که در میان پایهای مردی دیگری منی خود را بریزد و زن داشته باشد و در اینها فرقی نیست میانه بنده و آزاد و مسلمان و کافر محض و غیر محض

### قسم سیم صد تازیانه است

قسم سیم صد تازیانه است و آن حدّ هفت قومست: اول حد مرد و زن آزادی که زن و شوهر نداشته باشند و زنا کنند. دوم حدّ زن آزادی که عقد واقع شده باشد اما شوهر با او دخول نکرده باشد و زنا کند. سیم حدّ مردیست که زنا بزنی صغیری یا دیوانه کند. چهارم حدّ زنی که شوهر داشته باشد و طفلی به او زنا کند به رضا و رغبت او. پنجم دو زن که در زیر یک لحاف برهنه بخوابند و دو مرتبه ایشان را تعزیر کرده باشند. ششم حدّ کسی که در میان پایهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد. هفتم زنی که با زنی دیگر مساحقه کند و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شوهر داشته باشد ایشان را سنگسار باید کرد.

### قسم چهارم صد تازیانه و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن

قسم چهارم صد تازیانه و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن است و آن حدّ مرد آزادیست که بکر باشد یعنی زن نخواستگی باشد و زنا کند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده‌اند که زن داشته باشد اما به او دخول نکرده باشد چه حدّ او آنست که صد تازیانه بزنند و سرش را بتراشند و یک سال او را از آن شهر بیرون کنند و بر زن تراشیدن موی سر و بر مرد از شهر بیرون کردنست

### قسم پنجم پنجاه تازیانه است

قسم پنجم پنجاه تازیانه است و آن حدّ بنده بالغی است که زنا کند خواه زن شوهر داشته باشد و خواه نداشته باشد و بر بندگان تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست

### قسم ششم هفتاد و پنج تازیانه است

قسم ششم هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حدّ است و آن حدّ دو گروهست گروه اول حدّ جماعتی که نصف ایشان آزاد باشد و نصف ایشان بنده و زنا کنند در این صورت نصف حدّ آزاد که پنجاه تازیانه است و نصف حدّ بنده که بیست و پنج تازیانه است بر او می‌زنند هر گاه زن و شوهر به طریقی که در آزاد مذکور شد نداشته باشند گروه دوم حدّ جماعتی که زنان را به مردان به زنا وصلت دهند یا مردان را به مردان جهت لواطه رسانند

### قسم هفتم ضغث است

قسم هفتم ضغث است جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۲۱ یعنی جمع کردن تازیانه و جمیع آنها را به یکبار بر آن کس که زنا کرده است زدن و آن حدّ بیماریست که طاقت تازیانه نداشته باشد.

### قسم هشتم

قسم هشتم حد با زیادتی تعزیر و آن حدّ جماعتی است که در شهر رمضان یا در کعبه زنا کنند.



### فصل چهارم در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود

فصل چهارم در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود و آن حدّ لواطه است یعنی جماع کردن مردان با یکدیگر و شروط آن سه چیز است: اول آن که بالغ باشند چه غیر بالغ را حدّی نیست بلکه تعزیر لازمست. دوم آن که عاقل باشند چه دیوانه را تعزیر باید کرد و امّا اگر یکی از ایشان بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل و دیوانه حدّ بر بالغست و تعزیر بر طفل و دیوانه. سیم آن که مختار باشند پس اگر کسی را به اکراه بر آن دارند حدّ بر او لازم نیست و بعد از آن که این شروط بهم رسد حدّ لواطه آنست که ایشان را به شمشیر بکشند یا بسوزانند یا سنگسار کنند یا دیواری بر سر ایشان فرود آرند یا از کوه بلندی ایشان را بیندازند و امام مخیر است میانه آن که هر دو را بسوزاند یا سنگسار کند یا یکی از ایشان را بسوزاند و یکی را سنگسار کند و فرقی نیست میانه بنده و آزاد و بنده و مسلمان و کافر و فاعل و مفعول و میانه آن که زن داشته باشند یا نداشته باشند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر زن داشته باشند ایشان را سنگسار باید کرد بطریق حدّ زنا و اگر نداشته باشند صد تازیانه باید زد و اگر بعد از آن که نزد حاکم شرع لواطه شخصی به گواهان ثابت شود توبه کنند حدّ از ایشان ساقط نمی‌شود و اگر بعد از آن که پیش امام اقرار کرده باشند آن‌گاه توبه کنند امام مخیر است میانه حدّ زدن و عفو کردن.

### فصل پنجم در بیان قسم دوازدهم از اقسام حدود

#### قوم اول

قوم اول حدّ کسی که دشنام به کسی دهد به این طریق که تو زنا می‌کنی یا لواطه می‌کنی و هر چه بدینها ماند و شروط آن هفت است: اول آن که بالغ باشد چه طفل را تعزیر باید کرد. دوم آن که عاقل باشد چه دیوانه را تأدیب باید کرد. سیم آن که کسی را که دشنام می‌دهد آزاد باشد. چهارم آن که کسی را که دشنام می‌دهد مسلمان باشد. پنجم آن که عقیف باشد چه اگر زانی یا کسی را که به فسق مشهور باشد به آن چه در ایشانست دشنام دهد حدّ ندارد. ششم آن که کسی را که دشنام می‌دهد فرزند او نباشد چه اگر فرزند باشد پدر را حدّ نمی‌زنند. هفتم آن که دشنام دهنده عالم باشد به دشنامی که می‌دهد چه اگر به لغتی دشنام دهد که معنی آن را نداند او را حدّ نمی‌زنند و هر گاه این شروط متحقق شود دشنام دهنده را هشتاد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۲۲ تازیانه باید زد و او را در میان مردمان مشهور باید ساخت تا گواهی او را قبول نکنند و در این حکم میان آزاد و بنده فرقی نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر بنده دشنام دهد چهل تازیانه حدّ اوست و اگر دشنام دادن نسبت به جماعتی متعدّد باشد حدّ نیز متعدّد می‌شود و اگر جمعی را دشنام دهد و ایشان در طلب حدّ به یک دفعه جمع شوند او را یک حدّ باید زد و اگر متفرّق بطلب حدّ آیند حدّ نیز متعدّد بر او باید زد و اگر شخصی را گوید که ای پسر زانی و زانیه در این صورت دو حدّ بر او لازمست و اگر به کسی دیوث گوید پس اگر در عرف دشنام دهنده این لفظ دشنام باشد او را حدّ می‌زنند و اگر نه تعزیرش باید کرد و اگر کافری را که مادرش مسلمان باشد گوید که ای پسر زانیه حدّ بر او لازمست امّا اگر زن بمیرد حدّ از او ساقط می‌شود و به چهار امر نیز ساقط می‌شود: اول به تصدیق مقذوف. دوم به گواه گذرانیدن. سیم به عفو کردن. چهارم بلعان کردن و این حدّ میراث برده می‌شود و اگر بعضی از ورثه عفو کنند حدّ ساقط نمی‌شود و هر گاه کسی را سه مرتبه حدّ بزنند و توبه نکند در مرتبه چهارم می‌کشند و هر گاه کذف مکرر کرده باشد و او را حدّ نزده باشند یک حدّ باید زد

## قوم دوم

قوم دوم حدّ شخصی که شراب یا هر چه مست کننده باشد خورد و هم چنین شیره انگور که بجوشد و دو ثلث آن کم نشود نیز حکم شراب دارد و شروط آن چهار است: اول آن که شراب خورنده بالغ باشد چه طفل را حدّی نیست. دوم آن که عاقل باشد چه دیوانه را حدّی نیست. سیم آن که مختار باشد چه اگر کسی را به اکراه شراب دهند یا آن که به خوردن آن مضطر باشد مثل آن که در جائی که آب نباشد و لقمه در گلوئی او مانده باشد آن مقدار شراب می‌توان خورد که آن لقمه را فرو برد. چهارم آن که عالم باشد به حرمت و نجاست آن چه اگر جاهل باشد حدّ ندارد و هر گاه این شروط متحقّق گردد حدّ او هشتاد تازیانه است و در این حکم میانه کافری که بظاهر شراب خورد و میان مسلمان و بنده و آزاد فرقی نیست و بعضی از مجتهدین حدّ بنده را چهل تازیانه مقرّر کرده‌اند و اگر شراب خمر را مکرّر حدّ بزند و باز بخورد در مرتبه چهارم او را بکشند و اکثر مجتهدین بر آنند که در مرتبه سیم او را باید کشت و اگر مکرّر شراب بخورد و او را حدّ نزده باشند یک حدّ بر او لازمست و اگر پیش از آن که به نزد حاکم شرع شراب خوردن او به گواه ثابت شود توبه کند حدّ از او ساقط است اما اگر بعد از ثابت شدن توبه کند ساقط نمی‌شود و اگر ثبوت آن به اقرار خود باشد امام مخیر است در حدّ زدن بر او و عفو کردن از او و اگر شراب خوار را اعتقاد این باشد که شراب جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۲۳ حلالست و پدر او مسلمان باشد حدّ او کشتن است اگر مرد باشد و توبه او مقبول نیست چه او مرتدّ است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که توبه او در این صورت قبولست و کسی که فروختن شراب را حلال داند او را توبه باید داد و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اگر فروختن آن را حلال نداند تعزیرش باید کرد و حکم کشتن بر کسی که غیر شراب را حلال داند جاری نیست و کسی که شراب خورده باشد اگر دعوی نماید که جماعتی به اکراه بخورد من داده‌اند حدّ از او ساقط می‌شود به شرطی که گواهان عادل تکذیب او نکنند و اگر دعوی کند که من عالم به حرمت شراب نبودم قولش مقبولست چه احتمال دارد که جدید الاسلام باشد

## فصل ششم در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم اقسام حدود

فصل ششم در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم اقسام حدود و آن حبس مخلمد است و کشتن امّیا حبس مخلمد و آن حدّ چند جماعتست: اول حدّ کسی که امر به کشتن کسی کند. دوم حدّ کسی که در مرتبه سیم دزدی کند بعد از آن که دست راست و پای چپ او را بریده باشند. سیم حدّ زنی که مرتد شده باشد و اما کشتن و آن حدّ بیست و پنج قومست: اول حدّ دزدی که در مرتبه چهارم بعد از حبس مخلمد دزدی کند. دوم حدّ کسی که با مادر یا خواهر یا دختر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمّه یا خاله زنا کند. سیم حدّ جهودی که با زنان مسلمان زنا کند خواه به شرایط ذمه باشد و خواه نباشد و خواه زن اطاعت کرده باشد و خواه به اکراه زنا کرده باشد. چهارم حدّ کسی که با زنی به اکراه زنا کند. پنجم حدّ کسی که بزنی پدر یا کنیزی که پدر به او دخول کرده باشد زنا کند. ششم حدّ کسی که او را جهت تفخید یعنی منی ریختن در میان ران مردان سه مرتبه تعزیرش کرده باشند. هفتم حدّ زنانی که ایشان را سه مرتبه جهت سحق تعزیر کرده باشند. هشتم حدّ کسانی که جهت دشنام دادن ایشان را سه مرتبه حدّ زده باشند. نهم حدّ کسی که شراب خورده باشد و او را سه مرتبه حدّ زده باشند. دهم حدّ کسی که شراب را حلال داند و توبه نکند. یازدهم حدّ کسی که فروختن شراب را حلال داند و توبه نکند. دوازدهم حدّ کسی که محرّمات اجماعی را حلال داند هر گاه پدر او مسلمان باشد. سیزدهم حدّ کسی که به کشتن کسی آید و گریختن او ممکن نباشد. چهاردهم حدّ کسی که بقصد بردن مال کسی آید و بغیر از کشتن دفع او ممکن نباشد. پانزدهم حدّ کسی که حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین راست کند چه او را باید کشت و اگر چه بی اذن امام باشد مادامی که متضمّن فتنه نباشد. شانزدهم حدّ کسی که

دعوی پیغمبری جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۲۴ کند و شکّ در نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته باشد. هفدهم حدّ کسی که تصدیق نماید دعوی آن کسی را که دعوی پیغمبری کند. هجدهم حدّ مسلمانی که ساحر باشد و سحر کند. نوزدهم حدّ کسی که با زن شخصی زنا کند چه شوهر را کشتن او جایز است و در این کشتن کفّاره بر او لازم نیست اما اگر بحسب شرع زنا او را ثابت نسازد قصاص بر او لازمست. بیستم حدّ مرتدّ فطری یعنی مردی که پدر او مسلمان باشد و او کافر گردد. بیست و یکم حدّ مرتدّ ملّی یعنی مردی که پدر او کافر باشد و او مسلمان شود و بعد از اسلام کافر گردد چه او را توبه باید فرمود و تا سه روز مهلت باید داد پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت و اگر این چنین شخصی سه مرتبه توبه کند و باز کافر شود در مرتبه چهارم او را باید کشت و مرتدّ شدن یا بقول است چون گفتن چیزی که دلالت بر کفر او کند یا بفعل است چون سجده کردن بت و در نجاست انداختن مصحف بقصد استهزا و استخفاف و شروط مرتدّ ملّی و فطری چهار است: اول آن که بالغ باشد چه اگر طفلی مرتدّ شود تعزیرش می‌کنند. دوم آن که عاقل باشد چه مرتدّ شدن دیوانه را تعزیر لازمست. سیم آن که مختار باشد چه اگر به اکراه او را مرتدّ سازند چیزی بر او لازم نیست. چهارم آن که قصد داشته باشد پس اگر بی‌قصد از او واقع شود چیزی بر او لازم نیست و توبه مرتدّ فطری بحسب ظاهر مقبول نیست و تصرّفات او چون هبه و عتق و تدبیر و وصیت صحیح نیست و زن او فی الحال عدّه وفات نگاه می‌دارد و اگر چه به او دخول نکرده باشد بر قول اقوی و میراث خوار تر که او را میانه خود قسمت می‌کنند و اگر چه او را نکشته باشند و اگر زن مرتدّ شود او را نمی‌توان کشت بلکه حبس مخدّد باید کرد و در اوقات نماز او را باید زد و لباس خشن در او پوشانید تا آن که توبه کند یا بمیرد و مرتدّ ملّی را توبه باید داد و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را بکشند و این مرتد را تا نکشند ورثه او میراث او را قسمت نمی‌کنند و تصرّفات او صحیح نیست تا آن گاه که مسلمان نشود و زن او عدّه طلاق نگاه می‌دارد نه عدّه وفات پس اگر در عدّه طلاق توبه کرد همان زن اوست و اگر بعد از عدّه توبه کرد زن او نیست و توبه مرتد آنست که اقرار کند به آن چه اقرار کرده بود و نماز کردن او کافی نیست و اگر بعد از مرتد شدن دیوانه شود کشتن او جایز نیست و ولدیت او به سبب مرتد شدن ساقط می‌شود پس نمی‌تواند که دختر صغیر خود را جهت دیگری عقد کرد یا جهت پسر صغیر خود زنی خواست و هم چنین کنیز خود را به شوهر نمی‌تواند داد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۲۵ و بعضی از مجتهدین بر آنند که می‌تواند داد. بیست و دوم حدّ کسی که به خانه کسی نگاه کند بعد از آن که او را منع کرده باشند چه او را قبل از منع نمی‌توان کشت. بیست و سیم حدّ آقایی که به کشتن غلامان خود عادت کرده باشد. بیست و چهارم حدّ مسلمانی که به کشتن جهود عادت کرده باشد. بیست و پنجم حدّ کسی که مؤمنی را از روی عمد بظلم کشته باشد چه او را در عوض او قصاص باید کرد چنانچه در باب بیستم مذکور خواهد شد.

## مطلب دوم در آن چه تعلق بحدود دارد

### فصل اول در آن چه حدود بآن ثابت می‌شود

فصل اول در آن چه حدود بآن ثابت می‌شود بدان که دزدی به سه چیز ثابت می‌شود: اول به گواهی دادن دو عادل پیش حاکم شرع. دوم به گواهی دادن یک عادل با قسم خوردن صاحب مال. سیم به اقرار کردن دزد دو مرتبه و محارب بودن یعنی شمشیر کشیدن بقصد ترسانیدن مسلمانان. و استمنا کردن یعنی به حرکت دست منی بیرون آوردن و با حیوان دخول کردن و اینها بدو چیز ثابت می‌شود: اول به گواهی دادن دو مرد عادل. دوم به اقرار کردن یک مرتبه. و لواطه بدو چیز ثابت می‌شود: اول به گواهی دادن چهار مرد عادل. دوم به اقرار کردن چهار مرتبه. و سحق و قیاده و شراب خوردن و دشنام دادن بدو چیز ثابت می‌شود: اول بدو گواه عادل. دوم به اقرار کردن دو مرتبه و به بوی شراب آمدن از دهن کسی که شرب او ثابت نمی‌شود چه احتمال مضمضه نیز دارد. و

زنا بدو چیز ثابت می‌شود: اول به گواهی دادن چهار مرد عادل یا دو مرد عادل یا چهار زن عادل. دوم به اقرار کردن چهار مرتبه. و شروطی که در گواهان زنا و لواطه می‌باید سه است: اول آن که گواهان دعوی مشاهده کنند به طریقی که میل در سرمه‌دان باشد. دوم آن که گواهان متفق گواهی دهند بحسب زمان و مکان و هیئت. سیم اتفاق گواهان در وقت گواهی دادن چه اگر متفرق گواهی دهند صحیح نیست و بعد از آن که زنا و لواطه به طریقی که مذکور شد پیش حاکم شرع ثابت شود اقامت حدود بر ایشان می‌کند و غیر از امام یا نایب او دیگر متولی حد نمی‌تواند شد و در اقامت کردن آقا حد را بر غلام و کنیز خود هر گاه خود بیند مجتهدین را خلافست و هم چنین در اقامت نمودن پدر و شوهر حد را بر پسر و زن خود هر گاه خود بیند نیز خلافست اما اگر پیش ایشان به گواه ثابت شود حد نمی‌تواند زد مگر به رخصت امام و امام مختیر است میانه حد زدن جهود آن بطریق اهل اسلام و میانه دادن ایشان به اهل ملت خود تا بطریق خود حد بر او بزنند و در اقامت کردن حد حضور گواهانی که به گواهی ایشان حد ثابت شده لازم نیست چه اگر آن گواهان بمیرند جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۲۶ یا غایب باشند حد می‌توان زد و سنت است امام را تلقین انکار کردن کسی را که اقرار می‌کند چه مکروهست حریص ساختن اقرار کننده را بر اقرار مگر کسی را که عالم بحال او باشد.

## فصل دوم در آن چه تعلق بحدود دارد

### دوازده امر واجب

دوازده امر واجب اول اقامت حدود بر حقّ الله و حقّ الناس بعد از مطالبه صاحب حق. دوم حاضر شدن شهود و بعضی از مجتهدین حاضر شدن جمعی را برای اقامت حد واجب می‌دانند و اقل ایشان یک است و بعضی گفته‌اند که اقل جماعتی که حاضر شوند باید که ده کس باشند و بعضی سه کس نیز گفته‌اند و بعضی این حاضر شدن را سنت می‌دانند. سیم امر کردن کسی را که می‌خواهند سنگسار کنند به غسل میت کردن و کفن پوشیدن و اگر غسل نکرده باشد واجبست که بعد از رجم یا حد او را غسل دهند و کفن کنند. چهارم نماز گذاردن بر او و دفن کردن او بعد از کشته شدن. پنجم آن که گواهانی که به زنا کردن او گواهی داده‌اند اول ایشان سنگ بزنند هر گاه موجود باشند. ششم آن که امام ابتدا به زدن سنگ کند اگر بغیر گواه پیش او ثابت شده باشد. هفتم آن که اگر بر شخصی رجم و جلد واجب شود اول او را تازیانه بزنند آن گاه رجم کنند. هشتم آن که در سنگسار کردن زن را تا سینه و مرد را تا کمر در زمین پنهان کنند و بعضی از مجتهدین این را سنت می‌دانند و اگر بعد از آن که ایشان را در زمین پنهان کرده باشند بگریزند پس اگر ثبوت آن به گواه شده ایشان را برگردانند و اگر به اقرار آن ثابت شده اگر سنگ بر او خورده برگردانیدن او لازم نیست. نهم آن که زانی را برهنه کرده سنگسار کنند بر قول بعضی و بعضی گفته‌اند به طریقی که در حالت زنا کردن بوده بزنند. دهم پوشیدن عورتین مرد واجبست و زن را با رخت بزنند. یازدهم سخت زدن تازیانه و بعضی میانه گفته‌اند. دوازدهم اجتناب کردن از زدن تازیانه بر سر و رو و فرج ایشان. و اما

### پنج امر حرام

پنج امر حرام اول اهمال کردن در دفن کسی که او را سنگسار کرده باشند. دوم اقامت حد غیر قتل بر زنی که بیمار باشد و امید نیک شدن او باشد یا زنی که نفاس یا استحاضه داشته باشند چه این هر دو بیمارند تا آن که بهتر شوند و اگر مصلحتی تقاضا کند

که اقامت حدّ باید نمود حدّ ضغث باید زد چنانچه مذکور شد. سیم اقامت حدّ بر زنی که حامله باشد تا آن که بزاید و طفل او مستغنی از او شود اگر کسی نباشد که محافظت او کند و شیر دهد. چهارم اقامت حدّ در حرم کعبه کسی را که ملتجی به حرم کعبه شده باشد. پنجم گذاشتن کسی که او را از حلق جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۲۷ حلق کشیده باشند زیاده از سه روز اما هفت امر سنت: اول آن که امام مردمان را خبر کند و امر به حاضر شدن ایشان نماید جهت اقامت حدّ. دوم آن که سنگهایی که می‌زنند کوچک باشد تا آن که او را زود نکشد و بسیار کوچک نیز نباشد که او را دیر بکشد. سیم آن که مردان را ایستاده حدّ بزنند و زنان را نشسته و زنان مخدره در خانه بزنند. چهارم حدّ را بر بدن او متفرق گردانیدن یعنی بر یک جای بدن او نزدن. پنجم آن که در بریدن دست و پای به نوعی ببرند که آسان باشد. ششم آن که بعد از بریدن به روغن زیت داغ کردن. هفتم آن که دست بریده را در کردن او آویختن. اما شش امر مکروه: اول حاضر شدن کسی که حدّ بر او باشد. دوم اقامت حدّ در مساجد. سیم اقامت حدّ در حین سختی گرما و سرما پس در تابستان در صبح و شام باید زد و در زمستان در میانه روز. چهارم ضامن شدن کسی که حدّی بر اوست. پنجم شفاعت کردن در اسقاط حدّ از او. ششم مؤخر داشتن حدّ بی‌عذر.

### مطلب سیم در بیان تعزیر کردن

#### اشاره

مطلب سیم در بیان تعزیر کردن و آن در لغت عرب بمعنی تأدیب است و بحسب شرع عقوبتی است یا اهانتی متعلق به جماعتی که گناهمانی که مستوجب حدّ نباشد از ایشان بوقوع آمده باشد و شارع مقدار آنها را معین نکرده مگر در پنج موضع که مذکور خواهد شد که مقدار تعزیر آنها را مقرر ساخته بدان که گناهمانی که سبب تعزیر کننده آنها می‌شود بر سی و پنج قسم است: اول کسی که در روز ماه رمضان با زن خود جماع کند چه سه امر بر او لازمست: اول قضای آن روزه. دوم کفاره. سیم بیست و پنج تازیانه. دوم کسی که زن آزادی داشته باشد و کنیزی را بی‌رخست او بعقد درآورد و دخول کند چه او را دوازده تازیانه و نصف تازیانه که هشت یک حدّ زناست باید زد و نصف تازیانه را بدست گیرند و به نصف دیگر بزنند. سیم دو مرد بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشان را از سی تازیانه تا نود تازیانه باید زد. چهارم مردی و زن بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشان را از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد و بعضی در این صورت حدّ بر ایشان لازم می‌دانند. پنجم کسی که بکارت دختری را به انگشت ببرد چه او را از سی تازیانه تا هفتاد و هفت تازیانه باید زد بر قول بعضی از مجتهدین و بقول بعضی از سی تا هشتاد و بعضی از سی تا نود و نه گفته‌اند. ششم کسی که اقرار بحدّی کند آن مقدار تازیانه بر او می‌زنند که او خود گوید که تمام شد بشرط آن که از صد تازیانه تجاوز نکند. هفتم کسی که یک مرتبه اقرار بلواطه یا سحوق کند جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۲۸. هشتم کسی که پسری را به شهوت ببوسد. نهم دو زن برهنه بیگانه که در زیر یک لحاف باشند. دهم کسی که دشنام به کسی دهد که در عرف آن را دشنام گویند. یازدهم کسی که به کنایه چیزی گوید که سبب آزرده‌گی دیگری شود مثل آن که به کنایه گوید که من حرام‌زاده نیستم. دوازدهم کسی که بزنی خود گوید که من ترا بکر نیافتم. سیزدهم دشنام دادن طفل یا دیوانه. چهاردهم آن که دو مردی که زن داشته باشند یکدیگر را بزنی دشنام دهند. پانزدهم کسی که ترک واجبی کند و تعزیر او برای امام منوطست بشرط آن که از حدّ آزاد و بنده نگذرد. شانزدهم کافری که سحر کند. هفدهم طفل و دیوانه که شراب خورند. هجدهم کسی که شراب بفروشد اما نداند. نوزدهم کسی که حرام کند و حلال نداند. بیستم کسی که بظاهر به قهر و غلبه مال کسی را بگیرد و بگریزد. بیست و یکم کسی که به خفیه مال کسی را بردارد و بگریزد. بیست و دوم کسی که به حیل و تزویر اموال مسلمانان را ببرد و کتابتها و نوشتهها بسازد. بیست و سیم کسی که بنک یا داروی بی‌هوشی بخورد کسی دهد. بیست و چهارم کسی

که به حرکت دست منی بیرون آرد چه در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این چنین شخصی را آن مقدار تازیانه بر کف دست او زده بود که کفش سرخ شده بود. بیست و پنجم کسی که غلام خود را بکشد. بیست و ششم مسلمانی را که جهودی را بکشد. بیست و هفتم کسی که در مجلسی که شراب یا آن چه مست کننده باشد خورند برود و باختیار بنشیند یا طعام خورد. بیست و هشتم کسی که ماهی که فلوس نداشته باشد بخورد. بیست و نهم کسی که حیوان زنده را بخورد. سی ام کسی که سپرز حیوانات را بخورد. سی و یکم کسی که پسر خود را بکشد. سی و دوم طفل و دیوانه که زنا کنند. سی و سیم دزدی کردن طفل و دیوانه. سی و چهارم طفل و دیوانه که مرتد شوند. سی و پنجم دخول کردن با چهارپایان چه در این صورت پنج امر بر او لازمست: اول تعزیر او به آن چه رأی امام باشد و بعضی گفته‌اند که بیست و پنج تازیانه او را باید زد و بعضی صد تازیانه که حد است قرار داده‌اند و بعضی حکم به کشتن کرده‌اند. دوم ضامن قیمت آن حیوانست که به صاحبش دهد. سیم حرام شدن گوشت آن حیوان و آن چه از او متولد می‌شود اگر گوشت او را خورند. چهارم کشتن و سوزانیدن آن حیوان اگر گوشت او را خورند. پنجم بیرون آوردن آن حیوان از آنجایی که دخول کرده بشهر دیگر اگر گوشت او را نخورند و آیا در آن که قیمت آن را به صاحبش می‌دهد یا خود متصرف می‌شود یا تصدق می‌کند میانه مجتهدین خلافت و اگر آن حیوان به حیوانات دیگر مشته شود دو جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۲۹ قسم کنند و قرعه بزنند تا آن که یکی بماند

#### تتمه

تتمه بدان که فرق میانه حد و تعزیر بده امر می‌شود: اول مقدار معین نداشتن تعزیر در طرف قلت مگر در پنج موضع که مذکور شد. دوم مساوی بودن آزاد و بنده در تعزیر. سیم موافق بودن تعزیر با گناهان در بزرگی و کوچکی چه حد مسمای فعل کافیست. چهارم آن که تعزیر تابع مفسده است و اگر چه معصیت نباشد چون تأدیب طفل و دیوانه بخلاف حد که تابع معصیت است. پنجم آن که هر گاه معصیت حقیر باشد تعزیر او نیز حقیر است و اگر چه فایده ندهد و بعضی از مجتهدین برآنند که این تعزیر عبث است چه قلیل فایده نمی‌دهد و کثیر جایز نیست. ششم ساقط شدن تعزیر به سبب توبه بخلاف حد چه بعضی از آنها به توبه ساقط نیست. هفتم داخل شدن تخیر در تعزیر بحسب انواع تعزیر بخلاف حدود که در آنها تخیری نیست مگر در محارب و لواطه. هشتم اختلاف تعزیر بحسب اختلاف فاعل و مفعول و جنایت بخلاف حدود که مختلف نمی‌شود باختلاف آنها. نهم آن که اگر سبب تعزیر نسبت بدو شهر مختلف شود در هر شهری تفاوت آن شهر را رعایت باید کرد بخلاف حدود. دهم آن که تعزیر بر چند قسمست حق الله چون دروغ گفتن و حق الناس چون دشنام دادن به فحش و حق هر دو چون دشنام صلحایی که مرده باشند بخلاف حد که حق الله است الا حد قذف که در آن خلافت.

#### باب بیستم از کتاب جامع عباسی در بیان خونبهای قتل آدمی

#### اشاره

باب بیستم از کتاب جامع عباسی در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ یا زراعت کند و در آن چند مطلب است و خاتمه:

#### مطلب اول در بیان آن چه موجب کشتن است

#### فصل اول در اقسام کشتن



فصل اول در اقسام کشتن و در آن پنج قسمست: قسم اول واجب چون کشتن کافر حربی هر گاه مسلمان نشود و جهود و ترسا و آتش پرست هر گاه التزام دوازده شرطی که در بحث جهاد مذکور شد نکنند و مسلمان نیز نشوند و کشتن بیست و پنج کس که در بحث حدود مذکور شد و کشتن مسلمانی که کافران در جنک ایشان را اسیر خود کرده باشند و فتح ممکن نباشد مگر به کشتن ایشان. قسم دوم حرام چون کشتن مؤمنی بغیر حق و کشتن جهود و ترسا و آتش پرست هر گاه التزام دوازده شرطی که در بحث جهاد مذکور شد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۳۰ کنند و کشتن کافرانی که امام جهت مصلحتی به مدت معینی به ایشان عهد کرده باشد و کشتن کافری که او را امان داده باشند و کشتن زنان اهل حرب و اطفال ایشان مگر با ضرورت و کشتن اسیرانی که بعد از جنک بدست آیند و کشتن کافر در ماههای حرام هر گاه حرمت آنها را دانند. قسم سیم مکروه چون کشتن کسی که جهاد می کند پدر خود را بدست خود. قسم چهارم سنت چون کشتن کسی که به جهت قصاص رود هر گاه ترسد که اگر قصاص نکند او را ایذا کنند چه در این صورت ممکنست که مستحب باشد. قسم پنجم مباح چون کشتن کسی که به سبب حد یا به سبب قصاص در هر جراحت و کشتن آدمی به اعتبار سبب او منقسم می شود به شش قسم: اول آن که موجب قصاص و دیت و کفاره و گناه نباشد چون کشتن واجب سوای کشتن مسلمانانی که کافران ایشان را در جنک اسیر کرده باشند چه در آن کفاره لازمست و کشتن مباح. دوم آن که موجب قصاص و دیت و کفاره نباشد اما گناه داشته باشد چون کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز آید و کشتن جهاد کننده کسی را بی اذن امام یا پیش از آن که امام ایشان را دعوت به اسلام کند. سیم آن که موجب قصاص و کفاره باشد چون کشتن مؤمنی مثل خود را از روی عمد بغیر حق. چهارم آن که موجب دیت و کفاره باشد چون کشتن پدر پسر خود را و کشتن مؤمن مثل خود را از روی خطا یا شبهه عمد چنانکه مذکور خواهد شد. پنجم آن که موجب دیت باشد و موجب کفاره نباشد چون کشتن جهود و ترسا و آتش پرست. ششم آن که موجب کفاره باشد و موجب دیت نباشد چون کشتن بنده خود را هر گاه مسلمان باشد و کشتن آدمی باز منقسم به سه قسمست: اول خطای محض که کشنده در فعل و قصد خطا کند مثل آن که قصد داشت که تیری بر کبوتری اندازد خطا شد و بر آدمی خورد و او را کشت. دوم شبیه بعمد که کشنده آن کار را کرده باشد اما بقصد کشتن نکرده باشد چون زدن طفل جهت تأدیب به چیزی که غالباً بکشد. سیم عمد محض که کشنده کسی را بقصد بکشد و این قسم موجب قصاص است یعنی کشنده را در عوض کشته شده باید کشت.

### فصل دوم در بیان احکام قتل عمد و جراحتی که کسی بر کسی زند

#### فصل اول در بیان مواضعی که قصاص در آنها لازمست

فصل اول در بیان مواضعی که قصاص در آنها لازمست بدان که در پانزده موضع قصاص باید کرد: اول کشتن مؤمنی بغیر حق از روی عمد. دوم جراحت کردن هر گاه داند که آن جراحت سرایت جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۳۱ می کند به کشتن اما اگر به سحر کردن کسی را بکشد آیا موجب قصاص است یا نه میانه مجتهدین در این خلافت اقرب آنست که در این صورت دیت لازمست مگر آن که کشنده اقرار کند که من او را به سحر کشتم. سیم بسیار زدن که احتمال آن نتوان کرد. چهارم زدن اندک که به سبب آن بیمار شود و بمیرد. پنجم تیری یا سنگ سر تیزی زدن که بآن بمیرد. ششم گلولی کسی را گرفتن و نگاهداشتن تا بمیرد. هفتم خود را از بلندی بر سر کسی انداختن و او را کشتن یا او را از بلندی انداختن. هشتم کسی را در آب یا در آتش انداختن به شرطی که داند که به شنا کردن بیرون نتواند آمد. نهم آن که طعام زهر دار دانسته به خورد کسی دادن که خورنده نداند که زهر دارد اما اگر آن کس خود دانسته بخورد یا بی رخصت به خانه او آید و بخورد قصاص نیست. دهم کسی را



در دریا انداختن که ماهیان و جانوران دریا او را بخورند و اگر چه قصد نکرده باشد بقول بعضی از مجتهدین. یازدهم چاه کندن در راه و طلبدن کسی را تا در آن بیفتد و بمیرد و سگ درنده را بر گرفتن کسی حریص کردن تا آن که او را بکشد به شرطی که آن کس را ممکن نباشد خلاص شدن. دوازدهم پیش شیر انداختن کسی را بشرطی که مذکور شد. سیزدهم پیش مار انداختن کسی را تا آن که او را بگزد و بمیرد. چهاردهم در چاه انداختن کسی را که در آن چاه بمیرد. پانزدهم گواهی دادن به دروغ به کشتن کسی جهت قصاص و کشتن آن کس به گواهی او بشرط آن که ولی که قصاص کرده نداند که او دروغ گفته اما اگر داند قصاص بر ولی است.

### فصل دوم در بیان شروط قصاص کردن

فصل دوم در بیان شروط قصاص کردن بدان که در قصاص هفت امر شرطست: اول مساوی بودن هر دو در آزادی و بندگی پس مرد آزاد را بعوض بنده نمی‌کشند مگر آن که آزاد بنده بسیار بکشد که در این صورت او را می‌کشند و مرد آزاد را جهت مرد آزاد و جهت زن آزاد می‌کشند بعد از آن که رد کنند یعنی نصف دیت مرد را به ورثه او دهند و زن آزاد را بعوض زن آزاد و مرد آزاد می‌کشند اما رد نمی‌کنند بر قول اقوی و بعضی قصاص می‌کنند به جهت آزاد و بنده از بنده. دوم مساوی بودن در دین پس مسلمان را جهت کافر قصاص نمی‌کنند بلکه اگر جهود را کشته باشد تعزیرش می‌کنند و دیت می‌دهد چنانچه خواهد آمد و اگر عادت کند به کشتن جهود قصاص لازمست چنانچه مذکور شد بعد از آن که زیادتی دیت مسلمان را رد کند و ذمی را جهت ذمی می‌کشند و ذمی را جهت ذمی می‌کشند با رد و ذمی را جهت ذمی و ذمی می‌کشند و رد نیست و ذمی را جهت مسلمان می‌کشند و مال و فرزندان کوچک تعلق بولی مقتول دارد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۳۲ بر قول بعضی از مجتهدین و اگر کافری را بکشد و مسلمان شود قصاص از او ساقط می‌شود بلکه دیت می‌دهد اگر مقتول ذمی باشد و اگر ذمی مرتدی را بکشد او را قصاص می‌کنند. سیم آن که کشته پسر پدر و جد نباشد چه پدر و جد را جهت پسر و پسر زاده نمی‌کشند بلکه ایشان را تعزیر می‌کنند و کفاره و دیت بر ایشان لازمست و اگر پدر و بیگانه در کشتن پسر شریک باشند بیگانه را می‌کشند و پدر نصف دیت بیگانه را به ورثه او می‌دهد. چهارم آن که کشته بالغ باشد چه اطفال را قصاص نیست و دیت بر عاقله ایشانست چه عمد ایشان خطا است و در این مقام شیخ شهید قدس سرّه اشکال کرده که اصحاب گفته‌اند که عمد اطفال در کشتن خطا است با وجودی که تصریح کرده‌اند بانکه حیوانی را که طفل ممیز بکشد و شکاری که او بزند حلالست و حال آن که در این هر دو امر قصد شرطست پس چون قصد آنها را در کشتن اعتبار نکرده‌اند و در ذبح کردن و شکار نمودن اعتبار کرده‌اند. پنجم آن که کشته عاقل باشد چه اگر مجنون باشد قصاص نمی‌کنند اما اگر عاقل باشد آن گاه دیوانه شود قصاصش می‌کنند. ششم آن که کسی را بکشد که کشتن او جایز نباشد پس اگر کشتن او بحسب شرع مباح باشد یا واجب شود قصاص نیست. هفتم آن که کشته بنفس خود یا به شراکت دیگری بکشد چه اگر امر به کشتن کند قصاص نیست بلکه او را حبس مخلد باید کرد.

### فصل سیم در بیان آن چه قصاص به سبب آن لازم می‌شود

فصل سیم در بیان آن چه قصاص به سبب آن لازم می‌شود بدان که بیکی از سه چیز ثابت می‌شود: اول اقرار کردن عاقل مختار آزاد و خلاف است میانه مجتهدین که به یک مرتبه اقرار کردن ثابت می‌شود یا بدو مرتبه و اقرار بنده صحیح نیست مگر آن که آقای او تصدیق کند و اقرار سفیه و محجور و مفلس در آن چه موجب قصاص باشد صحیح است اما در آن چه موجب خونبها باشد صحیح

نیست و اگر یکی از دو کس اقرار کند که شخصی را بعمد کشته و دیگری اقرار کند که او را به خطا کشته ولی مقتول مخیر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته آن گاه شخصی دیگر گوید که من کشته‌ام این مسأله‌ایست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه امام حسن علیه السلام را به جواب آن مأمور ساخته‌اند و آن حضرت فرموده که قصاص از هر دو ساقط است و خوبیهای مقتول را از بیت المال باید داد و باین روایت اکثر مجتهدین عمل کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که ولی مقتول در این صورت مخیر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد. دوم گواه گذرانیدن چه هر گاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی دیگر را کشته قصاص ثابت می‌شود و به گواهی زنان یا دو زن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۳۳ و یک مرد ثابت نمی‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که به گواهی یک مرد و دو زن خونبها ثابت می‌شود و این قول ضعیف است و می‌باید که گواهی دادن گواهان متفق باشد بحسب زمان و مکان و آلت و خالی باشد از احتمال چه اگر مختلف باشد بحسب زمان و مکان و آلت یا آن که محتمل باشد مثل آن که گویند ما دیدیم که او را جراحت کرده قصاص ثابت نمی‌شود. سیم قسامه و آن چنانست که هر گاه بر کسی دعوی کنند که تو کس ما را کشته و گواه نداشته باشند می‌باید که خویشان او پنجاه قسم بخورند اگر دعوی قتل عمد نمایند به اجماع مجتهدین و در قتل خطا و شبهه خلافت اقوی آنست که در آن نیز پنجاه قسمست و بعضی در قتل خطا بیست و پنج قسم گفته‌اند و این قسم خوردن در وقتی است که توان گفت که مدعی راست می‌گوید مثل آن که شخصی دعوی نماید بر سلاح داری که سلاحش به خون آلوده باشد که کس ما را تو کشته یا کشته در خانه او افتاده باشد یا در کوچه که غیر مردم آن کوچه از آنجا تردد نکنند یا در دیهی که دیگران در آن تردد نکنند یا در میانه دو دیه که غیر مردم آن دو دیه از آنجا تردد نکنند و کشته در میانه حقیقی آن دو دیه افتاده باشد چه اگر بیکی از آن دو دیه نزدیک باشد بآن نزدیک گمان بردن اولاست از دور یا آن که بر طبق دعوی مدعی یک عادل یا جماعت فساق گواهی دهند بشرط آن که ظن او شود که مدعی راست می‌گوید و اما اگر کشته در مسجد جامع یا در راهی که جماعتی در آن تردد کنند یا در صحرا یا در مکانی که ازدحام خلق باشد یا بر بالای پلی یا کنار جسری افتاده باشد قصاص نیست بلکه خوبیهای او را از بیت المال می‌دهند و آیا به مظنه صدق مدعی در تفصیل دعوی چون تعیین قاتل و نوع قتل شرطست یا نه مجتهدین را در این خلافت و هر گاه مدعی در این صورت چهل و نه کس خویش داشته باشد هر یک قسمی می‌خورند که فلانی خویش ما را کشته است تا پنجاه قسم تمام شود پس قصاص ثابت می‌شود و اگر زیاده از پنجاه کس باشد اگر پنجاه کس اقتصار می‌کنند که یکی از ایشان مدعی باشد و ولی مقتول در این صورت مخیر است میانه تعیین قسم خورندگان و اگر کمتر از پنجاه کس باشند یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند مکرر قسم بخورند تا پنجاه قسم تمام شود و اگر خویشان مقتول قسم نخورند یا خویش نداشته باشد مدعی خود پنجاه قسم بخورد و اگر مدعی از قسم خوردن امتناع نماید مدعی علیه و خویشان او پنجاه قسم می‌خورند و دعوی ساقط می‌شود و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر مدعی علیه قسم نخورد در این صورت قصاص ثابت می‌شود و بعضی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۳۴ و بعضی از مجتهدین در این صورت گفته‌اند که اگر مدعی یک قسم بخورد ثابت می‌شود و سنت است که حاکم شرع پیش از قسم دادن ایشان را وعظ گوید و آیا در این قسم خوردن پی در پی پنجاه قسم شرطست یا نه مجتهدین را در این خلافت و حاضر بودن مدعی علیه در وقت قسم خوردن پیش شیعه شرط نیست و در قسم خوردن شرطست ذکر کردن کشته شده و کشته شده و مخصوص بودن کشته و شریک بودن او و نوع کشتن او از عمد و خطا و شبه بعمد.

### فصل چهارم در احکام قصاص و استیفای آن

فصل چهارم در احکام قصاص و استیفای آن بدان که هر گاه در کسی شرایط قصاص متحقق شود و کسی را بکشد قصاص بر او لازم می‌شود و اگر چه کسی او را به اکراه بر آن داشته باشد اما اگر طفل غیر ممیز و دیوانه را به اکراه کسی بر کشتن دارد یا مأمور

گردداند در این صورت قصاص بر امر کننده است نه بر ایشان و اگر جماعتی بر کشتن شخصی شریک باشند ولی مقتول می‌تواند که همه را بکشد و زیادتى خونبهای ایشان را به ورثه ایشان دهد و اگر دو زن یک مرد را بکشند هر دو را بعوض مرد می‌کشند چه دو زن بعوض یک مرد حساب می‌شود و اگر یک زن مردی را بکشد آن زن را بعوض مرد می‌کشند و آیا نصف خونبهای مرد را می‌گیرند خلافت اقوی آنست که چیزی از او نمی‌گیرند و اگر دو خنثی مردی را بکشند هر دو را می‌کشند و نصف خونبهای مرد را به ورثه ایشان می‌دهند و اگر یک مرد و یک زن مردی را کشته باشند هر دو را می‌توان کشت و نصف خونبهای آن مرد را به ورثه او باید داد و اگر در این صورت همین مرد را بکشند زن نصف خونبهای مرد را به ورثه او می‌دهد و اگر همین زن را بکشند مرد نصف خونبهای او را می‌دهد و اگر مردی زنی را بکشد مرد را بعوض زن می‌کشند بعد از آن که نصف خونبهای او را به ورثه او دهند و اگر بنده آزادی را بکشد آن گاه آزاد شود قصاص لازمست و در این صورت ردی نیست و اگر جماعتی از بندگان آزادی را بکشند ولی مقتول مخیر است که همه را بکشد و زیادتى قیمت ایشان را از خونبهای کشته شده به آقاهای ایشان دهد و بنده را در عوض بنده قصاص لازمست و آیا در بندگان تساوی در قیمت شرطست مجتهدین را در آن خلافت و اگر بنده آزادی را بکشند ولی مقتول هر دو را می‌کشد و نصف خونبهای آزاد را به ورثه او می‌دهد و زیادتى قیمت غلام را از نصف خونبها به آقای او می‌دهد و سنت است حاضر ساختن دو عادل در وقت استیفای قصاص و اعتبار آلت قصاص که زهر آلود نباشد خصوصاً در قصاص عضوی پس اگر در این حالت آلت قصاص زهر آلوده باشد ضامنست جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۳۵ و قصاص نمی‌توان کرد مگر به شمشیر و در وقت استیفای قصاص کردن را باید برید نه جای دیگر را و اگر جنایت کننده سر او را بریده جدا کرده باشد آیا قاتل سر او را جدا می‌تواند کرد اقرب آنست که می‌تواند اما اگر قاتل سر مقتول را جدا نکرده باشد میانه مجتهدین خلافت اقرب آنست که نمی‌تواند و جایز نیست گوش و بینی بریدن یا باب غرق کردن یا به آتش سوزانیدن و اگر چه جنایت به این طریق واقع شده باشد بلکه به شمشیر باید کشت و بعضی از مجتهدین گفته‌اند به طریقی که کشته او را می‌توان کشت و حرامست کشتن به شمشیر کند جهت دشواری اما اگر بآن بکشد چیزی بر قصاص کننده بغیر از گناه لازم نیست و قصاص کردن زن حامله جایز نیست تا آن که بزاید و طفل خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که او را شیر دهد و اجرت کسی که قصاص می‌کند از بیت المال باید داد و اگر در بیت المال چیزی نباشد یا باشد و صرف ضروریات دیگر شود از مال ولی مقتول باید داد و کسی را قصاص کردن می‌رسد که میراث‌خوار مقتول باشد مگر زن و شوهر که ایشان را قصاص نمی‌رسد و بعضی از مجتهدین بر آنند که قصاص کردن مخصوص پدر و خویشان پدریست و مادر و خویشان او را دخلی نیست و بعضی گفته‌اند که آنان را مطلقاً دخلی نیست و ولی بی‌اذن امام قصاص می‌تواند کرد اما با اذن امام سنت است خصوصاً در قصاص عضو و بعضی از مجتهدین اذن امام را در قصاص کردن واجب می‌دانند و اگر ولی متعدّد باشند محتاج باذن جمیع ایشان نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که حاضران را قصاص می‌رسد و اگر ولی مقتول طفل باشد و آن طفل پدری و جدی داشته باشد ایشان قصاص او را نمی‌توانند کرد بلکه صبر کنند تا آن طفل بالغ شود و بعضی بر آنند که اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص باید کرد چه ممکن است که تاخیر سبب فوت قصاص شود و اگر بعضی از اولیا راضی به قصاص شوند و بعضی به خونبها آن بعضی را بشرطی قصاص می‌رسد که حصه جماعتی را که به خونبها راضی شده‌اند بدهند و شرط نیست در قصاص کردن آن که در دار اسلام قصاص کنند چه اگر در دار کفر مسلمانی را از روی عمد بکشند قصاص لازم است و جایز است محجور و مفلس را استیفای قصاص کردن هر گاه بالغ و عاقل باشند و قرض خواهان را نمی‌رسد که ایشان را از قصاص کردن مانع شوند و وکیل کردن در قصاص جایز است پس اگر وکیل را عزل کند و او پیش از آن که عالم به عزل شود قصاص کند چیزی بر او لازم نیست.

فصل پنجم در قصاص اعضای آدمی بدان که موجب قصاص اعضای جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۳۶ آدمی تلف کردن آن عضو است یا آن چه در حکم تلف کردن باشد به چیزی که غالباً تلف کند و اگر چه قصد تلف نداشته باشد یا بغیر آن چه غالباً تلف کند با قصد تلف کردن و ثبوت آن نیز بیکدیگر از سه چیز است که در قصاص نفس مذکور شد اما در سوگند خوردن جهت قصاص اعضا میانه مجتهدین خلافت بعضی گفته‌اند که در جائی که خونبها در آن ثابت شود شش قسم باید خورد و اگر کمتر از خونبها باشد قیاس بر شش قسم کنند یعنی اگر نصف خونبها باشد چون یک دست سه قسم باید خورد و اگر خونبهای اعضا کمتر از شش یک خونبها باشد چون انگشت یک قسم باید خورد و بعضی از مجتهدین بر آنند که در قصاص اعضا نیز پنجاه قسم باید خورد بشرط آن که در آن خونبها ثابت شود و اگر کمتر از دیت باشد بیست و پنج قسم باید خورد و شروط قصاص اعضا همان شروط قصاص نفس است با زیادتی یک شرط دیگر و آن مساوی بودن اعضا است در صحت و عدم آن پس دست صحیح را بعوض دست شل نمی‌توان برید اما اگر صاحب دست صحیح راضی شود که دست شل را بعوض دست صحیح او ببرند جایز است به شرطی که از سرایت ترسد چه با خوف سرایت جایز نیست پس اگر قصاص کنند و سرایت کند ضامنست و بعوض دست راست چپ را نمی‌توان برید مگر آن که دست راست نداشته باشد چه در آن حالت دست چپ او را بعوض دست راست ببرند و اگر هیچ یک از دست راست و چپ نداشته باشد پای او را بعوض دست راست ببرند و اگر کسی یک چشم داشته باشد یک چشم شخصی را که دو چشم داشته کور کند آن یک چشم او را بعوض چشم او کور می‌توان کرد و در صورت عکس یک چشم صحیح را بعوض یک چشم او کور باید کرد و بعضی گفته‌اند که نصف خونبها نیز بدهد زیرا که یک چشم او به جای دو چشم است پس در کور کردن آن کل خونبها لازمست و اگر کسی چنان کرده باشد که بینایی چشم کسی رفته باشد و حدقه به جای خود باشد کیفیت قصاص او به طریقی که در حدیث وارد شده آنست که قدری پنبه را تر کنند و بر پشت چشم او بگذارند و او را در برابر آئینه گرمی که او را رو به آفتاب کرده باشند بدارند تا آن که بینایی چشم او برود و حدقه بماند و اقوی در کیفیت قصاص در این صورت آنست که بهر طریقی که ممکن باشد که بینایی چشم او را کم کنند چنانکه حدقه بحال خود بماند جایز است و گوش صحیح را بعوض گوش کر و بینی صحیح را بعوض بینی کسی که بویها نشنود و ذکر مرد جوان را بعوض ذکر مرد پیر و ختنه کرده را بعوض ختنه ناکرده می‌توان برید و کسی که دندان دیگری را جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۳۷ کنده باشد مثل آن دندان او را باید کند به شرطی که دندان آن کس را که دندان کنده است بیرون نیاید اما اگر بیرون آید قصاص نمی‌توان کرد و رجوع در این به اهل خبرت باید کرد پس اهل خبرت گویند که دندان کنده شده او دیگر بیرون نمی‌آید و بعد از قصاص کردن بیرون آید بخلاف عادت بر او چیزی نیست و اگر دندان کسی را که اهل خبرت گویند که بیرون می‌آید و او قصاص کرده باشد ارش بر او لازمست و اگر دندان طفل را کنده باشد انتظار بیرون آمدن آن باید کشید پس اگر بیرون نیاید قصاص لازمست و اگر بیرون آید ارش باید گرفت جهت زمانی که دندان نداشته و اگر متغیر شده بیرون آید نیز ارش می‌گیرد و اگر پیش از بیرون آمدن دندان یا پس از مایوس شدن از بر آمدن دندان طفل بمیرد در این هر دو صورت ارش لازمست و دندان اصلی را جهت دندان زیادتی نمی‌توان کند و هم چنین دندان زیادتی را بعوض دندان زیادتی که در غیر مکان باشد نمی‌توان کند و اگر کسی انگشت شخصی را بریده باشد و دست دیگری را پس انگشت او را باید برید آن‌گاه دست او را اگر بریدن انگشت سابق باشد و اگر بریدن دست سابق باشد دستش را ببرند و خونبهای انگشت را به صاحب انگشت دهند و هر عضوی که قصاص در آن واجب باشد هر گاه یافت نشود خونبهای آن را باید داد و قصاص ثابت می‌شود در هر خارصه یعنی زخمی که پوست سر را بشکافد و در باضعه یعنی زخمی که در گوشت سر فرو رفته باشد و در سمحاق یعنی زخمی که از گوشت سر گذشته باشد و به پوست نازکی که بر استخوان سر پیچیده رسیده باشد نیز قصاص می‌رسد و در استیفای قصاص در این زخمها طول و عرض را رعایت باید کرد اما قدر نزول اعتبار ندارد چه اعضا در فربهی و لاغری متفاوتست و قصاص ثابت نمی‌شود در زخمی که استخوان را شکسته باشد یا آن را از جائی به

جایی نقل کرده باشد برای آن که استیفای آن بی‌زیاده و نقصان ممکن نیست زیرا که البته در قصاص زیادتی و نقصانی واقع می‌شود و در حال قصاص هر دو طرف زخم را نشان باید کرد و از نشان اول تا نشان دوم باید برید در هوای معتدل تا آن که از سرایت محفوظ باشد و قصاص بغیر آن جایز نیست و اگر در قصاص سرایتی بهم رسد ضامن نیست و جایز است قصاص کردن پیش از نیک شدن جراحت و اگر چه صبر کردن تا نیک شدن بهتر است و بعضی از مجتهدین برآنند که پیش از نیک شدن جراحت قصاص جایز نیست جهت آن که احتمال سرایت به مردن دارد چه در این صورت در قصاص نفس داخل می‌شود و هر گاه جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۴۳۸ شخصی را زخمی زند بعوض شخصی و او از زخم خوردن بیمار شود و بمیرد و حال او مشتبّه شود که مردن او به سبب زخم بوده یا به واسطه مرض در آن قصاص نیست بلکه قصاص عوض ثابت است.

## مطلب دوم در بیان خونبهای آدمی

### فصل اول در بیان آن چه موجب خونبها می‌شود

فصل اول در بیان آن چه موجب خونبها می‌شود بدان که در شصت و هشت موضع خونبها باید داد: اول کشتن آدمی هر گاه از روی خطا واقع شود مثل آن که شخصی تیری بقصد حیوانی بیندازد ناگاه بر آدمی خورد و او را بکشد. دوم کشتن آدمی از روی شبهه بعمد مثل آن که شخصی را به واسطه ادب کردن به چیزی بزند که غالباً کشته‌ناشد و اتفاقاً او را بکشد. سیم کشتن آدمی از روی عمد هر گاه از هر دو جانب به خونبها راضی شوند جایز است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که ولی مقتول مخیر است میانه قصاص کردن و خونبها گرفتن یا عفو نمودن و بعضی برآنند که هر گاه ولی مقتول به خونبها راضی شود بر قاتل واجبست که خونبها بدهد. چهارم کسی که چاهی بکند و دیگری نداند که چاهست و او را در آن اندازد آن کس که چاه کنده خونبها می‌دهد. پنجم هر گاه دو کس سبب شوند و یکی سابق باشد آن سابق ضامن خونبهاست مثل آن که سنگی بر جایی بگذارد و دیگری چاهی بکند پس پای کسی بر سنگ خورد و در چاه افتد سابق ضامنست و اگر یکی از ایشان در ملک خود سنگ گذاشته یا چاه کنده باشد ضامن خونبها نیست. ششم طیب ضامن خونبهاست از مال خود آن چه را از نفس یا عضو به علاج تلف کند و اگر چه احتیاط کرده باشد و بیمار نیز اذن داده باشد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر طیب سعی تمام کرده باشد و حاذق باشد ضامن خونبها نیست و اگر بیمار پیش از مردن ابرای ذمه طیب کند آیا خونبها ساقط می‌شود مجتهدین را در این دو قولست. هفتم کسی که خواب‌آلوده باشد و کسی را بکشد یا عضو کسی را تلف کند عاقله او ضامن خونبهاست و بعضی از مجتهدین برآنند که او خود ضامن خونبهاست از مال خود. هشتم بردارنده متاع هر گاه بر کسی بخورد و بکشد یا عضو او را تلف کند ضامن است از مال خود. نهم کسی که زن خود را به نوعی در بغل گ‌برد یا جماع کند که بمیرد ضامن خونبهای اوست از مال خود. دهم کسی که غافل فریاد کند و به سبب آن طفلی یا دیوانه یا بیماری یا صحیح المزاجی بمیرد ضامن خونبهای ایشانست از مال خود و بعضی از مجتهدین برآنند که عاقله او ضامن است. یازدهم کسی که بر کسی افتد که او را بکشد ضامن خونبهای اوست از مال خود و اگر خود جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۴۳۹ بمیرد خون او هدر است و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر در افتادن مضطر باشد خونبها بر عاقله است و اگر باد او را بیندازد خون هر دو هدر است. دوازدهم هر گاه طفلی را از بلندی بر سر کسی اندازد و قصد کشتن نکند و غالباً آن انداختن موجب کشته شدن نباشد و اتفاقاً بکشد خونبهای او را از مال خود ضامنست. سیزدهم هر گاه کسی در راه تنک در جایی که مکان ایستادن نباشد بایستد و کسی بر او خورد و کشته شود ضامن خونبهای اوست. چهاردهم هر گاه کسی شخصی را شب از خانه بیرون آورد و صباح او را کشته بیابد ضامن خونبها اوست هر گاه گواه نداشته باشد که باز او را به خانه او رسانیده یا دیگری او را کشته و اگر او را مرده بیابد آیا خونبهای او بر او لازمست مجتهدین را در این خلافت و اگر



بیرون آوردن بالتماس مقتول باشد بیرون آورنده ضامن نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در این صورت نیز ضامنست اما اگر شخصی را بطلبد و دیگری از خانه بیرون آید ضامن نیست. پانزدهم هر گاه زن شیر دهنده در خواب بر طفلی بیفتد و او را بکشد عاقله او ضامن خونبهای آن طفلست و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شیر دادن را جهت افتخار قبول کرده خونبهای او را از مال خود بدهد و اگر جهت احتیاج قبول کرده عاقله او می‌دهد و اقوی آنست که در هر دو صورت عاقله می‌دهد. شانزدهم آن که اگر شیر دهنده طفل شخصی را بگیرد که شیر دهد و در وقت رجوع نزاع شود میانه ولی آن طفل و آن زن در آن که آن شخص گوید که این فرزند من نیست و شیر دهنده گوید فرزند تست آن گاه ظاهر شود که دروغ گفته در این صورت هر گاه فرزندی که او بشناسد حاضر نسازد ضامن خونبهای آن طفلست. هفدهم هر گاه کسی بر کسی سوار شود و شخصی دیگر یکی از ایشان را بگذرد و او از آن نفرت کند و سوار را ببندازد و کشته شود مجتهدین را در این صورت سه قولست: اول آن که خونبها بر آن کس است که گزیده و این از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست. دوم آن که هر یک از گزنده و کسی که بر او سوار بوده ثلث خونبها دهند و ثلث دیگر ساقط است چه او خود به لعب سوار شده. سیم آن که اگر گزنده لجاج کرده باشد آن کس را در انداختن به حیثیتی که بی اختیار نفرت کرده خونبها بر گزنده است و اگر چنین نباشد خونبها بر کسی است که انداخته و این قول سیم اقوی است. هجدهم زن شخصی دیگری را در خانه پنهان کرده باشد و بعد از آن که بر شوهرش ظاهر شود آن شخص را بکشد خونبهای او را آن زن می‌دهد بر قول جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۴۰ بعضی از مجتهدین و اقوی آنست که خون آن شخص هدر است. نوزدهم هر گاه شخصی طفلی را باذن ولی خواهد که شنا یاد دهد پس او را غرق کند ضامن خونبهای آن طفل است خواه تقصیر کرده باشد و خواه نکرده باشد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر تقصیر نکرده ضامن نیست. بیستم هر گاه کسی در راه مسلمانان بنایی احداث کند یا سنگی بگذارد چنانکه راه تنگ شود و شخصی به سبب آن کشته گردد ضامن خونبهای آن شخص است هر گاه بی اذن امام احداث کرده باشد اما اگر راه گشاده باشد و امام اذن داده باشد ضامن نیست. بیست و یکم هر گاه دیوار کج شده بر سر کسی افتد و او را بکشد به شرطی که صاحب دیوار عالم به افتادن آن باشد و ممکن بوده که آن را اصلاح کند و نکرده ضامن خونبهای اوست. بیست و دوم هر گاه ناودان یا پنجره خانه شخصی که بر راه مسلمانان باشد با علم صاحب آن بیفتد و کسی را تلف کند ضامن خونبهاست و اگر بی علم صاحب خانه و تقصیر او کسی را تلف کند مجتهدین را در آن خلافت اقرب آنست که ضامن نیست. بیست و سیم هر گاه کسی زیاده از قدر احتیاج آتش در ملک خود روشن کند در غیر روزی که باد باشد و سرایت به تلف دیگری کند ضامن خونبهای کسی است که بسوزد و هم چنین اگر در روز یا در شب باد آتش در ملک خود روشن سازد و هم چنین اگر در غیر ملک خود آتش روشن کند چنانکه سرایت به دیگری کند. بیست و چهارم هر گاه در حفظ چاروای خود تقصیر کند و آن چاروا کسی را بکشد ضامن خونبهای آن کس باشد چه واجبست بر صاحبان چاروای مست شده و درنده محافظت آنها کردن. بیست و پنجم هر گاه کسی شخصی را به ضیافت طلبد و سگ او آن شخص را تلف کند ضامن خونبهای اوست و اگر چه نداند که سگ او درنده است. بیست و ششم هر گاه کسی بر چاروایی سوار باشد یا او را بدست می‌کشیده باشد و صاحبش همراه نباشد و آن چاروا بسر و دستها کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و اما آن چه به پاها تلف کند ضامن نیست. بیست و هفتم هر گاه کسی بر چاروایی سوار باشد یا او را بدست گرفته ایستاده باشد و آن چاروا بدست یا سر یا پا کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و اگر دو کس سوار باشند هر دو در ضامیت خونبها مساویند هر گاه یکی طفل یا بیمار نباشد. بیست و هشتم هر گاه صاحب چاروا کاری کند که چاروای او رم کند و کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست. بیست و نهم هر گاه کسی کاری کند که عقل کسی زایل شود ضامن خونبهای اوست و اگر بعد از جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۴۱ گرفتن خونبها عقل آن بحال خود باز آید خونبها را از او باز نمی‌توان گرفت. سی‌ام هر گاه کسی کاری کند که گوشهای کسی کر شود و چیزی نشنود به شرطی که مأیوس شوند از شنیدن او خونبهای او را باید داد و اگر از شنیدن او مأیوس نشوند بلکه ممکن باشد که بعد از

مدتی بشنود انتظار باید کشید. سی و یکم هر گاه کسی کاری کند که هر دو چشم کسی چیزی نبیند خواه حلقه بحال خود باشد و خواه نباشد ضامن خونبهای اوست. سی و دوم هر گاه کسی کاری کند که هیچ بویی را نشنود ضامن خونبهای اوست و اعتبار حال او به بویهای خوش و بد می‌توان کرد و اگر به این‌ها معلوم نشود به قسامه عمل کنند و در بعضی احادیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده که لتهای را بسوزند و پیش دماغ او برند اگر چشم او پر آب شود دروغ می‌گوید و الا راست است. سی و سیم آن که کسی کاری کند که ذائقه شخصی برطرف شود ضامن خونبهای اوست بقول بعضی از مجتهدین. سی و چهارم آن که کسی کاری کند که شخصی در حال جماع منی او به دشواری بیرون آید. سی و پنجم آن که کسی کاری کند که زن او حامله نشود. سی و ششم آن که کسی کاری کند که همیشه بول از شخصی آید و منقطع نشود بر قول بعضی از مجتهدین. سی و هفتم آن که کسی کاری کند که شخصی حرف نتواند زد و زبان داشته باشد و اگر چه بعضی از حروف را تواند گفت و بعضی را نتواند گفت قیاس بر بیست و هشت حرف باید کرد. سی و هشتم آن که کسی هر دو استخوانی که دندانهای آدمی بر آن نشسته و گوشت رویده بکشند هر گاه دندانها با آن نباشد. سی و نهم آن که کسی کردن شخصی را بشکند و هم چنان کج بماند. چهلم آن که کسی کاری کند که چیزی به گلوی شخصی فرو نرود. چهلم و یکم آن که کسی هر دو دست کسی را از بند دست که آن را زند گویند ببرد. چهلم و دوم آن که کسی در استخوان دست کسی را که ذراع گویند تا مرفق جدا کند. چهلم و سیم آن که کسی هر دو بازوی کسی را تا دوش جدا از دست ببرد. چهلم و چهارم آن که کسی پشت شخصی را بشکند و همین حکم دارد اگر کسی را کوژپشت کند به حیثیتی که قادر بر نشستن باشد. چهلم و پنجم آن که کسی زخمی بر دیگری زند چنانکه مغزی که در مهرهای پشت است بریده شود. چهلم و ششم آن که کسی هر دو پستان مرد یا زن را ببرد و همین حکم دارد بریدن سرهای پستان ایشان بقول بعضی. چهلم و هفتم کسی ذکر کسی را از بیخ یا از حشفه ببرد و اگر چه عنی باشد. چهلم و هشتم آن که شخصی خصیه کسی را ببرد. چهلم و نهم آن که کسی هر دو طرف فرج زنی را ببرد خواه صحیحه باشد آن زن و خواه علت‌دار چون رتقا و خواه بکر باشد و خواه غیر بکر و خواه کوچک جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۴۲ و خواه بزرگ. پنجاهم آن که کسی زنی را دخول کند چنانکه موضع بول و غایط یا مخرج بول و حیض او را بدراند و هر دو راه را یکی کند خواه شوهرش باشد و خواه اجنبی و خواه بالغ باشد و خواه غیر بالغ اما در بالغه هر گاه شوهر او باشد خونبها ساقطست. پنجاه و یکم آن که کسی هر دو نشستگاه کسی را ببرد که به استخوان رسد. پنجاه و دوم آن که کسی هر دو پای شخصی را ببرد تا مفصل ساق. پنجاه و سیم آن که کسی انگشتان هر دو دست شخصی را ببرد و کفها را بگذارد. پنجاه و چهارم آن که کسی انگشتان هر دو پای کسی را ببرد و باقی را بگذارد. پنجاه و پنجم آن که کسی هر دو پایهای کسی را تا زانو جدا کند. پنجاه و ششم آن که کسی هر دو زانوی کسی را ببرد تنها اما اگر با ساقین ببرد در هر یک خونبها دادن لازمست. پنجاه و هفتم آن که کسی استخوان کون آدمی را بشکند و سبب آن شود که همیشه غایط از او آید. پنجاه و هشتم آن که کسی بکارت بکری را به انگشت ببرد چنانکه مثانه او دریده شود بر قول بعضی از مجتهدین. پنجاه و نهم آن که کسی بینی کسی را ببرد یا بشکند و فاسد شود. شصتم آن که کسی کاری کند که موی سر کسی بیرون نیاید. شصت و یکم آن که کسی پلکهای هر دو چشم کسی را ببرد. شصت و دوم آن که کسی کاری کند که موی ریش کسی را بریزاند. شصت و سیم آن که کسی مویهای مژه هر دو چشم کسی را بریزاند که دیگر بیرون نیاید. شصت و چهارم آن که کسی هر دو لب کسی را ببرد. شصت و پنجم آن که کسی زبان کسی را از بیخ ببرد. شصت و ششم آن که کسی بیست و هشت دندان کسی را بشکند. شصت و هفتم آن که کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که متحرک شده باشد از شکم زنی بیفتد. شصت و هشتم آن که کسی شخصی را در ماههای حرام بکشد چه در این صورت جهت کشتن خونبها باید داد و جهت کشتن در ماههای حرام ثلث خونبها و همین حکم دارد در حرم مکه بر قول بعضی از مجتهدین.



## فصل دوم در بیان خونبهای اعضای آدمی

فصل دوم در بیان خونبهای اعضای آدمی و آن بر سی و چهار قسم است: قسم اول آن چه سبب نصف خونبها می‌شود و آن بیست امر است: اول آن که کاری کند که مویهای ابروی شخصی برود. دوم آن که یک چشم کسی را کور کند. سیم آن که یک دست کسی را تا زند ببرد. چهارم آن که ذراع کسی را تا مرفق ببرد. پنجم آن که یک بازوی کسی را تا کتف ببرد هر گاه اینها را تنها ببرد و اگر یک دفعه اینها را تا کتف ببرد نیز موجب نصف خونبهاست بر قول بعضی از مجتهدین. ششم آن که یک پای کسی را تا زانو ببرد و اگر به یک دفعه یک پای را تا زانو ببرد آن نیز موجب نصف خونبهاست. هفتم آن که یک ساق پای کسی را تا زانو ببرد. هشتم آن که جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۴۳ زانوی کسی را ببرد و اگر یک دفعه یک پا را تا زانو ببرد هم موجب نصف خونبهاست. نهم آن که یک استخوان روی را که دندانها در اوست بشکند یا ببرد. دهم آن که یکی از لبهای شخصی را ببرد بر قول بعضی از مجتهدین. یازدهم آن که یک پستان زن را ببرد. دوازدهم آن که یک خصیه شخصی را ببرد بر قول بعضی از مجتهدین. سیزدهم آن که یک طرف فرج زنی را ببرد. چهاردهم آن که یک طرف نشستگاه کسی را ببرد. پانزدهم آن که کاری کند که یک گوش کسی چیزی نشنود. شانزدهم آن که یک گوش کسی را ببرد. هفدهم آن که کاری کند که یک چشم کسی چیزی نبیند. هجدهم آن که کاری کند که مژه یک چشم کسی برود. نوزدهم آن که کاری کند که کسی از یک سوراخ بینی بوی نشنود. بیستم آن که دو سوار آزاد یا دو پیاده در اثنای دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو کشته شوند ورثه هر یک نصف خونبها از یکدیگر می‌گیرند. قسم دوم آن که موجب خونبها و دو ثلث خونبهاست و آن در صورتیست که کسی نشستگاه کسی را بشکند و سبب آن شود که هر دو پای او شل شود. قسم سیم آن چه دو خونبها در آن باید داد و آن پنج امر است: اول شکستن هر دو استخوانی که دندانها در اوست با دندانها. دوم هر گاه پشت کسی را بشکند که از جماع کردن بیفتد. سیم هر گاه چیزی بر شخصی زنند که عقل او را ببرد. چهارم هر گاه چیزی بر گوش کسی زنند که کر شود یا هر دو گوش کسی را ببرند و بعد از آن کر شود. پنجم هر گاه بینی کسی را ببرند که دیگر بوی چیزی نشنود. قسم چهارم آن چه موجب خونبها و زیادتی ارش است و آن وقتی است که پستان زیادتی زن را ببرند که شیر آن منقطع شود. قسم پنجم آن چه سبب دو ثلث خونبها می‌شود و آن چهار امر است: اول بریدن لب پائین شخصی بر قول بعضی از مجتهدین. دوم هر گاه کاری کنند که هر دو لبهای شخصی سست شود و از خلقت طبیعی درازتر گردد. سیم هر گاه پلکهای بالای چشم کسی را زایل کنند بر قول بعضی از مجتهدین. چهارم بریدن خصیه چپ شخصی بر قول بعضی از مجتهدین. قسم ششم آن چه موجب ثلث خونبهاست: و آن چهارده امر است: اول بریدن لب بالاین بر قول بعضی از مجتهدین. دوم زایل ساختن پلکهای پائین چشم شخصی بر قول بعضی از مجتهدین. سیم برطرف کردن حایلی که میانه دو سوراخ بینی است. چهارم زبان گنگ را بریدن. پنجم تیر از دو سوراخ بینی شخصی گذرانیدن که سوراخ آن بهم نیاید. ششم هر گاه پشت کسی را بشکند آن گاه نیکو شود. هفتم آن که کاری کند که بول کسی منقطع شود آن گاه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۴۴ نیک شود. هشتم بریدن ذکر عنی. نهم بریدن خصیه راست کسی بر قول بعضی از مجتهدین. دهم هر گاه بکارت زنی را به انگشت ببرند چنانکه بول و غایط او بند نشود. یازدهم هر گاه چیزی بر شکم کسی نهند که بول و غایط او بیرون آید. دوازدهم بریدن انگشت ابهام یعنی انگشت نر خواه از دست باشد و خواه از پا بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم هر گاه کسی زخمی بر کسی زند که به اندرون شکم او برسد. چهاردهم آن که زخمی بر کسی زند که به خریطه دماغ او برسد بر قول بعضی از مجتهدین. قسم هفتم آن که موجب رفع خونبها می‌شود و آن سه امر است: اول تراشیدن یکی از دو ابرو. دوم بریدن هر دو پستان. سیم برطرف ساختن موی مژه یکی از دو چشم. قسم هشتم آن که موجب خمس خونبها می‌شود: و آن دو امر است: اول هر گاه تیری از دو سوراخ بینی کسی بگذرانند و بعد از آن جراحت او بهم آید. دوم هر گاه شش کس در آبی شنا کنند و یکی از ایشان

غرق شود بر هر یک از آن پنج کس خمس خونبهای غرق شده واجبست بر قول بعضی از مجتهدین. قسم نهم آن که سه خمس خونبها در آن لازمست چون شکستن دوازده دندان پیش شش از پائین که ابتدای آن از دندان پیشتر باشد و انتهای آن از دندان پستر و شش از بالا بطریق مذکور. قسم دهم آن چه در آن دو خمس خونبها در آن لازمست و آن دو امر است: اول شکستن شانزده دندان که از دندانهای پیش نباشد. دوم هر گاه کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود. قسم یازدهم آن چه در آن چهار خمس خونبها لازمست و آن در صورتیست که کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود چنانکه قادر بر آن نباشد که در وقت رفتن پایها را نزدیک گذارد. قسم دوازدهم آن که موجب سدس خونبهاست و آن در صورتیست که چیزی از یک سوراخ بینی شخصی بگذرانند آن گاه آن جراحی نیک شود. قسم سیزدهم آن چه موجب عشر خونبهاست و آن پنج امر است: اول بریدن پنج انگشت خواه از دست باشد و خواه از پا. دوم چیزی از سوراخ بینی کسی گذرانیدن و بعد از آن آن جراحی نیک شود. سیم آن که کسی کاری کند که طفلی که خلقتش تمام شده باشد اما هنوز به حرکت نیامده باشد از شکم زن بیفتد خواه آن طفل مرد باشد و خواه زن خواه جهود باشد و خواه نصاری خواه آزاد باشد و خواه بنده چه در اینها عشر خونبها دادن لازمست. چهارم بریدن سر مسلمان مرده. پنجم آن که زخمی بر کسی زنند که به استخوان رسیده آن را شکسته جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۴۴۵ باشد. قسم چهاردهم آن چه در آن نصف عشر خونبهاست که پنجاه مثقال طلا باشد چون شکستن یکی از دوازده دندان پیش شش از بالا و شش از پائین که ابتدای آنها از دندان پیشتر باشد و انتها از دندان پستر. قسم پانزدهم آن چه در آن نصف عشر خونبهاست که بیست و پنج مثقال طلا باشد و آن دو امر است: اول شکستن یکی از شانزده دندان غیر از دندانهای پیش که مذکور شد. دوم شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد. قسم شانزدهم آن چه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازمست و آن ده امر است: اول آن که کاری کند که چشم کور کسی فرو رود چه در آن ثلث خونبهای چشم صحیح است. دوم بریدن نرمة هر دو گوش چه در حدیث آمده که خونبهای آنها خونبهای گوشهاست. سیم مثله ساختن بینی شخصی. چهارم کندن دندان زیادتی شخصی چه در آن ثلث خونبهای دندان اصلی است هر گاه تنها کنده باشد اما اگر با دندان اصلی کنده باشد چیزی در آن لازم نیست. پنجم بریدن انگشت نر بر قول بعضی از مجتهدین. ششم بریدن انگشت زیادتی چه در آن ثلث خونبهای انگشت اصلی است. هفتم مثله کردن انگشت کسی چه در آن ثلث خونبهای انگشت صحیح آن عضو لازمست. هشتم کوفتن استخوان هر عضوی چه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازمست. نهم شکافتن هر دو لب آدمی به طریقی که دندانها نمایان شود چه در آن ثلث خونبهای هر دو لب لازمست خواه تمام لبها شکافته شده باشد و خواه بعضی. دهم شکافتن یکی از لبها و در آن ثلث خونبهای لب لازمست. قسم هفدهم آن چه در آن دو ثلث خونبهای آن عضو لازمست و آن چهار امر است: اول شل گردانیدن انگشتان صحیح خواه از دست باشد و خواه از پای. دوم کندن ناخن انگشتان و بیرون آمدن آن سیاه. سیم شکستن استخوان عضوی چنانکه آن عضو باطل شود. چهارم هر گاه کاری کند که شخصی را تا نصف روز بول منقطع شود. قسم هجدهم آن چه در آن خمس خونبهای هر عضوی لازمست و آن چهار امر است: اول شکستن هر عضوی. دوم هر گاه زخمی بر عضو شخصی بزند که استخوان را ظاهر سازد چه در آن خمس خونبهای شکستن آن عضو لازم است. سیم آن که کاری کند که لبهای کسی شکافته شود و بعد از آن نیک شود چه در آن خمس خونبهای لبهاست. چهارم شکافتن یک لب که بعد از آن نیک شود چه در آن خمس خونبهای یک لب است. قسم نوزدهم آن چه در آن خونبهای خمس هر عضوی لازمست و آن دو جامع عباسی ( طبع قدیم )، ج ۲، ص: ۴۴۶ امر است: اول هر گاه استخوان عضوی را بشکنند آن گاه نیک شود. دوم هر گاه استخوان عضوی را بکوبند و بعد از آن نیک شود آن گاه خمس خونبهای کوفتن لازمست. قسم بیستم آن چه هشت یک خونبها در آن لازمست چون بریدن یک سر پستان مرد. قسم بیست و یکم آن چه در آن یک نفر شتر لازمست چون خارصه و آن زخمی است در سر که پوست را بشکافد. قسم بیست و دوم آن چه در آن دو نفر شتر لازمست چون دامیه و آن زخمیست در سر که از پوست گذشته به گوشت رسیده باشد و بسیار فرو نرفته باشد. قسم

بیست و سیم آن چه در آن سه نفر شتر لازمست چون باضعه و آن زخمیست در سر که در گوشت فرو رفته باشد و آن را مثلا نیز گویند. قسم بیست و چهارم در آن چه چهار نفر شتر در آن لازمست چون سمحاق بکسر سین و سکون میم و آن زخمیست در سر که از گوشت گذشته به پوست نازکی که استخوان را پوشیده است رسیده باشد. قسم بیست و پنجم آن چه در آن پنج نفر شتر لازمست چون موضعه و آن زخمی است در سر که به استخوان رسیده باشد و آن را ظاهر کرده باشد. قسم بیست و ششم آن چه در آن ده نفر شتر لازمست چون هاشم و آن زخمیست در سر که به استخوان رسیده باشد و از جایی به جایی دیگر نقل کرده باشد. قسم بیست و هفتم آن که در آن سی و سه نفر شتر لازمست چون مامومه و آن جراحی است در سر که به خریطه دماغ که آن را امّ الرأس می گویند رسیده باشد و بعضی از مجتهدین خونبهای آن را سی و سه شتر و ثلث شتر گفته‌اند. قسم بیست و هشتم آن چه در آن سی نفر شتر و زیادتی ارش لازمست چون دامغه و آن زخمیست در سر که خریطه دماغ را بشکافد و دور است که آدمی با این زخم زنده بماند. قسم بیست و نهم آن که در خونبهای آن قیاس بهمان عضو باید کرد چون خارصه دست مثلا چه در آن نصف شتر باید داد. قسم سیام آن چه در آن ده مثقال طلا لازمست و آن سه امر است: اول شکستن ضلعی که نزدیک بازو باشد. دوم منی را بی‌رخصت زن آزاد دائمی بیرون فرج او ریختن چه در این صورت برو لازمست که ده مثقال طلا بآن زن دهد. سیم آن که کسی کاری کند که سبب آن شود که منی خود را در خارج فرج بریزد. قسم سی و یکم آن چه در آن بیست مثقال طلا لازمست و آن آنست که کسی کاری کند که بعد از آن که نطفه در رحم زن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۴۷ قرار گرفته باشد بیفتد. قسم سی و دوم آن چه در آن چهل مثقال طلا لازمست و آن چنانست که کسی کاری کند که بعد از آن که نطفه در رحم زن علقه شده یعنی خون بسته باشد بیفتد. قسم سی و سیم آن چه در آن شصت مثقال طلا لازمست و آن آنست که کسی کاری کند که بعد از آن که نطفه در رحم زن مضغه یعنی مانند گوشت خائیده شده باشد بیفتد. قسم سی و چهارم آن چه در آن هشتاد مثقال طلا لازمست و آن چنانست که کسی کاری کند که از شکم زنی طفلی که استخوان داشته باشد و خلقت او تمام و متحرک نشده باشد بیفتد و اگر مادر آن طفل خود انداخته باشد بر او لازمست که خونبهای آن را چنانکه مذکور شد به پدر طفل بدهد.

### مطلب سیم در بیان آن که در چند موضع تمام خونبها گرفتن ساقط است و در چند موضع نصف خونبها

#### اشاره

مطلب سیم در بیان آن که در چند موضع تمام خونبها گرفتن ساقط است و در چند موضع نصف خونبها بدان که در بیست و دو موضع تمام خونبها ساقط می‌شود و در دو موضع نصف خونبها اما آن

### بیست و دو موضعی که تمام خونبها ساقط است

بیست و دو موضعی که تمام خونبها ساقط است اول آن که ولی مقتول خونبها را به قاتل عفو کند و اگر ولی نداشته باشد امام ولی اوست و آیا امام را می‌رسد که عفو کند یا نه میان مجتهدین خلافت. دوم آن که هر گاه شخصی که تیر می‌اندازد به شخصی گوید که بر حذر باش و آن شخص حذر نکند و تیر بر او خورد و بکشد. سیم آن که دو بنده پیاده یا سواره در اثنای دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو بمیرند. چهارم آن که باد کسی را از بلندی بیندازد و در زیر کسی را بکشد. پنجم آن که کسی خود را بر سر کسی اندازد و خود کشته شود. ششم آن که کسی که بدزدی کردن به خانه کسی آید و کشته شود. هفتم آن که دزدان بر سر راه مسلمانان آیند و کشته شوند. هشتم آن که کسی را که جهت قصاص بکشند. نهم آن که هر گاه مقتول کافر حربی یا ذمی باشد

که به شرایط جزیه عمل نکند. دهم آن که مسلمانی را که کفار اسیر کرده باشند و فتح ممکن نباشد مگر به کشتن او. یازدهم آن که هر گاه زن شخصی را در خانه پنهان کرده باشد و شوهر او واقف شده او را بکشد. دوازدهم آن که شخصی در راه واسعی باذن امام بنایی احداث نماید یا سنگی نصب کند که به سبب آنها کسی کشته شود. سیزدهم آن که ناودان یا پنجره خانه شخصی که بر سر راه نصب کرده باشند بی علم او بیفتد و کسی را بکشد. چهاردهم آن که کسی روزی که باد نباشد در ملک خود بقدر احتیاج آتش روشن کند و سرایت به سوختن کسی کند. پانزدهم آن که چاروای شخصی که برو سوار شده باشد یا او را می کشیده باشد به پاها کسی را بکشد. شانزدهم آن که شخصی هر دو دست کسی را قطع جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۴۸ کرده باشد آن گاه آن کس او را از روی عمد بکشد پس هر گاه در این صورت ولی مقتول عفو کند خونبها ساقط می شود. هفدهم آن که شخصی هر دو دست شخصی را ببرد و دستهای او را عوض آن ببرند چنانکه سرایت به کشتن کند پس هر گاه ولی مقتول عفو کند خونبها ساقط می شود. هجدهم آن که شخصی هر دو دست کسی را ببرد و خونبها بگیرد آن گاه سرایت به مردن کند چه ولی مقتول او را می تواند کشت اما اگر عفو کند خونبها ساقط می شود. نوزدهم آن که شخصی دستهای کسی را ببرد آن گاه دستهای آن کس را بعوض آن ببرند و سرایت به اولی کند و به ثانی سرایت نکند چه در این صورت ولی او را می تواند کشت اما اگر پیش از کشتن بمیرد ولی خونبها از مال او نمی تواند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین. بیستم هر گاه دو دست غلامی را که خونبهای او هزار مثقال باشد ببرند آن گاه آن غلام آزاد شود و بعد از آن بمیرد ورثه غلام قصاص می توانند کرد اما اگر عفو کند خونبها نمی توانند گرفت زیرا که خونبهای دستهای او مال آقای اوست. بیست و یکم هر گاه کسی خود را بکشد. بیست و دوم هر گاه کسی از روی عمد بظلم کسی را بکشد آن گاه بمیرد و مال نداشته باشد بر قول بعضی از مجتهدین خونبها از او ساقطست. و اما آن

### دو موضعی که نصف خونبها ساقط است

دو موضعی که نصف خونبها ساقط است اول آن که دو مرد از سوار یا پیاده که در دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو کشته شوند چه هر یک از ورثه نصف خونبها به ورثه دیگر می دهند. دوم آن که زنی دست مردی را ببرد بعوض آن هر دو دست زن را ببرند آن گاه سرایت کند و آن مرد بمیرد بعد از آن ولی مرد زن را از کشتن عفو کند نصف خونبها ساقط می شود.

### مطلب چهارم در بیان مقدار خونبها و قتل عمد و خطا

مطلب چهارم در بیان مقدار خونبها و قتل عمد و خطا و شبیه بعمد و آن بر هفت قسمست: قسم اول خونبهای مرد مسلمان و اگر چه طفل باشد بدان که خونبهای مرد مسلمان در صورتی که کسی او را بغير حق عمدا کشته باشد و از هر دو طرف به خونبها راضی شوند یکی از شش چیز است: اول صد نفر شتری که پنج سال یا بیشتر داشته باشند و علت دار و لاغر نباشند و قیمت هر شتری ده مثقال طلا یا صد و بیست درهم باشد. دوم دویست رأس گاو که در عرف آنها را گاو گویند. سیم دویست حله و هر حله دو جامه از برد یمانیست و معتبر آنست که اسم جامه بر آن صادق آید. چهارم هزار فرد گوسفند به طریقی که در گاو مذکور شد و می باید که قیمت هر بیست گوسفند ده مثقال طلا یا صد و بیست درهم باشد. جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۴۹ پنجم هزار مثقال طلای شرعی خالص. ششم ده هزار درهم شرعی نقره و در این شش چیز فرقی میانه قتل عمد و شبیه بعمد و خطا نیست مگر به سه چیز: اول صد شتر چه در صورتی که به خطا کشته باشد صد نفر شتر به این طریق باید داد که در حدیث صحیح تصریح بآن وارد شده که بیست شتر ماده یک ساله و بیست شتر نر دو ساله و سی شتر نر دو ساله و سی شتر سه ساله و در شبیه بعمد آن چه در صحیح وارد شده چهل شتر پنج ساله و سی شتر سه ساله و سی شتر دو ساله. دوم آن که در صورتی که بعمد یا شبیه بعمد کشته باشد خونبها را از اصل مال خود می دهد و در صورتی که به خطا کشته باشد عاقله می دهند و زود باشد که معنی عاقله مذکور شود.

سیم آن که در قتل عمد خونبها را در مدّت یک سال می‌گیرند و ابتدای سال از وقت کشتن است تا آخر سال و در زیاده از یک سال دادن جایز نیست مگر به رضای ورثه مقتول بخلاف قتل خطا که در سه سال هر سال ثلث خونبها را تا آخر سال از عاقله باید گرفت و در شبیه بعمد در دو سال از مال قاتل باید گرفت تا آخر سال و در خونبهای ولد الزّنا هر گاه اظهار اسلام کند خلافت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که مثل خونبهای مسلمانانست و بعضی برآنند که مثل خونبهای جهود آنست و آن هشتصد درهم است. قسم دوم خونبهای زن مسلمان و آن نصف خونبهای مرد است یعنی پنجاه نفر شتر یا صد رأس گاو یا پانصد فرد گوسفند یا صد حله یا پانصد مثقال طلا- یا پنج هزار درهم نقره و در خونبهای اعضا چنانکه مذکور شد تفاوتی میان مرد و زن نیست تا آن که خونبهای آن عضو بثلث خونبهای مرد برسد آن‌گاه خونبهای عضو زن نصف خونبهای عضو مرد می‌شود. قسم سیم خونبهای ختنی و آن سه ربع خونبهای مرد است. قسم چهارم خونبهای زنی که حامله باشد چه خونبهای او نیز سه ربع خونبهای مرد است. قسم پنجم خونبهای مردان جهود و آن هشتصد درهم شرعیست. قسم ششم خونبهای زنان جهود و آن چهار صد درهم شرعیست. قسم هفتم خونبهای غلام و آن قیمت اوست بشرط آن که از خونبهای آزاد زیاده نباشد و خونبهای اعضای غلام به طریقیست که در خونبهای اعضای آزاد مذکور شد پس هر چه سبب نصف خونبهای اعضای آزاد باشد در غلام نصف قیمت او می‌شود و هم چنین در هر عضوی که در آزاد بحسب شرع خونبها مقرر باشد آن را قیاس به قیمت غلام باید کرد پس آن چه در غلام قیمت کنند در آزاد آن را باید داد و اگر غلام شخصی از روی خطا زخمی بر کسی زند که خونبهای آن مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۵۰ دارد در آن که غلام را بدهد یا خونبهای او را و اگر کسی غلام شخصی را زخمی زند که خونبهای او مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام را بدهد و قیمت آن را بگیرد یا آن که غلام را نگاهدارد و چیزی نطلبد

### مطلب پنجم در بیان آن چه سبب ارش می‌شود

مطلب پنجم در بیان آن چه سبب ارش می‌شود یعنی تفاوتی که میان صحیح و غیر صحیح بودن عضو آدمی است بدان که در شانزده موضع ارش لازمست: اول آن که کسی کاری کند که به سبب آن چیزی به گلوی شخصی فرو نرود. دوم آن که کسی پشت دیگری را بشکند آن‌گاه نیک شود. سیم آن که کسی کاری کند که موی مژه کسی بریزد بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی در این صورت خونبها را لازم می‌دانند. چهارم آن که کسی بعد از بریدن انگشتان شخصی کف او را نیز ببرد. پنجم آن که شخصی بعد از بریدن دست کسی از استخوان زند او نیز چیزی ببرد. ششم آن که کسی دست زیادتی کسی را ببرد. هفتم بریدن سرهای پستان بر قول بعضی از مجتهدین. هشتم بریدن ركب و آن چیز است در زن که مثل پشت زهار است در مرد. نهم آن که چیزی بر شکم کسی نهند که بول یا غایط از او بیرون آید. دهم آن که کسی کاری کند که گوش کسی چیزی نشود آن‌گاه نیک شود. یازدهم آن که کسی کاری کند که بول کسی منقطع شود آن‌گاه نیک شود. دوازدهم آن که پستانهای زنی را ببرند که شیر از او منقطع شود یا دیر بیرون آید چه در این صورت خونبها با زیادتی ارش باید داد. سیزدهم هر گاه کسی زخمی بر شخصی زند که خریطه دماغ او را بشکافد چه در این صورت ثلث خونبها با زیادتی ارش باید داد. چهاردهم هر گاه سیلی بر روی کسی زند که روی او سرخ یا سیاه یا زرد شود بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی برآنند که اگر سرخ شود یک مثقال و نیم طلا باید داد و اگر سیاه شود شش مثقال و اگر زرد شود سه مثقال و بعضی گفته‌اند که اگر اینها در بدن واقع شود نصف آن چه مذکور شد باید داد و اطلاق روایت شامل مرد و زنست. پانزدهم آن که حیوان کسی را شخصی عیناک کند چه در این صورت تفاوت عیناکی او را می‌دهد. شانزدهم هر گاه شخصی حیوان کسی را بکشد و آن بر دو قسم است «قسم اول» آن که قابل کشتن باشد و آن بر دو قسم است: اول آن که گوشت او را خورند چه در این صورت تفاوت قیمت میان کشته و زنده او باید داد و آیا مالک را در این صورت

می‌رسد که به کشته‌بگوید که کشته را تو بردار و قیمتی که آن را خریده‌ام بمن ده مجتهدین را در این دو قولست و اگر تفاوت نداشته باشد مثل آن که گوسفندی را در صحرائی بکشند که کسی از گوشت او منتفع نشود قیمت آن را باید داد. دوّم جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۵۱ آن که گوشت او حرام باشد چه قیمت موی و پشم و وبر او را بطریق قیمت روزی که کشته است می‌دهد پس اگر در روزی که قیمت می‌دهد موی و پشم و وبر او قیمت‌دار باشد زیادتى آن را کم کند اگر غاصب نباشد و اگر غاصب باشد بقول بعضی از مجتهدین قیمت اعلاى آن را از روز غصب تا روز تلف می‌دهد. قسم دوّم آن که قابل کشتن نباشد و آن بر پنج قسم است: اول سگ شکاری و در آن چهل درهم لازمست بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی بر آنند که قیمت آن را باید داد. دوّم سگی که محافظت کله می‌کند و در آن یک درهم بر او لازمست و بعضی از مجتهدین بیست درهم گفته‌اند و بعضی بر قیمت آن رفته‌اند. سیّم سگی که محافظت باغ می‌کند و در آن بیست درهم لازمست بر قول مشهور و بعضی از مجتهدین بر آنند که قیمت آن را باید داد. چهارم سگی که محافظت زراعت می‌کند و در آن و قری یعنی خروار از گندم باید داد و در غیر این چهار سگ چیزی لازم نیست پنجم خوک کسی که خوردن گوشت او را حلال داند چه قیمت آن را باید داد و هم چنین قیمت شراب او را اگر تلف کند باید داد.

### خاتمه در بیان کفّاره قتل و تحقیق عاقله

#### بحث اول در کفّاره قتل

بحث اول در کفّاره قتل بدان که در کشتن مسلمان به ناحق و آن که در حکم مسلمان باشد از اطفال ایشان و اگر چه در شکم باشند و دیوانگان و غلامان ایشان از روی عمد یا خطا یا شبیه بعمد واجبست کفّاره بدهد چنانچه در بحث کفّاره مذکور شد و اگر ولّی مقتول به خونبها راضی نشود و او را عوض مقتول بکشد آیا کفّاره واجبست یا نه در آن خلافت ائمه است که واجب است و از مال او بیرون باید کرد و هم چنین هر گاه کسی کاری کند که به سبب آن شخصی کشته شود مثل آن که سنگی در جایی که ملک او نباشد انداختن یا کاردی آنجا گذاشتن موجب کفّاره است و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک شوند بر هر یک از ایشان کفّاره علی حده واجبست و هم چنین در کشتن مسلمانی که میان کفّار باشد و ندانسته کشته شود نیز کفّاره واجبست و در کشتن جهودان و ترسایان و غیر ایشان از اصناف کفّار خواه به شرایط ذمه کردن نهاده باشند و خواه نباشند کفّاره واجب نیست و هم چنین بر کسی که خود را بکشد یا کاری کند که بچه از شکم زن حامله بیندازد بشرط آن که بچه در حرکت نیامده باشد و خلقت او تمام نباشد کفّاره واجب نیست.

#### بحث دوّم در تحقیق عاقله

بحث دوّم در تحقیق عاقله بدان که عاقله جمعی‌اند که خونبهای کسی را که خویش ایشان از روی خطا کشته باشد می‌دهند چون پدر و فرزندان و خویشان جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۵۲ [تصویر نسخه خطی پدری و شروط عاقله ده است: اول آن که پدر یا خویشان پدری باشند پس بر مادر و خویشان مادری خونبها دادن واجب نیست. دوّم آن که مرد باشند چه بر زنان واجب نیست. سیّم آن که بالغ باشند چه بر طفل واجب نیست. چهارم آن که عاقل باشند چه بر دیوانه واجب نیست. پنجم آن که در وقت دادن خونبها مالدار باشند چه اگر مفلس باشند در آن وقت بر ایشان واجب نیست و اگر چه در وقت کشتن مالدار باشند. ششم آن که کشتن را به گواهان عادل به ثبوت رسانیده باشند پس اگر کشته‌اقرار کند یا با ولّی مقتول صلح نماید خونبها بر عاقله واجب نیست. هفتم آن که به خطا باشد پس اگر عمدا کشته باشد خونبها بر عاقله نیست. هشتم آن که کشته آزاد باشد چه اگر بنده باشد



عاقله چیزی نمی‌دهد. نهم آن که کشته شده جهود نباشد چه جهود را عاقله نیست. دهم آن که کشنده آزاد باشد چه بنده را عاقله نیست و آقای او مخیر است در آن که خونبها دهد یا غلام را بولی مقتول سپارد و هر گاه این شروط متحقق شود واجبست بر خویشان قاتل که خونبهای مقتول را بدهند و اگر چه ایشان در آن حال از قاتل میراث نمی‌برند و اگر خویشان موجود نباشند عاقله قاتل کسی است که او را آزاد کرده باشد و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او کسی است که نزد حاکم شرع گفته باشد که هر جنایتی که ازو سرزند او ضامن باشد و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او امامست و در کشتن عمد و شبیه عمد چیزی از خونبها بر عاقله لازم نیست مگر آن که کشنده مرده یا گریخته باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که خونبها را خویشان نزدیک او می‌دهند هر گاه مالی نداشته باشد و هم چنین عاقله را خونبها دادن لازم نیست هر گاه چاروای کسی را بکشد بلکه در این صورتها از مال قاتل باید داد و جهودان عاقله ندارند بلکه قاتل خود متعهد خونبهای کشته شده است خواه بعمد واقع شده باشد و خواه به خطا و اگر جهودان چیزی نداشته باشند امام عاقله ایشان است زیرا که او جزیه از ایشان می‌گیرد پس خونبها را نیز او بحسب رای خود بر عاقله قسمت می‌کند و بعضی گفته‌اند که مالدار ایشان نیم مثقال طلا می‌دهد و فقیر ایشان چهار یک مثقال و قول اقرب آنست که امام آن را بحسب رأی خود بطریق مراتب میراث بر عاقله ایشان قسمت می‌کند پس اگر فرزندان از عهده خونبها بیرون نتوانند آمد یا چیزی نداشته باشند و برادران یا فرزندان ایشان بر آن قادر باشند ایشان می‌دهند و هم چنین اگر ایشان عاجز آیند اعمام قاتل و اولاد ایشان و اگر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۵۳ ایشان نیز عاجز باشند اعمام پدر او و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند اعمام جد و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند آزاد کننده و اگر او نباشد ضامن جریره و اگر او نیز نباشد امام می‌دهد و خویشان حاضر و غایب هر دو در خونبها شریکند پس در این صورت حاکم شرع آن شهر چیزی بحاکم شهر غایب بنویسد که خونبها را بر ایشان قسمت کند و اگر حاکم شرع در حکم یا در اجتهاد خطا کند خونبها را از بیت المال می‌دهد و در غیر حاکم از روی خطا عاقله او می‌دهد.

### نکته

نکته داعی دولت قاهره نظام ساوجی گوید که از استاد خود اعنی أفضل المتأخرین بهاء المله و الحقیقه و الدین محمد عاملی طاب ثراه شنیده شد که روزی نواب اعلی که هزار جان گرامی فدای نامش باد در مجلس درس ایشان حاضر شده بودند و بحث عاقله در میان بوده نواب اعلی پرسیده‌اند که عاقله چه معنی دارد ایشان گفته‌اند که عاقله جماعتی‌اند که هر گاه کسی از روی خطا کسی را بکشد خونبهای کشته شده را ایشان می‌دهند نواب اعلی فرموده باشند که حکمت در این چه باشد که دیگری کسی را بکشد و جمعی دیگر خونبها بدهند ایشان در جواب گفته‌اند که ظاهراً حکمت در این آنست که چون ایشان دانند که هر گاه یکی از خویشان ایشان کسی را بکشد ایشان خونبها می‌دهند ایشان را نگذارند که هرزه کردی نمایند و همیشه در محافظت ایشان باشند تا کسی را نکشند حضرت اعلی فرموده‌اند که حکمت در این این خواهد بود که چون خویشان جرمانه گناه او را می‌کشند آن شخص همیشه شرمنده ایشان باشد و دیگر این چنین کاری نکند امید که ایزد تعالی مفاتیح و خواتیم این پادشاه جوانبخت سرافراز تخت را به میامن برکات بی‌انتهای خویش و بانواع ظفر و نصرت و خرمی و کامرانی مقرون دارد و ربع معمور از بسیط زمین این پادشاه را مسلم کرده اعدای دین و دولت او را همیشه مقهور و منکوب گرداناد و بحق النبى و آله الأجداد (علیهم السلام) یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن و ختم این کتاب بر دعای دولت ابد قرین کرده شد امید که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس اعلی گردیده سبب حصول مطالب و مقاصد این داعی گشته در باقی عمر از فواضل انعامات این پادشاه که در دولت مخلمد و بر اعدا مظفر باد بهره‌مند شده در یکی از مشاهد مشرفه به طاعت و عبادت الهی و وظیفه دعا گویی دوام دولت ابد قرین شاهی ظلّ اللّهی قیام و اقدام تواند نمود و لله الحمد علی فواضل نعمائه و نوائل مبرّاته و حسناته و جزائل آلائه و هیاته الّتی منّ علی بالتوفیق فی اتمام

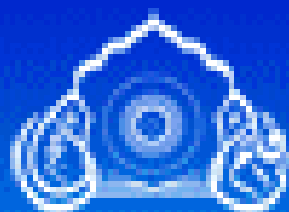


هذا الكتاب المستطاب بعون الله الملك الوهاب جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۴۵۴ بسم الله و بالله و فی سبیل الله و صلّی الله علی خیر خلقه رسول الله و علی آله آل الله و لعنة الله علی اعدائهم اعداء الله بر صاحبان بصیرت و اربابان دانش و خبرت مخفی و محجوب مباد که کتاب مستطاب جامع عباسی اگر چه در ایران و هندوستان مکرراً به طبع رسیده و لکن باین نظافت و ظرافت و خوش منظری کاغذ تا بحال طبع نشده علاوه بر آن منتهای دقت در تصحیح و مقابله آن شده که می توانم بگویم که تا کنون باین صحیحی این کتاب طبع نشده الا ما زاغ عنه البصر لهذا بر خود مخمّر نمودم که ابواب و فصول و مطالب این کتاب را فهرست نمایم که این کتاب بر سایر جامع عباسی ها مزیت تامی داشته باشد و هم تا مطالعه کنندگان این کتاب نظر بر فهرست کرده فوراً مقصود خویش را دریابند و مستدعی از الطاف مؤمنین و مؤمناتی که از این کتاب با صواب مستفیض و بهره مند می شوند این احقر را از دعای خیر فراموش نفرمایند که منتهای آمال عاقبت به خیری است و أنا العبد المفتقر إلى الله الغنی الوفی الملّی

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۲۳۵) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های

علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... (ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com) تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

